

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی

۱۲۷

مجموعهٔ آثار قلمی

شادروان ثقة الاسلام شهید تبریزی

به کوشش

نصرت الله فتحی



سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی

۱۲۷

مجموعهٔ آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی

۱- مجمل حوادث یومیهٔ مشروطه

۲- نامه‌ها

۳- مقاله‌ها

۴- رساله‌ها

۵- تلگرافها

به کوشش

نصرت‌الله فتحی

ازاین کتاب یکهزار نسخه درچاپخانه خرمی بچاپ رسید
شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۱۴۲۳ ۵ دیماه ۲۵۳۵

سرآغاز

بنام پروردگار بزرگ جهان و جهانیان

با عرض سپاس بی قیاس به آستانهٔ کبریائی پروردگار بی همتا و درود بی اندازه بر واپسین پیمبران حضرت محمّد مصطفی (ص) و دودمان گرامی او، بخش مهمّی از نوشته های شادروان میرزا علی ثقة الاسلام شهید تبریزی (۱) رادمرد فرزانه و فداکار آذربایجان، که جانبازی او در راه استقلال و سربلندی میهن عزیز و مصلوب گشتن وی و هفت نفر از یارانش در روز عاشورا بدست دژخیمان در شهر تاریخی تبریز، همانند شهادت بسیاری از مردم غیور آذربایجان در آن روزهای تاریک و خفقان آور، صحنه هائی دردناک و آموزنده از تاریخ آزادی و آزادگی مردم ایران را بازمینماید، در معرض انتشار و استفادهٔ علاقه مندان گذارده میشود.

کسانی که با تاریخ مشروطیت ایران آشنائی دارند بخوبی میدانند که شادروان ثقة الاسلام نه تنها شخصیت روحانی و میهن پرستی بلندمرتبت

بلکه عنصری سیاستمدار و آشنا به تحولات عصر و بسیار ژرف نگر و آگاه به مصلحتهای همه جانبهٔ ملک و ملت بشمار میرفت (۲). و گرفتار شدن و شهید گشتن چنین مرد بزرگی بدست دشمنان و بدخواهان ایران فاجعه‌ای نبود و نیست که گذشت روزگار بر آن گرد فراموشی بیفکند بلکه هراندازه فرزندان ایران بهتر بتاریخ میهن خود آشنا گردند و هر قدر سالهائی افزونتر از چنین واقعه‌ اندوهبار بگذرد اهمیت آن بیشتر معلوم خاطر مردم حقیقت خواه و ایران دوست میشود چنانکه تاکنون کتابها و مقالات فراوان در این زمینه در ایران و کشورهای دیگر نوشته و چاپ و منتشر گشته است و باز هم بسیاری کارهای دیگر در این باب شایستهٔ انجام دادن است.

از جمله کتابهائی که راجع باین موضوع مهم در چند سال اخیر انتشار یافت میتوان کتاب "نامه‌هائی از تبریز" در دیماه ۱۳۵۱ خورشیدی = ۲۵۳۱ شاهنشاهی و کتاب "زندگی نامهٔ شهید نیکنام ثقة‌الاسلام تبریزی" در اسفندماه ۱۳۵۲ خورشیدی = ۲۵۳۲ شاهنشاهی را نام برد ((اطلاعات مربوط بهردو کتاب در زیرنویس شمارهٔ (۱) سرآغاز مذکور است)).

انجمن آثار ملی پس از اطلاع از چاپ کتابهای نامبرده و بهره‌مندی از آنها بویژه "زندگینامه" متوجه گردید که اسناد و نوشته‌ای بخامهٔ آن بزرگ‌مرد

فداکار و میهن دوست وجود دارد که چاپ عین آنها بدون دخل و تصرّف از
نظر تاریخ ایران حائز اهمیّت فراوان است (۳) و با اطّلاع برخی از اعضاء
هیئت مؤسّسین انجمن که میدانستند هنگام وقوع فاجعه چگونه از طرف شخصیّت های
ایرانی و غیر ایرانی در ایران و اروپا کوشش هائی جهت روشن کردن مردم
آزادهٔ جهان نسبت به سرنوشت میهن عزیز و اینگونه رفتارها و ستم های تحمّل ناپذیر
صورت گرفته بود (٤) فرصت را غنیمت شمرد و با تماس و مذاکره با سرکار خانم امیر
حاجبی (خواهرزادهٔ شهید سعید) و نویسندهٔ محترم آقای نصرت الله فتحی (۵)
مؤلّف کتاب «زندگینامه ...» نسبت به چاپ اسناد نامبرده کوشش
و اقدام نمود و اینک ثمرهٔ آنرا در کتاب حاضر از نظر محقّقان و علاقه مندان به تاریخ
و دوستداران چنین حقایق و وقایع میگذارند.

انجمن آثار ملّی به روان پاک بزرگمردان شهید راه حق و حقیقت و استقلال
و بزرگی و آزادی ایران جاویدان درود فراوان ایثار مینماید و به فحوای «الفضل
للمتقدّم» به همهٔ کسانی که در راه تدوین و تألیف و چاپ و انتشار مطالب مربوط
بدینگونه امور کوشش و اقدام کرده اند آفرین و ستایش صمیمانهٔ خود را عرضه میدارد
و از نویسنده و پژوهندهٔ گرامی آقای نصرت الله فتحی و بازماندگان ارجمند شادروان

ثقة الاسلام شهید که برای گردآوری اسناد مندرج درکتاب حاضر به ایشان
یاری وهمکاری فرموده اند (ونام شریفشان درصفحه ۵۰۷ کتاب مندرج
است) سپاسگزاری میکند وازپروردگار تعالی توفیق روزافزون فرزندان
این مرزوبوم را به آشنائی بیشتر به تاریخ گذشته میهن خود و اطلاع از فداکاری و جانبازی
قهرمانان استقلال کشور که موجودیت ایران کنونی خونبهای آن عناصر گرانمایه است
مسئلت میکند.

درپایان اشاره به این نکته راهم مورد میداند که آرامگاه شادروان ثقة الاسلام
شهید درمجموعه ساختمان معظمی است که به یادبود مهان وبزرگان وسرایندگان مدفون
درگورستان تاریخی سرخاب تبریز ازچندسال پیش بوسیلهٔ این انجمن طرح ریزی واجرا شده
وقریباً انجام می یابد.

بدین ترتیب اگر در دوران زندگی آن فقید سعید وضع بی سامان کشور منجربه چنان
فاجعه های هولناک میشد اکنون روزگار رستاخیزی را درمی یابیم که وسائل قدرشناسی وبزرگ
داشت چنان رادمردان موجود تا حد مقدور امکان جبران گذشته های تاریک فراهم آمده است
واین خود موجب خرسندی وسرافرازی تواند بود.

بمنّه وکرمه
انجمن آثار ملی

(۱) تولد ۱۲۷۷ هجری برابر ۱۲۳۹ خورشیدی = ۲۴۱۹ شاهنشاهی - شهادت دوشنبه

عاشورای ۱۳۳۰ هجری برابر یازدهم دیماه ۱۲۹۰ خورشیدی = ۲٤۷۰ شاهنشاهی
اوّل ژانویهٔ ۱۹۱۲ میلادی (بااستفاده از زندگینامهٔ شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی
نگارش نصرت الله فتحی - نشریهٔ شمارهٔ ـ ٤ ـ بنیاد نیکوکاری نوریانی - چاپ تهران ۱۳۵۲
خورشیدی و نامه‌هائی از تبریز نوشتهٔ ادوارد براون ترجمهٔ حسن جوادی - انتشارات خوارزمی -
چاپ تهران دیماه ۱۳۵۱ خورشیدی ص ۶۹)

(۲) توجه خوانندگان گرامی را به چند سطر آخر صفحهٔ ۵۰۷ و آغاز صفحهٔ ۵۰۸ کتاب جلب مینمائیم.

(۳) چند جمله از صفحات ۶٤۰ و ۶٤۱ کتاب زندگینامه را در اینجا عیناً نقل مینماید:

«اوّلین دستی که برای دعا برآسمان افراشته گشت دست لرزان مادرش «نوش آفرین» بود چون هنوز نیمه امیدی داشتند گفتند بهمه خبر بدهیم دوستان و آشنایان و رجال را مستحضر سازیم، ولی بهمهٔ آنها دسترس نبود و بیشترشان در نهانگاه بودند، بفکر بیرون بردن اسناد و نوشته‌ها و نامه‌ها و سپردن آنها بر برخی از محارم افتادند، با ترس و دلهره و دستپاچگی دست بکار شدند، خدا میداند که در این گیرودار و انفساچه یادداشتهای ذیقیمتی از بین رفت و چه کتابهائی که رفت و دیگر برنگشت.»

(٤) کتاب سابق الذکر «نامه‌هائی از تبریز» اطلاع کافی در این زمینه را در بردارد.

(۵) بسال ۱۲۹۳ خورشیدی (۲٤۷۳ شاهنشاهی) در روستای آتش بغ
در شهرستان هشترود آذربایجان تولد یافته در مراغه و تبریز و تهران تحصیل نموده در سال

۱۳۱۱ خورشیدی (۲۴۹۱ شاهنشاهی) بخدمت وزارت دارائی وگمرک درآمده پس از
سی سال خدمت درچهل وهشت سالگی بازنشسته شده است و از سال ۱۳۱۵ خورشیدی
= ۲۴۹۵ شاهنشاهی نیز دست بکار نویسندگی بوده درطول مدت چهل سال درروزنامه ها
ومجله های گوناگون بیش از پانصد مقاله یا رساله نگاشته ازسال ۱۳۳۰ خورشیدی (۲۵۱۰
شاهنشاهی) به بعد هم به تألیف کتابهای متعدد پرداخته است که میتوان (دیدار همرزم)
(عارف وایرج) - (زندگینامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی) - و (یپرم خان قهرمان
آزادی ایران) راازجمله مهمترین آنها دانست (شرح حال نسبتاً جامع وکافی آقای فتحی
بخامهٔ دانشمند گرامی آقای دکتر نصرت الله کاسمی دبیر کل محترم بنیاد نیکوکاری نوریانی در
دیباچهٔ کتاب " زندگینامه ... " صفحه های ط و ظ مندرج است .



«بهترین وسیله استدلال خیلی اوقات تشبیه»
«ومقایسه است. بایدما نسل فعلی را باگذشته»
«غمناك و اسفناك خودمان آشنا بکنیم .»
فرمایش شاهنشاه آریامهر
تیرماه ۱۳۵۴

سخنی چند با خوانندگان ارجمند :

کوته نکند بحث سرزلف تو حافظ
پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

پس از آنکه کتاب «زندگی نامه شهیدنیکنام ثقةالاسلام» بتوسط اینجانب تألیف و منتشرشدوخوانندگان ارجمنداز خواندن آن به وجود یادداشتهائی بنام «مجمل حوادث یومیه مشروطه» وتعدادی نامه‌ها ورساله‌ها ومقاله‌هائی پی بردند که بقلم شهید مزبور درآن کتاب مورد استفاده واستناد قرارگرفته است . عده‌ای از آنان ،علی‌الخصوص جناب آقای دکتر عیسی صدیق اعلم وزیر اسبق معارف وسناتور سابق ولاحق که از ایام جوانی نسبت به ماجرای شهادت ثقةالاسلام تأثر داشته وآن‌را درکتاب «یادگار

عمر» خود بقلم آورده‌اند از بنده خواستند وبل‌امر فـرمودند که : اگر بتوانم آن مجموعه خطی‌وآن نامه‌ها ورساله‌هاراکه درمتن کتاب باختصار آمده وگاه به‌کنایت واشارتی کفایت شده است ، تماماً دریك‌جاگرد آورده وبشکل کتابی چاپ کنم ،کمك شایانی بتاریخ مشروطه کرده‌ام .

چون این خواستن‌ها عزم باطنی این جانب را دراین‌باره تائید می‌کرد لذا بر آن شدم که یادداشتهای موسوم به «مجمل‌حوادث یومیه‌مشروطه» را اصل قرار داده ونامه‌ها ورساله‌هائی را که شادروان ثقةالاسلام در خلال احوال باقتضای حال نوشته است فرع آن نمایم . وناگفته نمی‌گذارم که مویددیگرمن‌سخنان مورخ تاریخ هجده‌ساله آذربایجان نیز بوده است‌که می‌گوید :

«اگر راستی را بخواهیم درجنبش مشروطه ، دادباستم کشمکش می‌کرد واین نازیبا است غیر تمندانی که درآن‌روز جانفشانی نمودند و بنیاد بیداد وخود کامکی را برانداختند . نامهای ایشان در تاریخ کشور نماند واین اندازه ارجشناسی نیز از آنان دریغ گفته شود ، گذشته‌ازاینکه **دلیری** یکی از پسندیده‌ترین خویها است و ما تابتوانیم باید آن‌را میان توده رواج گردانیم واین جز با نگارش سر گذشت‌دلیران وارجشناسی از آنان پیش نخواهد رفت ..» واین‌قولی‌است‌که‌جملگی برآنند ...

اینك‌که دست‌به این‌کار دشوار زده‌ام ،دادن توضیحات زیر را لازم میشمرم:

کتاب «مجمل حوادث‌یومیه‌مشروطه» از۲۸ رجب ۱۳۲۴ هجری وازنخستین روز«تحصن صغیر» درتبریز آغاز یافته ولی درششم محرم ۱۳۳۰ ناانجام مانده‌است. زیرا چهارروز بعداز آن در نیمروز عاشورا ، آن فاجعه شوم وشنار بدست مأمورین تزار که رفتن احرار بر سردار باشد رخ داده واین جزوه را ناتمام‌گذارده است .

اهمیت این‌کتاب دراین‌است که‌ثقةالاسلام‌درجریان مشروطه ازدست‌اندرکاران بوده وبا تمامی‌حادثه آفرینان آن‌ماجرا رابطه داشته وآزادیخواهان ومشروطه‌طلبان به‌راهنمونی وی نیازمند بوده وهیچکاری را از او پنهان نمیداشته‌اند .

روی این‌اصل تاتوانسته‌مشاهدات وبل مداخلات خودرا روزبروز برشته‌تحریر کشیده که تمامت آنها دارای اصالت و سندیت است .

فی‌المثل آنچه درباره کارهای گرد آزادی «ستارخان» نوشته ویا از سخنان ناطقان واز هیجان‌زدگی کوشندگان آورده ، بی‌گمان همانست که بوده و بدانگونه است که شده ، ونیز درآوردن حقیقت اتفاقات ، دقت وامانت نزدیك به‌وسواس بکار برده است کـه حواشی وفراویز نسخه‌های خطی این‌حذف واصلاح را نشان میدهد .

چنین است نامه‌ها که به‌مقامات مربوطه ورجال وقت نوشته یا به‌برادرانش‌به نجف فرستاده دارای مطالب تاریخی است ، هکذا رساله‌ها و مقاله‌هایش که از عقاید سیاسی وافکار اجتماعی آن رادمرد حکایت می‌کنند .. دارای اهمیت است .

باید دانست که‌از کارهای‌مهم‌ثقة‌الاسلام سفر اوبه باسمنج ومباحثه ومباهله‌اش بامحمدعلیشاه وبه‌زانودرآوردن او به‌قبول مشروطه وگشادن راه‌آزوغه‌به‌شهر است ، که‌چگونگی آن داستان درچهل فقره تلگرافات متبادله پیدا ودلیریهای خونش نیر درآن‌ها هویدا است .

اما آنچه در همه نوشته‌های این مجموعه جلب توجه میکند ، خفض جناح نویسنده آنها میباشدکه با وجود انجام کارهای‌سترك‌خود را درخلال عبارات مخفی داشته وحتی در بزرگترین کارهاکه دردیگر کتب وروزنامه‌ها بوی نسبت داده‌اند از خود نمودن پرهیز وبه اشارتی‌کفایت کرده‌است ، که بی‌تردید علامت بزرگی اوست که چون درخت‌پرباری سربزمین می‌نهد. در این ساعت که این سطور را مینویسم ، ضمن سپاس بی‌قیاس از صمیمیت و حسن نیت اولیای امور انجمن آثار ملی در انتظارافتخاری هستم که‌درپایان چاپ‌این‌کتاب دیباچه‌ای برآن بنویسندوخوانندگان را مستفیض فرمایند .

نصرت‌الله فتحی «آتشباك»

۱۳۵۴ هجری

۲۵۳۴ شاهنشاهی

نگاه گذرا بسر گذشت صدرالشهداء ثقةالاسلام

اگرچه شرح‌حال ثقةالاسلام شهید محرر اصلی این مجموعه در کتاب «زندگی نامه» او آمده ولی‌چون ممکن است برای برخی از خوانندگان این کتاب ، دیدن آن کتاب میسر نباشد ، لذا مجملی ازمفصل‌سرگذشت آن شادروان را دراینجا می‌آورم:

میرزا علی ثقةالاسلام مشهور به «شهید» در ۱۲۷۷ هجری‌قمری چشم‌به‌جهان گشوده ودرروز عاشورای سال ۱۳۳۰ بر سردار جفا چشم از جهان فروبسته است. وی هشتمین فرزند شاخه‌ای از دودمان ریشه‌دار دویست‌ساله ساکن تبریز بوده که‌پدر درپدر ازعالمان دین بوده‌اند ، وازجـد دوم باین‌سوی یعنی لااقل از ۱۶۰ سال‌پیش ازاین تاریخ (۱۳۵۴) راهبری قوم شیخیه را نیز بعهده داشته‌اند .

شادروان ثقةالاسلام که براثر لیاقت ذاتی ورفتار مردمی فصل‌الخطاب‌خاندان خود محسوب شده است ، بعداز دانش اندوزی درتبریز به‌عتبات عالیات رفته و در آنجا به اجتهاد نائل وپس از مراجعت به‌تبریز مدت پنجسال در زمان حیات پدرش مرحوم حاج میرزا موسی آقا ثقةالاسلام (۱۲۵۸-۱۳۱۹ هجری قمری) دستیاری اورا بعـهده گـرفته و بعـداز فـوت پدر ، مستقلا به‌گردانـدن امـور مربـوط بـه‌هم

مشربان ومدیریت وریاست دودمان پرداخته ولقب ومستمری پدر ازطرف مظفرالدین شاه به‌او اعطاشده است .

این بزرگمرد علاوه بر دانشمند وادیب بودن با تتبعات وتألیفات وتحریرات نیز سروکار داشته است که ترجمهٔ «بث‌الشکوای ـ عتبی وهفت جلد مرآت الکتب» نمونه‌هائی از آثار قلمی اوست . مرحوم مزبور با وجود در سلك روحانی بودن ، بعلت علاقه‌ودستیابی به‌کتب ورسالات اندیشمندان زمان ، چون یوسف‌خان مستشارـ الدوله (مقتول در زمان ناصرالدین‌شاه) وطالب اوف وغیره و دلبستگی بـه‌مطالـعه روزنامه‌ها ومجلات خارجی وداخلی مقارن آغاز مشروطه ، عقیدهٔ خاصی به‌آزادی و حریت ودموکراسی پیداکرده وبا آمادگی ذهنی داشتن دراین راه با انقلاب مشروطه مصادف وبسوی آن‌کشیده می‌شود ودرعملی شدن آن رژیم تلاش‌می‌کند .

بموجب آثار قلمی که ازآن شادروان باقیمانده دانسته می‌شود که اودر این کشش‌وکوشش مراحلی را طی‌کرده است که‌میتوان آن مراحل را به‌تحقیق ودریافت وهمکاری ویأس ومتارکه و مراجعت و مشارکت و شیفتگی تقسیم نمود ونتیجه‌آن شیفتگی را به‌جان سپردن وی درراه‌آزادی ملت واستقلال مملکت خاتمه‌یافته‌دانست.

پوشیدنی نیست که او در تمام آن مراحل به‌سر عقیده حریت طلبی واستقلال خواهی ورفاه ملت استوار بوده‌ومانند یك ایده‌ئولوك ازگره‌کشانی ونقشه پردازی و اقدامات حساب شده دریغ نداشته و این راه را با مسالمت و تعقل می‌پیموده است‌که تفصیل کامل آن‌درکتاب «زندگی‌نامه» وی آمده واعاده‌اش در اینجا نه ضرور است ونه‌مقدور . مگر خیلی فشرده‌کنیم که این نادره مرد ، چه‌درزمانی‌که محمد علیشاه نسبت به‌مشروطه بدگمان بوده‌وبرای ازکار انداختن چرخهای‌آن رژیم وابترگذاردن قانون اساسی بازیهای‌گوناگون میکرده وچه در ایامی که بتوپ بستن مجلس‌شورای ملی پرداخته وبا ملت علناً پنجه درافکنده بود ، درکلیه این اوضـاع واحـوال آن مرحوم ازحرکت دهندگان مبرز مهره‌های نبرد بوده است .

اهمیت وجود این رجل مبارز ، ازتلگرافی معلوم می‌شود که پس از انحلال

مجلس با امضای مشیرالسلطنه صدراعظم استبداد صغیر به‌او مخابره شده و در میان همهٔ علمای تبریز تنهااورا خواسته‌اندباوعده‌وعید وترضیه وتهدید مرعوب‌وازمیدان کارزار خارج نمایند واو تسلیم نشده است . واین‌کاری است کـه کـمتر مـردی را شایسته آن میتوان یافت مگر آنکه ابرمرد باشد .

بلی این ابرمرد نه‌تنها تحت تأثیر وعده‌ها و وعیدها قرارنگرفت بلکه نیروی فکری وجسمی خودرا دربست به‌اختیار ملت‌گذاشت وعاقبت نیزخود او پس‌ازیازده ماه ایستادگی تبریز «گره‌کرودیوس» را ازطریق مسافرت بباسمنج ومقابلت تلگرافی باشاه قاجار بازکرد ،

بعداز بازکردن آن ، با گره درشترو ناگشودنی ترکه آمدن سپاهیان دولت روسیه تزاری به‌ایران باشد روبرو شد وبا آن نیز سه‌سال تمام بمبارزه پرداخت تا اینکه در اواخر ذیحجه ۱۳۲۹ قمری دست‌اندازی دولت روسیه تزاری به‌مقدرات مملکت واولتیماتوم دادن او به‌دولت مرکزی وتجاوز علنی قشون روسی به‌ادارات آذربایجان ، جنگ حماسی چهارروزهٔ اول محرم ۱۳۳۰ قمری را در تبریز بوجود آورد که‌جزئیات آن درکتاب «زندگی‌نامه شهید نیکنام ثقةالاسلام» آمده‌است .

چون دشمن‌ثقةالاسلام شهید را بناحق مفتی‌آن جنگ وجهادکه‌به‌قهرمانی‌امیر حشمت‌صورت‌گرفت‌شناخته بود لذافاجعه‌دهم‌محرم آن‌سال را بوجود آورده‌وبزندگی آن‌رادمرد پایان داد ، خداوندش‌بیامرزد .

اینك سخن خودرا باذکر نوشتهٔ مورخ تاریخ ۱۸ساله آذربایجان پایان‌میدهم که درحق او گفته است :

«ای‌مردنیك که‌مایهٔ روسفیدی وسرفرازی‌ایرانیان گردیدی،ایرانیان هیچگاه ترافراموش‌نخواهندکردونامت‌همواره آرایهٔ تاریخ‌ایران‌خواهد بود رویت سفید باد ، نامت بلندباد»

نصرت‌الله فتحی(آتشباك)

۱۳۵۴
۲۵۳۴

مجمل حوادث یومیه مشروطه

بسم الله الرحمن الرحیم

روز چهارشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۲۴ حاجی میرزا ابوالحسن پیشنماز وآقا میرعلی‌اکبر پیشنماز وشیخ[۱] سلیم وآقا[۲] میرهاشم ومیرزا[۳] جواد وحاجی میرمناف صراف بسابقه مواضعه‌ای که داشته‌اند به‌قنسولخانه انگلیس رفته مشروطه طلبی نمودند ، آن‌روز کسی ازجا نجنبید وعنوانی نشد ولی مردم نهایت ترصد داشتند .

پنجشنبه ۲۹ ماه چند نفر از سادات ببازار رفته چند تیر طپانچه هوائی خالی کردند ، بازار بست ومردم کم کم روبه‌قنسولخانه گذاشتند .

علماء درمسجد مدرسه حاج صفرعلی مرحوم جمع شدند ، ازطهران تلگراف بولیعهد آمد آوردند درمسجدملاءعام قرائت کردند ، حامل تلگراف سیف‌الشریعه از بستگان مجتهد بود وحاصل آنکه اگر اجتماع مردم برای نان وگوشت است .اقدامات لازم کرده ارزان نمائید ، والا شما باقدرت وتسلط تام که دارید هر نحو رفتار نمائید مختارید (ضمناً تهدیدبود). ازمردم سئوال شدکه چه‌می‌خواهید ، ارزانی نان وگوشت

بسم الله الرحمن الرحیم

روز چهارشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۲۴ حاجی میرزا ابوالحسن مشار و آقا میرزا علی اکبر
و حاجی میرزا آقا صراف
منشار و [illegible] سلیم و آقا میرهاشم و میرزا جعفر با یکدسته اصناف که دو دسته‌اند
به قونسولخانه انگلیس رفته مشروطه طلبی نمودند آن روز کسی از جا نجنبید و غوغائی نشد
ولی مردم نهایت تردد داشتند

جمعه ۲۹ ماه چند نفر از سادات بازار رفته چند تیر طپانچه هوائی خالی کردند
بازار بست و مردم کم کم رو بقونسولخانه گذاشتند

علما در مسجد مدرسه حاج صفرعلی مرحوم جمع شدند از طهران تلگراف بولیعهد
که آورده در مسجد در مجلس عام قرائت کردند حاجی میرزا آقا ثقة الشریعه از یکطرف
مجتهد بود و حاصل آنکه اگر اجتماع مردم ~~برای~~ برای نان و گوشت است اقدامات
لازمه کرده ارزانی نان داده شما با قدرت فقط تمام داده‌اید هر نحو رفع نمائید
تحقیق بکنید (مقصود تهدید بود) از مردم سؤال شده که چه میخواهید ارزانی
نان و گوشت مقصود است یا چیز دیگر عوام هم از جای خود نمودند گفتند بلی ارزانی
نان و گوشت نمیخواهیم بعد معلوم شد که مشروطه میخواهند باز با صدای رسا
سه دفعه بلی گفتند

ثقة الشریعه عقیده بر اینکه حاجی تلگراف بود ساعتی هم از جانب ولیعهد آورده
یکی از جانب علما بیاید و مقصود هم ملت را بگوید جواب بشنود اعلی
جواب رد داده شد تمام جمعه هر چه دست و پا کرد بلکه آدمی رجوع معقول نشد
و جوابی که شیخی او داده این بود که خودش آدم بفرستد ثقة الشریعه

مقصد است یا چیز دیگر ؟ عوام ازجائی مطلع نبودندگفتند بلی ارزانی نان‌وگوشت می‌خواهیم دوباره تلقین شدکه مشروط میخواهید ؟ باز با صدای رسا سه دفعه بلی گفتند .

سیف‌الشریعه علاوه براینکه حامل تلگراف بود پیغامی هم از جـانب ولیعهد آورده بودکه یکی از جانب‌علمابیاید ومقصود ملت را بگوید وجواب‌بشنود ، اغلب جواب‌رددادند، امام جمعه هرچه دست‌وپاکرد بلکه آدمی برود مقبول نشد و جوابی که به‌شخص او دادند این بود که خودش آدم بفرستد ، سیف‌الشریعه ببـرد و شما ببرید ، منهم کمی‌همراهی کردم‌که باید آدمی برود ، محرمانه به‌من گفتند که شمارا بخدا این حرف را نگوئید .

تلگراف را بقنسولخانه بردندکه قرائت شود ، آقا میرزا علی‌اکبر تلگراف را پاره‌کرد وبدگفت ، حامل تلگراف نیز سرافکنده مراجعت نمود .

در اوایل‌اجتماع،بمسجدنیرالسلطان[4] از جانب‌ولیعهد آمده پاره‌مذاکرات‌کردة جواب یأس شنیده بود .

بعدازظهر بودکه من به‌مسجد رفتم غیرازمجتهد[5] همه بودند .

قبل‌از ظهر جمعی از دوستان درخانه نزد من آمده استعلام کردندکه تکلیف چیست‌گفتم؟باید رفت‌وحقوق خودرا خواست و منسوبین همه رفتند .

روزجمعه ۳۰ رجب ۱۳۲۴

جمعیت‌قنسولخانه‌زیاد شده ومردم علاوه بر قنسولخانه به‌مسجدی که‌سر کوچه قنسولخانه ومعروف بمسجد محمدخان بیگلر بکی است جمع شده بودند ، علماءو جماعتی‌ازعوام‌وغیره‌بازبه‌مسجدمدرسه‌حاج‌صفرعلی‌جمع‌شده‌بودند. بمن‌خبرآوردندکه علماء از مسجد مدرسه‌بیرون رفته ودرمسجد بیگلربکی جمع شده‌اند، وعلت‌آن این بوده‌است که‌جمعی از قنسولخانه‌آمده‌مردم‌را با تهدید وغیره دعوت بسمت‌قنسولخانه

کرده بوده‌اند ، مردم وعلماء یکی‌یکی کم‌کم متفرق می‌شوند ، مجتهدوامام جمعه[6] تنها می‌ماند آنها هم دمغ شده پاشده رفته‌اند و این اعلان و اعلام خصوصی بوده و باین دونفر اطلاع نمی‌دهند وکم‌کم این‌دونفر بزبانها افتاده سر مکنون بنای ظهور گذاشت .

بعد از اطلاع من‌هم به مسجد بیگلربکی رفتم وگمان داشتم که مجتهد وامام جمعه هم آنجا هستند. بعد از ورود به‌مسجدمعلوم کردم که جزاین دونفر باقی‌علماء آنجاهستند وعجالتاً توجه بجانب حاجی میرزا [7]محسن‌آقا است . بعدازتحقیق‌معلوم شد که‌عوام به‌این دونفر بدگفته‌اند وآنهارا مخل‌کار خود دانسته‌اند ودر حق آنها خیالات وسوء تصور دارند .

به آقا میرهاشم معترضانه گفتم که این دونفر چرا نیستند چرا باید متعرض شد ؟ اوهم تبری‌وتحاشی‌کرد بعد میرزاجواد بمنبر رفته بعد از مذاکرات چند درامر مشروطیت علمارا دعا ومخصوصاً استثناءکرد علماء سوء را وبدگفت واسم‌نبرد ، وقتی‌که پائین آمد باز به‌او تعرض‌کردم که این عبارات پسندیده نیست ، حالا وقتی است که‌همه رابایدجلب وجذب نمود .

دراین اثناءمترجم قنسول‌انگلیس نداردآمده با حاج‌میرزا محسن‌آقامذاکرات کردکه من‌نفهمیدم چون‌دور بودم ، فقط آخرین عبارت اورا شنیدم که‌گفت ،قنسول میگوید اشخاصی که در مسجد هستند درپناه دولت انگلیس هستند ، من‌متحمل باین حرف نشده خیلی بلند ومتغیرانه‌گفتم : **ماها اینجا به‌پناه نیامده‌ایم بلکه درخانه خدا وپناه خدا هستیم .**

بعد شروع شد بمذاکرهٔ اینکه بایدکجا اجتماع نمایند ؟ هرکسی رائی‌میزد ، بعضی مسجدجمعه ، بعضی‌مسجد «استادشاگرد» وپارهٔ مسجد حاج صفرعلی را ترجیح میدادند ، اما اجماعاً مسجد شاهزادهٔ را که در سایر اوقات محل اجتماع‌عمومی‌بود

بمناسبت قرب جوار باعمارت دولتی‌ردمیکردند ، مجتمعین قنسولخانه راضی به‌تغییر مکان نشده اصرار داشتند که باید در همین مسجد باشید ، دراین مطلب سئوال و جواب زیادشد وطرفین امتناع شدید داشتند وپولتیك این امر این بودکه اولاً مردم یکجا بوده متفرق و دو دسته نشوند ودر مخابرات بزحمت وتعطیل نیفتند وثانیاً که خیلی مهم بود احتراز ازحمله دولتیان بودکه‌مبادا مثل تهران پاره اقدامات‌ناگوار نمایند ، باری شش‌ساعت تمام درمسجد محبوس بودیم ، مختصر نان‌وپنیری‌صرف‌شد باتجار وپناهندگان قنسولخانه مخابرات شد .

از قنسولخانـه رأی دادندکـه بطـهران ابـلاغ‌شـود ، تلگرافی بشاه نـوشته بودند من گفتم باید بعلمای تهران نیز تلگرافی بشود ، بالجمله تلگرافات بتوسـط سفارت انگلیس مخابره شد وآخرین رأی درخصوص مجمع این شدکه باید علماء در همین‌مسجد اجتماع نمایند من اصرارکردم وبه تجار حالی نمودم که باید مجتهد و امام‌جمعه هم‌داخل باشند ،گفتند این تکلیف شماها است . من به حاج میرزا محسن آقا گفتم که این دونفر باید باشند والا درنظر طهرانیان سوء تأثیرکرده حمل بـرعـدم اتفاق کلمه خواهند کرد ، در جواب سکوت کرد ، خواجه ذکریا تاجرباشی روس فرستاد مسجد را فرش کرد .

ازمسجد بیرون آمدم یکی ازآدمهای خودم گفت : که آقایان پاپی آن‌دونفر نخواهند شد ومن تکذیب‌کردم . بعدمعلوم شدکه حق با او بوده است . با عدل‌الملك ملاقات‌کرده بایشان تأکید کردم که مجتهد را وادار نماید و امنیت بدهدکه بمسجد حاضر شود ، خودم آدم نزد هردوفرستادم ومخصوصاً توصیه کردم‌که حاضر بشوند.

همین روز کسی ازقنسولخانه آمد وگفت : آدمی معین نمائیدکه‌قندوچائی‌و غیره باو تحویل شود ، هیچکس حرفی نزد . مـن گفتم از آقـایان لازم نیست آدم بگذارند (یعنی آدمی که خواسته بودند معین نمایند ـم) از اجتماعیون قنسولخانه مباشر بشوند (یعنی خودشان ، مخارج را بعهده بگیرند‌ـم) وماهم منت دیگران را نمی‌کشیم ، خودمان تدبیری در آن باب می‌کنیم ، از دیگران کسی هم آواز نشد ،

وقتی که ازمسجد بیرون‌میرفتیم به‌اجتماعیون قنسولخانه سفارش کردم که اگرچه‌شما بحمدالله حاجتی ندارید اما برای ما هم گوارا نیست که خرج خودمان را به گردن شما بیندازیم مبلغی فرستادم واولین وجهی بود که ازبابت علماء فرستاده شد .

شنبه غره ماه شعبان ۱۳۲۴ قمری

رفتم به‌مسجد علما وهمه‌جمع بودند،مجتهدو امام جمعه‌نیامده بودند ، علنی اظهار واصرارکردم وازقنسولخانه آدمی گرفته همراه میرزا رضای خودمان نموده‌و فرستادم ، اول مجتهد آمد جلو آدم برسم معمول انداخته بود وقتی که داخل‌شد مردم را شور بلند شدکه این حرکات تاکی چرا آدم (جلو) می‌اندازند ؟ بهرحال آمد ودر صدر مسجد نشست ، بعد امام وارد شد، شیخ سلیم بالای منبر بود گفت : آقابیائید جای شما صدراست بیائید پارهٔ‌کلمات با استهزاءگفت ،آمدکسی جای نداد من بلند شده جای خودم را باو دادم .

درسر منبر صحبت از احتکار و غیره شد واسباب انفعال بعضی‌ها گردید ، در این‌بـین یك‌نفر سیدکـه درکوچه اهـراب دکان دارد ازپنـجره بالا آمـده در سکوی مسجد ایستاد وبناکرد بدادزدن ویخه پاره نمودن‌که امان است که‌نوکر مورتفانیها (خوانده نمی‌شودـم) در فلان محل فاحشه می‌برند و باین شیوه میخواست مـردم را بهیجان بیاورد ،کسی اعتنا نکرد واسکاتش نمودند ، بعدگفتندکه مبلغی به دوداده بوده‌اندکه این قسم حرکات نماید بلکه اخلالی بشود آن‌هم صورت نگرفت .

مجتمعین قنسولخانه دفتر اعانه بازکردند از تجارکه آنجا بودند هرکدام‌الی صدتومان اعانه نوشتند و قرار را دراکل وشرب به مختصرات گذاشتند ، تا از عهدهٔ مخارج‌بتوانندبرآیند وعاظ درمسجد وقنسولخانه آنجه لازمه تنبه مردم بود میکردند ومردم را بهیجان می‌آوردند و آناً فاناً کار ، شدت می‌کرد و کسی جرئت مخالفت نداشت .

یکشنبه دوم ماه امری فوق‌العاده اتفاق نیافتاد

دوشنبه ۳ ماه (شعبان)

شب دوشنبه یک‌نفر از دوستان را طلبیده وبه اوپارهٔ تلقینات کردم که ازجمله مهرکردن قرآن بود .

روزکه درمسجد حاضر شدیم ، بعداز مدتی آقا میرهاشم آمد وبالای سکو رفت وخطابه بسیار طولانی خواند . ومفصل ازسادات گفت ومقصودش جلب وجذب مردم بطرف خود واظهار ریاست بودکه بعضی‌ها ملتفت بودند ، بالاخره عنوان کرد که باید قرآن مهر شود .

قرآن را درازکرد من پاشده قرآن راگرفتم ، آخرآن‌را جمعی ازعلماء وتجار مجتمعین‌قنسولخانه شرحی نوشته مهرکرده بودند .

صفحه اول قرآن را من گرفتم بخط خودم شرحی نوشتم ، قرار شد یکی‌یکی برداشته مهر نمایند وبنشینند ، اول امامجمعه پاشده مهر کرد بعد دیگران ، مجتهد آن روز حاضر نبود ، وقت عصر تشریف آورده شرحی جداگانه نوشته مهر کرده بود .

توضیح : در نامه هشتم‌شعبان ۲۴ ، به‌برادرش مینویسد : درخانه‌ای که‌برای علماء معین کرده‌بودند غایله سختی روی داد ، یعنی سید هاشم که مدیر متحصنین قونسولخانه بود ، متهم‌شده بودکه برای اورشوه داده‌اند ،کج بازی میکند ، میرزا علی‌اکبر که‌یکی ازمتحصنین بود، درمجلس باوپریدکه‌شکمت را پاره می‌کنم ، او هم روبه‌بیرون قنسولخانه فرارکرد وداد زدکه‌گندم‌داران میخواستند مرا بگیرند و پیش ولیعهد بفرستند بعداز این‌واقعه دیگرمن‌ننشستم .

جای دیگر مینویسد : آقا میرهاشم بجهت پاره مذاکرات نزد مردم متهم‌شد و پاره‌حرکات نالایق‌از اوسرزد ،مردم اجتماع کرده طرد اورا خواستند . امروزپنجشنبه ۲۹ ماه طرف صبح ازشهر رفت ، انجمن برقرار است باید آنجا بروم ، روز۲۷ ماه درانجمن صحبتی شده پیشتاب ولورور انداخته‌اند ، این‌عمل هم بمـردم بـرخورده است ، مقدمه ازسابق داشت ولی هیجان مردم از آن ببعد شدکه آخرش منجر بطرد اوشد تابعد چه‌شود ؟»

فصل

دراین‌روزها تلگرافی‌ازعلماء طهران آمد وجمعی از علمارابتلگرافخانه برای مخابره حضوری احضارکردند،متحصنین قنسولخانه که رشته امورات دست آنها بود تعطیل وتسویف می‌کردند وجواب نمیدادند ، وتعیین نمی‌نمودندکه‌کسی باید برود وچه‌بگوید ؟ وعمدهٔ ملاحظه ایشان این بود که مبادا اخلالی بشود . هیئت علماءهم ازاین مسائل مندك بود ، کسانی‌که غافل بودند دل تنگی‌می‌کردند ، ودراین ایام‌حاج میرزا محسن‌آقا وبرادرش طوع عین متحصنین بودند و از ملاقات همدیگر در غیر تلگرافخانه احتراز شدید داشتند ، حتی‌روز چهارشنبه پنجم ماه شعبان جناب‌مجتهد درخانه حاجی میرزا علی‌اصغر ملکی مجلس کرد ومرا نیز طلبید حاجی میرزامحسن آقا جواب (رد) دادوحاضر نشد ، من رفتم ومانع از مذاکره شدم گفتم : هر حرفی هست بایددرمسجد یادرجای بی‌طرف بااطلاع متحصنین‌گفته شود واز آنجا برخاسته بمسجد رفتم اینجا قرار شد وقت عصر باز در خانه‌حاجی میرزا علی‌اصغر اجتماعی بشود .

مردم را بواسطه نیامدن جواب ازطهران وحشت واضطراب بود ، بازار بسته ومردم بیکار واحتمال‌چندین‌مخاطره میرفت ومتحصنین ملاحظه داشتند که‌مبادامردم بتنگ آمده اعراض نمایند .

در این اثناء دولتیان‌پولتیك‌بخرج داده نان راکه یك من دوهزارقیمت‌داشت پائین آورده هشت‌عباسی کردند ، لیکن متحصنین‌قبول نکرده گفتند : ما برای‌نـان نیامده‌ایم ، چراغهائی که در خباز خانه‌هائی روشن کرده بودند)رسم است‌کـه وقـت ارزان‌کردن متاعی چراغ روشن‌می‌نمایند) خاموش‌کردند .

روز چهارشنبه شد وچنانکه اول‌ذکرکردیم قرار شد وقت عصر در منزل‌جناب حاج میرزا علی‌اصغرآقا اجتماعی بشود مراهم خبرکردند ، در ثانی اطلاع دادند که این مجلس در خانهٔ‌که‌درحوالی مسجد بیگلربکی(همان مسجد تحصن که‌درارمنستان است) خواهد شد ، من‌هم‌آنجارفتم ، حوالی‌غروب بود ، روسا وغالب علماءبودند ، انتظار میرفت از رؤساء متحصنین جماعتی باشند تا اینکه حوالی غروب حاجـی میرزا ابوالحسن وآقا شیخ‌سلیم وآقامیر هاشم وآقامیرزا علی‌اکبر ازسلسله‌معممین وحاجی‌علی قره‌داغی وحاجی میرزا حسن میلانی ، حاجی مهدی کوزه کنانی حاجی میرزا محمودمیلانی و حاجی میرزا آقا وارد شدند و قبل از ورود ، محرمانه بمن اطلاع دادندکه آمدن مابراین مجلس محض حضور وبطور ناچاری است و ما حرفی نخواهیم‌زد ومن‌نیز عزم‌کردم‌که حرفی نزنم وبقرائن سابقه‌که داشتم‌فهمیدم‌که درایـن مجلس یك پارتی‌بازی درخواهند آورد ومنتظر بودم که‌چه خواهد شد .

آقا میرهاشم‌پهلوی‌من‌نشسته بود وپشت بدر اطاق بودیم ، آقامیرزاعلی‌اکبر روبروی او وطرف صدراطاق بود . . آقا میرزاعلی‌اکبر روکرد به‌مجتهد که‌تکلیف ما تااینجا بود که راه بازکرده وشماکه نمی‌توانستید باعموم همزبان باشید ، زبان شمارا بازکردیم حالا اصلاح کار باشماست ، شماکه روسای ملت هستید داخل شـده امورات را نظم بدهید و آنچه صلاح ملت و مملکت است بگوئید و مشـروطـه را بخواهید .

گفته شدکه شما مشروطه میخواهید وقنسول انگلیس وعده کرده است کـه بشما بدهد ازدست ماچه برمی‌آید ؟ جز همراهی شما و هم‌آوازی شما آقا میر هاشم گفت : دولت مشروطه داده‌است . گفتند : پس‌کو وجواب تلگراف کجاست ؟گفت:

و غالب علما نجف انتظار مرگ او را دارند و تحقیق ~~[illegible]~~ حاجی

تا اینکه حالا غروب است حاجی میرزا ابوالحسن [illegible] و آقا میر [illegible]

[illegible] اکبر از [illegible] و حاجی [illegible] و حاجی محمد [illegible]

حاجی [illegible] حاجی محمد محمود [illegible] حاجی محمد آقا وارد شدند

و قبل از ورود محمد [illegible] داده که امروز را برای مجلس [illegible] حضور

و [illegible] ناچار [illegible] زد و [illegible]

[illegible] داشتیم تصمیم که [illegible] مجلس [illegible] بازی در

نتوانستم [illegible] خواهد بود

- آقا میرزا [illegible] آقا [illegible]

[illegible] طرف صدر [illegible] از [illegible]

که [illegible] اینجا بود که راه باز کرده [illegible]

با [illegible] زمان [illegible] باز کرده [illegible]

[illegible] واضح شده اوراق را [illegible] و آنچه [illegible]

[illegible] مشروطه را [illegible]

[illegible] گفته شد که ما مشروطه نمی‌خواهیم و قول [illegible] وعده کرده

که [illegible] از دست ما چه برمی‌آید جز [illegible]

[illegible] گفت [illegible] مشروطه را داده است [illegible]

دولت بشما مجلس مشورت داده است وتلگراف آنهم رسیده است . من‌خبر دارم ، حاج‌علی گفت ؛ مامشروطه میخواهیم نه‌مجلس مشورت (ملاحظه میفرمائید چقدر در بدو امر روشن بوده‌اند .م)

گفت : مجلس مشورت همان مشروطه است ،حاج‌علی آشوب کرد که من‌مرد عوام هستم جز لفظ مشروطه چیزی نمی‌دانم‌باید این لفظ را بدهند ، لفظ‌دیگری‌بکار نمیخورد . قال‌ومقال زیادشدوهر کسی‌حرفی زد. آقامیرهاشم گفت: نزاع لفظی است . آقا میرزاعلی‌اکبر خطاب به آقا میرهاشم کردکه : جناب‌آقا راحت بنشینید و فساد نکنید و کارمارا معیوب ننمائید و پارهٔ حرفهای کدرآمیز گفت .

صحبت ازجواب تلگراف علماء تهران ومخابره حضوری شدکه چه بایدکرد؟

تجارگفتند : تکلیف آن با شما است بروید مخابره نمائید گفته شد ازشماها هم باید باشد (دراین مطلب چندین دفعه مذاکره شده وتجار طفره زده بودند و این آخرین مجلس هم برای اینکار بود) بازمسامحه و تعلل می‌کردند .

دوباره دنباله‌همان‌مطلب‌سابق‌گرفته شد ، امام جمعه گفت : بمانید من‌شمارا حالی نمایم ، تجار هم سکوت داشتند و بعضی‌ها پارهٔ صحبتها مینمودند و مذاکره سخت میانه ایشان‌گرفته بود ولی امام جزاینکه من‌شمارا حالی می‌کنم حرفی دیگر نمیزد واظهار مافی‌الضمیر نمی‌نمودیافرصت نمیدادندوجوابهای‌طفرهٔ که‌میدادند اورا ناامیدمیکرد من‌هم‌سکوت‌صرف بودم،مجتهد هم حرفی نمیزد.

دراین بین مشروطه را معنی کردند که حاصلش راجع به جمهوریت شدکه من دیگر تاب نیاورده‌بلندگفتم: آرام باشید عرض دارم . بعدگفتم این معنی که‌شما گفتید معنی مشروطه نیست ، معنی مشروطه این است‌که امروز مظفرالدین‌شاه بعداز او محمدعلی میرزابعداو سلطان‌احمدمیرزا پادشاه مملکت ماست وسلطنت ازخانواده ایشان بیرون نخواهد رفت مشروط براینکه هر پادشاه درهر عصر ازشور اهل‌مملکت تخلف نخواهدکرد وباید همه‌کارها باشور ملت‌باشد، اجمال‌معنی مشروطه‌همین است

ولاغیر ودارالشوری ازلوازم مشروطیت است نه برعکس .

همه‌اهل مجلس‌تحسین کردندوآرام شدند .. دراین اثناء بازآقا میرزاعلی‌اکبر سرنطق آمده سرپا ایستاد وروبه آقا میر هاشم کردکه آقا اخلال میکنید ومیخواهید کاررا بهم بزنید من‌شکم‌شمارا پاره خواهم کرد این‌عبارات رامی‌گفت وروبه‌مشارالیه می‌آمد ، میرهاشم ازجا جسته‌گفت مراخواهی‌کشت ؟ عقب‌عقب ازمجلس بیرون‌رفت وخودرا به‌کوچه انداخت ، فوراً درحیاط را بستند از اول هم بسته بود بعقیده‌شان مجلس محرمانه بود و حال آنکه درآن محوطه باز بیشتر از صدنفر از آقا ونوکر بودند.. اطاقی که‌ما نشسته‌بودیم دهلیزدالانی‌بودکه‌مدخل‌حیاط‌درآن‌دالان‌بودو آن‌دالان که‌پنج‌وشش ذرع طول داشت رابط بود مابین‌کوچه واطاق. بالجمله‌هایهوی‌درکوچه بلند شد ومردم اطاق بقسمی مضطرب شدند که حد نداشت . نوکرهای آقایان داخل اطاق شدند وچنان‌تصور کردندکه این‌هایهوی اطاق‌نسبت به‌آقایان آنها است ودونفر ازنوکرهای من‌آمدند وبالای‌سرمن ایستادند بآنها اطمینان دادم که ربطی بعالم مـا ندارد ، آشوب نشست . یك‌نفر مأمور قنسولخانه‌که همراه میر هاشم بود ، بعد از آرامی‌مجلس روکرد بمردم‌که میرهاشم کو؟ دسیمترکمرخودرا کشید ،گفتم : بیرون رفت شما هم بروید ، اوهم روانه شد واین مقدمه اوایل شب بود که اتفاق افتادوهوا تاریك‌شده بودوچراغی هم درمیان نبود .

بعد من آقامیرزا علی‌اکبر را توبیخ کردم که‌من شمارا تا این درجه کم‌حوصله نمی‌دانستم . چرا بیحوصله‌گی‌می‌کنیدواین‌نفاق چیست هنوز اول‌امراست شمااین‌نحو مذاکرات‌می‌کنید. بیچاره گریه‌می‌کرد. گفت: چهل‌هزارتومان بااین‌شخص رشوت‌داده‌اند که‌کار رامنقلب‌بکنند .گفتم : شما چرا باور می‌کنید این‌یك‌نوع حیله است‌که بااین زبان میخواهند میانه شما القاء فتنه نمایند ونفاق بیندازند .

آقایان نشستند ورأی میزدند بازمی‌گفتند بفرستیم تجار را بطلبیم و مسئله تلگراف طهران را جواب بگیریم که‌بآنها چه‌بایدگفت ؟ گفتم آقایان دیگر کارگذشت

نه‌تجار می‌آیند نه‌حرفی‌می‌زنند پاشوید برویم . بمن گفتند شماهم بنشینید گفتم : من دیگر حال ندارم میروم ، خواستم از اطاق بیرون بروم نوکرهای آقایان جلوی مرا گرفتند ومانع شدند قبول‌نکردم ،بیرون آمدم . به‌کوچه‌که‌رسیدم درشکه‌ای حاضر دیدم و معلوم شدکه مال اجلال‌الملك است فوراً سوار شده حاجی میرزا صادق پسر مرحوم حاجی‌ملا احمد راهم‌همراه خودبیرون آورده بودم ، دوتائی نشستیم‌نوکرهاهم دوربررا گرفتند راندیم ، حاجی میرزا صادق درحوالی خانه‌های خودش پائین آمدو من‌بخانه آمدم ودلم نزدیك بود پاره شود .

ذیل :

آقامیر هاشم بعداز ورود به‌قنسولخانه بهرشکلی‌که بوده موقعی پیداکرده‌بود که همیشه نوکر قنسول انگلیس با او همراه بود وهر جا میرفت بدرقه می‌کرد وهر جامی‌نشست بالای سر او می‌ایستاد . دراین‌چند روز باقنسول بحضور ولیعهد رفت‌و نفاذ امری تحصیل کرده بود واز آن نطقی‌که‌درروز مهرکردن قرآن‌کرد نیتش‌معلوم شد،که رابطه اوبا آقا میرزا[۹]صادق برادر حاجی میرزا محسن‌آقا ، درآن چندروزمرا محرمانه معلوم‌گردید ومشخص شدکه‌با ایشان رابطه قویه دارد ومراوده خفیهٔ‌شبانه می‌کنند وتوجه مردم به آقامیرزا صادق‌آقا درعالم معنی‌بیشتر ، خاصه‌که وعاظ هم اظهارمیل‌وانقیاد براومیکردند وآن‌روزها هرچه مخابره یامذاکره‌با دولتیان‌میکردند وآنچه برای‌تسلیت وتسکین قلب عوام بود سرمنبر می‌گفتند . روزی بنا شدبطهران تلگرافی بزنند ومقصود خودرا بگویند ،بعداز مشاوره‌که درقنسولخانه کرده‌بوده‌اند صورتی آورده در مسجد بالای منبر خواندند وخلاف شدکه لفظ مشروعه هم‌ضمیمه مشروطه نمایند یانه ؟ بعضی‌ها تصدیق می‌کردند بعضی‌ها ساکت یا مکذب بودند ، مخصوصاً میرزا جواد که‌یکی از خطبا است اسم‌میرزا صادق‌آقارا بردوسئوال‌کردکه آقا چه میفرمائید لفظ مشروعه باشدیانه ؟ اوهم‌لزومش را تصدیق‌کرد ، باوجوداین

آن تلگراف را مخابره نکردند فقط امری بود صوری که برای تسلیت خاطر مردم می کردند ،چون جواب نمی آمداین اقدامات رامی کردند .

فصل

بعدازآنکه ازحیاط معهود بیرون آمده سوار درشکه‌غیر مترصد شدم درعرض راه‌معلوم کردم که آقا میرهاشم که از حیاط مشورت بیرون میرود درکوچه فریـاد میزده که گندم‌داران میخواستند مرا بگیرند وبدست دولتیان بسپارندورحیم[10]خان با سواره خودش کالسکه آورده بود که مرا گرفته ببرد ، همین نحو فریاد کنان میرفته است تابقونسولخانه می‌رسد وفاصله که میانه حیاط مشورت و قونسولـخانـه است قریب پانصدقدم می‌شود .

واین اقـوال وافـعال او باعث شورش کسان[11] او شـده درکوچه از ستم و تهدید چیزی فروگذارنمی کردندوصدای غوغا وهایهوی که بحیاط مشورت می آمدهم هایهوی این‌مطلب بوده واگر درحیاط باز می‌بود رجاله بحیاط مشورت ریخته اگر قتل هم نبود صدمه فوق‌العاده به‌پاره میرسید و اینکه نوکرهـای آقایان مرا مانـع می‌شده‌اند محض واهمه ازجان خودشان بوده . و مسئله درشکه که میرهاشم عنوان کرده بود همان درشکهٔ اجلال[12]الملك بوده که‌کسان اورا بخانه‌حاجی‌اعتضادالممالك پدر اجلال‌الملك که درآن حوالی است می‌آورده ومصادف می‌شود باین مقدمـه که دربرگشتن نصیب من‌شده نعمت مترقبه محسوب شد .

شب رافرستادم‌مستشار[13]الدوله محرمانه آمد وپاره‌مذاکرات ودرددلهاکردیم وباکمال یاس منتظر فردا شدیم .

فردا پنجشنبه معلوم شد که میانه آقا میر هاشم وآقا میرزا علی‌اکـبر صلـح داده‌اند وکارگذشته روز پنجشنبه بازعلی‌الرسم‌در مسجد حاضر شدیم‌وصحبت‌مخابره

باعلماء طهران بمیان آمد باز متحصنین جواب بطفره میدادند ، کاری نبود تا اینکه مجلس متفرق شد ، حوالی ظهر خبر منتشر وشایع شدکه‌جواب تلگراف آمده وقت عصر من‌به‌مسجد رفتم وبه‌آقایان‌تبریك‌گفتم تلگراف را دیدم وخواندم ومعلوم‌کردم که‌تلگراف مساعد مشروطیت نیست وهمان اذن دارالشوری است ، مبادله نظری بـا بعضی محارم‌کردم ساکت شدم .. کارگذشته بازار را باز نموده و تدارك چـراغانـی می‌کردندوشور وغلغله غریبی در میان مردم‌بودوحقیقتاً پولتیك هم‌مقتضی نبودحرفی گفته شود . بعلت اینکه مردم به‌تنگ آمده بودند وکاری نمی‌شد .

سایر آقایان علماء آدم فرستاده تبریك مخابره‌کردند وخودشان حاضرنشدند .

درهمان اوقات تلگرافی از حاجی شیخ[۱۴] فضل‌الله طهرانی به‌مجتهد آمده بود دایر برمخابره حضوری‌که سابق ذکر شد . توسط قنسول که‌مطالبه جواب میکرد ، نزدمن *فرستاده بودکه چه جواب بدهم ، مـن‌هم‌گفتم جواب بگوئید تـأخیر جواب بجهت پاره ملاحظات بود وعمده برای عمل‌مشروطیت حالا که دولت اجابت‌فرمودند موقع مخابره‌گذشت .

وعلماء ابداً تبریکی بشاه نکردند وچیزی نگفتند .

ازشب جمعه تا شب۱۱ماه(شعبان) متصل چراغانی کردند وشور غریبی‌درمیان مردم بود وخودرا مشروطه وآزاد تصور می‌کردند ..

واعظین دراین چند روزه‌داد معنی داده هرکدام بنوبه فضایح استبداد ومنافع مشروطه را بمردم‌گفته مردم را بشور می‌آوردند ، حتی روز یکشنبه دوم ماه برادر میرهاشم درقنسولخانه درحالتی‌که‌جز شلوار وپیراهن درتنش‌نبوده بالای‌بلندی‌میرود وآنچه ازدهنش برمی‌آید از شمردن عرض وناموس وپدر ومادر ... چیزی فروگذار نمی‌کند .

میرزا حسین همان‌روزبه‌مسجدمقبره‌حاجی‌ملاعلی مرحوم آمد فقط ذکراجمالی ازاین فقره‌کردکه یك نفر در قنسولخانه پاره حرفهای ناگفتنی گفت . در این ایام وعاظ از ذکر فضایح‌ومثالب وتهییج‌رعیت ومظلومی سرباز وغیره آنچه میدانستندو

* یعنی مجتهد تلگراف را به‌نزد ثقةالاسلام فرستاده بوده است

میتوانستند گفتند.

ولیعهداز همه اجزاء بدگمان شده جزبنان‌السلطنه ورحیم خان‌وفتح‌السلطان کسی راراه نمیداد، رحیم‌خان تعهد می‌کندکه همه مردم را بزورگلوله‌داغان‌مینمایم، نظام[۱۵]السلطنه‌بشدت‌مانع شده‌تهدیدمی‌کندکه‌اگراین کاررا نمایندسلطنت‌شمامنقرض میشود وشمارا در ولیعهدی نمی‌گذارند.

درعالم معنی از نظام‌السلطنه هم نهایت انزجار خاطر برای ولیعهد بودواورا حامی مشروطه بلکه‌محرك میدانست‌وسابقه‌کدورت ازاوهم‌علاوه ومزید برعلت‌می‌شد.

فصل

بعداز بازشدن بازار واطمینان مردم جمعی از تجار ازتحصن قنسولخانه دست برنداشته‌قرار دادندهرشب چندنفربالمناوبه آنجا باشند،ائمه جماعت‌که موسس بودند ایشان هم بالمناوبه بودند ودر این بین صحبت این‌که باید نـان را ارزان کرد در افواه بود ومشغول مذاکره بودند وبالاخره نان را بقیمت یك‌من به هشت‌عباسی‌تنزل دادند (اول قیمت معمولی یك‌من دوقران بود ولی درباطن قیم مختلفه داشت)

ازجانب نظام‌السلطنه بچند نفر اخبار کردند که ۱۷ ماه در عمارت ولیعهدی برای امری حاضر شوند که از جمله من بودم چیزی از مطلب دستگیر نشد الا اینکه این اجتماع برای‌امر غله است. روز مزبور حاضر شدیم جناب مجتهد وامام جمعه وحاجی‌میرزامحسن‌آقا وحاجی میرزامهدی[۱۶] ونظام‌العلماء ومن ازطبقه علماءبودند. تااینکه ولیعهد تشریف آورد ازتجارهم جماعتی آمدند. ازاعیان نیز ساعدالملك و ازنظام مفاخرالدوله[۱۷]وعدالملك[۱۸] بودند صحبت ازغله شد، اولین عنوان را نظام‌السلطنه‌کردکه دولت شش‌هزارخروارغله میدهدملاك‌هم هفت‌هزاربدهند وبااین سیزده هزار امور خبازخانه اداره شود.

امام‌جمعه گفت: ملت‌هم شش‌هزار میدهد هفت‌هزار لازم نیست این فقره چند

دفعه ردوبدل شد وانتظار میرفت که‌تکلیف اعانه خواهندکرد .. یکمرتبه‌نظام‌السلطنه گفت دولت هشتهزار خروار میدهد ملت هم‌معادل آن را بدهد قلمی برداشته محل‌هشتهزار خروار دولت رامعین کرد. وازجانب تجار کم‌کم صحبت شد ومذاکره غله حمل انبارکه‌چهارهزارخروار بعضی ملاك حواله داده بودند بمیان افتاد واصل مقصود رفع‌ستم شریکی بود زیراکه‌چهارهزار خروار غله برای حمل‌انبار وخبازخانه بدون ترتیب بعضی اشخاص حواله‌کرده وجمعی از علماء و سایر ارباب نفوذ ازاین مرحله‌معاف شده بودند.من کشف‌رازکرده گفتم‌مقصود آقایان مساوات‌درعمل غله‌حمل انبار است وراست می‌گویند باید در این‌عمل استثناء نباشد .کم‌کم ورقه برگشت و یکدفعه مذکور شد که‌از کلیه غله آذربایجان ثلث حمل انبار و تحویل خباز خانه شود .

مجتهدکه تا آنوقت سکوت کرده بود نطق کرده فرمود : دیگرچه میخواهید شما هشتهزار می‌خواستیدحالا ۱۷ هزار شد چه بهترازاین .دراین‌مبحث‌پاره‌مذاکرات مختصر شده صحه گذاشتند . وتصریح کردند که باید ثلث غله حشوی دستورالعمل که ۵۳هزار خروار است حمل‌شود . تخفیفات وتیولات و غیره همه‌بارکرده درجزو دوثلث باقی محسوب خواهدشد .

مذاکره ایالات بعیده مثل ارومی واردبیل و خلخال وغیره شدکه‌حمل عین غله ازآن ایالات بواسطه‌کثرت‌کرایه صرفه نخواهد داشت .گفتند : تفاوت قیمت گرفته می‌شود بهرحال عمل‌ختم شده لایحه‌ای هم دراین‌باب نوشته علما وسایرحضار مجلس مهرکردند ولیعهد صحه‌گذاشت مجلس متفرق شد .

وآنچه ازاین مسئله درثانی‌معلوم‌شد این بودکه نظام‌السلطنه با جمعی ازتجار ومجتهد ساخته بوده وامام جمعه وسایرین‌وحتی بگمان من‌شاه هم‌اطلاع‌نداشته‌است، وغرض نظام‌السلطنه دراین میان این بودکه چنانچه درسال ۱۳۱۷ ثلث غله را از مردم‌گرفته مبالغی گزاف ازاین‌ممرمنتفع‌شد بازلااقل‌صدهزارتومان‌ازمیان ببرد (قیمت

غله راکه تحویل خباز می‌شود خرواری شانزده تومان قرارداده بودند ازاین قیمت شش‌تومان وپنجهزار قیمت غله دیوانی بودکه تسعیر کرده بودند بایستی به‌دیوان برسد رویهم‌رفته خرواری چهارتومان هم‌کرایه منظور شده باقی خرواری پنج‌تومان باپنجهزار بالا دخل بودکه حکومت‌طمع‌کرده بود .. که ... ببرد .

بعداز انقضای‌مجلس وقت‌عصرباجمعی ازمعتقدین‌این‌صحبت راکردم‌که‌تفاوت قیمت را بدولت نباید داد باید در کیسه ملت باشد واین مطلب را مسجل‌کردم وبعد ازآن به‌آقایان علماء وغیره پیغام داده تأکید دراین معنی‌کردم حتی به‌نظام‌السلطنه هم پیغام من رسید وخیلی بدش‌آمد وگفت : فلانکس این حرف را میزند . مجتهد نیزگفته بودکه این‌حرف رافقط‌فلانکس میگوید سایرین نمیگوید واگرنگویم‌تمامی غله را ازمامیگیرند .در مجلس دیگر بایکی ازمعتقدین مذاکره کرده گفتم :ثلث‌را که‌دادیم ولی بعقیده من اعانه ازاین بهتر بود . خیلی تندکردوگفت : اولا اعانه‌را مینوشتند ونمی‌دادند وانگهی‌بعدازآنکه ما ثلث را دادیم چه‌حقی از ما دارند. گفتم: همان‌روزی‌که ثلث راگردن شماگذاشت وخواهد گرفت باهمان‌قوه جبریه اعانه رااز شما می‌گیرند ، مجملا این رأی من پذیرفته نشد (مقصود مردود شدن ازجانب‌طرف خطاب است والا مسئله ثلث‌گذشته بود ودر آن باب‌کسی را حرفی نبود فقط حرف من‌درعلاوه شدن اعانه بود ویقین داشتم که بازمردم محتاج خواهند شد واز این‌ثلث مبلغی ناقص‌خواهد ماند).

در ۱۸ شعبان انجمن ترتیب داده تجار بیست‌نفر انتخاب نمودند وازجانب علما ونیزدونفر منتخب شده قرار شددرمجلس ترتیب امورات‌را بدهند مجلس هم بنا گذاشت برمنع نیم‌گزی واصلاح موازین وامثال آن از امور عامه اعلانات نوشتند ومنتشرکردندوسخت‌گیری نمودند .. آقا میرهاشم هم دراین میان حاکمی‌منفردبود وقبض وبسط دردست او بود وانجمن کم‌کم نضج گرفته هایهوئی را انداخته‌بود.

روز ۲۲ ماه(شعبان)* برای تبریك بهانجمن رفتم دیدم‌که در آنجا برمظالم وشکایتهای مردم میرسند ، از من توقع نطق کردند ، گفتم بعقیده من رسیدن شما براموررات جزئیه اسباب تعطیل‌امورات شما است واین مردم وقتی انجمن را شناختند متصل دسته‌دسته‌رو به‌انجمن‌خواهندگذاشت وشمارا ازکار بازخواهندگذاشت ،بعقیده من شما نباید رسیدگی براموررات جزئیه نمائید بعضی این‌حرف را از من پسندیدند وبعضی سکوت‌کردند (راستی‌که جامعه‌شناس بزرگی بوده ونبض مردم و اخلاق خلق رادردست داشته است.م)

درعرض این هفته مردم از پاره حرکات استبدادیه آقا میرهاشم منزجر شدند، مخصوصاً آقا میرزا حسین[19] (واعظ) بانجمن رفته پاره مذاکرات کرده بود ،مغلطه شده طپانچه انداخته بودند ومجلس مختل شده بود ، فردای آن‌روزکه چهارشنبه۲۸ ماه شعبان‌بود بازار بست وعامه‌اجتماع‌کردندکه باید آقا میرهاشم‌اخراج بلدبشود ، جمعی به‌مسجد بیگلربیگی(همان‌مسجد پهلوی قونسولخانه انگلیس) وجمعی بانجمن جمع شدندمراهم‌خبرکردند ومن بانجمن رفتم وجناب مجتهد را هم بانجمن‌آوردند، امام جمعه وجمعی دیگر ازعلما وسایرین به‌مسجد رفتند ، مجتمعین مسجد اصرار در اخراج آقا میر هاشم داشتند وبجماعتی‌که درانجمن بودند وپیغام‌دادندکه بایدبرود. دونفر از جانب اهل مسجد بانجمن آمده مذاکره‌کردند ، اهل انجمن میل نداشتند و صریح نمیتوانستند بگویندصحبت ازطپانچه انداختن درانجمن شد انکارکردندیکی‌از مبعوثین اهل مسجد رأی خواست مجتمعین تمجمج کردند ، من گفتم میل مجتمعین مسجد را که بر اخراج آقا میرهاشم است ممکن است برگرداند ؟ و اگر مجتمعین این مجلس رأی ندهند وتصدیق ننمایند قبول خواهندکرد ؟ گفتند نه ممکن نیست . گفتم : دراینصورت رأی‌گرفتن بی‌جا است . جناب مجتهد هم ازجمله اشخاصی‌بود

*خوانندگان محترم میتوانندبرای مزید اطلاع به‌نامه‌هائی که مقارن این تاریخ‌ها نوشته گردیده ودر همین مجلدباشماره وتاریخ آورده شده است مراجعه فرمایند ،مخصوصاً از اول‌سال ۱۳۲۵ هجری ببعد

که‌میل بر رفتن آقامیرهاشم‌داشت ، حاجی میرزا محسن‌آقا ومیرزا صادق آقاکراهت داشتند (این جزئیات درتواریخ مشروطه نیامده است .م) و ضمناً ملاحظه ازاین‌نکته داشتند که آیا قونسول انگلیس‌حمایت خواهد کرد یانه ؟

مجتهد آدم‌فرستاد وتحقیق‌کرد معلوم شد که‌قونسول حمایت ندارد .

بعد ازاین مقدمات اصرار داشتند که مجتمعین‌انجمن رابه‌مسجد ببرند وآنجا حکم براخراج او بشود . من‌اصرارکردم‌که شرف انجمن‌رفته باید اعاده شرف‌انجمن هم در انجمن‌باشد وهر حکمی‌که می‌شود باید از انجمن بشود . بالاخره مجتهدقوتی برخود داده‌گفت برود وبه‌ولیعهد پیغام دادکه‌اورا روانه نمایند (دراینجا نفوذمجتهد هم نمایان است .م) من‌وجمعی دیگر از این مسئله استکراه کردیم که‌مداخله‌دولتیان دراین مسئله صحیح نیست باید خود ملت این حکم رابکنند اما از پیش نرفت .بعد مجتهدگفت برویم مسجد گفتم : چرا میروید ؟ آنها اطاعت شما نکرده به انجمن نیامدند ، شماچرامیروید؟

گفت: شما دراینجامقلد من‌باشید، بنا شد برویم مسجد ، رفتیم حوالی‌غروب بود کمی‌نشسته‌برخواستیم (برخاستیم .م) من خیلی مشوش بودم که این بیچاره را بدست دولتیان نباید داد (یعنی میرهاشم‌را-م)به‌مجتهداپیغامات اکیده دادم.وملك-التجار را واداشتم‌که‌این شخص رابنوع احترام روانه نمایند ، ازجانب ولیعهدمبلغی خرج راه داده شد ، فردا پنجشنبه ۲۹ ماه‌علی‌الطلیعه‌بیرون‌رفت .

مردم باز درمسجد بیگلربیگی جمع شده بازار را بسته بودند ومنتظر صحت خبر حرکت اوبودند . من دیررفتم وآنجاازجانب ولیعهد خبر صریح‌رسید که «آقا» مسلماً رفت بعد جمعی پاپی‌شدندکه بایدحاجی.[۲۰] میرمناف نیز برود بعضی‌هامحض خوش‌آمد عوام اصرار دررفتن اوداشتند ، من جلو افتادم‌که‌صحیح نیست مردم‌راچرا از خانمانشان پراکنده می‌کنید ؟ مجملا اصرار کردم و رأی ندادم تا اینکه از او اغماض شد .

درهمان مجلس صحبت انتخاب وکلاء برای عزیمت طهران راعنوان‌کردند و

اجماعاً گفتند که تا زود است قرار این مسئله دادهشود ، بالاخره قرار برشب غرهماه رمضان۱۳۲۴ گذاشتند.

قبل ازاین قرار اعیان برحسب حکم ولیعهد درمنزل اعتضادالممالك جمع شده برحسب قرعه واکثریت آراء تعیین وکیل کرده بودند ولی چون پارهٔ دسیسه گاری شده و موافق نظامنامه نشده بود مردم حرف داشتند .

شب غره ماه رمضان درانجمن جمعیت شد ، مجتهد تشریف نیاورده بود . امام وسایرین تشریف داشتند ، مذاکره شدکه باید شش نفر ناظر انتخاب باشد ، در مجلس هایهوشد ، گفتند این شش نفر را باید با اکثریت آراء تعیین کرد وخیلی با جزئیات دراین بحث شد . من گفتم : آخر این تفصیل برای چیست ویك ماه طول دارد که شماشش نفر ناظر تعیین نمائید ، مطلبی نیست و دراین نظارت کار مشکلی نیست ، باری بعد از طول زیاد رأی من مقدم شده شش نفر راناظر انتخاب قراردادند وصندوقی معین شد . بعداز مذاکره تعیین وکلاء شد ،هرکسی رأیی میزد ، بعضی ها گفتند : باید تحقیق کرد هرکس نخواهد رفت اورا ننویسند .من صریح گفتم : آقایان همه بشنوید من نخواهم رفت وامکان برای من ندارد اسم مراعبث ننویسید . مجلس ختم شد وقرار دادند هرشب صنفی را خبر بدهند بیایند رقعه انتخاب نوشته بدهند .

همان شب اعلانی دراین باب نوشته شدکه چاپ نمایند ، یك شب برای علماء معین کردند .

تبعید امام جمعه [۲۱]

غره ماه کم کم صحبت حاجی میرزاعبدالکریم آقا عنوان شده مردم رابهیجان آوردند که نبایددرشهربماند ،روزدوشنبه سیم ماه بازاربست وبعداز ظهر در انجمن جمعیت شده بشدت بیرون رفتن اورا خواستند وهمان روز از شهربیرون رفته درباغ وزیرآباد که در اول خیابان است اقامت کرد .

هشتم ماه بازمردم بازار را بسته بشدت مطالبه کردندکه درباغ نباید بنشیند

حکماً باید از باغ خودکه‌متصل به‌شهر است بیرون برود و پسرش بـه‌مسجد نرود. ولیعهد حکم کرد از باغ بیرون رفت ودرقزلجه میدان سه‌فرسخی شهر نشست ومردم چنان فهمیدندکه ازآنجا تدارك خودرا دیده به‌یکی ازمشاهد مشرفه خواهد رفت(در این‌باره درکتاب زندگینامه شهید توضیحات بیشتری داده‌شده بدان‌کتاب مـراجعـه شود .م)

۱۲رمضان ۱۳۲۴اعلان منحوسی بنام انجمن ملی بدیوارها چسباندند حاصل اینکه تاکی‌درمذهب قدیم خواهید بود وحرفهای‌کهنه خواهیدشنید وتاکی به‌مجلس ومسجد علماء خواهید رفت؟ جزء مسجد ثقةالاسلام ومیرزا صادق آقا نبایدبه‌مسجد دیگربروید .

یکی ازاین اعلانهارا درمسجد حاجی‌میرزااسدالله[۲۲] واعظ‌ودیگری رادرمسجد حاجی سیدمحمد[۲۲]یزدی چسبانده بوده‌اند وحاجی میرزا اسدالله اعلان را بالای منبر عنوان‌کرده خیلی‌بدگفته بود واین انجمن رامتهم به‌بابی‌گری نموده‌بود .

قبل‌ازاین‌اعلان پاره‌کاغذها بعبارات قبیحه به‌مجتهد نوشته بودندکه‌اوهم‌ازکم ظرفی بالای منبر عنوان‌کرد واسباب افتضاح‌شد.

شب۱۳ ماه (رمضان۱۳۲۴) من‌مطلع شدم‌که‌همچو اعلان‌منحوس‌کرده‌اند ودر این‌ضمن‌دوتدبیرکرده‌اندیکی اینکه مردم رابعنوان مذهب رم بدهند دویم‌اینکه‌علماء را توهین‌کرده مرا ومیرزا صادق آقارا متهم نمایند .

موعظه‌برای مردم :

روز پنجشنبه ۱۳ بین‌الطلوعین‌گفتم : مردم بعدازنماز متفرق نشوند وقبل‌از وقت بعضی اشخاص‌را مسبوق کرده بودم‌که بهمدیگر خبر بدهند و حاضردر موعظه بشوند . بعد ازنماز رفتم منبرومردم‌برخلاف هرروزکه‌بعدازنماز بعضی برای موعظه

نمی‌نشستند همه نشستند و منتظر بودند . اولین حرفی که زدم این بود گفتم :

سوره برائت بسم‌الله ندارد وچرا که‌سوره غضب است‌من‌هم امروز بی‌خطبه موعظه خواهم کرد .

شروع کردم به‌ذکر دولت مشروطه ومستبده ومستقله وازجمهوری‌ساکت‌شدم. بعد شروع کردم برطعن‌وتوبیخ اعلان‌ولعن وطردکردن وعلماء طهران‌رایك‌بیك‌شمردم واز مردم رأی طلبیدم‌که آقایان این‌علماءکه مؤسس مشروطه‌هستند بابی‌هستند ؟بعد شروع ازعلماء تبریزکرده یك‌یك اسم بردم و حمایت فوق‌العاده از میرزا صادق‌آقا نمودم‌که‌چون می‌بینند مردم‌به‌این‌شخص ومن‌کمی مایل هستند باین‌عنوان میخواهند بدنام نمایند .

بعداعضای‌انجمن را یك‌یك‌گرفته اسم بردم وازمردم‌پرسیدم‌که‌کدام‌یك ازاینها بابی است ؟ وخیلی طولانی وسخت‌حرف‌زدم‌وگفتم‌آقایان بدانیدکه**اختلاف‌شیخی وبالاسری اختلاف مشرب است نه‌اختلاف مذهب‌وآقایانی‌که درپاره مسائل اختلاف‌دارند دلیل برکفر همدیگر نیست** . هرکسی درباره من‌حرفی بزندویکی ازشماها بخواهیدباو جواب بدهید عاق‌شده‌اید ومجلس خیلی طولانی‌شده‌حمایت‌شدید ازانجمن وعلماءکردم .

احضار حاجی میرزا اسدالله

شب ۱۴ دعوت بخانه ملك‌التجار کردند ، چهار ساعت ازشب‌رفته‌حاضر شدیم فرستادندحاجی میرزااسدالله را احضارکردند وبنای تکدیرگذاشتند ، هریك‌ازاعضای انجمن روبه‌اوکرده ازاوپرسیدکه‌من بابی‌هستم ؟

وشما چرا اهل انجمن‌راتکفیر کرده‌اید ؟ گفت: من برحسب تعلیق گفته‌ام‌که اگر اهل انجمن باین اعتقاد باشندکافرند ،گفتند: شماکه اهل انجمن رامی‌شناسیدچرا

بایداین‌حرف رابزنید ؟ گفت: این کاغذ رانوشته واعضاء انجمن اعلان کرده‌اند، گفتند: کاغذرا خودت نوشته وبدر مسجدت چسبانده ، مجملا اهانت فوق‌العاده با عبارات بسیار رکیك ازم ... وغیره براوکردند،پاشد ازمجلس بیرون رفت وقرار شد که‌دیگر منبرنرود .خواستند بروند حاجی‌سیدمحمد یزدی راهم احضارنمایند ولی‌مانع‌شدند و گفتند لزومی ندارد . ملك‌التجار ازمجتهد استفتاءکردکه رفتن به‌انجمن ورسیدگی باین کارها شرعی است یانه ؟ مجتهد جواب نداد ، وسه‌دفعه مکررکرد جواب‌نشنیدو اسباب انزجار مردم‌شد.

حمایت دهاتیان

دراین‌چندروز واعظین بحمایت‌دهاتیان‌خواسته(برخاستند.م)وعظ‌خودرامنحصر کرده‌بودند باینکه مباشر را بیرون‌بکنید ومالك را جواب بدهید ملاك شمارامضمحل کردند ، چه‌شد،چه‌شد وملاك‌وعقلاء از این‌مطالب خیلی دل‌تنگ بودند وازنتایج‌سوء آن واهمه داشتند که اسباب عدم تمکین دهاتیان شده از دادن بهره ومالیات‌امتناع خواهندکرد .

همان شب به میرزا جواد خطاب کرده بطور اجمال گفتم در این‌مراحل‌خودرا قدری ملاحظه نمایند ، باین شدت که شما میگوئید اسباب هرج و مـرج شدیـد خواهد شد .

موقوف‌کردن انجمن

پانزدهم ماه (رمضان۱۳۲۴) ولیعهد سفارش به مجتهد کرده بود که بانجمن بگوید، انعقاد این‌مجلس برای تعیین وکلاء بود وبعمل آمد مجلس‌را موقوف‌نمایند.

عاق شده‌اید دیگر بحث طولانی شد صحبت منجر از امر دعا کردیم
شب ۱۴ جمعیت تماشا آنجا بر گرد و ساعت از شب رفته
حاضر شدم فرستادم ملا را احضار کردند و بنای تکفیر
گذاشتند هر یک از احضار امر را به دیگری آزادی رسیده و بالی
است و شما چرا این امر را تکفیر کرده‌اید گفت بی‌حجت
تحقیق گفته‌ام که این امر باطل است اعتقاد باشند کافر گفتند
شما این امر را بر شما چرا امروز وقت را نزنید گفت
این کاغذها را بنویسید و احضار امر اعلان کرده‌اند گفتند کاغذها
خود نوشته و به ... محمد امانت فوق العاده
با عبارات بسیار رکیک از هم ... و غیره یاد کردند با سلام از
جمعی برون رفت و قرار شد که فردا شب ... و آنگاه روز ملا ... هم
رسیده را احضار نمایند ولی مانع شدند و گفتند لزومی ندارد
حکایت از کجا اتفاق بگردد که ... امر در این کیهان ... نوع
است بیانه محمد جواب نداد و شکر رفع ... گردید جواب نشنیده
داد باب از خاطر مردم شد
در این حدود و اعلی حکایت دیگر تا زود است ... وعظ ...

اوهم حاج[۲۳] جلیل وملك[۲۴] التجاررا طلبیده این مطلب را پیغام میدهد . شب ۱۶ماه در خانه حاجی جلیل انعقاد مجلس شده گفتگوی زیاد شد ، در آخر مجتهد گفت : من پیغام می‌کنم که دست بترکیب مجلس نزنند و قرار شد روز این پیغام را بدهد .

قبل ازوقت شب ۱۷ ماه‌رمضان اهل انجمن را بافطار دعوت‌کرده بود آقایان آنجا جمع بوده‌اند که از انجمن جمعی هجوم می‌آرندکه آقایان رابه‌انجمن ببرندو سئوال‌میکردندکه‌چرا بانجمن جمع نمی‌شوید؟ بالاخره جمعیت زیاد شده مجتهدروز پیغام را نداده بوده است ، شب می‌فرستد سئوال وجواب میکنند ومتصل صدای‌یاالله بلندبود تادر آخر دستخط از ولیعهد برای برقراری مجلس‌گرفتند ومجتهد را باسایر علماءکه آنجا بودند بانجمن بردند ومراهم ازخانه اطلاع دادنـد رفـتم ، درانجمن دستخط قرائت شد وهمه فهمیدندوفردای آن‌روزدست‌خط راچاپ‌کرده منتشرنمودند.

شب ۲۴ ماه‌قرعه‌هارا خواندند، شب‌اول قرعه علماء خوانده شداکثریت برای من بودکه ازاول قبول نکرده‌بودم‌بازقبول‌نکردم وسایرقرعه‌هاراخوانده‌اکثریت‌معلوم شدکه حاجتی بذکر آن نیست .

درشبهای رمضان دوشب درباغ دوسرباز را باگلوله زدند ، یکی‌را اول‌زدند، که ارومیه‌ای بود وفات‌کرد ، یکی را هم اواخر رمضان مجروح‌کردند ، بعضی‌هـا گفتند یادداده‌بوده‌اندکه سرباز اولی شیخ سلیم را بزنند ، فدائیان مشروطه مطلع‌شده دفعش‌کردند ، برای دویمی هم‌نظیر این حرف راگفتند ولی درست‌معلوم نشد وبرای من‌حقیقت منکشف نشد .

وولیعهد متصل برحراست خود میافزود وشب دوبار باغ را متصل می‌گشتند که‌کسی‌نتواندبخیال‌بیفتدباوجودآن‌دونفرسربازرا زدند و ولیعهدخیلی واهمه‌داشت .

بستن بازار

روزهشتم شوال (۱۳۲۴ ه) بازار بست و مردم از عدم توجه ولیعهد بکارها

شکایت کردند ، حوالی ظهر نیرالسلطان حسب‌الاحضار انجمن از جانب ولیعهد آمد مذاکرات شد ، رفت پیغام آورد ملت قبول نکرد ، علماء را مانع از خروج شدند بالاخره قرار شد هیئتی ازعلماء بحضور برود ،شب‌نهم هیئتی رفت‌ولیعهد توپ بست که‌من‌از بستن بازار نمیترسم وواهمه ندارم‌ضرر آن به ملت است نه‌بمن واین‌مجلس شماکه‌چندنفر تاجر درنیمکت آنجانشسته چه‌شأنی دارند ؟ مجلس[۲۵]را مرتب ومنظم نمایند تامن‌هم تقویت بکنم والاصریحاً می‌گویم من باین‌مجلس شما تقویت‌نمی‌کنم هروقت منظم شداز من تقویت بخواهید .بعد فرمود شما همه وکلاء من هستید بروید مجلس رانظم بدهید .

روز شد ، من بانجمن رفتم سایر آقایان‌که شب آنجا بودند تشریف‌نیاوردند، صحبت از ترتیب انجمن شد . قرار شد به آقایان رقعه بنویسند ووقت عصر بخانه ملك‌التجار دعوت نمایند ، وقت عصر من‌دیر رفتم سایر آقایان آمدند صحبت شد ، دیدم‌که آقایان خودرا مکلف نمی‌دانند وگفتند مارااحضار کرده‌اید چه‌حرفی دارید؟ گفتند ولیعهد فرمودترتیب‌مجلس رابدهید، فرمودند ولیعهد فرمود درحضور خود من باشد .گفتم :این قیدنبود ، اختلاف درنقل شد .

مجتهد وحاجی میرزا محسن‌آقاگفتند : قرارشد انعقاد مجلس حضوروولیعهد بشود . من‌وآقا میرزا فضلعلی[۲۶]آقاگفتیم قیدحضوری نبود . من‌سکوت کردم‌وگفتم سهوکرده‌ام عذر میخواهم و معلوم‌کردم که نفس [۲۷]رسیده است بعدکه‌کم‌کم حرف شد ، حاجی میرزا محسن‌آقا پرید وگفت : من غیر آنچه حضرت پیغمبر آورده چیز دیگری نمی‌دانم ، دیدم کم‌کم بنای تکفیر هست .گفتم : آقا اگر درده شما دعوائی بشود چه‌می‌کنید ؟ گفت : بکدخدا رجوع می‌کنم گفتم : بسیار خوب چرا آنجا رجوع میکنید ، این‌مجلس را ترتیب‌نمی‌دهید ونمی‌خواهید منظم باشد ؟ دیگرسکوت کردم تا آخر مجلس وابداً حرف نزدم ومردم فهمیدند که‌من دل‌تنگ شده‌ام ،مجلس متفرق شد .

احضار ولیعهد به تهران

۱۴ماه (شوال ۱۳۲۴) در منزل حاجی [۲۸] مهدی (کوزه‌کنانی.م) مجلس برای ترتیب بانك ملی شد ازهمه دعوت کرده بودند درآنجا خبر تلگرافی رسیدکه ولیعهد را احضار طهران کرده‌اند درخصوص بانك رأی‌ها زدند . بنده نطقی کـردم وصورت تلگرافی نوشتم همه تصدیق کردند ومخابره شد ،مآلش این بودکه‌قرارداد ونظام‌نامه آن معلوم‌شود ، ومعلوم بشودضامن این‌وجه کیست وآنچه شرط وقید می‌دهندواگر دولت مضایق مالیه دارد ، جمعی از اولیاء دولت قادر هستندکه پنج کرور بدولت بدهند .

روز ۱۵ماه بدیدن ولیعهد رفتم تو مجتهد رفت وملاقات کرد ۱۷تمام‌علماء حاضر شدند ، طلاب‌هم مجلس راپرکرده بودند ، خطابه ازجانب مجتهد اززبان‌تمام ملت خوانده شدکه مآلش عذرخواهی بود ، ولعهد وداع کرد وتشریف برد،امامقلی میرزا را نایب‌الایاله قرار دادند :

خطابه‌مجتهد اسباب حرف شده‌ملاخلخالی که خطبه‌را خوانده بود طرف‌توبیخ ملت‌شد ومردم خیلی بدگفتند ... روزجمعه ۲۰ ماه درخانه‌ملك‌التجار خلعت‌پوشان شد ... ازجانب ولیعهد انگشتری مرحمت شده بود مجلس عام‌بود، این خلعت‌پوشان اثرخوبی برای ملك‌التجار نبخشید وبافواه‌افتادکه ضدمشروطه است .

اعزام‌وکلاء به‌تهران :

بعدرفتن وکلاء متصل مطرح مذاکره بود . من‌که اکثریت باسم‌من‌بودتمکین نمیکردم ، وملت مایل بود مجتهد ومرا روانه نمایند ومن مخصوصاً اجتناب داشتم

ونه(۹) دلیل داشتم برای نرفتن .

روزی به‌انجمن دعوت کردند وتضییق شدید نمودند وبنای بی‌حرمتی گذاشتند ومخصوصاً پاپی مجتهد بودند . من گفتم : آقایان مهلت بدهید تا باسایر عقلای قوم مشاوره بشود . گفتند : بیائید دم‌پنجره این‌حرف را بزنید ، خواستند مجتهد سرپـا ایستاده این‌حرف را بزند اوتمکین نکرد ، مردم شوریدند من اوقات تلخی کردم‌سرپـا ایستادم که‌نطق نمایم، گفتند : دم‌پنجره بایست وبگو اهل حیاط بشنوند قبول‌نکردم‌و نشستم . بعدعقلاء راضی‌شده‌صلح دادندوهمانجاکه نشسته بودم پاشده همان حرف‌را گفتم‌ومردم‌ساکت‌شدند بعدعقلای‌قوم‌دست برداشتند. نیت حضرات براین‌بودکه‌مجتهد را بفرستند یعنی حضور اورا درشهر روا نمی‌دانستند وباین‌عبارت میخواستند دفـع نمایند ومراهم جزو اومیکردند که دردارالشوری ناظر اوباشم ، باعتقاد ایشان مانع بشوم ازاینکه طوردیگر بشود .

اختلاف میان واعظین

دراین ایام میان واعظین اختلاف شدید بود ازهمدیگر شکایت داشـتند وآقـا میرزا علی‌اکبر معتقد بودکه شیخ سلیم ومیرزا جواد از امام‌جمعه پول گرفته‌اندکـه تقویت‌ازجانب اونمایند . ۲۴ماه‌اعضاء انجمن‌درمجلس بودند این‌خبررا محقق‌کردند قراردادند ، روز شیخ‌سلیم و میرزا جوادرا طرد نمایند . صبح شد علمارا به‌انجمن احضارکردند ، من‌دیررفتم وقتی‌رسیدم‌که جناب مجتهد به‌شیخ سلیم پرخاش کرده و یك‌سیلی به‌او زده بود ،بعدحکم نفی اورا خواستند من ایستادگی کردم بعدازمکالمه زیاد مرا اقناع‌کردند یعنی اکثریت ازجانب دیگر شد درثانی اصناف توسـط کردنـد موقوف شد ، میرزا جوادهم‌نرفت .

وقت‌عصر حامیان شیخ‌سلیم درانجمن جمعیت‌کرده قیل‌وقال‌کردند مرتضوی‌و

غیره باتلفن میرزا جواد رانصیحت‌کردند ... مردم درخیال هجوم بـه‌خـانه مجتهد بودند بالاخره مانع شدند .

نصف‌شب میرزا جواد بخانه من آمد نصیحتش‌کردم و ممانعت نمودم ، فردا بازاربست وجماعتی ازاهل سرخاب درسید حمزه وقزللو مسجد جمع شدند ، مجتهد به‌مسجد حاجی صفرعلی رفت ، میرزا علی‌اکبر بحمایت او برخاست ومردم را وعظ کرد اسکات فتنه شد وبازارکه بسته‌بود حوالی ظهر باز شد ...

این ایام درروزنامه عدالت پاره فصول دایر برشکایت ازروسای گمرك‌نوشتندو روساکه‌بلژیکی بودند ازمیرزا سیدنعمت[29]اللهخان‌دیدند وخواستند اورا [30] بسیاه‌رود بفرستند واجزاءگمرك واهمه‌کردند ، شب ۱۹ ذی‌حجه عهدنامـه‌نـوشتند واتحـادی کردند که اگر یکی را صدمه برسد دیگران هم بحمایت او برخیزند و آوردند مـن مهر کردم .

اعزام وکلاء به تهران

این ایام صحبتی مهم درمیان نبود مگر فرستادن وکلا و بعد از قیل‌و قالهای زیادی وتعیین وجهی‌که بایستی به‌وکلاء داد وتعیین محل آنکه بالاخره نفری‌پانصد تومان‌قرار شده ومحل‌آن از تفاوت قیمت‌غله‌ملحوظ شد .

۲۳ ذیقعده ۱۳۲۴ وکلارا با احترام[31]تمام از انجمن روانه کردند ،جزمجتهد سایر علما بودند روز ۲۴ (ذی‌قعده) خبر رحلت مظفرالدین‌شاه وجلوس اعلیحضرت محمدعلی‌شاه رسید وقت‌عصر خبر دادند به‌تالارعمارت درخانه،علما جمع‌شدندتعزیت وتسلیت داده شد .

اوایل ذی‌حجه به‌پسرحاجی میرزا هادیخان تهمت بستندکه فاحشه‌رابخانه‌اش برده ، رجاله‌در انجمن جمع‌شده ومطالبه‌کردندکه بایدحدزد ، آن‌روزگذشت .فردای

آن روز در خانه حاجی میرزاابوالحسن[32] انگجی جمع شده پسره را آوردند وحد تازیانه‌که علی‌التقریب چهل وچند بوده تعزیرش کردند .

[بنامه شماره ۱۶ نهم ذیحجه ۲۴ مراجعه‌شود . م]

۲۳ ذی‌حجه پاره‌کاغذها ازطهران به‌انجمن رسیدکه‌حاکم تنکابن ریش سیدی رابریده‌وعالمی راکه وکیل تنکابن میخواسته است بشود چوب بسته ودرتهران پاره وقایع برخلاف مشروطه‌اتفاق افتاده‌وشاه مانع از مشروطه است ودارالشوری‌پیشرفتی ندارد، اهالی درانجمن جمع [33]شدند ازجانب علمای تبریز تلگرافی به‌علماء طهران راجع‌به‌تحقیق این مطالب‌شد .

۲۴ماه (ذی‌حجه) بازار بست ومردم درتلگرافخانه جمع‌شدند و بشدت مطالبه جواب وامضاء مشروطیت کردند ، از طهران جواب سست میدادند و اتفاقاً آن‌روز وکلاء آذربایجان وارد طهران می‌شدند واهل‌طهران و اعضای دارالشوری استقبال[34] میرفتند‌کار تأخیرافتاد ،حوالی غروب وکلاءبتلگرافخانه آمده‌سئوال‌وجواب‌کردند ؛

۲۵ ماه ذیحجه مردم شدت‌کرده اطفال مکاتب دسته دسته آمده پاره اشعار مهیج خواندند وبیرق سرخ آورده در حیاط تلگرافخانه زدند وجناب نظام[35]الملك حاکم را مجبور کردند به‌تلگرافخانه آمد ، جوانکی خطابه بسیار سختی برضددولت خواند واظهار جمهوریت کرد ، ملت اداره‌جات دولتی راضبط‌کرد ودفترخانه‌اعتماد دفتر را رفتند وبستند قورخانه را تصاحب کردند فقط‌گمرك وپست ماند واین اخبار موحشه به‌طهران گفته‌شد .

روز۲۷ذیحجه۱۳۲۴ وقت‌عصرمردم خیلی‌مشوش‌بودند وپاره اشخاص‌توهمات داشتند ومی‌ترسیدندکه دولت همراهی ننماید درفکر جان خود بودند ، تا اینکه‌اول شب خبر امضاء مشروطیت رسید ومردم آسوده شدند (نتیجه‌کار استقامت تبریز.م)

۲۸ ماه بازار بازشد ولی شهرت دادند که این تلگراف توریه است وبایددول خارجه امضاء واجازه نمایند وآشوب شد ولی فوراً ساکت‌کردند .

تبریز ازقدم اول حمایت ازمشروطه کرد

بدون مبالغه واغراق کار در طهران سست‌وخراب بود واگر مساعدت تبریز نبود بالبداهه مشروطیت موقوف واستبداد بشدت تمام مراجعت میکرد .

وعاظ این روزهاخیلی‌زحمت‌کشیدند ، قبل‌از ورود وکلاء آذربایجان‌بطهران صحبت بلژیکی‌ها در میان بوده سعدالدوله[۳۶] سخت ایستادگی داشت و عزل آنهارا میخواست ، دراین ایام‌اغتشاش اول مسیو[۳۷]نوز را معزول کردند ولقب وزارت رااز اوگرفتند واین‌فقره را نوید بلکه حق‌السکوت دادند ولی‌نقش‌نگرفت .

روزنامه انجمن وسایر روزنامه‌جات پاره وقایع این روزهارا بخوبی نوشته است .

مراجعت میرهاشم از تهران*

اوایل محرم ۱۳۲۵آقا میرهاشم ازطهران مراجعت کرد وکسانی‌که‌برضد او بودند تشویش زیاد داشتند ونیت فرارمی‌کردند .

دراین ایام حاجی سیداحمد خسرو[۳۸]شاهی‌که متهم برضد مشروطه‌بود واوایل ایام ظهور مشروطه‌بعتبات رفت‌ومتهم‌شد که ازجانب‌ولیعهدرفته تاتسویل[۳۹] ؟نماید چون‌تازه مراجعت ازکربلا کرده بود باز صحبت او درافواه بود شب ۱۹ محرم (۱۳۲۵) جمعی را بخانه‌اش دعوت کردکه پارهٔ مذاکرات نماید همان‌شب نیم‌ساعت ازشب رفته حاجی میرزاحسن[۴۰] میلانی رادرکوچه خودشان نزدیك بخانه‌اش ازپشت

---

*ـ بعداز چهارماه تبعید دوباره برمی‌گردد

سر باگلوله زدند ولی بحمدالله خطرناك نشد .

[بنامه شماره ۱۷ مورخ ۱۹ محرم ۱۳۲۵ مراجعه شود]

مجتهد وسایر علماء بنای‌بدگوئی از انجمن گذاشته بودند وکم‌کم اسباب فتنه بلند می‌شد وبدهن عوام افتاده بودند وپارهٔ شب‌نامه از مردم منتشر میشدکه بر ضد پارهٔ اشخاص بود ودربعضی‌هامخصوصاً ازضدیت علماء حرف میزد که‌بایدچهار هزارعالم را سربرید تامردم آسوده بشوند و اهل انجمن قرار دادند باعلماء ملاقاتی نمایند وایشان‌را استمالت‌بکنند دوشنبه ۲۶ ماه درخانه حاجی امین[۴۱]التجار مجلس شد ، اول حاجی میرزا محسن‌آقا درطلوعید وخیلی تند رفت وحرفهای سخت گفت که عوام تکلیفش اطاعت علماء است چشمشان‌بایدکور شود واطاعت ازعلماء نمایند حالا کار بجائی رسیده‌که عوام مرا می‌بینند و سلام نمی‌دهند تارساند حرف خودرا باین‌مقام که جمعی فاسدالمذهب‌داخل شما هستند واخلال‌دردین میکنند،رفتن‌بانجمن حرام است ازجان ما چه میخواهید ؟من ساکت‌بودم خیلی حرف‌زد ودل‌خودرا خالی کرد ، آخرگفتم همه‌ای اینها که میفرمائید صحیح است ولی نباید با قول چهارنفر کافر از میدان دررفت ، باید ایستاد وکفر را نگذاشت نفوذ نماید ، انجمن اگر غیر مرتب است مرتبش‌نمائید ، درجواب من با کمال اوقات تلخی‌گفت : مانمیتوانیم انجمن را مرتب نمائیم (تو) بروومرتبش‌کن .

گفتم : جناب آقا معلوم می‌شود که مرا مفسد این‌کار میدانید ، خیلی‌ممنون شدم باوجود اینها بااین قسم توپها ازمیدان بیرون نمیروم . تکلیف شما است‌که‌پا سفت نمائید وامردین را نگذارید مختل شود . ابوجهل با پیغمبر مقابلت‌کردبا وجود این نتوانست ازپیش ببرد (خسته‌شدساکت شد)بعد مجتهد بمقام نطق برآمده تخطئه انجمن‌کرد وسخت گفت‌وگفت : رفتن‌به‌انجمن مثل‌رفتن به‌میخانه است، ولایحه‌ای که درضداولاد مجتهد باژلاتین نوشته بودند ابرازکرد ودادکه بخوانند ، از دستش گرفته مانع‌شدم ، مجملا از حالت طبیعی بیرون رفته با دونفر از وکلا اصناف که صحبت میکرد مذاکرات طولانی‌نمود .

دراین بین آقا میرزا علی‌اکبر مجاهد پاشده خطاب باعضاء انجمن کرد که‌شما متصل میگوئید ما اطاعت‌ازعلما داریم ،چندین مرتبه است که‌می‌فرمایند رفتن‌بانجمن حرام است‌شماباز تأمل‌دارید، من دیگربانجمن نخواهم‌رفت‌وملت‌هم‌خود دانندوراهش کشیدبرود ، مجتهد مشوش شد من مانع از رفتن اوشده برگرداندم .. دو نفر وکیل اصناف نیز بعداز مذاکرات طولانی خواستند ازمجلس بروند که ما هم اطاعت امر شمارامی‌کنیم ملت‌خود داند ، بازمن مانع ازرفتن آنها شدم.آخر مجتهد هم رام و آرام‌شده قرارشدبه‌انجمن‌بروندوتمام وکلاء اصناف‌حاضر شده‌باهیئت اتفاق‌بروند ... فردای آن‌روز که سه‌شنبه بود معین شد درخانه‌ملك‌التجار حاضر شوند .

نظرات مجتهد درباره انجمن ادامه دارد.

روز سه‌شنبه وقت عصر آنجا ملاء عام بود ، بازمجتهد بنای بدگوئی گذاشت وصریحاً گفت : اول کسی که‌اذن‌داد وشما به‌قنسولخانه انگلیس رفتید من بودم . و من‌بشماپشت‌بندی کردم‌وقنسول‌باطمینان من‌بشما راه داد. حالا وضع شمابرگشته واز جملهٔ حرفهائی که زد این‌بودکه اگر میخواهید مامثل اسیربودن سیدالشهدا در دست اشقیاء دست‌شما اسیرباشیم‌هرکجا میخواهید می‌آئیم، واگر مامختار هستیم‌بایدبامیل خودمان برویم ، بهرحال علماء را برداشتند وبه‌انجمن بردند ... آنجا صحبت ازنظم شهرشد ، پاره‌می‌گفتند: محلات باید اعانه به‌کدخدایان بدهند تابه‌نظم محلات‌مشغول شوند .

من‌رد کردم‌که پس مالیات‌که می‌گیرند برای چیست ؟ تکلیف دولت است‌که حفظ‌شهر نماید نه‌ملت . واین‌ترتیب دومحظور داردیکی اینکه ملت از دولت‌مأیوس شده تصور می‌کند که‌دولت از حمایت ملت دست برداشته و اورا سرخود گذاشته . دوم اینکه من بعد هرخرجی که پیش‌آید وسرباز وقره‌سوران چیزی بخواهد روبه ملت

خواهند کرد . آن‌مجلس ختم شد و کار بجائی نرسید .

اجزاء گمرك و پست

اوایل صفر (۱۳۲۵ه) اجزاء گمرك وپست بروساء شوریده اول بخانه مجتهد رفتند بعد بخانه حاجی میرزامحسن‌آقا بعد بمنزل من و شکایت از روسای بلژیکی‌ها نمودند آقایان ومن سه‌تلگراف به‌شاه‌کردیم .نظام‌الملك مداخله‌کرد وخواست‌التیامی بدهد قبول نکردند رفتند به‌انجمن ، اطاقهای گمرك و پست را بسته بودند ،رئیس گمرك سرخود رفت اطاق‌هارا بازکرد وگفتگوی طولانی بمیان آمد .

روز ششم صفر ۱۳۲۵ وقت عصر ازدحام عـام بوده قـونسول روس بعضی مذاکرات واتمام حجتها با تلفون باحاجی نظام‌الدوله‌که آن‌روزها رئیس انجمن بود کرد وتهدیدات نمود ، حضرات خود را باخته بودند ، وکار بجائی رسیده بود که خواسته بودنـد اجـزاء گمرك را از انجمن بـیرون نمایند . در همه اینها من نبودم وقتی‌رسیدم‌که اجزاء پست را جلو انداخته می‌بردند به‌پستخانه من اظهار دل‌تنگی کردم که بیك توپ ازمیدان‌دررفتید ، قونسول بایستی‌کاغذرسمی بحکومت بنویسد واز جانب حکومت اخطار بشود ، با تلفن گفتن وباور نمودن شما از چه‌راه است ! باری ریاست پست را از بلژیکیها گرفتند وبالاخره ۱۱ مـاه نظـام‌الدوله در خانه خود مهمانی‌کرده بود برای خواندن نظام‌نامه انجمن که‌تازه نوشته بودند ،چون مرا محرك اجزاءگمرك می‌دانستند باز بتوسط من اصلاح امر اجزاءگمرك‌شد .

چندفصل نوشتند که بی‌جهت مزاحم اجزاءگمرك نشوند وازمرکز دور نکنندو مواجب ایشان‌را مرتب بدهند وعمده شکایت آنها از «لوکیفر»بود .

[نامه شماره ۱۸ ششم‌صفر ۱۳۲۵ ملاحظه شود]

آمدن صاحب‌جمع به تبریز

۱۳صفر (۱۳۲۵ه) صاحب جمع که از تهران برای حرکت دادن پارهٔ اشیاء سلطنتی وهراج کردن پاره اسباب به‌تبریز آمده بود چهل وچند صندوق تفنگ شاهی راحمل کرد، بعضی ازاهل انجمن خبردارشده، رفتندازراه برگرداندندکه چراتفنگ‌حمل به‌تهران می‌نمایند وبخانه[۴۳] صاحب جمع وخازن [۴۴] لشگر ریختند وافتضاح کردند.

۱۴ ماه به انجمن رفتم که بلکه صحبتی ازاین مسئله‌بشود مقبول نشد، روز ۱۵ در منزل حاجی نظام‌الدوله مجلسی کردند، من‌نبودم. دراین بین قنسول روس‌به نظام‌الملك کاغذ رسمی نوشته ازاین‌مسئله پرتست کرده بود، وقت غروب آن کاغذ رابخانه حاج نظام‌الدوله فرستاده بودند.

۱۷ ماه در انجمن صبح مجلس فوق‌العاده مرتب شد باتفاق آراء قرار دادند باید اسلحهٔ همایونی حمل شود، کاغذی نوشتند وتنبیه پاره اشرار معین‌شد ...

دراین بین یکنفر سرپا ایستاده‌گفت: اسلحه را ملت بشما سپرده جواب‌آنها چه‌خواهد بود، من‌جواب سخت‌دادم که‌ملت مشروطه مبنایش‌بر تضعیف جانب‌سلطنت نیست، بلکه برای دستگیری او است. ملت چه‌حق دارد ضبط نماید؟ با وجود این عصر همان‌روز ملت‌را شوراندند ومانع شدند (حق باملت‌بوده زیرابعد همان‌اسلحه مورد استفاده مجاهدین‌قرارگرفت. م) به‌قنسول روس‌هم جواب داده شد که این‌کار داخلی است خودشان قرار می‌دهند.

طرفداری از رعیت

دراین روزها درقریه قراچمن‌که حوالی میانج است غائله فیمابین حاج‌محمد

در این روزها در قریه قراچمن که والی نشین است غائله شاهسون ملک محمد خان ح ع
از ملک آباد و بازه رعیت آنجا و ... مذکور شد که رعیت ریخته غله از ملاک بردند
و نهایت بی حرمتی بر خود ... کرده کار بجایی رسیده که این والی خود به ... سه
اطراف فرستاده است سر ترا آورده فرد مجتهد نگارش رفت ...
دکتر الملک بعد مظفر الملک گماشته او حمایت از او کرد بعد جمعی بخانه
مظفر الملک رفته خواستند بگیرند از پشت بام فرار کرد و خود غلغله بپا
نمود که از حکومت تنبیه اینها را خواستار رعیت هم در ... تظلم کرده
روزی در انجمن میرزا قاسم نام از طلاب با مجتهد رو برو شد و بد گفت وضع ...
کرد مجتهد حکم کرد که او را بیرون کنند میرزا قاسم ... بیرون رفت ...
بنای فحاشی گذاشتند مجتهد مرکز حمایت از ملک ... نمود و گفت بارها ...
از اطراف حرف ... زدند قبول نشد جمعی رنجیدند بعضی گفتند ...
لازم است که این رعیت تنبیه شود تا عبرت سایر دهات شود معتقدند
در دهات حکم نخواهد جاری باشد

محمد ... بود رفت بعد از چند روز صدای داد ... بلند شد که ...
رفته آدم کشته شد ... شد ...

در انجمن اجتماع شده جمعی مردم ... آورده و سر مجتهد شورانیدند و ...
القاءات کرد ... بیرون رفتن از ... آوردند شب جمعی بخانه ...
آمدند ~~[illegible]~~ تا نهایت ... از شب دور ... فتنه ... شد صبح ...
آتش مسلم آمد باید ... کسی که فتنه را بخوابانند با ... از فتنه خوابید

علی نام یکی ازملاك آنجاوپاره‌رعیت اتفاق افتاد ، مذکورشدکه رعیت ریخته غله‌او را برده‌اند ونهایت بی‌حرمتی برخودش کرده کار بجائی رسیده که‌اهل وعیال‌خود را بدهات اطراف فرستاده است . به‌تبریز آمد ونزد مجتهد بشکایت‌رفت ، چون تیول وکیل[۴۵]الملك بود ، منصورالملك گماشته او حمایت از اوکرد، شب جمعی بخانه منصورالملك‌رفته‌خواستند بگیرند ازپشت‌بام‌فرارکرد دعوی غلظت پیدانمود،مجتهد ازحکومت تنبیه ایشان‌راخواست ازرعیت جمعی که درشهر بودند تظلم کردند روزی درانجمن میرزاقاسم نام ازطلاب‌بامجتهدروبروشدوبدگفت وخیلی تعرض‌کرد،مجتهد حکم کردکه اورابیرون بکشند ، میرزاقاسم‌ببرون رفت. درخارج بنای فسادگذاشتند مجتهد صریحاً حمایت از حاجی محمدعلی نمود وگفت : بایدمأمور برود ازاطراف حرف زدند قبول نشد . جمعی رنجیدند، بعضی‌ها گفتند : میل آقا براین‌است که‌این رعیت تنبیه بشود تاعبرت سایر دهات شده مستبدین در دهات حکم خود را جاری نمایند .

مجملا مأموررفت بعداز چندروز صدای واویلا بلند شد که‌مأمورین رفته آدم کشته‌اند وغارت‌کرده‌اند وچنین‌وچنان شده‌است .

مبارزه شیخ سلیم با مجتهد

در انجمن اجتماع شده شیخ‌سلیم مردم را بهیجان آورد وسرمجتهدشوراند و بعوام القاآت‌کرد وبیرون‌رفتن ازشهر اورابرزبان‌آوردند ،شب‌جمعی بخانه‌من‌آمدند تاهشت‌ساعت ازشب در تسکینی فتنه سیعها شد . صبح آقا شیخ سلیم آمد باو هم نصیحت‌کردم که‌فتنه را بخواباند ، باری آن‌روز فتنه خوابید ومردم ازهیجان‌افتادند خانه مجتهد هم اجتماع بود جمعی مسلح حاضرشده بوده‌اند که حمایت ازمجتهد نمایند ،من‌سفارش‌کردم که‌سرود یادمستان ندهید وطوری بنمائیدکه شما مظلوم بقلم

بروید ، اطمینان باین‌مردم‌نمیتوان‌کرد درروز سختی انسان را تنها می‌گذارند ،باری آن‌روز بهرشکلی بودگذشت ...همین روزهااواخر صفر بود (۱۳۲۵ه) من‌خبر دادم، مردم درمسجد جمع شده موعظه بلیغ درامربه‌اتحاد ونگاهداشتن حرمت علماء کردم ومردم راخیلی نصیحت نمودم واز آشوب منع نمودم، ووخامت عاقبت آنرا ازتسلط دول اجنبیه ورفتن مذهب گفتم ، مجملا مجلس طولانی شد ، صحبت شد وبعدازیك هفته ازآن مقدمه مذکوره اتفاق افتاد .

ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۵ شد ،شب‌ششم ماه ازتلفون اطلاع داده‌ملك‌التجار وحاج نظام‌الدوله وحاجی جلیل مرندی وآقاموسی [۴۶]مرتضوی مراخواستند تلفن‌ها بهم‌بسته صحبت‌کردندکه‌شیخ سلیم مفسد است باید ازشهر بیرون برود ، مجتهد راپای‌تلفون احضارکردند وقرارشد فردا درخانه مجتهد جمع‌شده قراربگذارند .

صبح درخانه ملك‌التجاراصناف‌واعضای‌انجمن وغیره جمع‌شده مشورت‌کردند بعد بخانه مجتهد رفته‌درضد شیخ‌سلیم ومیرزاعلی واعظ مذاکرات‌کرده بالاخره‌حکم اخراج اورا صادرکردند، بامهرانجمن‌کاغذنویساندند ، عصرمردم درانجمن جمع‌شده ایستادگی‌کردندکه آن‌کاغذ را باید پس‌بدهند ، جمعی بخانه مجتهد رفت که‌کاغذ را پس بگیرد ، نداد ، التماس‌کردند بالاخره قهر نموده برخواسته بودند ،مجتهد هم برگردانده‌کاغذ را رد نمود و مردم‌شوریدندکه باید مجتهد برود شب‌هفتم مصمم‌شد برودولی‌بعدازدوسه‌روز صبح مردم شوریدندکه باید امروز برود، همان روز از شهر بیرون رفت ومن هم پایم درد می‌کرد وناخوش بودم .

همدردی ثقةالاسلام با علماء

روز هشتم (ربیع‌الاول ۱۳۲۵ه) معلوم شد حاجی میرزامحسن‌آقا بابرادرانش ازشهر بیرون‌رفته‌اند ، من‌هم مصمم شدم بروم، جمعی‌بمنزل آمده مانع‌شدند،من‌گفتم تاحاجی میرزا محسن‌آقا ومجتهد برنگردند من‌نمی‌مانم بعداز سئوال‌وجواب بسیار

گفتند حاجی میرزا محسن‌آقارا برمی‌گردانیم اما حرف مجتهد را نزنید،منهم عجالتاً قول دادم ،فرداپشت‌سرحاج میرزامحسن‌آقا رفتند ، دهم ماه حوالی عصر ازسرد رود حرکت به‌تبریز کرد ، مردم باستقبال رفتند، درحوالی باغ‌حسین خان حاجی سیداحمد خسروشاهی که‌ازشهربیرون‌میرفت‌مصادف‌شد مانع‌ازمراجعت گردید ،بسردرود مراجعت داد ، این خبرکه بمن رسید فوراً مصمم حرکت شدم وشبانه عزم حرکت‌کردم و اول عزم‌کردم‌که همان شب بروم به «فتح‌آباد» درثانی برای تسویه بعضی کارها درخانه مانده وشهرت دادندکه‌رفته است ،

روز ۱۱ماه درشکه کرایه‌کردم ومردم همچو میدانستندکه رفته‌ام ،شب ۱۲ شش‌ساعت ازشب‌رفته جریده باسه‌نوکرحرکت کردم ، اوایل روز به«شبلی» رسیدم مشکوات[۴۸]الممالك آمد مرا برد به «ارشتناب» شب ۱۳ماه آنجا ماندم چندنفر از خودمانیها ونوابها آنجاآمدندومانع‌شدند،قبول‌نکردم روز۱۳بسمت «حاج‌آقا»حرکت کردم درراه‌فدائیان مانع‌شدند تشددکرده‌قبول نکردم و رفتم «حاجی‌آقا» آنجا نهاری خورده رفتم«کجین» روزخیلی سرد بود شب‌هم‌سردکرد ،صبح درشرف حرکت‌بودم‌که معین‌الاسلام وبیوك‌آقا رسیدند ومانع‌شدند ، مجملا بهر شکل بود باکمال دل‌تنگی مراجعت‌کردم ، شب۱۵ درشبلی مانده روز ۱۵ مراجعت بشهرکردم ،برای عصر خبر دادند ولی‌قبل‌ازظهر وارد شدم واستقبال‌کرده بودند .

قبل‌ازحرکت میرزاداود[۴۹]آقاخبرحرکت مرا بعنوان اینکه مجتهدحرکت‌کرد ومن‌هم تبعیت نمودم باخوان بعتبات خبر دادتاسدّ پاره‌خیالات فاسده بشودبعداز مراجعت بازخبر دادکه مراجعت‌کرد .

دراین‌بین حاجی میرزامحسن‌آقا وبرادرانش‌مراجعت‌کرده بودند وپارهٔشروط قرارداده بودندکه درروزنامه نوشتند واسباب انضجار خاطرهاشدوقطع مراوده‌کرده‌با مردم ترددنداشتند.

من‌هم به‌انجمن‌وغیره‌تردد نکردم‌وترك مداخله برامورات مردم‌نمودم ،چنانچه ازماه صفر ترك‌کرده بودم ، ازاین به‌بعد را مجدداً ترك نمودم ، درخصوص مراجعت

مجتهد سعی هاشد واقدامات گردید بهیچوجه اثر نکرد .

دراین روزها میانه نظام الملك وانجمن صحبتی شد، درانجمن عوام الناس خواستار رفتن نظام الملك شدند ووقت غروب نظام الملك باعجله تمام حرکت کرد ، من مطلع شدم با انجمن بتوسط تلفن مذاکرات سخت کردم بالاخره یك روز بعد اعضای انجمن رفته مراجعتش دادند .

مذاکره علماء طهران باعلماء تبریز

تا ۲۸ ماه ربیع اول شد(۱۳۲۵ه) ازطهران اطلاع دادند که علماء طهران علماء تبریزرا بااعضای انجمن به تلگرافخانه احضار کرده اند ، بمن اطلاع دادند گفتم :اگر علماءِ تهران به تلگرافخانه آمده اندباحترام ایشان می آیم والافلا..وقت عصرخبر حضور دادند ،حاجی میرزا محسن آقاتشریف نیاورد سایر علماء بودند ، مخابره درخصوص مراجعت جناب مجتهد بود که اهالی زنجان درطهران بوکلاء وعلماءاظهار کرده بودند که ایشان بتبریز بگویند که مجتهدرا مراجعت بدهندوهمان روز مجتهد واردزنجان میخواست بشود ، تااین خبر درتلگرافخانه تبریز منتشر شد درمیانه علماءگفتگوی فراهم آوردن اسباب مراحعت شد .

[بنامه شماره بیست ونهم ربیع الاول ۱۳۲۵ مراجعه شود]

آقامیرزا عبدالرحیم[۵۰] گفت،چه باید کرد ، چه جواب میدهید ؟ گفتم درمراجعت دادن ایشان حرفی نیست وموافق تدبیر وعقل است ، آقایان بایدجواب بدهند ،دراین بین ازحیاط صدای (اولماز*) بلندشد . آقا میرهاشم دم پنجره مشرف به حیاط نشسته بود ،تلگراف راکه بمردم خواند وآدمهای اواین حرف(اولماز)رابلندکردند وکم کم صحبت قانون بمیان آمد که قانون مارا تمام نمایند وبدهند ، بعداز آن هرکه خواهد

*ـ نمی شود

آمد بیاید.

جمعی از حیاط خطاب به‌آقامیرهاشم کردندکه‌آقا تخم مپاش ، جواب‌تلگراف را خواستند ،علماء جواب ندادند .آقا میرهاشم جواب‌نوشت که‌قانون‌می‌طلبیم ،بعد درخصوص مطالبه‌قانون صحبت‌شد ،من باجمعی محاجّه کردم که‌چه‌وقت‌مطالبه‌قانون است‌واین‌چه‌جوابی‌است که‌بسئوال‌طهران‌میدهید؟ بگوش‌احدی فرونرفت .

یکی ازاواسطناس که‌ازقفقازیه‌آمده‌بودگفت : درقفقازیه راه‌آهن را سه ساعت بستند دولت مجبور به‌دادن«دوما*»شد ،بایدبازاررا بست ،اووچندنفر دیگرراهرچه نصیحت‌کردم‌پذیرفته نشد،هایهوی‌کردندکه بایدبازاربسته‌شود. گفتم: بستن بازارجز ضرر ملت حاصلی ندارد ، اینکه درقفقازیه یاروسیه راه‌آهن‌رابستند ضرر آن بدولت بودومنبع‌ثروت‌دولت رامانع‌شدند،اماشمادرتبریز بازاررا می‌بندیدیکدینار بدولت‌ضرر ندارد، باری‌میخ‌آهنین برسنگ‌نرفت وشب‌شد مردم‌متفرق شدند .

صبح بازار را بستند وبه‌تلگرافخانه هجوم‌کردند (بعدمعلوم شدکه‌مردم خیال تبعید آقامیرهاشم‌راداشته‌اند واوملتفت‌بوده‌است، این‌انکاره راچیدوخود رامستخلص کرد)

حاجی میرزا محسن‌آقا ومیرزا صادق‌آقا دراین روزها از شهر غایب شدند و بخارج رفتند .

بازار بست وبی‌جهت غوغاکردند ، ودراین بین جمعی اجتماع کردند وجمعی از فدائیان قفقازیه‌را دورخود جمع کرده اسم «مرکز» گذاشتند و خود را مشیرومشار قراردادندکه ازجمله کربلای‌علی[۵۱] معروف به‌مسیو وجعفرآقا پسر برادر حاجی اسد گنجه‌ای وامثال آنها بود ،حاجی‌صمدنام[۵۲] خیاط وقلعه[۵۳]وان‌باشی گمرکی که‌هردواز سخت‌رویان بودند بمیان مردم انداخته موکل برهتك‌حرمت اعیان واشراف وبزرگان کردند . مجملاجمعی از اجامر واوباش‌که یوسف[۵۴]خزدوز وحاجی‌احمد[۵۵]نقاش ومیر تقی[۵۶]چاپچی وامثال او بودهنگامه‌گرم‌کن‌شده داد آشوب رادادند .

---

*ـ مجلس ملی

برای گذراندن قانون اساسی از تبریز مهلت خواستند

از تهران بنای مخابره شده وکلاء اصرار بلکه ضراعت والتجاکردندکه‌قانون تمام نشده‌وباید اشکالات آن‌رفع بشودوازجانب علماء ممانعت شدیده هست ودرفکر تطبیق آن بااحکام شریعت هستند ، هرچه ازاین‌مقوله صحبتهاکردند بخرج احدی نرفت ، تااینکه بالاخره ازتهران مهلت خواستند آقایان به القاآت مرکز و هم‌رأیان آن تمکین به‌مهلت نکرده بالاخره **ده‌روز** مهلت‌دادند من‌هم اتفاقاً در مجلس‌بودم ، عنوان‌کردم که‌از قانون‌اساسی‌مقصودمطالب کلیه ازقبیل تحدیدحدودسلطنت وحکام و داخله‌وخارجهٔ وامثال آن است ، واین مطلب باین‌زودی تمام نمی‌شود وقت‌ودقت و اجتماع آراء لازم است.

آنچه بدردشماها میخورد نظامنامه بلدی وامثال آن است والا مطلق قانون اساسی آن‌هم باین‌عجله امکان ندارد وصبرلازم‌است ،درجواب من‌جمعی‌عوام‌الناس‌را وادارکردندکه صدای «**اولماز**[57]»بلندشد ومنهم ساکت‌شدم . بالاخره‌که آقایان‌به‌ده روزمهلت‌دادن‌راضی شدند ،گفتم : دراین‌ده‌روز اگرندادند یاممکن نشد چه خواهید کرد ؟ مشهدی حاجی‌آقا نامی‌گفت : **جمهوری** می‌شویم ... دیگر جواب ندادم .

عوام‌الناس ازهیجانی‌که‌داشتند،آوردندحیاط تلگرافخانه را چادرزدند وحیاط نیرالسلطان‌راکه درهمسایه تلگرافخانه است ازبرادرش اذن‌گرفته دیوار باز نمودند.

انقلاب تبریز در تزاید است

بعداز آن‌به‌تلگرافخانه‌کمترتردد کردم وجز موقعیکه‌باعدم حضور هتك‌حرمت

میشد دیگر نرفتم ، آقایان علماء هرروز ازدحام‌عام کرده حاضر می‌شدند وخودبخود بی‌خبر از مجاری امورنطقهامیکردند وقانون‌طلبی‌می‌نمودند وحال آنکه نمیفهمیدند که‌قانون چیست وچرا تعطیل‌شده‌ومانعش کیست؟ میخواستند تلگرافی بعلمای‌عتبات نمایند مانع‌شدم . خواستند به‌تهران تلگراف نمایند بازبان پولتیك مانع‌شدم که‌علما آخرین‌قوت است که باید بخرج داد . باوجود این درعبارت من‌تأمل نکرده تلگرافی کردندکه‌درروزنامه انجمن ثبت‌است واسباب .... شد درهمین ایام‌بودکه‌خبرازقره‌داغ آمدکه‌محمدقلیخان را بامیر[58] یعقوب برای‌حمل‌غله‌فرستاده بودند دوچارصدمات وحملات پسر رحیم‌خان‌شده، پسر[59] رحیم‌خان ایشان رامحاصره‌کرده وجمعی‌ازطرفین کشته‌شده وقره داغ آشوب است اخبارمتواتره رسید ومردم رابوحشت‌انداختندهایهو واجتماع شده هرکسی رائی میزد ، میرزاجوادکه تازه از ارومی مراجعت‌کرده بود اتکال بمجد[60] السلطنه ارومیه‌کرده‌گفت : من به‌او خبرمی‌دهم فلان‌قدرسوار می‌آرد، دیگری‌گفت: به‌شاهسون اطلاع بدهند وهمه این انقلاب چنانچه معلوم است حاصلی نداشت .به‌تهران اطلاع داده شد در تهران‌رحیم‌خان رابا تفصیلی که‌معلوم‌است‌گرفته حبس‌کردند .ورشید[61] الملك از اردبیل به‌قره داغ‌آمد .

دراین‌روزها تمام جوانان محلات شهر باهیئت نظامی روبه تلگرافخانه کرده عرض‌لشگر نمودند وهیجان‌روزبروزدرتزاید بود .

دراثناء این واقعه بشهر یك‌ولوله غریبی انداختند وهرروز شهرتی دادند که سواره رحیم‌خان بشهر می‌آید ، حتی یکشب به‌محله چرانداب آوردند ، ویك‌روز بقریه مایان آوردند وهمه این شهرت برای شورش آوردن عوام وبوحشت‌انداختن آنها بود .

هرکس هروقت حرفی‌درخصوص بازکردن بازارزد مردمان بی‌کار مثل‌گورکن ودوغ‌فروش‌وحمال‌وامثال‌آن‌ازاطراف واکناف حیاط‌صدا بلندکردندکه‌بازنمی‌نمائیم ومردم بیچاره را مستاصل کردند وکسی قدرت بازکردن نداشت و محرك تمام این‌حرکات را آقامیرهاشم می‌دانستند . روزی اودرهواخواهی صارم‌السلطان‌قره‌داغی

که‌ازجمله مفسدین قره‌داغ وباعث غارت بود توسل کرده کاغذی به‌مهر انجمن درجلب اوبشهر گرفت وقت‌عصر مردم غوغا کرده با تفنگ همان کاغذ راگرفته‌پاره کردند .

قصد ترور شیخ سلیم

واز جمله اموری که دراین ایام بخصوص درتلگرافخانه اتفاق افتاد ،این‌بود که‌یك‌نفر ... نام به‌اهل انجمن اظهار کرد که‌اکرام‌السلطان[62] برادرنیرالسلطان که به تبریز برای پاره کارهای‌شخصی آمده بود ، اسدنام‌قره‌داغی راتحریك کرده که‌شیخ‌سلیم را بکشد و چند روز و شب است که در پی‌شیخ‌سلیم می گردد وامشب نیزخواهدآمد همان‌شب اسد نام‌راتفنگ دردست گرفتند و استنطاق‌نمودند وبخانه رفیق‌اونریمان خان نام‌که درمحله‌شتربان بود رفته مجروحش کردندکه فردای آن‌روزمرد .

باری اسد دراستنطاق گفت: که اکرام‌السلطان مرا همچه‌یاددادبا تفصیلی که‌در روزنامه مندرج است واین‌مسئله هم‌اهمیت پیداکرده‌بطهران مخابره شد . واین‌فقره بعدازوقوع حادثه قره‌داغ‌بود بچندروز .

اتابك درباب قره‌داغ ازمن تحقیق‌کرد جوابی دادم ، بعد در ۱۴ ربیع‌الثانی (۱۳۲۵) که مولودشاه بود نظام‌الملك را بتلگرافخانه خواستند بعدازسئوال وجواب وتحقیقات لازمه خبردادندکه‌رحیم‌خان‌راگرفته حبس کردند .

حاجی صمد خیاط دراین‌روز مخصوصاً داد افتضاح رامی‌داد و بتحریك مرکز (غیبی.م) چه‌حرفهای ناملایم نسبت بحاکم گفت ، حتی اورا درتوقیف داشتندکه‌باید اینجا بماند وقانون اساسی رابگیرد. بعد با توبیخ دیگران دست‌برداشت .

وهمین روز ۱۴ ماه بازار باز شد ومردم متفرق شدند .

اردو کشی به‌قره‌داغ

قرارشد اردوئی بسمت قره‌داغ حرکت‌نماید ،مقتدرالدوله[63] رارئیس اردوقرار

دادند ومعدودی سواره وپیاده دربیرون شهرکنار آجی چای اردو زدند توپ هم بردند، دراین اثناحاج فرامرزخان[۶۴] وضرغام السلطان زیر توپ به امان آمدند واهل شهر باتفاق انجمن رفته بشهر آورده بتحویل مقتدالدوله دادند .

... ماه ربیع الثانی میرزا آقای اصفهانی[۶۵] از راه تفلیس واردشد با ازدحام تمام استقبال کردند . درخانه حاجی امین التجار منزل کرد دیدوبازدید مفصل شد .

شب ۲۳ ماه ربیع الثانی تلگرافی ازخوی رسید وخبرانقلاب ماکورا داد ،شب چهارساعت از شب رفته بمن خبر دادندکه فردا درتلگرافخانه جمع بشوند وباطهران مذاکره نمایند ، جمعی راهم صورت کردند ، روز ۲۳ ازتلگرافخانه بازدعوت کردند بسمت تلگرافخانه رفتم در عرض راه دیدم جمعی جمع شده پاره نانی را دست بدست می گردانند .

کشته شدن حاج قاسم اردبیلی

که تمام سپوس ومثل خرده چوب بود وارد تلگرافخانه شدم باز همان نان را بمن نمودند ، دیدم مردم دست بدست می گردانند ، مرا بردند بحیاطهای بیرونی نیرالسلطان بفاصله سه حیاط دورتر ازحیاط تلگرافخانه دراین بین کم کم صدابلندمیشد وازحیاط تلگرافخانه صدای آشوب می آمد ، بعدازتحقیق معلوم شد ، حاجی قاسم[۶۶] اردبیلی به تلگرافخانه آمده زنها دور اوجمع شده واورا برده دربالاخانه نگاه داشته اند بعد معلوم شدکه رجاله هجوم کرده بیچاره را ازبالاخانه کشیده وکشته اند ، وقتی مطلع شدیم که صدا درکوچه بلند شد ومعلوم گردیدبیچاره راکشته درکوچه می کشند ومن از اطاق پاشدم که بروم بیرون اطاقیهانیز بامن همراهی کردند ، دم در مانع شدندکه رفتن حاصلی ندارد .وخیلی محل خطراست . مأیوسانه برگشتم خبر آوردندکه بیچاره را از اطاق نقاره خانه سرنگون آویزان کرده اند .

درهمان‌جامحبوس ماندیم ! صحبت ازآشوب وتدبیر عمل نان‌بود ،میرزاآقا جمعیتی دور خود جمع کرده ازمجاهدین وفدائیان جمعی داوطلب شدند که بمحلات رفته حمل غله نمایند ، صورتی نوشتند وجمعی را معین کردند .

چهارساعت بغروب مانده از اطاق برخواسته (برخاسته) باجمعی که‌همراه‌بودند رفتم بحیاط‌توپخانه وحاجی قاسم راگفتم‌پائین آوردند وجمعی همراه جنازه رفتند وسپرده شد. کفن‌ودفن نمایند ، مردم چه‌هیجانی داشتند خدا میداند [در این‌مـورد مطالب مفصلی‌درکتاب زندگی‌نامه شهیدسعیدآورده‌ام واز تاریخ مشروطه نیزاستفاده کرده‌ام.م] علت این‌حرکت شنیع نبود مگر سوء تصادف ویکی‌هم بزبان افتادن این بیچاره ازدوماه‌قبل، اجمالش اینکه درماه‌صفر جمعی‌مهیا برای پیداکردن‌گندم‌شدند، وقریب ده‌خروارگندم درانباری‌پیداکرده گفتندمال حاجی‌قاسم است وبه‌سر«قزل‌دیزج» ملکی اورفته‌خبر آوردندکه آنجا چهل‌خروارگندم دارد به‌اهالی ارونق‌میفروشد ، و مسلم است که‌در این‌گونه مواقع‌که سوابق شهرت ببدی است ، چون‌سگ‌درنده که‌به گوشت ماهیچه رسد ... کشتن شتر صالح است یاخردجال ، مردم‌عوام که‌مقیدبه‌هیچ‌قید نیست‌وواهمه سیاست نیز نیست‌چه خواهدکرد ؟

این‌فقره اسباب وحشت عموم شده آقا موسی(؟) از همان روز ناخوش شـدو بالاخره بفاصله چند روز ازشهر بیرون رفته ازراه تفلیس عازم‌تهران‌شد .

داستان حاجی میرزا رفیعخان نوکر مباشر محمدعلی‌شاه

همان‌روز ۲۳ وقتیکه من درتلگرافخانه بودم آدم‌من آمدکه مردم بخانه آمده حاجی‌میرزا رفیعخان را تفحص می‌کنند ومن‌هم جمعی رابردم اطاقهارا گشتند پـیدا نکردند ، ازاین‌مطلب من‌بشدت اوقاتم تلخ شده از اطاق برخاستم و اوقـات تلـخی کردم‌که مردم‌بعدازاین بخانهٔ‌من میریزند والحاصل قیامت برپاکردم وخواستم بروم

اطاق ریخته باالتماس برگرداندن وآدمهای مخصوص رفته مراجعت کردندواطمینان دادندکسی نیست ،رجاله وعوام بقسمی تشنهٔ بخون حاجی‌میرزا رفیعخان شده‌بودند که‌مافوق نداشت وعلت آن جزاینکه نوکر مباشر املاکشاه است وبعداوت شاه‌اورا میخواستند معذب دارند ، چیز دیگری نبود.

درماه صفر درخانه حاجی‌نظام‌الدوله مجلسی کرده به‌پای مردم غله‌نوشتندکه گندم خرواری بیست‌تومان ، جوخرواری سیزده‌تومان ، درشهر به‌حاجی‌ابراهیم‌آقای صراف تحویل بدهند ، درآنموقع باسم شاه هم هشتصد خروار نوشته بودند ، و خود حاجی میرزا رفیعخان را دویست خروار ، هم‌درآن روزها اولین کس که براوتاخت آوردند ومردم رابرعلیه وی شوراندند حاجی میرزا رفیعخان بود وآن روزها غله و خبازخانه‌ها درتحویل اجلال‌الملك بود حاجی میرزا رفیعخان به‌انجمن رفته درآنجا میرتقی چاپچی بعضی حرفهای نامناسب بدو گفته بود وحال آنکه مشارالیه ابداً مضایقه نداشت وممانعت نمی‌کرد ، مجملاً دویست خروارغله ازکسی دیگرخرید و داد وبیچاره رابقسمی معذب کردند وپیش انداختندکه بشدت تمام میخواست‌پاره تشبثات نمایدوبه‌قونسولخانه‌روس برود ، مردم عوام‌محض لجاجت‌بەزبانهاانداختند که خانه‌اش راغارت نمایند . این دفعه گذشت .

بعد هشتصدخروار غله شاه را بمیان انداختند ، حاجی‌خان‌جواب دادکه شاه غله ندارد، ملت وقتی جارزدوتهدیدکردکه‌مردم‌باید غله‌خودرابفروشندهمه‌رافروخت حالامجبورمیکنیدکه غله بدهدواین‌مذاکره درماه‌ربیع‌الثانی ایام تحصن‌درتلگرافخانه وقبل ازمقدمه حاجی قاسم‌کەنان‌کم وغله نایاب بوده بمیان آمد ،حاجی‌خان سندی دادکه غله شاه راهرجا پیدا نمایند مفت ببرند ، ملت اسم مفت را قبول نکردوگفت خرواری شش‌تومان وپنجهزار پول میدهیم و بهمین شکل سند داد وبطهران استعفا نوشت . بعداز چندروز به‌تلگرافخانه احضار کرده سخت‌گرفتند وهرچه‌گفت قبول نکردند زور محض ولجاجت محض بود . آخر سند وحواله به‌حاجی ابراهیم دادکه شاه فلان مبلغ نزدشما (خوانده نشد) دارد تفاوت‌هشتصدخروار هرچه هست‌ازآن‌بابت

محسوب دارید ، این سند را گرفتند و بعد از توهین زیادی که کرده بودند دست برداشتند .

بعداز دوسه روز مقدمه حاجی قاسم اتفاق افتاد که اورا گرفته کشتند ،جمعی راهم مأمور خانه حاجی میرزا رفیعخان کردند، رجاله بخانه اش ریخته خمیری که برای نان خانه شان حاضر بوده غارت کردند وخودش پیدا نشده بود ، بیچاره در همان ساعتها ازخانه اش بیرون آمده بود که بخانه مابیاید درعرض راه حوالی خانه اجلال الملك يك نفر درکوچه مصادف شده می گوید اجلال الملك شمارا می طلبد او هم بی خیال داخل حیاط اجلال الملك می شود ، اجلال الملك دستپاچه میشود و عذر میخواهد که بودن شما درمثل این وقتی درخانه من اسباب هلاکت است .

ازآنجاکه از در خلوتی بیرونی رفته ازخانه همسایه بخانه آقامیرزا فضلعلی آقا وازآنجا به حیاط آقالیق [67] میرود واز پشت بام ، داخل حیاط می شود و همانجا متحصن می گردد، همان ساعت ماهم درتلگرافخانه بودیم ، که بمن خبر آوردند که بحیاط آقالیق آدم رفته ومن ابداً مطلع نشدم که چه خبر است ؟ بعداز آمدن خانه خبردار شدم وحاجی خان چندروز که درخانه ما ماند وبحمدالله کسی پاپی نشد، در افواه گفته می شد ولی اهمیتی نداشت .

بعد ازواقعه حاجی قاسم (اردبیلی) یکروز لایحه هم چاپ کرده منتشر کردند راجع باینکه :حاجی میرزا رفیعخان درامان است وکسی را با او کاری نیست .

تلگراف علمای تهران به علمای تبریز و تشکیل دستجات فدائی

دراوایل ماه جمادی اولی (۱۳۲۵) علماء تهران خطاب بعلماء تبریز تلگرافی کردند وامر به تأمین نمودند ، اول خطاب تلگراف باسم من بود درخانه پسران حاجی میرزامهدی قاضی مرحوم مجلس کرده جواب به او داده شد(یه تلگراف ـ م) بشرحی که در

روزنامه‌نوشته شده ...

آشوب ولایت رفته‌رفته زیادتر وتشکیلات‌افزون‌تر شده ،چند شعبه فدائی‌روی کار آمده بودند و مهرها ترتیب داده بمردم بلیط فدائی‌گری می‌دادند ، یکی شعبه قفقازیه بودکه مدیر آنهاکربلائی‌علی مسیو وجمعی بودند ، یکی‌هم شعبه‌شتربان بود که اسمعیل پسرحاجی‌محمدباقر سقط‌فروش ریاست ازآنهاکرده بلبط می‌داد ویك‌شعبه دیگربودکه‌مشهدحسن نامی سردسته آنها بود ویك‌مهرهم‌آقامیرهاشم درآورده بود ، مجملا چهارمهروچهار بلیط بدست مردم داده درشهر هنگامه بود حاجی‌صمد وقلعه‌وان باشی‌ویوسف‌خزدوز ومیرتقی چای‌فروش وامثال‌آنها جزو فدائیان‌قفقازیه‌بودند، وعلی مسیو نیز خود را رئیس آنها قرار داده با جمعی هم از شتربان خود داد معنی میدادند .

مجاهدین‌قفقاز که باسم‌قفقازیه معروف بودند وچندنفر بیشترنبودند ، درتحت حکم‌ولوای این‌چندنفر که‌باسم‌مرکزخودرامسمی کرده‌بودند(منظورمرکزغیبی‌علی‌مسیو است-م) راه میرفتند ، میرزاغفار[۶۸] زنوزی که از محرم باین طرف‌آمده ونطقهاکرده خطبه‌ها خوانده وشورشها انداخته بود ، همه جزو این‌مرکزبودند .

اوایل ماه جمادی‌الاولی بود دونفر از اهل«ورجی[۶۹]»که جزو دسته مجاهدین شتربان بود معروف به پسران صباغ با مجاهدین مرکزی جرح درمیانهٔ ایشان شد از «مرکز» مأمور بخانه آنها رفت وزن‌وبچه آنهارا بیرون کرد وبکوچه ربخت معرکه بلند شد ، ازانجمن ترك مأموریت آوردند، قبول‌نکردندکه ما تابع‌مرکزهستیم ، تـا اینکه حاجی صمد فرستاد ومأمورین را رفع‌کرد .

شب هفتم ماه حاجی صمد و قلعه‌وان باشی را دسته مجاهدین شتربان‌درمحلی احضارکرده تهدیدشان‌کردند وقسمشان داده مرخصشان‌کردندکه دیگر هرزگی‌نکنند. روزهفتم ماه غوغا بشهر پیچیده‌که حاجی صمد مفقود است .. مجاهدین (مرکزی*) ببازار ریختندکه بازاررا ببندند . مجاهدین شتربان مانع شدند ، آنها امربه بستن‌و

* مرکزی = مرکز غیبی

اینها امر به‌باز کردن نمودند و غلبه از جانب‌شتربانی شد به‌پشت‌بامهای بازار تفنگچی گذاشتند و خودشان به‌بقعه مقام جمع شدند وشکور نامی از منسوبین قفقاز را که‌در بازار دکان داشت به‌تهمت اینکه شما امر به‌بستن بازار کرده‌اید، گرفته توقیف کردند وقت عصر مجاهدین «مرکزی» در گجل هجوم به‌دکان قهوه‌فروش کرده ،زدوخورد شدو پسر ملاآقا نام‌نوکر حاجی میرسیدمحسن‌آقازخمی شد وحاجی آقا نامی راهم ایشان گرفته بردند .

حوالی غروب ازمن خواهش کردندکه‌شکور راازشتربانیان گرفته مرخصش‌نمایم فرستادم‌قبول کردند وآوردند وبه‌من‌تسلیم نمودند ، من‌هم نگاهش‌داشته حاجی‌آقارا خواستم که بدهند وشکور را ببرند .

شب‌دسته شتربان درحوالی گجل (سابق قبرستانی بوده حال‌باغ گلستان‌تبریز است-م) مشغول کشیك بوده‌اند جمعی ازاهالی «اهراب» در حوالی خانه قنسول‌روس بعنوان کشیك‌جمع می‌شوند .قنسول روس وقتی که بمنزل خودش می‌آمده حضرات‌را می‌بیند وسئوال میکندکه چه‌کاره‌اند؟ می‌گویندکشیکچی هستیم ومارا خواجه‌ذکریا گفته‌که اینجاکشیك بکشیم‌می‌گوید: بروید من‌محتاج به‌کشیك‌نیستم ، آنهامیروند دوباره‌مراجعت‌می‌کنند،قنسول باقزاقهای خود بیرون‌آمده حکم میکندکشیکچی‌هارا بزنند وسلاح ایشان را بگیرند ،آنهاهم‌بعضی فرار وبعضی تسلیم شده ،فرارکنندگان هم بعضی تفنگ خودرا آنجا می‌گذارند . فراریان دچار دسته شتریان شده سه‌نفر آنان‌را شتربانیان می‌گیرند وبرده به‌کدخدای شتربان تسلیم می‌نمایند .

اهرابیان باز بمن متوسل شده مطالبه محبوسین خودرا نمودند ومن‌هم سئوال وجواب‌کردم تاآنکه فردا وقت ظهر مرخصشان‌کردند ومقصود ازنگاهداری آنها این بودکه‌معلوم نمایندکه‌تقصیر ازشتربانیان‌نیست .

دنباله گرفتار شدن حاجی صمد

درهمان‌روزکه حاج صمدرا گرفته‌بوده‌اند ، مجاهدین«مرکزی» باسم‌محله‌نوبر

وغیره از آقا میرهاشم شکایت به‌طهران کرده‌بودند ، ازطهران‌هم رجوع به‌انجمن‌شد. همان شخص مجروح پسرملاآقا فوت‌شده وشتربانیان برای او تعزیه گرفتند ویخه‌باز کرده وفاتحه‌خوانچی ، باتفنگ‌دار ببازار فرستاده نزدیك بود بازهنگامه‌ای بشود .

دربقعه[70] مقام برای او تعزیه گرفته بودند ، روزختم جمعی ازعلماء وسادات وروضه‌خوانها آنجا جمع شده پاره‌مذاکرات کرده بودند ، من‌هم برای ختم مجلس رفتم ،بعدازختم مجلس وروضه‌خوانی مذاکره ازحال مجاهدین شده میرزاعلی واعظ ویجویه وارد مجلس شده پاره لایحه‌های وارده از قفقاز وبادکوبه را قرائت نمود ، اثبات کفر پاره‌اشخاص نموده درخصوص اشخاص که معروف به‌مجاهدین قفقاز بودند نطقهای‌سخت کردواهالی شتربان که‌آنجابودند،حکم‌طرد آنهارا میخواستند، ازآقایان علماء که‌جمع بودنداصرارداشتندکه چیزی درحق ایشان نوشته شود . من‌مانع‌شدم‌که نوشتن حاصلی نداردوازپیش نمیرود ، بعضی‌هاازاین حرف خوشوقت شدند ،مذاکره طولانی شد، آخر قرار براین‌شدکه عصر همان‌روز ازاهل محلات درانجمن جمع‌شده‌در این‌باب گفتگو نمایند .

عصرجمع شدیم‌ملاحمزه ومشهدی‌محمد نام‌ازاهل خیابان آمد ، من‌ساکت‌بودم آقامیرمحمود ابتداء بکلام نمود وصحبتها شد،ملاحمزه‌گفت : من با اهل‌شتربان‌قرار داده‌ام ، شتربانیها آقامیرهاشم را ونیروی قفقازیهارا بیرون نمایند ، سایر آقایـان خواستند حرف بزنند وگفتند : تقصیر آقامیرهاشم چیست ؟ ملاحمزه خروشید کـه که مفسد است ومفتن است ، برای‌یك‌نفر مقتول تعزیه گرفتن‌آنهم باآن تفصیل وبا تفنگدار فاتحه‌خوانچی فرستادن جزاقامهٔفتنه چیزدیگری نیست .

چندروز قبل محمد اهرابی یك‌نفر را زد کشت آب از آب نجنبید ، حـالاچه شده‌که این مقدمه را فراهم می‌آورند و اسباب چینی می‌کنند ؟ حامیان آقامیرهاشم ساکت‌شدند .

من‌گفتم : ماها خبرازاین مقاوله‌ومعاهدهٔ شما نداشتیم ، حالاخود دانید وهم قسمهایتان . بازجمعی ازعلماء که‌بودندگفتند : مامیرویم آقامیرهاشـم را خـواهش

می کنیم درشهر نماند ، شمامداخله نکنید . بازجواب دادم که مداخله علماء دراین باب اذعان برتقصیر آقامیرهاشم است بعقیده من‌ماها نباید مداخله بکنیم ..

۱۲ ماه(جمادی‌الاول ۱۳۲۵) جمعی‌راباسم‌ازجانب‌وکلای آذربایجان که‌درطهران هستند به‌مخابره حضوری احضارکردند ، تلگرافهای سخت‌کردند ، مجیب من‌بودم ، نوشتم آقایان حاضرین تصدیق‌کردند . آقایان انجمن راهم احضارکرده بودند ولی ازآمدن تقاعد داشتند بالاخره جمعی راکرهاً وطوعاً به‌تلگرافخانه احضار کردیم .

حاصل تلگرافات توبیخ ازوضع انقلاب شهربود ودر آخر یك‌تعرض سختی بر اهل انجمن داشت‌که ۱۵ روزاست قلم شما برگشته وچنان‌معلوم‌می‌شودکه‌مهرانجمن دوتا است . جوابهائی‌که براین تلگرافات گفته شده درروزنامه درج است ، بعد در میان‌خودمان شورکردیم‌که روز ۱۴ ماه در انجمن اجتماع شده ازهر محله چهارنفر حاضر بشوند ازاجتماعی‌که بتوانند جلوگیری از اشرارنمایند ، قرارشدبه‌کدخدایان اطلاع بدهند وچیزی هم به بیگلربیکی نوشتند .

دراین‌روزهاجماعت معروف به‌قفقازیه وعلی مسیووجمعی‌ازآنها ازشهرحرکت کرده خودبخودرفتند .

روز ۱۴ ماه جمادی‌الاول در انجمن اجتماع شده از حاضرین عهد وپیمان گرفته‌شد وسه فقره‌گفتکو شد یکی ترك بلیت (بلیط) مجاهد وفدائی وآشوبی که در محلات راه انداخته بودند . دومی تهذیب انجمن واطاعت بر انجمن،سیمی تقویت[۷۱] ازحکومت .

این اخباربگوش شیخ سلیم‌رسیده فوراً ورقه‌ای به‌انجمن فرستادکه‌من‌میروم پانصد تومان‌که درسابق‌بمن‌وعده‌کرده بودند بدهند تابروم، حاجی‌مهدی‌آقاایستادگی کردکه پول داده نمی‌شود من‌وجمعی دیگر رد نمودیم‌که باید پول‌داد .

مردم به‌جوش‌وخروش آمده اسامی جمعی‌را نوشتندکه بایداین اشخاص طرد شوند من‌سرپاایستاده‌گفتم : ممکن‌نیست‌که اینهارا توبه‌داد وقسم داد وساکتشان‌کرد؟ عقیده من برطرد نیست . یکدفعه حاجی‌مهدی‌آقا وآقامیرزا عبدالرحیم برخروشیدند

که امکان‌ندارد بایدبروند وصدابصدا دادند ومرا مغلوب کردند .بعدنام‌نویسی کرده و مهر انجمن پای آن زده به‌بیگلربیکی دادند .

اهالی نوبر مجاهدین معروف قفقازیه با توابع را از عرض راه برگردانده در سردرود مانده بودند ،عصر همان‌روز ۱۴جمادی‌الاول از جانب حکومت سواره برای طرد مجاهدین قفقاز فرستاده‌بودندواز آن‌طرف (مردم) جمعیت کشیده برای واردکردن ایشان به‌شهر باستقبال رفته بوده‌اند خبربمن رسیدکه بیگلربیکی سواره فرستاده بـا تشدد تمام فرستادم که این خام‌کاری چیست ؟ (میخواهد ازمجاهدین پشتیبانی کند،م) ولی وقت گذشته بود سواره رفته بود ولی بحمداله مصادف نشده‌بودند .

همین‌روز وقت عصر خبر آوردند که‌علیقلی‌خان محرر روزنامه آذربایجان را گرفته‌اند،آدم نزدبیگلربیکی فرستاده وپروتست کردم که علیقلی‌خان درجزومطرودین نبوده ، صورت فرستاد ومعلوم شد قریب سی‌نفر را صورت داده‌اند که طرد بشونـد اظهار دلتنگی کردم که اقلاً بهمان اشخاصی که‌در بدوامر صحبت‌شد قناعت نمائید ، اینهمه مردم‌راقطار کردن‌حاصلی ندارد ونتیجه آن‌ندامت خواهدشد .

در۱۵ماه علی مسیو ومیر یعقوب‌راهم گرفته‌حبس کردند ، درانجمن توسط میر یعقوب رانمودم قبول نکردند ، حوالی‌ظهر میرتقی چای‌فروش جمعی از افرادقفقازیه را بردورخود جمع کرده بخانه‌بیگلربکی رفتند ومحبوسین‌راجبراً گرفتند .

میان‌مردم منتشر کردندکه شب فراشان کدخدابخانهٔ فلان‌ریخته‌اند وروی‌زنهارا نگاه کرده‌اندکه‌مبادامرددرلباس‌زن‌باشد، دنیارا پر آشوب کردندکه استبداد برگشت، شیخ‌سلیم منبررفت ودادزد که‌درعرض دوساعت‌که ماغفلت‌کردیم استبداد برگشت، واشریعتا.وامصیبتا! درمسجدمقصودیه‌جمع‌شده اهل انجمن رابردند وبنای‌صلح‌عمومی گذاشتند وازآنجابناگذاشتندهرروز به‌محله‌ای‌رفته‌رشتهٔ‌صلح‌را محکمتر نمایند واین اتفاق روزجمعه ۱۶ماه بود.

روزشنبه«به‌ویجویه» ، یکشنبه«شتربان» دوشنبه «سرخاب» سه‌شنبه«باغمیشه» چهارشنبه«امیره‌قیز» ، پنجشنبه «لیلاوا» جمعه «حکم‌آباد» شنبه«ششگلان» هجوم‌عام شد وخرج فوق‌العاده بر اهالی بیچاره محلات زدند ،چای وشربت سبیل بود ، تمام

افواج ملی بالباس رسمی حاضر شده باموزیك سلام نظامی دادند وجناب آقاشیخ سلیم رابرطاق بلندگذاشتند .

روزیکشنبه درمیدان توپخانه ازجانب «نظم الممالك» میزبانی شده باهمان شور نشور شربتها خوردند وآشتی ها کردند ، این نشان اتحاد واتفاق محلات بود .شبها که محلات کشیك شهر رامی کشیدند و برای خود مرکزها ترتیب داده بودند ، افراد را وامی داشتند به کشیك کشیدن ویاتفنگ دادن وعقدمجلس، روز ۱۴ماه برای تسکین این اعمال بود که کم کم کشیك موقوف شدو بالمره ترك شدن هم بالمره ترك انجمن کرده اعراض کلی نمودم وآقایان ازاین مطلب دل تنگ شده خفیتاً وعلناً اسبابها تراشیدند وصریحاً دعوت کردند که چرا به انجمن نمی آئید ؟ من ابداً قبول نکرده ترك کردم و نرفتم

آقا میرتقی چای فروش جنرال «نوبر» شده مشغول فرمانروائی شد وارگ دولت راکه قورخانه وجبه خانه آنجااست به تصرف خود درآورده کیفمایشأ تصرفات کرد ، حتی حاج فرامرزخان ورفیقش راکه از مقتدالدوله گرفته به قاسم خان رئیس نظام سپرده بودند ، هجوم کرده شب حاجی فرامرزخان را از خانه قاسم خان کشیده بـرده درارك حبس کرد . روزپیش نیزرفیق حاجی فرامرزخان را قاسم خان ترك کرد اوراهم آقامیر تقی برد .

امامقلی میرزا از ارومی مهمات خواست آقا میرتقی نداد بالاخره گفت : ۲۵نفر همراه قورخانه میکنم وپانصدتومان پول می گیرم وخودم نیز میروم .

اواخر ماه ازتهران خبر مأموریت فرمانفرما رسید ، آقا شیخ سلیم ومیرزاآقا اصفهانی درانجمن مانع شده جواب رددادند (روشن بینی- شیخ سلیم .م) که فرماتفرمارا قبول نداریم بعد شعبده دیگری درآورده باستناد پارۀ کاغذها که نسبت آن را به تهران دادندغوغاکردندکه مستشارالدوله درتهران طرفدار دولت است بایدعزل شود ،آقامیر علی اکبر سراج مقابلت کرده مجابشان کردو بالاخره قراردادند که ازبعضی اشخاص موثق طهران وپاره انجمنها استعلام نمایند. جواب برطبق مقصود ایشان نیامد عذرخواستند وجزء افتضاح بهره ای برایشان نماند .

توضیح : (دراینجا ۱۳ خط (سطر) بعداز نوشتن قلم‌کشیده شده‌است ،معلوم نیست خود شهید زده یابعدازمرگ اوخواننده بعدی .م)

دراین ایام جماعتی ازاعضاء انجمن وغیره که‌یکی ازآنها میرزاآقا اصفهانی بودکه خودرا عضوانجمن کرده وباقدرت تمام راه‌میرفت بعنوان حمایت‌زارع،دهاتی را از محوراطاعت‌درآورده بواسطه اعلان متروك شدن چهل‌یك‌وغیره آنهارا بروی[72] ملاك‌کشیدند واین‌باعث شدکه اهالی قریه با سمنج ملکی حسن‌آقا تاجرباشی روس‌بر او شوریدندو قونسول روس‌آنهارا برد وبچوب بست وچه‌ننگ ورسوائی شد ..(این ایام مصادف باآخر ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هجری‌قمری‌است-م)

در اینجا اخبار ۹ ماه بدست نیامده است (ازربیع‌الثانی ۱۳۲۵ تا آخر محرم ۱۳۲۶ قمری)

بهتر است خوانندگان محترم اخبار این‌مدت را از نامه‌های شهیدکه دراین کتاب آمده ، بدست آورند .

درباره‌مراجعت مجتهد به‌تبریز

درماه‌صفر ۱۳۲۶ حضرت آقای حاجی‌میرزا حسن‌آقامجتهدکه‌درتهران بود بتوسط وکلای آذربایجان وچند نفر تبریزی بدارالشوری رفت وحسن قبول یافت ، تلگراف به‌تبریز آمدازجناب حاجی‌شیخ‌یحیی[73] امام‌جمعه ومستشارالدوله خطاب‌بمن که اصلاح عمل اورا درتبریزکرده ومردم راضی بمراجعت اوبشوند . من‌هم مسئله رامحرمانه‌گرفته‌اول باجناب‌عدل‌الملك‌ورکن الحکماءومیرزاآقا آدم مجتهد مذاکره

این‌مطلب کردم که اقدام نمایم یانه ؟ وملاحظه داشتم که مردم قبول نکنند و اسباب گفتگوی طرفین بشود یااینکه مقبول افتد ومراجعت‌بشهر نماید ودر ثانی حسن تلقی نشودواسباب‌دلتنگی کسان مجتهدبشودباری‌بعداز شور ورضایت ایشان ،وکلای‌انجمن راخبرکردم‌ومطلب را به‌ایشان بیان‌نمودم‌وکلاء نیز قبول‌کردند ومراجعت راتصدیق نمودند اجلال‌الملك وحاجی محمدحسین حریرفروش داوطلب شدندکه اسباب فراهم بیاورند ، قبل‌ازاین‌مقدمه دررفتن مجتهدبدارالشوری آقایان علماءبشاه در خصوص مجتهد تلگراف کرده بوده‌اندکه ایشان‌را روانه تبریزنمایند،بعدازرفتن بدارالشوری‌و رسیدن‌تلگراف مزبوروآن‌مذاکره‌مذکوره،حاج‌محمدحسین که‌نزدعلماءموثق‌بودتصور کردکه‌جمعی ازائمه جماعت رادعوت نماید وازایشان تلگرافی بگیرد . من‌مداخله‌به این‌رأی‌نکردم وگفتم داخل این خطا نمی‌شوم زیراکه تصور مینمایند من‌اسباب فراهم می‌آورم‌که علماء طرفدار دارالشوری یا طرفدار انجمن ایالتی بشوند و در خصوص تلگرافی که‌علماء بشاه‌کرده بودند ، مردم اعتراض داشتند که قبول وتصدیق‌سلطنت به‌چه‌دلیل شرعی است ودارالشوری خلاف شرع ؟ من بازدراین مطلب سکوت‌داشتم که‌البتهٔ علماء تکلیف خودرا بهتر ازمن وشما میدانند والبته رجحانی‌درآن دیده‌اند که‌بشاه‌تلگراف کرده‌اند .باری فردای‌آن‌روز برحسب قراردادحاجی‌محمدحسین،عدل‌الملك واجلال‌الملك به‌خانه حاج‌محمدحسین‌رفتند، ائمه جماعت‌که دعوت‌شده‌بودند هیچکدام حاضر نشدند.

چندروز بعد، انجمن‌اصناف حاضر شده از آنجاتلگرافی خطاب به‌خودمجتهد گرفتند (دراصل‌چنین است) بعدکم‌کم ازمحلات وپاره اشخاص تلگرافات رفت ، انجمن‌های متحده‌که درشهرتأسیس شده بود هیچ‌کدام‌رأی نداد . در۲۵ صفر ـ۱۳۲۶ تلگراف رمزی آمدکه مجتهددردوم ربیع‌الاول قصد حرکت ازتهران‌دارد، شما رأی عموم را تحصیل نمائید، این تلگراف به‌انجمن‌های متحده‌عرض‌وارائه شد ، همه‌جمع شده رأی ندادند وقبول‌نکردند ولی عدم قبولی ایشان بدارالشوری‌گفته نشد وبی‌خبر ماندند ، تااینکه تلگراف بخود مجتهد ودارالشوری دراظهار عدم قبول کردند ،از

در ماه ~~محرم~~ صفر ۱۳۲۶ حضرت حاجی سید حسین مجتهد که در طهران بود به ربط وکلاء
از [illegible] و چند نفر [illegible] دارالشورای رفت و حسن قبول یافت تلگراف
به تبریز کرد از [illegible] امام جمعه [illegible] الدوله خطاب به [illegible] مستوفی [illegible]
ادیبه در تبریز کرده و مردم را [illegible] اولشونه [illegible] مسئله [illegible] کرده
آدل با [illegible] عدل الملک و [illegible] دیرانا ادم مجتهد [illegible] کردم
و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] داشتم که مردم قبول نکنند و اسباب کشمکش
[illegible] شود یا اسکه بقبول [illegible] شد [illegible] و در [illegible]
[illegible] شود و اسباب [illegible] کان مجتهد [illegible] از [illegible] شان
[illegible] وکلاء [illegible] را خبر کردم مطلب [illegible] بیان نمودم وکلاء نیز قبول کردند
[illegible] تصدیق نمودند اجلال الملک و حاجی محمد حسین [illegible] داد
طلب شد که اسباب فراهم بیارند.

قبل از این مقدمه در [illegible] مجلس دارالشورای [illegible] علمای [illegible] در خصوص [illegible] تلگراف
کرده [illegible] تبریز [illegible] دارالشورای [illegible] رسیده
تلگراف [illegible] والی [illegible] حاج محمد حسین که نزد علما [illegible] تقصیر
کرد که [illegible] از این جماعت [illegible] و از [illegible] تلگراف نکرد
[illegible] کردم [illegible] خطای [illegible] زیرا تقصیری نباشد
[illegible] فراهم [illegible] که علمای [illegible] دارالشورای [illegible] احکام [illegible]
و در خصوص تلگراف [illegible] علمای [illegible] مردم اعتراض داشتند که قبول
[illegible] سلطنت [illegible] دارالشورای [illegible] در

طهران جواب دادند که این شخص محترم حرکت کرده مراجعتش غیرممکن است. مجتهد درآمدن بود و انجمن‌ها در مخالفت، روزی در تلگرافخانه مخابره حضوری کردند ووکلا سخت گرفتند جواب دادند که مخبرالسلطنه وارد بشود هرچه حکم بکنند رفتار می‌شود ..

آمدن مخبرالسلطنه به تبریز

مخبرالسلطنه‌ازراه باکوعازم آذربایجان‌بود. روز ورودبه ... ماه ربیع‌الثانی معین شد، قبل‌ازوقت درسمت غربی رودخانه آجی چادرهازدند حاضر استقبال‌شدند، اتفاقاً چون‌عرصه که چادرهارازده بوده‌اند ماهور بود وترتیب طوری اتفاق افتاده‌بود که‌چادر انجمن ایالتی درسرراه ومقدم برچادری بودکه از جانب نایب‌الایاله زده بوده‌اند نایب‌الایاله جناب حاجی نظام‌الدوله بود واجلال‌الملك رئیس نظمیه‌وتجاردر تحت ریاست حاج مشیر دفتر درطرف شرقی‌پل آجی یعنی در داخله شهر چادر زده بودند ...

وقت‌ورود مخبرالسلطنه‌اجلال‌الملك‌در جلوکالسکه اوبوده وبچادرنظام‌الدوله می‌آرد واین‌معنی برخلاف رأی پاره اشخاص حاضرین در چادر ایالتی میشود، میر ابوالحسن نام نوبری معروف به (میرآب) که داخل جماعت مشروطه وبحساب رئیس انجمن‌اتحادبودبه‌اجلال‌الملك‌بدمی‌گویدکه چراحاکم را اول بچادر حاجی‌نظام‌الدوله بردید؟ بایستی اول بچادرانجمن ایالتی وارد بشود (تمام‌نمایندگان انجمنهای‌متحده نیز درچادر انجمن ایالتی بوده‌اند) اعضاء انجمن ایالتی‌کم‌کم متفرق میشوند وخبر گله به‌مخبرالسلطنه میرسد، پامیشودکه‌بچادرانجمن برود خبرمیدهندکه‌کسی‌نیست، بعدسوار شده روبشهر می‌آید ودر چادر تجار پائین می‌آید، میرزامحمد[75]علی خان که یکی از اجزاء نافذه انجمن اتحاد ودرحقیقت مدیر ودرمعنی رئیس بود با مخبرالسلطنه پاره مذاکرات می‌کند واورا وامیداردکه قبل‌از نزول بدارالحکومه‌اول

بانجمن ایالتی برود وهمین‌طورهم شد ، اول آنجا وارد شده پذیرائی کردند بعد بدارالحکومه رفت .

درانجمن حاج‌رحیم معروف بادکوبه‌چی که ازجانب اصناف‌وکیل بود ، به اجلال‌الملك[۷۶] بدگفت که‌شماحاکم‌را واداشتید که‌اول به‌چادر انجمن واردشود ،اجلال‌الملك شمشیر خودرا بازکرده انداخت وازعمل نظمیه استعفاکرد .

فردای آن‌روز مصلحین جمع شده اعضاء انجمن به‌خانه اجلال‌الملك رفت و عذرخواهی‌شد . قبول‌کرد اما فردای آن‌روز باز اجلال‌الملك‌عتاب آغازکرد وجمعی ازنظمیه‌لباس رسمی‌خودراکنند که‌به‌رئیس ما بی‌احترامی شده یك‌آشوب قوی‌بلندشد، در مغازه‌ها خلیل شریرمعروف به «ایت[۷۷]خلیل» تفنگ انداخت و انقلاب ظاهر شد و میانه انجمن حشمت که از جانب اعیان تأسیس شده بود با اجلال‌الملك بهم خورد ، اجلال‌الملك‌سفارشات سخت به‌انجمن‌حشمت کرد ، انجمن‌حشمت ازجانب‌انجمن‌اتحاد دعوت شد ، آنجا برضد اجلال‌الملك مذاکرات‌کردند ، بالاخره درانجمن اتفاق صلح کردند وآشتی شد ، بعد ازچند روز دیگرکه باز شکرآبی در میان بود . من‌چندنفر رادعوت کردم که‌ازجمله رشیدالملك ورفیع[۷۸]الدوله واعتماد[۷۹]الدوله‌بود وصلح‌دادم.

باز هم درباره مجتهد

درخصوص مجتهد انجمنهای متحده هرچه اقدام‌کرد فایده نداد، در ۲۳ وارد میانج شد تلگرافی به علماءکردوورود خودرا خبرداد ، قرار شد سلخ ماه‌ربیع‌الثانی واردشود وحکومت بعد ازورود مراجعت ایشان را تصدیق کردکه موافق قانون‌نباید منع کرد .

دراین اثناء انجمن قدرت‌که درخیابان منعقد میشود رأی دادند که بروند جناب امام‌جمعه راکه ازاوایل مشروطه‌درقزلجه میدان بود مراجعت دهند رفتندقرار آن‌راگذاشتند ، بغتة بی‌مقدمه[۸۰] در۲۳ ربیع‌الاخر وقت غروب واردشهر شد ومستقیماً

بانجمن رفت ، فردای ورود دیدن کردم وچون رسماً وارد نشده اطلاع نداده بودند فقط حاجی جناب وحاجی میرغفار را باستقبال فرستادم .

سلخ ربیع‌الاخر (۱۳۲۶ ه) برای ورود مجتهد معین شد ، میرزا داود آقا و میرزایحیی[۸۱] رااباستقبال فرستادم. درباغ مرتضوی یك‌مجلس ازمستقبلین بود، درباغ حاجی ابراهیم نیزجمعی دیگر بودند ، علما وائمه جماعت در باغ مرتضوی حاضر بودند ومیرزاداودآقا هم آنجا دیدن کرد .

مجتهد از باغ مرتضوی تاباغ حاجی ابراهیم وازآنجا تاخانه خود سوارتخت بوده وتخت‌را مردم بدوش گرفته بودندکه‌این‌فقره نیز اسباب طعن ودق‌مردم‌شد .

فردای آن‌روز دیدن‌کردم واسباب خوشوقتی جمعی شد .

چهارم‌جمادی‌الاول(۱۳۲۶) ازطهران تلگرافی بارمز رسیدکه‌شاه بغتةً بی‌مقدمه ازشهر خارج وبباغ شاه‌که متصل بشهر است تشریف برده و بعید نیست اقدامات فوق‌العاده نماید وتلگرافات قطع‌شود، این امر مخفیانه معلوم‌شد .

چهارشنبه‌سیم (جمادی‌الاولی۲۶) به‌انجمن تشریف بردوازقبل ازوقت ازجانب انجمن از علماء واعیان دعوت‌شد من‌هم رفته بودم، مخبرالسلطنه نیز آمد، جناب‌آقا میرهاشم نطقی‌کرد برداشت کلامش این بودکه سابقاً دول خارجه معتقد این‌بودند که اهالی ایران مطیع علماء وشاه‌پرست هستند اما (در اینجا نتوانست ادامه مطلب نمایدوخبرآن‌مبتدارابیاورد) حالامعلوم‌کردندکه شوری‌دیگر درسرمردم‌هست‌وکارهای عمده درنظر دارند (سوق‌کلام مقتضی بود بگوید حالا هردو ملاحظه و تصور منقلب شده) بعداز ختم کلام ، من‌گفتم : دول خارجه بازدرسرهمان عقیده باقی باشندچرا که این حرکت عموم مبنی برفتوای علماء است ، علماء محلی وحجج‌الاسلام عتبات اقدام وامرکردند ومردم نیز تبعیت‌کردند.

آقامیرهاشم‌گفت : بلی جناب‌مجتهدوقت‌رفتن‌به‌قونسولخانه همچه‌کرد وهمچه گفت واذن داد وفتوی داد کاغذ نوشت بعد آقا شیخ سلیم بنای نطق‌گذاشت‌که باید اتفاق واتحادکرد ، جناب‌مجتهداگر مادرحق اوبدکردیم بایستی تأمل وتحمل‌فرمایند

وشهر را ترك نكنند ، چنانكه در طهران به آقا سيدعبدالله نير خيلى حرفهاى ناملايم ميزنند باوجود آن تكان نميخورد واعتنا نميكند بعداز كلام مفصل اين عبارت را گفت كه غلط كرديم و بى‌احترامى نموديم، جناب مجتهد فرمودند گذشته‌ها گذشته است نبايد تجديد كرد . نطقهاى اين دونفر طولانى بود ذكر تمام آن حاصلى ندارد ، مجتهد همين قدر گفت : من درهمراهى ملت باجان ومال حاضرم ودرجواب يك عبارت شيخ سليم كه گفت آقايان مداخله فرمائيد . فرمود بشرط اطاعت طرف مقابل ، بعد مجلس متفرق شد علماء رفتند ومخبرالسلطنه وجمعى ماندند وصحبتهاى متفرقه شد درآن محل ملاحظه كردم كه جناب مجتهد نسبت بمن سرگرانى كرد . اولا من درگوشه تالار نشسته بودم وحاجى ميرزا رضا آقا وحاجى ميرزاتقى آقا شيخ الاسلام در وسط كلّه تالار وقتى كه مجتهد وارد شد ، رفت ميان دوبرادر نشست ثانياً با من جز از تعارف رسمى با اشاره سر كه با همه مى‌كنند تعارفى نكرد وتا آخر مجلس مكالمه بامن نكرد وقت بيرون رفتن هم نه تعارفى كرد ونه وداع نمود ، بهمان تعارف سر قناعت كرد ودرثانى ازمن مطلقاً بازديد نكرد . ورفتن مرا وآنهمه اقدامات كه در مراجعت او كرده بودم همه را كان لم يكن انگاشت .

دوشنبه هشتم ماه جواب تلگرافات از تهران نيامد وگفتند سيم تلگراف پاره شده، اشخاص كه از سرمطلب مطلع بودند مى‌دانستند چه خبر است ، عموم مطلع نبودند ... آخر روز ، سيم كمپانى كاركرد وتلگرافى به وكلا كردند ، جواب نيامد .

شنبه ٩ (جمادى‌الاول ١٣٢٦) بپاخاستن تبريز درمقابل محمدعلى‌شاه

در تلگرافخانه ازدحام شد وقزوين (تلگرافخانه) تلگراف آقا سيد عبدالله را كه به‌قزوين فرستاده بود مخابره كرد ، حاصلش اظهار مخالفت شاه وترغيب مردم بود بموافقت دارالشورى .

آخر روز معدودی از وکلاء به‌تلگرافخانه آمدند ومخابره حضوری شد و خبر سختی کاررا میدادند،ازتبریز تلگرافات سخت از جانب هرطبقه گفته شدکه‌صورت‌آن درروزنامه‌دار شورای ایران ؟ و«اتحاد» مندرج است .

ازولایات اطراف متصل خبر موافقت وفرستادن‌کومك بدارالشوری میرسیدو تبریزیان راهم‌شورگرفت وتشکیل اردوئی خواستندورشیدالملك راسردارقشون‌کردند ومبلغی وچه تدارك کردند وستارخان قره‌داغی امیره‌قیزی ونایب باقرخان (باقربنا) از خیابان (اسم‌محله است) وجمعی عازم طهران شدند ودرمیدان مشق اجتماع‌کرده متصل خطابه‌ها خواندند ومردم را تشویق‌نمودند ..

آقا احمد[۸۲] نامی‌درتلگرافخانه نطق‌کردوپنجتومان نقددرآورد بعنوان‌اعانه‌داد ومردم را تشویق به‌اعانه‌کردند ، دفتر اعانه بازشد وقریب هزار وهفتصدتومان پول جمع شد .

دراین بین تمام هم مصروف باستمالت جناب مجتهد وآقا میرهاشم بود ، با جناب‌ایشان ملاقاتهاکردندهمه‌را جواب‌سرهم‌بندی داد . آقامیزهاشم‌را خواستندجلب نمایند و پولی وعده دادند بعد بی‌فایده دیدند .. و در دو مجلس‌که من حاضر بـودم رأی من درفرستادن‌قشون‌ملی مخالف رأی سایرین بود ، من‌تکذیب میکردم‌ومیگفتم: با وجوداین اغتشاش‌که‌درسرحدات است وانقلاب داخلی ،کدام‌شخص وکدام‌جمعیت تشکیل‌خواهدشد ؟ وانگهی‌شماقوه داخلی خودتان را ترك‌کردن چه‌فایده دارد ؟غالب مردم ازمشروطه وحرکات‌زشت پاره‌اشخاص‌درنهایت رنجیده‌اند واشخاصی‌راکه‌امروز شما متملق می‌بینید درباطن مخالف شما هستند . باری رأی من مخالف رأی جمعی آشوب‌طلب بود .

گوشه‌ای از طرز اندیشه محمدعلی‌شاه :

در۱۸ ماه (جمادی‌لااول۱۲۳۶) تلگرافی از شاه رسید مجملش اینکه مردمان لامذهب داخل‌کار شده و دین دولت را بهم میزنند و بازار بی‌دینی رواج یافته ،

تعزیه‌داری موقوف شده لامذهبها و پاره ازمفسدین‌چنین‌وچنان میکنند ومن بایدتنبیه آنان رابکنم .

انجمن تلگراف را خدمت مجتهد بردند ، اوتشرزد وگفت : شماهمچه کردید وهمچوکردید وقرارشد صورت تلگراف را بنویسند ، یکی را انجمن یکی را مجتهد یکی را دیگری ، ، بعدیکی را انتخاب نمایند ۱۹۰۰ ماه بخانه مجتهد رفتند آنجا تلگرافی ازجانب مجتهد صورت شدة بود جمعی که‌آنجا بوده‌اند مهر کرده‌اند .

درثانی معلوم شدکه قبل‌از آن‌روزدردوسه‌روزی که‌علماء درقراملك جمع‌شده بوده‌اند تلگرافی‌بشاه‌کرده بوده‌اند .

مجملا ۱۹ماه بعدازتفرق مجلس‌خانه مجتهد، به‌آقامیرهاشم وقت بیرون‌آمدن ازخانه مجتهد در کوچه گلوله انداختند از پشت‌رانش خورده و گلوله بیرون نیامد ، دونفرگرفتار شدند یکی سید بوده که‌معلوم نشدکجائی است ، دیگری مشهدی نقی‌نام مسکر سرخابی ، هردورا به اسلامیه بردند وزجرکردند ، سید چیزی نگفت‌و گفت : من جانی نیستم ،دیدم‌کسی دیگر قصد آقا میرهاشم را کرده من‌مدافعه اورا میکردم،مشهدی‌نقی که‌بالمره فارغ از ماجرابود، بهرحال سید را تلف‌کردندمشهدی نقی را وادار نمودند که جمعی را بعنوان محرکین اسم‌ببرد ازقبیل بصیر[۸۳]السلطنه واجلال‌الملك ومیرزامحمدعلی‌خان واشخاص‌دیگرکه‌طرف‌غرض حضرات‌بودند .

بردن مجتهد به اسلامیه

همان‌روز ۱۹ ماه مجتهد را باجاه‌وجلال باسلامیه بردند وبعلماء رقعه نوشته دعوت‌کردند ومرا دعوت نکردند ومن‌نیز توجهی به‌آن‌جانب نکردم و درخانه خودرا بسته نشسته بودم . شب۲۱ ماه حوالی صبح بدرخانه مجتهد بمب انداختند و ابـدأ صدمه نخورد، جز دوسه آجرکه‌حرکت‌کرد اثری نبخشید ، طفلی هشت‌ماهه که‌مدتها ناخوش بود بعد ازیکروز فوت‌شد ،اسمش راگذاشتندکه از ترس بوده . وروز خورده

شکستهٔ‌بمب را به‌دوات‌گرها ارائه نمودند یکنفر گفت: من ساخته‌ام وکربلای اسمعیل پسر حاجی‌محمدباقر سقط‌فروش که‌وقتی‌سردسته مجاهدین شتربان ووقتی‌مدیرروزنامه انجمن بود بمن داد ساختم. اسمعیل راگرفتند واستنطاق کردند اوراهم واداشتندکه همان اسامی سابقه رابرد اوراهم زجرشدیدکردند وحبس نمودند.

ازانجمن «اسلامیه» مخبرالسلطنه را خواستندکه باسلامیه برود وقرارصلحی داده‌شود استنکاف کرد ونرفت.

عقب‌نشینی‌مشروطه

در ۲۱ ماه(جمادی‌الاول ۱۳۲۶)حکومت‌حکم کرد چادرهائی‌راکه درمیدان‌مشق ازجانب انجمن‌ها زده‌بودند جمع کردند، ۲۲حکم‌شدکه انجمن‌های جزء موقوف فقط انجمن‌ایالتی باقی باشد.

۲۳ ماه خبر منتشر شدکه‌درطهران دارالشوری‌راتوپ بسته‌اند وامرمشتبه‌ماند وبعد صحتش معلوم شد. بعد پست‌رسید وتفصیل‌معلوم‌شدکه‌همان‌روز ۹۶توب‌بزرگ به‌دارالشوری ومسجدسپه‌سالارکه‌درپهلوی دارالشوراست زده‌اند،توپ کوچك‌عددش معلوم نشد، خانه‌های ظل‌السلطان وظهیرالدوله و وزیر اکرم ودیگران بغارت رفته آقاسیدعبدالله‌وآقاسید محمد رااسیراً به‌اردوبرده‌اند وکلاءوجمعی به‌سفارت انگلیس پناه‌برده حاجی میرزا ابراهیم تبریزی کشته شده.

آغاز مبارزه

دراین ضمن مخالفین انجمن «اسلامیه» در تدارك بودند، چهارشنبه ۲۴ ماه (جمادی‌الاول۱۳۲۶) جماعتی ازاهل نوبر وخیابان مغازه‌هارا مثل‌ماه ذی‌حجه ۱۳۲۵ سنگر کردند جماعت شتربان وسرخاب نیزکه ازماه ذی‌حجه هم‌قسم بودند،سرخابیان بقعهٔ سیدحمزه[۸۴] راسنگرکردندویك‌سنگرشان‌خانه‌های صمصام همایون وسنگردیگرشان

دم‌تکیهٔ‌حیدر[۸۵] بود جمعی‌هم درخانه ملك‌التجار وخانه مجتهد بودند.

اولین تفنگی که‌صداکرد ازمناره بقعهٔ سیدحمزه بودکه اعلان‌حرب‌کرد طرف مقابل جواب دادوگلوله مثل‌تگرگ میریخت ، یك‌ساعت بغروب مانده نایب حسن‌و عسگر دواتگراوغلی‌وسایر همراهان از اهل‌شتربان ازباغچهٔ‌که فاصله‌میان‌خانه‌صمصام ومغازه‌هابوده حمله‌برمغازه‌هاکردند وشلیك سختی ازطرفین شدکه‌دل‌شیرراآب‌میکرد. بالاخره شتربانیان مغلوب‌وجمعی‌مجروح‌برگشتند تا ۲۵ ماه جنگ باقی‌بود .حامیان خانهٔ‌ملك‌التجار ومجتهد راهدف‌کرده از سنگر بیرون‌کردند .

غارت خانه مجتهد وملك‌التجار

۲۶ ماه جمادی‌الاول ۲۶ ،خانه‌ملك‌التجار ومجتهد بغارت اهل خیابان ونوبر رفت ، ۲۷ درخانه مجتهدکه باز مشغول غارت‌بوده‌اند ، پسرخواهر میرزاآقا بالای خیابانی راکشتند ومثله‌کردند واین‌وقتی بودکه اهالی‌خیابان مطمئن‌شده بافراغت‌بال آنجا مشغول جمع‌آوری اسباب بوده‌اند . بعدملتفت باین فقره شده هجوم‌برده جنازه مقتول‌راکه‌گویا آتش‌نیز زده‌بوده‌اند برداشته به‌خانه‌قنسول انگلیس بردنداوهم‌جواب داد وقبول‌نکرد ، اول‌روز بجهت اصلاح ترك تیراندازی موقتی کرده بودند ، عصر این‌مقدمه اتفاق افتاد .

حاجی میرزامحمد برادر حاجی میرزاعبدالکریم آقای امام‌جمعه راکه‌اهل‌نوبر بود گرفته نگاه داشته بودند ، ازاهل‌خیابان‌رفته اورا از خانه میرابوالحسن میراب کشیدندوبردند ودرجنب باغ شمال باسه‌نفر آدم‌کش هدف گلوله کردندوکشتند ودر این‌روزها «اسلامیه»تلگرافات طهران‌را نشر میکردکه داراشوری را بتوب بسته وآقا سیدعبدالله وآقا سیدمحمد را اخراج بلدکرده وجمعی‌راکشته‌اند واسلامیه نیزطرد و تبعیدچندنفر راجداً خواستار بود .

تحصن از ترس استبداد :

۲۸ماه (جمادی‌لاول ۱۳۲۶) از طهران تلگـراف احضار حاجی نظام‌الدوله و رشیدالملك و بصیرالسلطنه و اجلال‌الملك آمد ، بصیرالسلطنه واجـلال‌الملك بـه قونسولخانه روس رفتند ، حاجی مهدی‌کوزه‌کنانی نیزهمراه‌ایشان بود ، بعد حاجی مهدی بیرون آمد ایشان دونفر آنجا ماندند وقنسول وعده‌هاداد که توسط آنهارا از طهران‌نماید .

قنسول آن‌روز درنعمت‌آباد بود وقت عصرآمد وباتفنگچی و استعداد بعـزم انجمن اسلامیه ، تا«قاری‌گرپی[۸۶]»آمدازآنجا مراجعتش دادند وتقویت انجمن‌اسلامیه درعرض‌این‌مدت همه ازجانب‌حاجی‌ابراهیم[۸۷]آقاصراف بود ، پول‌و فشنگ می‌داد و تقویت میکرد و ضمناً قنسول روس نیز هواخواه آنجا بود ، یعنی حمایت از دولت میکرد وباین‌مناسبت‌اسلامیه‌راتقویت‌میکرد ،حتی شیخ سلیم وجمعی به قونسولخانه رفتندصریح‌گفت : من‌ازشما حمایت نمیکنم بروید با دولتتان راه‌بروید .

ستارخان قره داغی که‌درجزو عازمین طهران بود مراجعت‌کرده بود داخـل جنگ نمی‌شدروز۲۸ازطرف امیره‌قیز که‌وصل به‌شتربان است بنای‌مجادله‌باشتربانیان گذاشت‌و گفتند تقدم‌اول‌ازجانب‌شتربان‌بود.

شب‌سه‌شنبه غره‌جمادی‌الآخر(۱۳۲۶) حضرات اهل شتربان وسواره‌های مرندی که‌باآنها بود شب‌هنگام بخانه اجلال‌الملك ریخته بالتمام‌غارت‌کردند. تاروزروشن بشود چیزی‌نمانده بودمگر جزئیات که‌آن‌راهم رجاله واوباش بردند وغارت‌کنندگان عمده‌اش تفنگچیان‌شجاع[۸۸]نظام ازقبیل محمدخان مرندی بودندکه‌اشیاءگرانبهارا از قبیل فرش‌وغیره به‌خانه همسایه‌ریختند وانبارکردند .

غارت ازطرف مستبدین

روزشنبه‌غره ماه‌خانه حاجی‌امین‌التجار ومعین رعایا[۸۹]که‌هردوازوکلای‌انجمن بودند ، خانه شریف‌العلماراکه پدر آقا سیدحسن بودکه درمیدان مشق وتلگرافخانه نطقهای‌مفصل‌کرده بود وخانه شمس‌العلماراکه‌نوه همشیره جناب مجتهد بود غارت

کردند وحتی حجره امین‌التجاررا وآنچه درصحن‌سرای آقاکه‌حجره امین‌التجارآنجا است بغارت بردند ،همان‌روز سواره رحیم‌خان می‌خواست‌ازسمت «بارنج»[91] واردشهر بشود اهالی باغمیشه وخیابان ممانعت‌کردند وزدوخورد شد ومانع‌شدند .

روزیکشنبه‌دوم‌ماه (جمادی‌الآخر ۱۳۲۶)سواره‌طرف‌اسلامیه با رجاله‌روبطرف مغازه‌هاکه‌خالی‌بودوسکنه‌آنجارابحمایت‌خیابان‌ومقابلت‌سواره‌رحیم‌خان‌شناخته‌بودند ریختند ولی‌سواره دولتی مانع از تاراج مغازه‌ها شدند ، چرا کـه اغلب تبعه روس بودند،ازآنجارجاله‌به‌تحریك‌اجامربه‌خانه‌حاجی‌میرزاعلینقی‌گنجه‌ای برادرزاده حاجی اسد گنجه‌ای ریخته هرچه بود بردند وجمعی بسمت بازارچه بزرگ خیابان رفته از دم پستخانه الی نقارخانه ازطرف شرق تامسجدکبود هرچه بود غارت‌کردند ،دکاکین غارت‌شده تقریباً چهارصدباب بود ومخصوصاً بازارچه راکه معروف‌به‌بازارچه‌خیابان است متمول بودند .

سواره رحیم‌خان‌نیز ازسمت‌بارنج که با باغمیشه جنگ‌کرده وچندنفرازطرف سواره مقتول شده بود ، هجوم بخانه‌های‌کلانتر[93] مرحوم برده همه آن‌خانه رابالتمام غارت کردند وخانه‌های دیگر نیز بآتش غارت بسوخت .

تفاوت‌کار مشروطه‌خواهان

ازجمله‌کارهاکه درعرض این‌مدت روداد آنچه‌قبل‌از وقعه آقامیرهاشم بوداین بودکه طرفداران مشروطه سعی تمام درحفظ امنیت وبازبودن بازار ومنع‌ظهورفساد واختلال وتوجه‌تام برجلب علماء بود بعدازوقعه آقا میرهاشم یعنی‌گلوله‌خوردن‌او ناطقین که سردسته آنها آقاسید حسن پسر شریف‌العلماء بود بنای بدگوئی‌گذاشتند درحق‌مجتهدگفتندکسی‌که‌باقنسول‌روس خلوت‌نماید ،مسلم است‌که‌مقصودش‌استرداد قفقازیه نخواهد بود بلکه میخواهد آذربایجان رابه‌روسیه بدهد وامثال این‌حرفها و یکی‌هم این‌بود که‌در ۲۱ ماه درتلگرافخانه وقت‌غروب سعیدآقا[94] سلماسی نطق‌میکرد

دراین بین تیری بطرف او خالی میشود که رخت اورامیسوزاند وهایهو می افتد ودربیرون درنیز تیرها خالی می‌شود ، بالاخره گفتند این امر تحریك ازجانب خود هواخواهان سعید بودکه خواسته‌اند تعرض طرف مقابل را معلوم نمایند . از جمله چند نفر را باسلامیه باسم بابی گری[۹۵] برده گشتند . ازجمله سلاح وباروت و سرب دادن حکومت بود ازذخیره اهالی خیابان‌ونوبر .

ازجمله طرف شدن اسلامیه بود باحکومت وامر کردن باو که باید درشهر نمانی که‌در ۲۰ ماه کردند .

ازجمله آقا میرعلی‌اکبر معروف به مجاهد که در محله شتربان می‌نشیند وهمیشه طرفدار مشروطه وشخص مصلح وغیور وبی‌محابات است باآقاکاظم‌خلخالی که از ائمه جماعت وعلماء است در۲۱ ماه (جمادی‌لآخر ۱۳۲۶) به تلگرافخانه رفت وبارؤسا مخاصمات سخت‌کرد ومذمت نمود وآنهارا رام باصلاح‌کرد .

ازآنجا عازم انجمن‌اسلامیه‌میشودکه‌پاره مذاکرات نیز با ایشان نمایدواصلاح کند ، درحوالی بازارچه دروازه سرخاب با حاجی میرزا جوادآقاکه‌ازعلماءوازطایفه ملك‌التجار واز جمله متعصبین درضد مشروطه است دچار میشود حاجی میرزا جواد اعتراض میکندکه‌به‌تلگرافخانه چرارفته بودید ؟ وحال آنکه علماء رفتن بمیان آن جماعت راحرام‌کرده‌اند ، آقا میرزاعلی‌اکبر می‌گوید بجهت اصلاح رفتن چه ضرری دارد ؟ صدیقه طاهره سلام‌الله علیها نیزبرای‌اخذحقوق خود بخانه خلیفه اول‌رفت،در خیابان میان این‌دونفر حرف بلند می‌شود ، حاجی‌میریعقوب نام دلال‌که مردی است سوداوی وازطرفداران آقا میرزاعلی‌اکبر ، به‌حاجی میرزاجواد متعرض میشود وبد میگوید وعلی روایته‌ضرب وشتم وکوتك‌مفصل نیز میزند . *

داستان بیرقهای سفید

دوم ماه جاهائی‌راکه فتح‌شده‌بودبیرق سفیدزدند واهالی‌باغمیشه بشهرریختند وشکایت ازمصائب خود وتالان رفتن خانه‌هاکردند ...

* جزئیاتی ازاین‌قبیل‌هست که درکتابهای دیگر نیامده‌است .

سیم جمادی‌الآخر **ستارخان**[۹۶] درطلوعید وبیرقهای سفید راهرجاکه سرراهش بود تمام پاره‌کرد ودردهنه‌امیره‌قیز سنگرخودرا محکم نمود .چهارم‌ماه ستارخان در سنگر خودنشست ومقابلت باسواره‌مرندی‌نمود وحاجی‌محمدخان‌نامی ازروسای‌سواره مرندی درجنگ‌کشته‌شد . و تا آخرروز تیراندازی بود وامروز انجمن راغارت‌کردند وخانه‌های حاجی مهدی راهم خواستندغارت‌نمایند گفتند حمایت‌ستارخان[۹۷] مانع‌شد.

این‌روزهارشته اختیارات از دست‌عقلابیرون رفته وکاربرنادان‌بازی‌کشیده‌بود ومردم‌وعوام آنچه بدگوئی است درحق علماءکه دراسلامیه‌هستندگفتند ومیگویندو نان‌بکلی‌نایاب شده، طاحونه‌های«بارنج» تماماً از آب افتاده وآردکردن ممکن‌نیست ودرتمامی محلات خاصه درشتربان وسرخاب‌کاربعسر وجرح‌کشید .

دراسلامیه مواجهتاً بجناب مجتهدگفتندکه شما انجمن‌رفتن‌راحرام می‌دانستید که آنجا غیبت می‌کنند وکارهای نامشروع اتفاق می‌افتد،پس‌حالاچرا خودتان دراین مجلس می‌نشینید ؟ سهل‌است‌باتکال شما کارهائی‌که میبایست نکنند ، می‌کنند وشاه پرستان یا استبدادطلبان آنچه خواستند کردند وبانی این عمل ودل دهنده ایشان‌اولا حاجی‌ابراهیم آقاصراف‌بودکه‌هجوم عام‌طرف خصم‌را با دلداری براسلامیه تلقی‌کرد واگرقوت قلب‌دادن‌اونبود رشته اسلامیه بالمره‌گسیخته بود.بعدسواره رحیم‌خان‌آمد وکارازدست‌همه بیرون‌رفت واتحاد حاجی ابراهیم با رحیم‌خان بدیهی است‌که تاچه درجه‌است . وتا امروزکه که پنجم جمادی‌الآخر است (۱۳۲۶ قمری) بحمدالله تعالی، مرا وخانه مرا ابداً تعرض نشد بلکه درانجمن اسلامیه بعض‌خوش‌ذاتان صحبت‌کرده بودندولی‌جناب‌حاج‌میرزا محسن‌آقاوحاجی ابراهیم‌آقاومخصوصاً ، حاجی‌میرقربان[۹۸] سخت معارضه‌کرده‌اند ودراین‌بین پلتیك نیز مانع شده‌بود ،گفته بوده‌اند که‌فلانکس مشروطه‌خواه است وطایفه شیخیه هم حالشان معلوم است اگر اسم اوبمیان آیدتمام شهر بهم میخورد ، اوکه خانه‌خودراگرفته ودرش رابسته‌است وکاری باکسی ندارد تعرض براوخلاف عقل‌ومروت وانصاف است ...

اظهار نظر درباره خودش

رسم‌من از اول کار اقتصاد وصلح‌طلبی بود و همیشه با آشوب طلبان معارضه بود و کارهای ایشان را خواه تبریزی خواه طهرانی تکذیب میکردم ، وتاهرجا دستم میرسید ، ازمنع کردن مضایقه نداشتم اگرچه نه‌گوش سخن شنو بود نه دیده‌اعتبار . میرزاآقا اصفهانی ومیرزا غفارزنوری آنچه توانستند کردند ومن‌نیز هروقت ممکن کردم ردنمودم‌وبدگفتم‌وتفصیل آن‌طولانی است ...

مایهٔ فساد در تهران **تقی‌زاده** بودکه جمعی را دور خود جمع کرده وتوسط روزنامه مساوات نشر افکاربی‌قایدگی میکردند ودرتبریزنیز شیخ‌سلیم‌باجماعتش‌من غیر تصور پس‌روهمان مقاصد شده داد سخن داد واسمش‌را اتحاد گذاشت کارش جز ترویج انارشیستی نبود ...

هنر نمائیهای ستارخان وباقرخان

ششم جمادی‌الآخر۱۳۲۶ستارخان ازطرف پائین‌شهر وباقرخان ازطرف‌خیابان جنگ شایانی‌کردند، ستارخان تکیه «آقاباقر» ومیدان«اسب‌فروشان» ودهنه امیره‌قیز راسنگر خودکرده دادمردی را داد ، سواره قره‌داغی‌که هجوم بردند عقب‌نشاند شش نفررا زنده‌گرفته وگفتند قریب ۱۴نفر مقتول‌شد ونتوانستند راهی‌بیابند وگفتند بمب انداخته وخانه‌را خراب‌کرد بالجمله مقاومت‌کامل‌کرده عقب‌نشاند .

باقرخان‌نیز درخیابان‌مسافتی را ازکوچه‌دیوارکشیده سنکرومعسکرخودساخت وتوپ‌برد ومهاجمین را به‌توپ بست وشکست فاحش‌داد.حرف ستارخان‌این‌بودکه شاه درحق من‌هرحکم بفرماید مطیع ومنقاد هستم ، اما اطاعت «انجمن‌اسلامیه» برمن گوارانیست ونمی‌کنم وازآنها حرف نمی‌شنوم ، اگربنای‌این است‌که ترک‌سلاح‌بشود وانجمن ایالتی هم موقوف شود ،بس چراانجمن اسلامیه موقوف نمی‌شود ودومحله

سرخاب وشتربان ترك سلاح نمی‌کنند ؟

دراین‌روز (۶) ماه وقبل‌ازآن به‌محلهٔششگلان واطراف ریخته اسلحه وتفنگ مردم رامیگرفتندوحاجی میرزا عبدالامیر شیخ‌الاسلام‌راکه‌یکی‌ازاعضاء انجمن بلدیه‌و ازاعضاء انجمن اتفاق بود ازبازارچه‌ششگلان گرفته بانجمن اسلامیه بردند وآنجا تف بصورتش انداختند وعمامه‌اش را برداشته کلاه بسرش گذاشتند .

مداخله قنسول روس

جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ روز هفتم ماه قونسول روس داخل کارشده اول باقرخان راملاقات‌کرد ودلداری نمود وگفت شما مدافع هستید من‌به‌شما امنیت میدهم واگر خواهید بیرق دولت روس را بشما می‌دهم ، باقرخان می‌گوید من‌حفظ محله‌خودم‌را کرده‌ام‌ومیکنم ، چون سواره بی‌ترتیب و نظام چریك، باغمیشه وسایر جاهارا غارت کرده‌اند من مجبورم‌که‌حراست محلهٔ خودرا نمایم واین سواره، سوارهٔ دولتی‌نیست رجاله‌است‌که بحمایت«انجمن اسلامیهٔ» آمده .

قونسول ازآنجا میرود به‌انجمن اسلامیه وسخت وتندحرف میزندکه‌شما چرا اینجا جمع شده‌ایدواین احکام رامیکنید ،کوحکم شاه‌که این‌همه حرکات ناشایست‌را کرده‌اید ؟ باید هرکسی بخانه خود برود ، مجتهدگفته : من‌خانه ندارم ،گفته‌است: این‌چه‌حرفی است ، شما هرجا بروید منت‌شمارا میکشند لازم نیست درانجمن اسلامیه منزل نمائید وحاجی‌ابراهیم‌آقاراهم‌همراه‌خود برده بود ، از آنجامیرود نزدستارخان وهمان‌حرفهاراکه‌بباقرخان گفته‌بود میگوید، واوهم‌همان‌جواب‌هارا میدهددرخصوص بیرق‌هم می‌گوید : من‌زیربیرق‌حضرت‌عباس علیه‌السلام هستم چندنفر راکه‌ستارخان اسیرگرفته بود وقت عصر باتفنگچی فوق‌العاده دست‌بسته زنده باد مشروطه‌گویان می‌فرستد بخانه قونسول ، قونسول روس بمحله خیابان بیرق فرستاد و زدند ولی ستارخان قبول نکرد وبمحله امیره‌قز بیرق نبردند .

اجمالی‌ازوضع ستارخان‌این‌است‌که‌۶۳ سنگرترتیب‌داده ازدهنه تکیه«آقاباقر»

گرفته تادم حمام حاج رفیع که درمحله امیره قیزاست سنگری که در آن جنگ میکنندیکی همان سنگر دم تکیه است که بالاخانه میر اسدالله دشگیر و پهلوی پل است . ویکی پشت تکیه آقاباقر و یکی در کوچه است که به پل «بارماخلق» میرود وهکذا میرود در میدان اسب‌فروشان نیزدوسنگر دارد ، درکاروانسرای حاجی محسن وحاجی مناف که پائین‌تر ازمیدان کاه‌فروشان است دوسنگرودوسنگر دربالای قبرستانی که پشت بقعه سید ابراهیم وحدفاصل میانهٔ امیره‌قیز وشتربان است سه‌سنگر دردربند معروف به‌دربندر حاجی نوری است درکاروانسرای حاجی ممی. حوالی‌غروب ششم ماه‌جنگ کرده‌پنج نفر مقتول‌وده‌نفر اسیر گرفت که یکنفر را همان ساعت بجهت ناخوش‌بودن اومرخص ونه‌نفررا حبس میکنند که در هفتم ماه بقونسول بخشید واین‌جماعت ازطایفه‌سواران قراداغ بوده . مشهدی اسماعیل نامی مستأجر مغازه‌ها ، جمعی را بخانه خود که‌در کوچه معروف بچهارراه حوالی‌حمام حاج رفیع ومقابل سنکر ستارخان است برده‌واز آنجا تفنگ بسنگر ستارخان می‌انداختند، محمدابراهیم نام‌ازاتباع ستارخان بایکنفر که‌از قفقاز تازه‌وارد شده بودرفته به‌آن‌عمارت بمب میزنند عمارت خراب‌وچهارنفر تلف وچندنفر اسیر گرفته بوده‌اندکه‌ستارخان اسرارا مرخص کرده ..

مهاجمین ازپشت‌بام معروف‌به«بالاحمام» که‌در شتربان است ازخانه‌ها ازیکی بدیگری راه‌باز کردتاوارد حیاط **حاجی‌رسول** صدقیانی‌که‌در کوچه‌معروف به‌سوودلی (بیدزار) است میرسندازآنجاکوچه‌را قطع کرده واردخانه‌های‌حاج علی‌اصغر معروف بشجاع‌الملك[100] شده ، ازآنجا باز از خانه بخانه تا ۱۴ خانه سوراخ کرده میرسند بخانه حاج‌لطف‌الله نایب واین جماعت‌مهاجمین سواره‌های قره‌داغ‌بوده ازطرف‌دیگر عباسعلی علاف که اول خانه خودرا بستارخان داده بوده خیانت‌کرده الواط‌شتربانی رابخانه خودکه‌سنگر ستارخان بوده می‌آورد یك‌نفر رامی‌کشند ودونفرتسلیم‌میشوند ستارخان ازاین‌فقره مطلع شده بنفسه رفته بمب بخانه عباسعلی انداخته اطاق‌خراب سکنه فرار می‌کنند وصدمهٔ جانی بکسی نمیرسد .

درخانه حاج‌اسدالله یزدی هم‌جماعتی ازسواره‌هابوده‌اندکه‌ستارخان حمله برده

یکنفر را باگلوله ازکله سرزده که گلوله ازاو گذشته بسر دیگری خورده اولی فوراً مقتول دومی هم مشرف بموت ، جماعت دیگر فرارمیکنند. حیدرنام ازالواط شتربان راهم درسنگر بعدازآنکه حیدر از مزقل تفنگ خالی میکرده تـا سربلند میکند فوراً ستارخان میزند می کشد .[آفرین بهستارخان.م]

قونسول روس وستارخان

هفتم ماه قونسول روس بدیدن ستارخان میرود (جلوتر نوشته شده واین قسمتی ازحرفها وکارهای آن ملاقات است- م) خیلی مهربانی درحق اومیکند ومی گوید : من ازدولت خودم نشان برای شما تحصیل میکنم وبیرق نیز بهمحلهٔ شما میدهم ستارخان می گوید **من جز [11] دولت خودم دیگری را نمیشناسم** ودرآخر نه نفر اسیر را خودش بالطلوع والرغبه بقونسول میبخشد می گوید : من چیزی قابل ندارم که بشما هدیـه نمایم فقط نه نفر شیر درزنجیر دارم آنهارا بشما میبخشم ، قونسول میرود واسراء راباتفنگچیان خود زنده بادمشروطه گویان بخانه قونسول می فرستد .

نطق ستار خان

هشتم ماه ستارخان وقت عصر بدیدن قونسول میرود وازآنجا بهمسجد بیگلربیگی که درارمنستان ودر اوایل مطالبه مشروطه آنجا جمع شـده بودند مـی رود ، وآنجـا ستارخان نطق میکند ومی گوید : مااگراتحاد نمائیم ازدولت ژاپون کمترنیستیم وبر همه دول توفق می نمائیم ، دراین ضمن گفته اندکه رحیم خان می آید ، ستارخان جواب داده است که رحیم خان اگر بیاید کارش بامن است باشماکاری ندارد ، ازاوواهمه نکنید واگر اتحاد نکنیم بیرق دول خارجه را درشهر ما خواهند زد واسلام ماپایمال خواهد شد بعدمحمدعلی ناطق نطق کرده که یقیناً دراین مجمع شتربانی هست ، واگرنیست حرف مرابمحله شتربان برسانید(محله شتربان ضدمشروطه بوده-م) که ما با اهل محله

جنگ ونزاعی نداریم وآنهابرادران ماهستند واسمی که برما گذاشته اند که بابی وطبیعی هستیم ،خدالعنت کند کسی راکه جز مذهب اثنی عشری مذهبی داشته باشد،حرف مفسدین راکه میخواهند میانه ماضدیت بیندازند ابداًقبول نکنید .

سیدی هم سرپا ایستاده می گوید به آقا میرهاشم بگوئید که شما پیش افتادید و مشروطه گرفتید حالاسزاوارنیست که شما پیش افتید ومشروطه را خراب کنید ، بعد دامن خودرا بازکرده ونانی را ارائه نموده که من این نان را ازارامنه گرفته ام که قوت اهل وعیال خودنمایم واین حرف من ازبابت این نیست که ازشما توقعی دارم بلکه محض غیرت میگویم .

آقامیرهاشم نیز درانجمن اسلامیه گفته است که انجمنهای خردکه موقوف شد انجمن ایالتی باید مرتب شده موافق قانون رفتار نمایند تا حاکم برسد.جناب مجتهد فرموده بازحرف قانون میزنید ؟آقامیرهاشم می گوید مشروطه رامن گرفته ام وتا آخرین قطره خون ایستادگی دارم ومجلس خنك* گذشته

برگشتن سیاست

نهم ماه (جمادی الآخر ۱۳۲۶) برگشتن پولتیك بر همه معلوم شد بازدرمسجد بیگلربکی واقعه در ارمنستان اجتماع شد ومجاهدین شتربان کاغذ نوشتند که ماتصور می کردیم که غرض دفع بعضی لامذهب ودعوای دین است ، درثانی معلوم کردیم که غرض پرچیدن مشروطه است، وما با جان و مال حاضریم [گویا در راه مشروطه] وگفتند قراراست آقامیرهاشم نیز وقت عصر به همان مسجد وبآن مجمع حاضرشود .

ازروزیکه قونسول روس باباقرخان وستارخان ملاقات کرد معلوم بودکه پولتیك برگشته وتاآن روز درطرف دولت ومقوی انجمن اسلامیه بود .بعد از نهم ماه واقعه فوق العاده نیفتاد ، مگراینکه مشروطه طلبان همه ، هر روز در مسجد ارمنستان جمع

---

* یعنی سرد ونامطلوب

شده تظلم و دادخواهی کردندوستارخان اصرار در انعقاد انجمن ایالتی دارد و باقرخان نیز با او همراه است .

۱۳ ماه‌مذکور شدکه‌بدرخانه قونسول روس کاغذ چسبانده‌اندکه‌شما باعث‌این اختلافات‌هستید،شماچرا مداخله برامورات‌داخلیه می کنید؟ کاغذ راندیدم ولی‌افواهی پاره حرفهای دیگر نیز نسبت‌دادند، که درورقه‌مذکور بوده ازقبیل اینکه بیرق‌راشما خودبخود (سرخود) به‌محله خیابان داده‌اید کی ازشما خواهش‌کرد بیرق بدهید ولی صحت وسقم این مطالب معلوم نیست باید تحقیق شود .

پشتیبانی ستارخان از انجمن ایالتی:

۱۳ماه جمعی از سادات ازجانب شتربان نزد ستارخان برای اصلاح رفـتند گفته بود : من‌باکسی نزاع ندارم ، خانه‌کسی را غارت‌نکرده‌ام ، میخواهند به‌محله من هجوم بیارند مدافعه‌کرده‌ام ،میخواهید صلح‌شود باید انجمن ایالتی دایرشده‌آنجا قرار صلح داده‌شود .

۱۴ ماه توپ به‌محله امیره‌قز بردند ، حالا که وقت ظهر است صدای تفنگ می‌آید تابعد چه‌شود ؟

ذیل: در این ایام مذاکره‌کردندکه‌مداخله قونسول روس ازبابت ضعف‌انجمن اسلامیه بوده که اورا واسطه‌کرده‌اند ، اوهم با پولتیك‌داخل‌کارشده ودرصورت‌ظاهر درانجمن اسلامیه سخن‌گفته وحاج ابراهیم راإز آنجا منفك کرده تاطرف مقـابل را اغفال نماید ودراین‌بین‌کمك ازجانب دولت‌برسد ودرروزنامه‌های خارجه خوانده شد که‌سفارت انگلیس بادولت ایران قطع‌مناسبات دوستانه حتی قطع مراوده‌کرده‌علتش راهمچه‌گفتند‌که‌شاه درحوالی‌سفارت‌انگلیس قزاق‌گذاشته بودکه‌هروقت ازمتحصنین بیرون بیایند بگیرند یابکشند سفارت به‌لندن‌خبر داده لندن قدغن‌کرده‌که ترك‌مراوده نمایدوالله‌اعلم ..

دهم ماه تفنگچی‌ومامور دولت به‌بازار رفت که بازار رابازنمایندکسی‌ازترس

تعدی آمرین اقدام نکرد (۱۱ ماه) بازهیئت مجتمعه وسرباز رفتند کاری‌نشد(۱۲) ماه سرباز عراق که باسهام‌الدوله[۱۰۲] چندروزاست وارد شده باطبل وشیپور وسواره‌وغیره رفتند ، اتفاقاً دربازار يك‌تفنگ خالی شد ، همه فرار کردند .

۱۴ ماه جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ يك‌توپ دهن پر بسر محله امیرخیز بردند و در قبرستان پشت بقعه سیدابراهیم گذاشتندتاوقت‌عصر طرفین به‌تیراندازی مشغول‌بودند وقت‌عصر تنك، چهاروپنج تیرتوپ‌بسمت امیره‌قیز خالی کردندکه مظنه سه توپ آن گلوله‌دار بود ، گلوله کله‌کرده بجاهای‌دور رفت‌وبسنگر طرف‌مقابل ومحله نخورد وبه‌جاهای متفرق‌دور افتاد وپاره‌خرابی کرد ، امیرخیزیها گلوله‌هارا برداشته بخانه قونسول روس وسایرین رفتند ونشان دادندکه هجوم از آنها شد .

۱۵ ماه توپ را برگرداندند وستارخان که ازاول توپ داشت حرکتی‌نکرد و توپی نینداخت .

آمدن‌رحیم‌خان به‌تبریز

رحیم‌خان وارد باغ شمال شد درطرف دروازه خیابان وکوچه‌های دوراندرون ارگ وآن حوالی سواره قره‌جه‌داغی گذاشتندآنها هم‌مشغول لخت‌کردن این‌وآن‌شدند شانزدهم ماه سواره‌های چریك قره‌داغ که با رحیم‌خان وارد شده بودندرو به‌امیره‌قیز رفتند وتوپ بردند ، آنچه سواره‌قرا داغ بود باستار خان زد وخـورد مخصوص نموده ومجروح ومقتول داده بود ،روبکوچه‌های بالای شتربان‌که قوری چای باشـد رفته‌غارت‌کردند ومبالغی گزاف اشیاء بارپابوکرده‌مراجعت‌کردند .

اهالی غارت شده به‌انجمن اسلامیه رفتند ودادوبیداد کردند ، بجائی‌نرسید .

سواره‌های مرندی با ستارخان جنگ کرده واز طرفین قریب ۶۴ تیر توپ‌ردو بدل شد :

سواره‌های دور ارك وآن صفحات نیز مشغول‌لخت‌کردن‌مردم‌هستندخانه علی

مسیوراکه‌درحوالی باغ‌شمال است غارت کرده‌وپسرش رانیز گرفته‌اند

تعرض‌مجتهد به‌رحیم‌خان

۱۷ ماه‌مبارکه بود.رحیم‌خان بانجمن‌اسلامیه رفت مجتهد به‌اوتعرض کردکه شما برای غارت آمده‌اید نه‌جنگ‌ستارخان ، وسواره‌های شماعوض اینکه امیره‌قیزرا غارت نمایند شتربان راغارت‌کردند وتندکرده بود ، رحیم‌خان می‌گویند : من بحکم شما بشهر نیامده‌ام ، بحکم شاه آمده‌ام وتند کرده پا شده بوده است درثانی اصلاح کرده‌اند .

فراری شدن رحیم‌خان

جمعه‌۱۸ماه‌اهالی «نوبر» و«خیابان» و«لیل‌آباد» و«چرندآب» (محلات‌تبریز،م) ازتعدیات سواره‌که درمحلات می‌گردیدندومتعرض عرض‌وناموس مردم‌می‌شدند،بجان آمده‌ازدحام واجتماع کرده‌به‌سررحیمخان که‌درباغ‌شمال منزل داشت ریختند ،خودش فرار واموالی که بتاراج آورده بودند ،همه در باغ مانده نصیب‌مهاجمین جدیدشد، سواره نتوانستندکاری‌بکنند فقط‌بعضی تلفات داده فرارکردند وچندنفر محبوس‌که‌در باغ بودهمه آزادشد وخانهٔ اعتمادالدوله نیز بغارت‌رفت وجهتش این‌راگفتندکه‌پاره نوکرهای اوحمایت ازسواره‌های رحیم‌خان‌می‌کرده‌اند وگلوله می‌انداختند ، جمعی‌از سواره‌های قره‌داغ درطرف غربی رودخانه آجی ،چادرزده به‌دهات اطراف از «مایان» و«الوار» وغیره تعدی می‌کردند اهالی آن دهات دست بر تفنگ هجوم کرده ودواب قره مالی راکه سواره‌ها برده بودند استرداد وسواره‌هارا عقب نشاندند .

۱۹ ماه یوزباشی غلامعلی و نبات اوغلی حسین که هردو از پیشوایان رحیم خان وبدگوئی ازمردم می‌کرده‌اند بچنگ امیره قیزیان افتاد هردوراکشتند ـ ۲۰ماه وقت‌عصر ازاهالی‌شتربان حمله‌بیکی‌از سنگرهای امیره‌قیز بردند به‌دوسه نفر آدم‌کنار

گلوله خورد ونایب حسن دایه اوغلی سرخابی که‌از جمله مهاجمین بوده ازصورتش گلوله‌خورد .

۲۱ماه قرار بوده‌است مجلس مشاوره ترتیب بدهند وجمعی ازطرفین‌ومردمان مصلح آنجا جمع شده‌اند مذاکره نمایند . قبل‌ازوقت ازطرف انجمن اسلامیه بهمان مرکز جمعی تفنگچی گذاشته ودراطراف نیز استعدادداشته‌اند ازسایر محلات نیز جمعی ازمردم به‌امیره قیز جمع شده بوده‌اندکه‌هجوم به‌انجمن اسلامیه برنـد وستار خان مانع می‌شده و می‌گفته است : قرار است امروز مجلس صلح ومشاوره بشود ، دراین اثناء حرکات طرف مقابل را به ستارخان خبر میدهند ، ستارخان دامك* شده می‌گوید : توپی می‌اندازند ورجاله صدای توپ را اذن فهمیده روبه‌انجمن اسلامیه میروند ازسنگرهای شتربان مانع شده گلوله‌باران می‌کنند قریب‌ده‌نفر مقتول‌میشود که‌یك ودونفر آنها امیره قیزی بوده باقی فرارمی‌کنند .

۲۲ماه رحیم‌خان دوباره‌بشهر آمد ودر خانه‌های حاج میرزا رفیعخان (مباشر املاك‌محمدعلی‌شاه-م) منزل‌کرد ، تفنگچیان اوهجوم به ستارخان می‌برند، حسین‌پاشا خان ناپسری رحیم‌خان که سرکرده رشید بود کشته می‌شود ، اما مبلغی ازسنگرهای ستارخان راپریشان می‌کنند و احمدبك‌نامی نیز از سرکردگان رحیم‌خان کشته‌می‌شود ازطرف خیابان نیز خانه مجلل‌السلطان [۱۰۳] راکه درکوچه آلاقاپو است سنگر کـرده حوالی‌غروب ازطرف سرخاب توپ آوده ودرسرکوچه ... میرزا موسی‌خان درمقابل کاروانسرای مجیدالملك[۱۰۴] که‌مشرف به‌مغازه‌ها است دوتیر توپ خشکه بـی‌گلولـه انداختند وفوراً توپ رابرگرداندند .

۲۳جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ ازطرف خیابان هجوم هست ، سواره دولتی در خـانه مقتدرالدوله اجتماع کرده‌که ازآنجابه‌خیابان هجوم ببرد . خیابانیان نیزحوالی‌مسجد ابن سلیمان‌راکه درطرف جنوبی‌رودخانه است‌سنگر کرده ازآنجا توپ بطرف‌سواره

---

* گویا دمغ شده

می‌اندازند وساچمه‌های آن ازروی خانه‌های مامیگذرد حتی چندعدداز گلوله‌های آن بگوشه بشت‌بام طنابی‌حیاط ماخورده ،ازطرف‌دولت هم‌توپ دهن‌پربخانه‌مقتدرالدوله بردندکه از آنجا بطرف‌خصم توپ بیندازند وچند تیرانداختند بعد توپ ته‌پررابردند وچندتیر توپ انداختند بالاخره چون‌هیچ‌یك از طرفین گلوله‌گیرنبود دست‌برداشتند وازجانب دولتیان چند تیر بسمت خانه مجلل‌خالی‌کردند وعوض گلوله گفتند سنگ انداخته بوده‌اند ،دکاکین‌بازارچه باغمیشه راغارت‌کردند ولی معلوم شد که‌دکاکین خالی‌بوده‌به‌بعضی از مغازه‌ها نیزدست‌درازی‌کردندحتی به‌چراغخانه [۱۰۵] امیرتومان‌نیز دست‌بردکردند .

[بنامه‌ای‌که دراین‌ایام نوشته مراجعه شود .م]

سواران دولت و نیروی استبداد غیراز غارت و آتش‌زدن‌چیزی‌بلدنبودند

۲۵ماه‌جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ . گلوله‌بازی ازطرفین بود وطرف اول روزجمعی ازسواره‌دولتی‌بکوچه«دالان‌میرزارضا»رفته میخواسته‌اند داخل‌خانه بشوند طرفداران خیابان مدافعه‌کرده‌بیرون‌کردند وقت‌عصر **باستار** ازطرف‌امیره‌قیز توپ‌بازی‌کردند وطرفین بی‌بهره شدند .

۲۶ماه جنگ‌سختی شد دولتیان بازتوپ بسمت امیره‌قیز برده چند تیر خالی کردند ، توبچی مقتول وتوپ درمیدان ماند ، بالاخره توپ را بالطایف‌الحیل‌وچوب درازکردن‌وغیره‌ازمیدان‌عقب‌کشیدند. حوالی غروب از ازارك دوتوپ بسمت شتربان بستندیکی به‌مناره‌مقام خورد وصدمه زد . همان‌روز سواره رحیم‌خان وجمعی ازاهل شتربان یك‌کوچه‌امیره‌قیز راغارت‌کردندکه ازجمله‌خانه‌های حاجی علی‌اصغرنصرت‌الملکی بودکه از کوچه سوراخ‌کرده داخل خانه‌ها شدند و تمامی حیاطهارا غارت کردند .

دریکی‌ازاین روزها خانه آقامیرزاتقی‌صدر دیوانخانه‌را سواران قره‌داغ غارت

کردند وهکذا بخانه مجدالدیوان که پسرخواهر حاجی ظهیرالممالك [۱۰۶] است بـاز سواره قره‌داغ ریخته هرچه بود غارت وخودش وحاجی ظهیرالممالك را نزد سردار نصرت[۱۰۷] بردند ، حاجی میرزا محسن‌آقا توسط کرد قبول نکردند ، بالاخره آقا میر هاشم رفته مرخص کردند ومذکور شدکه مبلغی جریمه داده‌اند ! ۲۷شیوع‌شد جمعی ازقره‌باغی‌ها خاصه حاجی محمد پسر حاجی حسن‌بك‌که رعـیت روس وخـودش دلال استیونس وکیل قونسول انگلیس است ، اجتماع‌کرده خواسته‌اند صلحی نمایندولی بعدازظهر ازارك‌متصل‌توپ بسمت‌شتربان انداختند ومتصل صدای توپ بودکه‌می‌آمد وشنیده شدکه‌تلگرافی باسلامیه آمده وپشت‌گرمی* داده‌اند .

۲۸ جمادی‌الاخر ۱۳۲۶ امری فوق‌العاده جزتوپ انداختن از امره قیز و ارك چیزی واقع نشد . ازجمله توپ ازارك انداختند بخانه حاجی‌میرزا رفیع‌خان‌که سردار نصرت آنجا منزل دارد افتادولی به‌اندرون افتاد که مسکون نبود وجزخرابی‌مختصر صدمه‌نزد .

۲۹ مـاه درمسجد مصـباح‌الدوله که در ششگلان است شـد اجتـماع بـرای مذاکره صلح‌بوده ، دراین اثناء جمعی ازقفقازی‌ها بسمت «قاری‌گورپی» آمده بنای شلیگ گذاشتند،تفنگچیان‌قره‌داغی‌که‌درآن‌حوالی بودازطرفین‌گلوله‌بازی‌شد،بالاخره توپی آورده ازگوشه کوچه بسمت مغازه‌ها خالی‌کردند ولغو بود ، چرا که جائی را نمی‌گرفت ، بعد توپ‌راقدری جلو بردند بازخالی‌کردند وخصم حضرات‌را اغفال کرد و سکوت نمود که تا جرئت بکنند و توپ‌را جلو ببرند تا بجایی رسیدکه حاجب‌و حائلی نداشت یکدفعه شلیك‌کردندوچند نفر تلف شد ، بعد توپ راعقب‌کشیده‌بردند وازخانه‌ها سوراخ کرده ازخانه‌بخانه بسمت نقطه اجتماع مهاجمین قفقازنزدیك‌شده شلیك‌کردند واجتماع ایشان متفرق شد واین‌واقعه وقت عصر اتفاق افتاد .

بعد ریختندبمغازه‌ها وآنچه بود تایکساعت ازشب‌رفته بغارت‌بردند حتی‌مغازه

---

* یعنی ازتهران

حاجی‌علی‌قلی بك نوروزاف راکه رعیت روس‌است‌وبالای‌مغازه بیرق‌دولت روس را زده بودندبالتمام‌غارت کردندو آنچه‌بقیة‌السیف چندروزقبل‌بود ازمغازه‌هاوچراغخانه ومغازه‌آوالك‌خان ارمنی وغیره همه بغارت‌رفت ومغازه‌هارا آتش‌زدند .

در اثناء روز قریب‌ده‌تیر توپ‌ازسمت خیابان به‌محله سرخاب بستندیك‌گلوله به‌بالای طاق دربقعه خورد ودوسر گلوله درحوالی بخانه‌های مردم افتاد . دراین غارت اموال خارجه که دراین مغازه‌هاسکونت داشتند تلف شدکه‌مغازه«نوروزاف» «وزنگیر» بود ، مغازه‌آگینت آلمان را نیز چندروزقبل غارت‌کرده بودند . گفتند : فتح باب این غارت از این شد که کتابخانه **تربیت**[۱۰۸] راخواسته‌اند که معاینه نمایند تاکفر وایمانش‌معلوم‌شود ، تاحمال‌کتابهارا برداشته رجاله وتفنگچی‌قره‌داغی بکلیه مغازه‌هاریخته‌کردند آنچه خواستند.. قنسول روس بعداز این واقعه این‌عبارت راگفته بود«که‌مغازه‌های ایالتی که‌دردست **بابیه**[۱۰۹] !!! (ازروی طعن ومتابعت قول حضرات) بود یك‌سوزن از مال رعیت داخل‌وخارج تلف نشد تابدست «اسلامیه»افتاد اموال بغارت رفت‌ومغازه‌ها عالیها سافلهاشد انتهی . نمیدانم معنی این‌عبارت‌چیست وتعرضش‌بر کیست ، «مسلمین» است‌یا «اسلامیت» یا«اسلامیه»

قصد صلح

روز سلخ‌جمادی‌الثانی وغره دویم‌رجب (۱۳۲۶ق)متارکه بود وازاهل‌شتربان جمعی به‌امیره‌قیزرفتندکه مذاکره صلح‌نمایند،جناب حاجی میرزا محسن‌آقا ومیرزا صادق‌آقا دوم ماه نزد بنده آدم فرستاد وپیغام دادندکه بنده اقدام‌به‌صلح‌نمایم، بنده تحاشی کردم‌که دست‌رس ندارم وپنجاه روزاست که‌ازخارج مطلع نیستم وباحضرات طرف نیستم ورابطه ندارم بعضی ارائه طریقها کردم که مردمان بی‌طرف‌را احضار فرمایند وایشان بروند واسباب کارهارا به‌بینند وآنچه‌لازم‌است بکنند ولی‌چنان‌تصور کردم‌که‌حرفهای مرا عذر تصورکردند ، وحال آنکه حقیقت‌صرف بود . ومرا درمزاج

حضرات نفوذی نیست و جماعتی هستند خودسر و هواپرست که از احدی حرف گوش نمیکنند بلی عقیده جمعی چون براین شده است وجهل مرکب برایشان غلبه کرده که گویا استناد این جماعت بمن است و درخانه نشستن و درخانه بستن همه بهانه است ، این است که پاپی می شوند(وانابرئی مما یفترون).

واقعاً ازماه شوال ترك ماجرا کردم و اگر اتفاقاً کسی می آمد ومذاکره میکرد همه را جواب سست و بی طرفانه می دادم، ومهماامکن دراصلاح میکوشیدم از ۱۵ جمادی الاول بالمره درخانه را بستم بحقیقت حق قسم که ابداً باحضرات معاشرت وربط ومذاکره و سئوال وجواب وغیره ذلك ندارم ، روز سیم (رجب ۱۳۲۶ق) سه نفر از سادات سرخاب راکه حاجی میر قربان وسیف السادات ومیرقوام بودند طلبیدم وبه آنها هم گفتم که مردمان بی طرف را پیدا نمائید وبصلح بفرستید ، حاجی میرهادی را طلبیدم بجناب میرزا صادق آقا بعضی پیغامات دادم .

غارت خانه حاج میرزا فضلعلی آقا

روز دویم حوالی غروب ، دستهٔ ازسواره رحیمخان به خانه آقامیرزا فضلعلی آقاکه درآخر دربند[110] معروف به دربند حاجی ملاباشی[111] است رفته ادعاکردندکه دو نفر ازقفقازیها بما گلوله انداختند وباین دربند داخل شدند ، حضرات اهل دربند هر-چه گفته اند نپذیرفته اند وبخانه حاجی میرزا فضلعلی که غالب اقوام وعشیره حتی کار پرداز واهل وعیال واولادش آنجا بوده رفته دست تعرض باشیاء خانه دراز می نمایند وبارمی بندند ، خبر باسلامیه میفرستند جناب مجتهد دادوبیدادمی کندکه من درشهر نمی مانم وچنین وچنان وآدم میفرستند ومخصوصاً سیف السادات ومیرقوام وکاظم نایب را می فرستندکه محافظت نمایند ، ایشان با سواره ها قدری مذاکرات تندو تلخ می کنند وآنچه اسباب بار بسته بوده اند می گیرند وسواره ها اتمام حجت به فرستادگان اسلامیه میکنندکه باید شما قول بدهیدکه تاصبح حضرات ازخانه حرکت نکنند ،باری

روزشنبه سوم ماه (رجب۱۳۲۶ق) اول طلوع صبح قره‌داغی‌ها داخل حیاط شده ، در حالتی که نسوان بیچاره درخواب بوده‌اند وعده‌شان ۶۲ بوده خانه‌راغارت‌می کنند و نسوان را درحالت استیصال تمام وبیچادرازحیاط بهرشکلی که بوده بیرون‌می کنندو بخانه وکیل‌الملك که‌شجاع نظام (مرندی) آنجا سکنی دارد می‌رسانند واسباب خانه بالتمام بغارت[۱۱۲] می‌رود وبخانه ناصرالوزاره نیز دست‌دراز می‌کنند وجز پاره اشیاء همه‌چیز را می‌برند ، دراین بین ازاسلامیه آمده حکم منع ورود میکنند بعضی‌خرت وپرت راازدستشان می گیرند اماکلیه اموال‌را می‌برند ،آقایان به اسلامیه میروند و شکایت میکنند جناب مجتهد حکم‌می‌فرمایندکه اموال ردنمایند اماکی‌به‌کی بوده ؟ همین‌روز ترانه‌جنگ‌بلندشد ، رحیم‌خان توپ بالای سلاخ‌خانه برد ظهرگذشته‌بودکه حضرات تفنگ انداختند و**درود**گفتند بعدصدای غرش توپ ازامیره‌قزوازارك‌بلندشد دراین اثنا از منارهٔ سیدحمزه تفنگی خالی کردندکه درجواب آن‌توپ ازطرف‌خیابان جواب داد ومتصل‌گلوله بارید . مجملا ازشش‌ساعت بغروب مانده الی غروب متصل گلوله ازجانب خیابان روی حیاط وعمارت مامی‌گذشت وبحوالی میریخت ، تاخدا چه خواهد .

صلح راهم مطلع نشده‌ام که چه‌شده مذاکره‌کردند که دوم ماه هیئتی برای صلح‌رفته بوده‌اند ، تتمه صحبت‌برای امروز مانده بود ؟ اما امروز رامطلع‌نشده‌ام‌که چه‌کرده‌اند سرود توپ بلند شد وعلی‌الظاهر باید صلح صورت نگرفته باشد و ذکر کرده‌اندکه مسئله‌غارت‌گری دیروزی مانع شده .

ذیل :

قونسول روس خودرا بالتمام کنار کشید ، حاجی‌نظام‌الدوله وحاجی ابراهیم آقاکه‌درباغ بانك روس‌بودند بنعمت‌آباد رفتند (ییلاق بوده) مذکور شدکه‌قونسولها عموماً بهیئت‌سفرای‌طهران واقعه‌تاراج مغازه‌ها وتعدی سواره دولت رااظهارکرده‌اند

اما چه جواب داده‌اند خدا می‌داند : نایب قونسول روس و عکاس ورئیس معماران راه شوسه به‌مغازه‌ها آمده عکس آن را برداشتند .

پنجم ماه رجب ۱۳۲۶ شهبندر باسلامیه‌رفت‌وطرح صحبت نمود ، جناب‌مجتهد فرموده بود که من‌طرف نیستم وجان خودرا برداشته باینجا آمده‌ام رئیس روحانی آقا میرهاشم ورئیس جسمانی ، سردار نصرت است . با ایشان مذاکره نمائید اوهم‌منزل سردارنصرت (رحیم‌خان) رفته. شنیدم که«شه‌بندر» گفته است باید باندازه دارائیت سایر محلات این‌طرف‌ها ببانك روس امنیت بسپارید تا آنها نیز تمکین نمایند . عدم تمکین ایشان ازترس‌غارت است .

هکذا شنیدم که‌سردار نصرت بادیگری گفته است جان آنهارا می‌توان امنیت داد اما اموال امکان ندارد .

جنك‌سخت .روز ششم رجب (۱۳۲۶ق)جنگ سختی شد نوبریان خانه جناب امام‌جمعه را مدتها بود سنگر کرده بودند . مأمورین دولتی هجوم بآن سمتهابردند و بعداززدوخورد زیادکه دولتیان از خانه بخانه سوراخ کرده بحوالی سنگر رسیدند ، نوبریان سنگر را تخلیه کردند و عقب نشسته بحیاط جبه خانه وتوپخانه رفتند و دولتیان هجوم‌کرده تابمیدان توپخانه رسیدند سرباز وقره‌داغی‌بسرتاپوش‌وپوش‌توپها ریخته بنای غارت‌گذاشتند که یك دفعه نوبریان غفلت آنهارا غنیمت شمرده شلیك کردند وبیرون نمودند واین مقدمه غروب بودکه روی نمود و امروز توپ خیابـان (مجاهدین) که‌متصل بطرف‌سرخاب (مستبدین) می‌انداختند زحمت زیادی داد ،چاتمه آن روی‌حیاط ما باز شده چند گلوله بطنابی بیرونی وقهوه‌خانه خوردکه بحمدالله اتفاقاً چون آدمی نبود صدمه جانی نرسیـد .

[بادر نظرگرفتن‌تاریخ روز وماه به‌نامه‌ها مراجعه شود.م]

حاشیه :

میانه شجاع نظام وسردار نصرت‌رقابت وضدیت افتاده وسخت بهم پیچیدگی دارند ، آقامیرهاشم با سردار نصرت وشجاع‌نظام باجناب مجتهد واسلامیه نیز برضد سردار نصرت پاره اقدامات دارند وبدگوئی‌مـی کنند ومی کوبند وبـه تهران نیز بـد مینویسند والله‌اعلم .

دراین چندروز میرزا حسین خان‌مستوفی‌تلگرافخانه را، ستارخان‌توقیف کردو کتابچه تلگراف را از اوگرفت وراپورتهای آقایان بطهران رابدست آورد، وروزی که رحیم‌خان را از باغ شمال ملت بیرون‌کرد ، تلگرافات متعدد، ازاطاق اوبدست افتاده بوده وهمه‌این مطالب مسموعات است والله‌اعلم .

ایضاً حاشیهـ بعضی اشخاص به‌گمان اینکه مراصدمه بزنند ازهر راه آمدند، نشد ،صحبت تاراج‌خانه‌را بدهن عوام انداختند ومتصل گفتندکه این هیجان‌وپاطغیان ستارخان‌بتحریك او است (یعنی‌من) وپاره‌ابلهه‌هانیزکه خوش‌باوری ذاتی ایشان‌است باورکردند سهل است نزد من آمده باعتقاد خودشان‌گاهی تهدید گاهی توبیخ گاهی ملایمت ولی همه‌رادرپرده میکردند ومن‌هم بی‌اینکه خودم را باین‌راه‌بزنم که‌می‌فهمم چه‌میگویند جوابهای مسکت می‌دادم .

روزی جناب امام جمعه بتوسط صمصام همایون پیغام دادکه‌فلانی‌مگرنمیداند که‌دول‌اجتماع کرده‌اندکه شاه‌رامستقل نمایند ، حضرات را چرا منع نمیکنند وریسمان آنهارا چرا دراز می‌کنند ، چون‌بطور خیرخواهی‌گفته بود جواب دادم که‌خیرخواهی ایشان‌مسلم ومعین است، اماجناب‌آقا غفلت ازاین‌معنی دارندکه مرا باحضرات‌راهی نیست واز من‌حرف قبول نمی‌کنند ودرایام مشروطه بهم زدگی‌کلی‌داشتم ومن‌هرچه می‌گفتم‌قبول نمی‌کردند وعلت‌اینکه ازشوال (۱۳۲۵ـم) ترك مراوده‌کرده‌ام‌چه‌بود ؟

(اتفاقا شیعه) بعض اشخاص کلان است که تا حد سه نسبت از کربلا آمده
نشسته صحبت تاراج خانه را هم از عوام انجام فکنند و هیچ مشقی نکنند و
این اصحاب دنیا طغیان شارحان تحریک ادب (بعضی هم) دیانت
ایشان را نیز در خوش باوری ذاتی شان است و در کرده بسیار است زود هم آمده
با عقاید خودشان ما را تهدید کرده اند این اهل تشیع این هدایت ولی ما را در پرده
می کردند و من هم این است که خوب است همه را به زنم دادم و می فهمم چه می گویند و با ایشان
سکوت می دادم

روزی خانم آن جمعه توسط حمام ها اول پیغام داد که چند نفر می دانند
که اهل اتحاد کرده شده اند. با مشقی هم حضرات سلام و آنچه می گفت
و بعدها آن را پهن و دراز می کنند و لیکن بطور خیرخواهی گفته شده جواب
دادم که خیرخواهی شان مسلم و یقینی است اما خانم ها غفلت از این مسئله داشته
که مرا با حضرات راهی نیست و از هر حرف قبول می کنند و در اول مذکور هم
به هم زده که کم داشتیم و من هم چه می گویم قبول می کنند و عیب این که از نزول ترک
فرا داده که من چه بگو غیر است که حضرات از من منزجر شدند و خانم ها آمده سلام
می فرستم و خودم کنار کشیدم که بسیار از این مورد درست از آنها ما چرا وقت
می چیزی ریزند و خانه کسان را تاراج اموال غارت می کنند هکذا اهل طرفی
به خود محلات مرا با ایشان راهی است هر وقت مرا قیمت نگاه کرد

غیر اینکه حضرات از من نپذیرفتند ووخامت کار را من میدانستم که خود را کنار کشیدم ،گذشته ازاین مأمورین دولت ازآقایان چرا حرف نمی‌پذیرند وخانه کسان و اتباع ایشان راغارت می‌کنند هکذا این طرفی‌ها برفرض محال که مرا با ایشان‌راهی هست حرف مرا قبول نخواهندکرد .

مقصود آقاکوك‌کردن‌من‌بودکه نشد وحقیقت امر همین است که‌مینویسم که‌آن مشروطه‌طلبان را بامن بودن بعیدبود در جانب استبداد نیز اختلاف مسلك مانع از اتفاق بود ، آنها تندرو بودند ومن‌مانع بودم، آنهاشورش‌طلب بودند من‌صلح‌طلب آنها حرکت نااندیشانه‌می‌کردند ومن برضد آنها بودم .

من ۱۵ روز محرم را سرمنبر درمیان پنجهزارنفر چه‌بدها که‌بحضرات نگفتم‌و چه‌تاخت‌ها که بایشان نکردم ولی ابداً مفید فایده نشد ... بهرحال تنافر طبیعت و مباینت مشرب بدیهی است وانگهی من با مردمان آنچنانی هم قطار نمیشوم و اگر عدیل من‌نباشدقرین احدی نمی‌شوم .

دعوت به‌صلح مجدد

باری بعداز ده‌روز تقریباً جناب حاج‌میرزا محسن‌آقا و میرزاصادق آقا پیغام دادند ومرابصلح دادن‌دعوت‌کردند ،جواب‌معقولانه دادم که‌احدی‌ازمن حرف‌نمی‌پذیرد وراه‌هم‌ندارم بازآقایان مرید ومعتقد زیاد درمحلات دارند ، آنهارا بطلبند ووادارند که‌هرکدام سمتی را آرام نمایدوحقیقتاً من نمی‌دانم کی ازکی حرف می‌پذیرد وامروز دعوای مشروطه ومستبده نیست حضرات درسرجان نزاع دارند ، دولتیان ازروزاول خبط‌کردند وبعدازفتح،غلبه وغارت‌کلی‌نمودند ، روزی که‌خانه همشیره‌ظهیرالممالك راغارت‌کردندوخود مشارالیه راکه‌درخانه همشیره‌اش بوده‌گرفته نزدرحیم‌خان‌بردند جناب حاجی‌میرزامحسن‌آقابشخصه شفاعت‌کرد رحیم‌خان قبول ننمود بالاخره‌بتوسط دیگران مبلغی پول‌گرفتندومرخص‌کردند .

ورود سواران یورتچی

روزجمعه نهم رجب (۱۳۲۶ق) جمعی سواره شاهسون ازطایفه یورتچی بریاست نصرالله خان برادر حسین پاشاخان مقتول بشهر وارد شدند.... روزشنبه ۱۰ یورش بسمت امیره قیز بردند واز خانه‌های آقاکاظم کدخدا که نزدیکی تکیه آقاباقر است خانه‌هارا سوراخ کرده خانه بخانه ببازارچه که سرمیدان اسب فروشان است رسیدندو حمله سختی کردند توپ ستارخان راگرفتند ودونفررا گرفته آورده درحوالی دروازه سرخاب آویزان کردند وشهرت دادندکه توپچی بوده‌اند ،بعدطرف ستارخان حضرات‌را مشغول غارت دیده وگفتند چند تفنگ راسر راه انداخته ایشان رابطمع آورده‌وشلیك سخت کرده عقب‌نشاندند ومذکور شدکه چند نفر از سردگان بهرامخان وفرهاد خان‌در این جنگ کشته‌شد .

روزیکشنبه ۱۱ جمعی ازتفنگچی‌وسربازرا فشنگ داده بسمت خیابان‌فرستادند وجماعتی دیگر بسمت امیره‌قیز رفتند وازجانب سرخاب توپ بمحله خیابان‌بستنداز مقابل جواب رسید ، حوالی ظهر هرچه تفنگچی که بسمت‌خیابان فرستاده‌بودندجمع کرده وبطرف امیره قیز فرستادندودرامیره‌قیز جنگ سختی‌شد مهاجمین تابمسجدکه درسرراه امیره‌قیز وپهلوی سردابه‌قنات است‌رفتند وامیره قیزیهارا بیرون‌کردند که دوباره ازجانب ستارخان توپ بمسجد بسته بیرون‌کرده‌اند ، مجملا غلبه نشد .

گلوله توپ خیابان درکوچه ما بچند جا افتاد صدمهٔ جانی نشد ، همین روز مختصراً با میره‌قیزیان نتوانستند غلبه نمایند و بعد از تلفات فوق‌العاده مراجعت کردند .

روز ۱۲ ماه متارکه‌شد واقدام‌به‌جنگ‌نکردند .

۱۳ ماه ازجانب نوبر توپ عیدزده شد ، عصرصارم‌السلطنه ووکیل ازجانب شاهزاده عین‌الدوله وارد شده شاهزاده بجمعی کاغذ نوشته‌بودکه‌یکی هم‌من بودم که

تاکیددراصلاح ووعده‌عفو عمومی‌داده‌بود...۱۴ماه‌لایحه‌مبنی‌برصلح نوشته‌فرستادم‌در مسجد ارمنستان درمجمع عام‌قرائت شد وحسن قبول یافت ولی چون اسم مشروطه درآن لایحه نبود راضی به‌چاپ‌آن نشده بودند .

[این‌لایحه جزونامه‌ها آورده شده‌است .م]

۱۴ ماه مأمورین اصلاح بهمراهی جناب رشیدالملك (سردار رشید بعدی -م) به‌محله خیابان رفته باجماعت‌ملاقات‌ومذاکرات کردند ولی چندان دلخوش‌برنگشته بودند .

۱۵ ماه دوباره رفتند ودل‌خوش برگشتند .

۱۶ ماه (رجب ۱۳۲۶ق) به محله امیره قیز رفته صحبتهای دور ودراز کرده بوده‌اند که باز بطور دل‌خوش تمام نیامده بودند .

مرجع حرف‌حضرات* اولا **بر استحکام مشروطیت** وثانیاً برشکایت‌ازتاخت وتاز وقتل وغارت بوده‌وصریحاً گفته بودندکه ما یاغی دولت نبوده‌ایم ودولت غلبه کرد حتی انجمن راتاخت ماحرفی نداشتیم ، بعد از آن چرا از قتل و غارت مضایقه نکردند بازارچه خیابان را بامحله باغمیشه چاپیدند .. الخ بایدداده‌خواهی مابشودو ما برای حفظ جان ومال وعرض مردم ایستادگی داریم والایاغی دولت که نیستیم.

بازهم مشروطه

درمسجد ارمنستان صریحاً مشروطه را میخواهند ولی عقیده من‌وجمعی براین است که فعلا ذکر مشروطه را نباید کرد و منتظر خبر طهران شد ومقدمات دیگرکه حاجتی ندارد .

در حالت حالیه که شهر ویران واطراف خراب و داغان وآذوقه معدوم باید

---

* یعنی آنهائی که‌بزعامت ستارخان‌می‌جنگیده‌اند

بسمه تعالی

قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین

این امر مسلم است که حیات هر مملکت و یا هر قومیت و یا هر ملیت و یا هر مذهب موقوف بر اتحاد است و خداوند میفرماید و اطیعوا الله و رسوله ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم یعنی اطاعت خدا و رسول او بکنید و نزاع ننمائید تا مضطرب و متخلف نشوید و دولت شما برود

در اول مشروطیت همه اهل مملکت یکدل و یک جهت شده با زور بازوی اتحاد و اتفاق مادی و معنوی اقدام با مور محیر العقول کردند بعد از ان اختلاف نظریات بمیان امد و هر کس از دائرهٔ جمع برای رفت اجتماع مبدل با فتراق و وفاق بدل بشقاق گردید و گوشه نشینان که طالب همچه روزی بودند از این اختلاف کلمه و تشتت اراء استفاده کردند و شد انچه شد

هیئت وطن مرکب از دو امر است یکی مذهب و دیگری اب و خاک و این دو در بقا و دوام محتاج بهمدیگر است قوام اسلامیت که بحمد الله مذهب غالب و رسمی ایران است میسر نشود مگر با استقلال سلطنت و سلطنت ایران را قوتی نخواهد بود مگر با بازوی ملت و متحد الرای بودن ان چنانچه اگر خدا نخواسته مملکت ایران و سلطنت ان مضمحل شود از اسلام و معنویت و استقلال ان اثری نخواهد ماند و جزو مذاهب میته خواهد شد و منکران مطلب از تجربیات عالم بی بهره و غافل است از اینکه مذهب مجوس و یهود که عزت و شوکت ندارد از نداشتن سلطنت است و مذهب بودا و بت پرستی که نصف اهالی کره زمین تابع ان هستند بقا و نمایش از جهت وجود سلاطین مقتدره است

پس ما جماعت ایرانی را لازم است که از این دو قوه قویه استفاده کرده و اسلامیت و ایرانیت را متحدا حفظ نمائیم تا از هر دو بهره مند گردیم

و ملل متنوعه تبعه ایران ابناء این وطن هستند و حقوق انها محفوظ و در حفظ وطن شرکت دارند

رحم بر فقرا وضعفا کرد ، اظهار مظلومیت نمود و دادخواهی کرد . بعدازامنیت و داغان شدن اردو وغیره بامعقولیت باز مشروطه را بخواهند یا نخواهند خود دانند ، وانگهی مردم ازدست آشوب‌خواهان تمام شده‌بودنددر حالت حالیه اگرتطور بهمان قرار خواهدبود ابداً کسی طالب‌آن نیست وبالبداهه اغتشاش انجمن دراین‌موقع‌هزار مرتبه بدتر از سابق می‌شود ...

مجملا در حکم امروز دولت انکار مشروطه نمی‌تواند بکند ، اماملت نیزحق تعدی ندارد ،

مردانگی ستارخان

۱۹ ماه رجب‌جناب رشیدالملك‌واقبال [۱۱۳] لشگرودیگران‌آمده‌اصرارکردندکه باجمعی از اهالی‌مسجد ملاقات‌نمایم ، من‌هم‌قبول‌کرده«باهراب»رفتم (نام‌محله‌ایست-م) وقتی بسرکوچه اهراب رسیدم‌که جنجال واجتماع بود ومعلوم‌شد که اهل محله نوبر برکربلای محمد اهرابی هجوم‌کرده واووبرادرش علی‌راکشته وخانه‌اش راآتش زده‌اند ، وعلتش‌این‌بودکه‌مشارالیه خودرا بی‌طرف می‌نمود ولی دراواخربنای‌تعرض گذاشته ،چندین‌تفنگ ازحضرات‌طرف ملت‌گرفته است‌وستارخان مطالبه می‌نماید در جواب‌می‌گوید تفنگهارا بسردارنصرت داده‌ام، باین ملاحظه نوبریان دل‌تنگ‌می‌شوند بعد می‌فهمندکه‌محمد با دولتیان مواضعه داشته که شب سواره رااز‌محله اهراب راه داده بسرمحله امیرخیزببرد .

دراین امرستارخان مایل به جنگ نبوده فقط نوبریان پیش افتادند حتی بطور تحقیق‌ذکرکرده‌اندکه ستارخان بچندنفر از اتباع خود امر می‌نمایدکه بروند ومانع ازجنگ بشوند ،ومردانگی بخرج داده ومی‌گفته است «بگذارید اوهم راه بدهد» اما حضرات قبول نکرده اقدامات‌کردند وهردوبرادر راکشتند خانه‌اش راهم آتش‌زدند.

مجملا آن‌روز درخانه حاجی محمدعلی آقای اهرابی رفته جمعی‌از آقایان را

ملاقات کردم‌وتمام هم مصروف‌براین بودکه آقایان را وادار نمایم براینکه باشاهزاده وسپهدار ملاقات‌نمایند.

ملاقات با عین‌الدوله

بعد از افتتاح‌باب مکاتبه باشاهزاده تمام برگشت اظهارات من براین بود که شاهزاده جمعی را احضار و اظهار تلطف نمایند واین مقدمه رامن‌چیدم ومیخواستم حضرات را باین‌معنی وادار نمایم که بلکه از درصلح‌جوئی واردشوند وقتل‌وغارت‌را عنوان‌کرده دادخواهی نمایند وامر مشروطه بیشترازاین منجر بخون‌ریزی نشود . و بشاهزاده نوشتم که‌سپه‌دار راقبل‌از خودشان روانه‌شهر نمایند ، سپه‌دار بیستم‌ماه‌وارد سرآسیاب شدند و حضرات هم حرفهای مرا ظاهراً تصدیق کردند ولی باطناً عمل نکردند .

۲۲ رجب شاهزاده وارد باغ صاحب دیوان‌شد ومقتدرالدوله راگفته‌بودندخبر بدهندکه‌من زودتر بدیدنشان بروم ، اول آن‌روز را عذر خواستم که‌امکان ندارد، بعد رشیدالملک‌را فرستاد وقت‌عصر آنجا رفتم ازنیمساعت بغروب مانده تایکساعت‌ونیم گذشته مذاکرات طولانی شد فرمودند دولت مشروطه راپس نگرفته ومن‌خودرا دخیل آن صحبتها نمیکردم ، مرا مأمور به‌اصلاح فرمودند ، آخرین‌قولی‌که دادم‌این‌بودکه حضرات رابلکه وادار نمایم که‌ملاقات ومذاکرات حضوری نمایندوصریحاً گفتم که :

شما اگر حرف مغرضین راخواهیدشنید ، فلانکس تعلل‌کرد ویابی‌کفایتی‌نمود ازحالا بمن بفرمائید تکلیف‌خودرا بدانم ، آنچه مقدور من‌است سعی‌می‌کنم‌اگرخدا نخواسته کار طور دیگر شد من‌دخیل نخواهم بود ومسئول نیستم .

۲۳ ماه درمنزل اقبال لشگر جمعی از آقایان محترم حاضرشدند :

حاجی‌مهدی‌آقا ـ حاجی‌میر محمدعلی اصفهانی ـ آقا تقی ـ حاجی میرزاعلی نقی مشهدی حاجی‌آقا‌ـ‌حاج‌شیخ‌علی‌اصغر[۱۱۴] حاجی علی‌خیابانی ـ حاجی‌علی‌ناصری‌ـ

سیدحسین خان ـ شیخ محمدخیابانی ـ معتمدالتجار (خودشهیدهم بوده) بعدازمذاکرات طولانی بگردنشان گذاشتم که باشاهزاده ملاقات نمایند وطرف صبح همین روزبصیر ـ السلطنه واجلال‌الملك بهمراهی میرزاعلی‌اکبرخان منشی قونسولگری روس بحضور شاهزاده رفته بوده‌اند ، بعد حضرات خودشان کنکاش کرده‌وجمعی‌را معین‌نموده۲۴ماه طرف‌قبل‌ازظهر باشاهزاده‌ملاقات وبعدازظهردر انجمن اجتماع کرده‌مذاکرات‌کرده‌اند که اطلاع ندارم .

آشتی وقهر

همین روز (۲۴ماه) عسکر نایب شتربانی که یکی از سردسته‌های الواط آن محله است دربازار بجمعی ازطرف مقابل بهم خورده اول‌تیراندازی می‌نمایند بعد از طرف مقابل صدامیکنندکه‌بی‌جهت‌چراهمدیگر رامی‌کشیم ، مجملاطرفین متقاعدشده تفنگ‌هارا ریخته آغوش‌برای هم باز می‌نمایند وصلح می‌کنند ، بعدتقی‌اف‌ومشهدی محمدعلی نام ازقفقازیه به‌دروازه‌سرخاب می‌ایستدکه با آقایان ملاقات نمایند . سید ماشاءالله گماشته شجاع نظام‌تیر باو خالی میکند اوهم فرار می‌کند ، اتفاقاًدرانجمن نیز از شتربانیها بوده‌اند ،چنان شهرت‌می‌دهندکه تقی اوف ورفیـقش‌راکشته‌انـد ، ایشان هم شتربانیهاراتوقیف‌کرده منتظر آخرکار می‌شوند بعدمعلوم‌می‌شودکه مطلب دروغ است.

این‌فقره اسباب‌نزاع‌شداسلامیه راپرت‌دادکه‌خصمم بانجمن اسلامیه‌هجوم‌آورده بود مدافعه‌کردیم‌نایب‌عسکر ادعای‌ناموس میکندکه‌مهمان مرا چرا میخواستیدبکشید این‌مطلب طولی نکشید وصلح صورت‌نگرفت حتی مذاکره‌کردندکه‌این صلح تدبیر و تهدیدی‌بودکه‌محلات بهم‌راه پیدانمایند وفساد بکنند ، حاجی‌میرزاحسین ویجویه‌که جزء اسلامیه بود به‌مسجد ارمنستان میرود وراه تردد بازمی‌شود ، اما در ثانی قدغن

اکید شد که باهم مراوده ننمایند واجزاء اسلامیه نیز ازاین فقره دلتنگ شدند که‌این اصلاح شما غلط است ومقدمه‌ایست برای تسلط خصم برشتربان و اسلامیه ، صلح‌را بایدرؤسا نمایند نه‌شما .

۲۵رجب مابین اسلامیه و آقامیرهاشم که مدتها بوده شکرآب بود باز صلح و تردد شد وهمین روز حاج جلیل[۱۱۵] مرندی راکه از مشروطه‌طلبان بود در ارمنستان کشتندو آنچه‌معروف شد این‌بودکه‌هواخواهان حق ویردی شجاعی که‌پارسال درسرحد کشته‌شده بودکشته‌اند ، چون درآن اوقات حاجی‌جلیل حمایت‌ازکشندگان اوکرد.

ملاقات باعین‌الدوله

۲۶ ماه شاهزاده‌مرااحضارباغ‌کرد آن‌روز نرفتم. ۲۷ بباغ رفتم ، بازصحبت ازنصیحت‌کردن بمردم وصحبت اصلاح شد .مدلل‌کردم که ازمن‌بلکه ازاحدی حرف قبول نمی‌کنند واین‌اشخاص جماعتی هستندکه‌به‌احدی مطیع نیستند بعدآقامیرهاشم نیز آمد . وصحبتهای طولانی شد ، چون‌مسئله بدیهی است‌که من‌صلح طلب هستم .

مذاکره شد که‌چند نفر که‌چند روزقبل شرفیاب شده بوده‌اند ، در ثانی میانـه خودشان اختلاف رأی شده بعضی طرفداران صلح ، بعضی طرفداران آشوب بوده‌اند حتی حاج‌جلیل نیز واسطه طرفداری‌صلح‌کشته شد .

دراثناءصحبت شه‌بندر عثمانی بدون مقدمه وخبر آمدپشت درمانع‌شدند خبر دادند واردشد ، شاهزاده وسپهداربپا نخاستند ودست‌بدست ندادندواعتنائی‌نکردند.. شه‌بندرگفت : دنباله این آشوب تاکی خواهدبودجوابی دادند . بعدگفت : من‌تاحال سکوت‌کرده بواسطه‌اتحاد اسلامیت حرفی نزده‌ام شتربانیها و سواره‌دولتی‌درحالی‌که بزرگشان همراهشان بوده ، درحدود امیره‌خیز به‌منسوبین شه‌بندر خانه‌تعدی‌کرده‌اند وکرده‌اند آنچه‌کرده‌اند ، دربازار نیزبحقوق تبعهٔ ما تعدی شده من۶۰۰ تبعه دارم‌و حقوق عامه‌نیز دارم حالارسماً اطلاع‌دادم ، من‌بعد تبدیل مسلك خواهم‌دادوخیلی‌تند

حرف زد. وقت رفتن شاهزاده بپاخاست ودست بدست دادهکذا با آقامیرهاشم دست بدست داد وبا او سابقه ملاقات نیز داشته است که بعدمذکورشد .

شاهزاده پای تلگراف رفت ومن آنجا ماندم ومانع ازمراجعتم (بشهر) شد وقت عصردرنزدیکی اردو صدای تفنگ بلندشد وقریب سی وچهل تفنگ انداختهشد ، سوار رفت تحقیقات شد معلوم شد سرباز بطاحونه رفته آردگرفته و بباغ رفته دزدی بادام کردهاند ، خیابانیهاکه درباغ بودهاند یك سرباز را کشته ودو نفررا اسیر کردهاند .

دراین اثناء که یکساعت بغروب مانده بود . قونسول روس آمد وخبرآوردکه شریف زاده را درنزدیکی قونسولخانه فرانسه کشتهاند ، شاهزاده بی جهت تا آن وقت مرا مانع بود بازمرا تحریص برملاقات حضرات کرد و وعده خواست که روزپنجشنبه ۲۹ ماه باغ بروم .

مجملا یکساعت بغروب مانده از باغ بیرون آمدم بمحله سیلاب وسرخاب که رسیدم صدای توپ وتفنگ بلند بود ، ومعلوم شدکه با امیرهخیز جنگ دارند ، در میان گلوله بخانه آمدم وتا دوساعت ازشب رفته متصل شلیك بی جا ازحوالی خانهما وسایراطراف بود معلوم کردم که شریف زاده مردم راااز هیجان وخیال هجوم مانع بوده وحرف سخت گفته وقت عصر که بقونسولخانه میرفته عباسعلی نام چرندابی کهوقتی نوکروکیل الملك وحالیه نزدپسران حاجی میرزامهدی قاضی مرحوم است دم قونسولخانه فرانسه زدهوخودش فرار کرده ،آنچه معروف شده این است ولی احتمال میرودکه تحریکی ازسایرجهات بوده است خبرصریح ندارم ونمی دانم .

آنچه ذکرکردهاند این است که سیدحسن همان روز مانع ازتهاجم وحملهبرجانب دولتیان بوده که این معنی برخلاف میل پارهآقایان می شود .

باری چهارنفر که دونفر ازآنها اسمشان عباسعلی ویکی دیگرحسین قصاب برادر شیخ محمدعلی قصاب ضارب حاج میرزا حسن میلانی واسم دیگری ... بوده ، بعدازدن شریف زاده نزد ستارخان میروند و اول خیال داشتهاند بهشتربان بروند .

بعدصرف‌نظرکرده‌اند ، زخم شریف زاده ازران بوده ولی‌رفتن خون زیاد اورا تلف کرد وبا احترامات شایان درقبرستان گجل‌دفنش کردند.

۲۸ ماه (رجب۱۳۲۶ق)قتله شریف‌زاده‌راگرفته وبعداز استنطاق دونفرعباسعلی نامان را درکوچه قونسول فرانسه تیرباران کردند حسین قصاب دیگری رابردند در ارگ حبس کردند (نفهمیدم کشته‌اندیانه)

بازملاقات باعین‌الدوله

غره شعبان (۱۳۲۶ ق) شاهزاده مرا باز بباغ خواست ، دوباره اظهاردل‌تنگی ها ازوضع ملت نمود ومن‌همه‌راجوابهای معقولانه‌وملایمانه دادم ، ورقه اعلان عفو عمومی نوشته بودندکه در محلات نشر نمایند ضمناً دعوت‌کرده بودکه از هر محله جمعی بدیدن شاهزادهٔ بروند ومطالب خودرا بگویند .ومرا بازتحریص برملاقات و سعی براصلاح می‌کرد ، ومن جواب دادم ومدلل‌کردم که‌صلح جوباجنگ طلب الفت ندارد ، وایشان غلبه دارندوکشتن شریف‌زاده را نیز شاهد آوردم ، شاهزاده ضمناً‌مرا تصدیق می‌کردومی‌گفت چاره نیست **جزشماکسی نیست** .

صریحاً‌گفت : حجج‌الاسلام اسلامیه خودرا ضایع کردند ، شما تنها برای این کار مانده‌اید واین‌عبارت رادودفعه گفتندکه این اعلان‌را می‌کنم ومنتظرجواب‌هستم بعدازآن اعلان دیگری خواهم‌کرداگر موافق‌سلیقه من جواب نیامد عبا وعصای‌خود را برمیدارم ومیروم .

شاهزاده خیلی طالب صلح وحقیقتهٔ ازجمله‌اشخاصی است‌که‌دخول اصلاحات برمملکت را لازم میداند ودرایام اتابکی حالش معلوم بودکه‌میخواست درکلیه امور اصلاحاتی نماید وتعدیل وتسویه بکند که‌آن‌مقدمه معلومه پیش‌آمد واسباب عزل‌او گردید . **سپه‌دار** [۱۱۶] چنان مینمایدکه طالب جنگ است ودائما در جوش و خروش است .

همین روزغره ماه دوسه‌نفر ازسواره‌های دولتی را درباغ‌های خیابان کشته بودند واسباب‌اوقات تلخی فوق‌العاده برای‌شاهزاده وسپه‌دار شده بود .

همان‌روز که حوالی غروب بود آقا میرهاشم وسر دسته‌ای محله شتربان‌نیز اینجا بودند ، بعد از برخاستن من شاهزاده سردسته‌هارا خواسته و اظهار مرحمت کرده بود.

روز دوم ماه (شعبان ۱۳۲۶ق) خبری مهم واقع نشد . سیم‌ماه‌شعبان ازامیره خیز وارك توپ عید مولو انداختند وخیلی اسباب دلتنگی دولتیان شد . چهارم ماه ملت‌اجماع کرده اجلال‌الملك رااز‌قونسولخانه‌روس به‌انجمن برده ولقب‌اجلال‌الدوله داده نایب‌الحکومه‌اش کردند ، وگفتندکه به‌مخبرالسلطنه تلگراف کرده‌اند واورا بحکومت خواسته‌اند ، غروب همان روز نیز نقاره‌خانه را که مدتها بود متروك بود زدند ...

سیم‌ماه میرزاعلی‌اکبرمجاهد وشیخ‌اسمعیل[117] هشترودی را شاهزاده‌خواسته‌بود میرزاعلی‌اکبر نزد شاهزاده رفته وپاره مذاکرات صلح‌کرده و مشارالیه امتناع کرده که اظهار ترك اسلحه اسباب قتل من‌است و چون از اسلامیه همراه داشته نتوانسته است پاره حرفها بزند .

شیخ اسمعیل را هم‌چون ازشجاع نظام خواسته بوده‌اند ، نایب‌حسن پی او میفرستد وبخانه‌اش‌میبرد، از آنجا بخانه شجاع نظام‌می‌برند ، عمامه‌اش را برداشته چوب بسیاری براومیزنند وبلانهایه اذیت‌میکنند ، واین امر اسباب گفتگوی مردم‌شد که‌عجب عفو عمومی‌دادند وعجب اسباب اطمینان مردم شد درحالتیکه شاهزاده‌اعلان عفوعمومی نماید وکسی‌را بحضور بطلبد با وجود آن این‌قسم‌رفتارها نمایند دیگرچه اطمینان بسایرین خواهد ماند .

نوشتم‌که ملت‌اجماع‌کرد ، اجلال‌الملك را ازقونسولخانه روس بانجمن‌بردو لقب**اجلال‌الدوله**‌ای برای‌او‌دادند وگویاتلگراف کرده‌اند بفرنگستان‌که‌مخبرالسلطنه حاکم سابق معاودت نماید وبشاهزاده عین‌الدوله هم سرمنبر پاره حرفهاگفته‌اند که

اگر حاکم نحو مشروطه هستی بسیارخوب بشهر بیائید ما عفو عمومی نمیخواهیم‌ما محاکمه میخواهیم، این‌عفو عمومی شما معنیش این‌است‌که اموالیکه ازمردم‌برده‌اند استرداد نشود وسر خود بمانند واگر سرجنگ داری اول اقدام به‌محاربه نمائید والا چنانکه‌کراراً گفته‌اید عبا وعصای خودرا برداشته مراجعت نمائید .

همین‌روزها اشاعه نمودندکه تلگرافی ازلندن با امضای ایرانیان رسیده کـه درکرمان ملت غالب وحکومت فراری وانجمن برقرار شده ، همچنین جواب‌تلگرافی ازاسلامبول اشاعه‌نمودندکه‌گویا جواب تلگراف بوده‌که حجج‌الاسلام عتبات درشرف حرکت هستند ومادرپی جمع‌کردن اعانه هستیم شما درسر کارخود باشید .

پنجم ماه شعبان اهالی خیابان بخانه میرزا عبدالله خان احتشام لشگرسرتیپ قورخانه‌که‌درسمت‌شمالی رودخانه‌وکوچه ششگلان است‌هجوم برده آنجارا(میگویند) ضبط‌کرده‌اند ومتصل تیراندازی است .

تذییل : رسم براین جاری شده‌که شبها غالباًوروزهاکمتر ازجانب شتربان‌و غیره‌که طرفداری دولتیان است بی‌جهت محض تحریك فتنه تیری خالی می‌کنند و طرف مقابل رابصدا می‌آرند ومتصل تیراندازی‌لغومی‌کنندکـه جز وحشت بیچارگان حاصل ندارد .

ومخصوصاً شجاع نظام تفنگ پرصدای خود را دروقت تهییج می‌اندازد کـه بمنزله اعلان جنگ‌است . وفردا شهرت‌می‌دهندکه نوبریان یااهل خیابان یا اهل‌امیره خیز (هرسه‌محله مشروطه‌خواه) بفلان‌مرکز هجوم آورده بودند چنین‌وچنان کردیم . وگمان نشودکه این‌فقره طرفداری ازجانب ملت است ، بلکه پاره آشوب‌طلبان نیزاز این سمت است‌که ازاین‌کارهامیکنند ومهاجمه ومدافعه می‌شود ولی این‌اقدام‌ازجانب شجاع نظام وامثال او خیلی نامناسب است ، ومخصوصاً اشخاصی که اقدام بغارت کرده‌اند مسلماًراضی بصلح نخواهندشد چراکه اگر آشوب بخوابد وفتنه آرام گیرد ازآنهاسئوال‌اموال منهوبه ومغازه محترقه‌وغیره را خواهندکرد . وگاهی بنای‌غارت

دکاکین را می‌گذرانند وشب هنگام یك آشوبی راه می‌اندازند ودراین ضمن آنچه باید بکنند میکنند .

آشوب ادامه دارد :

باری روز پنجم ماه معلوم شد که خیابانیان حمله بششگلان آورده تماماً ضبط و تا اول بازارچه ششگلان که حوالی خانه ناظم الدوله[۱۱۸] است مسلط شده‌اند ودر بالاها خانه عبدالله بیك نامی را باخانه‌شیخ حسن که ازحامیان اسلامیه بوده‌اند ،وعذابشان به‌آنها میرسیده‌غارت کرده آتش زده‌اند .

شب نیز همان کوچه‌ها بودند در ثانی خودشان عقب کشیدند وازجانب دولت سرباز وتفنگچی گذاشته‌شد .

ششم ماه (شعبان۱۳۲۶) مطلب مهمی واقع نشد جز اینکه حوالی عصر یك تیراندازی جزئی دربالای خیابان وحوالی اردو شده و کم کم بوسط شهر نیز رسید و متصل گلوله بودکه می‌بارید وتوپ از طرفین انداخته می‌شد ثابت‌شد بازصدای توپ نوبر که از ارك می‌اندازند خاموش‌نشد چند تیر خالی کردند ویك هنگامه غریبی بود.

هشتم ماه درخانه اقبال لشگر،من وآقا سید کاظم خلخالی باآقایان انجمن ملاقاتی کردیم بلکه صحبتی ازصلح بشود ، معلوم شدکه طرف صبح شاهزاده آدم خودرا با نایب قونسول انگلیس بخانه وهاب آقافرستاده وآنجا مذاکرات طولانی کرده‌اند وقرار شده که‌جمعی بروند وازشاهزاده دیدن نمایند وحضوراً مذاکرات بکنند .

آقا سید کاظم ومن نیز آنچه مقدور بودگفتیم ومعلوم‌شدکه اصلاح‌پذیرنیست‌و ملت برای تفانی حاضر است ۹۰۰۰۰۰ ماه شعبان وقت عصر باز از طرف شتربان صدای تفنگ بلند شد ، حوالی غروب غرش توپ نیز به‌آن پیوند شد وشب ۱۰ماه یك‌صداتی ازتوپ وتفنگ بهم مختلط شده داد تیراندازی‌را دادند وازجانب نوبرواز جانب‌شتربان‌چندتوپ همان‌اول شب یعنی حوالی دوازشب رفته انداخته شد .

دهم ماه تیمچه خرازیان را معروف شدغارت کرده‌اند هجوم ازجانب شتربانیها بود .

نایب قونسول انگلیس بمیان افتاده میخواست جمعی از اعـضاء انجمن را بحضور ببرد کاغذ رسمی نوشته امنیت[119] خواست وموضوع غارت تیمچه خرازیان رابشدت پورتست کردکه من حرف صلح‌میزنم وشتربانیان غارت می کنند وثابت‌نمود کهاقدام از جانب شتربانیان بوده .

سه‌شنبه ۱۱ ماه‌آقانام معروف به‌مهتر که‌قدیماً جبیب‌برو دزدسرراهی‌وبعدازواقعهٔ «ایت‌خلیل» معروفیتی بهم رسانده ودراین‌ایام اغتشاش جزو داوطلبان سرخاب‌بود . (طرف‌استبداد‌ـم) بخانه رفیع‌الدوله میرود وازنوکـرهای او مطالبه چرخ خیاطی که بغارت آورده بوده می کند ومیخواهد که‌باندرون داخل شود .نوکر رفیع‌الدوله بـا گلوله میزندومی کشد .

وهمین‌روز ازجانب حضرت‌والاجمعی بجانب ملت‌فرستاده شدکه ازآن جمله بود منتصرالدوله[120] ومعاون الایاله و... در خیابان درمسجدی جمع شده میرزاحسین واعظ خطبه‌ای میخواند ومردم رابگریه می‌آورد وشوربلند میشود وآخرکلام مقصود ملت راحالی می‌نماید یك‌نفر ازمیان مردم بلند می‌شود و می گوید مظفرالدین‌شاه دو ارث گذاشته : **یکی سلطنت ودیگری مشروطه هر دو با هم هستند** اگـر مشروطه ردشود دیگری هم رد خواهدشد وصریح می گویندکه دولت مشروطه را اجرا نماید وحاکم ماقانونی باشد ... بعدازصرف ناهار درخانه آقامیرهاشم خباز ،هیئت حکومت‌رابه‌سربازارچه خیابان وسایر امکنه‌غارت شدهٔ‌آتش گرفته می برند.

۱۲ماه جمعی ازتجاروکسبه سرخاب نزد شاهزاده رفته درخصوص بازار پاره مذاکرات کردندکه‌اموال مادردست غارتیان مانده ۱۳ماه شهرت‌شدکه‌سواره ماکووارد شهر می‌شود .

۱۴ماه اول روز از جانب‌امیره‌قیز بنای‌شلیك‌گذاشته شد ومعلوم گردید که‌با

سواره ماکوکه ازسمت‌پل‌آجی میخواهند واردشهر شوندبنای جنگ است وتاآخرروز صدای توپ وتفنگ‌بلند بود، درآخراجمالا معلوم شدکه‌جمعی از جانب شهر وجمعی سواره‌ماکو از خارج روبه امیره‌قیز گذاشته وجنگ کرده‌اند ازداخله‌شهر سواره رحیم خان وسواره‌های مرندی هجوم برده‌اند ازجانب ستارخان بمب بجانب یك‌جماعتی‌از مهاجمین انداخته شده‌که‌قریب ۸نفر مقتول وزیرخاك مانده‌اند ، ازجمله مقتولین‌دو سه‌نفر از سواره‌های نامی بوده ، ضرغام نظام قره داغی نیز مختصر زخمی از سرش برداشته مجملا مهاجمین نتوانسته‌اندکاری بکنند ...

تاآخرین نفرو تاآخرین نفس

وهم دراین روز (۱۴ماه) نایب قونسول انگلیس چهار نفر ازملت را بعنوان نماینده بحضور می‌پذیرد ، میرزا حسین‌واعظ ، میرزامحمدتقی ، شیخ محمد خیابانی میرزا سید حسین خان ، چه مذاکره میکنند معلوم نکرده‌ام ، همین‌قدر شنیدم همگی گفته‌اندکه اگر این‌جماعت را هرقدر حساب فرمائید اگر یك‌نفر هم از ایشان بماند ، بازمطالبه حقوق‌خواهندکرد .

دوروز قبل شهرت دادند ، ازلندن تلگرافی‌بامضاء ایرانیان به‌انجمن آمده‌که قرارشد تا ۱۴ شوال وکلاء انتخاب وبطهران‌فرستاده شوند .

تفصیل جنگ ۱۴ ماه شعبان ۱۳۲۶ :

تفصیل جنگ ۱۴ شعبان رابااین نحو تقریرکردند که : سواره ماکو با سواره مرند وغیره دوسه‌روزقبل درساوالان ازجانب اهالی قریه مزبورگرفتار مدافعه بودند بالاخره سواره‌هجوم کرده‌وتوپ‌بسته‌تابعلف وخرمن‌ها آتش‌گرفته وقهراً غلبه‌کرده‌اند

وچندتن طفل بیچاره رابآتش انداخته سوزانده‌اند . وازمردم استعلام می کرده‌اند که شاه پرست است یا انجمن پرست ؟

قریب ده نفر گفته‌اند که انجمن پرست هستندهمه آنها رازبان بریـده‌اند وپنج نفر راشکم بشکم بسته متفقاً بیك توپ بسته‌اند .

بعدازغلبه برساوالان بطرف شهر آمده‌اند ، حوالی طلوع آفتاب به پل آجی رسیده‌اند وسه توپ که داشته‌اند هرکدام راپنج تیر بشهر خالی کرده‌اند صدائی درنیامده سواره‌اکراد جرئت برداشته جلوریز بطرف شهر آمده باغ معروف بباغ امیر رامنزل کرده‌اند ودر این اثناء گلوله توپ‌ازطرف‌شهریان آمده ازبالای سر سواره‌ها ردمی‌شود وسواری جسارت از طاء گلوله گرفته بهیئت مجتمعه جلو ریزحرکت می کنندکه‌در این اثناء توپ ساچمه پرباز شده متصل پشت سرهم توپ میزنند ، جماعت سواره از هم پاشیده وتلفات کلی داده روبفرار می گذارند ودو عدد قوپوز (بمب‌دستی.م) نیز بمیانشان افتاده صدمه کلی‌میزند . و تمـام بنه وبارو آذوغه و بعضی اشیاء غارتی که داشته‌اند در زمین میماند ۲۲ صندوق قورخانه نیز از آن جمله بوده است ،

این تقریر یك نفر از سواره‌ها بوده‌که از اهالی اطراف مرند و بعد از شکست فاحش همه راه را گم کرده فرارکرده‌اند ، ۲۵ نفر آنها را برهنمایی یك‌نفر مرندی‌از بیراهه وکوه بشهر واردکرده‌اند .

تقریر طرف امیره‌قیزقریب‌باین‌مطلب‌است که‌سواره‌راغفال کرده جلوکشیده‌بعد با توب شلیك کـرده فرار داده‌اند ، حرف آنها این بوده‌کـه چهار عراده توپ بوده لوله‌ها مفقود و عراده‌اش باقی بوده و تصور می کرده‌اند که شاید لوله‌ها را زیر خاك دفن کرده‌اند یا به نهرانداخته‌اند : مجملاً خسارت فوق‌العاده بـه سواره ساکورسیده فرارکرده‌انداو چند نفر نیز اسیر از ایشان‌گرفته‌شده . [۱۲۱]

اظهار وجود شجاع نظام :

شب چهارشنبه ۱۹ شعبان شجاع نظام خواست اثبات وجودی نماید ، امروز فشنگ به اتباع خود داد و شهرت دادکه خصم شب حمله خواهدکرد،اول شب بنای شلیك بی‌جا گذاشت و تمام شهر بصدا درآمد و از هر طرف تفنگ می‌انداختند و قریب یك ساعت متصل صدای تفنگ بودکه ابتدا فاصله نمی‌داد و شلیك غریبی بود بعدکم کم ساکت شدند . شجاع نظام و هواخواهان آنچه دلخواه بود صرف فشنگ کردند ، صبح به اردو راپورت دادند که خصم هجوم آورده بود، چندین‌نفر کشتیم و عقب نشاندیم و حال آنکه همه دروغ بود .

روز پنجشنبه ۲۰ ماه (شعبان ۱۳۲۶) امیر خیزی‌ها *بسمت‌قراملك رفتند کاری نکردند وبرگشتند، شتر بانیان* توپی که بالای سیدابراهیم*بود ، بطرف امیر قیزی‌ها بستند ، توپی هم که از طرف مقابل آمده‌توپ شتربان را غلطاند ومی‌گویند بخود توپ صدمه زده ازکار انداخته ولی تکرعراده مسلماً شکسته . ۲۴ ماه‌غزت‌الله‌خان ماکوئی دوباره با سواران ماکو مراجعت‌کرد و در « آناخواتون » منزل‌کرده بودند ، سواره اکراد و سواره سابق‌که شکست‌خورد مراجعت نکرد این دفعه عزت‌الله‌خان آمد شب ۲۵ خانه شجاع نظام مهمان بود شب شش ساعت کـه‌گذشته بنای شلیك‌گذاشت بی‌جهت به محض تفریح تیراندازی‌کردند ، و از طرف مقابل هم‌جواب می‌دادند . و باران فحش از طرفین بهم می‌بارید خاصه از طرف خصم .

روز ۲۵ اردوی ماکورا امیر خیزی‌ها استقبال‌کردند و از طرف شهررحیم‌خان سواره خود را برداشت راه دهنه‌کوه سرخاب‌رفت‌تا آن طرف رودخانه و جنگ‌سختی

---

* مشروطه‌خواهان * مستبدین * امامزاده وزیارتگاه

کردند بالاخره رحیم‌خان فرارکرد و در ارمنستان می‌گفته‌اندکه ۹۲ نفر از آنهاکشته شده در جنگ روبرو تاب مقاومت نیاورد و خود را به پناه‌کوه‌کشید و در این بین توپ از شهر بحضرات بستند و از آنجا نیز فرار دادند .

در این معرکه آقا میرهاشم نیز حضور داشته است .

همین روز ۲۵ ماه از جانب حضرت والاعلان‌واتمام حجتی بارمنستان‌فرستاده شدکه باید اسلحه را تا ۴۸ ساعت تسلیم نمایند و تابع دولت بشوندکه آخر مهلت ساعت ۱۲ اول روز پنجشنبه ۲۷ بود .

۲۷ ماه از طرف دولت اقدامی بجنگ نشدوشهرت‌دادندکه قونسولهاخواهش کرده‌ومهلت خواسته‌اند* ولی این امردروغ و شهرت بی‌جابوده .

در شتربان همهمه و زمزمه‌کردند ومردم رادعوت‌کردندکه با هیئت اجتماع و جمعیت بباغ‌صاحب دیوان بروند و در خصوص جنگ بشاه تلگراف بکنند و بنا بوده‌است‌که ۲۸ماه‌بروندکه همان روز ۲۷ ازباغ خبر جنگ فردا را دادند .

عکس‌العمل اتمام حجت

روز ۲۸ (شعبان ۱۳۲۶ ق) رحیم‌خان وشجاع نظام ازجانب «شتربان» وامیر معزز ازجانب «مارالان» ونصراللەخان یورتچی‌ازجانب «ششگلان» وقاری‌کورپی‌مأمور بجنگ ویورش شدند ، واتفاقاً ازهیچ سمت‌نتوانستند کاری بکنند ، سواره ماکو که بیرون شهر وپشت رودخانه آجی منزل‌کرده بودند هجوم به امیرخیز آوردند ولی نتوانستند ازرودخانه عبور نمایند .

---

*دراینجا داستان «وای‌براوروس» تداعی می‌شود

سواره قره‌داغ و مرند از داخله شهر حمله کردند وتا همان‌سنگرهای قدیم که خراب شده وغیر مسکون مانده یعنی کوچه‌های‌امیره‌قیز وپشت‌مقبره‌سیدابراهیم‌رفتند، خانه‌های حاج محمدعلی یزدی‌که دراوایل امر بغارت رفته ودراین نزدیکها ازجانب شتربانیان بعضی‌درو‌پنجره آن‌راآتش زده بودند باززیر حمله تفنگچیان دولت‌مانده، تاآنجا رفتند وشهرت دادند که‌انجمن امیره‌قیز را گرفتند وآتش زدند وحال آنکه از آنجا تاانجمن محله امیره‌قیز چندین کوچه فاصله است . اتفاقاً یك‌نفر گرجی[۱۲۳] گرجی درمیان اهالی امیره‌قیز مقتول شدکه علی‌المشهور بومب‌می‌انداخته است . اهل محله شتربان*ریسمان به‌پای اوبسته‌ودرکوچه‌ها گرداندند ... وبسرخاب آوردندوخواستند لاشه را به‌رودخانه بیندازند ،گویا بگوشه‌انداخته رفتندکه‌در ثانی خاکش‌کردند...

مجملا ۲۸ ماه شهر ازچندین طرف تحت هجوم بود ومتصل توپ می‌انداختند سواره پورتچی از پل قاری هجوم بطرف دروازه خیابان برد در روی پل یکی‌ازبیك زاده‌هاراکشتند و از طرفین تیراندازی شد ، پورتچی فشنگ تمام کرد رفتند از اردو فشنگ بیاورند ، بالاخره‌تفنگچیان ملت آنهارا ازمحل خود حرکت داده باز بمحله ششگلان مراجعت داده‌اند وقریب۱۸نفر مجروح وسه‌چهارتن مقتول شد .

عزت‌الله‌خان قره‌داغی باصفی ازتفنگچی بطرف‌عالی قاپوشده متصل شیپور زد که‌گویا فتح وغلبه‌کرده واسباب چائی بردند ، در این بین تفنگچی‌های ملت که‌عمداً خودرا عقب‌کشیده قائم شده بودند یاحقیقةً آنجا نبودند درنقاط مشغول جنگ‌بودند بسروقت رسیده بضرب تفنگ شیون‌کردند، سربازی می‌گفته است بومب‌انداختند ، توپچیان ملی خیلی هنر بخرج داده متصل‌گلوله می‌باراندند حتی چندگلوله‌شراپنل بباغ صاحب دیوان‌رفت ویکی‌هم توی اصطلخ(کذا) جلو عمارت افتاده آخر روزهمهٔ مهاجمین‌کاری نکرده ومراجعت‌کردند .

روز ۲۹ (شعبان ۱۳۲۶ ق) ابداً ازجانب دولتیان هجومی نشد ولی بعدازظهر

* یعنی مستبدین

صدای توپ ازسمت خیابان بلند شد ، بعد تقریرکردند که اهالی خیابان هجوم باردو برده‌اند از اردوهم مقابله‌کرده‌اند ، شهرت‌های زیادی دادند ولی دروغ زیاد داشت و حقیقت امر درست معلوم نشد .

ذیـل :

شاهزاده وسپه‌دار ابدأراضی بجنگ نبودند واز تضییق طهران واصرارجمعی از اهالی شتربان ومخصوصاً از بدگوئی وعیب‌جوئی جمعی دیگر واقدامات رحیمخان وشجاع‌نظام اول اعلان سابق را داد ودرثانی آن جنگ راکرد ومآل کار رامیدانست ولی متهم **بحمایت مشروطه واهمال‌کاری هم شد** و چنانچه سابقاً گفتیم اهالی شتربان را وادارکرده بودندکه‌اجماعاً تلگرافی بطهران نمایند .

۲۵ ماه‌که اعلان واولتیماتوم بمحله ارمنستان فرستادند بقونسولها نیز کاغذ رسمی‌نوشتند که‌مافلان اعلان‌راکردیم ، «شهبندر»[۱۲۴] در جواب نوشت که کاغذ رسید ولی اعلان راندیدیم ومن صریحاً می‌گویم‌که چندین بار درخصوص‌حقوق تبعه‌دولت عثمانی شکایتهای حضوری‌وکتبی‌کردم وحاصلی ندیدیم ، حالاهم صریحاً می‌نویسم که تجار تبریز قریب صدهزارلیره بتبعه عثمان‌مقروض‌است تجارتبریز ورشکسته‌اند ، دولت‌عثمانی غرامت‌طلب‌تبعه‌خود وصدمه‌که بمال‌وجان تبعه‌اش درتبریزوآذربایجان اگربرسد ازدولت ایران مطالبه خواهدکرد .

نایب قونسول انگلیس نیز سخت ایستادگی در تحصیل امنیت رعیت خـود کرد .. دوکتور والمان (کذا)ومسیونرهای‌آمریکائی نیز جواب نوشتند که‌ماناخوش داریم ونمی‌توانیم حرکت بخارج نمائیم ... فراموش‌شد بنویسم که‌سالار ارفع[۱۲۵] پسر حاجی‌نظام‌العلماء[۱۲۶]که تازه‌حاکم دهخوارقان واسکوشده ودرآن‌صفحات‌سواره جمع‌کرده ودر «سردرود» و اطراف مشغول خدمت دولت است ۲۸[۱۲۷] ماه از سمت «قراملك» هجوم‌کرده‌وبحکم‌آبادرفته‌ولی‌ملیت‌اورا نیزعقب نشانده وایوزعلی‌اسکوئی

که‌سردسته الواط اسکواست وسرکرده سواره‌ها بوده دربین مجروح شده ، اگرچه‌اول شهرت‌دادندکه ایوزعلی مقتول‌شده ولی درثانی معلوم شدکه دروغ است فقط گلوله بگردنش خورده‌ونکشته...

۲۹ماه (شعبان۱۳۲۶ق) با متارکه‌گذشت ، اردو مقابله نکرد و ملت هم‌کـه تقدم‌نمیکرد .

دولتیان باردیگر زور خودرا زدند وکم‌یا بی‌آذوقه :

غره ماه رمضان ازطرف امیره‌قیز بازهجومی ازجانب شجاع نظام ورحیمخان شد ولی جـز تفنگ خـالی‌کردن حـاصلی نشد وبفاصلـه‌کمی مراجعت‌کردنـد ،از دوم وسیم‌ماه‌سواره‌های قره‌داغ بعالی‌قاپورفته بنای‌کندن‌درو‌پنجره وکشیدن تیرهای اطاقهاگذاشتند وکردند آنچه نمی‌بایستی بکنند ... وهمین‌ایام پسران‌حاجی‌سیف‌الله خان‌که درسردرود بودند مانع ازحمل آذوقه بمحله ارمنستان وسایرمحلات مشروطه طلب‌شدند وکار آنها بسختی‌کشید بالاخره قونسول روس و سایر قونسول‌ها شکایت کردند شاهزاده حکمی سخت نوشت وبقونسول روس داد ، اوهم غلام‌باشی خودرابا حاجی‌حسین ارومیه‌چی بسردرود فرستاد مأمورین حاجی حسین‌راگرفته‌حبس‌کردند و بغلام‌باشی نیزبدگفتند ومجملا اطاعت حکم‌نکردند . اما فردای آن‌روزحکـم اجـرا یافت وراه بازشد وکم‌وبیش غله و میوه به‌شهر آمد ولی در عرض راه قراملکی‌ها و سواره‌ها مانع شده از دست‌بارکشها می‌گرفتند .

اهالی شتربان وسرخاب نیزمنع ازگذراندن‌نان بطرف امیره‌قیزوخیابان‌کردند وزنهائی‌راکه از طرفین تردد میکردند منع‌شدیدکردند . حتی‌مذکور شد ضعیفه‌ای از اهل‌خیابان‌راکه قریب‌نیم‌من‌نان می‌برده مستحفظین طرف«سیلاب[۱۲۸]» که‌جزءسرخاب‌و ششگلان‌است‌کشتند...

سرباز وسواره دولتی‌که‌جمعی‌از اردبیلی‌وشاهسون‌هستند درششگلان وسرخاب

داد مردی‌دادندوجمعی ازاهالی سرخاب‌نیز بمعاونت‌ایشان‌دادمردانگی‌داده جیب‌وبغل زن ومرد حتی اهالی محله ششگلان وسرخاب وسیلاب‌را خالی‌کرده ، واگرنان برای خانه خودخریده‌بودند به‌بهانه اینکه بخیابان (محله مشروطه‌خواهان ـم) می‌بری از دستشان می‌گرفته‌اند. ودرکوچه علانیه بنای لخت‌کردن مردم گذاشتند وداد افتضاح رادادند .

اهالی محلات مشروطه‌ابدآخم به‌ابرونیاورد ، قند وسایر ملزومات که‌ازآن محلات حمل ونقل به‌محله‌های استبداد می‌شد مانع نشدند ، تااینکه استبدادیان ازحد بیرون رفتند ومشروطه‌چیان نیز ممانعت‌کردند ، باوجود آن نهم ودهم ماه بازراه‌را بازداشته مانع مترددین نشدند ، ازترددکه ممانعت‌نداشتند حتی ازحمل بعضی‌مهمات نیز ممانعت نکردند .

روز دهم (رمضان) بعدازظهر دونفر زن ازاهل خیابان رادرسرخاب‌گرفته‌نگاه داشتندکه شما نان می‌برید این خبر بآن‌طرفیها رسیده فوراً قریب‌صدنفر زن و مرد از سرخابی وشتربانی راگرفته ازمراجعت منع‌کردند تابالاخره‌دونفر زن خیابانی رارها کردندو در همان حین حاملین قند وپاره اشیاء دیگر را نیز مانع از حمل شدند ...

روز هشتم ماه‌رمضان یك‌نفر سلیمان نام‌مرندی ضعیفه‌ای راعلنی زدوکشت . اول گفتندکه‌مظنه‌ضعیفه‌پاره اشیاء ازاو دزدیده بوده وبعدشهرت‌دادندکه‌ضعیفه‌فاحشه ومرندی بود غیرت مرندیگری قبول فاحشه‌گی اورانکردوکشت!

شب نهم ماه درشکه وکالسکه آوان‌خان ارمنی راکه در حوالی یخچال‌میرزا موسی‌خان درکالسکه‌خانه بود بقسمی‌دزدیدندکه‌اثرش معلوم‌نشد .

شهرت‌معزولی سپه‌دار :

سپهدارکه شهرت معزولی دارد ، خواست به‌شهر بیاید وباامناء ملت ملاقات

بکنند ، ملت حمل بر حیله کرد که میخواهد باین بهانه داخل شهر شود ، قبول نکردند . حتی خواست بدیدن قونسول روس آمده‌درمجمع باملت نیز ملاقات نماید ملت عذر آوردکه ما ایمن‌نیستیم اگرداخل شهر بشوید وآسیبی بشما برسد .مامنفعل می‌شویم .

شب نهم ماه دراردو هایهوئی شده بود ، روز معلوم شد که ازطرف خیابان می‌خواسته‌اند دست بردی‌به‌اردو نمایند، بلکه یکی ازتوپهای اردوراتصرف‌نمایندامّا صورت‌نگرفت .

شب۱۲ شهررمضان (۱۳۲۶ق) کربلای حسین نام معمار از اهالی «لیل‌آباد» که میگویند مست‌بود ازپل‌معروف به‌پل نظام‌العلماء وبسمت‌شمالی رودخانه عبورمیکند جمعی ازاهالی شتربانان‌آنجا بوده‌اند ، اورا می گیرند وبه«اسلامیه»می‌برند.دراسلامیه ازاو استنطاق‌مینمایند ازجمله میگویند که «مااین‌شخص راگرفته‌ایم»حسین‌میگوید: دروغ‌است‌کسی‌مرانگرفته‌من‌خودم‌آمده‌ام‌وازانجمن‌پیغام آورده‌ام، شما مشروطه مارا بدهیدماهم‌ارك‌شمارامی‌دهیم‌مجملا ازآنجا نزد شجاع نظام‌می‌برند. پیش اوهم‌پاره‌ای صحبتهامی‌نماید،اوهم‌می گوید: ببریددررودخانه‌ازعقب باگلوله بزنید؛سید ماشاءالله مرندی‌هم‌مأموراین کارمیشود . می‌آورند سرپل ولش‌میکنند .سیدماشاءالله میخواهد که باگلوله‌بزند،عسکرنایب شتربانی‌ببهانه‌اینکه‌من‌خودم‌خواهم‌زد سید ماشاءالله را تنه‌میزندکه ازجایش پرت میشود و تیرش‌بخطا میرود وحسین بدرمیرود .

اتفاقاً درآنطرف پل جمعی از اصحاب او بوده‌اند ، شتربانیهارا گلوله‌باران میکنند ،شتربانیان میروند ، بعداززمانی حضرات بافراغت خاطر ازپل عبور کرده بخانه حاجی‌محمدجعفرخان‌که پای پل‌است میروند یك قالی بزرگ باچند رأس‌الاغ‌و چند نفر ازرعایای‌قریه‌شهرك‌ملکی‌حاج محمد جعفرخان‌رابرمی‌دارند وراه‌خودراگرفته میروند. فراموش‌کردم کلیدهای‌کاروانسرای میرزاجلیل ومیرزاشفیع راکه نزدحسین معمار بوده ازدستش‌میگیرند. آنچه نوشته‌شدتقریریکی‌ازخدام‌انجمن‌بود . اما تقریر دیگراین‌است‌که‌حسین‌باچندنفربخانه‌حاجی‌محمدجعفرخان می‌روند ،ومشغول‌میشوند،

آمده ام از انجمن [illegible] تا [illegible] تا چهارراه [illegible]

[illegible] مجلس از [illegible] نظام می ریزند [illegible] صحنه ها می [illegible]

[illegible] می کرد [illegible] در [illegible] از عقب گلوله می زنند سید ها [illegible]

[illegible] سوراخ [illegible] می آورند [illegible] کشتند سید ها [illegible]

[illegible] با گلوله زدند عسکر ها [illegible]

سید ها [illegible] که از جانش [illegible]

و حسین [illegible]

آقا تا آن وقت [illegible] از [illegible]

گلوله باران [illegible] کشتند [illegible] از زمانی [illegible]

با فراغت [illegible] حاج محمد جعفر خان که [illegible]

[illegible] یک [illegible] به خوراک [illegible] و [illegible]

[illegible] حاج محمد جعفر خان [illegible] دارند [illegible]

فراموش کردم [illegible] حسین [illegible]

[illegible] از [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] انجمن [illegible]

اما [illegible] که حسین با چند نفر [illegible] حاج محمد جعفر خان

می روند [illegible] حاج محمد جعفر خان خود را با [illegible]

پسرحاجی محمدجعفرخان خود را باسلامیه میرساندو دادوبیداد میکند ،کسی بفریادش نمیرسدو گوش نمیدهند آخرمی گویند بهشجاع نظام اطلاع بدهند . آدمهای شجاع نظام تیراندازی میکننند ،حضرات هم کارخود را کرده اشیاء مذکوررا برداشته میروند ،حسین مزبور درحیاط می‌ماند اورا گرفته باسلامیه می‌برند وآن تفصیل که اول ذکرشد اتفاق می‌افتد . فرق میانه این دوتقریر درپس وپیش بودن ترتیب است والا اصل مطلب یکی است ...

روز ۱۲ ماه (رمضان ۱۳۲۶ق) حاج محمدجعفرخان حیاط را تخلیه میکندوبه «قورت میدانی» سرخاب میرود . کاظم نایب مشارالیه را بـرده حبس میکندکـه شما آنجارا خالی کردید باید دوهزار تومان بدهید که ماهم تفنگچی ومستحفظ بگذاریم ، تاغروب هم محبوس بوده جناب مجتهد میفرستد وباهزارلیت و لعل مستخلص میشود.

روز ۱۲ ماه ازطرف خیابان بسمت قلعه معروف رفته تیراندازی کردند،چندی قبل هم راه‌راگرفته وراه اردورا ازآن سمت بسته بودند وتردد به اردورا ازپای قلعه رشیدیه انداخته بودند ، اما در ثانی تفنگچی را برداشته بودند . لیکن راه از قلعه رشیدیه بود وبازاز دور تیراندازی میکردند باری ۱۲ ماه دوباره تاحوالی قلعه میروند، شب ۱۳ ماه بالای قلعه رفته سنگر می‌بندند ، ازطرف اردو جمعی مأمور بـدفع آنها میشود زدوخوردکرده مأمورین راعقب می‌نشانند درساعت ۸ بودکه چندین تیرتوپ از اردوانداختند واز مسجد «کبود» نیز چهار وپنج تیر توپ جواب داد و خیابانیان از جای خودنجنبید .

۱۳ ماه ازطرف امیره‌قیز باردوی ماکو یورش شد وصدای توپ می‌آمدوشهرت دادندکه اردورا تاراندند ،اما هنوز معلوم نکرده‌ام ، درثانی معلوم شدکه اردوی ماکو مغلوب جمعی به «صوفیان»[۱۲۹] جمعی به‌اردری باغ صاحبدیوان رفته‌اند . وقریب ۷۰ نفر ازآنها مقتول ومقداری غارت نصیب امیره‌قیزیان شده ازامیره‌قیزیان محمدابراهیم ومیرگفتارکه از نامیان بوده‌اند مقتول شده‌اند .

۱۲ ماه جمعی از اهالی شتربان وسرخاب بباغ رفته (باغ صاحبدیوان) تلگرافی بشاه شکایت کردند وبشاهزاده نیز اعتنائی نکردند ودرحقیقت شکایت ازشاهزاده بود، جواب اطمینان که سواره وتوپخانه می‌فرستیم رسیده‌است .

ذیـل :

این‌ایام سرباز وسواره‌که درشهر بودند خیلی بدادائی به‌اهل محله ششگلان‌و سرخاب‌کرده نان زنهارا از آنهاگرفتند واسباب انزجار خاطر فراهم آوردند ، آقـا میرقوام ازسادات سرخاب تحمل نکرده باسربازان وسواره ستیزکرد وبدگفت وکم‌کم مردم نیز بصدا آمدند .

سربازان وسواره‌هم کم‌کم راه ولایت خرد پیش گرفته می‌روند وبه اردو نیز سکته‌میرسد ، سپهدار[۱۳۰] در۱۲ ماه (رمضان ۱۳۲۶ق) بسمت‌طهران رفت ،شجاع‌نظام نیز کارش لق است وبانایب‌عسگرودسته او میانه‌شان بهم خورده .

قول‌قبولی وافتتاح دارالشوری

شب ۱۴ رمضان شاهزاده جناب آقا سید کاظم خلخالی وآقا میرزا علی‌اکبر مجاهد را بباغ دعوت‌کرد و تلگراف شاه را به‌ایشان‌داد وفرمودکه‌نزد ملت رفته و ایشان را نصیحت نمایند وفرمایشات شاه رابرسانند که دارالشوری در۱۹ماه شوال افتتاح خواهد شد .

همان‌شب جناب امام جمعه وحاجی میرزامحسن‌آقا وجمعی دیگر نـیز بـباغ میروند ومقصودشان وادارکردن شاهزاده بعدم اصلاح واقدامات بر جنگ بوده ،این جماعت حوالی ساعت هشت ازشب رفته میرسند تفصیل صحبت ایشان‌زا نفهمیـده‌ام.

روز ۱۴ماه آقا سیدکاظم وآقا میرزاعلی‌اکبر نزد بنده آمدند مذاکره انعقاد مجلس شد ومرانیز دعوت‌کردند ومن‌هم وعده دادم ،آقامیرعلی‌اکبر بانجمن‌رفت‌که مذاکرات نمایدوقرارملاقات بدهد عصر رقعه بمن‌آورده بخانه حاج محمدعلی‌اهرابی دعوت‌کردندکه‌شب ۱۵ ماه‌باجناب امیر تومان بروم .

شب ۱۵ماه (رمضان ۱۳۲۶ق)امیرتومان آمدکه‌همراه برویم ولی صدای‌توپ وتفنگ ازطرفین بلند شده از شتربان از بالای «بالا حمام» بطرف خیابان ونوبرتوپ انداختند . وازسرخاب نیز ازجلو بقعهٔ سیدحمزه توپ سرپرخالی کردند وشلیك‌سخت از طرفین شد وتاساعت ۱۵ امتداد یافت ورفتن به‌اهراب موقوف‌گردید .

واین مسئله به‌تجربه رسیده هروقت «اسلامیه» معلوم‌کرده‌اندکه‌صحبت صلح می‌شود آشوبی می‌نمایندکه‌این فقره صورت نگیرد .

جنگ ادامه دارد ملت چیره شده است

روز۱۵ ماه‌ازطرف خیابان‌بطرف سیلاب رفته آنجاراتصاحب‌کردند.قُلّه‌راکه چندروزقبل سنگر بسته‌اند محکمتر کردند واز طرف رودخانه و میدان مشق آمده مغازه‌هارا صاحب شدند وسواره‌که درخانهٔ مقتدرالدوله بودفرار کرد خانه مزبور را خیابانیان مالك شدند ونصراللەخان یورتچی که در خانه‌های میراخور پشت‌یخچال میرزا موسی‌خان قرب خانه‌های مسکونی من مینشست طرف اول روز حیاط راخالی کرد وسواره‌اش نیز راه فرار پیش‌گرفت ... خیابانیان از خانه رفیع‌الدوله سوراخ کرده‌داخل‌خانه میرآخور شدند وآنجاراسنگرکردند .

سواره نصراللەخان‌که از سرخاب میخواست برود اهالی آنجاجلوگیری‌کردند ومانع شدند (اما نفهمیدم‌مراجعت‌کردند یانه) نصراللەخان را هم‌شجاع نظام‌بمنزلش بردومانع‌شد ،

مجملا طرف‌ملت زور آورده پیش‌آمدند وتیر وتخته‌که‌دردکان حاجی اسمعیل چوب‌فروش‌ونزدیکی مغازه‌ها بود همه‌راآتش زدند وقت عصر ۱۵ ماه ازکوچه‌پشت خانه‌های ما، علی‌خان مرندی ونایب محمود شتربانی باجمعی تفنگچی قره‌داغ‌ومرند وشهری ازپشت بامها آمده بحیاط «خانقزی[۱۳۱]»که‌غیر مسکون است افتادند ودری‌را که میانه حیاط من‌وآن‌حیاط است بازکردند ودراین‌طرفی را نیز کوبیدند ، ضعیفه

که‌درحیاط بود بازمی‌کند، من‌وقتی خبردار شدم‌که تفنگچی داخل حیاط بیرونی‌شد. گفتند : خواستیم ازاینجا بیائیم و مهاجمین را دفع بکنیم ، مظنه‌گمان‌کرده بودند که از اهل خیابان در این حیاط هست یا میتوانند راه‌بخانه میراخور پیدا نمایندبهر حال‌درهشتی دربیرونی قدری نشستند ودوباره از همان راه‌که آمده بودند مراجعت کردند ومراگمان این‌است که‌عن قصد نیامده بودند ، فقط تصادف ایشان‌را بخانه من آورد یعنی تودرتو می‌آیند وباین حیاط‌میرسند والله‌اعلم .

بعد تحقیق شده‌معلوم شدکه بحضرات گفته‌بوده‌اند که‌دراین خانه‌ها خیابانیها تحصن‌کرده‌اند وایشان‌نیز برای تفتیش‌آمده‌بوده‌اند حتی حیاط طویله وحیاط‌مشهدی حسین پسرحاجی‌کریم صراف راکه همسایه است وارسی‌کردند .

مرگ‌حسین‌خان [۱۳۲] باغبان

همان‌روز ۱۵ ماه (رمضان۱۳۲۵)جمعی ازطرف چارمنار ازکوچه‌عمادالاسلام می‌آیند وحیاط میرزاکریم راکه‌مشرف به‌پل نظام‌العلما وطرف جنوبی رودخانه‌است ودرماه ذی‌حجه‌نیز سنگرکرده‌بودندسنگر مینمایند ،چون‌آن‌خانه‌ها مقابل‌کوچه‌ایست که مستقیماً ببازارچه سرخاب میرود مذکور شد از بازارچه سرخاب توپ بـه‌آن خانه‌ها انداختند وگلوله توپ مردم را متفرق کرده وکربلای حسین خان باغبان‌که یکی از سرکرده‌های تفنگچیان لیل‌آباد بوده باگلوله تفنگ کشته می‌شود . چـون رفقایش متفرق شده بوده‌اند جنازه‌اش آنجا میماندکه اهل‌شتربان برداشته‌درقبرستان خودشان‌دفن‌کردند .

مذکورشدکه‌شب ۱۶ جناب مجتهد وبعضی دیگرکه در اسلامیه‌بودند،اسلامیه را بالمره تخلیه کردندوحتی درش بسته‌شد جمعی راعقیده این است‌که‌مجتهدبخارج شهر رفته اما این حرف از روی حدس است ، امام‌جمعه وحاجی میرزامحسن‌آقا که

چندشب قبل به‌اردو رفته بودند مراجعت نکرده‌اند .

۱۶ ماه رمضان کار براهل سرخاب سخت شد و نان خیلی کمی کردو سرخابیان مدتی است که خودرا بی طرف کرده و باسلامیه نیز کمتر ترددمی کردند .

مذکور شدکه درمسجد سرخاب مجلسی کرده بوده‌اندکه یاتنخواهی جمع نموده به‌شجاع نظام ورحیم خان بدهند تاجنگ نمایند یا تسلیم شوند ورأی مختلف بوده تفصیل معلوم نیست ، همین قدر اجمالا صحبت شد .

ازسیلاب واطراف بهیچوجه چیزی نمیرسد یعنی کوچه‌ها چون از سمت شمال سنگر سواره‌ها* واز طرف جنوب سنگرخیابانی*هااست این است که ترددممکن نیست حتی اهـالی این کوچه و دربند عقبی نتوانستند نـان تحصیل نمایند بعد معلوم شدکه اهالی سرخاب بواهمه افتاده اجتماع کرده‌اند وشب ۱۶ ماه جناب مجتهد نیز ترك اسلامیه کرده به‌اردو رفته مردم متوحش ومتزلزل بوده‌اند ، شب ۱۷ ماه(رمضان ۱۳۲۶ق) رحیم خان وشجاع نظام نیز شهر را ترك کردند واهـالی سرخـاب درمسجد قزلّلوجمع شده باطرف خیابان عهدوقرارداده ساعت ۸ ازشب توپ وصندوقهای گلوله‌هارا تحویل دادند واهالی خیابان همه‌را بردند .

روز ۱۷ ماه راه محلات بهم دیگر باز شد ، وشنیدم که ببعضی خانه‌ها خیال تعدی دارند ، پیغامی به‌انجمن دادم جناب اجلال الملك وحاجی شیخ علی اصغروجمعی دیگر به‌این محلات آمدند که مردم را مانع شوند ولی تارسیدن ایشان انجمن اسلامیه راغارت ودروپنجره آن‌راکنده آتش زدند وخانه‌های حاجی محمدتقی صراف وحـاجی میرمناف وسالار ارفع را غارت کردند ، حتی خانه نایب کاظم شتربانی راکه هرچـه داشت ازغارت آورده بود بکلی بردند وخانه‌های حاج میرزا رفیعخان که‌رحیم خان مینشست واسباب‌خانه حاج‌خان آنجا بود بکلی بغارت رفت ودرشهر یك‌حالت‌دیگر روداد مردم **بهمدیگر تبریك** می گفتند .

---

* مستبدین * آزادیخواهان

دراین چندروز که محصور بودم وازجائی خبر نداشتم امروز که راه‌تردد بازشد معلوم شدکه شب ۱۵ماه جناب حاجی میرزا ابوالحسن انگجی وآقا سیدکاظم وآقا میرزاعلی‌اکبر وجمعی درمنزل حاجی محمدعلی‌آقا اجتماع کرده ودرخصوص‌جواب تلگراف شاه مذاکرات کرده‌اندوجوابی هم‌نوشته‌بودندکه بشاهزاده بفرستند،حاصلش وجوب اطاعت حججالاسلام نجف وترك معاندت بادولت بود .

روز۱۵ که کربلای حسین‌خان‌مقتول ورفقایش فرار میکنند، تفنگچیان تصور می‌کنندکه‌اورا شتربانیان زنده‌گرفته‌اند . باین مناسبت شب ۱۶آقاسیدکاظم‌خلخالی وآقامیرزاعلی‌اکبر وآقا سید رضی وآقای‌آقامیرزاعلی‌آقای خودمان وجمعی دیگررا به‌انجمن احضار کرده درصددایذاء حضرات [که‌نمایندگان اسلامیه بوده‌اند]برمیآیند که‌ماشماراحبس‌میکنیم تاشتربانیان‌حسین رارد نمایند . بنای‌کشتن‌ایشان‌رامیگذارند وهایهو بلندمیشودبیچاره‌هارادراطاق‌کوچکی حبس‌میکنند ، بالاخره وبلطایف‌الحیل حضرات رامستخلص‌مینمایند. یعنی به‌آن تفنگچیان میگویند نزدستارخان میفرستیم که‌اوتلف‌نماید وباین‌بهانه ازدست‌ایشان‌خلاص‌میکنند. خدائی شده‌که حضرات‌کشته شدن حسین‌را درآن ساعت نفهمیده‌اند والاآن بیچاره‌هارا مسلماً می‌کشته‌اند .

در اردو .

روز۱۷ماه‌که درشهر آن‌وقایع رخ‌میداد ، دراردوی شاهزاده نیزپاره‌گزارشات اتفاق میافتد . مجتهد و امام‌جمعه که آنجا بوده‌اند مجتهد شب ۱۶ماه به‌اردو رفته بود . باشاه مخابره‌ای مینمایدوشکایت ازشاهزاده‌میکند وشاهزاده نیزمخابرات‌مفصل کرده‌تقصیر رابگردن حضرات وارد میآورد ودراین‌بین‌باامام به‌کنار آمده اورامتقاعد میکندکه‌جنگ صرفه وصلاح نیست ، بعد مجتهد حاضر می‌شود وشاهزاده شکایت‌از وضع‌کار میکند مجتهدپرخاش مینمایدکه‌کاش نمی‌آمدید وهرچه زودتر بروید بهتر،

شاهزاده میگوید اسب حاضر بکنند دماغ آقا معیوب شده .

ازتهران تلگراف سخت‌وغیظ و طیش می‌آیدکه باید حکماً جنگ نمائی والا سلب شئونات ... شاهزاده قسم دوم راقبول میکند وازشئونات خود استفاء مینماید شاه هرچه اصرارمیکند قبول نمی‌نماید مجملاروز ۱۷ ماه ازباغ صاحب دیوان‌بسمت باسمنج حرکت‌می‌کند ودرثانی معلوم‌کردم‌که روز ۱۷ ماه ده‌هزارتومان به‌رحیم‌خان وپنجهزار به‌شجاع‌نظام‌وچند هزار به آقامیرهاشم وحسن واتباع که جمعاً بیست‌هزار تومان بود داده‌اند که‌بشهر مراجعت‌کرده جنگ نمایند ومجتهد وحاجی‌میرزامحسن آقا به‌شاهزاده اصرار داشته‌اندکه‌شاهزاده راحرکت داده بدامنهٔ کوه سرخاب بیاورند آنجا منزل بکنند وجنگ‌نمایند ،شاهزاده قبول‌نکرده عجب این است‌که‌بشاهزاده‌وقت حرکت اصرار میکرده‌اند که‌لااقل حکم نماید چند تیر توپ بسمت شهر خالی نمایند که اعتنانمی‌کند .

رحیم‌خان ومشاورین‌پولهارا گرفته راه خود را پیش میگیرند واقدامی بطرف شهر نمی‌نمایند .

تخلیه شهر از قشون استبداد

شب ۱۷ شهررمضان ۱۳۲۶ ق که‌قشون دولتی ومجتمعین در«اسلامیه»شهررا تخلیه کردند ودرمحله سرخاب هرچه توپ بود تحویل ملت داده شد روز ۱۷ پارهٔ اشخاص ازجانب‌ملت دست‌بغارت وتاراج‌گذاشته‌ریختند حیاط حاجی‌محمدتقی‌صراف وحاجی‌میرمناب وعمارتی‌راکه انجمن اسلامیه‌کرده‌بودند بغارت بردند . حتی‌عمارت حشمت‌الدوله‌که‌شجاع نظام آنجارا منزل وسنگرکرده بود صدمه زدند وبعضی اشیاء که اوبغارت آورده ونتوانسته بود ببرد دوباره یغماگران غارت‌کردندکه ازآن‌جمله اسباب وآلات مطبعه‌مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی بود . وخانه حاجی‌میرزا رفیعخان که‌رحیم‌خان آنجا منزل‌کرده بود بالتمام بغارت رفت و «ستارخان» و سایرین هرچه

منع کردند فایده نداد .

وبااین ترتیب وغارت چندروزی باقی ماندند تااینکه کم کم جلوگیری شد و دست ازآن تعدی‌فاش وغارت علانیه برداشتند ولی ضمناً پاپی بودند درمنزل هرکس تفنگ واسب سراغ‌میکردند شب رفته می‌بردند اهالی شهر دو حصه شده بودند اهالی خیابان و توابع بستهٔ باقرخان سالار ملی وامیره‌قیز وتوابع بسته ستارخان سردارملی شده ودهات طرف غرب شهر تماماً درتحت اقتدار سردار ملی وطرف شرقی درتحت تسلط سالار ملی بود وچون‌حق‌تقدم ونفوذمطلق وتسلط تام‌باسردار ملی بوده غالب اهالی با او بوده ودر امورات‌علی‌الرسم‌ازاو اذن می‌طلبیدند وخودرامطیع امرونهی اووامی‌نمودند .

کشته شدن شجاع نظام‌مرندی

اول ماه شوال ۱۳۲۶ ق شجاع نظام درمرند مقتول شد ، باین‌ترتیب که‌جمعی ازاهالی وطرفداران ملت بمب ترتیب داده ودرمیان جعبه برسم امانت‌گذاشته وباسم شجاع نظام باپست فرستادند ، جعبه را تا میروند باز نمایند ، جعبه ترکیده شجاع نظام وچندنفر را تلف‌میکنند .

شاهزاده عین‌الدوله از باغ‌صاحب‌دیوان‌همان‌روز ۱۷ رمضان حرکت وبقزلجه میدان‌رفته استعفاکرد وبفکررفتن افتاد ..، بعدازجانب دولت بهر قسمی بودراضی‌به اقامت‌کردند معاودت بباسمنج‌نمود ومکاتبه باشهریان‌کرد ودرصلح می‌کوبیدو بعضی اوقات مرامخـاطب میکرد ولی انقلابیون راضی نشده دائماً سختی‌میکردند .

مطالبه اعانه از مردم :

چون ملت را مخارج زیاد بود کمیسیون اعانه ترتیب داده جمعی راوداشتند

وبناگذاشتند از مردم پول بگیرند کمیسیون اعانه نیز بابی‌ملاحظه‌گی تمام ازهرکس بنای مطالبه پول گذاشتند وعرصه بمردم خیلی تنگ شد وعلتش همان بی‌ملاحظه‌گی ومطالبات فوق‌العاده بودکه‌فوق قدرت پاره اشخاص تحمیلات میکردند .

منهم‌درخانه‌رابسته وباکسی‌مراوده‌ومراجعه نداشتم‌اماجمعی ازدوست‌وآشنا و خودی وبیگانه نزدمن‌آمده بیان حال میکردند ومن‌نیز بقدرت واستطاعت باکمیسیون مالیه باسخت‌گوئی وگاهی با ملایمت راه رفته بعضی را تخفیف میدادند واغلبی‌را قبول نمیکردند و مخصوصاً تعمد در عدم قبول داشتندکه مبادا اسباب وهن‌کارشان بشود .

بالاخره من شهرت دادم‌که ازشهر خارج‌شده وبدهات رفته ، مدتی نیزبهمین‌و تیره وغفلت رفت ومردم مرا ازشهر بیرون رفته تصور میکردند ، بملاحظه اینکه زمستان درپیش است واردوی دولتی در باسمنج اقامت کرده و ممکن است تحصیل قوه استعدادکرده بشهر هجوم یامحاصره نمایند .کارگذاران صلاح چنین دیدند که باطراف سواره فرستاده غله دهات دیزجرود ودهخوارقان ومرند ورود قات وغیره را حمل شهر نمایند وانبارهارا مهرکرده نگذارند از محل فوت‌شود .

درماه شوال(۱۳۲۶ق)که ملت ازقشون دولتی آسوده خاطر شدند بناگذاشتند به‌اطراف مأمور بفرستند ازجمله «قلعه‌وان باشی[۱۳۳]» را مأمورکردند مراغه برود من به‌انجمن پیغام دادم وتأکیدکردم که آنچه در دست شما مانده ودرحکم خزانه‌ملت است فقط مراغه‌ودیزجرود است‌که‌غله شهر را میدهد، مابقی محالات یادست‌دولتیان است یاغله‌اش‌بشهرکفایت‌نمی‌کندیا حمل آن صرفه‌ای ندارد مانندمرند وارونق که غله‌اش‌کم است .

اعضاءانجمن این‌حرف راپذیرفت وممانعت‌کرد(یعنی‌از اعزام‌مأموربه‌مراغه-م) ولی اشخاصی‌که داوطلب مراغه شده بوده‌اند بگوششان نرفت واعتنا بکس نکردندو بمراغه رفتند .

در این اثناء از جانب ملت مأمورین بردهات دیزجرود ومراغه رفته‌انبارهای

غلـه‌را مهر کردنـد کـه بایـد حمل شهر شـود ، در این باب نیز هر چه گفته شد بخرج کسی نرفت مأمورین خود سر رفتند وکردند آنچه کردند ... غله جمعی‌را بار کرده به‌دهخوارقان حمل نمودند وفروختند و علاوه برغله سایر چیزهارا نیز ازقبیل بنشن ونخود وغیره که محصول دیزجرود است تصرفات کردند .

ورود مأمورین بمراغه وعاقبت کار آنها

ازجمله وقایع این ایام فرستادن یاد(خود سر رفتن) جمعی ازمجاهدین بسمت مراغه بودکه‌شخصی به‌لقب«قلعه‌وان‌باشی» که‌وقتی در اداره‌گمرك بود وشغل‌راهداری سپرده به‌اوبودکه ازگمرك‌بیرون‌ش کردند دراول امرمشروطه خودرا داخل‌ملت‌خواهان کرده بود وشخصی است بی‌پروا وملاحظه ، پیش افتاد وجمعی را دورخود جمع‌کرد بامیر کریم بزاز که خودرا ناطق قوم‌کرده بود عزم مراغه‌کردند .

مأمورین مزبور وارد مراغه میشوند واز طرف اهل مراغه استقبال شایانی از ایشان بعمل می‌آید ولازمهٔ محبت وپذیرائی را مینمایند ،بطوریکه هفتادرأس گوسفند درطول راه آنان قربانی میکنند .. اما مأمورین مزبور باقتضای خلقی که داشته‌اند شروع به بدرفتاری وبدلعابی‌کرده مردم را متوحش‌کرده مبالغی گزاف ازایـن وآن می‌گیرند ولازمه «ریولسیونی» را منظور میدارند .

تا اینکه مراغه به‌جنبش آمده و حضرات را از مراغه بیرون می‌کنند یا خود بیرون رفته ودربناب سقناق‌کرده‌مستعد جدال‌می‌شوند واین نتیجه رفتار ناپسندآنها بود ، زیرا همینکه آقایان مزبور عزم مراغه کردند، دردهات سرراه آنچه مقدورشان بودکردند . ودر قریه عجب‌شیر وغیره هرجا سراغ مرد متولی گرفتند ، روز مهمان شده ،نانش را خوردند وشب تضییق‌کرده پولش‌راگرفتند ، بانهایت بی‌باکی‌وهتاکی شب‌وروز مست لایعقل راه میرفتند و بابن منوال داخل مراغه شدند ، واهل مراغـه نیز استقبال شایان‌کرده‌وقریب هفتادگوسفند قربانی‌کردند . ، وبعداز ورود وجابجا

شدن‌حرکات ناشایست خودرا پیش گرفته، درمسجد ودرملاء عام نسبت به‌پاره‌اشخاص محترم بدگفتند وعلت این حرکت این بودکه مجاهدین مطالبه غله‌وحمل آن‌را بـه تبریز مینمایند اهالی قبول کرده مهلت میخواهند تا از دهات آورده حمل نمایند .

فدائیان مطالبه مهلتانه وخدمتانه میکنند ، اهالی جواب میدهندکه این‌حرف خلاف مشروطه است وبعینه همان رفتار قدیم استبداد میباشد وعلاوه‌برآن مجاهدین میخواسته‌اند از متمولین‌بعنوان اعانه مبلغ گزافی بگیرند (قریب‌سیزده‌هزارتومان)و اهالی نیز حاضربوده‌اندکه‌باطیب نفس خود ششصدوهفتصدتومان‌جمع کرده‌به‌حضرات بدهند ،مجاهدین درمسجدبجوش آمده‌باگلوله تفنگ از ران دوپسر میرزا هدایت‌الله معروف به مجتهدآقا که دائی حاج صمدخان شجاع‌الدوله بودند زدند وافتضاحات فوق‌العاده بازآوردند . . . بعد بسرقورخانه دولتی رفته ، آنچه درقورخانه دولتی بوده‌از تفنگ وذخیره برمیدارند .واهالی‌کم‌کم به‌صدا در میآیند فدائیان روبه‌بناب میروند . بعد جمعی‌ازمحترمین مراغه‌نزدسلیمانخان چاردولی رفته استمدادمینمایند اوهم سوار میفرستد ودربناب حضرات را محاصره‌کرده وازآنجا بعداز جنگ‌وغارت پارۀخانه‌ها مجاهدین را بیرون میکنند به «خانگاه دریا» معروف به «خانه» که چهار فرسخی بناب ودروسط‌گاودول‌وبناب است آمده سکنی‌میکنند .

(این‌عمل‌در تاریخ‌مشروطه‌کسروی سخت نکوهش شده وجریان غارت وچپاول سواران چاردولی در بناب مشروحاً درخاطرات مرحوم حاج میرزاعبدالله سیفی‌بنابی آمده که درشماره‌های بهمن‌ماه واسفندماه ۱۳۵۳ مجله وحید چاپ شده که‌سخت‌رقت بار ووحشیانه بوده‌است در واقع رفتار ناشیانه قلعه‌وان‌باشی رئیس مجاهدین به‌این نتایج ناگوار منتهی شده‌است .م)

واین اعمال‌زشت مجاهدین باعث شدکه سردار ملی‌به روسای آنهاسخت‌گرفته حتی خواسته قلعه‌وان‌باشی را **بقتل برساند** ولی وقتی دریغ‌گفت‌که‌تیر ازکمان‌رفت واین حرکات ناشایست وناهنجار اشخاص‌دخل برکه اسم‌خودرا مجاهدگذاشته‌بودند، باعث شدکه‌حاج شجاع‌الدوله آن اقدامات وحملات را به‌تبریز کرد و آنهمه مردم

کشته شد چنانکه شرح آن بیاید ...

در اواخر شوال حاج سیدالمحققین که در نعمت‌آباد بودبشهر مراجعت کرد، هکذا حاجیه زینت‌الدوله‌عیال حاج نظام‌الدوله که در «زرنق» سکنی داشت باوجود حمایت عین‌الدوله دراواسط شوال بشهر آمـد.

مراجعت صمدخان شجاع‌الدوله از تهران

در اثناء این مدت‌حاجی صمدخان سعیدالملك که لقب شجاع‌الدوله گرفته واز تهران‌مراجعت کرده‌بودداخل‌مراغه‌می‌شودومیرزامحمدحسن‌معروف‌به«مقدس»رادرچله زمستان توی آب سرد زیرچوب‌انداخته کشت. بعداز آن سواره وپیاده فراهم آورده روبسمت تبریز حرکت کردوسواره‌های‌ملت‌عقب‌کشیدند تابه سردرود رسیدند ،جمعی ازاهالی تبریز از جمله حاج‌حسین ارومیه‌چی ودونفر ازهیئت‌علمیه وجمعی‌دیگر در سردرود بودندکه‌یکدفعه طرف صبح ۱۴ذی‌حجه (۱۳۲۶ق) سواره دولتی به‌سر درود ریخته جمعی کثیررا به‌اسارت گرفتند ،که‌تفصیل آن‌خواهدآمد .

ورود مجدد تقی‌زاده‌به‌تبریز

دراواسط ذیحجه ۱۳۲۶ ، **تقی‌زاده** بی‌خبرواطلاع وارد شهر شد. دیدن کردم وصحبت‌ازبی‌نظامی‌تفنگچیان ملت وغارت‌گری‌آنها شد، به‌من گفت که‌مادرفرنگستان اطمینان بشما واجلال‌الملك داشتیم که‌دراین بابها لازمه اقدامات رابنمائید،گفتم: ماها ازگفتن‌خسته شده‌ایم ، نفوذ شما بیشتر است وتازه وارد هستید ، حالا نوبـت شما است.

درانجمن وغیره حاضر شده نطقهای مؤثرکرد ومردم را از غـارت وحـرکات لاابالیانه منع‌نمودولی‌بخرج‌احدی نرفت . ودائماً صحبت ازاصلاح میکرد ومیگفت، حتی باعین‌الدوله بنای مخابره گذاشت . آدم‌عین‌الدوله بشهرآمد وبا اوملاقات‌کرد

ومذاکرات نمود . من هم در ۱۸ ذی‌حجه بعنوان تبریك عید کاغذی به‌عین‌الدوله نوشتم‌وکم‌کم مذاکره انعقاد مجلس مذاکره بمیان آمد وچند کاغذردوبدل گردید . تقی‌زاده نیز نهایت همراهی راداشت .

در غره‌ذی‌قعده ۱۳۲۶ خبررحلت حاج میرزاحسین طهرانی مجاور نجف به تبریز رسید مجالس فاتحه‌گذاشتند ، من‌نیز در مسجد خودمان مجلس ختم گذاشتم، روزختم ، میرزا حسین‌واعظ بالای منبر رفته پاره‌ای مذاکرات کرد وازدعوت مردم باتفاق وصلاح دید همدیگر وغیره .

بعداز فراغت ازمنبر مجلس خصوصی شده قرارگذاشتندکه‌درانجمن اجتماعی شود . همان‌روزکه چهارم ذی‌قعده بود (۱۳۲۶) وقت عصر به‌انجمن رفتم وسردار و سالار وجمعی دیگر نیز حاضر شدند ... من‌صحبت‌کردم‌که الان باید انجمن اصلاح شود وعددمعین درآنجا باتفاق سایرین‌رأی بدهند . وثانیاً بایدمجلس مختلطازبعضی اعضای انجمن وپارهٔ اشخاص دیگر ، مرکباً منعقدشود .درخصوص‌امورات مذاکره وهرچه‌اصرارکردند بیشترازاین‌حرف‌نزدم .

ودرضمن صحبتهای متفرقه که‌میکردن این‌بودکه‌به‌تجربه ثابت شده‌است‌که اهالی تبریز همیشه‌متحمل زحمات‌بوده‌اند ونتیجه‌را دیگران برده‌اند والآن مثل‌این است‌که‌می‌بینم درآخرکارگوی‌رااصفهانی واهالی‌سایر جاها ازمیدان برخواهند داشت وبرای ما تبریزیهاجز رنج چیزی نخواهدماند (پیش‌بینی حمله بختیاریهاوگیلانیهاو ارمنی‌ها به‌تهران است .م) .

آن‌مجلس مختلط که‌من‌تکلیف‌کردم بعمل‌نیامد وابداً اقدامی‌نشد ورشته‌کاردر دست‌اشخاصی بودکه‌من داخل‌حزب آنهانبودم .[منظورش دموکرات‌ها است.م]

دراین ایام بنای‌گرفتن اعانه‌کردند وحتی سردارهفت‌هزارتومان برای‌مخارج تفنگچیان ازانجمن مطالبه‌میکردشب۱۳ذیقعده جماعتی‌ازاهالی‌خیابان قرارمیگذارند که‌بطرف باسمنج حمله ببرندجمعی‌سواره وپیاده شب‌هنگام حرکت‌مینمایندسواره‌ها

پیش افتاده پیاده‌ها عقب میمانند ، حسن نام معروف به «دلی» پیشاپیش میرودتا میرسد به‌توپی که‌دردهنه باسمنج روبه‌شهر گذاشته بوده‌اند سوار توپ شده‌بحکم‌مستی بنای‌عربده‌واشتلم میگذارد، تفنگچیان‌شهری نیز رسیده بنای شلیك می‌گذارند اردوی غافلگیر متوحش‌شده ومردم بهم‌ریخته بفکر جان خود میافتند وقازاقهاکه‌درباسمنج بوده‌اندهجوم برتپه که‌حسن‌دلی (دیوانه) آنجابوده کرده ویك‌نفرسرتیپ‌قزاقهارا گلوله هوائی‌خورده‌فوت‌میشود. بالاخره قشون دولت‌غلبه‌کرده وحسن‌دلی‌را درحالتی که‌از کثرت‌مستی‌قوه‌مدرکه بجانبوده وسوارتوپ بوده می‌کشند .

نتیجه بدمستی حسن‌دلی :

سواره شهری مغلوب وروبشهرفرارمینمایند، تاآن‌شب اردوی باسمنج‌درغفلت بوده وشب‌وروز مشغول تعیّش‌بودندولی‌بعدازآن‌متوجه‌ومواظب شده‌بشهریان‌سخت گرفتند .

درهمین‌ایام‌حاج‌سیدالمحققین‌تلگراف مفصلی به‌محمدعلی‌شاه مسوده‌کرده‌اوامر حججالاسلام عتبات را که در خصوص ندادن مالیات به‌قشون استبداد کرده بودند باتهدیدات دیگر درج کرد وداد سایرعلما وحتی‌من‌مهرکردندباسیم کمپانی‌مخابره‌کرد ولی‌جواب‌نیامد .

بعدازمدتی‌عده‌ای‌ازسواره‌وپیاده‌بباغ صاحب‌دیوان‌آمده‌سکنی‌کردند وچندتوپ شنیدر درتپه‌های حواله باغ روبشهر گذاشتند وبعدازمدتی‌عده دیگر به‌قریه «بارنج» رفته‌سکنی‌کردند وآب‌شهر رابریدند وطاحونه‌هارا ضبط‌کردند .واهالی شهرنتوانستند تردد نمایند وامربشدت‌کشید (بطوریکه‌درسطورقبل‌نوشتیم‌صمدخان بعدازکشتن شیخ محمدحسن‌مقدس) روبه‌شهرتبریزحرکت‌کردومدتی‌درخانگاه‌علیاسکنی‌نمودومجاهدین درخانقاه حسینقلی (خانیه‌دریا)اقامت داشتند . بالاخره‌شبی مجاهدین بخیال‌هجوم شبانه وشبیخون می‌افتند ، روبه‌خانقاه حرکت‌می‌کنند راه‌راگم کرده حوالی طلوع

آفتاب بنزدیکی خانقاه میرسند. راه گم کرده، بیخوابی کشیده از سردی هوا دست و پایخ کرده در بر تپه‌ای که مابین قریه «لولالو» و خانقاه است جمع می‌شوند. حاج شجاع الدوله سواره‌های خودرا دسته کرده از سه جانب برمجاهدین تبریز حمله می‌کنند سواره‌های شجاع الدوله همه آسوده وانگهی جنگ دیده وسواری آموخته شهریان همه خسته وبی تجربه وسواری ندیده، سواره شجاع الدوله دردفعه اول چندنفر ازتبریزیان را میزنند، مجاهدین راهول گرفته سلاح خودرا انداختند وراه‌فرار پیش میگیرند.

بعضی خودرا به‌چاههای قنوات می‌اندازند بالجمله بقیه باحالتی بسیار پریشان وارد گاوگان می‌شوند وجمعی کثیر به‌اسیری میرود ووارد ین گاوگان توقف نکرده بفاصله چندساعت به‌سردرود میروند ودراین غلبه استعداد فراوان بدست سواران شجاع الدوله می‌افتد والا با لذات استعداد کامل نداشته‌اند.

بعدازاین واقعه شجاع الدوله عازم دهخوارقان ودراواسط ذی‌حجه ۱۳۲۶ وارد سردرودشد، شهریان که مستحفظ سردرود ودرغفلت صرف بودندحرکت مذبوح کرده جمعی مقتول وجمعی گرفتارشدند که ازجمله آنها شیخ جلال نهاوندی وسید معین بودکه با میرزا احمدنام قزوینی بعنوان فرستاده حجج الاسلام نجف ازعتبات عالیات به‌تبریز آمده بودند، میرزااحمد درشهر وآن‌دونفر به‌سردرود رفته بودندکه گرفتار شدند (در واقع این چندنفر نمایندگان سیاسی وحزبی نجف درمیادین جنگ بوده‌اند. م) وحاج حسین معروف به‌ارومیه‌چی که ازروسای اردوی تبریز بود گرفتار گردید. اردوی شجاع الدوله تاقره‌ملك آمده، آنجاراضبط ومشغول محاصره شهرشدند وجماعت شهری مدافعه هجوم آنهارامی‌کردند ونمی‌گذاشتند داخل شهرشوند.

درکوههای قریه «لاله» بعضی بومبها در زمین دفن کردندکه دریکی از حملات اردوی شجاع الدوله جمعی راتلف کرد وحاج شجاع الدوله به‌انجمن پاره کاغذهانوشت وتهدیدات کردوملت مشروطه‌را ملت خروج ازدین شمرد ونوشت آمده‌ام تاالامذهبان را بالمره هلاك نمایم ...

آغاز سال ۱۳۲۷

چهارم محرم سیصد و بیست و هفت سردار و سالار را طلبیدم آقای تقی زاده نیز حضور داشت عنوان صحبت مذاکره با دولتیان بود. گفتم : که رفته رفته کار مشکل تر می شود و شماها زحمت ملت را کشیده اید ، حالا هم دولت سخت ایستاده و شهر را محاصره کرده و با تمام قوای خود مشغول محاصره است ، عقیده من اینست که باید ملت قوت را ازدست نداده با دولتیان نیز مذاکره کرده و با آنها تبادل آرا نماید ، بلکه بتواند اصلاحی به امر نماید و معنی صلح و اصلاح این نیست که ملت تمام تکالیف دولت را قبول نماید یا دولت مقاصد ملت را بالتمام بجا بیاورد که این هر دو را تسلیم گویند نه صلح و اصلاح بلکه مقصود از اصلاح این است که هر دو طرفین را گرفته حد وسطی قرار بدهند که هم مشروطه بعمل آید و هم فیمابین دولت و ملت آشتی شود .

سردار (ستارخان) جوابی نداد جز اینکه ما مردمان جنگی هستیم **و مطیع عقلا هر چه آنها بگویند تکلیف ما این است که قبول نمائیم .**

سالار (باقرخان) گفت : مقصود شما را فهمیدم ، قصد شما این است که ما ترک سلاح نمائیم و دولت عفو عمومی بدهد .

من با نهایت انزجار خاطر گفتم : از شما خیلی تعجب است که آن مقدمات مفصله را که گفتم همه را فراموش کردید وقتی که قشون دولت در شهر و نصف شهر در تصرف دولتیان بود ، من این تکلیف را نکردم و قبول ننمودم ، حالا که تا دو فرسخ شهر در تصرف ملت است چگونه ممکن است که این تکلیف را نمایم ، آنچه من می گویم اصلاح است و آنچه شما تصور می کنید تسلیم ، تفاوت میان این و آن از زمین تا آسمان است . بالاخره رضایت بانعقاد مجلس مذاکره دادند و مجلس متفرق گردید .

درهشتم محرم (۱۳۲۷) در انجمن مجلس خصوصی منعقد و در این باب مذاکره طولانی شد آخرین رأی این شد که به شاهزاده عین الدوله تکلیف شود که جمعی را بتبریز

بفرستد ودرخانه جناب وهاب‌زاده مجلس مذاکره منعقدشود . اشخاص‌راکه‌ازطـرف ملت بایستی حاضر شود منتخب نمودند ومجلس براین ختم شد . و درآخـر صحبت کردندکه درمجلس اینطوری ، صحبت بچه نحو باید بشود ، مـن‌گفتم : مامـدعـی خواهیم بودجواب‌راایشان‌بایدبدهندحرف‌مراقبول‌کرده‌باوجود این اصراردرکم‌وکیف مذاکره می‌نمودند بالاخره قرارشد یازدهم محرم باز اجتماع شده دراین‌باب مذاکره شود، من‌هم تعبداً قبول‌کردم ، مجلس متفرق‌شد وقرار شد آقای تقی‌زاده تکلیف را بعین‌الدوله بنویسد .

پانزدهم ماه (محرم۱۳۲۷ ه) درانجمن‌مجلس‌خصوصی منعقدگردید بازتجدید صحبت شد من‌سکوت داشتم وحرف همان روزی را اعاده نمـودم . آقـای تقی‌زاده گفتند: که عنوان صحبت ما باید سرقانون اساسی باشد و درسر اوصحبت نمائیم بعد مجلس متفرق‌شد .

۱۳ماه ازعین‌الدوله خبر رسید آمدن‌هیئتی‌از باسمنج راردکرده‌بود کـه‌بـاید اولیاء دولت نیز مطلع شوند ومن‌نیز مسبوق بشوم هیئت بیاید وبرگردد مستلزم‌دور تسلسل‌است .

درثانی مذاکرات‌کرده قرارشد هیئتی ازتبریز برود ۱۸ محـرم درانجـمن تمام متنفذین حاضر شدند وهمه رأی دادندکه‌هیئتی‌برود آقای تقی‌زاده هم‌تصویب‌کردکه بایدخبر داد این‌هیئت‌درتحت امنیت جنرال قونسول انگلیس برود ومخـبرروزنامـه خارجه نیز باشد ومذاکرات‌طرفین نیز نوشته‌شود.

درسرتعیین اعضاء هیئت مذاکرات شد رأی ندادندکه درهمان مجلس‌معین‌شود قراردادند درمحل‌دیگر بطورخصوصی مذاکرات نمایندوالی غروب مجلس‌متفرق‌شد. ازجمله مشهدی‌محمدعلی ناطق‌راجماعت مجاهدین درنظر داشتند وقرارشدکه‌تقی‌زاده تفصیل رابه‌باسمنج بنویسند ومن‌نیز بنویسم .

(فراموش‌کردم بنویسم) در۱۲ محرم۱۳۲۷ رحیم‌خان‌را ازقره‌داغ احضارکرده

بودند ودرباسمنج بود از راه باسمنج به‌سردرود رفت‌ومأمور محاصره ومحافظت‌سمت غربی شهر از ارونق ومرند وغیره گردید .

دراین‌ایام متصل‌زدوخوردمابین اردوی‌سردرودوشهریان بود ولی هجوم‌همیشه ازسمت سردرود بود و مخصوصاً روزی که شجاع‌الدوله حمله می‌کرد اردوی‌باغ صاحبدیوان وبارنج ابداًاقدامی‌نمی‌کردندواگرازسه‌طرف حمله می‌کردندکارشهریان تمام بود .[برای‌اینکه عین‌الدوله ازمأموریت شجاع‌الدوله راضی‌نبوده‌است-م] فقط یك‌ودوسه‌دفعه میانه اهالی خیابان واردوی بارنج درساری داغ‌جنگ پر زوری‌اتفاق افتادواردوی بارنج‌دراول ورودبارنج حمله‌بشهرکردندوعلی‌خان[۱۳۴] که‌ازجمله‌رؤسای آنجا بود وتوپ‌بشهر بست وگمان‌می‌کردکه‌اهالی فوراً تسلیم‌خواهندشد ... ودرآن روز جنگ‌شایانی شده جمعی از اهالی‌اردوی بارنج تلف شدند . (ازمستبدین) که از جمله فتح‌الله‌نام آسیابان معروف بود . [معروف به‌فتح‌الله دیرمانچی-م]

بعدازیأس اقدام باسمنج به‌مبعوث فرستادن دوباره در ۱۹ محرم در انجمن مجلس ترتیب‌داده مذاکره مطلب‌شدودرهمه این‌مجالس ازمن‌سکوت‌بود ،دراین‌مجلس جمعی‌قریب ۸۰نفر بودباتفاق‌آراءقرار شد هیئتی‌ازشهربه‌باسمنج برود ، ناطق‌تقی‌زاده بود رایش‌براین بودکه‌باید بعین‌الدوله تکلیف کردکه‌بقونسول فرانسه بنویسدکه اوبا هیئت‌شهری‌همراهی‌نماید ودرمجالس‌مذاکره‌حاضرشود وتمام مذاکرات باید روی‌کاغذ بیاید،همینکه رفتن هیئت‌مسلم شد باقی صحبت درتعیین اشخاص بود ،غروب شد مجلس‌متفرق‌گردید،سایرین ماندندتا تعیین افرادهیئت‌رانمایند وقرارشد**من و تقی‌زاده** این تفصیل را بعین‌الدولة بنویسیم وفردا که‌پنجشنبه بود با سوار مخصوص چاپار روانه نمائیم .

شب‌کاغذ نوشته شد روزکاغذ را بانجمن فرستادم ملاحظه‌کردند ودرآن‌اثناءاز جانب سردار ملی حکم رسیدکه نبایدکسی به‌باسمنج برود وقدغن‌کردندکه‌کاغذهارا نبرند واین‌صحبت موقوف شود ، درثانی معلوم شد حاج‌علی معروف به‌دوافروش با «سدراك ارمنی» نزدسرداررفته رأی اورازده‌اند این‌مسئله متروك شد، درصفر۱۳۲۷

اردوی شجاع‌الدوله ازجانب قره‌ملك هجوم بشهر کرده تاحکم‌آبادآمدند بعدشهریان در زیر ریاست سردار غلبه‌کرده و شجاع‌الدوله را بیرون کردند و تا قره ملك تعاقب نمودند .

بعدازآن‌شجاع‌الدوله‌اقدامی بجنگ‌نکرد وازهیچ‌جانب هجومی‌نیاوردندوبنارا برتشدید محاصره‌گذاشتند .

درشهر بنای‌مشق نظامی گذاشته« **باسکرویل** »ینگی‌دنیائی که‌درمدرسه‌آمریکائیها معلم بود ، داوطلب شده بنای‌مشق‌دادن‌گذاشت ودرمیدان‌هرروز کسبه واصناف‌حاضر شده‌مشق‌می‌کردند .

ومن‌باز دررا بسته واز خانه بیرون نمی‌رفتم وبااحدی مراوده نمی‌کردم ودر همه‌وقت مشغول مدافعه از اشخاص بودم‌که پولهای‌گزاف‌ازآنها می‌خواستندکه‌ذکر اسامی آن‌ها فائده ندارد .

بعداز ورودشجاع لدوله[۱۳۵] به‌سردرود ومحکم کردن‌سنگرها وتسلط‌حکم کردکه هرچه تبریزی درمراغه بود بیرون‌کردند وازبعضی اشخاص پولهای گزاف‌گرفتند و آنچه توانست برمردم تبریز سخت‌گرفت ومستأصل‌کرد .

کم‌کم‌آثارضعف درشهریان‌پیداشده مردم‌ازگرفتن اعانه وسخت‌گیری‌هابشدت منزجر بودند وهرروز مبالغی گزاف بایستی به‌اتباع‌سردار وسالار[۱۳۶]داده شود .کار اعانه تمام شد آخر بعنوان مالیات سنوات آتیه قبض چاپی داده پول گرفتند نان نیز کم‌یاب شده سواره رحیم‌خان هم مرند را تصاحب و ازسمت ارونق تا طسوج تصرف نمود .

وحاج[۱۳۷] پیش‌نمازسلمساسی سواره‌جمع‌کرده بطرف طسوج آمد واخبارفتح‌و غلبه اوبه‌تبریز رسید ، درآخر معلوم‌شدکه‌امر برعکس بوده . بلی سواره‌های حاج پیش‌نماز تاطسوج‌آمد ولی درثانی تاب نیاورده منهزم شد .

کارنان وآذوقه بسختی‌کشید ودست وپائی می‌زدند وحرکت مذبوح‌می‌کردند

وهکذا سایر آذوقه نایاب شد ، روغن یکمن شش تومان بالارفت وتفنگچیان سست می‌شدند و کاری ازپیش نمی‌توانستندببرند وهرحمله که بسمت قراملك می‌بردند بی‌اثر می‌ماند ومغلوب شده برمی‌گشتند .

اقدامات جدی و نهائی ثقةالاسلام

در۲۷صفر ۲۷ من بصرافت طبع تلگرافی به‌محمدعلی‌شاه کردم که صورت آن‌را چاپ کرده‌اندجوابی مفصل آمددوباره تلگراف کردم بعداز چندین تلگراف که مخابره شد در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ تلگرافی ازشاه آمدکه‌احضار به‌باسمنج‌می‌کرد ،ودرهمهٔ این‌تلگرافات انجمن نیزمطلع بود ،تلگراف آخری که رسید ودرمیان‌مردم‌شهرت‌کرد اعضاءانجمن وسرداروسالار قرار دادند فردای آن‌روز یعنی ۱۸ ماه بمنزل من بیایند ومذاکره مطلب بشود روز ۱۸ماه آمدند جمعی از ارامنه نیز بودند واختلاف رأی‌در میان‌شد، بعضی‌ارامنه[۱۳۸] راضی نبودند واشکال تراشی‌ها می‌کردند آخرالامر میرزا اسماعیل [۱۳۹] نوبری‌گفت: مگر از وضع‌شهرخبر ندارید اگرفلان‌کس‌نرودکار سخت‌تر خواهدشد بالجمله اجمالاقول دادند وآقای حاج سیدالمحققین وحاجی میرزاحاج‌آقا میلانی که ازجمله محترمین ائمهٔ جماعت هستند بامن بروند ، روز۱۹ ماه ربیع‌الاول بعدازظهر بسمت بارنج‌حرکت کردیم .

(نکته) آقای‌تقی‌زاده‌که دراواسط ذیحجه ۱۳۲۶ به‌تبریز آمد من همیشه اورا مقدم‌میداشتم‌واوقاتی که باعین‌الدوله‌مکاتبه می‌کردم توصیه‌می‌نمودم که بااومذاکره مطالب را بنمایند واوهم بامن مراوده میکرد وحتی دوشب‌مهمان طلبیدم‌وبارایگانی راه‌می‌رفت‌وازتلگرافاتی که‌به‌تهران‌می‌کردم‌مطلع‌بودحتی‌درجواب‌یکی‌از تلگرافات‌شاه که‌ازتبریزبرای‌تعیین اشخاصی که‌در تلگرافخانه‌باید حاضربشوند،می‌شدآقای مزبوررا مخصوصاًاخبارکرده‌واوهم‌حاضربودورأی‌می‌دادوتعیین‌اشخاص‌می‌کردوکاربدین‌منوال

بود . روز۱۷ماه که اعضاء انجمن‌همچه قراری دادند من رقعه دعوت‌نوشتم روز۱۸ که آقایان‌حاضر‌شدند چندین دفعه پی اورفتند وباتلفون دعوت‌کردند تشریف‌نیاوردو حاضر نشد انتها .. ودرآن اثناء که‌من به‌تهران تلگراف‌کرده مشغول مخابره بودم، چندنفر از اهالی سرخاب‌که ازجمله جعفرقلی‌خان معروف به‌صاحب‌جمع [۱۴۰] بودباین فکر افتادند که به بارنج آدم بفرستند وبه‌نایب‌کاظم ونایب‌حسن‌که درآن اوقات در بارنج بودند تهدید نمایند وبا این‌تدبیر بلکه طاحونه‌های بارنج راکه ممنوع ازآرد کردن‌برای شهریان‌بود آزادویاراه‌غله بازشود وحاج‌شیخ‌محمدسرخابی امام‌جماعت و میرزا جوادمتولی سیدحمزه وحاج‌حسین‌معمار سرخابی را به‌بارنج‌فرستادند وکاغذی نوشتند وتهدیدات نمودند ، من‌بطورغیرمستقیم مطلع شده پیغام دادم که این حرکت خیلی نامناسب است واسباب تمسخر اردو ودلیل نهایت ضعف شهریان خواهد بود که دستشان ازهمه‌جاکوتاه شده به‌نایب کاظم ونایب حسن متوسل می‌شوند ، ازمن و ازدیگران نشنیدند حضرات رفتند ، امیر معزز وسایر روسای بارنج از آنها پذیرائی کردند ومبعوثین سرخاب معلوم‌کردندکه‌کاظم‌وحسن‌دربارنج وقعی واختیاری‌ندارند عین‌الدوله آنهارابه باسمنج طلبید آنجا رفتند وبشاه‌تلگراف کردند ازشاه‌هم‌جواب آمدکه‌متعرض نشوند ،آقایان را مرخص‌کردند بشهر آمدند .. ودراین‌ایام‌بودکه‌نان نایاب‌وکاربخوردن **علف** کشیده بودوعرصه بمردم تنگ‌شده بود وقونسولهای‌خارجه ابداً تکلمی نمیکردند واقدامی نمی‌نمودند ، فقط روز هیجدهم ماه (ربیع‌الاول) که رفتن من به‌باسمنج معین شد ، نماینده دولت آلمان‌که تازه مأمور تبریزشده‌بودبه انجمن‌خبر‌کرد وبا آنها ملاقات‌نمود واظهارکردکه‌فلانکس چرا بباسمنج‌میرود ؟ از دولت‌ما امرشده اگر شما بما مراجعه نمائید واظهاری‌بکنید مابا شما همراهی‌خواهیم کرد ، انجمن این‌حرف رادنبال نکرده وپاپی‌نشدند ..

وقبل‌ازآنکه ازشاه جواب‌آخرین بمن‌برسد ، قونسول روس‌وانگلیس بمن خبر داده بودندکه ازمن ملاقات نمایند ووعده را به ۱۹ماه‌داده بودند ولی‌چون رفتن‌من

به‌باسمنج معین شد ازآنها عذرخواستم . ودراین‌مدت متمادی ازاول شروع مشروطه تاآن‌روز قونسول‌ها ابداًبامن‌مراوده نمی‌کردند فقط این‌عمل موجب حرکت‌قونسولها شد ،حتی‌قونسول فرانسه مترجم‌خودرا فرستاد و مخصوصاً تلگراف مفصل اولی مـرا صورت‌گرفت .

این‌اقدام‌من‌موجب هیجان عام وخاص شده ودر پولتیك دول‌هم‌اثـر بخشید ، پولتیك روس وانگلیس این‌بودکه‌همیشه تقویت ازطرف غالب می‌کردند تاوقتی‌که طرف مغلوب نزدیك باضمحلال می‌شد توجه بسـمت ضعیف میـکردنـد و میخواستند طرفین را درحالت‌تساوی نگاهدارند ، چنانچه‌حرکات‌قونسول‌روس‌درایام «اسلامیه» اول مبنی‌برطرفداری اسلامیه‌وتقویت دولت‌بود ، بعدرنگ پولتیك‌برگشت وبموجب‌اخطارات،دولت‌انگلیس ظاهراًکنارکشید .

غالب اهالی شهر درارمنستان‌منزل‌کرده واموال[141] خودرا هم‌درآن‌محله‌انبار کرده بودند واگر قشون دولت غالب می‌شد ، بالبداهه شهررا غارت کرده و بسمت ارمنستان‌هجوم می‌آوردند وقونسول روس نیز منتظر همچه روزی‌بودکه بهانه‌بدست آورده وراه تصرفات ومداخلات برای خود باز نماید .

سیاست ثقةالاسلام درسفر باسمنج :

این نکته رانیز بگوئیم‌که ازبدو افتتاح مذاکره این‌مطلب‌که باید بـاطهران مذاکره شود وهیئتی از باسمنج بیاید یااز تبریز برود ارباب حل وعقدمیخواستندکه اظهارقوت‌کرده‌وکاری‌نکنندکه‌موجب‌توهم این‌بشودکه‌گویاملت اظهار ضعف‌مینماید وبهانه می‌آوردندکه اگر ازتبریز هیئتی برود دولت اشاعه خواهدکردکه‌ملتیان‌بـه پناه آمده‌اند جوابی که‌من دراین‌باب‌می‌دادم این‌بودکه بانجمن «سعـادت‌اسلامبول» تلگرافی بشود وآنها به‌تمامی‌روزنامه‌ها ابلاغ نمایندکه این اقدام‌محض‌مذاکره‌مطلب است‌نه‌ملاحظات دیگر ، ودراین ایام‌که من تلگرافات می‌کردم حقیقتاً سایرین مطلع

بودند ولی دخالت نمی کردند ومن بشخصه مذاکرات می کردم ، حتی هجدهم ماه گفتم که من خودم باین صرافت افتادم و از شاه این تلگرافات آمد واخبار من بشما محض اطلاع است و گرنه شما مرا نمی فرستید و من خود را فرستاده ملت نمی دانم وشما بهمین مضمونها باطراف و اسلامبول نیز تلگراف بکنید .

حرکت بسوی باسمنج وادامه سیاست کار

باری ۱۹ ماه ربیع الاول ۱۳۲۷ بعداز ظهر حرکت به باسمنج کردیم در مقابل باغ صاحبدیوان سواره دولتی باستقبال آمد ومأمور بودند همراه من باشند تا باسمنج ، قبول نکردم و باشّد مخالفت برگرداندم .. قریب یکساعت ونیم بغروب مانده وارد باسمنج شدیم . بقازاق نیز امر شده بود که استقبال نمایند ولی ماوقت راگم کرده بودیم که استقبال چی نشود ... در منزل میرزا اسحق خان کارگذار که متصل بحیاط تلگرافخانه بود منزل کردم . وکسی که علاوه از ما سه نفر بود میرزا علی اصغرخان ظهیر همایون پسرعمو بود .

حاج ناظم الدوله از اهالی تبریز که غالباً در دوائر دولتی بود واز تبریز فرار کرده در اردوی باسمنج بود ، بدیدن آمد واستمزاج کرد که بدیدن شاهزاده خواهید رفت یا نه؟ جواب دادم که شاهزاده چند بازدید بمن مقروض است در باغ صاحبدیوان نزد او رفته‌ام حالا وقت است که ایشان تشریف بیاورند واگر مایل باشند ملاقات نمایند ، در تلگرافخانه همدیگر را می بینیم ، گفتند : حاج سیدالمحققین برود ، گفتم اورا هم نمی گذارم در دراین اثنا مشکوت الممالك نیز که در ارتشتاب ملکی خود بود بموجب اخبار عین الدوله که آمدن مرا قبل از وقت داده بود وارد شد .

اول شب بیستم ماه عین الدوله بدیدن من آمد . پرسید در شهر چه می کردید ، بطنز وتمسخر گفتم : چنانکه شنیده اید و بشما گفته اند بمیدان مشق میرفتیم وشمشیر میکشیدم وعوام را وامی داشتیم **یاعلی** بکشند وآمده ام که در باسمنج نیز[۱۴۲] این کارها را بکنم ،

شاهزاده خندید ، بعد بنا کردشکایت از اهل شهر کردن که غارت کردند ،چه کردندواین حرکات خلاف مقصودی است که درپیش‌دارند ، جواب دادم که سرمشق این حرکات را نیزازدولتیان گرفتند ،بعدازآنکه رحیم‌خان بشهر واردشد وآنهمه قتل وغارت را کردو حال آنکه مأمور اصلاح بود یادملتیان داد که رسم اصلاح این است وهرچه ملت کرده ومی کنند عذرش این است که درتحت نظام نیستند ومی گویند قشون دولت که درتحت نظام است چرا مخالف قاعدهٔ عقل وشرع ونظام حرکت می کند ؟

دراین اثناء عین الدوله تلگرافی که به‌تهران کرده وورود مراخبرداده بودارائه کرد ، من‌خودم نیز کاغذ برداشتم تلگرافی نمایم که دراین‌لحظه تلگراف شاه‌آمد که صورت آن‌را چاپ کرده‌اند .

فردابیستم ماه‌حاضر تلگرافخانه شدیم نایب‌السلطنه وغیره هم درتهران‌حاضر شدند . صورت تلگرافات چاپ‌شده ونسخه‌همه آنهاکه‌باخط منشی تلگرافخانه ومهر رئیس تلگرافخانه‌ممهور است‌الان‌حاضراست، وحاجتی بدرج‌تلگرافات نیست‌بالجمله نیت‌من براین بود که‌عنوان‌کلام‌را بذمه طهران‌واگذارم‌که **شما مرا طلبیده‌اید** و بهمین مضمونها شروع بمخابره شد، هرچه ردوبدل‌درتلگراف کردند ، جزاین یك کلمه نگفتم .

بالاخره ، فرمانفرما ازتهران بعین‌الدوله تلگراف کردکه فلانکس همه‌را با عبارات‌حکیمانه تلگراف می کند ولُبّ‌مطلب را نمی گوید ،بازجواب داده‌شد.بالاخره تلگرافی آمدکه‌واقعاً ازجانب ملت‌حرفی‌دارند بگویند . من‌خطاب به‌عین‌الدوله‌کردم که من ازجانب ملت نیامده‌ام ومأمورآنها نیستم خودم آمده‌ام .گفت : این‌حرف‌را نگوئید وآبروی خودتان‌را نبرید واگرحرف ملت‌رانخواهیدگفت‌چرا آمده‌اید؟گفتم: آبروی من نمیرود وتلگرافات من‌به‌شاه‌حاضر است و جوابش نیزموجوداست ، مرا طلبیدند آمدم . واقدام من‌برتلگراف ومخابره ازشهر وآمدن به‌باسمنج برای این‌بود که‌ثابت نمایم که‌در تبریز اشخاصی پیدامی‌شوندکه‌مایل براصلاح کار ومانع‌ازخون‌ریزی‌هستند .

بالاخره جوابی که‌در آخر روز دادم این‌بود که‌مطلب‌ما همان‌است که‌دراولین* تلگراف ۲۷ صفر (۱۳۲۷ق) بشاه‌گفته‌ام وامیدواری کـه‌شاه بما داده مارا بباسمنج آورد ... روزبه‌آخر رسید فرداجواب آمد اگر حرفتان همان است که‌گفته‌اید جواب آنراشنیده‌اید ..

ازسعدالدوله تلگرافی آمد ، تلگرافی بتوسط او درخصوص امر بدادن آذوغه بشهر کردم . بعدباعین‌الدوله درمنزل خودم دراین‌باب مذاکره کردم وگفتم : آنـچه تفنگچی‌وامثال آنهااست نان وهمه‌چیز دارندضعفامیمیرند . وکاربخوردن علف‌کشیده حتی این عبارت‌را چندین‌دفعه‌گفتم‌که من شش‌سـر عیال دارم از جانب آنها توبـره گدائی بگردن انداخته ازشما یك‌مشت آرد ویك‌دامن‌گندم می‌خواهم . شاه‌دل سختی کردونداد . بارهاگفتم‌که این حرف راسه‌سال‌قبل درتبریز به ملت‌گفته‌ام ،حالا بشما می‌گویم که‌علنی می‌بینم که‌مملکت رابچهارواگن غلات روسی فروخته‌اید ..

یك‌شب عباس میرزامخاطب‌الدوله رئیس تلگراف را طلبیدم وبتوسط او بـه عین‌الدوله درخصوص آذوقه پیغامات سخت دادم‌وگفتم : من‌به‌درخانه هربیوه‌زن‌بروم ونان بخواهم مضایقه‌نمی‌کند ، شما نان‌به‌اهل‌شهر بدهیدتابرای آنها ابواب‌امیدواری بازبشود **وقسمی‌مرا غیظ گرفت‌که نزدیك بود غش نمایم ، وآن‌شب را شام نخوردم .**

عین‌الدوله میخواست جمعی ازشهر علاوه بر ماهاباسمنج بیایند ومن تمکین نمیکردم ومی‌گفتم‌که‌من آمده‌ام دیگر حاجتی بدیگران نیست بالاخره بشهر نوشتم ، شهریان‌قبول کردنددوباره نوشتم وباشاهزاده‌قطع‌قرارکردم که‌اگر ازشهر جماعتی‌بیاید باسمنج‌نخواهند آمد بیایند در فتح‌آباد ملکی حاجی‌عدل‌الملك که‌میانه شهر وباسمنج است منزل نمایندو از باسمنج نیز جماعتی برود وخطاب من درتبریز با جلال‌الملك بود ، بازشهریان‌قبول نکردند[خودرا فاتح می‌دیده‌اند.م] دراین اثناء ازمشیرالسلطنه

---

* بین ثقةالاسلام ومرکز جمعاً چهل تلگراف مخابره شده است .

که آن اوقات لقب‌صدراعظم داشت ، تلگرافی بعین‌الدوله رسید پر خطاب وعتاب که باز اسم‌کفر واسلام بمیان آورده وتهدیدات‌کرده‌بود ، جواب بسیار سخت*ومفصلی تهیه‌کردم وعین‌الدوله هرچه‌گفت قدری ملایم بنویسید ،گفتم : شاهزاده دراینموقع نزاع‌مذهبی به‌میان‌آمد ومشروطه‌طلبان را متهم به‌بی‌مذهبی می‌کنند ، من تکلیف شرعی خود را بعمل می‌آورم ، آن‌تلگراف راکه‌گفتم دیگر باب مخابره مسدود شد و جواب‌نیامد. دراین هنگام‌قنسول روس بااعضای‌انجمن درشهر مراوده‌کرده‌ودرانجمن پاره مذاکرات شده بود وتهدیدات ازجانب عموم به قونسولها می‌شد و بافواه عوام انداختندکه‌ملت مارامی‌کشد واین‌شیوه را مدتهابودکه‌قونسول روس پیش‌گرفته‌حتی پشت‌بامهای قونسولخانه را سنگربندی‌کرده بود .

ورؤسای‌شهر هم خیلی تضییقات بقونسول‌روس‌کردند ، آدمهای اووپست‌اورا در ایام تردد بخارج تفتیش می‌کردند ، حتی روزی که پاختانوف قونسول روس میخواست‌بروسیه برود ، سردار ملی با سواره‌اش‌رفت ووا‌گون آنهارا تفتیش‌کرد . هرکس‌که ازاین حرکات‌منع میکرد متهم به‌طرفداری روس می‌شد ... باری‌قونسولها خاصه‌قونسول روس با انجمن مراودات می‌کرده‌اند وانواع‌صحبتها میشده‌وبالجمله باب مداخله را بازکرده خواستند جلب‌توجهی ازملت نمایند . ودراین ضمن خودرا نیز طرف تهدید ملت‌قرار داده اظهار ترس‌میکردند !!!

تامقدمهٔ‌آوردن قشون‌را فراهم‌بیاورندومن درياسمنج ازاین فقرات مطلع‌نبودم، مگرگاهی جسته‌جسته خبر میرسید وآقایان تبریز ابداً دراین مواد اخطاری واعلامی نمی‌کردند وبواسطه‌پاره ملاحظات‌مکنونه‌که‌درنظر بعضی‌اشخاص*بودابداًخودراآشنا نمی‌کردند .

---

* این تلگراف شاهکار قلمی ثقةالاسلام است ،درکتاب «زندگی‌نامه..»آمده‌است

* توجه‌اش به‌تقی‌زاده وامثال اوست

درشب۲۷ ربیع‌الاول (۱۳۲۷ ق) خواجه ذکریا تاجرباشی‌روس و «چارل‌صاحب» نایب‌قونسول انگلیس بباسمنج آمدند وازجانب شاه‌تلگرافی آوردندکه‌توسط‌سفارت انگلیس‌وروس (مذاکره باسیم‌کمپانی نموده بقونسولها اطلاع‌داده‌بودند) که‌شش‌روز متارکه بشود بشهریان آذوقه بدهند.

وهمان شب ۲۷ سیم تلگراف باسمنج خراب‌شدوگفتند: سواره بختیاری که‌در باسمنج بودندو اردورا ترك‌کرده بحکم سردار اسعد راه‌طهران پیش‌گرفتند در وقت رفتن‌سیم‌راقطع کرده‌اند.

شاهزاده عین‌الدوله درجواب دونماینده مزبور گفت‌که مستقیماً بـه‌مـن‌خبری نرسیده وباید خبر مستقیم برسد ودر جواب تلگراف تهران نیز نوشت وعین تلگراف تهران را [آنچه بقونسول‌ها رسیده‌بوده] درج کرده که‌همچه تلگرافی ازجانب‌شمارسید وباید بتمام رؤسای اردوحکم بشود..دونفر نماینده مزبورمراجعت‌کردند[یعنی‌ذکریا وچارل‌صاحب]وچون‌سیم تلگراف‌رامی‌گفتند‌کارنمیکند قطع‌مخابره شده ،ماهم‌ساکت بودیم[خودش‌ودونفر همراهش]وباکمال دلتنگی واوقات تلخی عمری بسرمیبردیم. من‌نیز تلگرافی بشاه نوشته بشهرفرستادم ازآنجا مخابره‌کردندکه‌سعی‌ما‌این‌بود‌که‌پای خارجه بمیان نیاید ـحالاکه وضع کار اینطور شد مارا مرخص نمایند بشهرمراجعت بکنیم ، باین تلگراف‌هم جواب‌ندادند.

رؤسای اردوی بارنج بالتمام کاغذنوشتندکه‌ما نخواهیم‌گذاشت[غله‌حمل‌شهر شود]وکاغذ رامن‌خودم دیدم شاهزاده علی‌الظاهر اعتنائی‌نکرده خواست غله‌حمل‌شهر نماید و۲۵ خروارگندم ازغله حسن‌آقا تاجرباشی حمل واگونهاکرده خواست روانه نماید ، درجلوی‌باغ‌صاحبدیوان سرباز وسواره ریخته ممانعت‌کردندکه‌مانمی‌گذاریم غله داخل شهر بشود واین مسئله‌از تحریکات رؤسا بودکه‌خواستنـد بادستیاری‌سرباز وسوار بشود.

ومن دراین مدت هرچه بعین‌الدوله اصرارکردم‌که تلگرافی دیگر بکنید واز

میانج یااردبیل بفرستید مخابره نمایند ابداًاعتنائی نمی‌شد واز تبریز نیز خبرمیرسید که اهالی به‌تلگرافخانه کمپانی‌رفته خودشان‌مشغول مذاکره هستند .

روزچهارم ربیع‌الآخر ۱۳۲۷ بودکه شاهزاده دوباره بمقام مذاکره برآمد مرا بمنزلش‌دعوت‌کرد بازاصرارکرد که‌به‌تبریزکاغذ بنویسم و جمعی را دعوت نمایم من قبول‌نکردم .

جمعی آنجا بودند امیرمعزز سردار جنگ ، نصیرخان بختیاری ، محمدخان امیرتومان قازاق وغیره ، عین‌الدوله به‌آنهاگفت : بروید منزل فلانکس‌آنجاصحبت بکنید ،برگشتیم‌منزل‌حضرات‌اصرارکردندکه ازشهرجمعی به‌اردو بیاید ومن‌میگفتم: باید آذوقه بدهید تا بیایند ومسئلهٔدوربمیان آمده بود ، بازمن تندی‌کردم ویکی‌از حاضرین بامن معارضه کرد خلقم تنگ شده پرخاش کردم ، امیر معزز بآن شخص اشاره کرد .

(من‌ملتفت نشدم،دیگران‌ملتفت شده‌بودند) سکوت‌کرد نزدیك‌بود زدوخوردی واقع‌شود .

پافشاری ثقةالاسلام

مجملاً آقایان‌مرا راضی‌نتوانستندبکنند، باحاج‌سیدالمحققین رفتند اطاق‌دیگر ومذاکرات‌کردند ومرا آنجا طلبیدند ، دیدم‌کاغذی ازقبل عین‌الدوله‌مسوده‌کرده‌اند، خطاب باهل شهرکه جماعتی بباسمنج‌بیایندوارد وآذوقه‌بشهر بدهد در سرباغ‌صاحب دیوان مبادلهٔ آزوغه باشهریان بشود . بازمن تصدیق‌نداشتم ولی بالکره‌سکوت‌کردم قرارشد ببرند عین‌الدوله آن‌رااملاحظه‌کرده جمله رابنویسند ومهرنمایند .

آن‌روز ختم شد اول شب‌پنجم‌ماه‌قریب یك‌ساعت از شب رفته اعظام‌الممالك فراشباشی عین‌الدوله بغتتاً بارنگ پریده داخل اطاق شده پیغام عین‌الدوله‌رارسانیدو نزدشاهزاده‌دعوت‌کردوگفت : ازتبریزکاغذرسیده فوراً برخاستیم درعرض راه‌پرسیدم کاغذ ازکیست ؟ گفت از انجمن است . رفتیم داخل اطاق شدیم دیدم چند پاکت

گذاشته‌اند که‌یکی‌ازطرف‌انجمن‌بودبشاهزاده‌ویکی بمن‌ویك‌پاکت ازرئیس‌تلگرافخانه کمپانی. تلگراف ازشاه بود خطاب‌بعین‌الدوله وسایر رؤسای‌اردوکه فوراً راه را باز نمائید وآذوقه بشهر برسانید وقشون راامر به‌ترك محاصره بکنید . **اینك سالدات روس وارد سرحد وخاك‌ایران شد .**

صحبت فرستادن آذوقه بشهرشد ،صحبت کردندکه **۲۵** خروارگندم‌حمل شهر بشود ومذاکره شدکه‌بکجاتحویل بدهندوقیمتش راازکی بگیرند؟

من گفتم : صحبت پول‌وقیمت چیست شما باید این‌مقدارراکه میدهید مجانی بدهید وبشکرانه بذل نمائید، بعدازاسئوال و جواب‌قبول شد .

فردا که پنجم ماه بود **۲۵**خروار غله حمل شد ومیرزا اسدالله [۱۴۳]را من بشهر فرستادم دراثناء اینمدت درشهر چندفقره ،جنگ شدکه عمده آنها جنگ سردارملی بود درطرف آجی که‌یکی ازرؤسای چهاردولی‌درآن* جنگ‌کشته‌شد . وهم‌دراین‌ایام درشهر هایهو شده مردم خاصه نسوان بخانه سردار ملی وسالارملی رفته‌مطالبه نان میکنند وازآنجا هجوم بانجمن می‌برند ومادەخیلی غلیظ شده احتمال خطرات عظیمه میرفته . ودرباسمنج‌هرروزشهرت می‌دادندکه‌عده‌کثیری ازشهر به‌باسمنج آمده‌تسلیم شدند وازتهران امرمی‌شدکه آنهارا دردهات اطراف جا بدهند . مخصوصاً روزی‌اول روز ،ازبارنج‌راپرت‌دادندکه‌پنجهزارنفر ازشهریان به‌پناه‌آمده واین راپرت را باسمنج بطهران گفت . بعد دروغ بودن خبر معلوم شد ، دوباره تکذیب آن‌را بطهران گفتند.

اوایل ماه ربیع‌الثانی بودکه بباسمنج خبر رسید : میرهاشم[۱۴۴] خیابانی پسر میرجعفر که ازرؤساء خیابان‌وصاحبان نفوذ بود ،برای تفرج به‌سنگر «ساری‌داغ» که روبروی بارنج است رفته بود وازسنگر می‌گذرد ، فوراًگلوله‌ای بکله‌اش می‌رسد و

* معروف به‌جنگ شام‌غازان

همانجا وفات میکند ، واین فقره ازعجایب اتفاقات بود ومذکور شدکه قریب هشتصد خروار گندم داشته که احتکار کرده بود ، بعداز فوتش یکمن هفتهزار مشتری شده بوده‌اند، ونداده‌اند بالاخره بعداز افتتاح راه خیلی تنزل کرد .

درباره دادن آذوغه بشهر و توفیق نماینده ملت

شب ششم ربیع الثانی آدمی ازجانب عین الدوله نزدمن آمدکه فردا ۲۵ خروار مجدداً گندم بشهر خواهند بردبه کی تحویل بدهند ؟ گفتم : بانجمن تحویل بدهند ، اماعلت ۲۵ خروار چیست ؟ باید اذن عمومی بدهند ، حامل پیغام بیشتر ازاین نمیدانست بعدازرفتن اوحاج سیدالمحققین گفت: گمانم این است که نمی خواهند غله راآزادنمایند، بلکه میخواهندروزانه ۲۵ خرواربدهند .فردا شد، اعظام الممالك فراشباشی دوباره آمد وپیغام شبانه را اعاده کردمن کنجکاوی کردم معلوم شدکه خیالشان همان است که حاج سیدالمحققین گفته بود .

من اوقات تلخی کردم که بعدازامر مخصوص شاه بحمل آذوقه وتأکیدبراینکه شما همراهی وعنایت نمائید علت انحصارچیست ؟وخیلی تندکردم بالاخره کاغذی نوشته و فقرات تلگراف شاه را درج کرده از عین الدوله توضیحات خواستم ومن وحاج سید ـ المحققین وحاج میرزا حاجی آقا هرسه امضاء کردیم که بفرستیم . بعدازاطراف خواهشی کردندکه کاغذ رانفرستم شب شخصاً ملاقات نمایم .

شب هفتم ملاقات شد ،عین الدوله اصرار درحرف خودداشت ومن دنبالهٔ تلگراف راگرفته تندمیکردم ،که باید شما جاربزنید غله وسایر آزوقه راحمـل شهر نمایند ،از جمله گفتم : حاج شجاع الدوله باآنهمه سخت گیری‌ها باهل شهر بعد از رسیدن حکم شاه فوراً همه چیزرا آزادکردوغله را فرستاد واذن عمومی داد ، شماچرا تقاعدمیکنید؟ بالاخره قهر کرده سکوت نمودم ، شاهزاده ملایم شد ، وبه محمدخان امیرتومان قازاق

حکم کرد که اذن‌عمومی بدهند فردا که هفتم بود اذن‌عمومی دادند .

نکته:

دراین مدت شش و هفت روز که می گفتند تلگراف باسمنج سیمش معیوب شده حرف نمیزند ،شب پنجم ماه که تلگراف سابق الذکر از تبریز رسید اتفاقاً سیم باسمنج نیز همان شب کار کردو من یقین کردم که درهمه این مدت سیم معیوب نبوده وعمداً این شهرت را داده بودند واخبار مستقلا به‌ایشان میرسید .

ملاقات دیگر :

شب هشتم ماه ربیع الثانی (۱۳۲۷ق) با عین‌الدوله در تلگرافخانه ملاقات شد، سایر همراهان نبودند آنها بگردش رفته بودند ،من درمنزل بودم که خبر کردند شاهزاده در تلگرافخانه است و طالب ملاقات شما است .رفتم تلگراف شاه راکه رمزاً گفته بود ارائه کرد ومخصوصاً قیدشده بود که باثقةالاسلام مشورت نمائید درآن تلگراف سواد لایحه‌ای که سفیرانگلیس وروس بشاه درتهران نوشته بودند ،درج بود، وآن عبارت بود ازچند فصل ، دریك فصل این مطلب را نوشته بودند که چهار ماه‌قبل نماینده دودولت محترم بشما تکلیف کردیم که به‌ملت ایران‌مشروطه بدهید **بدبختی شما و مملکت‌شمارا**(کلمه بدبختی رامخصوصاً داشت) گرفت وبنصایح‌ما گوش ندادید ،حالا صریحاً مینویسیم :

اگرمشروطه را ندهید توقع هیچ‌همراهی ومساعدت ازمانکنید . شاهزاده ازمن رأی‌خواست ،من گفتم :چاره نیست مگردادن مشروطه . شاهزاده جوابی که‌خودش نوشته بودخواند-نوشته بود که :من مشروطه‌طلب نیستم ولی بقاءتاج وتحت‌رادرخانواده خودم طالبم ، **چاره این امر دادن‌مشروطه‌است.**

بعد حاج‌سیدالمحققین وحاج‌میرزا حاجی آقا آمدند وتلگرافی بشاه کردیم که

اولش«ای دوای نخوت وناموس ما» بود .. ودراین دوروز متصل پساپی‌بودیسم کـه تلگراف میانه‌شهر وباسمنج دایر بشود وهمان‌شب نیز تأکید شد ، فرداهشتم تلگراف دایرگردید وتلگرافی‌ازشاه وفرمانفرماآمدکه‌چاپ شده .. وشهریان نیز ازشهرباطهران مخابرات‌میکردند . وتلگرافات متعددبه‌ماکردندکه بشهر مراجعت نمائیم ، مـا هـم چندین‌تلگراف بشاه‌کردیم‌ابداًجواب ندادندومن‌ازاین‌ممّر خیلی دلتنگ بودم.صورت تلگرافات من‌وطهران دراین موادهمه‌چاپ شده ازجانب‌شاه‌نویددادن مشروطه‌نرسیدو من‌حدسم براین بود که‌در۱۴ ماه‌که روز مولود شاه‌بود اعلان‌خواهدکرد .

در۱۲ و۱۳ماه (ربیع‌الثانی۱۳۲۷ق)اهل‌شهر باطهران مذاکرات می‌کردندودر این‌ضمن شهریان به‌ما تلگراف‌کردندکه‌شمامداخله*نکنید!!! حتی‌در۱۳ ماه‌خواستند مخابره‌یکسره باطهران نمایندکه‌باسمنج مطلع نشود . باسمنج قبول‌نکردکه‌قوه‌کافی نیست .عین‌الدوله ومن در منزل بودیم‌که متصل به‌تلگرافخانه بود ،مخابرات طرفین رامی‌دانستیم ازنایب‌السلطنه وشاه تلگراف رسیدکه شما در تلگرافخانـه‌حاضربشوید جواب‌مجملی دادیم .

موفقیت در گرفتن مشروطه

باری‌شب ۱۴ماه تلگراف اعلان‌مشروطیت رسیدکه صبح مخابره بشـود ،ولی رسماً بعین‌الدوله اطلاع‌ندادند روزشد تلگراف رامخابره‌کردند . بعدازآن‌تلگرافی‌هم بما ازشاه رسید .. روز ۱۵ ماه باسمنج را وداع‌کرده روبشهرحرکت‌کردیم.

آقای سیدالمحققین مایل‌شدیکسره برویم بانجمن، من‌مایل نبودم استخاره‌کرد خوب آمد رفتیم‌کسی از اعضاء نبود ،رفته‌بودندبه‌تلگرافخانه ، باتلفن گفتندیك‌ودو نفر آمد بعداز مدتی برخواسته* بمنزل رفتیم وحاج‌میرزاحاجی‌آقا در۸ماه ازباسمنج

---

* رقبای ثقةالاسلام میخواسته‌اند نتیجه‌را باسم خودشان تمام‌کنند

* یعنی برخاسته

مراجعت کرده بود .

من همان طریقهٔ سابقه خودم را پیش گرفتم بـاکسی کاری نداشتم ومـراوده نمیکردم .

حتی به تلگرافخانه که‌در این ایام بازعمومی بود نرفتم‌وکسی‌اخبار نیزنکرد ولی آقای سیدالمحققین هرروز تشریف می‌برد ودر نظرها بود .

اظهار نظر درباره علمای مشروطه‌خواه وسپس ذکری از تقی‌زاده

ازقدیم رفتار پاره‌علماء ذهن عوام را زده بود ومداخلاتی که‌ازبعضی روسـای روحانیون می‌شد اسباب تنفر طباع شده بود ، دراین‌دوره‌مشروطه ریش‌درون‌سرکرد وعلمائی که‌مخالفت بامشروطه کردند منفورعامه‌شدند .اشخاص که ازبدو امـردر نـظر عوام متهم نبودند ودرایام مشروطه‌نیزموافقت داشتند عامه‌طرفدارآنهابودند ،بعضی اشخاص که‌ضدنوع علماء بودند درتخریب آنها می‌کوشیدندوشب‌وروز آرام‌نداشتند وسعی می‌کردندکه‌لکه‌ای برآنها زده وباصدمه‌وارد آوردن آن‌هارا برنجانندکه خود بخودکنار بکشند. یامردم ازآن‌ها متنفر شده از دور آنها بپاشند ،چنانکه سابقاً ذکر کردم‌وقتیکه‌تقی‌زاده‌وارد تبریزشدمن ازاودیدن‌کرده‌گرم‌گرفتم‌واوبامن مراوده‌کرد تا ۱۸ماه ربیع‌الاول (۱۳۲۷ ق) که انجمن وسردار و سالار بخانه من آمدندازآن روز قطع مراوده‌کردوبالمره خودراکنارگرفت‌وبفکرتخریب من افتاد ومن‌غافل‌ازاین‌ماجرا بودم‌ولی‌اودرباطن ایامی‌که‌من درباسمنج بودم بابعضی خواص خودکه‌آنهارا باخود همراه‌کرده بود ازقبیل میرزا اسمعیل نوبری وشیخ محمدخیابانی ومیرزااحمدقزوینی اسباب‌چینی‌ها میکرده ویك‌ابلهی راوادارکرده‌بودکه برضدمن بعضی اشتهارات‌بدهد وبنجف آن‌چه‌توانسته بودنوشته بود .

بعداز مراجعت‌من ازباسمنج تقی‌زاده ابداً ملاقاتی نکردوتلگراف خانه‌راتیول خود نموده ، باطهران بنای‌مخابره‌گذاشت وجمعی رادرشهر طرفدارخودکـرد ،میرزا

محمدرضای مواسات رااسیر خودکرد ، هرچه‌تلگراف‌میکرد نسحه‌آن‌رااوضبط‌میکرد، دوردور اوبود ومردم‌به‌وی تملق‌می‌گفتند ومخصوصاً یك‌روز مرا بازور دعوت‌تهران بتلگرافخانه بردند هرچه‌تلگراف می‌نوشت چپ‌نشسته پنهانی می‌نوشتندکه جزء اتباع‌خودکسی‌نداند ، یکروز هم فرمانفرما مرا احضار تلگرافخانه کرد رفتم ولی مشارالیه همان‌روز «مخصوصاً» گفته‌بودکه‌نخواهم‌آمدوخیال مداخله درامورات‌ندارم، اما بعدازساعتی‌آمد وحرفی‌نزد وآثار انضجارخاطر ازناحیه‌اش ظاهر بود.دراین‌روزها قونسول روس‌ازاقدامات خود مضایقه‌نمی‌کرد فرستادیوسف حکم‌آبادی وحاج‌محمود حکم‌آبادی‌را بادوسه‌نفر دیگر بمحض‌ادعای اسمعیل‌نام‌حکم‌آبادی‌که ضدیت بایوسف داشت ومی‌گفت : مال‌مرا برده‌گرفتند وخانه یوسف‌راخراب‌کردند ،وحاجی محمود هشتادساله نوکرجد وپدرم‌راکه دائی یوسف بود بجهت انتصاب بیوسف گرفتند.

ابتداءً امر این شدکه اسمعیل نام‌نزداجلال‌الملك‌که‌آن‌روزهانایب‌الایاله‌بودرفت وشکایت‌کردکه یوسف مرا تهدیدکرده‌وشش‌لول بروی‌من‌کشید . اجلال‌الملك‌یوسف را ازسردار ملی خواست ، اوهم فرستاد ، درظاهر میانه دونفر صلح‌کرد ، اسمعیل‌از آنجا بیرون‌رفته بقنسولخانه روس‌رفت‌وشکایت‌کرد .

***

دراینجا تااواخر ربیع‌الثانی ۱۳۲۷قمری نوشته‌شده ولی‌صفحات مربوط‌به۳۱ ماه (ازجمادی‌الاول ۱۳۲۷ تاآخرذیقعده۱۳۲۹) بدست نیامده است ، احتمال‌میرودیا گم‌شده‌وازبین رفته ویا طعمه آتش‌گردیده است . ظن‌ضعیف آنست‌که بعضی‌ازافراد دودمان بجهاتی از ارائه آنها مضایقه‌کرده باشند .

روی‌این اصل بایداخبار ۳۱ماه‌ماه‌مزبور ازروی‌نامه‌های‌شهیدبدست‌آورده‌شود. اما ازدادن‌یك **توضیح** خیلی‌لازم‌نبایدخودداری‌شود ؛ وآن‌اینست،بطوریکه‌درصفحات دیگرهم‌نوشته شده است شادروان‌ثقة‌الاسلام شهید ، این‌یادداشتهارا یومیه و با سرعت

نوشته و نگاه میداشته تا بعد اصلاحاتی در آن‌ها بعمل آورده و پس از آن که از هر لحاظ ماداً و معناً تکمیل شد صورت کتاب بدان بدهد ولی چه سود که عمرش کفاف نکرده و بامقابلت بامرگ ناگهانی و فاجعه آمیز نیتش عملی نشده است بجهت سرعت و موقت نویسی در بعضی جاها عبارات و جمله بندی‌های نسخه‌های چرکنویس خام و ناپخته است و حتی در برخی جملات از استعمال موصولات و رابطه‌ها صرف نظر شده ، چنانکه گوئی حرف می‌زندنه آن که مطلب مینویسد : نگارنده نیز اجازه اصلاح آن‌هارا بخود ندادده‌ام مگر در موارد شاذ و نادر و یا در آن جا که ترجمه تحت لفظ ترکی است .

اگرچه طرز نگارش معمول به آن زمان نیز در انشاء او بی‌تأثیر نبوده است کـه مثلا : قزاق‌را «قازاق» و پست‌را «پوست» و گنسولگری را «قونسولخانـه» چنان کـه را «چنانچه» برخاستن بمعنی بلند شدن‌را «برخواستن» نوشته و فرق بین این دو نمیگذاشته‌اند ، یاواژه‌های فارسی‌را با الف وت جمع می بسته‌اند چون «نوشتجات» و «گذارشات» وغیره ومیان جاندار و بی‌جان دراشاره به آن فرق قائل نبوده‌اند و بجای «آن» «او» استعمال می‌کرده‌اند، فرضاً «تلگراف‌را گرفته‌واورا خواند». همچنین در بکار بردن افعال توصیفی افراط مینمودند، چنین بود استعمال افعال معین ، بدین نشان که «پرهیزید» راپرهیز کردبکار می‌بردند ...

اما با تمام این احوال بازمی‌بینیم ، مرحوم حوادث سالهای قبل‌را با آرامش خاطروکسب اخبار کامل نوشته ، جز اخبار این سه چهارروزه طوفانی راکه ایام وانفسا ووامصیبتا بوده وروزهای استثنائی بشمار میرفته است. خصوصاً گرفتاری و تلاش و دوندگی شهید بدان اندازه زیاد بوده که بنابه تقریر همسرش در۲۴ ساعت زیادتر از شش ساعت وبلکه کمتر خواب بچشم نداشته‌است . زیرا جز او پناه دهنده ومددکننده بمردم وجودنداشته است ازاین‌روحوادث چهارروز ایام شدت درگیری رانتوانسته‌است کاملا برشته تحریر درآورد . چنانکه خواهد آمد وخواهیدخواند ...

داستان اتفاقات یک‌ماه از آخر عمرش
ازاول ذیحجه ۱۳۲۹ قمری :ـ

اوایل ذیحجه ۱۳۲۹ قشون‌مجددروس متدرجاً وارد تبریزشد . ودرهفتم وهشتم ماه دردامنه‌کوه«یانق» مشق‌توپ کردند . درنهم‌ماه ازطهران تلگراف رسید که‌دولت روس اولتیماتوم داده ودر انجمن بعضی اشخاص خارج از اعضاء نیز جمع بودند ، اعضاء ازنهایت اضطراب فوراً رأی داده‌بودندکه جماعتی برای آوردن حاج‌شجاع‌ـ الدوله وآقای مجتهد وامام‌جمعه بباسمنج بروند وفرستاده‌بودند .

چهارساعت بغروب مانده امین‌التجار بخانه من آمد وتلگراف را ارائه‌کرد، رفتیم‌انجمن بعضی اشخاص متدرجاً می‌آمدند ؛ ازعلماء حاج‌میرزا رضا آقای‌شیخ‌ـ الاسلام حاج میرزا ابوالحسن آقـای صدرالاشراف ـ حاج‌سیدعلی کوه‌کمری حاضـر بودند میرزاحسین واعظ سرپاایستاده‌دعوت باتحاد واتفاق‌کرده **واستغفار نمودکه ما بدکرده‌ایم شمااز مابگذریدوعوض همه مرا بدار بزنیدواتحادنمائید.:**

بالاخره تلگرافی ازقول علماء قبل‌ازوقت نوشته حاضرکرده بودند اوراتقدیم نمودند که‌مهر شود وبعداز جرح وتعدیل مهرشد وقرارشد فرداکه‌دهم است درمسجد صادقیه اجتماعی بشود ... شب‌شد مجتمعین متفرق شدند وآقایان انجمن ابداً بکسی اظهار نکردندکه جائی‌حاضربشوند وشوری‌نمایند .

روزدهم (ذیحجه ۱۳۲۹ق) اشخاصی راکه بباسمنج رفته بودند احضارکردندو خودبخود ملتفت شدند که‌پی‌آنها فرستادن چاره‌کارنبوده وابداً مربوط بهم نیست و آمدن حاج‌شجاع‌الدوله بشهر درحالت‌حاضره جز ضرر بر آنها نفعی ندارد ... قبل

ازظهر درمسجدصادقیه‌جمعیتی شده بعد قرار میدهندکه درمسجد جامع اجتماع‌شود.

اطفال بعضی مدرسه‌هارا جمع‌کرده بکوچه وبازار انداختند وکلمه «مرگ یا استقلال‌را» وردزبان‌کرده بودند ، من‌روز اول بمسجد جامع‌رفتم‌کسی ازاعضاءانجمن حاضر نبودندقدری‌تندکردم‌وبدگفتم‌که مردم رادست انداخته دعوت بر اتحادمیکنند وخودشان اینجا وآنجا خلوت‌میکنند ، شب صادق‌الملك‌که‌یکی ازاعضاء انجمن بود نزد من‌آمد به‌اوهم تندکردم‌که شماحق نداریدباداره این‌قسم امورات رامخصوص خودتان نمائید . ازحدود خود تعدی‌کردید ، مملکت‌را خراب نمودید و خیلی‌حرفهای سخت‌گفتم .

دراین ایام متصل ازتهران وولایات اطراف تلگرافات تشجیع میرسیدوهمدان وتهران حکم بایقوت امتعه روسیه را دادند واعضای انجمن بالاختصاص‌و بالانفراد والاستقلال خودرامثل «مرکز» میدانست واعتنائی بکسی‌نداشت ونایب‌الایاله‌را هم دستخوش‌خودکرده بودندوهرچه میخواستندمیکردند .

دراین‌ضمن بعضی مجالس دیگرنیز منعقد می‌شدکه‌ظاهراً دعوت‌براتفاق وباطناً غرض‌مخالفت انجمن وازکارانداختن آنها بود ورأی‌من دراین‌بین این‌بود که مدتها است اعضاء انجمن واتباع آنها امورات را مخصوص خود کرده وآنچه توانسته‌اند کرده‌اند ، دراین آخرکارکه خرابیها لایعد ولایحصی است ، موقعی است‌که‌آقایان میخواهند نقش دربیاورندکه سایرین راهم راضی‌کرده‌وبازکار دست‌خودشان باشد و ظاهراً سایرین‌راهم شریك‌عمل‌نمایند .

در۱۳ماه(ذیحجه۱۳۲۹ق)من‌خطابه‌ای مسوده‌کرده وبنایب‌الایاله‌وانجمن‌اطلاع دادم‌که‌مجلس‌بکنند وجمعی‌از اعیان وتجاروکسبه وروسای ادارات دعوت نمایندتا آن‌لایحه خوانده‌شود ـ، نایب‌الایاله‌ظاهراً قبول‌کرد ۱۴ ماه‌را معین کردند ومن در انداختن تکلیف بگردن آنها چند ملاحظه داشتم . اولاً اینکه تصور ننمایند که من مخل آنها هستم ثانیاً انتخاب مدعوین راجع به آنها باشد ومسئول خودشان‌باشند و

تصور نکنند که من اشخاص راانتخاب کرده‌ام که‌هم رأی من‌هستند .

باری۱۴ ماه رفتم کسی جزمعدودی حاضر نشد من‌هم کلمه‌ای نگفتم‌وحاضرین متفرق‌شدند وامر به‌همین ترتیب میرفت وامر مسجدکم‌کم از رونق افتاد . عجب این است که‌درهمان اوایل امر،روزی که مسجد مملوبوده دوسه‌نفر قازاق‌واردالان‌مدرسه میشود وبعضی مردم دیده‌درمسجد فریاد می‌زنندکه «سالدات‌آمد» فوراً تمام‌مجتمعین درمسجدکه‌قریب چهارهزار بوده‌اند ،یکدفعه بهم خورده الفرارگویان‌هر کدام بسمتی میروند .. بعضی آقایان‌اعضاءانجمن که مدیر فرقه‌دومیقرات[دموکرات]و مدیر انجمن ومدیر مجاهدین بودند ، باطن کاررا می‌فهمیدند ولی ظاهراً سعی داشتنددر خفا جیب خودرا پرمیکردند .

خبر رحلت آیت‌الله خراسانی

خبررحلت آیت‌اللەخراسانی‌بشهررسید ، مجالس تعزیه منعقد شدومطلب‌مهمی اتفاق نیفتاد . مگر اینکه در ۲۵ ماه ذیحجه ۳۲۹ جمعی سالدات مهمات راآورده‌در کاروانسرای حسن‌آقا گنجه‌که‌خیلی نزدیك به‌انجمن وآلاقاپو است سکنی دادند .

شب۲۹ شهر [ماه] مزبور حوالی ساعت سه‌ازشب درپای دیوار اداره‌نظمیه‌کـه یکی ازعمارات‌آلاقاپو است دوسه‌نفر سالدات دیده می‌شـود ،نظمیه‌ای را می‌کشند . [پاسبانی را - م]

روز۲۹ سالدات از باغ شمال باطراف شهرحرکت‌کرد وریخت باداره‌نظمیه‌و هرچه آنجا بود [آژان.م] بیرون‌کرد وبه‌مدرسه سعادت‌که‌متصل به‌ادارهٔ نظمیه است رفت اطفال‌فرارکرد ،و(علت‌رفتن آنجا مظنه‌برای‌گرفتن تفنگهای ورندل‌کوچك‌بوده که شاگردان مدرسه با آن‌ها مشق‌میکردند).

جنگ[۱۴۵] بین سالدات وتفنگچیان شهردرگرفت ، روسها بگمان اینکه رعب آنها مردم راگرفته وحکم آنها بی‌تأمل جاری‌خواهدشد ، سالدات خودرا بـه‌اطـراف

محلات شهر که گمان مجاهد وتفنگچی ونظمیه‌در آنها میرفته متفرق کرده بود ،جمعی ازسالدات درکاروانسرای علی صاغری‌چی که در نزدیکی قبرستان محله دوه‌چی است محصور شده وجمعی در اطراف وجوانب کشته‌شد .

حوالی ظهر آمده مرا بمنزل خصوصی نایب‌الایاله [۱۴۶] که در حوالی آلاقاپـو است دعوت کردند .

رفتم وتفصیل را آنجا فهمیدم، کارگذار رابانا‌ظم‌الملك به‌جنرال قونسولگری روس فرستاده بودند که تحقیقات نمایند مراجعت کرد وپیغام اورا [گنسول‌روس.م] آورد که‌می‌گوید : باید نزع‌سلاح بشود ، اعضای انجمن‌رأی دادند وکاغذنوشتند کـه نزع‌سلاح میشود ولی ماپرای سنگرهای شهربجهت جنگیدن‌با حاج شجاع‌الدوله [۱۴۷] محتاج‌هستیم .

بعضی درپیش‌خودشان فخر می‌کردند که‌سالدات‌راهمچه کشتیم همچه‌فراردادیم، اگر یکساعت جنگ بکنیم باغ شمال رابتصرف می‌آوریم ، بعضی اشخاص‌هم براین لاف‌وگزاف می‌خندیدند ودرباطن ازوخامت امرگریه‌می‌کردند .

روزسلخ [۱۴۸] ماه(ذیحجه۱۳۲۹م) بخانه‌حاج‌میرزاابوالحسن [۱۴۹] آقای‌صدرالاشرافی دعوت‌کردند ،من‌هم رفتم‌قرارشد ازجانب‌ملت کاغذی به‌قونسول‌روس وکاغذی‌دیگری بعموم قونسولها نوشته شود ،مسوده شد . بردند پیش ایالت ، حوالی‌عصر کاغذهارا نزدمن آوردندکه نایب‌ایالت می‌گوید من‌مهرنمی‌کنم باید ازجانب‌ملت‌مهرشود ،در آن‌روز نیزجنگ درحوالی باغ شمال درگرفته ، ازارگ وباغ‌شمال‌توپ می‌انداختند وقت‌عصر بغتةً توپ شرابنل بناکرد بشهر باریدن ، من‌تحمل‌نکردم ودرعین‌آن‌ورطه رفتم منزل نایب‌الایاله ، حتی درراه‌که میرفتیم گلوله شرابنل‌بفاصله‌صـدذرع‌تقریـباً بیکی ازعمارات خورد ، باری‌آنجا رفتم‌وگفتم : من‌مصمم شده‌ام که‌قونسول رابببینم آخر روز بود رفتم منزل‌خصوصی کارگذارکه در اول ارمنستان ومسافت‌زیادی‌است‌او راهم ملاقات‌کردم‌وبعضی صحبتهاشد ، اوهم‌تصویب کرد ولی‌شب‌بود وارمنستان‌پراز

سالدات‌وقازاق راه امن نبود ... تلگراف مخصوص هم بتهران کردم .. غره‌ماه‌شد [محرم ۱۳۳۰ ـم] بازجنگ سخت‌درگرفت اشخاصی که مشروطه‌خواه ومجاهدبودند بریاست ابوالحسن‌خان امیرحشمت* جنگ‌میکردند .

ذیل :

(فراموش‌شد[۱۵۰] شب‌سلخ‌ماه هرچه سالدات‌درکاروانسرای‌حسن‌آقاواطراف‌بود، جمع‌کردند وبردند بباغ [شمال] ملت‌غیور ریخت کارانسرا وآنچه از سالداتها در کاروانسرا مانده‌بود ، ازفرش‌وخرت‌وپرت غارت‌کردند . وبعضی رابکشتندوسالدات روز ۲۹ که‌واردنظمیه‌شده‌عمارت‌ایالتی‌راهم[متصرف]گشته‌بودندولی‌اصلافرصت‌اقامت نکرده بودند ، تااینکه امیرحشمت مجالشان نداد ورفت دراطاق ایالت نشست‌وهمان روز سالدات داخل حیاط انجمن نیز شده بعضی اقدامات کردند و کاغذهارا بزمین ریختند) .



همان روز غره‌ماه سالدات‌روسی ریخت بمحله خیابان وازروزگذشته بعضی حیاطهارا هم بهمدیگر بازکرده‌اند [یعنی راه‌بازکرده بوده‌اندـم] در خانه‌های حاجی حسن‌ختائی که‌تاجرمعروف‌است‌گشتارموحشی‌کردندوبقیهٔ اهل‌وعیال‌را اسیرکرده‌بباغ بردند وبعضی اطاقهارا آتش‌زدند ودرسایر نقاط نیزکه‌گلوله بر آنها می‌انداختند و مخصوصاً حیاطی‌راکه‌امیر حشمت آنجاسکنی داشت آتش زدند ومتصل صدای‌توپ‌و تفنگ بلندبود وباماراالان جنگ‌میکردند وسالدات[۱۵۱] نیزکشته‌می‌شد وعقب‌می‌نشست روزدوم ماه(محرم ۱۳۳۰هـ) اول روز رفتم منزل نایب‌الایاله ،مشهدی‌حاج‌آقا ازبنی

---

* تاریخ مشروطه امیرحشمت راقهرمان این‌جنگ شناخته ، لنین ازتبعیدگاهش به‌وی تبریك گفته‌است .

اعمام‌ختائیها هم‌حاضرشده‌بنای شکایت و گریه‌وزاری‌ازوقایع خانه ختائیهاکردوگریه وناله نمود مرا دیگر طاقت طاق شده بلند شدم وبه کارگذاری رفتم و از آنجا عزم قونسول‌خانه‌انگلیس کردم ،باقونسول انگلیس‌مذاکرات‌شد ،گفتم : ما مشروطه رااز این‌محوطه‌گرفته‌ایم اصلاح رانیزازاین اطاق میخواهیم واما مسئله معین بودآنهاهم ترك اسلحه رامی‌خواستند ومجاهدین غیور تن‌درنمی‌دادند .

بعنوان توضیح :

(دراین چند روزکه‌کارگذار ونایب‌الایاله‌باقونسول روس مذاکرات میکردو پارهٔ تکالیف ازطرفین می‌شد ، قونسول روس درهمه اظهار عجز ازرسانیدن مکتوب وپیغام برئیس قشون‌که درباغ شمال است میکرد وچندین کاغذ بکارگذار نوشت‌که‌ده نفر ازغلامهای قونسولخانه‌که‌کاغذ برده‌اندکشته‌شده‌اند،نمی‌توانندبروند وسیم‌تلفن پاره شده واز خط مخابره بالتمام بی‌خبرم !!! [در اصل‌هم سه علامت تعجب‌دارد-م] همین‌روزکه‌دوم ماه بود اصرار در بستن سیم تلفن‌میکردند ومیخواستندکه از جانب اهالی مخالفتی نشود ، تا سیم بسته شود و این مسئله چند روز بودکه از قونسولگری خواهش‌می‌شد ولی ازپیش نمیرفت ومطلب معلوم بودکه تمام مقصودبر امراروقت بودوهمه‌حرفهابهانه وگرنه تلگراف هوائی مابین‌باغ وقونسولخانه‌موجود بودوسایر وسایل‌نیزمهیا) .

شب‌سیم ماه (محرم۱۳۳۰ق) حوالی غروب دوم‌ماه از قونسولخانه انگلیس مراجعت‌کردم ، شب حاج سیدالمحققین ومیرزا اسمعیل نوبری وشیخ سلیم وجمعی منزل من‌آمده درخصوص ترك اسلحه مذاکرات شد بالاخره حاج‌میرزاآقا بلوری‌راکه خودرامعاون ایالت میدانست ونایب امیر حشمت بود (درامر مجاهدگری) طلبیدند، بعدازمذاکرات زیادقرارشدکه‌ترك‌اسلحه نمایند .

روزسیم ازطرفین ترك‌نزاع‌شدوازجانب‌قوشون روس اقدامی‌نکردند ومجاهدین نیزترك‌دعوی کرده بودند .

سیم‌ماه نایب‌الایاله واعضاء انجمن منزل من آمدند وبعضی‌مذاکرات شد ،من حضرات‌راگذاشته برای ترتیب امر مقتولین خانه ختائی‌ها بقونسول‌خانه رفتم ولدی الورود حکم آنهاراگرفتم ، آدم من با آدم ایالت رفت وقت غروب برگشت . من تلاش‌داشتم[ساعتی که‌به‌ملاقات‌قونسول روس‌رفته بوده .م] تا نایب‌الایاله نیامده‌پاره صحبت‌ها بکنم ،چون‌نایب‌الایاله رسمیت داشت وقونسول بااو مهربان نبود ، من میخواستم بلکه دوستانه‌بعضی صحبتها بکنم که‌رسمی نباشدوکار بلجاجت‌نکشدولی فرصت نشد. نایب‌الایاله‌آمد وبنای‌مذاکره شد تکلیف خواست ، قونسول گفت : باید باید ترك اسلحه‌شود ، وتحویل رئیس قوشون بشود و اردوئی وارد خواهدشد، باید قدغن‌نمائیدکه‌کسی باآن‌هانزاع ننماید ... نایب‌الایاله‌گفت : من‌قدرت اینکه‌نزاع‌را منع‌نمایم ندارم ومادام‌که سلاح‌دردست مردم است، اجرای این‌حکم‌امکان‌ندارد .بهتر این‌است‌که‌قوشون دولت شما دوسه‌روز درمرند ویادرصوفیان تأمل نماید تا سلاح از دست مردم‌گرفته شود دراینموقع وقت‌ورود قشون راپرسید .

قونسول جواب دادکه‌من وقت ورودقشون رانمیدانم‌زیراکه‌راه‌مخابره ندارم. (وهمان‌حرفهای سابق خودراکه درخصوص قطع راه‌مخابره‌می‌گفت‌تکرارکرد) فقطاز جلفاتلگراف داشتم که‌قشون‌حرکت‌کرده امروزوارد شوند یافردا یا روز دیگر اطلاع ندارم وعلاوه برآن من‌قدرت‌ندارم‌که قشون رامنع نمایم .

نایب‌الایاله اصرارکرد وقونسول امتناع شدید کرد ومن درهمه این مذاکرات ساکت‌بودم وحرفی نمیزدم وقونسول مکررمی‌کردکه‌علاج ترك اسلحه است وقوشون روس را با مردمان بی‌طرف‌وباکسی‌که درخانه‌خودرابسته ونشسته‌کاری‌نیست ...

من‌بحرف آمد . گفتم : جناب جنرال قونسول می‌دانیدکه من روحانی هستم

وسیاسیات‌را نمیدانم و همینقدر می‌گویم که‌عظمت دولت‌امپراطوری مقتضی‌این است‌که بمن‌شرف‌بدهند باقبول مطالب‌مصلحانه من ...

اینکه‌می‌گوئید که‌کسی درخانه‌خود‌بنشیند وطرف‌دعوی‌نباشد درامن‌است‌حرف بی‌جواب‌است‌ولی‌توپ‌وتفنگ‌کور است وباطرف‌وبی‌طرف را نمی‌شناسد ، بایدکاری بکنیدکه توپ‌وتفنگ انداخته نشود . ملت‌که‌ترك‌سلاح خواهدکرد ودرخصوص‌ورود قوشون‌حق‌بجانب شما است . شمانمی‌توانید قشون‌را امر برتأمل نمائید ، فقط برای شماممکن است از رئیس‌قوشون خواهش بکنید که‌قوشون را ازبیرون شهر وطرف قره‌ملك واردشهر نمایند ، ظاهراً این‌حرف‌مراقبول کرد .بعد نایب‌الایاله رفت ومن بفاصله ازاوبیرون آمدم ، درثانی معلوم‌کردم‌که بعضی اشخاص‌که ترك‌مجادله‌را دیده‌اند فوراً بفکر آوردن حاج‌شجاع‌الدوله بشهرافتاده‌درشهر آشوب‌کرده‌اندواعضاء انجمن نیز تصدیق‌این‌دعوی‌راکرده‌اند وهایهوئی بشهرافتاده .

شب‌چهارم اعلان ترك اسلحه نوشته شد وقرار شد از چهارم ماه نزع اسلحه بشود .

روزچهارم همان‌هیجان‌وپی‌حاج‌شجاع‌الدوله رفتن دنیارا آشوب‌کرده ونایب‌الایاله را ازکار بازداشته ، یکی مطالبه‌خون مقتولین‌می‌کند دیگری‌بهواخواهی حاج شجاع‌الدوله افتاده شهرآشوب شده وجماعتی که‌پی حاج‌شجاع‌الدوله میرفته‌اند بیرق انجمن‌راشکسته‌اند .

تحصن امان‌الله میرزا جهانبانی

همان* روزچهارم نایب‌الایاله بقنسولخانه‌انگلیس‌رفت‌وبست‌نشست واستعفاء

---

* برای دانستن‌جزئیات این جنگ چهار روزه به‌کتاب «زندگی نامه شهید» مراجعه شود .

کردوعصر همین‌روزازطرف آجی [رودخانه است-م] بنای انداختن توپ وشلیك‌شدید شد ومعلوم‌شدکه‌قوشون تازه‌وارد شده است .

شب‌پنجم ماه (محرم ۱۳۳۰-م) امیر حشمت بابعضی اشخاص از شهر بیرون رفتند وجمعی ازمن تکلیف خواستند من‌نصیحت کردم‌که اسلحه خودرا ترك نمایند وبمردمان بی‌طرف بسپارند .

روزپنجم مردم دسته‌دسته بخانه من آمده تکلیف میخواستند من‌هم بستن در خانه وترك اسلحه وسکوت وسکون‌را توصیه میکردم‌که ناگاه میانه پنج‌وشش‌ساعت ازدسته رفته غرش توپ شرابنل ازسمت آجی وباغ‌شمال بلندشد وگلوله بشهرریخت ویك‌قیامت عظیمی بلندگردید ، مردم جوق‌جوق بخانه من‌می‌آمدند وچاره جز تمکین نبود وبحمدالله صدمه نرسید وگلوله‌ها درهوامی‌ترکید وشکسته‌هایش بشهرمیریخت وبعضی جاهاخودگلوله شرابنل افتاد ولی‌صدمه‌کلی نزدوهمین‌روز برخی‌ازاسلحه‌ها تحویل رفیع‌الدوله‌شد .

عصر همان‌روز باز توپهای‌کنار آجی (رودخانه تلخ.م) وشهر غریدن‌گرفت‌و قسم‌خیلی[۱۵۲] شدیدشلیك‌شدودرثانی گفتند : که بعضی‌ها درطرف سلاخ‌خانه‌عمداًتفنگ خالی‌کرده‌اندواین هنگامه بلند شده شب‌ششم‌ماه نیمساعت ازشب رفته بازصدای‌توپ بلندشده توپ خشکه وگلوله‌دار می‌انداختند ، ساعت هفت نیزهمین‌ترتیب را ازسر گرفتند وآن‌شب استراحت برمردم حرام شده ووحشت فوق‌العاده به‌عموم مردم دست داده‌بود .

روز ششم سکون عمومی شد وشیلیك‌موقوف‌گردید ، ارگ راتصرف‌کردند و بعضی محلات بقونسولگری روس‌کاغذ نوشته خواهش ترك‌شلیك‌کردند . ووقت‌عصر اردوی‌کناررود آجی واردشهرشده ازکوچه‌قائم‌مقام بباغ‌رفتند وآلاقاپو -را سالدات گذاشته‌درش‌را بستند وآن‌چه تفنگ تحویل شده‌بود همه را با اسلحه وتوپ وغلات که‌درارگ بود ضبط‌کرده بباغ بردند ...

ازگرد آورنده :

میتوان گفت تاروز هفتم محرم ۱۳۳۰ هجری‌قمری هرچه اتفاق افتاده مرحوم شهید نوشته وراجع بروزهای هشتم ونهم یادداشتی نکرده واگرهم چیزی بقلم‌آورده یك‌ودو فقره نامه خصوصی به‌این‌وآن بوده‌است .

وهمچنین عباراتی‌که بقلم شادروان ثقةالاسلام آمده جملات ناتمام زیر است که‌متبدارا نوشته ولی از خبر آن اثری بجا نگذارده است ..

«علت بهم خوردن ترتیبات این‌بودکه از ابتداء امر مشروطه بعضی اشخاص خیالات بلندکرده وپی‌تحصیل نفوذ افتادند ...»

پایان

نامه‌ها و رساله‌های ثقة‌الاسلام شهید

شادروان ثقة‌الاسلام شهید تبریزی ، در میان علماء وروحانیان آذربایجان ، بلکه تهران ازپرکارترین‌شخصیتهائی است که بظهور رسیده است. بازماندهٔ آثارقلمی اونشان میدهد که‌بعـد ازطـی دوران تحصیل درعتـبات عالیـات ورسیدن باجتهاد ومراجعت به‌تبریز حتی‌یکروز هم ازمطالعه ومباحثه ومکاتبه وافاضه واستفاضه‌فارغ ننشسته است .

برای‌اینکه خوانندگان‌ارجمندازمدارج علمی وادبی ومیزان فعالیتهای قلمی آن‌مرحوم مطلع شوند ، بهتر است‌کتاب «زندگی‌نامه» اوراکه‌جـداگانه چاپ شده، موردمطالعه قرار دهند .. آنچه دراینجا موردبحث قرارمی‌گیرد مربوط بـه‌کمیت و کیفیت نامه‌ها ومکاتبه‌هاورساله‌های‌او از ۱۳۱۸ تا محرم ۱۳۳۰ هجری‌است‌که اگراز ۵۰۰فقره تجاوز نکندکمتر نخواهد بود ودریغا که بیشتر از یک‌سوم آنها بدست‌مـا نرسیده ؛ ازقبیل‌نامه‌هائی که‌به‌مستشارالدولهٔ‌صادق‌وحاج‌میرزاآقا فرشی‌وعین‌الدوله‌و فرمانفرما ومیرزا فضلعلی آقای مولوی ودیگران‌نوشته است .

استاد عبدالعلی کارنـگ مـی‌نویسد : منشآت و مراسلات ثقـة‌الاسلام ،چون

کاغذ زر بطور متفرق در گنجینه دوستاران زبان شیرین فارسی وعلاقمندان حریت و آزادی و پیروان مکتب آن‌مرحوم نگاهداری می‌شوند واز دو لحاظ حایز اهمیت‌اند : یکی ازاین لحاظ که مانند منشآت قائمقام ـ فراهانی و حسنعلیخان امیرنظام گروسی ، نمونه‌ای ازشاهکارهای ادبی زبان فارسی بشمار میروند ، ودیگرازاین لحاظ که پارهٔاز پرده‌های ابهام تاریخ قرن اخیر ، مخصوصاً صدر مشروطیت را کنار می‌زند..» ونیز مؤلف جزوه‌های رهبران مشروطه می‌نویسد «نوشته‌های ثقة‌الاسلام ساده وپرسوزاست و مایهٔ ادبی دارد» ، هکذا دیگران مثل دکتر شفق ومستشارالدوله صادق وفرشی و ندیم باشی ومشکوةالممالك ، هر یك بنوعی اظهارنظر کرده‌اند که آوردن همهٔ آنها موجب اطاله است .

خودنگارنده نیز ازصفحه۶۳تا ۷۵ کتاب «زندگی‌نامه» آن‌مرحوم نظراتی اظهار کرده‌ام که آوردن تمامت آنها سخن رابه‌درازامی کشاندمگرفشرده‌اش راکه‌چنین است : اگر این‌نامه‌ها که‌هریك ازدوصفحه کمتر وازپانزده صفحه زیادتر نیست کلاً مانده‌بود، بی‌گمان گنجینهٔ بی‌مانندی میشد حاکی از معانی عالی ومباحث متعالـی وقضایـای تاریخی کم‌تالی؛ اوبرای‌خود سبك‌ویژه‌ای داردکه‌نمونه‌است ازشیوه نگارش امیرنظام گروسی وطالب‌اوف باضافه طنزهای نمکین واشارات‌شیرین‌وگواه‌آوریهای بجاازتك بیت‌های بهترین ازشعرای بزرگترین‌وسخنانش سرشار ازصفا وصمیمیت است .» ولی حالا که‌هشت‌سال تمام‌باشیوهٔ‌نگارش وطرز اندیشهٔ آن شادروان ممارست دارم‌میتوانم استنباطات سابق خودرا بدینسان تکمیل‌کنم‌که : اگرچه ثقة‌الاسلام ، ازحیث فکر و روشندلی از آثارکتبی مرحوم میرزا یوسف‌خان مستشارالدولهٔ بزرگ ومندرجـات کتابهای طالب‌اوف ومطالب‌جرایدمصری‌وعثمانی‌وقفقازی متأثرشده وازدیگرروزنامه‌های فارسی‌مقارن دورهٔ مشروطیت اندیشه‌یابی‌کرده‌است اما درساحت‌ذکر وقلمزنی‌از سبك‌هیچیك تغذیه وتقلیدکامل ننموده است، بلکه شیوه‌اش خاص‌خاص خود اواست. بدیگر زبان نوشته‌های آن‌مرحوم نمونه تغییر و تبدیل ناگهانی طرز نگارش دوران

ماقبل و مابعد مشروطه میباشد ، یعنی شیوه نوی که با وجود اختلاط با ابزار کهن نوعی‌از رنسانس را ارائه‌گر است .

شاهد این مدعا پرش آن مرحوم درمدت هفت‌سال ازشیوهٔ امیرنظام پسندبشیوهٔ عموم فهم است ، درترجمهٔ کتاب «بث‌الشکوی» اثر معروف«عتبی» مهارتی‌بکارمی‌برد که برای امیرنظام‌گروسی والی‌دانشمند آذربایجان اعجاب‌انگیز می‌شود چنانکه در نامه ستایش‌آمیزی به وی مینویسد «ترجمه چون لؤلؤ منثور و گلبرك ممطور شمارا دیدم ، بی‌تملق ونفاق وبی‌مبالغه‌واغراق باید بگویم : روکه برآمد ترابکلك سخن‌گوی ـ آنچه‌علی را به‌ذوالفقار برآمد» این‌شیوه مزین ومرصع وگاه متکلف در ذهن‌پر ابداع اوبطوری‌تغییر شکل یافته وساده‌می‌شودکه گوئی‌یك‌طهرانی‌الاصل‌درمیان خانوادهٔ خود حرف میزند ! بموازات این عمل وقتی دماغ دارد ودل ، وطرفی باپسند مشکل باشیوه قائمقام پیش‌می‌آیدکه‌فصاحت را بابلاغت درهم‌می‌آمیزد ویا در لفظو معنی‌تفنن‌هائی می‌کندکه‌شیوهٔ نگارش معتمدالدوله فرهاد میرزا را بیاد می‌آورد . گاه باطبع شوخ‌وظرافت‌پسندش جملاتی می‌پروراندکه‌ترکی وفارسی‌وعربی وفرانسه رامخلوط هم‌می‌کند وخواننده رامیخنداند .

اما،هنر واقعی ثقةالاسلام درنامه‌هائی‌پدیدار می‌شودکه‌به‌برادرانش به‌عتبات‌و بدوستان خیلی‌خصوصی وصاحب دلش بشهرهای دیگر مینویسد ،اصل نسخه‌های این نامه‌ها نشان میدهدکه‌وقتی قلم دردست می‌گیرد ، عبارات‌وجملات یك‌دست وصاف وبی‌نشیب وفرازرامثل باران‌روی صفحات کاغذ میریزد، بی‌آنکه لفظی را قلم بزندیا عبارتی‌راااصلاح نماید. دراین عدم‌اصلاح است‌که‌بعضی‌ازموصولات وبرخی‌ازعلامات مفعولی‌نانوشته میماند .

عجب‌اینجااست‌که دراین نامه‌های‌سیال بی‌تکلف به‌آتش‌افروزی هم‌میپردازد، خاصه‌وقتی که‌میخواهد از وطن‌پرستی وعقیده بآزادی ولزوم مشروطه سخن بگوید ، آن‌عبارات ساده رابه‌اسلحهٔ ناریه تبدیل‌میکند یابخواهد شخص صاحب مقام‌وتمکن‌را

بهانجام خدمات ملی ومیهنی‌وادار سازد ، هرجمله‌اش چراغی می‌شودکه ذهن تاریك خواننده‌اش را روشن می‌نماید .

امـا **نکاتی** که‌لازم به‌واضح‌شدن وبه‌بعضی سئوالات مقدر جواب‌دادن باشد این است که‌همانگونه که درکتاب «زندگی‌نامه...»دوران آزادیخواهی وسیرمبارزات اوبه‌مراحلی از : جستجوگری ، دریافت، جبهه‌گیری ، بعدیأس‌وکناره‌نشینی‌وروی آوردن دوباره وشیفتگی وایستادگی تقسیم شده، دراین مراسلات نیز این‌چرخش‌سایه افکن است . اگر خوانندگان عزیز به‌جملات ومفاهیمی بربخورندکه موردانتظارشان نبوده وبا الگوهای امروزین قابل سنجش وشناخت نباشد ودر ذهن آنان تـردیـدی حاصل شود ، باید این نکته‌رابدانندکه .

اولا قضاوت شاهد عینی که‌دردهارالمس می‌کند، غیراز قضاوت غایب‌است‌که حوادث را ازپشت‌سرنگاه‌میکند وازقیامت خبری‌می‌شنود .ثانیاً ثقةالاسلام عالم‌روشن وآینده‌نگراست ، اوتغییروترقی مملکت راخواهان واز استبداد وبیدادگریزان است، بشرطی‌که تبدل وتطور درمسیرعقلانی‌باشد واندیشمندانه‌بکار افتد ، تاحقانیت‌مشروطه محفوظ ماند ودشمن‌رادست‌آویزی‌نباشد. درعین‌حال چون یك‌فردشورشی وانقلابی‌مایل به‌خونریزی‌وافراط‌کاری نیست لذا نمیخواهد دیگرگونی وتغییروضع آن‌سان‌ناگهانی وبرق‌آسا وبی‌فکرانه باشدکه ترمیم‌وجبرانش‌ممکن‌نشود .

واینکه اودرنامه‌های خود میان «مشروطه‌خواه» و«مشروطه‌چی» فرق‌میگذارد، برای‌این‌است‌که‌اولی را صاحب‌عقیده‌ومسلك می‌شناسد ودومی را«شغل‌ساز ودکاندار» میداند ومعتقد است‌که‌عمل دسته دوم جاهلانه وخروج از اعتدال ودورازمنطق‌انقلاب است .

اماچون دراعتقاد به‌مشروطه پابرجااست‌لذااین‌موضوع را فراموش نمی‌کندکه بمجرد بروز اختلاف بین‌نیروهای‌اجرائی‌انقلاب، دست‌بکارشده دوگانگی‌رابه‌یگانگی تبدیل‌سازد ؛ بدانسان‌که دید وبازدید محلات تبریز را طرح‌ریزی واجراکردواختلاف مجاهدین «قفقازی» را با مجاهدین «مرکزغیبی» رفع نمود ، که‌کسروی این‌کاررا از

تظاهرات شکوهمند انقلاب مشروطه میداند .

نکته جالب‌تر ابراز یک‌نوع تقیه ومحافظه کاری دربرخی ازنامه‌های اوست که مثلاً مینویسد :

«مداخله ندارم ، کناره گرفته ودربروی خود بسته‌ام» این نیز از آینده‌نگری و مصلحت دانی اوست که نمیخواهد درمیان طوفان غرق شده وبهدر برود بلکه تامیتواند قوای روحی وجسمی خودرا محفوظ نگاه‌می‌دارد که در هنگام تنگنا بکار اندازد واز آن بسود توده‌مردم نتیجه بگیرد ؛ چنانکه در سفر باسمنج گرفت ونیز بعداز رفع بحران وروشن‌شدن اوضاع درراه‌سازندگی وترمیم خرابیهای آذربایجان بتلاش پرداخت .

نصرت‌الله فتحی

شش‌سال قبل ازآغاز مشروطه درامتحان مدرسه‌ای حضور یافته و این نامه‌را به‌مدیر مدرسه نوشته است

نامه شماره ۱

سلخ شعبان ۱۳۱۸

عرض میشود دیروزکه درمجلس امتحان معلمین مدرسهٔ معرفت حاضرشدم از وضع وترتیب وحسن تعلیم وتربیت نوخواستگان وطن مقدس نوعی سرمست‌شدم که‌هنوز نشأ آن درذوق‌جان است ودل‌درقمار آن بگروگان . خدای را شکرکه آب‌وگـل وطن عزیزمانیزازاشعه خورشیدتربیت نونهالان مستعد میپرورانند وازگلبن‌معرفت‌شکوفه‌های رنگارنگ میشکافانند .

بلبل زشاخ سروبه‌گلبانگ پهلوی میخواندوش درس مقامات معنوی- یعنی‌بیاکه آتش‌موسی نمودگل تاازدرخت نکتهٔ توحید بشنوی - بلی‌فیض روح‌القدس اربازمددفرماید - دیگران هم‌بکنندآنچه مسیحا میکرد. حالیاکه ذوالفقار درنیام‌است

وقت آنست که زبان سعدی در کام نماند ـ موقع شمشیربازی گذشت حالیا زمان زبان پردازی است. سیل عرم بنیادفکن را بند شاپوری در موقع لزوم است ویأجوج مأجوج فتنه راسدسکندری مانع ازهجوم . تحصیل این سعادت جز بابنیاد رصین علم نباید و آنچه بنای آن نه بعلم است نپاید وآنچه نپاید دلبستگی را نشایـد امیدوارم انشاالله ازیمن توجه جنابعالی این نوشکفته گان باغ دانش وتازه نهالان چمن بینش دراندك وقتی وطن عزیز را باگلهای معرفت معطر سازند ودرختهای کشن پربار سایه اندازشوند .

ازخدا خواهیم توفیق ادب ـ بی ادب محروم ماند ازلطف رب زیاده عرض نیست.

دوجلد ازرساله (ترجمه بث الشکوی) که ازترجمه های خام نویسنده است یکی برای فرزند محترم جناب آقای میرزا محمدعلیخان (اسمش را نمیدانم) ویکی برای سرکار بیوك خان فرزند محترم جناب میرآقاسی خان فرستادم از دست بسته چه خیر آید وازپای شکسته چه سیر ـ دست کوتاه است خرما برنخیل .

***

نامه های مرحوم ثقة الاسلام به برادرانش که درعتبات بوده اند وبه سایرین درعرض سالهای ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۹ هجری .

نامه شماره ۲ بیست وهفتم ربیع الثانی ۱۳۲۲

خطاب به میرزامحمدآقا

جناب نور چشما مکرما . نوشته شما دربیست ونه ماه گذشته رسیدوازخبرسلامتی شماخیلی خوشوقت شدم من غفلت میکنم پارهٔ اخبار رابشما نمی نویسم شمامینویسید خوب است اجمالی بنویسم .

امین الدوله دررشت مرحوم شده صحیح است .

حضرت شیخ[۱۵۳] بتهران تشریف نبرد شاه را به شاه عبدالعظیم بردند درصحن ملاقات

شد ، محاسن حضرت شیخ رازیارت کردند وخواهش کردند دعائی برای شاه بخوانند، حضرت شیخ هم دست محترم را بر سروسینه همایونی گذاشته دعا خواندند ، سه هزار تومان پول دادند دیناری قبول نکردند وازکسی از اولیای دولت یك قاز نگرفتند .

جناب مستطاب حاج میرزا حسن آقا مجتهد ازراه اردبیل می آیند روزسه شنبه ۲۹ ماه جاری وارد میشوند جناب سعدالسلطنه مدتی است تشریف آورده اند ولی دست بکار نزده اند امورات خیلی مختل است خیلی تیول ها برگشت[۱۵۴] شده ومردم رادستی بگیر کرده اند، من صریحاً گفته ام که توی صندوق نمیتوانم بروم خفه میشوم .جناب امام جمعه این مطلب راپیغام کرده است حالا یکماه است تشریف آورده اند ولی ابداً آب ازآب نمی جنبد برای صندوق ... خرج است دهشاهی. ... اجرت صندوق . صریح گفتم نقد دادن ونسیه گرفتن کارمشکلی است . به تبریز شور انداخته اند که در تهران ناخوشی است تلگراف کردم خبرسلامتی رسید وخیلی مختصر بوده است باوجود این ارامنه وفرنگی ها درهجرت هستند وتبریزیهارابه وحشت انداخته اند .مامردمان بی عقل هم تصور میکنیم که ارامنه علم غیب دارند .

حضرت اقدس والا[۱۵۵] درشهر تشریف دارندحتی رفتن ییلاق وبایندور راعجالتاً موقوف کرده اند وحال آنکه قبل از وقت خیال داشتند .

بقیه مسائل خانوادگی است.علی

نامه شماره۳ مورخ ۴ جمادی اول ۱۳۲۲

جناب نورچشما مکرما. بعداز تاریخ۴ ربیع الثانی دیگر کاغذی ازشما نرسیده وبا درتهران شدت داشته ولی اینروزها تخفیف یافته درسلطان آباد وکاشان شدیداست، پسر حاج مختارخان که در سلطان آباد به تجارت رفته بود ازوبافوت شد مجلس ختم گذاشتند .

جناب مستطاب حاج میرزاحسن آقا روزپنجشنبه ۲۹ماه گذشته تشریف آوردند وروزجمعه منهم آدمی فرستاده احوالپرسی کردم .

حضرت اقدس والا درشهر هستند وعجالتاً خیال رفتن بخارج راندارندبملاحظه مردم که اسباب خیال نشود بجانقورهم نمیروند .

هواخنك است هفته گذشته «آغ یل»* چندروز آمدهوهوارا منقلب کرد از شب جمعه «مه» میاید وخیلی تندوسخت است هواهم خیلی خوب است بحمدالله ازهرجهت آسایش وامنیت است .

مسئله صندوق هنوزهم دربوقچه است ابداً بدهوبگیر نیست همه مات ومتحیرند تیولات مردم راخیلی برگشت کرده اند از مواجب رضاخان وبرادرانش هم که سیصدو چهل تومان است دویست تومانش چون انعام است برگشت کرده اند معلوم نیست مقطوع شده یادرتهران خواهند داد ، در تهران هم قیامت است همه ازشهر فرارکرده اند ودر اطراف هستند خوب بهانه ای بدستشان افتاده احدی رانمیتوان دید .

جناب مفخم الدوله[۱۵۶] دختر جناب مشیرالدوله راگرفتند، یك تخته سجاده ابریشمی برایش فرستادم .

کربلائی علی پسرحاجی کاظم حریری وارد شهر شد بحمدالله سلامت است .

حضرت شیخ گفتنداوایل ماهازخراسان حرکت خواهندکرد،جناب امام جمعه وساعدالملك ازجناب حاجی میرزا حسن آقا بازدیدنکردند ولی پسر مرحوم حاج رضاخان نوه مجتهد مرحوم تا باسمنج بادبدبه وجمعیت باستقبال رفته بود .

... جناب مشکوةالممالك را حضرت اقدس خیلی مرحمت فرمود شب و روز حاضرخدمت هستند . ساعت «فردنومتر» طلائی مرحمت کردند باچهارصدتومان مواجب وفعلا قرب خوبی دارند .

---

* بادسفید

.... درشهر بحمدالله بقسمی صحت‌هست که‌امراض متداوله ووقیات معمولی هم‌نیست ، اگر طناب بگردن ناخوشی انداخته بشهر نیاورند ، خودبخود نخواهد آمد ـ علی .

***

نامه شماره ۴ ـ ۱۱ربیع‌الاخر ۱۳۲۳

خطاب بمیرزا محمدآقا برادرش

نورچشما مکرماً کاغذ میرزا محمودآقا* در یازده‌ربیع‌الاول رسید عجب‌است‌از هم جدا بنجف مشرف شده‌اید ؟! این‌وضع شمارامن‌نمی‌پسندم این‌تناقض ومباینت را میرساند . درشهرغربت این‌قسم کارها درنظرمردم مستحجن شمرده‌نمی‌شود ؟!

مابین ارامنه ومسلمین نخجوان وایروان نزاع سخت شده درنخجوان گویا مسلمین غالب شده‌اند برعکس‌ایروان‌که ارامنه‌غلبه‌دارند . اخبار موحشه میرسیدتا اینکه دیروز تلگرافی‌رسید خطاب‌بجناب‌مجتهد و میرزاصادق‌آقاکه‌مسلمین‌محصورند شما ازفلان ارمنی(اسم‌نکرۀدارد) به‌فلان ارمنی‌تلگراف بگیرید این‌تلگراف‌دربازار شهرت‌کرد وقال مقال شد .

حوالی‌عصر یك‌نفر مسلم با ارمنی طرف مشاجره می‌شود بر حسب معمول و متداول چنان‌که رسم است مسلمین میخواهند ارمنی‌رابزنند فرارمیکندوفراراوباعث هیجان مسلمین میشود واهل‌بازارچنان تصور میکنندکه آشوب‌شده فوراًازترس‌جان چنان‌چه رسم ومعمول حضرات است‌دکان‌هارا می‌بندند واسباب‌وحشت‌عمومی‌میشود، بهرحال‌ازجانب مرکزکل بگلربگی‌رفتندوفراشها ومأموروسواره وپیاده دورارمنستان گذاشته شده اطمینان داده‌شد وبه‌علماءکاغذها نوشتند که‌ازمردم تسلیت‌خاطر نمایندو

---

* برادر دیگرش

نگذارند فتنه بشود بحمدالله‌عجالتاً فتنه خوابیده است بازارهارا باز کردندو فعلاامنیت کامله است‌تابعدچه‌شود .علی

نامه شماره ۵ دوم جمادی‌الاول ۱۳۲۳

نورچشما مطلبی تازه‌نیست مجمل واقعه همانست که بخط‌آقامعالی[۱۵۷] نوشته شده ... .

جناب آقامیرزا جواد ۲۱ ماه با احترامات شایان وارد شد حالش وصورت ظاهرش مریض بودن رامینماید ....

آنچه درظهرنامه نوشته‌اند بقرارذیل است :

سانحهٔ تازه‌که اتفاق افتاده مسئله حضرت آقای شکاك[۱۵۸]است .دررجب سال گذشته‌سوق‌عسگر برای‌گرفتن مشاراله شدبعدارصدمات زیاد کاری ازپیش نرفت‌بعداز ورودحضرت اجل آقای‌نظام‌السلطنه جعفرآقا شکاك را به‌تبریز خواسته‌استمالت‌کردند ومدتی‌سلمته‌السلام وآزاد بود تااینکه دیروز قرار مرخصی اورا میدهندوضمناً‌خیالی که داشته‌اند وقت غروب چهارشنبه غره ماه برای مرخصی یا دادن خلعت بحضور میطلبند . در اینجاحکم میشود باگلوله بزنند ازآنجائیکه هشت نه‌نفر ازآدمهای‌او دائماً مسلح بوده‌اند آدمهای اورا میخواهند بگیرند وبکشند . نزاع طولانی می‌شود وازاول‌غروب تا۲ساعت ازشب‌متصل تفنگ می‌انداختند تا اینکه ۲نفر هم ازآدمهای اورا می‌کشند وجمعی ازاینطرف به‌قتل میرسندکه نمیدانم ازگلوله دشمن بوده یا از زخم دوست . چهارپنج‌نفر هم ازاتباع جعفرآقا شکاك راهی پیداکرده از پشت‌بامها فرارمیکنند وبکوچه میافتند یك‌نفرگچ‌پز بخت برگشته داد میزند که جعفرآقا است فرار می‌کند ، همانجا اورامی‌زنند فوراً می‌میردوراه باغمیشه راپیش میگیرند .چون پیاده بوده‌اند گمان نمیرود جانی به درببرند ، خبر ندارم که چه شده‌اند ؟ ازجمله

مقتولین نایب‌عسگر فراشباشی محله دوه‌چی است ویکنفر آبدار و ۲ نفر پیشخدمت حکومت [این‌امر یکی از اشتباهاتی بود که‌اسمعیل‌آقا سیمکو را بخونخواهی برادر واداشت و ۲۵سال طول‌کشیدو به‌دولت وملت‌گران تمام شد.م]

***

نامه شماره۶ ماه شوال ۱۳۲۳

بعدازعنوان وشرح علت تأخیر جواب وخبر چند فقرهٔ زلزله در تبـریز ودر ولایات اطراف تبریز که چندین ده را پایمال کرده و نفوس زیادی تلف شده است می‌پردازد باینکه :

وقعه‌ای پارسال دراورومی اتفاق افتاده بود یعنی لابری نامی از مسیونـرهای نصاری‌راکه ایرانی ودرآمریکا تحصیل‌کرده بودکشته بودند ودرعرض سال متصل در سئوال وجواب بودند بالاخره از روی تهدیدات دولت‌انگلیس وضعف کلی‌که برای دولت روس از مسئله محاربه هست قریب یکماه قبل حکم شد پنجاه هزارتومان‌خون بندی این مسئله شده نصف آنرا حضرت اقدس والاولیعهد و نصف دیگر را جناب حاج نظام‌الدوله که‌حاکم بوده‌اند بدهند. حضرت‌اقدس ولیعهد بدون سئوال وجواب مرحمت فرمودند . حاج نظام‌الدوله‌های‌وهوئی‌کرد ودرتلگرافخانه بست نشست آخر نشد داد یعنی برات بوعده سه‌ماهه داد وخودش عازم تهران شد حکومت را بحضرت والا امامقلی میرزا ، دادند . حکومت‌خوی رابه‌حضرت والاثقةالدوله[17] دادند بازور قبولاندند ...[این امر ازنتایج کاپیتولاسیون بوده است .م]

***

نامه شماره ۷ ذیقعده ۱۳۲۳ هجری

روز پنجشنبه ۲۸شوال که‌بحساب سیزده‌عید نوروز بود دوسه‌نفر ازنسوان‌به

محلهٔ «لیل‌آباد» می‌رفتند دریکی ازکوچه‌هاکه مشترك مابین مسلمین وارامنه‌است ، یکنفر ارمنی به‌یکی ازنسوان حرف‌زشتی زده وکاربمشاتمه‌رسیده، ضعیفه‌بواسطه‌قوت اسلامیت وضعف بشریت‌تحمل اقوال اورا نیاورده صدابلند شده ودراین‌بین‌جمعی‌از مسلمین که‌درکوچه درسرعبور ومرور بوده‌اند ملتفت این‌عمل شده خواسته‌اند که‌دفع شرنمایند ، ضعیفه چون خودرا منسوب بیك دودمان عالی سیادت نموده بوده(....) جمعی‌ازعوام‌اشاعهٔ این مطلب نموده باقتضاءغیرت دینی‌خواستند که‌ارمنی‌رامجازاتی بدهند ، ارمنی هم فرارکرده توی قونسولخانه ... پناه برد . اجامرو اوباش که این قسم اتفاقات رامقدمهٔغیر مترقبه اجراء هواوهوس خود میدانند ، دامنزن آتش فتنه شده خیال‌می‌کنندکه‌هجومی بمحله ارامنه‌نمایند ، فوراً این‌خبر به‌کارگزاران‌حضرت اشرف ارفع والا ..... رسیده آنچه سرباز ونوکر دیوان بـود بمرکز حادثـه فرستاده علماء اعلام رابرای تسکین انتهاض فرمودند . علمای اعلام شهر بکلمهٔ واحده‌اقدام به‌تسکین عوام فرموده جمعی‌به‌محله ارامنه‌وجمعی‌بخانه حاج میرزاعلی آقاطباطبائی بجهت فهمیدن مطلب‌رفتند ، اتفاقاً جناب معزی‌اله هم دروقت ظهور حادثه درمحلهٔ دورازخانه خود بوده وهمانجا ازهجوم‌عوام‌که به اخبار این خبر آمده بودند متوحش شده خودنیز بجهت دفع فتنه واسکات‌مردم بخانه‌خودشان رفته بحضورمبارك‌حضرت ...... مشرف وعدم رضایت خودرا باقدامات ناهنجار عوام‌که‌محض هواپرستی‌است عرض نموده‌بعدبخانه مراجعت‌کرده جمعی از علماء اعلام‌که ازجمله جناب مستطاب آقای ثقةالاسلام وجناب مستطاب حاج‌میرزا عبدالکریم آقا بوده‌اند در اینجاحاضرو عوام را اسکات‌کرده‌مجدداً آقامیرزاعلی‌آقارامتفقاً بحرم‌خانه [محل‌نشیمن‌ولیعهد.م] برده وتاقریب‌یکساعت‌ونیم‌ازشب‌رفته درحضور مبارك مشغول مذاکرات بودنددرحین مرخصی جناب مستطاب آقای ثقةالاسلام ملاحظه عاقبت‌اندیشی ورعایت این‌معنی‌که خانهٔ جناب میرزاعلی‌آقا نزدیك‌به‌محلهٔ ارامنه است اقامت ایشان درخانه‌خوداسباب

اجتماع عوام و هنگامه طلبان شده فتنه حادث شود ، آقامیرزا علی آقارا همانشب بدولت منزل خودشان برده وتاعصر روزیکشنبه همانجا اقامت داشتند .

جناب میرزاعلی آقا همانشب مجدداً اغماض واعراض خودرابحضـور مبارك عرض کرده وجزاء اعمال را به منتقم حقیقی وسیاست دولتی رابه اولیای دولت واگذار نمود . روزجمعه جناب ثقةالاسلام همین مطلب را مشروحاً بواسطه تلگـراف بحضور اعلیحضرت همایونی عرض کردند واجتماع کلمهٔ علماء اعلام را در این مقدمه معروض داشتند .

[این نامه را پسرش گزارش مانند به عموهایش نوشته وخودشهید درحاشیه نامه بااحوالپرسی از برادرها آنرا تائید کرده است م]

***

نامه شماره ۸ ـ دوم محرم ۱۳۲۴

بعداز احوالپرسی واشعار مساعد بودن هوا مینویسد :

تعزیه بقرار پارسال در مسجد است . بیچاره سعدالدوله را از تهران بیرون کرده اند معروف است که اول حکم شده بود به یزد ببرند درثانی قراگذاشته اند که بـه اردبیل بفرستند ، خبرمحقق ندارم ازتهران خبرصحیح یا سقیم ابداً نیست . اراجیف زیادمیگویند ولی غالباً بی مأخذاست .

دستخطی ازحضرت اقدس والا گرفته فرستادم به جمع آقایان سلام برسانید و بیشتر سلام میرساند .

***

نامه شماره ۹ـ ۸ ربیع الاول ۱۳۲۴

جناب نور چشما مکرما .از ۲۸ محرم به اینطرف کاغذی از جانب شما نرسیده

بعضی زوار رسیدند حاجی میرزا حسنقلی هم آمد ، امروز بازدید آمده بود . مطلبی تازه نیست ... وزیرنظام از تهران مأمور ریاست‌قشون شده وتصور می‌رود در«شاطر علی» اردوتشکیل نمایند،بقول روضه‌خوان‌ها نسگل اولسون شیعه لروه [159] ازجانب عثمانی هم به‌سرحدعلی‌التقریرمهمات‌می‌رسد، یك‌آجریك‌آجرپیش میایند ، تا خداچه خواهد عجالتاً دست بکاری نزدند از طرفین انتظار است خودمانیها تکذیب اقدامات دولت‌عثمانی رامی‌کنند ، معتقدمردم‌برخلاف آنست. دولت عثمانی می‌گویدخودمانی عمل رااصلاح می‌کنیم‌راضی بحکمیت دولتین روس وانگلیس نشده است .

ازجمله اخبار تازه‌اینست‌که جناب میرزا غلامعلی‌خان سعدالسلطان خودمان یعنی دائی یحیی درتهران‌هستند، ازتهران‌تلگراف کرده‌اندکه مأمور بغدادشدم برای شما سفارش نامه از وزارت دول خارجه بعهدهٔ مأمور سابق فرستاده بودند ، چون خیلی‌مهوع بودنفرستادم‌ودراین حالت ابداًاحتیاجی بفرستادن‌آن ندارد مظنه‌بمضمون (معزول شدم بنده بکاشان نرسیده)عمل‌کرده‌اند .علی

***

نامه شماره ۱۰ــ۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۴

جناب نورچشما مکرما ...

جناب احتشام‌السلطنه یعنی محمودخان پسر علاءالدوله امیرنظام دوم‌مرحوم، بریاست‌کومسیون وارد شدند ، جناب ناظم‌الملك وجمعی دیگردرمعیت ایشان‌هستند می‌گویندفردا بسرمقصدخواهدرفت.

جناب وزیرنظام‌که مدتی است آمده بشدت تمام مطالبه‌کسر نفری می‌کند و تخفیفات راقبول نمی‌کند ، حضرت اقدس‌هم که جمعی لشگر باید سرباز بدهند حکم کرده‌اند از املاك خودشان بگیرند کاررا خیلی سخت‌گرفته‌اند آخرکارچه‌شود ؟مثل معروف است‌اسبی که‌درچهل‌سالگی‌بسوقون به‌بندند برای‌میدان روزقیامت‌خوبست...

عجالتاً عثمانی در جاهائی که‌مدعی است بدون‌قیل‌وقال نشسته وباکسی‌کار ندارد در جزو پاپی جلب وجذب رؤسای عشایر است‌تاعاقبت‌کار چه‌شود ؟

بقیه مسائل خانوادگی است ... علی

***

نامه شماره ۱۱ــ ۸شعبان ۱۳۲۴

خبر از مشروطه شدن مملکت می‌دهد :

نورچشما کاغذ مورخ۱۱رجب شما امروز رسید روز دوشنبه ششم‌ماه‌تفصیلی نوشته‌ام البته رسیده‌است .بحمداله‌امروزبشارت‌می‌دهم که‌همین‌امروز اعطاءمشروطیت رسید وسرور فوق‌العاده برای اهالی رو داد ، مشغول چراغانی هستند عـمده اسباب بشارت اینست‌که دیروز چهارشنبه وقت‌غروب درخانهٔ‌که درپهلوی مسجدمحمدخان بگلربیگی پهلوی خانه جناب . . . . . . برای علماء معین کرده بودند غایلهٔ سختی روی داد ، یعنی‌سیدهاشم که‌مدیر متحصنین‌قنسولخانه بود متهم شده بودکه‌مبلغ‌کلی برای اورشوت داده‌اندکج‌بازی می‌کند ، میرزا علی‌اکبر که یکی ازمتحصنین‌بود در مجلس به‌اوپریدکه شکمت راپاره میکنم اوهم روبه بیرون قونسولخانه فرارکـرد و داد زد که‌گندم‌داران میخواستند مرابگیرند پیش ولیعهد بفرستند، باری‌طول‌داردبعد ازاین واقعه دیگرمن‌ننشستم آقایان دیگرماندندواین‌مطلب خیلی اثر بخشیده که‌فلان کس اگر اینجا میماند بازشعبده دیگری می‌چیدند فلان‌کس عقل‌کرد که بیرون رفت اجمالا دراین مسئله اسم ماها بالاتر ازهمه مذکور است .

این را هم بگویم که‌عقلاء دلیر درآن جماعت حاج میرزامحمود تاجربـاشی و حاج‌میرزاآقای خودمان بود.وشیخیه‌باوجود قلتشان‌غلبه‌داشتندمختصرثقةالاسلامچی زیادتر بود ومردم‌هم درحق بنده غلوکرده‌اند تفصیل زیاددارد فرصت نمی‌کنم ،الان

میخواهم بهمان مسجد برای تبریك بروم درمجلس چه نطقها کرده‌ام فرصت نیست واین قدر کافی است که ملت مراوجناب میرزاصادق آقارا انتخاب کرده بودند ، اتفاقاً جناب حاج میرزا حسن آقا وامام هر دو امروز نیامده بودند که این‌هم اثر دیگر کرد بیشتر مجال نیست ... علی [درظهر این نامه تلگراف مظفرالدین‌شاه را آورده است: «یازده ماه بودکه مضایقه داشتیم ولی چون آذربایجان بمنزلهٔ‌تن ما است ،قبول کردیم» مردم همچه‌می گویند ، خدا دانا است ولیعهدهم امضاء کرده است .م]

***

نامه شماره ۱۲ـ۲۹ شعبان ۱۳۲۴

جناب نورچشما

فرصت ندارم آقامیرهاشم که مدیر موسس بود بجهت پاره‌مذاکرات نزدمردم متهم شد وپارهٔ‌حرکات نالایق ازکسان اوسرزد مردم اجتماع کرده طرد اوراخواستند امروز پنجشنبه ۲۹ ماه‌طرف صبح از شهر رفت ، انجمن برقرار است باید آنجابروم روزسه‌شنبه ۲۷ماه درانجمن صحبتی شده وپیشتاب ولوروانداخته وچندتیر تپانچه خالی کرده‌اند این‌عمل هم بمردم برخورده است . مقدمه از سابق داشته است ولی هیجان مردم ازآن‌به‌بعد شد که آخرش‌منجر به‌طرد اوشد تابعد چه شود ؟ بقیه‌مسائل خانوادگی است . علی

***

نامه شماره ۱۳ ـ ۳ شهر رمضان ۱۳۲۴

جناب نورچشما

نفی‌بلدمیرهاشم دەوەچی- هردم ازاین‌باغ بری‌می‌رسد .مردم‌اواخرماه گذشته

اجماع کرده‌میرهاشم را اخراج بلد نمودند، شب غرهٔ ماه حال هم تجار جمع شده عریضهٔ شکایت ازجانب امام به‌حضرت اقدس عرض کردندکه باید درشهر نماند جواب بقاعده داده‌نشد . شب‌دوم باز اجماع کرده پیغام دادند وتهدید نمودند تااینکه قول گرفتند ، شب‌سیم جناب نظام‌السلطنه[مافی] درمنزل جناب مجتهد بود بالاخره قرار بر خروج شد . تاحالا که حوالی ظهر است تشریف نبرده‌اند ولیکن علی‌الحساب کارگذشته‌و باید برود والاکار سخت‌می‌شود .

ازجملهٔ کارهائیکه جناب آقاکه محض* عوام‌فریبی بود ازروزاول اعلان کرد که مردم بایدنان را درشش‌عباسی بخورند این حرف را هم عوام پسندیدند وآقاهم تصور کردکه به‌این شیوه جلب عوام خواهدکرد اماعمل برعکس شدوفایده نداشت ، خودش هزارخروارگندم وعده کردکه خرواری ۱۲ تومان می‌دهم سایرین‌هم‌همت‌بکنند. مردم گفتند سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است ، چند سال قبل‌هم این قماش فرمایشات شد وآخرنکردوانگهی نان یك‌قران‌ویك‌عباسی شدن درحالتیکه اطراف‌تماماً گرانی است ودرمحل‌قیمت گندم‌از ۲ قران کمترنیست ،چگونه می‌شودکه‌درشهرخرواری ۱۲ تومان بفروش‌برود؟

دیروز جناب آقا به‌منبر تشریف برده وفضائل وآل‌وتبار خودرا ذکر کرده و گریه‌کرده باوجود این (لم‌یشد) ... ودوساعت‌به‌غروب مانده‌است ، جناب آقاهم از دولت‌منزل به‌باغ‌که درقرب باغ صاحبدیوان است نقل‌مکان کرده ... علی

***

نامه شماره ۱۳-۱۴ شهر رمضان ۱۳۲۴

آزادیخواهان بابی هستند ؟!

---

* امام‌جمعه

جناب نورچشما

مردم بی‌دین اسباب چینی درتفرقهٔ مردم و علماء می‌نمایند ، دیروز کاغـذی جفنگ که قماش حرفهای‌باسمهٔ‌بود منتشر کرده بودند حاجی میرزا اسدالله هم‌درمنبر گفته اشخاصی که درانجمن‌ها جمع می‌شوند تماماً بابی هستند .

امروز منهم دادمردی داده آنچه توانستم گفتم محشر شد . حالا حال‌ندارم . داماد جناب‌اسعدالسلطان که اسدنظام باشد در تهران‌وفات‌کرده امروزختم‌گذاشته‌اند، الان میروم به‌مجلس ختم ازوقایع کربلاکه‌نوشته بودید مطلع شدم . کار مشروطه در ایران عجالتاً قیامت‌میکند **مراهم‌ازجمله هواخواهان پرزورمشروطه‌میدانند** وبرای رفتن تهران اصرار دارند وقرعه‌که نوشته‌اند طالب هستندکه‌اکثریت به‌اسم‌من بیرون بیایدومرامجبور رفتن بتهران مینمایند حتی جناب مجتهد صریحاً درمجلس فرمودندکه باید فلان‌کس برود حتی اسم مرا در قرعه نوشته‌اند خودشان هم بی‌میل نیستندکه بروم وضمناً اسباب فراهم میارند اما من به چندین جهت قـدرت نـدارم جناب مجتهد خیلی اذیتم کرد ، درآخر گفتم اگر شما بروید منهم میروم عجالتاً کـه قرعه‌نکشیده واکثریت معلوم نشده تاخدا چه‌خواهد .

یك‌نمره‌الحدید را که باسم‌العداله منتشر میشود هفته‌گذشته فرستادم حالایك نمره‌اش را فرستادم . خط مرامشگل بتوانیدبخوانید چنان باعجله مینویسم که خودم هم‌عاجزمیشوم ... علی



نامه‌شماره۱۵۰– نامه مختصر بی‌تاریخی است که گمان میرود در همین ایـام (فرضاً درشوال ۱۳۲۴) نوشته شده است .

نورچشما بحمداله درعتبهٔ عالیه‌آسوده‌نشسته‌اطلاعی‌ازحال ماندارید.اجمالی ازتفصیل راآقایحیی نوشته است . درمجلس مسجد ومجدد قونسولخانه کرات‌ومرات

گفتند که‌افتراقی که سابق درمیان بود واسمی گذاشته بودند برطرف شد ، این اسم و تفرقه برای تقسیم دهات بود [مقصود شیخی‌وغیر شیخی‌استم] باری کارخیلی‌سخت شده برای آقایان از تجار که اعانه داده شده سهل است علماء نیز اعانـه داده‌اند جناب امام جمعه دویست تومان جناب مجتهد صدتومان حاجی میرزا محسن‌آقا صدتومان ... عیال جناب‌بهجةالسلطنه[۱۶۰] شب وفات کرد . برای نماز خبر کردند وقت‌رفتن‌مسجد اصلاح‌طلبان‌دیرشد . چند نفر نیك‌نفس آمدند که‌در مجلس‌قونسولخانه قاروقور بود بحمدالله بازدروقت رسیدم قرآن‌مهر کردیم ، جناب حاج‌میرزاحسن‌آقا تشریف نداشت .ازفردا درمجلس خصوصی قرارمذاکره‌است‌تا چه‌شود ؟ من بیچاره راهم مبتلاکرده‌اند ، قرآن مهر کردیم بخـون خودمـان سجل‌نوشتیم .

***

نامه‌شماره ۱۶- نهم‌ذیحجة ۱۳۲۴قمری

جناب نورچشما

کاغذهای مورخ شوال شمارسید فرصت جواب مفصل ندارم ، تبریز هنگامـه قریبی است حد میزنند وتعزیر میکنند ، قیامت است آشوب در تمامی ذرات عالم است .روزسه‌شنبه پسرهجده‌سالۀحاج میرزا هادی‌خان‌حکیم قوبولی‌رامتهم کردندکه ضعیفه‌ای راچهل‌روز است در خانۀخودش‌نگاهداشته‌بالاخره بیچاره را روز چهارشنبه در خانۀ حاج‌میرزاابوالحسن آقای‌انجمن‌شماره۴۵ تازیانه تعزیر کردند .اعضاءانجمن ازانجمن کناره گرفته است عجالتاً مردم چند فرقه‌هستند تاعاقبت چه‌شود .خبررسیدن چهل لیره رسید وجه آنرا که بجناب سعدالسلطان می‌رسانم قیمت‌لیره چهل وهشت قرآن‌وکسری است ...تمام کارها معوق وحواس من‌پریشان وآنی غفلت‌ندارم وتمام

عمرم به‌افسوس ولاطائلات می گذرد ،شب و روز درعذابم. شیخ فضل‌الله خوئی حجة‌الاسلام به‌تبریز آمده ۲۲ روز است در منزل من‌منزل دارد.

آقایان مستبده را اهل‌خوی نمیخواهند وقریب شصت‌نفرازانجمن وغیرانجمن خوی به‌تبریز ریخته ضغث علی‌ابالة شده‌اند، حوصله ندارم به تفصیل بنویسم.

... امروز که عرفه است باوجود ناهار عمومی ناهار نخورده والآن این‌مختصر رادر حجره اجاق مینویسم. آقایان اختراعی کرده گفتند روز قربان مردم قربانی‌نکنند، وپول آن‌را به فقرا بدهند و در اولش مدایح نخوانند دروصف انجمن شعر بخوانند اسباب های وهوی شدکه این‌هردو درحقیقت‌اقدام ومقدمه برترك شریعت است.

این‌فقره راهم بعضی بوالهوسان‌اختراع کردند و باسم انجمن گفته‌شد ،اگر غرض‌ازقربانی هم صحیح‌بود این جورگفتن غلط‌محض‌ودر حکم‌کفر است ..... علی

***

سال ۱۳۲۵ شروع می‌شود:

نامه شماره ۱۷ـ ۱۹ محرم ۱۳۲۵

به‌میرزا محمدآقا مینویسد:

واقعهٔ تازه که اتفاق افتاده اینست که شب گذشته یعنی شب دوشنبه نوزده ماه حوالی یکساعت ازشب رفته حاجی میرزاحسن میلانی رادردم‌دربندخانه خودشان (ازسمت خانهٔ‌جناب‌میرزاعلی‌آقا) بغتةً ازپشت‌سرباگلوله زدندضارب عجالتاً مجهول‌و بحمداله آسیبی خطرناك نرسیده از شانه چپ گرفته وبیرون آمده به‌اعتقادکسانش و جراح از توی دهانش بیرون آمده ولی بحمدالله درآلات لافظه ابداً صدمه نرسانیده‌و خیلی جای شکر است. من نمیتوانم باورکنم اما جداً میگویندکه‌گلوله‌را ازدهنش خودش درآورده خودش هم تکذیب نمیکرد. شب ساعت ۴ مطلع شدم و رفتم تا

ساعت‌هشت آنجا بودم ، تاحال‌که ساعتی به‌غروب مانده است خبری ازجائی نشده‌در انجمن‌پاره استنطاقات میکنند تاچه شود ؟

جمعی راعقیده این‌شده است که‌تحریك است بنده‌برخلاف عمل‌شخصی میدانم واینکه حاجی مزبور باکسی رقابت نداشته دلیل نیست،مردمان بد ذات خیلی‌هستند چیزی مختصررا اسباب‌کینه می‌کنند .

وقایع تهران را درروزنامه ازروی‌کاغذ یکی ازوکلا نوشته‌اند ،مقصودحاجی میزاآقا است من‌عین کاغذ جناب مستشارالدوله را بشما فرستادم بخوانید آنجاپاره کنایات واشارات هست ، راجع برفیق خودمان است پاك نکردم ، شما محرمانه بدانید* به‌اخوی هم‌بفرستید همان‌مقام رامحرمانه بگذارند واین مطالب میدانید که مطالب بازاری‌نیست.درکاغذ دیگر صریح‌تر ومفصل‌تر نوشته می‌شود من‌همان‌جاهارا پاك‌کرده‌کسی رامطلع‌نکردم وغیرآن‌موقع همه رادرج کردند .

روضه‌خوانی در۱۶ماه‌ختم‌شد مجلس‌امسال بحمدالله نظیرنداشت‌تجیردوزاندیم تا اواسط دهه تجیر میکشیدند بعد از آن بالتمام برداشته تمام مسجد با ایوان‌های فوقانی وتحتانی بقسمی مملو می‌شدکه جای‌یکنفر باقی نمی‌ماند ، مردم‌درکفش‌کن سرپامی‌ایستادند وفوج‌فوج آمده مستفیض شده برمی‌گشتند باز مجلس پر می‌شد و* بحمدالله علی‌ذالك ... علی

---

* به تقی‌زاده ارتباط‌داشته است

* درخانه ثقةالاسلام : از سالیان دراز همه‌ساله از محل درآمد موقوفات که‌دراختیار داشتند ، درماه محرم روضه‌خوانی میشد واطعام‌میکردند ، ازفقیر و غنی هم دعوت میشدند، این‌رسم تا ۱۳۱۳ شمسی ادامه‌داشت : بعدازآن‌را اطلاع ندارم ،پلوسفره آنها معروف بود وماکول .

نامه شماره ۱۸ ششم صفر ۱۳۲۵

مستخرج ازشماره ۵۷ مجله انجمن ملی‌تبریز :

تلگراف ثقةالاسلام به‌صدراعظم و بتوسط اوبشاه شده‌است‌این‌تلگراف درمورد تغییر روسای فرنگی ادارات پست‌وتلگراف و گمرك بوده‌است .بتوسط حضرت‌اشرف صدارت پناهی حضور معدلت دستور اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله‌ملکه‌وسلطانه عمله واجزاء مُسلمه گمرك‌وپست بواسطه‌اهانتهائی که ازجانب‌بلژیکها مذهباً وشخصاً بآن‌ها می‌شود ، دست از کار برداشته برای تظلم بدعاکوخانه آمده‌اند وبا تعصب مذهبی ودولتخواهی‌عرض‌میکنندکه تحمل برتوهینات مذهبی ازجانب ملل‌غیرمسلمه ندارند وتارئیس ایشان ازملت اسلام‌وتبعه دولت متبوعه معظم خودشان‌نباشدتمکین نخواهندکردودراین عرایض خالصانه بی‌حق نیستند، شخص اقدس ملوکانه که‌حامی شریعت اسلام‌است البته راضی برذلت مسلمانان نخواهند بود ، خادم‌الشریعه علی‌بن موسی

توضیح آن‌که انجمن ایالتی آذربایجان ،قبلا ودراوایل انقلاب «انجمن‌ملی» نامیده میشد وحتی جای‌مجلس شورای‌ملی راگرفته بود .

نامه شماره ۱۹ دهم صفر ۱۳۲۵ قمری

تحقیق درباره کتاب «مرآت[۱۶۱] الکتب»

نامه‌ایست که به‌برادرزاده «حضرت‌مولوی‌اعجازحسین» دانشمند مقیم‌هندوستان نوشته است :

عرض میشود: بعدازتقدیم‌مراسم‌ودادوعرض‌مراتب خلوص‌عقیدت بآن‌دودمان والانژادکه‌مروج‌مذهب وطریقه‌حقه‌ائمه اثنی‌عشر وناصر ملت‌قویمه حضرت‌خیرالبشر

علیهم صلوات‌الله‌الملك‌الاکبر می‌باشند معروض میدارد : که این‌عبد جانـی سرکشتهٔ تیه آمال وامانی بعضی ازمؤلفات جمیلهٔ علماء جلیله هندوستان‌راملاحظه‌ومخصوصاً کتاب عبقات‌الانوار حضرت امیرالله فی‌العالمین مروج شریعته سیدالمرسلین‌المولوی الاوحدی‌السید **حامدحسین** اعلی‌الله درجته را بنظر اعتبار مطالعه‌نموده‌است .

ولی بجهت‌بعد مسافت واشکال مفاوضه‌ومکاتبه وعدم‌مساعدت زمان تا حال امکان استعلام ازپارهٔ مطالب نشده بود ، امروزها دیگر خود را باهمهٔ اشغال لاطائله مجبوربعرض این‌ذریعه نمود ودراین ضمن خواست بعضی‌مطالب راتحقیق واستیضاح نماید... چون باین دیارکتابی در ترجمهٔ حالات علمای هند نرسیده جزکتاب نجوم السماءکه‌فقط جلد اول آن‌چاپ شده وبه ایران رسیده دست‌رسی بحالات اغلب‌علماء وفضلاء آن‌مرزوبوم نیست لهذا بمقام تصدیع برمی‌آید .

که‌اولاً ترجمه مختصری ازحضرت آیةالله‌مولوی حامدحسین‌البسه‌الله‌حلل‌النور مرقوم فرمایند وتفصیل مولفات منیفهٔ ایشان‌را اعلام دارند و مخصوصاً در خصوص کتاب**عبقات‌الانوار** تفصیل دهندکه‌چند منهج وچندجلد است وهکذاکتاب استقصاء الافحام چون ازتألیفات آن حضرت بعضی ازمجلدات این‌کتاب باین صفحات رسیده اطلاع تام نمی‌توان تحصیل کرد .

ثانیاً کتاب تحفهٔ اثنی‌عشریه چند باب است اگرچه مظنون آنست که دوازده باب‌باشد چنان‌چه ازبعضی‌مقامات مفهوم‌می‌شود ولیکن‌لیس‌الخبرکالعیان.

ثالثاً آیا علمای امامیهٔ ساکنین اقطارهند رادرکتابی ضبط‌وحالاتشان را درج کرده‌اند یانه ؟ چنانچه معروض‌شدکتاب‌نجوم‌السماء دارای این‌مطالب است ولی‌جلد اول آن فقط دراین دیار معروف است ،آیاکتابی مخصوص که منحصر به‌ذکر علماء هند باشد هست یانه ؟ وچاپ خورده‌است یانه ؟ وتحصیل آن ممکن است‌یانه ؟

رابعاً درترجمه‌علماء عامه‌هندکتابی تألیف‌کرده وچاپ خورده‌است‌یانه ؟

خامساً عبدالعلی‌الطباطبائی صاحب حاشیه برامل‌الامل‌که درکتاب‌نجوم‌السماء

ازاو اسم برده و مخصوصاً در ترجمه حاج محمد اردبیلی تصریح کرده کیست و کتاب شذورالعقیان که هم در آن کتاب مکرراً اسم آن را برده از تألیفات کیست ؟

وعلت این اطاله این است که حقیر مدتی است مشغول تألیف کتابی است نظیر کتاب کشف‌الظنون وغالب آن از مسوده برآمده و در این اواخر نسخه از کتاب کشف‌الحجب تألیف مولوی اعجاز حسین که مظنه عم‌اکرم حضرت عالی است تحصیل کردم ولی آن کتاب اولا ناقص وثانیاً نسخه‌ای که تحصیل شده لغـایت غلـط است وازعجایب اینکه ابداً ذکری ازعبقات‌الانوار وسایر مؤلفات منیفه حضرت مولوی حـامد حسین نکرده .

نگارنده این عریضه بندهٔ حقیر علی‌بن موسی‌بن محمد شفیع‌التبریزی است که خانواده‌اش معروف به‌ثقةالاسلام است ومسکنش درتبریز ازممالك ایران .

نامه شماره ۲۰ بتاریخ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵

پایم درد می‌کند ۲۵ ماه شرحی نوشته‌ام ، دیروز از جانب علـماء واجـزاء دارالشوراووکلای آذربایجان ، علماء واهل انجمن تبریز احضار تلگرافخانه شدند ، دیروز رفتیم معلوم شد اهل زنگان بدارالشوری درخصوص مراجعت دادن حضرت مجتهد تلگراف شده علماء وحجج‌الاسلام واعضاءدارالشوری ووکلاء مصلحت در ارجاع دیده بودند ودلایل ذکر کرده بودند ،تلگراف برای عموم که قریب هزارنفر بودندقرائت شد. تحاشی غریب کردندعلماءهرچه کردندودلایل اقامه نمودند قبول نشد. جناب مستطاب شریعتمدارحاجی میرزا محسن آقاوآقامیرزاصادق آقا تشریف نیاورده بودند، من بودم با سایرآقایان وائمهٔ جماعت وطایفه‌قاضی وشیخ‌اسلامی،بنده هرچه کردم وسخت گفتم نشد که نشد سهل است جواب نداده فورآچسبیدند که ماقانون میخواهیم،دراین باب قیل وقـال شد بازهرچه دلیل گفته شدکه قانون به‌این‌زودی بدست نمی‌آید بخرج کسی نرفت و

جارزدندکه فردا باید بازار به‌بندند و به اطراف‌ایران اطلاع داده شود . از ماها کاری ساخته نشد بخانه آمدم .

امروز دوشنبه ۲۹ بقول خودشان عمل کردند ، بازار را بسته ودرتهیه چادر زدن بحیاط تلگرافخانه هستند دودفعه پشت سرمن آمدند نرفتم ، پایم درد میکرد ، عذر آوردم وآدم فرستادم دراطاق علماء عذر خواستند، ایشان‌هم گفته‌بودند که‌ماهم بشکل فلانکس هستیم . اما عوام قال‌مقال کرده‌بودند دوباره جمعیتی آمدند ،بنده‌هم رفتم ونشستم ،قانون خواستن تکلیف مانبوده ونیست وربطی بما ندارد ، اعضاء انجمن مشغول مخابره با وکلای تهران شدند . بعد از ساعتی که بمنزل برگشته‌ام و نخواهم رفت ربطی بما ندارد تابعد چه شود . لایحه‌ای چاپ کرده نشرنمودند درجزو روزنامه‌ها آقا یحیی یك‌نسخه برای شمافرستاده است حیاط تلگرافخانه‌امروز اسباب چادرآوردند که‌خیمه بزنند ومتحصن بشوند خوددانند ... عکس فرستاده شد ورقه را معجلا به‌نجف بفرستید واین‌رامخصوصاً‌شهرت‌بدهید که‌قانون خواستن‌ازجانب علماء نبود . درخصوص جناب مجتهد بهیچوجه کاری نتوانستیم بکنیم .علی

نامه‌شماره ۳۱ بتاریخ سیم ربیع‌الآخر ۱۳۲۵

کار بمشگل کشیده روز دوشنبه نوشتم که‌علماء را احضار تلگرافخانه کردند درخصوص مراجعت دادن‌حضرت مجتهد مسئله را فوراً برگردانده درجواب قانون خواستند آنروز غروب بود و از فردا بازار بست وقانون ورد زبان مردم شد . جمعی ازعلماء که‌مخفی شدند منهم نرفتم بالاخره سه‌دفعه پی‌من آمدند **ضمناً محرمانه بشما مینویسم** تهدید کردندمجبور شدم‌رفتم سکوت کردم ،حرفی‌نزدم تکلیف‌تلگراف نوشتن کردند گفتم دیگران بنویسند باری اهل انجمن‌وعموم‌ملت گرفتار چندنفر شده

دنیارا بهم زدند ومردم را مجبور کردند ، بحمداله من‌باز آزادتر بودم هروقت پی من‌می‌آمدند ، آنهم چند دفعه مختصر رفته مینشستم بر می‌خاستم خودشان مشغول مخابره هستند قانون خواستن‌تکلیف‌ما نبود هرچه هست‌حق یاباطل خارج ازتکلیف ما است .

کارمن این بودکه‌مردم رابلکه ازهیجان بیاندازم،منع‌ونصیحت میکردم .آخر کمی‌مراهم متهم کردند ومحرمانه گفته بودند(فلانکس‌را باید اخراج کرد) این مطالب محرمانه است نمیدانم اغیار چه‌خواهندگفت ؟

مردم بقسمی سرشان‌گرم‌شده احدی را نمی‌شناسند تهران و علماء تهران را مجبورمیکنند، هرچه آنهادادمیزنند که مهلت بدهید محرکین ومفسدین امان‌نمیدهند ..... علی

***

نامه‌شماره ۲۲ غرة‌جمادی‌الاول ۱۳۲۵

گویا این نامه بعنوان میرزا محمودآقا است .

ازشماها دیگر کاغذ نمیرسد وباین قرار باید کاغذهای من بشمانرسیده باشد و یقیناً طغیان آب مانع‌شده فقط ازجانب میزامحمدآقاکاغذی از ۶ ربیع‌الاول پریروز رسیده باری «یارپریشان وزلف یارپریشان ـ شهرپریشان وشهریارپریشان». واقعه۲۳ ماه‌یعنی واقعهٔ حاج قاسم‌نوشته شده وپوست [پست] گذشته نتوانستم چیزی بنویسم. بعدازوقوع‌آن‌مقدمه‌مردم‌درنهایت اضطراب است .جمعی‌ازمحترمین‌شهر راترك کردند وبخارج شهر یاتهران واسلامبول رفتند وما بماندیم وخیال توبیك‌جای‌مقیم. دردهم ربیع‌الاول چنانچه نوشته‌ام عزم خارج کردم درثانی بتفصیلی‌که نوشته‌ام برگرداندند

وچاره‌هم نداشتم من‌یك غریبم ویك كاروان اسیر ، یك مشت عیـال‌واولاد ضعیف‌را نمیتوانستم بگذارم وبروم ،تن‌آسائی گزینندخویشتن‌را. زن‌وفرزند بگذارد بسختی را نمیتوانم‌متحمل‌بشوم...

شماها بحمدالله درآستانهٔ مقدسه آسوده نشسته‌اید ودستی از دوربرآتش‌دارید، اقلا دعابکنید که‌مملکت آسوده بشود وماخلاص شویم . «یامن ناصبور راپیش‌خود ازوفاطلب یاتوکه‌پاك‌دامنی مرگ من ازخدا طلب.»

اقبال‌السلطنه درماکوفتنه‌کرده چند ماه قبل اورا ازماکو بیرون کردند رفت‌به ایروان‌واقبال‌السلطان‌پسرعموی‌او به‌تهران رفت امروزها اقبال‌السلطنه بماکوبرگشته ومتصل اخبار موحشه ازماکو میرسدومی‌گویند اقبال‌السلطنه درماکوقتل‌وقارت‌زیاد کرده ولی خبرصریح نیست اراجیف زیاد است دهات مختل وهمه در تکالیف خـود حیران ...

***

نامه شماره ۲۳ هشتم جمادی‌الاول ۱۳۲۵

دوفقره پاکت‌شمایکی ۴ ودیگری ۱۲ربیع‌الآخررسید ازاینکه تلگرافات میرزا داودآقا رسیده رفع نگرانی ازشما شده خوشوقت شدم ، حالت شهر خیلی پریشان است ،فتنه رفته‌رفته درتزاید است ،جمعی باسم فدائی‌درشهر هستند ودوفرقه‌شده‌اند، یك‌فرقه را جماعتی که ازقفقاز آمده‌اند تصاحب‌کرده‌اند وباسم شعبه قفقازیه‌معروف شده‌اندمُهر مخصوص دارندکه‌پای اوراق میزنند .شعبهٔ‌دیگر از تبریزیان است ،آنها هم مهر دیگر دارند وایشان‌هم‌ضمناً حامی آقامیرهاشم بوده‌انـد وهستند .چندروزی بودکه فیمابین‌این‌دودسته‌ظهور نقاضتی مترقب بود واحتمال خطری میرفت تااینکه امروز پنجشنبه ۸ماه حامیان آقامیرهاشم که‌جماعت شُتربانی‌ها هستند ،جمعیت‌کرده

اعلان نمودند که نباید شعبهٔ قفقاز درشهر باشد ، بـازار بست وشـولوق* شد ولـی بحمداله اتفاقی نیافتاد مردم متفرق شده‌اند ،محض رفع نگرانی ایـن چندکلـمه را نوشتم عجالتاً که زنده هستیم تابعدچه‌شود؟

التماس دعا دارم . همه اهل و عیال وتبعه و لحقه سلامت هستند و بحمدالله حادثهٔ رونداده است .

حضرت آقای آقا سیدعبدالله وآسیدمحمدآقا طباطبائی ازتهران تلگرافی باسم من‌وسایر علماء کرده وضمناً توبیخ وملامت ازبعضی کارهاکرده دعوت باسکات‌عوام کرده بودند ، جوابی داده‌شد که‌تبریزیان‌پسندیدند . صورت‌هردورا میخواستم‌بفرستم اما ممکن نشد، تلگراف ایشان حاضر نبود،جواب تلگراف رافرستادن حاصلی‌نداشت هردورا درروزنامه انجمن درج خواهندکرد ، انشاءالله روزنامه را میفرستم یعنی آقا یحیی‌میفرستد ، انشاءالله تاهفته‌آینده فرستاده میشود ... علی

نامه شماره ۲۴ پانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۵

کاغذهای مورخ۱۹ ربیع‌الثانی شما رسید وخوشوقت‌شدم ازاینکه‌کاغذهای۸و ۱۵ ربیع‌الاول من‌رسیده‌ورفع نگرانی‌شده خوشوقت شدم .

تازه‌که اتفاق افتاده تغایر ونفاق مجاهدین‌بودکه باندازه اسباب اغتشاش‌شده بودکه اسباب نفرت عمومی شده بود . تاریخ آن خـیلی تفصیل دارد ، ملیت‌هـای گوناگون بمردم دادن ومردم را دسته بدسته‌کردن وپاره حرکات وحشیانه نمودن‌که معاذالله .

ازتهران وکلاء مخابره‌حضوری‌کرده‌اند وتلگرافات سخت‌نمودندکه‌تلگرافات رادر روزنامه‌هـا نوشته‌اند وفرستاده میشود . **بعدقراری دادیم** کـه‌ملیت‌نـازی و

---

* آخر سر خود ثقةالاسلام نقشه اصلاح کشیدوهردوطرف را آشتی داد، دیدوبازدید محلات بنا به‌پیشنهاد آن مرحوم بوده است که‌تاریخ‌مشروطه آن کاررا می‌ستاید .

مجاهد بازی بالتمام موقوف شد .حکم‌شد شیخ‌سلیم وآقا میرهاشم وچندنفر از شهر بیرون بروند .

شیخ سلیم باطراف خودحامی‌ها جمع کرده دل رفتن ندارد وخیلی‌خطرناك شده خیابانی‌ها حامی اوهستند ،دوروز است ، شب‌و**روز آرام‌وقرار نداریم‌و متصل‌در کارهستیم** وبدبختانه من بیچاره مرکز بلاشده‌ام من‌هم‌تا حال بحمدالله باپختگی‌راه رفته‌ام تابعدچه‌شود ؟ ..؛ بقیه‌مطلب خانوادگی است . علی

نامه شماره ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ...

بعنوان‌حاج میرزاآقا فرشی

عرض‌میشود ... رقیهٔ شریفه ۲۰ مـاه توسط آقاسیدرضا دیروز غروب رسید. ازمسئله اقدامات اهالی درسرسال سیدشهید اطلاع رساندم، خداوند این غیرت‌وملیت را ازدست طهرانیان‌واین‌جوش وخروش وتیراندازی‌وتفنگ‌بازی را از ما تبریزیان‌باز نگیرد . راست است :

«ازشیرحمله خوش بود وازغزال رم» آنها بایدگل بیافشانند وماخون .....

ازوضع‌حالیهٔ مامظنه خبرندارید ونمی‌دانید که چه‌می‌کنیم ؟ خون‌بردرآستانه می‌بین و مپرس ، بنده بالمره مایوس شده‌ام و امیدی بر حیات آذربایجان فلك‌زده ندارم ، این فرمایش‌حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه راکه درآخرین وداع‌به‌اهل‌بیت اظهار فرموده‌اند دودفعه‌گفتم :

یکی ۱۳ماه درمسجد بالای منبر ویکی‌در ۱۴ ماه درانجمن .

«استعدواللذل والاسروالنهب»

میانه ما ومشروطه دریاهای‌آتشین وکوههای آتش‌فشان حایل است وزعشق تابصبوری‌قدیماً هزارفرسنگ‌بود، حالاهزارهاهزاربیابانهای آتشین‌ووادیهای پرازددودام وصحراهای پرازغول ودیو است ؛ آخ افسوس که ملت بیچاره‌رابه‌خون

میسپارند وماهم دستی ازدوربرآتش داریم... افسوس که اینك بانك دهلو کره نای دول مجاور بگوش میرسد وما آن را آوازلای‌لای میپنداریم ،ملك‌ومملکتی میرودو مادست بهم داده برلولهنگ دشمن‌خدمت می‌کنیم وایشان رابا اعمال خودمان‌دعوت مینمائیم ومهمان می‌طلبیم وموافق‌شعر نظامی :

چه‌خوش نازی‌است ناز خوب رویان — ز دیده رانده را دزدیده جویان

بیك چشمی اشـارتها کـه بـرخیـز — بدیگر چشم دل دادن‌که مگریز

نمیدانم‌عاقبت‌کار مابکجا خواهدشد ومملکت بچه‌حال خواهد افتاد ؟

دیشب‌صورت تلگرافی ازتلگرافخانه‌آوردندکه مفتشین‌که از جانب ملت‌آنجا هست برداشته بود وبعید نیست‌که‌درتهران هم صورت آن‌را مفتشین داده‌اند ،محض بجهت خالی نبودن عریضه عرض‌کردم : « نمره ۲۹۶ جـناب جنرال قونسول روس بواسطه اطلاعات واصله ازآستارا حکم داده شده است به عدهٔ قزاقان سـرحد بقـدر کفایت افزوده شود که‌محض اشاره‌من‌داخل اردبیل شده حقوق اتباع روس‌رامحفوظ بدارند ،رئیس‌کشتی‌جنگی هم که احضار شده حکم‌شدکمال همراهی با قـونسولهای خودمان نمایند وزیرمختارروس».

این‌مطلب پر واضح است‌که تلگراف را بفارسی‌کردن و ازتلگرافخانه عمومی مخابره نمودن (چون میدانند ازملت‌مفتش‌هست)محض برای تشهیر مطلب است‌واین تشهیریکی ازدوحسن راخواهد داشت :

یامترٌوسین* خوشوقت ودل‌گرم‌شده مردم‌رادعوت‌می‌کنند ویا اینکه مملکت بترس افتاده آرام میشوند .عجالتاً که‌عقلا حیران‌هستندکاریجلافت نمی‌توانند بکنند، دیگران دست ازجلافت برنمیدارند ، بنده بالمره قطع ازهمه‌چیزکرده‌ام وکاری‌ندارم ومذاکره هم نمی‌کنم .

---

* روس‌پرستان بروزن متمولین

اعلانی که سابق درخصوص دهات کرده بودندمنسوخ‌شدیعنی تبدیل باحسن‌شد، چهل‌ویك‌خرمنچه لیق‌وپاره‌ای چیزهای دیگر راعلاوه نمودندکه موقوف است. مظنه ازانجمن قهرکرده‌ایدکه ابداً سئوال وجواب نمیکنید. بنده‌هم تردد ندارم چیزیکه تازه‌طرح کرده‌اندکسر کردن کرایه‌دکاکین‌است که تومانی لااقل دوقران‌کسر نمایند... ملت است هرچه می‌گوید ازپیش میبرد نرخ ومظنه سایر امتعه در جای خود، بلکه ترقی هم دارد اماکرایه دکان بایدکسرشود؛ الحکم‌لله.

بازفرصت نشد موضوعات تمام شود انشاءالله باپوست دوشنبه فرستاده‌میشود البته حضرت مستشارالدوله ازعلت‌اصراربنده درخصوص‌سعدالدوله مطلع‌تان‌کرده‌اند درخصوص حضرت آقای فرمانفرما عقلا همدست وهمفکرهستند ولی پاره‌ای‌اشخاص بهرملاحظه‌که دارند مانع هستند واسم‌دویاسه‌نفر رامی‌برند. یکی حضرت‌سعدالدوله است‌که بنده ابداً راضی نیستم وابداً کار ایشان نیست ودلایل قویه زیاد است»

مهر علی‌بن‌موسی

نامه شماره ۲۶ -۲۵جمادی‌الآخر ۱۳۲۵

مدتها است‌نمی‌توانم بتفصیل‌بنویسم، اوایل ماه‌گذشته بودمختصری‌که‌حاوی شکایت از وضع زمان بود نوشته‌ام، البته رسیده است، حقیقت امر اینست که کار خیلی ضایع‌شده ومشروطیت‌که درمیان بودبکلی‌ازمیان رفته حالا هیچ اسمی‌نمیتوان گذاشت، کارها رفته‌رفته ضایعتر است ومردم رحمت براستبداد غیره‌رحوم میخوانند، اجامر واوباش هرکدام به‌خیالی وهرکدام به‌هوائی آنچه میتوانند میکنند قورخانه دولت[۱۶۲] راضبط‌کرده تفنگ ورندل بنازل قیمتی فروخته شد، ارومی درتحت‌شدت بود ازقورخانه ندادند اعضاء انجمن اسیر ودستگیر مشتی از اشرار من که مدتهاست ترك امورات عمومی ازدرس وغیره‌کرده‌ام وازکتابخانه بیرون نمیروم درماه گذشته

خواستم اصلاحی درامورات نمایم ازعجله و کارندانی بعضیها بدتر شد تااینکه ارومی مختل گردید امروزها اخبار موحشه ازتاخت وتاز تاحوالی ارومی میرسد ۴ طابور عسگر وجمعی سواره چریك در اطراف ارومی هستند وتاچند فرسخی ارومی تاخت و تاز کرده‌اند ، ندامت این امربکجا خواهدرسید ؟

من روزیکه عزم خراسان کردم خیلی خوشوقت بودم که ازاین بلاها آسوده خواهم شد ولی خدا انصاف بدهد مردم خوش باور را که مرا بی‌جا مراجعت دادند بعد ازآن اگرچه پای خودراکوتاه کرده بانجمن نرفته‌ام وایام تحصن تلگرافخانه جزوقت مجبوریت که هتك حرمت مترقب بود نمیرفتم وهرروز در این فکر بودم که اسبابی فراهم بیاید ازاین ورطه خودراکنار بکشم ولی اسباب برعکس فراهم تر میشد که اگردوباره حرکت بخارج میکردم بالمره اسباب خرابی کار فراهم‌تر میشد و باحتمال اینکه‌شاید بابودن من بعضی کارها بشودگاهی مراقبتی داشتم ،بعد از تلگرافخانه‌ودسته‌بازی‌و مجاهد وفدائی بازی که گند آن تمام دنیا را گرفت بالمره خود را معاف داشتم تا وقعهٔ حاج قاسم ظاهر شد که دیگر بالمره‌قطع کردم ونرفتم . اواخر ماه‌یك‌ودوروزی برای امورات ماکو احضارم کردند رسماً حاضر شدم بعد طفره زدم تاتلگراف توبیخ‌از علماء تهران رسید، جواب داده‌شد،بعد تلگرافی ازوکلاءرسیداقدامات براصلاح عمل کلیه‌شد ولی ازخام‌کاری بعضی که‌عجله درحکم کردندکار ضایع‌ترشد . ازآن به‌بعد بالمره‌ترك‌کرده‌ابداً روی انجمن وانجمنیان راندیدم ـ اعضاءبیچاره بدترازهمه‌گرفتار شداید ومصائب هستند مجملاً مشروطه در میان نیست حالا مشغول مدافعه و حرب داخلی هستیم . دیروز باز تلگرافخانه خواستند من آخرتر ازهمه رفتم ، تلگراف مفصلی کرده بودندکه توبیخ وسرزنش وتقصیر وملامت بود من‌حرف نزدم وهر چه اصرارکردند شما چرا رأی‌نمیگوئید ؟ گفتم ازمن گوش است واین‌حرفهاراما چندماه

است گفته‌ایم و در دهم ماگذشته گفتیم کسی قبول نکرد تکلیف من سکوت است ، بالاخره وکلاء اصناف پاشده حرفهای سخت گفتند و تلگراف وکلاء را بالتمام تصدیق کردند یعنی این عبارت راگفتندکه آنچه تاحال نکرده‌ایم چیزهائی است که مقدور مان نشده و الا مضایقه نداشته‌ایم .

درآخر تلگراف تصریح کرده بودندکه مأمور دوروزه حرکت خواهد کرد اورا تصدیق کردند درجواب نوشتن روبمن کردندکه جواب بنویس قبول نکردم چند نفر دیگر نوشتند آقایان نپسندیدند آخر مرا باقسم آیه ومن اولوم وادار کردند جوابی نوشتم اگر مجال کردم یعنی صورت تلگرافات بدست آمد همه‌را صورت میفرستم .

درماه گذشته صحبت فرستادن فرمانفرما بمیان آمد آقایان هم آوازه شده قبول نکردند . دیروز ازجمله نوشتجات که کرده بودند این بودکه شما در تهران حاکمی را منصوب نکرده عزل اورا خواستید . دیروز اسم مأمور را مجمل برده بودند نه اسم داشت نه‌شغل ، ازقرائن حدس میرودکه مأمور نظامی باشد برای امور سرحدیه تا چه‌شود ؟

امروزها درفکر مراجعت دادن حاج‌میرزا حسن‌آقا هستیم باید وکلاء ملت را دید وحالی کرد حق اینست که همه ملت بدوقت است و دل خوشی ندارند ، یعنی از این حرکات . ولی از ترس پارهٔ اشرار و واعظین جرئت فوق‌العاده نمی‌کنند اگر چه پاره‌ای اوقات مخصوصاً امروزها مضایقه ازگفتن هم ندارند اشرار خیلی دور برداشته‌اند ...علی

***

نامه شماره ۲۷-۲۸ جمادی‌الاخر ۱۳۲۵

کاغذهای شما از تاریخ دوم ماه‌دیروزغروب رسید بحمدالله سلامت‌حاصل‌است

ازپارهٔ وقایع اطلاع حاصل‌شد حضرت فرمانفرما[163] برای‌حکومت‌معین شد مدتی‌بودکه مطرح مذاکرات بود ولی بعضی اهالی تبریز قاروقورداشتند روزیکشنبه ۲۵ تلگرافی آمدکه اجمال آن‌را نوشته‌ام درآنجا بعنوان مأمور بی‌اسم ذکری کرده بودند که دو روزه عازم خواهد شد بعد از تحصیل اطمینان ، دو روز بعد خبر رسیدکه فرمانفرما معین شده است .

ازوضع شهر واطراف با پوست سابق شمه‌ای نوشته‌ام حالاهم مینویسم ایـن انقلابات واغتشاشات که‌درحقیقت اسباب انضجار خاطر تمام‌عقلا است ازسوءحرکات وبی‌لگامی بعضی بی‌علمان وجاه‌پرستان و شورشیان است واین قسم امورات درهـر نقطه دنیا واقع میشود . مقدمه حاجی‌قاسم تازگی نداشت اگر چه امری بـودبسیار بسیار وقیح‌وقبیح وفسق بین‌که در قباحت وشناعت آن‌کسی را مجال تردد و انکار نیست ، اما میدانید که مفدسه خانه‌های قائم‌مقام مرحوم و جناب آقای نظام‌العلماء وکشتن چندنفر طلبه وغارت تمام خانه‌های خانواده‌های ایشان که‌هشت‌سال قبل‌اتفاق افتاد بدترازاین مفدسه است ، همان اوقات‌مردم نزدحسنعلی‌خان رفته ازعلماء تبری کردند، علماء مدتی مسجد نرفتند ترک‌مرافعه‌کردند .

مقصود این‌است‌که این قسم اعمال از عدم تقید برشریعت است که در عروق‌و اعصاب مردم فرورفته وجاگیر شده وازعهد نبوت بوده است وفسق بین‌است‌که حد آن نسبت به‌پاره‌اشخاص که‌مفسدفی‌الارض است‌قتل وصلب ونفی است ، چیزی‌نیست که‌مشروطه آن‌را لازم داشته باشد . بلی انجمن تبریز خیلی شولوق است . واجامزو اوباش مسلط شده عرصه را بعقلا تنگ‌کرده‌اند این‌هم تقصیر چند نفر واعظ ومشتی عوام است که‌مردم راشوراند وبالای نردبان‌برد حالا نمی‌تواند پائین بیاورد ،این‌راهم انکار نمیتوان‌کردکه از دهن پارهٔ‌عوام حرفی‌که‌لایق اونیست بیرون میآید وتصرف درمعقولات‌ملکی‌میکندودرامورسرحدی وغیره‌مداخله‌میکند، بازهمه‌آنهاازانقلابی‌است

که‌در اول همه‌کارها اتفاق افتاده است نمی‌گویم باید تحمل کردو خوب دانست مقصود این است که این انقلاب ربطی براصول نداردهمه درفروع مسئله است بلی فعلا مشروطه درمیان نیست دولت قانونی هم‌نشده است حالا ایام اختلال است مسئله «زگردوشمرد وبلوچ» که درنجف‌وکربلا است چگونه ازآثارعدم نظم استاین مطالب هم بشرح ایضاء .

اگر کسی حرفی برخلاف اصل مذهب زده همه سربلند کرده دق ولعن کرده‌اند واگر اخلال واختلافی میشود همه منزجر هستند وبالطبع متنفرند . پاره‌اشخاص‌زیاد روی میکنند وحرکات نالایق فوق‌الحدو لعدوالاحصاء مینمایند همه آنهااز بی‌تربیتی وبی‌نظمی است والسلام .

ازتهران خبری ندارم ، تبریز ما خیلی شولوق بود ولی بحمدالله مردم‌سرحال آمده درخیال اصلاح هستند وانصافاً باندازه شولوق‌کرده‌اندکه دیگر جای‌نسکل دردل آنها نمانده ،بقول یکی‌ازوکلاء اصناف آنچه‌نکرده‌اند ازبابت عدم قدرت بوده‌است.

مردم فاسدالعقیده همیشه بوده‌اند، ده ماه قبل یك‌مرتبه بدنیا نیامده‌اند .چون بعضی جهال خیلی بی‌پروائی کرده وبعضی مردمان ناقابل داخل شدند تایکدرجه‌پارهٔ حرفها خواست شهرت بگیرد مثل فتنه بابیه در اول امر بعد بحمدالله کم‌کم روبه اضمحلال گذاشت بازمیگویم وضع ولایات مثل ده‌ماه‌قبل نیست بلکه‌خیلی مغشوش ومختل ومعیوب است اما اغلب آن از الواط بازی است ربطی‌به‌دین ومذهب ندارد. اگر ازدهن یك‌نَکَره ملعونی درخلوت حرفی‌ظاهرمیشود مثل حرفهائی استکه‌سابقها هم‌بود وکسی اعتنا نداشت ، یکنفر بوالهوس چهل‌ویك اربابی راکه ملاك از رعیت میگیرند بدهن‌عوام‌انداخت‌ومالك رااز تصرف درملك خود نسبت به‌چهل‌ویك‌ممنوع داشت ، همهٔ ملاك این‌شخص را بدمیگویند وتفسیق میکنند ولی چون باب‌مذاق‌عوام

است ، عوام می‌پسندند و می‌دانید که این مطلب کفر که نیست بلی فسق است و تسلط است برمال عاقل تابع مسلم به‌من غیرحق ...

حقیقة بحمدالله کارها روبه‌خوبی است علی‌الخصوص ازیك ماه به‌بعد که مردم متنبه شده‌اند وبرغفلت خود اقرار دارند ازروزی که‌من در انجمن در ۱۴ماه گذشته آن قراررا دادم وبزق آقایان خورد ویك جنب‌وجوشی کردند که همه‌آنها حرکت مذبوح بود ودرباطن می‌ترسیدندوازمن تملق‌میکردند وازهمان‌روز مردم ملتفت عیب کارشده آن‌حرکات باطله خود راکم کم ترك کردند . حالا بحمداله نسبت به‌سابق خیلی‌بهتر است ومیتوان گفت درصدی‌هفتاد تفاوت‌کرده است .

مخصوصاً این رانوشتم که‌معلوم دارم که‌وضع حالت مابابن نحو است اغتشاش بود و باز بقیه دارد و مـردم بی‌لجـام آب میخوردند و باز تا یك درجه میخورند

اما این‌ربطی براصول مشروطه ندارد این‌اختلال واغتشاش‌است‌و نتیجه‌عمل مردمان جاهل بوالهوس لاابالی است . باید مظالم را محدود کرد و مردم را رام نمود وشریعت‌را محکم گرفت ودفع مانع‌نمود . من‌فعلاخودرا مدتی‌است کنار کشیده‌ام ومکررهم نوشته‌ام چراکه من‌حریف این‌قسم کارها وحلیف این‌قسم مردم نیستم من دورازاین کارهاهستم‌هروقت اصلاح امور شد بازمن‌حاضرم وخودم پاپی اصلاح‌هستم تاخدا چه خواهد ...؟ علی

***

نامه شماره ۲۸ - دوم رجب ۱۳۲۵

باپست گذشته شرحی نوشته‌ام حالا این مختصر را می‌نویسم وضع شهر نسبت بسابق بحمدالله خیلی بهتر است اگر چه امنیت‌کامله عود نکرده ودهات درسر همان

بد ادائی هستند ولی روهم رفته نسبت بسابق بهتر است .

چنانکه تکراراً بشمانوشته‌ام‌من‌مدتها است باانجمن کاری ندارم و تردد نمیکنم ازماه صفر،خاصه بعداز معاودت ازسفرگجین بالمره ترك امورات‌عامه راکرده باطاق عمومی نرفته بانجمن هم نمی‌روم مگرکم،ووقت‌ضرورت . ازبیست وچهارم‌جمادی‌الاولی که‌مظنه تفصیل آن‌را نوشته‌ام دیگر بالمره‌ترك‌کرده ابداً نرفتم وهرچه از دور ونزدیك دعوت‌کردند وجلب نمودند نرفتم‌واظهاراندکاك نمودم ،حقیقتاً پاره‌اشخاص داخل کار شده مشروطه را وداع‌کرده مشغول اجرای هوای نفس‌خود شدند وسایرین را بدنام‌کردن خواستندمن‌هم دوری جستم ودرباطن ودرجزو مشغول اصلاحات‌ووعظ ونصیحت مردم بودم که «این‌کارشما مشروطه نیست سهل است هیچ‌چیز نیست» تا اینکه بحمدالله عوام متنبه شده‌خودبخود اظهار انفعال نمودند واز قوه ونفوذآقایان کاست .

امروزها در مذاکره مراجعت دادن حضرت‌حاجی میرزا محسن‌آقا ومیرزاصادق آقاهستم قریب چهل روز قبل درخصوص مراجعت ایشان محرمانه صحبتی‌کردم‌دیدم وقت اظهار نیست ولی قریب ده‌روز قبل علنی‌کردم وجمعی‌را بخانه طلبیده بایشان گفتم کم‌کم مطلب به‌انجمن کشید آنجا نیز مذاکره شد .

روزپنجشنبه ۲۸ماه درمنزل‌حضرت‌نظام‌العلماءسلمه‌الله مجلسی بود مخصوص آقایان علماء آنجاعلنی‌گفتم باید آقایان که‌بخارج‌رفته‌اند مراجعت فرمایند .جمعی حاضر شده‌اندکه بروند وبیاورند ولی جناب آقاشیخ سلیم درانجمن‌عنوان‌کرده‌که اگرپشت سرآقایان بروند دلیل میشود بر اینکه ملت ایشان را نخواسته و بحساب بی‌حرمتی درحق‌آنهاکرده‌بلکه ایشان خودشان تشریف برده‌اند وخودشان نیزمراجعت میکنند . نهایت انجمن کاغذ مینویسد وایشان نیز تشریف می‌آورند . اهل شهر و

اهل انجمن نیز استقبال میکنند .

ولی من باین عقیده نیستم واصرار دارم که باید رفت‌وآورد حتی خیال‌دارم که روز تشریف آوردنشان استقبال نمایم واگرنشد لااقل بخانه‌شان بروم . حالاوقت‌آن نیست که‌این ملاحظات درمیان باشد بایدسعی در اتحاد وحفظ شرف علماء ومحترمین کرد ، اگر عبداللطیف بگذارد ...

شش‌نفر ناظر برای دادن تعرفهٔ انتخاب معین کرده‌اندکه‌پنج‌نفرآن ازعلماء و ششم جناب امین‌التجار است . مردم میروند ورقه انتخاب میگیرند من خبرندارم - خودم‌نمیروم‌وآدمی هم نمیفرستم‌وکاری ندارم می‌شنوم مردم می‌گیرند. امافی‌الجمله نکثی درعمل‌هست‌وپارهٔ گفتگوها در میان مردم است تاعاقبت‌کارچه‌شود ؟

(پامال باغبانم وسرکوب‌عندلیب) مصدق حال‌ماها است ، جمعی مذمت‌میکنند که خودتان راکنارکشیده‌اید وکاربدست عوام وجهال افتاده‌وکار را مختل ومعیوب کرده‌اند ، جمعی دیگر از این اعمال حاضره که اسباب انزجار خاطر عمومی است دلتنگ شده‌پروتست می‌کنندومی‌گوینداین‌مشروطه‌نیست که‌مشروطه‌طلبان‌میخواستند ومیخواهند ،درست هم می‌گویند این است که‌عقلا خودراکنارکشیده‌اند تاعاقبت‌کار چه‌باشد ؟

جناب شیخ سلیم قدری‌باسلامت راه نمیروند ومردم همهٔ این‌اعمال‌راازایشان می‌بینند واین‌همه غوغا وجنجال عوام سراواست ماهم ازدور تماشامی‌کنیم‌واقعه‌قتل حاج‌قاسم کمر آذربایجان راشکست وآبروی مردم رابرد اجانب داخل‌کارشده وهمه امورات را مختل‌کردند وپاره اشخاص سلامت خودرا درهلاك مردم دیـدند .

برای مراجعت حضرت نظام‌الدوله اسباب فراهم آمـده دیروزغـره ماه جناب عدل‌الملك واسعدالسلطان وحاج ابراهیم‌آقا وجمعی دیگر بملك‌زاده رفتندکه‌مراجعت بدهند .

نایب‌الحکومه‌کی بسرکار والامقتدرالدوله [۱۶۵] واگذار شد فرمانفرما از انجمن خواهش‌کرد که‌نایب‌الحکومه معین نمایند وایشان معین شد .

مذاکراتی که از نجف اشرف شهرت کرده است که من مذاکره آنهارا جایز نمی‌دانم وهرکسی صحبت‌کرده تزویج کرده‌ام‌که حرام است .

جناب‌ثقةالسلطنه برای اصلاح عمل ساوجبلاغ به ساوجبلاغ رفته درخصوص مراجعت دادن ایشان هم مذاکرات شد بنده منع‌کردم و نگذاشتم بیایندکه آمدند چه خواهندکرد ؟ آقا شیخ‌سلیم ضمناً مخالف بود ولی حالا کار ازکار گذشته جناب اجلال‌الملك‌درماکو است عیالش که همشیره جناب وکیل‌الملك است دیروز غره ماه وفات‌کرد ... علی

***

نامه شماره ۲۹ - یادداشت بی‌تاریخی است :

این‌ورقه راکه نوشته‌ام با مردمان اهل حال اگر مذاکره نمائید عیب نـدارد مخصوصاً باجناب آقا سید اسداله قزوینی مذاکره فرمائید بسیارخوب است ...

لایحهٔ ایشان رسیده ولی درانجمن‌کسی نیست‌که من ارائه نمایم روزنامه‌چی انجمن هم تغییر یافته ومردکار نیست نمونه کار را ازاین باب قیاس بگیرید البته نمره آن را دیده‌اید که عذر تبدیل مدیر را خواسته است . مرد عامی بی‌سوادی را روزنامه‌چی‌کرده‌اند نه‌منشی صحیح دارد نه‌مطلب مهم قابل؛ خیال دارم‌به روزنامه اسلامیه‌بدهم اگرتغییری درعنوان بشود عفو فرمایند .

یك‌لایحه دیگرکه‌درخصوص‌مهاجرین‌نوشته ابداً نمیتوان اظهارکرد ونویساند که‌خیلی‌خطر دارد وتبدیل مدیر روزنامه انجمن‌بهمان ملاحظه‌یك‌کاغذی بودکه‌درضد حضرت ... درج‌کرده بود مطالبی که‌نوشتم همه‌صحیح است حقیقتاً کاری‌که آقایان

پیش گرفته‌اند بسیار بد است و کارهای خلاف شرع خیلی اتفاق می‌افتد اگرچه راجع بمشروطه نیست ولی مردم منزجر هستند وجای ایراد و نکته گیری است ،این است که من خودم راکنار کشیده‌ام .

فهماندن این مطلب به آقایان حجج الاسلام خراسانی وغیره در جزو ۲۹[۱۶۶] لازم است علل عدم رضایت من باین کارهارا لازم است که بدانند و معلوم دارند که **این اتفاقات از بابت مشروطه‌طلبی نیست بلکه مشروطه امری است جداگانه،** واین انقلاب نظیر همان وقایع است که درنجف اشرف واقع شد ...

نامه شماره ۳۰ ـ شعبان ۱۳۲۵ هجری

زمان والی گری فرمانفرما درآذربایجان،

لایحه یا نامهٔ بس مهم است که درباره سیاست اقتصادی وزراعتی و آموزش مملکت بفرمانفرما مینویسد وحاوی بسیار نکات مهم وبی‌سابقه‌است ودرآنزمان جزو افکار ،بکر، محسوب میشود ...

***

خدمت حضرت اشرف امجد اعظم آقای فرمانفرما دامت شوکته . شرح افکار عالیه وهم‌بزرگانه درخصوص تأسیس (دارالفنون) را درجریدهٔ انجمن خواندم ،مسلم است که فتوت طبیعی وفطرت ملت‌پرستی مقتضی همین نوع اقدامات کامله ومساعی جمیله است ... بحکم فلیسعدالنطق ان لم یسعدالمآل ، نگارنده این لایحه لازم‌دانست که آنچه بعقل قاصر میرسد عرض نماید واستمداد همت کنند .

عقیده‌قاصر من بنده براین است که قبل از تأسیس دارالفنون که هنوزمقدماتش درمملکت فراهم نیست ومحتاج صرف مبالغ کثیره وتحصیل استعداد وفراهم آوردن

بخارجه ایستیم و تا مملکت ما جزو ممالک تجارتی محسوب شود نه تنها دستها دخیل مالها و تحقیقها
لازم است و به عبارة اخری اول اقدامات لازم است که در مملکت ما پول زیاد دهان
بعد لازم است که نظر کرد و ما چند از آن اقدامات با حالت حالیه که [illegible] احتیاج داریم
داریم اینکه چند برای ما لازم است بعد در ترمیه قوای زراعت و جهد در کشفیات معادن
و تکثیر مواد معدنیه آنکه سعی خاک وطن برای ما حاضر کرده
از این یکجا که رقبا و ممالک همسایه وطن ما را مرکز رخو قرار داده لازم [illegible] است
این نوع فراهم کرده لذا دائما از فوائد صنایع خود وطن ما را خراب و ما را محتاج ایشان داشته‌اند
توقع رعایت و حمایت کردن حفظ صحت [illegible] اینکه از خارجه کارخانه‌ها داریم و حس دهقان
می‌کنیم از جمله اسباب‌ها [illegible] مال خارجه محال است بجز اینکه کارخانجات عمده‌ها
بتصرف تجارت داخل است در خاک وطن تاسیس شود [illegible] کارخانه‌ها [illegible] اداره‌ات
که ~~[illegible]~~ ماشینهای [illegible] است با هزینه [illegible] ولی علم استعمال آنها [illegible] فروخت فابریک [illegible] سازی
به تبریز آورده و [illegible] صرف [illegible] و [illegible] در مملکت [illegible]
زیاد [illegible] شده که در مملکت ترجیح نکرد و ممکن شود [illegible] حمایت کرد
و ما از حمایت [illegible] تجارت است لاغیر
و ما اهل وطن تا تحصیل معلومات علوم تجارت را نکرده ایم محال است [illegible] ترقی [illegible]
معارف و [illegible] تاریخ برای مطلب زیاد است و علم [illegible] اعظم
حتی طب کافی است
وطن ما مستعد گرانی دیرینه است و ما ابنای وطن [illegible] در پی فهم علت [illegible]
نبوده ایم همیشه در پی دفع اعراض آن ~~[illegible]~~ کرده ایم و ما دانم که اصل مرض تشخیص و رفع نشود معالجه
اعراض کوشیدن بیفایده است

اسباب است بچند چیز دیگر اقدام شود بهتر است :

اولاً - تأسیس مکاتب ابتدائیه واعدادیه ورشدیه وصرف همت وبذل توجه در حسن انتظام آن که درتحت نظارت یك هیئت علمیه مرتب و منظم بوده و درهمه مدارس باپروغرام رفتار نمایند ومعلمین مسلم باتدین ولو باجلب آن ازطهران باشد ازقبیل معلمین علم حساب وجغرافی و فیزیك وشیمی و طب بگمارند مقدم برهمه کارها است .

ثانیاً - تأسیس یك مدرسه فلاحت وزراعت خیلی لازم است ومامجبوریم که در این موقع قدری اطاله کلام نمائیم این است که عرض میشود :

مملکت ما مملکت زراعت است وما جز خوراك وپاره جزئیات دیگر درباقی حوائج محتاج بخارجه هستیم وتامملکت ماجزو ممالك تجارتی محسوب شود مدتها وسیعها وبذل مالهاوتحصیلها لازم است وبعبارة اخری همان اقدامات لازم است که درمملکت ژاپون کردندوهمان سعی لازم است که پطرکبیر کرد وما فعلاً ازآن اقدامات باحالت حالیه که هست یأس داریم ، آنچه فعلا **برای مالازم است سعی در تزئید قوای زراعت و جهد در تحصیل معاش و تکثیر مواد معنویه آنست** که خاك وطن برای ماحاضر کرده .

ازهمسایگان که رقبای مملکت هستند واهل وطن مارامزدور خود قراردادهاند اسباب را اینطور فراهم کردهاند که دائماً بامزخرفات صنایع خود وطن مارا خراب و مارا محتاج نان وآب نمایند ، توقع رعایت وحمایت کردن خبط فاحش است . امید آنکه از خارجه کارخانه میآریم وچنین وچنان میکنیم ازجملهٔ امیدهای باطل است . دول خارجه محال است بگذارند کارخانجات عمده که مانع پیشرفت تجاری ایشان است درخاك وطن ما تأسیس شود .

بلی اسباب کارخانه وماشین وسایر ادوات آن راکه مال التجاره است بمامیفروشند

ولی علم آن‌را ابداً بما نخواهند فروخت . فابریك چینی‌سازی* به‌تبریز آوردند و مبالغی گزاف صرف اسباب وادوات واستاد ودیریکتور و غیره کردند وابداً مضایقه نرفت پس‌چه‌شد؟ که‌دیریکتور تحمل نکرد وتمکین‌ننمود وبهانه‌ها انگیخت‌وقونسول از او حمایت‌کرد وما ازحمایت تبعه خود عاجز شدیم،سرش همان سرپولتیك‌تجارتی است‌لاغیر.

وماأهل وطن تاتحصیل مقدمات علوم تجارتی رانکرده‌ایم محال است‌باحریفان قوی‌پنجه بتوانیم معارضه ومقابلت نمائیم وشواهدتاریخی براین مطلب زیاد است و علم‌واحاطه حضرت اعظم‌مخاطب‌کافی است ، وطن ما مبتلای کرانی وپریشانی‌است‌و ما ابناء وطن ابداً درپی فهم‌علت وازالهٔ‌آن‌نبوده همیشه درپی دفع اعراض‌آن‌بوده‌ایم ومادام‌که اصل مرض تشخیص ورفع نشود بمعالجه اعراض‌کوشیدن بی‌فایده است . علت اول ابتلاء اهالی ایران است باسراف وتبذیر درخصوص امتعه‌مجلوبه ازممالك خارجه،احتیاج ما برخارجه درملبوس وغیره‌بدیهی است ورفع این‌احتیاج غیرممکن است بلکه درپارهٔ امور قطع احتیاج ازمحالات عادیه است وهیچ مملکتی نیست کـه بالمره قطع احتیاج از ممالك خارجه کرده بالمره ترك ارتباط تجارتی نموده بـاشد ولی‌اینهمه ابتلاء مانه ازروی ضرورت واضطرار است بلکه اغلب آن ازروی‌هوس‌و تفاخر بر همدیگر است ..... مادرملبوسات زنانه ومردانه‌اشدّ احتیاج بخارجه‌داریم ولی لازم نداشته‌ایم که هر روز آقای فرنگی یك نوع ملبوس جدیدالنسق مزخرف اختراع کرده برای‌ما بفرستد وطلاونقرهٔ مارا ببرد ، وهکذا دربلورآلات وچینی‌آلات وآینه‌های بزرگ وچهل‌چراغها وجارها وهزاران امثال آن‌که ما بهیچوجه من‌حیث‌ـ الذات محتاج بالا دست آن امتعه وتجدید آن در هـر روز نیستیم ولـی هوسهای بی‌مغزانهٔ ماخاصّه متمولین‌وارباب نفوذکه مصدوقهٔ(گربی‌هنربمال‌کنند فخرای‌حکیم،

---

* کارخانه‌چینی‌سازی حاج‌شیخ.تبریز



سنه ۱۳۱۹

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

اطلاعات

نمره	عدد کلمات	از	به	
جواب ۲۳	۱۱۸	طهران	تبریز	

تلگراف مبارک حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اقدس اعظم والا ولیعهد روحنا فداه در تبریز ملاحظه مبارکه ... حضرت ... والد

دایر بفوت مرحوم مغفور ثقةالاسلام و خواهش برقراری لقب آنمرحوم بجناب مستطاب میرزا علی آقا نجل آنمرحوم و حقوق دیوانی

در حق اولادش عیناً بعرض رسید موجب تأسف خاطر مبارک گردید بصدور دستخط انجمن نقطه مرحمت نمط این طور مقرر

فرمودند مرحوم ثقةالاسلام از دعاگویان مخصوص بودند هرچه حقوق دیوانی داشت بدون کسر ... و لقب را هم بر ...

بدهند فرمان صادر شود مقرر خواهند فرمود ... الطاف مخصوص همایونی را بانها ابلاغ فرمایند فرمانها صادر و تقدیم خواهد شد

اتابک اعظم

کلیشه سندی است که به شادروان ثقةالاسلام بعد از مرگ پدرش لقب وحقوق دیوانی داده‌اند .

الخ) هستند وديگران را باین آتش خانمانسوز سوزانده واز بستر نرم بخاکستر گرمش نشانده .

منسوجات داخلهٔ ماچون نتیجهٔ دسترنج است و از ماشین بیرون نمی آید قلیل الوجود وپرقیمت است ومتاع تا وفور نداشته باشد ارزان نخواهد بود و علاج این علت مادام که خود قوهٔ راه انداختن کارخانجات نداریم ، اولا مهماامکن منسوجات و امتعه داخله را پوشیدن واستعمال کردن وثانیاً ـ ترك اسراف وتبذیر نمودن ودر مایحتاج باقّل درجه قناعت کردن است .

والا مادام که حریرهای ذرعی الی ده تومان وبافته های بی فضلت وچهل چراغهای گران قیمت وآئینه های بلند مرتبت ومزخرفات طفلانه چون سیل هولناك روبه ولایت ماگذاشته ما باید همیشه منتظر سفالت ومذلت وفقر وپریشانی شویم ، واین نیت مدتی است اعلان وتایك درجه اثر بخشیده ولی هنوز فضول معیشت فوق الاحصاء است و تدابیر عملی لازم است تاترك شود .

علت دوم تنزل پول است (اگرچه درنظر عوام درصورت ترقی است) وقتی لیره طلای عثمانی یکی دوتومان بود حالا که پنج تومان شده بهمان میزان سایرنرخهارا هم ترقی داده واین علت غالباً مرجعش به تجارت خارجه است اگرچه علل دیگر نیزدارد وضرب هفتادکرور پول سیاه !! که آخرش معلوم است چه شد ، یکی از آن علل است .

علت سیم کثرت نفوس وقلت دخل است تزاید موالید امری است حسّی واگردر سایر ممالك سالی صدی سه علاوه شود درایران مسلماً صدی ده لااقل صدی پنج اضافه میشود . وحال آنکه مداخل ماروبتزاید ندارد ، چنانچه اول **گفتم مملکت ما مملکت زراعت است** وغالب معاش اهل ایران خاصه آذربایجان ازمحصولات زمینی است و محصولات زمینی گذشته ازسایر محظورات چندین آفت آسمانی دارد ومزارع وباغات

ما یاازبی‌علمی یا ازکثرت ظلم یاازجهات دیگر یاخراب یاکم حاصل یادخل‌وخرجش مساوی است ...

علی کُلِّ حال، ملك ما همان ملك سی‌سال قبل است ولی نفوس اضعاف‌نفوس زمان سابق است ، ازجملهٔ شواهد این مسئله فقرهٔ جنگل قره داغ وهیزم‌وذغال‌است، چهل‌سال قبل تابیشه یکروز راه‌بود وازبیشه‌هیزم بشهر حمل می‌کرده‌اند حالاازکثرت نفوس آنصفحات یا از روی ندانی ویا جهات دیگر بیشه‌ها تماماً پامال ومضمحّل‌ویا مزرعه‌شده برای ذغال‌باید هشت‌روزه راه رفت واین گرانی ذغال یاهیزم راعلت‌نیست مگرکثرت مخارج حمل‌ونقل آن از محل تاشهر ، وقتی‌که ازیك روزه‌راه زغال حمل میشد قیمتی داشت حالا که راهش هشت روزه شده لااقـل هشت مرتبه بـر قیمتش می‌افزاید .

علاج این‌علت‌هم تأسیس‌مکاتب فلاحت وبذل جهد است درتربیت زارع‌وفلاح وتشکیل‌کومپانی است در استخراج معادن زغال‌سنگ وسایر معادن‌که‌درخاك ماهست وبعضی ازآنها مکشوف وفعلا ازکثرت ظلم متروك وغالب آن ازکثرت تعدی هنوز زیر خاك مدفون است .

سبحان‌الله ! گنج در آستین وکیسه تهی ماندن تا کی ؟ چار طرف شهر مـا معدن زغال‌سنگ‌است ویك‌ثروتی است‌خداداده ولی‌ما ازعدم امنیت وعدم‌علم‌وکثرت تنبلی وکسالت روی زغال نشسته‌می‌لرزیم وداد میزنیم ، معدن مس درقره‌داغ‌دست فرسود ظلم است وما محتاج مس اردوباد هستیم، قلع در خاك ماحکم آب داردولی ما از بمبئی می‌آریم.

اولین اساس‌مشروطه بسط بساط عدل وامنیت دادن برجان ومال مردم است . تاحال ما بیچارگان از جور خودمانیها نمی‌توانستیم نفس بکشیم ومعادن خود را پنهان می‌کردیم ، نمیدانم حالا وقت است‌که زمین‌کنوز خودرا اظهار نماید

واما انلذی‌آمنوا ان تحشع قلوبهم لذکرالله .

علت چهارم احتکارو بنکداری است که‌همه‌چیز برخلاف امر خداوندی‌درضیق بنکداری است وعلاج آن‌عمل برشریعت واجراءوسهولت عمل است ،وقتی که‌فروشنده بشرط آزادی درمحل‌فروش مجبور بفروش شد، و«الجالب مزروق والمحتکرملعون» عمل کرده آمد وبنکداری وباصطلاح عوام نیم کزی موقوف گردید ومشتری‌وخریدار هردو آزاد شدندوصاحب متاع‌مجبور برفروش‌ازفلان جماعت وخریدار مضطربخریدن ازبهمان‌صنف نباشد احتکار نیز موقوف شده هرمتاعی را میتوان درموقع ووقت خرید وجزئیات آن‌محتاج بشرح وبیان‌جداگانه است .

علت‌پنجم که اس اساس‌همه علل است بلکه اولین علت مادی‌است جهل‌است که این جهل یا ازبابت جهل برمبادی انسانیت است که از آن ظلم متولد میشود یا عدم تدین برشریعت‌طاهره بروز می‌کند یاجهل برمبادی سهولت راه معیشت است که ابتلاء برضیق معاش رو می‌نماید که ازآن جمله است تسطیح طرق ومعابر وتسهیل طریق حمل‌ونقل که‌علت ارزانی کرایه وسهولت تردد می‌شود الی‌غیر ذلك .

حالاکه وضع عالم تغییر یافت و قول حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام طلع طالع ولمع‌لامع و استبدل‌الله بقوم قوماً وبیوم یوماً آشکار شد ، حضرت اشرف اعظم والا که‌مصدوقهٔ (من کثرنعم‌الله علیه کثرحوائج‌الناس‌الیه) هستند و... ذمت‌والانهمت ایشان است که بدستیاری سایرعقلا ومتمولین دل‌بخدا داده دست بکاربزنند وامورات ذیل راصورت دهند .

اولاً ـ بذل توجهی درخصوص مکاتب فرموده یاباعطاء مال یا باتقویت‌قولی وعملی یاباجذب معلمین کامل مسلم ازتهران مکاتب موجوده را رونقی دیگرعنایت فرمایند ، جمعی ازاطفال هستندکه‌ازجهت فقدان معلم دائماً تیره‌بخت وتیره‌روزگار

مانده‌اند واسباب رواج مدارس کاتولیك وپروتستانت‌شده‌اند که آبادی میخانه‌زویرانی ما است واگر خواهند بالذات مدرسه تأسیس فرمایند تا خودبخود ترقی کرده احراز رتبه دارالفنون نماید ،کوچك را بزرگ کردن سهل است ولـی بزرگ را مجبوراً کوچك‌نمودن‌عار .

ثانیاً‌مدرسه زراعت وفلاحت تأسیس فرموده این‌شعبه مدرسه راتقویت فرمایند وگرنه زراعت وباغات مابنحوی‌که عدهٔ‌نفوس درتزاید است مسلماً وبالبداهه‌کفایت معاش‌مارا نخواهد دادوهمان امری است‌که فلاسفه فرنگ درکلیه مخلوقات کره‌زمین مترصد وگویند وقتی ازکثرت نفوس وقلت آذوقه خاصه محروقات که سردی زمین نیزعلاوه مصائب خواهد شد تمامی نفوس‌ازاقطار عالم‌روبمنطقه‌حاره‌خواهندگذاشت، نگارنده نیز بهمان شکل وسیاق‌عرض می‌نمایم که‌سه‌چارروز دگرگرچنین ببایدرفت، نهادباید ناچار زنده درگورم»

بااین قلت بضاعت وفقر ومسکنت وقرض داخلی وخارجی و هجوم سیل‌بنیان کن امتعه خارجه ورسوخ ونفوذ پولتیك تجاری وسیاسی آنان درعروق و اعصاب مابیچارگان چندان‌نمی‌گذرد که‌خاکسترنشین‌عالم ادبار ومذلت بشویم ...

ثالثاً ـ امر بتأسیس شرکتی فرمایندولااقل زغال‌سنگی راکه درزیر بالین‌داریم استخراج نمایندکه اقلا اینهمه مردم بیکارکه‌خاصه درایام زمستان فعله‌گی نیز برای آنها غیر ممکن است نان روزانه خودرا ازآن ممر تحصیل نمایند و علاوه براینکه زغال سنگ خود ازمحروقات وطنی است‌خودش بالذات متاع مرغوب تجارتی است وممکن است باطراف حتی بخارجه حمل‌ونقل بشود ... ما مسلماً وبالبداهه محتاج به‌زغال‌سنگ خواهیم‌بود . وزغال وهیزم ماتمام خواهدشد حیف است‌که‌نان خانگی مارا خارجـه بپزندوخود بخورند وته‌سفره رابما بعنوان تصدق یاتحکم بدهند .

آوردن کارخانجات امری است سهل ولی چنانکه دراول‌عرض‌شد دخل‌دادن‌آن

محتاج بطول‌زمان است واگر یکی از آلات‌آن بشکنند ازکار بازخواهد ماند ..کارهای کردنی زیاد است‌وعلوم یادگرفتنی‌مثل‌تهیه‌آب‌برای شهر ونظایر آن وعلم **ذوب‌آهن** که از امور مهم است وغیر ذلك که همه موقوف برهمت فائقةالخیال رجال است .

اگرحضرت اشرف‌امجد والا همت فرمایند سایرین نیز بقول شاعرکه گفته:

«همت اگرسلسله جنبان شود   مور تواندکه سلیمان شود

ممکن‌است‌که‌بجوش‌وخروش آیند ویکدفعه چون شعله آتش علم زنندوخس‌وخاشاك فقر ومسکنت راپاك‌بسوزانند.. تمام

***

نامه شماره ۳۱ ـ چهارم شوال ۱۳۲۵

کاغذ ۲۴ شعبان وچهارم رمضان‌شما رسید . این‌کاغذ رامنفرداً بشمامینویسم چنانکه نوشته‌اید حرکت عیال رامن نیز تصویب‌ندارم ولی حرکت‌شما دراین‌زمستان هم حسنی ندارد ، درخصوص مملکت شما خیلی تند میروید وچنان تصور میکنیدکه آنچه شما میدانید دیگران نمی‌دانند ، ابداً لازم نیست که**شماقربان‌تقی‌زاده‌بروید،** شما از دور می‌شنوید مادر نزدیك می‌بینیم ، تقی‌زاده را ، تکذیب ندارم ، ودرکلیه امورات‌خیلی‌خوب است امالایق‌قربان‌شدن مستشارالدوله‌است . تازه مد شده چنانچه وقتی «اووت[۱۶۷]اؤنی» معمول شده بود (حالا ،[۱۶۸]توخداسان) می‌گویند .حتی میرزا حسین واعظ نوشتند «تاقی قارداش[۱۶۹]توخداسان» من‌هم بشما می‌نویسم «توخداسان ، توخداسان»، باری اگر خیال تهران دارید بسیار خوبست مدتی هم آنجا باشید . این ملاحظات (شئونات) است‌که ماهارا خسرالدنیا والآخره‌کرد .

اما بروات ومالیه‌آذربایجان امسال دوثلث‌کسرکرد . ماخودمان یکصدوپنجاه خروار غله‌دیوان داشتیم‌که هرساله خرواری‌شش‌تومان قیمت میدادم امساله تمام‌عین خواهندگرفت وخرواری ۱۵ تومان بما تمام خواهدشد ...

بی‌تمکینی رعیت که از اثر نطقهای **تقی‌زاده** وبعضی ارباب هوس وواعظین تبریز بود ، خانه رعیت و مالك را خراب کرد ،مثلا «امستجان» را ۱۲۸ خروار بهاجاره میخواستند ، بعدازاین انقلابات ۲۸خروار وصول کرد ...

اینکه‌من بانجمن نمیروم واعتنا ندارم مگر بی‌جهت است ، کار بدست اجامر واوباش افتاد وچه کارهای نامشروع از ایشان سرزدکه ازجمله منع کردن چهل ویك بود که حق مالك بود وازاین منع کردن چهل‌ویك تسلط رعیت وهرزگی اویك بـر چهارصد افزود . طرق وشوارع ناامن شد ، باران‌هم ازیـك‌سمتی قبل ازوقت شروع به‌باریدن کردوحاصل غالب ییلاقات زیر باران ماند باغات که‌جای خوددارد ...باری این‌مطالب اسباب‌خرابی مملکت وجسارت همسایه شد . من تبعاً لسایرالعقلاء مداخله را برخود روا ندیدم، باین‌جهت گفتندکه‌فلانکس هم مبتلا شده چون مشروطه را در خرابی مملکت می‌دیدند ومرا تابـع خیالات خـود نمی‌دیدند ، این است که اسم مرا درنزدهمقطاران‌خودمستبده می‌نامیدند یعنی‌خیلی‌محرمانه،نه‌علنی ومردم‌هم‌میدانستند تفصیل چیست ومستبده ومشروطه‌کیست ؟...

بقیه نامه مربوط به‌کارهای خصوصی وزندگی داخلی خانواده است .

نامه شماره ۳۲ ـ بیست‌ویکم شوال ۱۳۲۵

این نامه را آقا یحیی نوشته‌اند و در ذیل آن مرحوم ثقةالاسلام مطالبی بخط خود افزوده‌اند ...

تصدقتان شوم :

تازه خبری که نیست همه‌شان کهنه است ولی هر روز صورت جدید پیـدا میکنند .

عثمانی هرروزبه تجاوزات ظالمانه‌اش می‌افزاید وجوابدهی نیست، دیروز در

ساوجبلاغ اغتشاش فوق‌العاده نموده‌اند ، ازتهران‌هم گفته‌اندکه‌این اغتشاش راباسم عشایر می‌نمایند ، اگر باقوه جبریه دفع شود آخر بجنگ دولتی منجر می‌شود باید اصلاح‌شود ، محتشم‌السلطه‌هم‌چندروزقبل سمت‌ریاست‌کمیسیون واردشد هنوزخیالش معلوم نیست‌که‌چه‌خواهدکرد ؟

درهرحال کار ایران خراب است ،دیروز خبر رسیدکه دراورومی اغتشاش‌نموده و شاهزاده امامقلی میرزا رابه شیشوانش فرستاده‌اند ، در دهخوارقان هم‌حاکم‌راکه حاجی وکیل پسر حاج‌اعتضادالممالك‌است محاصره نموده‌اند ، در اطراف هم‌که‌آنی اشرار ازتاخت‌وتاز غفلت ندارند ، چندروز قبل صاحب مواجبها با ازدحام‌وجمعیت کثیربه مسجد شاهزاده‌جمع شده و طلب واجبی و تمسك‌دار خودشان را از دولت میخواستند ، دوسه روز بودند حضرت مستطاب خداوندگاری روحیفداه (یعنی ثقةالاسلام ـم) وحکومت (حاکم تبریز ـم) محض اسکات آنها تلگرافات نمودند . آخر روز پنجشنبه گذشته کـه آقایـان را بانجمن برای انتخاب دعوت نمودند وحضرت مستطاب خداوندگاری روحیفداه هم تشریف داشتند ، شاهـزاده حکومت بحضرت مستطاب روحیفداه خیلی اصرار می‌نمایدکه‌به‌مسجد تشریف برندوصاحبان حقوق را اسکات نمایند ،حضرت مستطاب قبول نمی‌فرمودند تا اینکه آقا میرتقی[۱۷۰] مجاهد با آدمهایش وارد شده بود که‌من رفته متفرقشان مینمایم . وقتی‌که‌کار بـه این موقع باریك رسیده بود حضرت مستطاب خداوندگاری مدظله‌العالی روحیفداه‌به مسجد تشریف برده واطمینان داده‌و متفرقشان نمودند ، اگر تشریف نمی‌بردند خیلی هنگامه‌میشدیعنی کار به‌قتل میرسید علی‌ای حال بعدازمتفرق کردن آنها بازحضرت مستطاب معظم‌له وحکومت بتهران تلگراف کردند .

آخر پریروز جواب رسیدکه‌دستورالعمل ازپست ۲۹ ماه فرستاده شد ،حضرت مستطاب‌آقائی روحیفداه‌هم‌بصاحبان حقوق خبر دادند .. یك‌لایحه‌ای خطاب‌بصاحبان حقوق منتشرکرده بودندکه آنکه توپچی و سرباز است یعنی بعبارةاخری آنکـه در

سرکار است وخدمت می‌کند آنها مواجب‌خواهند برد باقی گردن‌کلفتهاکه تاحال‌پول ملت‌ودولت راخورده‌اند چشمشان درراه نباشد بآنها مواجب داده نخواهد شد .

دو فقرهٔ لایحه تقدیم نمودم‌که دیگر حضرت مستطاب آقا میرزا محمودآقا مدظله اسم بی‌وفائی‌وعدم‌عریضه‌نگاری به‌بنده نگذارند. یکی ازاین دولایحه مبنی‌بر مقدمه‌ایست وتفصیل اوهم این‌است که دو سه‌نفر از اشرار نایب (باکروف)که جوان بیست‌ساله‌ورعیت روس است طپانچه انداخته‌که قونسول روس هم ازاین مطلع‌شده بودند ، بالباس رسمی شمشیر درکمر به‌خیابان‌مجیدیه باسواره وقزاق آمده اشرار را میخواست وفحشها می‌داده است‌که این لایحه را منتشرنموده‌اند .

حضرت‌مفخم‌الدوله‌بسفارت‌کبری‌اسلامبول‌معین‌شده‌اند.جناب‌خادم باشی‌اردبیل که‌هشت‌سال‌بوددراینجاتشریف‌داشتندبمقصودشان‌نایل‌شدندروزیکشنبه‌تشریف بردند.

مطالبی‌که مرحوم ثقةالاسلام درظهر نامه مزبور اضافه کرده‌اند :

آقایحیی نکات را اجمالا نوشته . درماه رمضان صحبت ازمدارس جدیدمیان آورده مردم را باز تشویق برضدآنها کردند ، این‌مسئله مدتی است ، اول ماه ماده غلظت‌کرد ومدارس به‌تشویش افتادند . پارهٔ عبارات ازکتاب (کفایته‌التعلیم)عنوان کرده بودند . من فرستادم کتابهارا جمع کردند وقرار دادم هرروز پنجشنبه معلمین جمع‌شوند باآنهاگفتگوشود ترتیبات داده‌شود .

مردم بسته‌شدن مکاتب راقبول نمی‌کنند، هواخواهان مدارس مهیا شده بودند اگر هجومی بشود مدافعه نمایند ولی غایله را من بدین‌نحو آرام‌کردم . آقایان دلخوش هستند وملاحظه وقوع اتفاقات هولناک‌را ندارند .

چند روز قبل بمعلم مدرسه روسهاکه درخیابان مجیدیه است‌تیرخالی‌کردند، قونسول‌آمد معرکه‌کرده درروزنامه تفصیل‌آن‌را راست ودروغ نوشتند ، اسباب‌حرف شد روزنامه توقیف‌گردید ۲۱ شوال ۱۳۲۵ علی

نامه شماره ۳۳ ـ دهم ذی‌قعده ۱۳۲۵

درشهر آشوب انداخته‌اند که‌عشایر اطراف ساوجبلاغ‌خیال تعدی برمیاندوآب دارند ، حاجی سعدالملك[۱۷۱] حاکم ساوجبلاغ مرکز خود را ترك‌کرده وبیرون آمده است . حضرت فرمانفرما روز پنجشنبه ۶ ماه ذیقعده بسمت میاندوآب از شهر حرکت کرد وتا امروز در سردرود است ، مهمات می‌فرستند وباطراف از اردبیل و غیره‌خبر کرده‌اندکه سواره بفرستند افواج راهم اطلاع دادند تاچه‌شود؟

دیروز من باعضاء انجمن اطلاع دادم خصوص مشاوره در وضـع شهر ودادن اعانه‌کردم تفصیل زیاددارد، برای فرداکه سه‌شنبه است بمنزل حاجی معتمد همایون خبرکرده‌اندبرویم وبه‌بینیم چه‌میتوانیم بکنیم ؟ کارها عجالتاً که زار است،خبطی که‌کرده‌اندنان‌را از ۷۰/ ۱به ۱/۴بعد ۱/۲۰تنـزل داده‌اند و خـودرا مبتلای سخت کرده‌اند ،گندم فعلا در شهر ۱٫۷۰ است ودراطراف‌گرانتر ، باری چه بگویم .

ترتیب اعضای انجمن بهمان قرار است که سابقاً نوشته‌ام از جانب علماء هم جناب آقای‌حاج‌میرزا ابوالحسن‌آقای همسایه وآقامیرزاعلی‌اکبرمجاهدمعین شده‌اند اما میرزا علی‌اکبرقبول ندارد عجالتاً یازده نفر حاضر است و انصافاً اجزاء مناسبی است تا خدا چه خواهد ؟

صورت عدد انتخابات را می‌گفتند اعلان خواهندکـردکه‌هـنوز نیـاورده‌اند نفهمیده‌ام اعلان کرده‌اند یانه .

در تهران روزنامه روح‌القدس درنمره ۱۳ خیلی سخت نوشته بودقدغن کرده بودند درتبریز ازروی آن دوباره‌چاپ‌کردند یك ورق اگر پیداکردم‌میفرستم .

بقیه مطلب خانوادگی است ...

تلگراف ثقة‌الاسلام بمجلس شورای ملی

نامه شماره ۳۴ دهم‌ذی‌حجه ۱۳۲۵

بتوسط وکلای محترم آذربایجان به دارالشورای کبرای مبارکه ، در بیستم رمضان وقایعی که امروز اتفاق می‌افتد قبل‌از وقت تلگرافاً عرض کرده ،ندانم چه بدبختی خاك آذربایجان راگرفته که‌ناله‌های جانکاه وآههای ازماهی تاماه‌گرفته‌آنها ابداً اثری ندارد ، آخرای وکلای محترم این‌خاك‌اختصاص‌خاص بشما دارد واین‌خاك مغاك من‌وتست که‌باد جنوب‌وشمال می‌بردش‌سوی یمین ویسار ، چالیندی* قیامتون نفیری ، خصم کوی بی‌دولتی فروکوفت .. بیرق نادوستی فرو خوابانید ، حضرت فرمانفرما یکه‌وتنها درعرصهٔ میدان مانده ، آخر من اگر نگویم کی خواهد گفتن ، ایران خاك خراب خانه ما است ، واین‌وطن عزیز مادر ما است ، آری این مادر عزیز مااست که اجانب دست تعرض بدامن عصمتش‌درازکرده‌اند واین مدفن آباء واجدادی ما است که‌میخواهند بدست‌قوم بی‌تمیز بیفتد ، این اطفال وبیوه‌زنان میاندوآب‌است که با آواز بلند برما نفرین‌می‌کنند، این‌آب‌جغتو[۱۷۲] است‌که باخون شهداء آن‌سامان برحال تباه آنان خون‌گریه می‌کنند، این‌حال[۱۷۳] ساوجبلاغ است که با شمشیروگلوله تاریخ بدبختی مارابروی آن صفحات نقش مینماید ، این‌باد جنوب وشمال‌است که‌در

---

* بصدا درآمد

اقطار عالم نوحه برای آنها میسراید ، «وقت آنست که‌خون‌موج‌زند دردل لعل - زین تغابن که‌خزف می‌شکنند بازارش» . والله ز ایران چنان بخت برگشته است که گرگین ازایشان هزاران‌تن کشته است .

ملکی که شمشیر پهناور صفویه وغیرت بیم‌آور نادریه و صمیمیت ملت‌نواز زندیه ورشادت قاجاریه برای ما مصفاکرده بود ، اینست که‌میرود وآنست که‌رفت ، برق یمانی بجست‌گرد نماند ازسوار.. ای‌اعضای محترم انجمن آذربایجان آخر شما جگرگوشهٔ این مادر مهربان هستید ، وقتی بود که امنیت تمام خاک‌ایران بسته به‌دم شمشیر آذربایجانی بود . حالا آن سرچشمهٔ حیات را که بست وآن شمشیر فولاد را که‌برشکست؟ من که مدتی است مبتلا به‌تب‌نوبه شده و ازچندین جهت محبوس خانه هستم. اگرپارهٔ ملاحظات پلتیکی نبود وحرکت من موجب تغییرنقشهٔ جنگ وعنوان دیگرنمیشد، ازبذل جان مضایقه نکرده به‌میان دوآب میرفتم وخودرا بردهنه[۱۷۴]این ولکان وطن‌سوز می‌انداختم، بیا سوته‌دلان گردهم آئیم که‌گر نخل وفا برندهد چشم تری هست. در اینمدت بسکه گفتم زبان من فرسود وآمد بسرم هرآنچه میترسیدم، الحکم‌لله واحدالقهار . علی‌بن موسی

نامه شماره ۳۵ - ۱۳ ذی‌قعده ۱۳۲۵ قمری

نگرانی بی‌اندازه است. ازتهران اخبار موحشه میرسد تزلزل به‌ارکان‌مشروطه افتاده دارالشوری در زحمت است. دنیا بهم خورده الان جماعت کثیره آمده‌اند مرا با عنف به تلگرافخانه می برند به‌بخشید بیشتر از این مجال ندارم شاهزاده بسمت ساوجبلاغ رفته امروز درکاوکان هستند کارها شلوق است عفو فرمائید ...

درحاشیه این‌نامه بامرکب دیگری مینویسد (این ورقه‌را در ۱۳ ماه نوشته‌ام درزمین مانده بود امروز ملتفت شدم‌که به‌پستخانه داده شد......)

نامه شماره ۳۵ـ۱۷ ذیقعده ۱۳۲۵

روز پنجشنبه ۱۳ماه اخبار موحشه از تهران رسید ومـردم بهیجان آمـدند ، اعضاء انجمن به‌تلگرافخانه رفتند مراهم حوالی غروب باجبار به‌تلگرافخانه‌بـردند وقتی‌رسیدم که‌مردم بالااتفاق خلع‌شاه‌راخواستند وبسفرا ودارالشوری وعتبات‌عالیات تلگرافات کرده بودند ، دنیا بهم‌خوردوقیامت برپاشد .

ولی‌درشهر بحمداله آشوبی نشد وبازاررانبستند به‌ولایات اطراف‌تلگرافات کردند ولایات را باخود متحدکردند ازکرمان ورشت واصفهان اخبار اتحاد رسید .

تهران بولوله افتاده روز جمعه ابداً خبری نرسید و اسباب نگرانی‌شـد ،شنبه خبرخوش رسید ، وروزیکشنبه هم خبررسیدکه‌مذاکره اصلاح است وبا شروط چـند قبول‌صلح خواهد شد ،**نوکرهای شاه** [۱۷۵] **اعلیحضرت شهریاری را بحال خود** نمی‌گذارند ودغدغه میکنند تهدیدات شدیده ازجانب ملت‌بایشان شده باوجود این‌در سرکارخود هستند .

گله‌میکنید که‌روزنامه‌بشمانمی‌فرستنداولا روزنامه درتبریزنیست‌همه‌مهملات مینویسندثانیاً آقا یحیی میفرستد مظنه بشما نمی‌رسد ،روزنامه‌های تهران که‌دیدنی است من‌نمی‌گیرم باید بتهران بنویسم آنچه‌لازم دانند برای‌شما بفرستند ،درروزنامه مجاهد نسبت بحضرت آقا سیدکاظم یزدی[۱۷۶] سوء ادبی ازقول مکتوب نجف کـرده بودند مدیرآن درانجمن[۱۷۷] تنبیه شد وکوتك‌خورد من‌شرحی‌نوشته‌ام درروزنامه‌درج نمایند شاید درج بکنند .

اکراد که‌در ساوجبلاغ یاغی‌گری داشتند ازقرار حدس صواب به‌تحریك‌بوده

است،حاج سعیدالملك حاکم آنجابی جهت مرکز را خالی کرد و به میان‌دوآب رفت ، فرمانفرما ازتبریز حرکت کردورفت درکاوکان نشست در ۱۳ ماه ملت اصرار داشت مراجعت نمایند ، بعضی اعضاء انجمن می‌گفتند باید برود از من شورکردند ، گفتم‌در کاوکان مانده تتمه اردورا جمع نماید وشاهزاده امامقلی میرزا رابعنوان پیش‌جنگ بفرستد رفتن خودش بقانون حرب واقتضاآت دیگر صحیح‌نیست ، همین‌طورشد .

قرار شده داوطلب از تبریز بتهران بفرستند و در این حال هستند تا چه شود کار بسختی کشیده ومیکشدچنانچه از اول تأسیس‌مشروطه ازتبریزشد حالاهم خرابی ازاین خرابه است دولت نیزازجانب آذربایجان متوقع است‌که خراب شود،این‌خودسری‌که درتبریز شده اسباب خرابی کار است واحدی تکالیف خودرانمیداند ... علی

بخط‌آقا یحیی این‌جملات اضافه شده است : حضرت مستطاب خداوندگاری روحیفداه این دستخط راقبل ازظهر مرقوم فرموده‌اندکه‌به‌تلگرافخانه تشریف بردند، الآن‌که نیم‌ساعت بغروب‌می‌ماند تلفونم فرمودندکه‌کاغذ را تقدیم دارم ،آنست‌که‌با عرض اخلاص فراوان تقدیم حضور مبارك گردید از تلگرافخانه پرسیدم هنوز خبری نیست‌که عرض نمایم .

***

نامه شماره ۳۶- ۲۱ ذیقعده ۱۳۲۵ قمری

روز دوشنبه ۱۸ماه شرحی نوشته‌ام بعدازآن مرا به‌تلگرافخانه بردندتاغروب آنجابودم ممکن‌نشد تتمه حالات را بنویسم ،سفارش کردم‌کاغذ را بهمان‌شکل به پستخانه‌دادند. کار بحمداله باسهولت ختم‌شد ،ازوکلای دارالشورای‌تلگراف آمدکه مطالب مجلس را شاه قبول کرد و مطالب پشت قرآن نوشته شده شاه مهر فرمودند ، شورش عوام بی‌جا است بحمداله رفـع‌غایله‌شد«وکفی‌اللهٔ‌المومنین‌القتال»حرکت‌عوام

را نمی‌دانید که‌چه وضع است، ۱۳ ماه حوالی غروب مرا به‌تلگرافخانه کشیدند رفتم دیدم عوام غلبه کرده و تلگرافات خلع بطهران به‌اطراف گرفته مخابره کرده‌اند، صورت تلگراف که به حجج‌الاسلام شده این است که لفاً فرستادم . تلگراف را مخابره کرده بودند ولی در اسلامبول توقیف شده‌و نرفته نمیدانم از انجمن کاغذنوشتند وصورت تلگراف رافرستادند یانه ؟ (مطالب خانوادگی است ......) حضرت والا فرمان‌فرما بسمت‌بناب تشریف برد از ساوجبلاغ می‌گویندمیانه بایزید آقا وآقایان اکرادمحلی شکرآب واقع‌شده‌وازاودلسردشده‌اند، میگویندبایزیدآقا حکم والی گری به‌قاضی یاچه کسی از ساوجبلاغ داده هنوز این‌مذاکرات افواهی است بحمدالله میاندوآب آسوده ماند وهنوز تخطی نشده ،ازاملاک رعیت روس چند پارچه چاپیده‌اند حوصله‌ندارم و مطالب غالباً اراجیف است .

کتابچه مقطوعات راچاپ کرده فرستاده‌اند کلیه آنچه ازایران قطع‌شده‌نقدسه کرورو دویست وشصت‌هزاروپانصدتومان یعنی «۱۷۶۷۵۲۰ تومان» و غله ۶۵۳۴۳ خروار است .

***

نامه شماره ۳۷ بی تاریخ

یادداشت کوچکی‌است که جواب آقایان حجج‌الاسلام یایکی‌ازآنهارابه‌ایرانیان حکایت می‌کند وگویا در جواب تلگرافی است که از تبریز به‌حجج‌الاسلام به‌عتبات شده‌است :

«عموم ایرانیان . تاکنون هرگونه اقدامات که در آنها نتیجه‌صحیحه داشته کوتاهی‌نکرده ونخواهم کرد . تلگرافات بدولت علیه و تهران نموده انتظار جواب داریم ، هرگاه جواب مساعد نرسید تکلیف را اطلاع میدهیم ملت غیور حمل بـر مسامحه نکنند .»

***

نامه شماره ۳۸ – ۸ ذی‌حجه ۱۳۳۵

بعداز مطالب شخصی وخبر بیماری صداع وتب وغیره مینویسد .

وضع ساوجبلاغ خیلی مختل است شاهزاده درساوجبلاغ است اکراداز اطراف احاطه کرده مشغول زدوخورد هستند ، دیروز تلگراف رسید که بنه‌وصندوقخانه اورا که هشتهزار تومان پول نقدهم داشته بغارت برده‌اند وضع همان وضع چند ماه قبل است، اراذل واوباش بقسمی هرزه کاری کردندکه همه‌را متنفر نمودند و از آدم‌کشی وسلب اموال واتلاف عرض ابداً فروگذاری نکردند از اواخر ربیع‌الآخر که اساس رفتن بـه تلگرافخانه ومهملانه ولاعیانه قانون خواستن شدازآن‌روز وضع کاربرگشت چنانچه چندین دفعه نوشته‌ام ، **من تا جان وقدرت وقوت داشتم باحضرات سروکله‌زدم از دور ونزدیك** از امر معروف ونهی ازمنکر مضایقه نکردم وچنانچه کراراً بشما نوشته‌ام ازرفتن به‌انجمن پاکشیدم وخودرااز مسئولیت عامه معاف داشتم واین مقدمات بعداز آن بودکه مخصوصاً بمنبر رفته بمردم آنچه لازم بودگفتم از تهدید ووعیدو تسلط خارجه وغیره وغیره که هرچه‌گفتم (چون دخل در جانب آن‌حرکات شنیعه‌بود) بگوش احدی فرونرفت همینقدر شده‌که بحمداله مراهتك حرمتی نشده وطوری‌مدارا کرده‌ام‌که بدگوئی نمی‌کنند ، اما خودشان هم مرا معذور میدارند ،عجب این‌است که این‌اجامر همه این‌حرکات راتکذیب می‌کنند ولی«یذه‌ونه‌و یضمونه» وحق‌بجانب ایشان است چراکه دخل با آنها است .

چه‌هاگفتم وچه‌ها کردم ، تاریخ‌نویسی لازم نیست ، مقدمه‌جمادی‌الاول‌وسایر مقدمات که‌ذکرش **طولانی است‌مجملا من درمشروطه‌طلبی‌خودم باقی هستم‌و**

ملکه‌ایست که از من رفع نخواهد شد، ولی حرکات وحشیانه‌جزو هیچکدام نیست، کار طوری شده که‌مردم باستبداد قدیم رحمت می‌برند.

دراین مقدمه آخری که‌درماه‌ذی‌قعده درتهران‌رو داده ودنبالهٔ آن‌به‌تبریز کشید بازمن‌درطرف مشروطه‌طلبان بودم، وتلگرافی که بحضور حضرات‌حجج‌الاسلام‌عتبات عالیات شد دیدم ـ اما در سایر مراحل ومطالب دورم، البته نمی‌توانم که می‌خورند حریفان ومن‌نهی ازمنکر نکنم ونظاره کنم ...

البته درخاطر دارید که‌سیم‌ماه جمادی‌الآخر کاغذی بشمانوشته بودم این‌عبارات را داشت که‌بحمداله در آستانه مقدس بافراغت خاطر هستید و ما اینجا مبتلای چه دردهای بی‌درمان ومخصوصاً این شعر را نوشته بودم: «یامن ناصبور رانزدخود از وفاطلب. یاتوکه پاکدامنی مرگ من ازخدا طلب» **هرچه‌دادزدیم که این‌حرکات جاهلانه شما اساس مشروطه را بهم میزندومردم را راغب‌به** استبداد میکند کی بکی بود؟ حالا پشیمان شده‌اند ولی چه فایده دنیا پس‌مرگ من چه دریاچه سراب.....

***

نامه شماره ۳۹ – ۱۱ذی‌حجه ۱۳۲۵

کاغذ میرزا محمودآقا مورخ ۱۴ ذی قعده رسید نوبه ازمن دست‌برنمیدارد، بعدازظهرها سرم بدرد می‌آید وضع مملکت همان‌ها است که میدانید امروز تلگراف **رمزی بمن‌رسید** که شاه با دارالشوری صلح‌کرد وسه نفر از اشرار دستگیر شدکه بمجازات برسند، ماشاءاله تبریز مامعرکه است هرسرسودائی دارد، محرمانه‌مینویسم آقامیرهاشم خیلی معرکه میکند مثلا [۱۷۹] دیروزشترقربانی که معمول‌است‌میکشندخود

جناب آقا شتری مخصوص در سید ابراهیم دادکشتند وسرشتررا چنانچه رسم است بخدمت جناب آقا بردند شتر معمولی دولتی راکه درجلو سیدحمزه می‌کشندموقوف کردند ، مختصراً و مجملا خیلی آشوب است ، در ساوجبلاغ معرکه است بیچاره فرمانفرما محصور مانده آذوقه‌که میبرده‌اند باهشت‌هزارتومان پول وصندوقخانه‌اش رااکراد ازدست مستحفظین گرفته بغارت برده‌اند این مطلبی است سری‌متصل در دادوبیدادهستند جناب بصیرالسلطنه را امروز معجلا روانه شیشوان کردند که‌برود امامقلی‌میرزارابسمت‌ساوجبلاغ حرکت بدهد، تلگراف مفصلی من بتهران کردم‌که آقا یحیی صورت آنرا برای شما فرستاد . [به‌نامه شماره۳۳مراجعه‌شود]

****

نامه شماره ۴۰ – ۸ذی‌حجه – ۱۳۲۵

نامه‌ایست یادداشت مانند بدون عنوان نامهٔ خصوصی وباجمله «شمارا بخدا ملاحظه نمائید» شروع می‌شود :

ازقبل‌اقبال لشگر تلگرافی [۱۸۰] بتهران کرده‌اند که از افواج آذربایجان‌که در تهران است مخالف ملت هستند چنین‌وچنان خواهد شد ، چنانچه درتبریز خانه‌حاجی میرزا رفیعخان را غارت‌کردند وخودش راکشتند سبحان‌الله ...

دروغی باین وضوح و سخافت را خجالت نمی‌کشند و می‌گویند روزنامه‌چی تهران نیز باور می‌کند می‌نویسد تلگراف کنندگان خودشان بقباحت وشناعت‌کار خود ملتفت نمی‌شوند سهل است تصور نمی‌کنند که این امر دروغ را کـه‌تلـگراف می‌کنیم دروغ آن‌وقتی‌که معلوم شد دیگر چه اعتباری باقوال تلگرافات وتهدیدات خواهد ماند با این قسم جماعت‌که ابداً قوه عاقله وتصور خیروشر ندارند انسان‌چه

بگوید وچه‌گونه راه برود ؟ چون این مطلب را در روزنامه تهران درج کرده‌انـد مخصوصاً نوشتم که‌مطمئن باشید بحاجی میرزا رفیعخان ابداً صدمهٔ‌رونداده خودش درگرمرود است واهل وعیالش سلامت وبحمدالله آفتی ندارند .

هکذا در ظهر این اطلاعیه افزوده است .

روس قازاق وتوپ بسرحد آورده وتهدید میکند چندی قبل پسران عسگرد- واتگر به‌معلم معلم‌خانه روس که درخیابان‌مجیدی‌است هجومی کرده واورازده‌بودند وبعد یك‌نفرعسکراوف نامی‌را سیدی دردر انجمن مجروح ساخت ، غلام چاپارروسی رادرحوالی «دزج خلیل» گشتندیك‌نفر کالسکه‌چی روس‌را درشهر مجروح کردند-حالا اولتی‌ماتوم میکند که اگر این اشرارا نگیرید من‌خودم‌قازاق خواهم آورد ،عجالتاً قازاقش‌درسرحدحاضر * است به‌گنجه‌ای‌هاواملاك ایشان یعنی«شجاع» چه‌کردند وچه اسباب برای‌تسلط حضرات‌شد تفصیل دارد .....

آنچه‌من میفهمم غرض حضرات ملاحظه جانب عثمانی است که‌اگر ازساوجبلاغ حرکت به‌تبریز نمایند آنهاهم حرکت‌نمایند تاخدا چه‌خواهد ؟

***

نامه شماره ۴۱ – ۱۴ذی‌حجه ۱۳۲۵

ازروز جمعه‌کار باز خیلی مشگل شده درمیانه ستارخان قرجه داغی و عسگر اوشاغی‌که‌مقصر دولت وقونسول روس طالب آنها است ، نزاع‌شدیدی‌شده جمعی از طرفین‌کشته شدکه ازجمله یك‌نفر سید پسر میر عبدالعظیم خبازاست .

مردم هم جنبیده‌اندکه باید آقا میرهاشم ازشهر برود ، ازروزجمعه بازاربسته است‌امروزمعرکه بوده وهست، محله شتربان‌خودرا تهیه می‌کندکه ازما چندنفرکشته شده تقصیر ماچیست . شهرت داده وباین‌خیال هم بودندکه‌به‌محله شتربان حمله‌برده

---

* پیش‌بینی سه‌سال بعد رامی‌کند

وآقا میرهاشم را بقوه جبریه بیرون بکنند اجامر و اوباش باز سرپا هستند وفعالیت میکنند بگیروببندوبکوب وبکش الی آخر .

***

نامه شماره ۴۲ - ۱۷ محرم ۱۳۲۶

سال ۱۳۲۶ هجری قمری :

وقت‌فرصت‌نیست نمازنخوانده‌ام فرصت‌ندارم ۱۵روز عزاداری باهمان‌جمعیت فوق‌العاده درمسجد شد وبحمداله خوب گذشت دراین ۱۵ روز آنچه دادسخن داد نی بود دادم وآنچه‌مذمت وطعن وتوبیخ بودکردم امر بلدیه بجناب اجلال‌الملك رجوع شده وکارها تایك‌درجه بهتر است ولی مسئله غله‌وخبازخانه مختل است‌واگرعلاجی نشود اسباب اختلال کلی‌خواهدشد .

شاهزاده درمیان دوآب است ..... بیچاره دائی‌عباس‌قلی‌خان نوه‌حاج حسام‌السلطنه در ماه ذی‌حجه دراثناء اینکه درصحرا مشغول سیم‌کشی بوده مقتول‌اکراد شده اوایل محرم بوالده بیچاره‌اش خبر داده شد . وقایع گوناگون زیاد است هرکس بیرقی‌برداشته.اجمالا برای رفع نگرانی نوشتم .

نامه ۴۳- ۲۷محرم‌الحرام ۱۳۲۶

این‌نامه را آقا یحیی مینویسدکه ارائه دهنده کارهای شهیداست واوضاع روز ..... البته عرایضم میرسد هرخبری که‌تولید میشودعرض‌نموده‌ام بحمداله دهه خیلی‌خوب گذشت باعتقاد همه‌که تولیدمفاسد میشد ، ازتوجه‌حضرت‌سیدالشهداء(ع) تعزیه‌داری کمافی‌السابق برپا بود و دستجات راهم‌غدغن کرده بودندکه‌بنوبه به‌بازار بروند ودر هردسته هم‌دوسه‌نفر قزاق‌ازطرف رئیس نظمیه گذاشته بودند (رئیس‌نظمیه

جناب اجلال‌الملك است) روزعاشورا هم که دودسته بمقام آمد در پیش همه‌شان قزاق بود .

اما با همه اینها خیالات فاسدهٔ اشرار و مغرضین معلوم است در تخریب ملت دقیقه‌ای آسوده نیستند ؛ بهوای نفس‌خودعموم را بباد فنا میدهند ومی‌خواهندمشروطه رابه‌هم بزنندماهم که‌غیرت‌نداریم‌نشسته‌ایم به‌شعبده‌ها وپرده‌های طیاتر تماشامیکنیم ودست تحیر بدندان‌گرفته میگوئیم : هرچه پیش آید خوش آید . ساوجبلاغ رابردند بماچه میاندوآب را میبرند بماچه ، مشروطه برود بماچه ؟ وحال آنکه‌غافل‌ازاینیم که هرچه خواهد شد بماست ،ملت ما خواهد رفت عصمت ما خواهدرفت ، ناموس‌ما بدست اجانب‌خواهد افتاد ، زلف معشوقه بدست دیگری می‌بینم . نه‌دراولیای‌دولت غیرتی است ونه درملت جوانمردی هست‌که دست ازجان بشویند و درحفظ وطن و اسلام ازهیچ مضایقه نکرده زیر بارعار نروندوپیروی حضرت سیدالشهداءعلیه‌السلام را نمایندکه بامختصر لشگری در پیش آنهمه قوم عنود وبی‌تمیز محض اعلاء کلمه حق ایستادوشهید شد ، اینها همهٔ برای ماملت اسلام بود . اماگوش سخن‌شنوکجاو دیده اعتبارکو ؟بدهن ما جلوزده ومثل‌عنتر می‌رقصانند ، آقایان محض‌ریاست‌طلبی دهن ابناء کفررا واکرده بهرکس که‌دلشان‌میخواهد می‌گویند : کافر وطبیعی هستی‌و آیه‌شریفه(   ) را فراموش مینمایند ، اینها که ادعای تشرع می‌نمایند و اللهی این نیست محض اجرای غرض شخصی ، اسلام را بباد فنا داده‌اند حالا می‌گویند اسلام رامضمحل کردید، کسی‌نیست که بگوید بدبخت خانه اسلام راتوخراب‌کردی‌وملت مظلومه را توبرخاك مذلت نشاندی وراحتشان راتوبرنج مبدل نمودی. سه‌فقره لایحه‌که یکی شهر است‌تقدیم حضرت مبارك نمودم ذوق‌سلیم حضرتعالی خودش‌نکاتشرا ومرامشان رامیداند دیگر محتاج بعرض نیست .

[این شخص پسر مرحوم شهید بوده که جوان مرگ شد وهمواره درپای‌منبر ایشان می‌نشسته است در این نامه مقداری از عقاید و افکار شهید را بازگو میکند و

سپس بنوشتن اخبار دیگر میپردازد.م]

«مشروطه مجری شریعت اسلام ومحض دفع ظلم است چراغی راکه ایزدبرفروزد هرآنکس پف کند ریشش بسوزد ،هرکس اسلام‌پرست ووطن‌پرست وعدالت پرورست باید **مشروطه را مثل عزیزش در بر گیرد ودرراه او ازبذل جان ومال‌مضایقه نکند ودرراه مشروطه همه چیز را درپیش چشمش مجسم نماید** ،خرابی‌خانه اسیری اهل وعیال وسفك دماء ودرموقع ووقتش برویهٔ مردان نه بشیوهٔ زنان‌بکوشد ونام نیك تحصیل نماید ومستبدین‌راهدایت‌کند واتمام حجت نماید والا ازبیخ‌وبنشان برکند ... بعضی مستبدین **درلباس‌مشروطه‌خواهی به‌مردم آزارواذیت‌میکنند** درصورت صدق مقال بعالم‌مشروطه چه ربطدارد ؟ آیا کسی‌که خلاف مشروطه عمل نمود ازبدی‌مشروطه است ؟

مگر اینهمه فسق وفجور که می‌کنند وراهزنی که‌می‌نمایند خدای‌نکرده از نقصان شریعت طاهره است ؟ شریعت یك‌جاده مستقیمی است‌که باید او را گرفته‌و رفت‌مگرکسی‌که خیال‌کج روی دارد تقصیر شرع است ؟ اسلام بذات خودنداردعیبی هرعیب که‌هست ازمسلمانی ما است .

اخبار روز :

امروز وکلاء محترم را فرمانفرما از میاندو آب به تلگرافخانه خواسته بود عثمانی هی‌سوق‌عسگر است‌که مینمایدیعنی اگرنکندسفیه‌است ، در صورتیکه دزددید حاجب گریخته ومانعی نیست چه‌سفاهت‌است که نیاید. ماغیرت نداریم ، دولت‌ما خیال حفظ وطن ندارد، عثمانی‌کمال جد وجهد را دارد اینهم جهت توسیع مملکت است .

اصغر مشهور به«قولاغی * کسیك» را زده‌اند شهرت داده‌اند اهل محله که شتربان است محض دفع شرش زده‌اند ، محض این است که در این گیرودار شهرتی کسب نماید شهرت داده‌بودندکه مرده است بعد معلوم شدکه هنوز بدار عقبی رحلت نفرموده‌اند ....)

جارکشیدند حتی جارکش به‌مسجد هم آمد وجارکشیدکه‌رفتن به‌کربلا قدغن است وباهست ، هرکسی هم برود ازکرمانشاه وخانقین مراجعتشان خواهند داد . عجب دراین است که راه‌مکه راهم گفت وحال آنکه موسم حج گذشته بود .

حضرت‌مستطاب‌خداونگاری‌درروی منبر تشریف داشتند وقتی‌که تمام‌نمودند جارچی بناء جارگذاشت وگفت‌که وبا هست حضرت مستطاب بمعظم‌له فرمودندکه :

چرا مردم را بوحشت وواهمه می‌اندازیدوبانیست . (مطالب ذیل ازتأثیرنفس وتعلیمات شهید است‌که پیروان او با افکار جدیدی مسلح هستند ودر نامه‌هایشان مینویسند) باید پولتیك دولتی باشد به‌به با این قدغن حقیقتاً پشت‌عثمانی‌راشکستیم باید منتظر شویم که‌عثمانی‌بیاید وتوبه‌کندوبگوید دورسرتان‌گردم فدای خاك‌پاکتان شوم دیگر... خوردم به‌مملکت شما دست درازی نمی‌کنم .استدعای عاجزانه‌دارم‌که غدغن رابشکنید تازوار مشرف شوند ، اگر یك‌ماه دیگر هم بگذرد من‌پامال میشوم ! بااینها نمی‌شود باید درمقابل او بااسلحه‌ای مثل‌او بلکه بهترازاوجنگ نمود نه‌بادکنك وشمشیر وتیروکمان وقت آنهاگذشت ، بایدباتوپ‌کروپ دعوا شود نه‌باورندل اسقاط ومفلوك بایددرمقابل عسگر آنها باقشون‌منظم ودرمدرسه تحصیل‌کرده‌بایستیم نه‌بافلان دهاتی‌که‌نمی‌تواند چطور تفنگ بیندازد.اگر اینهارا هم نداشته باشیم اقلاً باید غیرت داشته باشیم ماهنوز خیلی می‌مانیم تابدرجه آنها برسیم اقلاً اردر دیگر داخل‌شویم وصغیر وکبیر وبرنا وپیردست ازجان بشوئیم وغیرت نمائیم ...)

بقیه مطالب خانوادگی‌است .

***

---

* گوش بریده

توضیحات در اطراف بعضی مطالب **نامه شماره ۴۳**

۱- در تبریز در ماههای محرم هرسال دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی وعرب ماندگی ازمحلات مختلف راه می‌افتاد و در خیابانها و بیشتر در بازار می‌کشتند، گاهی این دسته‌ها که هریك متعلق به‌محله‌ای بود باهم رقابت داشتند وبرخورد خصمانه پیدا می‌کردند، دعوا وشلوغی راه‌می‌افتاد وزخمی می‌شدند وکشته‌میدادند دررأس هریك از دسته‌ها یك‌ودوتن مرد قولچماق وبزن‌بهادر بنام «دسته‌باشی» بودند باطبل‌ودهل وشیپوروسنج‌وبا آهنگ مخصوص حرکت می‌کردند ودسته‌باشی‌هاباآن آهنگ پابزمین می‌کوبیدند وقداره دردست میچرخاندند وبرای اینکه به افراد دسته خود هوشدار بدهند که‌دربرخوردی‌که بادسته دیگر خواهند کرد آماده نبرد باشند، دادمیزدند «باجالارا باخ دشمن چوخدی، شکست‌یوخدی» یعنی بباجه‌های پشت بام بازار توجه‌کن دشمن زیاداست و شکست وجود ندارد وعجباتلاقی رخ میداد وجنگ مغلوبه‌ای براه میافتاد .. درزمان استبداد این کارها شدت داشت ولی بعدازمشروطه یواش‌یواش تغییر یافت ونظمی بخودگرفت، معلوم می‌شود اجلال‌الملك دراین کار پیشقدم بوده است، بعداز ۱۳۴۰ هجری قمری که‌درکشور نظمی‌پیدا شد این‌کارنیز روزبروز به‌تحلیل رفت وبه‌عزاداری بی‌جنگ وجدل پرداختند .

۲ - منظور از قزاق افرادنظامی است که آن‌زمان به‌تبعیت ازقزاقخانه‌سرباز را «قزاق» میگفته‌اند .

۳- اینکه می‌گوید «دسته‌جات بمقام آمد» منظورش مسجد صاحب‌الامرتبریز است‌که«مقام» گفته می‌شد وبیشتر به‌شیخیه تعلق داشت

۴- این همان جنگ فرمانفرما با اکراد وعثمانیها است‌که طالبوف در نامه

خصوصی فرمانفرمارا می‌ستاید .

۵- درقدیم بجای اعلانات چاپی - رادیو - تلویزیون - روزنامه اخبار مهم‌را بوسیله جارچیان جار می‌کشیدند واین‌جارکشان سوار اسبی می‌شدند وباصدای رسا وبا عبارات مخصوصی موضوع‌را باطلاع عامه میرسانیدند .

نامه شماره ۴۴- ۲۸ محرم ۱۳۲۶ هجری

نوشتجات شما از ۲۷ ذی حجه رسید تازه ندارم مگر اینکه روزجمعه ۲۵ ماه بعداز ظهر درتهران به‌اعلیحضرت‌همایونی سوءقصد کرده‌اند، * بحمدالله کارگرنشده تلگرافاتی که در این باب شده و چاپ خورده برای شما فرستاده میشود ، تلگراف خودم راکه کرده‌ام یکی‌مستقیماً ودیگری در جواب حضرت آقا سید عبدالله را چاپ نکرده‌اند ، صورت آنرا فرستادم شهر بحمدالله آرام است وحضرت اجلال‌الملك‌خیلی مواظبت دارد تابعد چه‌شود ؟ هواها هم بحمدالله بهتر است وروباعتدال گذاشته ، شب‌گذشته یعنی شب‌دوشنبه‌درشهرچراغانی کردند چندروز است‌که‌خانه میرزامصطفی خان درازرا اجاره‌کرده واهل محله شتربان وسرخاب انجمنی باسم **«اسلامیه»** [181] تأسیس کرده‌اند درخصوص انجمن اسلامیهٔ چراغانی قوی‌کرده بوده‌اند من‌که‌ازخانه بیرون نمی‌روم وخودرامعاف‌داشته‌ام وازغالب وقایع شهر اطلاع ندارم .

***

نامه شماره ۴۵-۳۰ محرم ۱۳۲۶ هجری

اشرار واوباش‌که مخل آسایش بودند بحمدالله‌دست ازکاربرداشته‌اندوبواسطه

---

* موضوع بمب‌اندازی به‌کالسکه محمدعلی‌شاه

همتی که درترتیب نظمیه منظور شد همه آرام هستند ، انجمن نیز بحمدالله رو بهم رفته بهتر است و بهتر خواهد بود ... من که با چندین ملاحظه هنوز بیرون نمیروم اما از مطالب بی اطلاع نیستم جناب آقامیرهاشم هم رو بصلاح گذاشته جمعی از ائمه جماعت که اشتباه درمطالب داشتند ملتفت شدند و دیدند که انجمن خود بر ضد اشخاصی است که این قسم حرکات ناهنجار می کنند امیدوارم انشاءالله کارها بهتر شود .

دراین کاغذ **۲۲** محرم اظهار مرحمت جمعی از آقایان که نسبت بمن نوشته بودند خیلی ممنون شدم خداوند بر توفیقشان بیفزاید منکه سابقه معرفتی ندارم بهمه شان عرض اخلاص عریض وطویل می نمایم . خیال دارم یك کتابچه باسم **اصول سیاست اسلامیه بنویسم** وبه عتبات بفرستم که بنظر مبارك حضرات حجج اسلام دام ظلهم برسد تا چه شود ؟ دوسال قبل نوشته بودم مفقود شد دیگر حوصله نمی کنم دراین کاغذ نوشته بودند معلوم شد مسئله استفتاء وحکم جدید ونهروان صحیح بوده است .

***

نامه شماره ۴۶ـ ۹ صفر ۱۳۲۶

...... سابقاً نوشتهٔ بودم ترك ساوجبلاغ ازلشگر ، طاهر پاشا رئیس کمیسیون که در ارومیه بود قهر کردورفت بهانه آورد دماغش سوخته است ، حضرت فرمانفرما باکمال اجلال درمیاندوآب هستند اکراد وآقایان تماماً آمده عرض انقیاد کردند و مملکت آسوده شد شهر هم بحمدالله درسایه اقدامات مجدانه جناب اجلال الملك خیلی آسوده است ، نظم وضبط گرفته وشب وروز درصدد اینست. اشرار والواط ترك شرارت کرده اند .

استفتاء جدیدی چاپ کرده منتشر کردند خیلی معرکه گردیده است جمعی آن را تلگراف میکنند ولی می گویند که عکس آن باپست بغداد خواهدرسید بحمدالله کارها روبراه است .

انجمن کم کم بقدرت وقوت خود می‌افزاید وهمه نیت کرده‌اند که انشاءالله عاقل بشوند وصوم صمت نمایند امیدوارم که انشاءالله امنیت کامله‌در اندك وقتی عودنماید اما افسوس بقسمی غلط کاری کرده‌اند که اعاده ثروت دو سال قبل در عرض ده‌سال مشگل خواهد بود ... من‌همان‌کنج خانه راگرفته‌ام‌کتابی که مینویسم بحمدالله قسم دوم آن‌که عبارت از«اسماء کتب»[۱۸۲] باشد ترتیب نوعی گرفته وتا آخـرحروف نوشته شده حالا منبعد باید تقسیم اول که عبارت ازذکر مؤلفین است که اجمالاً باید گفته شود اقدام خواهد شد .

اگر ازکتب‌کم‌وکسری درزمین مانده در این بین هرکدام به محل خود نوشته خواهد شد سابقاً نوشته بودیدکه ...(اسمش ازخاطررفته) بهمین نحو کتاب‌مینویسید نفهمیدم چه‌شد وبکجا انجامید ؟ شما دراین مدت پنجسال نتوانستید ازکتبی که‌مـن میخواستم اقلاً یکی را تحصیل‌نمائید ولو با استکتاب ، لااقل «رجال بحرالعلوم» را می‌توانستید استکتاب نمائید درکتابخانه مرحوم شیخ‌عبدالحسین خیلی کتابها هست، افسوس ایامی که‌خودم مشرف بودم باین فکر نیافتادم والا خودم را بکتابخانه داده آنچه لازم بود می‌گرفتم شما هم بالصراحه تنبلتی هستید . لااقـل ترجمه حـالات مشایخ حاضرعصر رابنویسید واگرتوانستیدتاریخ‌ولادت‌راتحصیل‌نمائید واشخاصی که موجودهستند بانام‌ونشان‌وتألیفات یادداشت‌نمائید،این که مطلبی‌نیست پول‌نمیخواهد خودتان هم میتوانید تحصیل نمائید آنجا علماء وفضلاء زیاد است دراندك مدتی‌یك کتابچه خوبی می‌توانید ترتیب دهید اما می‌دانم که نمی‌کنید و آرزوی من مثل آرزوی جوانان است .

درتبریز خیلی خفه شده‌ام افسوس‌که پول ندارم والا خیلی شوق داشتم کـه بعتبات‌مشرف‌بشوم واگر نگذارندکه‌ما دونفر جریده‌حرکت‌نمائیم بازعزیمت‌مینمائیم تاخدا چه‌خواهد ؟ مخارج لاطائل خاصه که‌دراین مدت مزید فیه شد وتلف‌شدن دخل خانه را خراب‌کرد ماکه ازاصل چیزی نداشتیم .

نامه شماره ۴۷– ۱۳ صفر ۱۳۲۶

تازه نیست مگر اینکه در هفتم ماه راهزنها بسر راه کدوك آستارا رفته وبار تجاررا گرفته برده‌اند، چون حکومت تازه بصارم‌السلطنه داده شده صارم نظام‌برادر خودرا پی‌قطاع‌الطریق فرستاده بیچاره رفته وزدو خورد شده دراین بین صارم نظام بدبخت مقتول شده است، خبربه‌تبریز رسید واقدامات میشود تاخداچه خواهد .

امروز تلگرافی باین عبارت رسید .

حضور حضرت مستطاب آقای ثقةالاسلام دامت برکاته . حضرت حجةالاسلام آقای مجتهد دام برکاته به‌بهترین وجهی به‌مجلس تشریف‌فرما شدند .انشاءالله این مقدمه‌به‌خیرمنتج خواهد بود نتیجه‌ای راکه‌حسن‌نیت حضرت مستطاب عالی تصویب فرموده است اقدامات راجع به تبریز هم منوط به‌رأی صائب وتدابیر حکیمانه آن حضرت است یحیی – مستشارالدوله [۱۸۳] تلگراف به‌خانواده محترمه‌شان ارائه شد بـا بعضی‌آقایان امروز مذاکره خواهد شد، انشاءالله اقدامات بی‌پرده میشود ... علی

نامه شماره ۴۸

یادداشت بی‌تاریخی‌است‌که مظنه در ماه صفر ۱۳۲۶ نوشته شده است .

(شهرما بحمدالله خیلی آسوده است جناب اجلال‌الملك کمال مواظبت درامر نظم شهر دارند حضرت والافرمانفرما در میاندوآب است ......

اهل شهر از شاهزاده دلتنگی دارند او هم بهر ملاحظه‌که داشته ودارد استعفا

سواد کاغذی است که طهران کاشان اهالی ... فصل ... درسنه
سنه ۷ ربیع ۶۲

عرض میشود اول عهد شبابت و آخر روز ای ندیم حوالی
غروب جناب آقای نظام الاسلام سلمه الله تشریف آوردند و رقیمه کریمه
رسانیدند

دل تنگ در درجه علیا لک و اوقات تلخ در رتبه قصوی کارها
بی نظام است و ایران به هرج عطالت و بطالت شد که معلوم
خدمت عالی است ولی به نحوه لمعقیده بعض تمام شد تمام
جمع الجمع لک و با عقلا خودم ابلح (?) الهیج نه از کلیات حوادث
کما هو حقه خبری دارم و نه از مجاری حالات اطلاعی و نه
از ما در این حجاب قدس که (لو کشف حجاب منها لاحرقت
سبحات وجهه جلاله من السموات السبع الی الارض السابعة) استغفاری
ورد زبانم این است هذا جزاء الذی اقترانه در جوار من قبله
فقمن فسحة الآجال دیمی کویم گر آزرده گر شسته می پسندد همان
به که با ما خدا می پسندد

عالم وسعت و کثرت الفاظ است و قلت حافظه بنده از اوله
محروم و از ثانوی حظ او بهره (?) دارم و از دست کوته خود زیر بارم
مدتی است خامه خاطرم محترم تر مسبوق است هر حکمت و علت
دیا بعبارت جمعی هر غرض و مرض که است پای بر دامن گوشه ازدوا
پیچیده و با خیر و شر که الاول منهما معدوم و الثانی فی حاله معلوم

کرد، زدوخوردی دراین‌بین شد عجالتاً استعفایش قبول نشده اما خودش ازبابت تضرب مقصدالمیزان علی‌الارض، اصرار دراستعفا داردتاچه‌شود .

درخصوص مراجعت حضرت مجتهد مشغول اسباب‌چینی هستند انشاءالله بعداز امنیت استدعای مراجعت از خودشان‌خواهدشد .

درخصوص حکومت اردبیل زد و خورد سختی شد وزیراکرم را قبول نکردند، رشیدالملک تشریف آوردند، عجالتاً بی‌حاکم‌است بیچاره صارم نظام‌مفت رفت‌تاعاقبت کارچه‌شود . علی

سواد کاغذی است که‌بطهران بجناب مستطاب آقای آقا میرزا فضعلی‌آقاوکیل دوره اول‌نوشته‌شده‌است .

شب۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ هجری قمری

عرض میشود ـ اول عهد شب است و آخر روزای ندیم، حوالی غروب جناب آقای نظام‌الاسلام سلمه‌الله تشریف آورد و رقیمه کریمه را رسانید . دل تنگی در درجه علیا است و اوقات تلخی در رتبه قصوی ، کارها بی‌نظام است و ابدان بی‌عظام عطالت و بطالت بنده که معلوم خدمت با سعادت است . ولی بدبختانه بعقیده بعضی مقام بنده مقام جمع‌الجمع است و باعتقاد خودم هیچ‌الهیچ ، نه ازکلیات حوادث کما هوحقه خبری‌دارم ونه ازمجاری‌حالات اطلاعی ونه‌ازماوراء حجاب قدس که(لوکشف حجاب منهالاحرقت‌سبحات وجه جلاله من السموات‌السبع الی‌الارض‌السابقه) استحضاری ، وردزبانم این است «هذا جزاءالذی اقرانه‌ورجوامن قبله فتمنی‌فسحة‌الاجل»وهمی‌گویم: گرآزرده‌گر مبتلا می‌پسندد ـ همان به که‌باماخدا می‌پسندد»عالم وسعت و کثرت لافظه است و قلت حافظه بنده از اولی محروموم‌واز ثانوی حظ اوفی دارم وزدست‌کوته خود زیربارم .. مدتی است چنانچه خاطرمحترم نیز مسبوق است بهرحکمت‌و علت ویا بعبارت جمعی بهر غـرض ومرض کـه‌هست پای بردامن گوشهٔ انزوا پیچیده‌وباخیر وشرکه‌الاول منهمامعدوم والثانی حاله‌معلوم

کاری ندارم ولی افسوس که شرور روزگار در تزاید است و عقلا در دفع آن یاکوته دستند یا درتقاعد ونه این‌است که‌شر توجه خاصی بربنده مسکین وحقیر مستکین‌دارد بلکه بحکم این رباعی :

زلف‌وخط کاکلت که هم تدبیرند — گه دام‌گهی کمندگه زنجیرند
تسخیر نموده هر یکی ملك دلـی — این سلسلهٔ علیه عالم‌گیرند

حوادث‌قاف تا قاف‌کشیده وبا وجود اینکه آن ذره که درحساب ناید مائیم تابدامان‌جلال گوشه‌گیران نیز رسیده که‌گوشهٔ‌چشمت بلای‌گوشه‌نشین‌است‌ودراین‌تواتر رحمت و وفور نعمت از متابعت ملت پای بر عقب گذاشتن دون انصاف است باید سوخت‌وساخت والحمدالله علی‌کل‌حال ... این انقلاب واغتشاش ممالك واین‌اقتراب مهالك واین تهاجم خودی وبیگانه واین تلاطم امواج بحارفتن بی‌کرانه واین‌ضیق معاش ملت ووسعت حلق واین‌محنت روزگار و این منت خلق جای آنست که‌دست مسئلت بدرگاه حضرت رب‌العزت برداریم و مرگ خود را بخواهیم کای مرگ بیا که‌زندگی ماراکشت . اتفاقاًامشب باران می‌آید وجمعی ازآقایان عظام که‌گاهی یادی ازاین منزوی مستهام می‌نمایند، امشب باران رحمت مانع از اظهار مرحمت ایشان شده بنده نیز باکمال دل‌تنگی که دارم باز پناه بقلم ومرکب بردم و این لاطائلات‌را عرض کردم ومی‌گویم : اگر مجنون شوم منعم مکن حق بامن است امشب. علی

نامه شماره ۵۰ - ۲۸ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ...

مرا که نه‌حال است ونه‌مال روزگار باصدمه و زحمت می‌گذرد وعمر صرف اباطیل میشود. شب‌و روز غم است وغصه که میرسد اطراف بالتمام خراب شاهسون اردبیل را مختل نموده وتا سراب کشاله‌کرده دهات را می‌چاپد وغارت میکنند ، در عرض این هفته تلگرافات از ارومی رسید که دل‌سنگ را آب می‌کند ولی چه سود

اکراد حرکت کرده وچه مقدار نقوس راکشته وچه اطفال را سربریده وچه‌ها کرده که انسان از شنیدنش مشمئز است وازگفتن خجالت می کشد ، حکومت اردبیل رابه‌علی اشرف‌خان امیرنظامی سالار نظام قدیم وامیر معزز جدید مرحمت کردند هنـوز بمرکز نرسیده . رحیم‌خان ازتهران فرار کرده‌ومی گویند بقره‌داغ رسیده است یااظهارفرار خدا دانا است ، حضرات حجج‌الاسلام عتبات عالیات امرشان بحمدالله نافـذ است و غالباًفتواهای چاپ‌شده یاعکس گرفته شده میرسد واسباب اطمینان قلوب میشودامـا وضع حالیه‌مملکت را باید دیدوکارراسنجیداین‌مطلب رابطور اختصار بشمامینویسم پارهٔ عبارات «گاو» و«هم‌هم»[۱۸۴] مشایخ نهروان اسباب سردد میشود (برودت‌میشود) ومدعی را بدتر روی کار می‌آرد وآقایان مصلح که آنجا تشریف دارند باید حضور حضرات آقایان حجج‌الاسلام عرض نمایندکه پاره نکات ودقایق فوت‌نشود از امثال من پاره‌نکات راگفتن فضولی است ولی **الشاهد یری مالا یراه الغایب هم هست** .

ازحضرت آقاشیخ اسمعیل محلاتی اظهار تشکر کرده بودید ... اگرخدمتشان رسیدید سلام مرا برسانید ، حقیقتاً وضع روزگار خوش‌نیست خوشا بحال اشخاصی که درگوشهٔ ایستاده تماشا میکنند «آنکه دائم هوس سوختن مامیکرد . کاش‌می‌آمد وازدور تماشا میکرد » من‌که شما میدانید وکراراً نوشته‌ام که مدتها است که‌دوراز مشغله هستم وبمجالس نمیروم ودرمحافل حاضر نمیشوم وکاری باکار مردم ندارم گوشهٔ اختفا و انزوا را اختیارکرده‌ام وکارم همیشه اصلاح‌جوئی وصلاح‌گوئی است باوجود آن بقول سعدی «... از خوب رویان بماند از دست بد گویان نماند» آسوده نیستم هرچه میگویند ومی‌نویسند بحمدالله دریا دل شده ابداً اعتنائی نمی‌کنم بعضی لایحه‌ها باژلاتین چاپ‌کرده نشر میکنند مرا طبیعی مذهب وپـاره مـزخرفـات دیگر می‌نویسند که‌تماماً برآمده از کینه‌وبخل وحسد است وعداوت طبیعیه واحقادبدریه وحنینیه است . من‌هم‌که بحمدالله اعتنا ندارم شماهم باین سلیقه باشید ، غربت امر

دیگری است ربطی بوطن ندارد حالت‌من در وطن چیست شماهم باید در غربت بهمان قرار رفتار نمائید .   علی

***

نامه شماره ۵۱ – ۲۴ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

این نامه‌ایست‌که بخط آقا یحیی نوشته شده ولی از نظر مرحوم‌شهید گذشته‌و حتی اصلاح عبارت کرده ویك‌کلمه ترکی را تصحیح وبعلاوه در پایان نامه بعنوان حاشیه مطالبی بآن افزوده است:

***

هفته گـذشته عریضه عرض نموده و غره هشتم « حشرات‌الارض » راهم که حاوی صور میرزاآقا اصفهانی بود تقدیم داشته امیدوارم انشاءالله از شرف ملاحظه حضرتعالی گذشته است .. چندی بودکه بعضی خیال براین داشتند که جناب حاج امام‌جمعه را بشهرعودت دهند امامِمکن‌نمیشدباصطلاح‌نقالها (بونی‌یادوندااساخلا[۱۸۶]) ازاینطرف‌هم قریب چهل روز دوسه فقره تلگراف که‌یکی از آقایان پیشنمازها ودو سه‌فقره دیگری ازدوسه محلات بود بتهران خدمت حضرت مجتهد نمودند واستدعا کردند که‌مراجعت به تبریز نمایند ... جناب مجتهد جواب قبول تلگراف نمودندو رسم‌وداع‌را از دارالشورای مقدسه‌شیدالله‌ارکانه بجا آوردندو کلای محترم‌آذربایجان هم به‌انجمن تلگراف‌کردندکه حضرت مجتهد حرکت‌فرمودند باملت کمال‌همراهی‌را دارند ، البته با احسن‌وجه مراتب استقبال وغیره را بعمل خواهید آورد ، از اینجا

انجمنها تلگراف کردندکه حالا اصلاح مملکت دراین است که‌حضرت‌مجتهدبه‌تبریز تشریف نیاورند یعنی که یك‌درجه میان مردم اختلاف افتاده این خبرکه بتهران‌رسید از تهران جناب اجل آقای مستشارالدوله بحضور مبارك بندگان حضرت مستطاب ملاذالانام حجةالاسلام خداوندگاری اعظم روحیفداه تلگراف‌کردندکه‌حالا مجتهداز تهران‌حرکت‌کرده آقایان‌این‌تلگراف رامی‌کنندمبنی برچه‌مقدمه است ؟وعلت‌چیست؟ البته اینهارااسکات‌کرده وطوری نمائیدکه‌بخوبی واردشوند این‌مطلب هم تایك‌درجه درست شد ، آقایان پیشنمازها در خانه حاج‌میرزا غفار آقای مجتهد جمع شده‌قرار گذاشتند که‌جمعی به «قزلجه میدان» بروند و از آنجا چند منزل «امام» را باستقبال حضرت مجتهد ببرند کاغذ نوشتندکه‌شما تبعیت بحضرت مجتهد نموده وباهم وارد شهرشوید ..بعضیها این‌رانخواستند که‌اجرا شود به‌قزلجه میدان رفته وجناب«امام» راامروز که‌یکشنبه بود وارد شهرنمودند .

تلگراف ورود به‌میانج‌خودحضرت مجتهد خطاب به‌علمای اعلام هم دیروز بود دو سه روز دیگر وارد میشوند ، حضرت امام اول ورود بانجمن رفتند و درآنجا آقا شیخ سلیم نطق‌کرده‌اند که‌ما دراینمدت از شما خلاف مشروطه ندیده‌ایم همه‌وقت باملت همراه بوده‌اید الی آخر ..... دربین آقا میرتقی چایچی وارد اطاق شده واذن خواسته است که عرضش رابکنند وگفته است : باید جناب‌حاج امام‌جمعه به‌قرآن شریف قسم بخورند که‌منافی مصلحت‌ملت حرکت نکنند جناب امام‌هم‌جواب دادکه دراول‌قسم‌خورده‌ایم دیگرمحتاج بقسم نیست . حاج شیخ‌علی اصغرقرجه‌داغی ازطرف ایشان‌قسم‌خورده‌است .

درهرحال جناب امام درانجمن محترم ملی یك‌فنجان چائی خورده بخانه‌شان تشریف بردند ، اما از قراریکه ورودشان آنقدر مجلل شده حضرت مستطاب آقائی روحیفداه هم جنابان حاج جناب‌آقا وحاجی میر غفار را به استقبال فرستاده بودند

فرداهم خودشان به‌دیدن تشریف خواهندبرد .

گویا سرکار ابوالفتح‌خان لایحهٔ (نقل ازروزنامه‌مساوات) رافرستاده‌است‌امـا بنده هم بعلتی فرستادم‌علت‌هم این است‌که اینها واجب‌کفائی نیست‌که‌بفعل دیگری ازآن یکی ساقط‌شود ، بعبارت آخری مقصود ازآنها فقط این نیست‌که‌بحضرات‌عالی برسد وبخوانید بلکه بعلاوه این‌هم هست‌که ما اظهار ارادت خودمان رانمائیم‌آنهم بفرستادن دیگری نمی‌شود لابد باید خودم بجا آورم‌که تقدیم نمودم .

عدلیه یواش‌یواش تشکیل میشود جناب قاسم‌خان[۱۸۷] امیرتومان رئیس بلدیه شده‌اندحضرت‌مجدالسلطنه حکمران قانون راجلوگذاشته عمل مینمایند ودر رفتارش مثل‌رفتار حکام سابق نیست مثلا این شخص با دوسه‌نفر بخارج میرود مثلا بجاهائی که خواه ازقبیل علماء خواه اعیان باشد که‌حکام سابق‌نمی‌رفتند این‌حضرت‌حکمران تشریف می‌برند حاکم‌مشروطه است‌وضع شهر بحمداله خوب است، بلدیه‌که تشکیل شده‌کوچه رادرست میکنند ازدیروز هم عمله گذاشته‌اندکوچه‌هاراهم شوسه‌مینمایند، لابد بعداز درست‌شدن ازمردم پول برای تنظیف شهر و معبرها خواهندگرفت» .. در حاشیه‌نامه بالابخط مرحوم‌ثقة‌الاسلام‌اضافه شده‌است‌که : آقا یحیی کاغذی،نوشته‌من نمیتوانم‌بخوانم‌خدا بفریادشمابرسد، هرچه میگویم‌مشق نمایدتنبلی‌میکندالبته‌حالات رانوشته است ، ازجهت پول ازشماخجلت دارم‌کارهای شخصی وعمومی‌بطوری‌مختل است‌که‌علاج ندارد همیشه درفکر هستم ولی‌فکرم بجائی نمی‌رسد دستها بسته‌است...

نامه شماره ۵۲ ـ غره جمادی‌الاول ۱۳۲۶

بعداز مطالب خانوادگی مینویسد :

تلگراف شما درخصوص اداء وجه برات یکصد تومان رسید انشاءاله‌میرسانم

حضرت مجتهد که ازمراجعتشان گفتگو بود «واناجم»[188] منکرو مانع بودند وبعداز حرکت از تهران آنچه میتوانستند تلکراف کردند ولی چون حرکت کرده بودومراجعتشان معقولیت نداشته لهذا ازتهران نیز توصیه اصلاح عمل شد ،ضمناً آنچه لازمه اقدامات بود بعمل آمد وحکومت همراهی نمود تا اینکه روز یکشنبه پنجم ماه حوالی غروب واردشدند ، استقبال عام شد میرزا داود آقا وآقا یحیی راهم من فرستادم ،از باسمنج سوار تخت روان شده بودند ازباغ حاج سید مرتضی تاباغ حاجی ابراهیم ازآنجا تا خانه خودشان را سردوش آوردند امروزهم خودم دیدکردم بازدرمیان مردم غورغور هست وازاین حرکات بخصوصی «دوش سواری» دل تنگی دارند و گمان ضد مشروطه* دارندوتوهمات میکنند تاچه شود ؟... دراورومی واقعه تازه از مقدمات عثمانی رو داده شیطان آباد که نزدیکی ارومی است عثمانی محاصره آقاخان شیطان آبادی باپسرانش قبول تبعیت کرده اند اهالی ارومی بشدت تمام درتشویش هستند .

***

نامه شماره ۵۳ ـ چهارم جمادی الاول ۱۳۲۶

حضرت مجتهد پنجم ماه باعزت واحترام وارد شدند ، فردایش دید کردم چون عزم رفتن به انجمن داشتند قبل ازوقت مذاکره کردم که روز تشریف فرمائی ایشان را فهمیده وازعلماءومحترمین دعوت نمایند،درثانی روزسه شنبه دوم ماه برای چهارشنبه سیم ماه سه ساعت بغروب مانده بانجمن دعوت کردندرفتیم ازعلماء اشخاص ذیل تشریف داشتند :

۱ـ جناب حاجی میرزا رضا آقای شیخ الاسلام ۲ـ جناب حاج میرزا تقی آقا

* عجبا ازتشخیص شعور ملی که هرگزاشتباه نمی کند وبارها امتحان شده است .

۳ـ جناب حاج میرزا ابوالحسن آقای همسایه ۴ـ جناب آقای سیدعلی کوه کمری ۵ـ جناب آقاشیخ اسمعیل ۶ـ جناب آقامیرهاشم ۷ـ جناب آقا میزاعلی اکبر ۸ـ جناب آقا شیخ سلیم ۹ـ جناب حاجی میرزاصادق تاه باز ـ ۱۰ـ جناب معین الاسلام ۱۱ـ جناب میرزاداود آقا ۱۲ـ جناب آقا یحیی ۱۳ـ جناب آقامیرزااحمد ـ ازاعیان حضرت ایالت وحاجی نظام الدوله وجمعی دیگر تشریف داشتند.

مجلس خیلی خوش گذشت ازجمله عباراتی که حضرت مجتهد فرمودند این بود که «درمساعدت ملت باجان ومال حاضرم» وازعباراتی که بنده گفتم درذیل نطق دیگری این بود که اگر علماء اعلام ممالك پیش نمی افتاد وحضرات حجج الاسلام از عتبات عالیات امر نمی فرمودند کسی اقدامی نمی کرد.

بهرحال عجالتاً که خیلی خوب است وهمتها مصروف است که ازحضرت مجتهد حمایت شود وطرفدار مشروطیت قلم داده شود.

***

نامه شماره ۵۴ـ ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۶

نمیدانم چه مینویسم!؟ این مشروطه طلبان خام دورازجان شما بلائی بسرمشروطه آوردند که جان عالم را سیر کردند، درعرض این مدت هرچه گفتند که ترك انقلاب نمایند وحرفهای خارج ازاندازه نزنند بگوش احدی فرو نرفت روزنامه چی وناطق هرچه خواست گفت ونوشت از تعبیرات ومهملات وغیره ابداً مضایقه نکردند.

حرکت شاه از تهران بباغ شاه تلگراف عمومی را سابقاً نوشته ام، بعدازآن یك تلگراف خصوصی باسم علما آمد درخانه حضرت مجتهد جمع شدند، دراین باب

مذاکره می‌فرمایند قرار میدهند تلگرافی در جواب عرض نمایند ، اهـالی انجمن و سایرین از مضمون جواب آقایان بددل میشوند ، جمعی درتلگرافخانه بنای بدگوئی گذاشته آنچه‌لازمه هتاکی‌است‌وفضاحی‌می کنند ، جناب حاجی‌میرهاشم نیزدرمجلس بوده وقت بیرون‌آمدن اورا باگلوله زده‌اندگلوله ازرانش*خورده ، همان‌روزحضرت مجتهد باسایر علماء بانجمن اسلامیه میروند وآنجا اجتماع میشود . سایرین‌هم در میدان مشق حاضر شده چادرزدند ،قشون ملی‌هم درحرکت بود وجمعی نیزبه‌باسمنج بحمایت دارالشورا رفته بودند ، باری ماده غلیظ‌تر شد ، اشخاصی‌که سوءقصدبه‌آقا میرهاشم کرده‌اند سه‌نفر بوده‌اند ، یکی‌فرار کرده دونفرگرفتار شده ازجمله‌گرفتاران یکنفر سید بوده‌که میگویند زیر آوار مانده وتلف شده الله‌اعلم ، از قول دیگری‌که محبوس است ازاقرارات وتقریرات‌نقل می‌کنندکه محرکین خودرا می‌شماردوجمعی را اسم میبرد .

شب‌یکشنبه‌حوالی‌صبح‌درخانه‌حضرت‌مجتهدبومب می‌اندازند، روزشکسته‌های بومب‌رابه‌دواتگرها می‌برند ، یکی می‌گویدکارمن است‌وبامر فلان شخص ساخته‌ام‌او را می‌گیرند اوهم مشهدی اسماعیل‌نامی است از اهالی شتربان‌که‌وقتی مدیرروزنامه انجمن بود او هم‌اسم اشخاصی را می‌بردکه بامن همدستند ، یعنی امرکـرده‌اندکه از جمله ثقةالسلطنه واجلال‌الملك است و غیره ، از جمله گرفتاران وقعه آقامیرهاشم نیز این دونفربا اشخاص دیگر دراستنطاق‌گفته شده باری دیروز ایالت* انجمن‌ایالتی را وادارکرد که‌چادرهارا ازمیدان مشق برچیدند و فوراً مردم متفرق شدند امروزهم قرار شد انجمن‌های ریزه بالتمام موقوف باشد .

فعلا مشروطه درنهایت ضعف است ، بلکه اسم هم میتوان‌گفت ندارد ، امـر

---

* اینهم ازتشخیصات بجای شعور ملی است

* مخبرالسلطنه

که میدانیدمدتها بیرون‌نرفته‌ام دراین گیرودار یك‌ودودفعه‌حسب‌الاحضار به‌تلگرافخانه رفتم الحق والانصاف چنانچه بارها نوشته‌ام پاره اشخاص تاخت وتازرا ازانـدازه بیرون بردنداین‌مطلب را نیز محرمانه مینویسم پاره نوشتجات نجف نیز بی‌اثراست باآن تندی که‌مرقوم فرموده‌اند اسباب رنجش‌شده‌است ، چنانچه خودتان نـیزنوشته بودید درجواب پاره مطالب خودداری فرمایند،بلکه بعقیده من جواب ننویسند ،مگر آنچه‌که‌خیلی ضرورت‌دارد وتهتك پاره مردم که‌عنوان کرده‌اندصحیح‌است وشبه ندارد مردم خیلی بی‌لگام شده‌اند خداوند عاقبت اموررا خیر فرماید ...

***

نامه شماره ۵۵ ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶

صورت وبلکه اصل تلگراف مشیرالسلطنه وزیر داخلهٔ استبداد

خدمت‌جناب مستطاب شریعتمدار ثقةالاسلام‌سلمه‌اله البته ازوقایع دارالخلافه وحرکت‌جنابان‌مستطابان‌آقایان‌حجج‌الاسلام وانفصال * مجلس شورای‌ملی‌وگرفتاری مغرضین ومفسدین خاطرشریف کاملامستحضر شده شهردارالخلافه وسایر بلاددرحالت نظامی وبکلی آرام‌وازهرجهت قرین انتظام است ، اردوی دولتی باکمال‌نظم‌منعقدو سریعاً بجانب‌آذربایجان روانه میشود، دراین‌موقع‌که زمنجنیق‌فلك‌سنگ فتنه‌میبارد، سابقهٔ ارادت مخلص را ناچار کردکه خاطر شریف را از وضع حالیه مسبوق داشته متمنی شودکه‌بهرشکلی‌صلاح بدانید دررفع این‌اختلاف کوشیده اسباب اسکات رابا تدابیر وافیه‌ومواعظ حسنه‌انشااله فراهم نمائید واگر جهالت دیده بصیرت رجـاله‌را

---

* انحلال وتوپ بسته شدن مجلس

بسته باشد ، بهر شکلی که بتوانید خودرا ازاین‌ورطه کنار بکشید که‌عاقبت این کارها خیلی وخیم است وبرای آبروی چندین‌ساله مضر است ، باقتضای کمال اخلاصی که‌از قدیم بخانواده‌جلیله دارد پیوسته‌زحمت داده منتظر جواب است . مشیرالسلطنه‌وزیر داخله

***

نامه شماره ۵۶ ـ ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۶

تلگراف‌زیر درجواب‌تلگراف بالانوشته شده‌است‌بفاصله یك روز.

جواب حضرت‌اشرف اعظم آقای وزیر داخله دام اجلاله .

تلگراف محترم که‌مبنی برخیرخواهی عموم و خصوص بود بنظر دقت‌ملاحظه شد ، مسلك آباء واجدادی‌داعی نباید براحدی مخفی باشد که‌همیشه‌طرفدار صلح بـوده درمواقع عدیده درحفظ‌حقوق دولت وملت اسلام ازبذل جان‌ومال مضایقه‌نکرده‌اندو جزئیات آن‌را شمردن رعونت است . دراین مقدمه مشروطه‌داعی باقتضای‌عقل فطری ومکتسبی وتجاربی که‌دیده‌ویا درسیروتواریخ‌خوانده بود وازعقلا شنیده‌بودمی‌دانست که چه مخاطرات‌عظیمه درپیش است‌ونباید رشته بدست عوام بیفتد ، تاکاری‌بکنند که صددانا در او حیران بماندوتا مدتی درترویج این نیت اقدامات کافیه‌نمودم تامقدمه معلومه سال گذشته پیش‌آمد، داعی ترك وطن‌کرد بالاخره‌مجبور ومستاصلم کرده از سه‌منزلی‌مراجعتم دادند .چون دیدم که‌کارازنطاق عقل خارج شده کم کم ترك‌معاشرت کردم‌وازماه شوال بالمره انزواگرفتم ودرعرض چهارده‌ماه‌چه‌طعنهاوتوبیخات درسر منبر درمجمع پنجهزارنفری که نکردم واقدامات عوام راکه‌مقدمه نتایج سوء بود با گریه و تأسف چه تهجی‌هاکه ننمودم وحالی‌کردم که چرخ این انقلاب با آب کدام

افسادکه قالع بنیان‌استقلال دولت وملت است‌میگردد وآب‌حیات جاوید دولت‌وملت رازهرآلودکردن خلاف عقل است ، بالجمله باقتضاء طبع اصلاح جوئی که بحمدالـه طینتم برآن مجبول است آنچه‌مقدورم بود گفتم و کردم .

چون هوای‌نفس جمعی را مخالف خود دیدم ترك ماجرا کردم ودر این مقدمه حالیه هرچه درجزو باعدم نفوذی‌که داشتم سعی دراصلاح کردم فایده ندیدم .بالاخره گوشهٔ انزوا را سخت‌تر گرفتم ودرخانه خودرا بالمره بستم وگمانم‌این‌بود وهست‌که اگر پارهٔ عوام ازمن نپذیرفتند لااقل خواص و عقلا وکارآگاهان مسلك اقتصادی و اصلاحی مراکما هوحقه میدانند وسعی من درحفظ‌حقوق حقه حقیقیه دولت وملت و زحماتم درائتلاف واتفاق واتحاد ووجود واحد شدن این‌دوبرهمه مکشوف ومبرهـن است ومعارضاتم با اشخاص چندکه‌چندی درتبریز مرکزدوایر تضیع‌حقوق شده‌بودند بر احدی مخفی‌نیست . مجملاً آشوب‌طلبی وانقلاب‌جوئی را برحسب حکم‌شرع‌وعقل منکرم ودرحفظ حقوق مملکت‌وسعی درترقی مادی‌ومعنوی آن خودداری ندارم،ودر اداءتکالیف‌شرعیه وعقلیه بجز خدا ازکسی متوقع تحسین نیستم وجزاینکه ازاظهار لطفی‌که بعد از دیران و دوران فرموده‌اند عـرض امتنان نـمایم ، عـرض دیگری نمی‌کنم . علی

***

نامه شماره ۵۷ ـ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۶

هفتم ماه‌کاغذی حاوی اوضاع تبریز نوشته وبتهران فرستاده‌ام‌که از آن‌جـا بفرستند، نمیدانم رسیده است یانه؟ بحمداله درشهر مایك‌درجه امنیت حاصل‌است،

ستارخان قره‌داغی در امیره‌قیز و باقرخان درخیابان جلوگیری ازفتنه وفسادویغماء و غارت سواره درحالیه مینماید وتا دوروز قبل ستارخان درامیرخیز با شتربان مشغول جنگ بود پریروز کنسول روس به‌سه‌مرکز که «اسلامیه»و«امیرخیز» و«خیابان» است رفت ودعوت‌بصلح‌نمود، ستارخان هفت یاهشت نفر ازسواره‌های قره‌داغی‌راکه‌گرفته وحبس‌کرده بود تسلیم قونسول می‌کند ، اما از قراری‌که‌گفتند اهالی شتربان که‌دو نفرازآدمهای ستارخان‌راگرفته بوده‌اند کشته‌اند .

باقرخان از وسط محله خیابان دیوآر کشیده و مانع ازدخول و ورود سواره است*، ستارخان که حیدرنام‌راکه یکی ازاشرار و الواط است زده بود واز آدمهای کاظم شتربانی بود امروز برای مشارالیه درشتربان ختم‌گرفته‌اند. اصناف وکسبه به‌مسجد واقع در ارمنستان که مشروطه را درآن مجلس از دولت گرفتند جمع شده میگویند تا امنیت حاصل نکرده‌ایم بازار راباز نخواهیم‌کردو در اینجا محض‌اظهار تظلم نشسته‌ایم .امروز هم نواب والامقتدرالدوله نایب‌الایاله خودش تقریباً باصدو پنجاه نفر تفنگدار به‌بازار رفت وامر ببازکردن بازار نموده‌اند امابازنکرده‌اند .

صفحه دوم را بخط مرحوم ثقةالاسلام میخوانیم . بعد ازآنکه نامه‌آقایحیی‌را دریك‌جا اصلاح کرده و«بازار را نگشاده‌اند» راخط زده ونوشته است «بازار راباز نکرده‌اند» درصفحه دوم چنین مینویسد : مطلب همانست‌که نوشته شده تازه‌نیست بحمداله من وخانواده‌ام وتمام‌منسوب متعلقین وتمام سلسله درحفظ وحراست‌خدادر امن مانده‌ایم ، درشهر قحطی نان است ، طاخونه بارنج را سواره‌های قره‌داغ که بحمایت انجمن اسلامیه آمده بودند مانع ازکار شده‌اند وآردگندم هرچه آنجا میرود بغارت می‌برند ، من از۱۷–۱۸ ماه بالمره ترك معاشرت‌کردم ، بعد در خانه را دادم بستند ، خانه‌های «آقالق»در زیرگلوله بود خانه‌های خودم ازشش طرف گلوله از

---

* سواره رحیمخان طرفدار دولت

روی حیاط ردمیشد .

حضرت مجتهدبا سایر علماء درانجمن اسلامیه نشستند وسواره‌وپیاده‌ازآنجا باطراف حملات برد وحکم دولت بودکه‌اشراررادستگیر نمایند، دراین‌بین قریب ۴۰۰ باب دکان وچهارصدوپانصدباب خانه بغارت‌رفت وچه‌شد حتی ازباغمیشه‌کـه‌عمـده غارت خانه‌ها در آنجا است می‌گویند : العیاذ بالله جمعی نسوان نیز بـرده‌اند ، ارمنستان پرازمسلمانان است که به ارامنه پناه برده‌اند قنسول روس بیرق دولتی‌به محلهٔ خیابان فرستاد وزد **کاش میمردم واین روزهارا نمی‌دیدم انتها النفس اجمع جزعاً ان‌الذین تحذرین قدوقعاً** آنچه‌دراین مدت می‌ترسیدم ودادمیزدم وبابانك بلند می‌گفتم مسلمانان با این وضع ،مملکت اسلام‌دست خارجه خواهدافتاد وآقایان مسخره می‌پنداشتند ،یواش‌یواش‌آثارش ظاهرشد، باری**لیس کل‌ما یعلم یقال** آسوده شبی خواهم وخوش مهتابی ...... باقی التماس دعا دارم ... علی

***

نامه شماره ۵۸ - ۲۱ جمادی‌الاخر ۱۳۲۶

بعدالعنوان واخبار خانوادگی سواره رحیم‌خان‌که برای تنبیه اشرار !!!آمده بودستارخان را گذاشته محلات راغارت کردند ، اهل شهر هجوم کرده در ۱۸ [۱۹۰] ماه بباغ شمال سر ریز رفته بیـرونش کـردند و غارتهائی کـه برده بودنـد در زمین ماند . ۱۶ ماه به امیره‌قیزه رفته قریب ۷۰ توپ به محله انداختند ولی ابداً فـایده نکرد وقشون شکست خورده ودعوانکرد وهجوم به‌محله شتربان برده بالای محله را غارت‌کرد ،نان‌قحط است ویك‌عرصاتی است‌که‌چه‌عرض‌کنم . آقایان خوب‌خواستند اصلاح بکنند آبروی دولت وملت اسلام رفت حالا فحش و لعنت است‌که از زمین و

آسمان می‌بارد .

از ۲۷ ماه گذشته من بوی کاررا فهمیدم درخانه رابستم درهمه‌این‌مـدت خانه بودم ، انجمن اسلامیه نرفتم وداخل نشدم ، سایرین که درآنجا بودند همه نادم شدند حضرت‌مجتهدوامام‌جمعه که گیرافتاده‌بودند باز آنجاهستندبیچاره‌هارا بگیرانداخته‌اند، باری تفصیل زیاد است، وقت ندارم بنویسم ، انشاءالله کارهاخوب می‌شود ،باری‌من داخل فتاوی خون‌ومال‌مردم نشدم والحمدالله علی‌ذلك کله .... غارت ۴۰۰ باب‌دکان ومحله‌باغمیشه‌وغیره راسابقاً نوشته‌ام انشاءالله رسیده است ،همه‌را اسم بابی گذاشتند ومشهدنقی بیچاره هم بااین‌اسم کشته‌شد . سواره‌وغارت‌چیان که‌غارت میکردندمعتقد بودندکه مال حضرات بفتوای ۱۲ مجتهد[۱۹۱] حلال‌است‌وحال آنکه بیچاره‌علماءآنجا جمع‌شده بودندکه‌مفسدین را دفع ومتنبه نمایند ، آخر کاربآن نحوشدکـه‌همـه‌متهم گردیدند وبدولت خیانت‌آشکارکردند . دراینمدت ابداً نه‌سئوالی بامن‌شده‌است نـه جوابی ، مشیرالسلطنه‌که در ۲۸ ماه‌گذشته تلگراف محبت‌آمیزی کردکه «یااصلاح نمائید یاکنار بکشید» جوابی‌دادم که‌حالا حوصله ندارم صورت‌آن‌را برای‌شمابفرستم همینقدر اجمالا که سلیقه من اصلاح است‌ودراجراءاحکام شرعیه وعقلیه‌از کسی باکی ندارم واین‌مطالب رابمردم‌گفتم قبول‌نکردند ازماه شوال درخانه‌ام نشسته‌ام از ۱۷ ماه گذشته درم را بسته‌ام ... علی

***

نامه شماره ۵۹ غره رجب ۱۳۲۶

معلوم است آنجا اخبارمفصله نرسیده‌من‌بقدر مقدور کاغذنوشته‌ام امااطمینان

رسیدن آن‌راندارم وبعضی‌هارا نوشتم ازتهران بفرستند ، اجمالاً تا حال جاناً ومالاً سلامت‌هستیم اگرچه‌گاهی حرفهای یاوه‌شهرت میدهند ولی بحمدالله درحصن‌حصین توجه اولیاء حق تاحال محفوظ مانده‌ایم . ۲۹ ماه جمعی ازطرف خیابان‌بامهاجرین قفقاز «بقاری‌کورپی» آمده یکی از مغازه‌هارا سنگر کردندو«آتش‌بازی»[۱۹۲] ازطرفین شده بالاخره سواره رحیم‌خان‌غلبه‌کرده بیرون‌کردند بعد ازآن غالبین بحکم«من‌غلب سلب» وبقول عرب[۱۸۹]«کرب‌الضحی» مغازه‌ها ریخته‌هرچه مال‌داخله‌وخارجه‌بودغارت کردند ......

ازجمله‌مغازه* زهرابیانس«وزنگیر» ومغازه حاج‌علینقی نوروزاف نخجوانی ومغازه‌آکنت دولت‌آلمان ومغازه شاگرد زیقل ودکان یك‌نفر کلاهدوز رعیت روس واداره چراغ برقی که‌نصفش‌مال رعیت روس است آنها از مال‌خارجه‌از داخله‌هرچه بود بقولی‌قاآنی [۱۹۳] قول‌لوطیان هرچه بود گشت همه بغارت رفت سهل است مغازه را آتش‌زدند . . برای اخوی میرزامحمودآقاوقت حرکت نیست راهها ناامن همانجا در آستانه مقدسه ماندن بهتر است مگر آنجا هم کار سخت بوده باشد همه را بخدا می‌سپارم هرچه خدا بخواهد بهتر است . . . . .   علی

***

نامه شماره ۶۰ ـ ۲۶ رجب ۱۳۲۶

رجب کاغذ مفصل مشروحی که‌بعضی از حکایات ووقایع راحاوی بودنوشته‌ام حضرت اقدس والاعین‌الدوله همان‌روز وارد شد ومن‌نیز همان‌روز وقت عصربرحسب

---

* این‌جزئیات درتواریخ‌مشروطه نیامده است

خواهش خودشان بخدمتش رسیدم ومذاکرات طولانی شدازمن چاره اصلاح رامیخواست بالصراحه عرض کردم درصورتیکه حجج الاسلام عتبات حکم بروجوب فرمایند ازپشه لاغری چه خیزد؟ فرمودند : دولت مشروطه راسلب نفرموده نهایت تعطیل دارالشوری کرده باری صحبت طولانی است وحاصلی ندارد .

ملت درهیجان سخت است ومحله ارمنستان مامن مشروطه طلبان است وهرروز مستعد وحرفشان این است که بحکم حجج الاسلام ما تا نفس آخر کشته میشویم وحقوق خودرا ازدست نمیدهیم . من بیچاره همان گوشه انزوا را دارم درمجلس باجمعی از آل مشروطه ملاقات کرده پارهٔ حرفهای مصلحانه زدم ونهایت قصد من این بود که حضرات خودشان خدمت شاهزاده برسند وشفاهاً سئوال وجواب نمایند ، اماالاصلاح فلم یشد ولم[194] یکن ان یشود لتناقص المشربین واما الحضور والشرفیابی فجمعی رفته سئوال و جواب کرده بودند ، مطالب خودراکه همه دائر برفصول مشروطه بوده تقدیم کرده اند مسلماً کار موافقت صورت نخواهدگرفت وانگشت دول اجنبیه بشدت درکار است ، خاصه دولت عثمانی خصوص بعد از اعلان مشروطیت دولت مزبوره خدا نکند اگر تصادفی فیمابین بشود باید برزندگی وداع کرد تاخداچه خواهد ؟ ... من باهمان شکل انزواوبی دخالتی راه میروم شاهزاده وغیره تصور میفرمایند که ملت حرف از من میشنوند ومن دادمیزنم که برخلاف افکار خودشان ابداً ازمن کلمه ای قبول ندارند وتجری الله همان داخل مخمصه برووباش نشده ام . اما ازصلاح گوئی مضایقه ندارم ویقین است که ملت خودرا درحالت تفانی وتماوت گذاشته اند ودست برنمیدارند .

احکام مطاعه حضرات حجج الاسلام خیلی کار میکنند واستظهار ملت تماماً برآن وجودات مقدسه است . دیروز حاج جلیل مرندی را علنی کشتند ، بعضی سردسته های محله شتربان که ازجمله نایب عسگر است با سردسته های مشروطه طلبان آشتی کرده و

میانه بعضی‌ها تردد هست اما هنوز ازهمدیگر نهایت اطمینان راندارند وهنوز هم‌در عالم حدس وتخمین وگمان راه‌میروند .   ... علی

***

نامه شماره ۶۱ـ ۲۲ رجب ۱۳۲۶

«یك‌نامه قابل توجه»

مدتی است نتوانسته‌ام چیزی بنویسم و علتش بی‌انتظامی پست است ، راهها بسته خودرا به‌پستخانه نمی‌توان رسانید وعلاوه پست نیزحرکت نمیکنند وقایع شهر رانوشتن حاصلی ندارد ویك‌کتاب بزرگی لازم است اجمالا کارخیلی سخت است از هشتم جمادی‌الآخر بعداز غلبه وتدمیربه‌محلات وزدن‌بیرق سفیدوغارت چندین خانه از وکلاء وغیره وحتی غارت انجمن بازارچه خیابان‌راکه ازمغرب محدود است به نقارخانه وازمشرق به‌مسجد جهانشاه[۱۹۵] قریب ۴۰۰ باب دکان است غارت شد واز باغمیشه ۱۱۱۳ باب خانه‌غارت‌گردید ، با وجود این محلهٔ ششگلان و مرالان‌تمکین وتسلیم کردندوتفنگهای‌خودراتحویل نمودندوباقرخان‌رئیس محله خیابان[۱۹۶] راه داد رحیم‌خان واردشهرشد ، بعدازاین‌همه مقدمات این غارت‌اسباب‌توحش‌عموم شد.ستار خان ازسمت امیره‌قزوباقرخان ازسمت خیابان بنای حمایت برملت‌گذاشته مدافعه کردن خواستند،هشتم‌جمادی‌الآخر یورش به‌امیره‌قز برده توپ انداختند وهفتادوچند توپ‌خالی‌کردند ، طرف مقابل* گلوله توپ‌رابرداشته بقونسول‌های خارجه‌ارائه‌کرد

---

* یعنی مشروطه‌خواهان

که‌اقدام‌از‌آن‌طرف است ، باری‌طرفین در اجراء مقاصدوایفاء حقوق فروگذارنکردند، مجملا جنگهای سخت میانه طرفین واقع شده چندنفر از سردستگان نامی رحیمخان مقتول شدند وهرجاکه سواره * غلبه‌کردیابهانه‌پیدا نمود همه‌را غارت‌کرد ، حتی از محله‌شتربان پنجاه‌وچندخانه‌غارت‌کردند،حتی‌از‌منسوبین‌دولت‌یاحضرت‌مجتهدرا نیز غارت‌کردندکه‌ازجمله‌خانه‌دامادحضرت‌مجتهدبود وخانه‌همشیردحاج‌ظهیرالممالك که خانه‌راغارت‌کرده وظهیرالممالك ومجدالدیوان‌همشیره‌زاده‌اش‌رایك‌لاپیرهن‌گرفته‌نزد رحیم‌خان‌بردند،حضرت‌حاجی‌میرزامحسن‌آقا توسط‌کردقبول نکردند بالاخره بالطایف دیگر مستخلص شدند .

اعجب از همه واقعه خانهٔ جناب آقامیرزا فضلعلی‌آقا بودکه‌شب سیم‌ماه بـه بهانه اینکه قفقازی بآنجا آمده ریختند شب‌را از اسلامیه آدم آمدکه حراست نماید و قره داغی را منع کند هنوز صبح نشده یك‌دفعه تفنگچیان بخانه ریختند در حالتی که۶۲ نفرزن آنجا بودندوغالب‌خانواده‌شان‌از‌آنجائی‌که‌خانه ایشان راامن‌تصوروبیخ دربند تصورکرده آنجاجمع‌شده‌بودند دوشك از زیر نسوان کشیده‌همه‌را غارت‌کردند حتی چاروها وپاروها [۱۹۷] باریابوهاشد .

من‌بیچاره‌که این‌کارهارا از اول حدس‌کرده بودم از اواسط ماه جمادی‌الاولی درخانه را با وجود اینکه این باب هدایت است بستن نتوان ، بستم و بسنگر انزوا پناه بردم دراینمدت چه‌ها شنیدم خدا میدانـد ولی در همه اینها خودرا بخدا سپردم اقوام وعشیره هرچه داد وفریادکردند که‌ترك خانه نمایم گفتم : **لافرفرارالعبید** وبحمدالله عین‌الله‌الناظره هنوز چشم ازمن نپوشیده وهروقت خدا نخواسته اعراضی کرد هیچ تدبیری‌بکار نمی‌خورد ،بحساب مثل‌حضرت فیل باسه‌نوکر فکه‌سنی درخانه نشستم .. امان‌امان ازوضع شهر !! بعداز آنکه دولتیان کار را سخت‌کردند و توپ بستند ، ستارخان وباقرخان ونوبریان از امیره قیزوخیابان وارك تـوپ بـه‌دومحله سرخاب وشتربان بستند طرف مقابل هم ازسوی‌شهر وبالای سلاخخانه توپ‌بستند...

---

*قشون دولتی

امان‌امان ازسه‌سمت گلوله شرابنل باین دومحله میاریدخانهٔ من‌زیر گلوله مـانـد ، شرابنل‌غران‌غران که دل‌شیر را آب می‌کرد ازروی خانه‌من عبور میکرد ، یك‌روزهم یك‌گلوله شرابنل باحوال‌پرسی‌من‌آمد چون چندان خصوصیت نداشتیم بافتادن‌حیاط ونتر کیدن قناعت کرد ، وگلوله‌ای‌ازگوشهٔ بام‌خراشیدو رفت‌واین‌شعررا خواند :

ای برق اگر بگوشه آن بام بگذری　　　جائی که‌بادزهره ندارد خبر بری

دودفعه کیسهٔ ریزهٔ‌گلوله که‌بتوپ پرکرده بودند داخل طنابی بیرونی شد خدا رحم کردکه بکسی نخورد. یك‌دفعه چاتمهٔ خم‌پاره روی حیاط ترکیدویك پارچه‌آن داخل حیاط‌شد ،خدا رحم کردکه مسکون نبود .

میرزا داودآقا حالش تماشائی بود ، اما من بحمدالله واهمه نداشتم وخود را بخداسپرده بودم ، باری اینهم روزی بودکه دیدیم بعدازاین چه خواهیم دید ؟ اهل‌و عیال راعموماً به‌محله خارج فرستاده‌ام جز میرزا جواد آقا وعیالش کسی همراه مـن نیست میرزا جوادآقارا هـم «شیخنا» می‌گوئیم وازکـثرت تخفیف «خنا» میخوانیم میرزا داودآقاهم ۱۵ روز ازترس گلوله توپ بسرخاب می‌رفت به‌بیت‌الاحـزان آمـد آخرگلوله توپ ازمیدانش بدر برد وبا اهل وعیال به‌محله ارمنستان رفت ...باری حضرت‌اقدس والاعین‌الدوله وارد اردبیل‌شدند شرحی خدمتشان عرض‌کرده استدعای تعجیل درحرکت‌نمودم درجواب دستخطی‌مرحمت‌فرموده صارم‌السلطنه ووکیل‌اردبیل را باجمعی دیگر مأمور فرمودند ودستخطهای‌تلطف مرقوم داشتند وصارم‌السلطنه را مأمورکردندکه‌مرا مجبور به‌ترك انزوا و مداخله درعمل اصلاح نماید .

من‌هم چون میدانم کاری از پیش نمیرود عذرخواستم ، بالاخره لایحه نوشته **به‌مسجد ارمنستان فرستادم** خواندند واز ۱۲ ماه عجالتاً ترك یورش شده ، امـروز حضرت والا وارد باغ صاحب دیوان خواهند شد حضرات[۱۹۸] سخت ایستاده‌اند وتادم مرگ هستند ازکسی حرف نمی‌شنوند ، واحکام‌حجج‌اسلام رابغل‌گذاشته‌حتی‌بحضرت

فیل بلکه جناب فلك نیز اعتنا ندارند وکاربجای بسیار سختی رسیده بعداز اعلان مشروطیت‌از جانب دولت عثمانی کار سخت‌تر شده «وشه‌بندر» چه اقدامات مجدانه دارد واز اسلامبول چه‌خبرها می‌رسد ...ه.. باز من همان گوشه‌گیری را دارم اما از اقدامات مجدانه‌بقدر پیشرفت کارکه‌خون ریزی نشود وکار باصلح و مسالمت‌بگذرد فروگذاری ندارم .

پاره روزنامه‌هانشرکرده‌اند اگرتوانستم برای شمامی‌فرستم ، بعدازآنکه‌دولت عثمانی‌اعلام‌مشروطیت‌کرده‌مسلماً روزنامه‌هارا مانع‌نخواهندشد مجملاکارخیلی سخت است دول متصل در تحرك هستند واز تهران هم ابداً خبری ندارم چشمم دردمی‌کند زیاد نمی‌توان بنویسم ...... علی

خطابه‌ای از ثقةالاسلام شهید بخط خودش می‌باشد که در ۱۴ رجب ۱۳۲۶ هجری در مسجد واقعه درارمنستان تبریز قرائت شده وکلیشه‌صفحه اول آن درصفحه ۱۰۱ این کتاب آمده است بنامه‌شماره ۶۱ مراجعه شود

بسمه تعالی قال‌الله تبارك وتعالی یا ایهاالذین آمنوا ادخلوافی‌السلم‌کافة ولا تتبعوا خطوات‌الشیطان انه‌لکم عدومبین .

این امر مسلم است که حیات هرمملکت ویا هر قومیت ویا هر ملت ویـاهـر مذهب موقوف بر اتحاد است و خداوند میفرماید : اطیعواالله ورسوله ولاتنازعـوا فتفشلوا فیذهب ویحکم یعنی اطاعت خدا ورسول‌را بکنید ونزاع ننمائیدتا مضطرب ومختلف شوید ودولت شما برود ... دراول مشروطیت همهٔ اهل مملکت یك‌دل ویك جهت شده بازور بازوی اتحاد واتفاق‌مادی ومعنوی اقدام به‌امورمحیرالعقول‌کردند،

بعداز آن اختلاف نظریات بمیان آمد وهرکس از دایرهٔ جمع براهی رفت ، اجتماع مبدل بافتراق ووفاق بدل بشقاق گردید و گوشه‌نشینان که طالب همچه روزی بودند ازاین اختلاف کلمه وتشتت آراء استفاده کردند وشد آنچه شد .

هیئت وطن مرکب از دوامر است یکی مذهب ودیگری آب وخاك واین‌دو در بقاء ودوام محتاج همدیگر است ، قوام اسلامیت که بحمدالله مذهب غالب و رسمی ایران است میسر نشود مگر با استقلال‌سلطنت‌و**سلطنت ایران‌را قوتی نخواهد بود مگر بابازوی ملت ومتحدالرأی بودن آن** ،چنانچه‌اگرخدانخواسته‌مملکت ایران وسلطنت آن‌مضمحل شود از اسلام و معنویت واستقلال آن اثری نخواهدماند وجزو مذاهب میته خواهد شد ومنکر این‌مطلب ازتجربیات‌عالم بی‌بهره وغافل‌است، ازاینکه مذهب مجوس ویهود که عزت و شوکت ندارد از نداشتن سلطنت است ، و مذهب بودا وبت‌پرستی که‌نصف اهالی کرهٔ زمین تابع آن هستند بقاوثباتش ازجهت وجودسلاطین مقتدره است .

پس‌ماجماعت ایرانی را لازم‌است‌که ازاین دوقوهٔ قویه استفاده کرده‌واسلامیت وایرانیت را متحداً حفظ نمائیم تاازهردو بهره‌مندگردیم . و ملل متنوعه تبعه‌ایران ابناء این‌وطن هستند وحقوق آنها محفوظ ودرحفظ‌وطن‌شراکت‌دارند، ومعلوم است که مراعات این نکته‌مارا جلب خواهدکرد برحفظ امنیت واستقلال وسعی درتحصیل ثروت وترقیات فوق‌العاده ووسعت تجارت واگر ما ایرانی فعلا مثل سایر ملل علم و تجربه نداریم ، فقط آیهٔ شریفه و بشر عبادی‌الذین یسمعون‌القول و یتبعون احسنه و کلمات حکمت آیات‌الحکمة ضالةالمومن‌اینما وجدهااخذها مارا دعوت می‌کندکه‌از امورات نافعه وعلوم مفیده وانتفاعاتی‌که درمیان‌کافهٔ‌نوع بشر مشترك است،دردست هر کس باشد منتفع شویم و با اخلاق حسنه وتبعیت عالمان امین از هر طبقه باشد بنحوی که‌شریعت‌اسلام‌مارا بآن دعوت‌کرده متصف‌شده‌گوی سبقت وترقی‌رابربائیم.

جماعت محترمه عظام حضار را اولاً وعموم مسلمانان و ایرانیان را ثانیاً مخاطب کرده عرض می‌کنم که ای آقایان محترم وذوات مکرم وای‌مسلمانان پشت‌بر پشت وای ایرانی‌نژادان قدیم ، باید دست اتحاد واتفاق را بهم دراز کنید ودرحفظ اصل اساس ومقصد مقدس بکوشید . فروعاتی راکه پس از طی چندین عقبات باید مذاکره شود کنارگذاشته بحکم ادخلوافی‌السلم‌کافةً باید بتألیف قلوب پردازیم و هرکس را درموقع وحدخود گذاشته ازمنافع آن استفاده نمائیم وازاموراتی‌که‌صدمه به‌اساس میزند بپرهیزیم ورایهای جزئیه واغراض‌شخصیه را دورکرده، درجادۀ اتحاد حقیقی‌راه برویم واتحاد راکه کلمه‌اش ورد زبان هر خاص وعام است بموقع فعلیت آریم .

درسلطنت مشروطه امور محدود* وتکالیف هرکس معین است ، دراموراتیکه حکم آن باید از مرکز دولت برسد تابع‌مرکز واحکام آن بشویم، ودر اموراتاداریه باستقلال آنها واجراء حقانیت ومعدلت وحفظ حقوق بلااستثناء که‌بناء شریعت اسلام ومشروطیت برآن است کوشیده تصرفات وتوقعات خارج ازحد نکنیم ودر امورات عامه که‌عموم ملت درآن حق‌دارند ازرأی جماعتی که‌حق رأی دادن دارند استقامت کرده استفاده نمائیم .

بحمدالله عقلاء طبقات محترمه که‌منتی براین حقیرگذاشته تنزل براستماع‌این کلمات حقیرانه فرموده‌اند ، همه از وجوه قوم وعقلای مملکت هستند . بازحضرات عظام را مخاطب کرده عرض می‌کنم که‌درحکم امروزه باید قلبهارا صاف کردو از درانصاف بازآمد ودل‌بدل، دست‌بدست دادوچنانچه‌در اول امر متحد بودیم ،حالانیز بهمان پیکره وتیره در یك جاده‌قدم زنیم ؛ واین آقایان عظام که‌دراین محفل‌شریف

---

* از افکار طالب اوف تغذیه‌کرده است

تشریف دارند ،هر کس باهمزبان وهم طبقهٔ خود مذاکرات صمیمی کرده ودل بخدا سپرده ، جداً چاره حفظ استقلال را بیندیشند ونتیجه افکار خود را پیشنهاد مقامات رسمیه نمایند ،واین‌را باید یقین بدانیم که‌خداوند متعال ذلت مارا نخواسته مگر اینکه معاذالله خود اسباب مذلت رافراهم آریم .

درختم مقال عرض می‌کنم که خدایم که‌مرجع ومعاد من بر او است ،از قلب من‌آگاه است که مرا دراین‌عرض‌غرض نفسانی نیست،فقط میخواهم یك اتحادعمومی تشکیل‌شود وگرنه مرا چنانچه همه‌میدانند مداخله‌در امورات نیست و نخواهد بود . میخواهم تابع شوم امر خداوندی راکه‌میفرماید فذکر انما انت نذکر و عرض میکنم ما ارید ، الاالاصلاح‌ما استطعت وماتوفیقی‌الابالله .

اگر خدا نخواسته صیحهٔ آسمانی ادخلوا فی‌السلم کافة را خوارشماریم وباز نفاق وشقاق‌پیشه کنیم داخل فرقه نفاق وتنزل‌خواهیم شد . واگر این‌صبح قیامت‌باز وخندهٔ خشمگین تمسخر خودرا آغاز نماید بر ملت اسلام ودولت ایران باید الوداع گفت وتادامنه قیامت خون گریست .   علی‌بن موسی

نامه‌شماره ۶۲ـاواخر ماه رجب ۱۳۲۶

نامه‌ایست خطاب به‌انجمن مینویسد ، وقتی است‌که عین‌الدوله به‌محاصره تبریز آمده واز مشروطه خواهان نماینده خواسته است که اصلاحی بوجود آورد . این نامه‌درتعقیب لایحه یاخطابه‌مانندی‌است‌که در۱۴ رجب نوشته وبه‌انجمن‌فرستاده که‌درمسجد برای مردم قرائت کنند واینك دنباله آن میباشد که بس‌شاعرانه نوشته است .

«در ۱۴ رجب لایحه‌ای نوشته فرستادم ، حالا نیز بموجب این‌لایحه عرض

می کنم :

مخاطرات وطن روزبروز درتزاید وطمع اغیارآن بآن در تضاعف است ولازم نیست من بدبخت به‌شما حالی نمایم که این مذهب‌پاك‌اسلام وطریقه قویمه‌اثنی‌عشری که توشهٔ آخرت ما است ، درچه خطر هولناك است واین‌وطن که‌مادر عزیز ما است چه‌مخاطرات درسر دارد وطامعین بروطن ماچه‌ها درنظر دارند وبرای این نوع‌بی‌بال وپرچه کمینها بسته‌اند وچه‌کمانها‌کشاده وچه اژدرها درپی صید وچه‌صیادها درصدد قید آن هستند .

حضرت اقدس حکمران منظورشان جز اصلاح حال مملکت نیست ،شمارابخدا این اظهارات مرا درست بسنجید ودست‌بهم‌بدهید ویك‌دل ویك‌جهت چنانچه حضرت والاشاهزاده اعلان فرموده‌اند درخدمتش تشرف حاصل نمائید وعرایض خودرابازبانی آزاد وبادلی از امنیت شاد بیان نمائید ، آخـر نه ایـن است که جوهـر امر مطلب با تعاطی افکار وتبادل انظار واقتداح آراء معلوم می‌شود ، بنا به‌مثل‌عرب‌گوید: الرائدلایکذب‌اهله ، اگر مرا خیرخواه واسلام‌پرست وپاسدار مذهب اثنی‌عشری‌ووطن دوست ودولت وملت‌خواه میدانید ، البته این‌اظهارات مرا محمول برغرض‌نخواهید کرد وخواهید دانست‌که آنچه میگویم خالی از غرض وآنچه می‌نویسم دور از همهٔ مرض است . واگر خدانخواسته من‌بدبخت پامال باغبان وسرکوب عندلیب خواهـم شد ،آن‌هم‌تکلیف جداگانه است .

دراینمدت‌کرارآگفته‌ام‌که ائمهٔ‌دین ما امرشان براظهارمظلومیت‌است وهمه‌کار رابايد بامظلومیت صورت‌داد .حالا بحمدالله درهاباز است باانکسار واظهارمظلومیت جماعتی از کارآگاهان چنانچه مقرر فرموده‌اند تشرف حاصل نمائید و عرض خودرا برسانید .»

نامه شماره ۶۳ ـ ۱۷ شوال ۱۳۲۶

این نامه بامرکبی نوشته شده که‌قندداشته لذا صفحات آن‌بهم چسبیده‌مطلب بوضوح خوانده نمی‌شود مگر با رمز واصطرلاب ... . اهل خانه هر یك درگـوشـهٔ مانده وشرح وقایع نوشتن اسباب‌دلتنگی شما است‌که گرفتاریم وبس.اردو ازجانب ماکوآمد وچند روز قبل در ساوالان نام دهی‌درقرب شهر اهالی آماده ممانعت شدند ولی درثانی غلبه‌کردند ده‌را بتوپ بستند وآتش زدند حتی‌معروف است که چندتن اطفال را به‌آتش انداخته‌اند . چهاردهم ماه بطرف شهر آمدند از پل آجی گذشتند و روبستارخان رفتند اواینقدرها مهلت داد که به‌تیررس رسیدند :

اوشلیك کرده عقب نشاند و ازپل گذراند توپ وبنه واسباب در زمین ماند و مقدارکلی تلفات دادند خودرا بصوفیان رسانده‌اند از اردوی بزرگ اعانتی بآنهانشد آدم ...... فرستاد ولی ... بطرف شهر نیامده‌اند استعداد ملت و دولت هر دوقـوی است فرقی‌که هست درحصار بودن ودرخارج بودن است .

[دراینموقع که تبریز گرد فروگرفته شده بود قشون دولتی چهل‌هزار وسپاه انقلاب درحدود ۱۵هزار بوده‌است ـم]

شب‌وروز متصل صدای توپ وتفنگ وبمب است که‌گوش فلك راکرمیکندو مخصوصاً منزل من‌هم طوری است که ازروبرو واطراف صدای تفنگ قطع نمیشود ، وقت‌است که انسان مالیخولیا بگیرد ...... ولی‌حضرت والامسامحه *دارند ووضع حالیه را مقتضی‌نمیدانند .....مداخله خارجه در میان است تا خدا چه خواهدشهرت داده‌اند که... جنگ خواهدشد والعلم عندالله ..... وضع بقسمی پریشان است کـه نمیدانم چه بگویم‌وچه‌بنویسم ...... علی



[* موضوع مسامحه عین‌الدوله رابعلت نقاضتی که با محمدعلی شاه]
[داشته است ، بیشترمورخین نوشته‌اند . واینکه شهید دریك ودوجا ازمداخله‌خارجه]
[نام میبرد،منظورش مداخله‌دولت‌مشروطه‌شده‌عثمانی‌است یا انگلیس ؟معلوم‌نیست]
[البته بودن‌میرزاحسن‌خان مشکوةالممالك‌شوهرخواهر شهیدبسمت نمایندگی‌مشروطه]
[خواهان‌درنزد عین‌الدوله وتلقین اوبه عین‌الدوله که زیاد سخت نگیرد بی‌تأثیر]
[نبوده است درمورد این شخص بنامه شماره ۸۲ مراجعه شودکه به‌سپهدار تنکابنی]
[نوشته شده ومی‌گوید : مشکوة مانند مومن آل فرعون درسروخفا بلکه‌در جهر و]
[علن ازجانب داری ملت باقلم وقدم ودل وزبان‌مضایقه نکرده‌اند وازتدابیر لازمه]
[آنچه بایستی بکنند . کرده‌اند ـم]

نامه شماره ۶۴ ـ ۲۹ شوال ۱۳۲۶

این نامه را به‌مرحوم میرزا حسن‌خان مشکوت‌الممالك شوهر خواهر خود که در اردو ونزد عین‌الدوله عنوان نمایندهٔ ملت‌را داشته نوشته است .

عرض میشود : دیروز ۲۸ شرحی مبنی بردل‌تنگی درجواب رقیمه جنابعالی عرض‌کردم ونمی‌دانم چه نوشته‌ام . ولی‌اغلب مطالب را عرض جواب کرده‌ام .شب بعدازرفع دلتنگی تأمل‌کردم که‌چون‌نمی‌دانم درعریضه دیروزی چه عرض شده‌وشاید اصل مطلب‌راجواب نه نوشته باشم . این‌است‌که امروز این مختصر راعرض می‌کنم که‌بخود چاپار بدهند وبنفسه حامل آن بشود .

مرقوم فرموده بودید که‌نیات حضرت اقدس‌والا بر اصلاح وصلح مابین ملت

ودولت است ، اگر من بتوانم با اعضاء انجمن عهد و میثاق به‌بندم که از قول من تخلف ننمایند ، بعد اطلاع بدهم ،حضرت اقدس والامرا احضار باسمنج فرمایند وبا حضرت اقدس مبادله‌افکار نمائیم تابعرض مقدس اعلیحضرت همایونی برسانندوتحصیل جواب نمایند .

مظنه‌جواب‌این راعرض کرده‌ام،حالا نیز عرض می‌کنم که : عهدومیثاق‌بستن قبل ازموقع وقبل‌ازاظهار ازجانب حضرت‌اقدس والاودعوت بنده به باسمنج‌بی‌موقع است واسباب تهمت است . حالاکه مایل به دیدن رویت منحوس* ورایت منکوس بنده‌هستند ،بهتر این است ، مرحمتی فرموده وبرای بنده دعوت‌نامه ارسال فرمایند (درتحت‌امضاء ومهر خود حضرت‌والا) واگر صلاح دانند باعضاء انجمن‌نیز خطابی جداگانه بنویسند وازایشان‌نیز دعوت فرمایند یادعوت‌ایشان‌را نیز درضمن رقعه‌بنده اخطار فرمایند ولیکن اولی اصوب‌واولی است .

درهرحال بعد از زیارت دستخط ، بنده بالطبع با آقایان انجمن مذاکره این مطلب را می‌نمایم که‌مرا خواسته‌اند واز ایشان رأی بخواهم . بلکه (باز لفظ بلکه رانوشتم) ایشان را راضی نمایم که جمعی نیز از ایشان همراه من باشند و شرفیاب بشویم وبلکه انشاءاللهاقدامی‌نمائیم وطرفین دست‌بهم بدهند وقرار آسودگی‌مملکت را بدهند ، والاممکن نیست‌که ازجانب بنده اقدامی بشود . اگر دیگران باورننمایند جنابعالی لااقل باور نمائید که بنده را ربطی کلی با آقایان نیست ومخصوصاً

درمسلك شیخیه ربط مابین‌قدیم وحادث روا نیست.

باری درعرض دیروزی اگرتندروی‌کرده‌ام عفو فرمائید .شکرنمائیدکه‌کتابچه

---

* شوخی کرده است

که‌نوشته بودم نفرستادم والا مصیبت‌بار می‌بود .   علی

****

درصفحه مقابل آن‌نامه در ۳۰ شوال ۱۳۲۶ شرح ذیل را نوشته است مجدداً عرض می‌شود . این ورقه رااز دیروز نوشتم به‌پستخانهٔ فرستادم ، معلوم‌شد که‌چاپار حرکت‌کرده ، امروز این چندکلمه‌راعلاوه مینمایم ، مطلب همان‌است که‌عرض کرده‌ام گفتن من لازم نیست‌که سعی دولت درحفظ ناموس رعیت واستحکام قوام شریعت‌که سلطان بالخصوص ، حامی وحارس اوست باید بیشتر باشد .

خاکم به دهن اگر آذربایجان را دیگری ببرد ضرر آن برمن وشما نخواهد بود وحال آنکه یقین بدانیدکه‌نمیتوانندببرند وهزار موانع درپیش‌است. دیروز خبر رحلت حضرت حجةالاسلام حاجی میرزا حسین طهرانی نشر شد ، شنیدم ملت درمسجد جامع مجلس فاتحه‌خواهندگذاشت ، دراینصورت لازم است‌که بنده‌نیز ازعلی‌آباد مراجعت نمایم وبه‌میان قوم برگردم بلکه خودم نیز مجلس ختم بگذارم.

دراین ضمن شاید با آقایان ملاقات عدیده بشود و باب مذاکره مفتوح شود بشرط آنکه نگوئیم‌ازگذشته حکایت . طوری نشودکه بنده دوباره بعلی‌آبادمراجعت نمایم وتا منادی بولایت‌نیفتدازخانه بیرون نیایم‌این ورقه را عرض کرده وازحضرت امیر محمدقاسمخان امیرتومان خواهش‌کردم که بلکه ایشان بفرستند .   علی

معرفی‌مشکوةالممالك :

در میان نامه‌های‌این‌کتاب،تعدادزیادی نامهٔوجود دارد که‌برخی بعنوان خود

مشکوةالممالك وبرخی بوسیله ایشان به عین‌الدوله فرمانده قوای دولت نوشته‌شده است . مشکوة الممالك سمت نمایندگی ملت‌را داشته است . برای اینکه‌معلوم شود این سمت‌بچه مناسبت به‌آن‌مرحوم داده‌شده‌وشأن‌نزول‌رابط بودن وی چه بوده است ، ذیلا شرحی راکه **خانم امیر حاجبی** (خواهرزاده شهیدوبرادرزاده مشکوة) درتکمیل وتتمیم مقالات مورخ سال **۱۳۲۹** خود در مجله طهران مصور نوشته است بخلاصه می‌آورم :

«شبی‌مرحوم میرزاحسن‌خان مشکوةالممالك‌دربارهٔ دخالت خوددر امرمشروطه مبتنی برمعتقدات آزادیخواهانه‌اش چنین نقل‌کرد : من وبرادربزرگم میرزا علیخان دبیر همایون دردربار ولیعهد مظفرالدین میرزا وبعد محمدعلی میرزا مقام ارجمندی داشتیم ، بطوریکه دبیر همایون دارای منصب حمایل نشان ، ولباس رسمی بودکـه همکارانش غبطه میخوردند ورشگ می‌بردند ، اما خود او ازاین موقعیت‌دل خوشی نداشته وراضی نبود ، زیرا محیط‌کار با روحیه او وباروحیه من سازگاری‌نـداشت ، علی‌الخصوص هنگامی که‌محمدعلی میرزا ولایتعهدی رابعهده میداشت که‌ننگین‌ترین دوران حکومت قاجاریه بشمار است ومردم هرروز با فاجعهٔ تازهٔ روبرو می‌شدندواین اعمال ناروا برای ما دوبرادر وبلکه برای هر انسان وطن‌پرست وملت‌دوست وباحیا غیر قابل تحمل مینمود .

بدین جهت وظیفه انسانی خودمیدانستیم که‌عکس‌العملی نشان بدهیم تااینکه روزی بدستور وتقریر برادرم من باخط عربی (نسخ) شبنامه کـه معمول زمان بـود نوشته و در آن شبنامه اوضاع وخیم روز وعدم صلاحیت محمدعلی میرزا را برای زمامداری در آذربایجان ورابطه او را با روسها روشن کردیم که در واقع بـرای **اولین بارزنگ خطررا** بصدا درآوریم .

بدینگونه که آن شبنامه را دریك‌شب در همه‌جای شهر ودرمیان بازار منتشر کرده وبشهرستانها هم بوسیله پست فرستادیم .

چون محمدعلی‌میرزا سازمان جاسوسی گسترده‌ای‌داشت لذاصبح آن‌شب‌اطلاع یافت و دستور داد که خط نویسنده شبنامه را با خطوط نسخ‌نویسان تبریز تطبیق کردند وخط من شناخته شد و بالاخره قهر وغضبی که در انتظارش بودیم بسراغ ما آمد ، تاحد تبعید وتهدید بقتل ، زیرا که آن زمان شاهزاده ظفرالسلطنه بیگلر بیگی تبریز وازمحارم ولیعهد بود وخودنیز مرتکب کارهای زشتی بموازات زشتکاریهای اربابش شده بود او از موقع استفاده کرده ، بر اثر خصومت دیرینه‌ای که با برادرم (دبیرهمان) داشت آتش‌غضب ولیعهد راسخت دامن‌میزد . این بودکه ازانواع‌توهین وهتك حرمت وزجر وشکنجه وتبعید درحق مامضایقه‌نشدکه‌تفصیل‌کامل آن درشماره ۳۹۷ مجله تهران‌مصور آمده‌است .اگرچه‌ما‌بهمت ومداخلت مرحوم حاج‌میرزاموسی آقاثقةالاسلام (پدرشهید) ازمرگ حتمی نجات یافتیم واز تبعید برگشتیم ولی‌چون برادرم در اثر آن آزارها و شکنجه‌ها سلامتی خود را از دست داده بود ، لذا دراندك زمانی درسن جوانی‌که با اول محرم۱۳۲۲ هجری‌قمری مطابق بود ، ازپا درآمدودر جوار مغضوبین ومقتولین آل‌قاجار بیارمید .

بلی‌برادرم مرد ولی اثر شبنامه وفداکاری اوونامش دراذهان زنده ماند ، تا روزی‌که زمزمه مشروطه بلند شد واگرچه در نخست با مخالفت روبرو گردید ولی فشار ملیون واستقامت مردم آزاده مرحوم مظفرالدین‌شاه را وادار بصدور فرمان مشروطه کردکه نام‌نیکی برای خود بجا گذاشت .

متأسفانه شاه بیماربود وچون بیماریش شدت‌یافت ، محمدعلی‌میرزا به‌تهران حرکت‌کرد ومعلوم بودکه اگر شاه بدرود حیات گوید او جانشین خواهدشد . موقع

حرکت ازتبریز اسم‌من‌هم جزولیست ملترمین بود ولی من مقام مزبـوررا بلـقای او بخشیده وبرای‌همیشه ازخدمت درباری‌استعفا داده وبجرگه آزادیخواهان‌پیوستم . و این‌پیوستگی مرا بامشاوره‌رادمردی چون‌ثقةالاسلام شهید کشانید که در طرح‌ریزی و پیشرفت‌کارمشروطه مشارکت‌میکردم وحتی ازبذل مال هم دریغ نمی‌ورزیدم و همین بذل مال مراسخت مقروض‌کرد .... مبارزه‌ادامه داشت تااینکه محمدعلی‌شاه مجلس را بتوپ بست ومشروطه را از بین برد وشاهزاده عین‌الدوله را در رأس قوائی برای سرکوب‌کردن مشروطه‌خواهان به‌تبریز اعزام داشت واو دردو فرسخی تبریز اردو زد وشهررا بطور گازانبری به‌محاصره گرفت . تبریز نیز بقیادت جنگی دوفرزندگمنام خود بنامهای «ستار» و«باقر» که بعداً«سردار ملی و» سالار ملی» نامیده شدنـد بپا خاست ودر مقابل قوای دولت بسختی ایستاد وچه‌ایستادنی !

چون جنگ مدتی طول‌کشید ولازم‌آمدکه‌بین طرفین دعوامذاکرات‌ومکاتبات وتلگرافاتی بشود واین‌کارها ترتیب صحیحی نداشت قرارشدکه ازطرف ملت‌نمایندهٔ مورداعتمادی‌که‌طرفین را پذیرا باشد تعیین‌گردد ، چون‌درآن زمان‌کسی‌که به آداب ورسوم درباری ورعایت مقام‌وموقعیت عین‌الدوله آشناباشد درتبریز نبود ،لهذااین جانب را بعنوان رابط تعیین‌کردندومادام‌که جنگ ادامه داشت ، من نتیجه مذاکرات وتصمیمات را بوسیله‌نامه آشکار یامحرمانه‌به‌انجمن تبریز بتوسط ثقةالاسلام‌گزارش میدادم ودرگفت‌وشنودها هم ازحدت عمل عین‌الدوله میکاستم . تا اینکه بـا آمـدن ثقةالاسلام به‌باسمنج ومـذاکرات تلگرافی او با محمدعلی شـاه جنگ تـا انـدازه‌ای فیصله یافت.»

این بود یادداشتهای **خانم‌امیرحاجبی** ولی‌برای درك اندازه خدمات مرحوم مشکوةالممالك بهتر است که به‌نامهٔ شماره ۸۲ کـه در ایـن مجموعه آمده است مراجعه شود .



نامه شماره ۶۵ – ۲۹ شوال ۱۳۲۶

نامه مهم‌است . قسمتی‌ازاین‌نامه بتقریر شهید وبخط آقا یحیی پسرش‌میباشد که‌جوان مرگ شد . بقیه بخط خودش میباشد . این نامه علاوه برربط شیوا ازحیث محتوی نیز قابل توجه است .

این نامه درجواب نامه‌ایست که ازاردوی دولتی واز جانب عین‌الدوله بـــه ثقةالاسلام نوشته شده است واوماده‌بماده جواب آن را داده است :

عرض می‌شود :

مرقومهٔ‌شریفه مورخه۲۵ ماه بتوسط‌پست‌رسید ،ورقه‌خصوصی که‌بنده‌منتظرش نبودم وگمان نداشتم که‌همچه‌چیزی نوشته شود ، چنددفعه خواندم وسلب استراحت ازمن‌کرد با وجود اینکه ابداً دل ودماغ ندارم بحکم دل‌تنگی بعرض جواب مبادرت نمودم ولابد باید مطالب ورقه را فقره بفقره بعنوان شرح و متن بنویسم :

فرموده‌اند : مرقومهٔ دایر به‌اصلاح حالت حاضره مملکت را زیارت کردم . بنظر مبارك هم مقتضی ندیدم برسانم ، زیرا که اگر جسارت نباشد اساس صحیحی نداشت .

عرض میکنم : ازاین حسن توجه خیلی ممنون شدم که نخواسته‌اید سخافت بنده در محضر مسعود نیز مشهود بشود ، تشکر مزید فیه نیزدارم که مرا متنبه ساختید وبرعیبم واقف کردیدکه دوست آن به‌که دربرابر دوست همچو آئینه روبرو گوید ... نـوشته‌اید : چون شمارا با تدین ... میدانم می‌خواهم آنچه چاره‌بنظرتان

میرسد بی‌پرده بفرمائید تا آن پیکره را بگیریم ،خیال ایالت جلیله اصلاح فیمابین دولت وملت وسد معایب ومفاسد است .

عرض می‌شود : که آنچه بنظر بنده می‌رسید بی‌پرده گفتم ولی افسوس از بخت بد دارم که اساس صحیح نداشت وتعجب دارم بعد ازاینکه رأی مرا دانستید و دیدید بقسمی سخیف است که باحدی گفتنی نیست حتی بحضور مبارك عرض نکردید !! دوباره سئوال کردن از روی چه حسابی است ؟ مقاصد حضرت اقدس والا رانیز کماهوحقه میدانم وآنچه توانستم از بدو ورود بخاك آذربایجان سعی کردم وکتباً و حضوراًآنچه بعقل‌قاصر گردکروی‌آخوندی‌ام‌میرسیدعرض نمودم ، حتی جسارت کرده کمی از پولتیگك خارجه ورقص پشت پرده وعمل کردن بشعر نظامی :

بچشمی خیرگی کردن که برخیز . بدیگر چشم دل دادن که مگریز

نیز چند کلمه گفتم : بهرحال آنچه تکلیف بنده بود اداکردم اختیار دست حضرت اقدس نبود یا اینکه ایشان نیز رأی مرا سخیف دانستند . نهایت بی‌مرحمتی فرموده بەرویم نفرمودند .

یاموانع پیش آمد خدا دانا است .

فرموده‌اید : اگر واقعاً حضرت عالی صحیح است که میفرمائید دررا بسته و ابداً مراوده وارتباط باحضرات هیئت حاضره ندارید . در اینصورت چگونه مرقوم میفرمائیدکه چند نفررا بوسیله قنسول روس‌احضار وتلگرافی ازاعلیحضرت‌همایونی در دلجوئی و اظهار مرحمت بملت بیاورند و دولت قدمی پیش نهد ، محتمل است آنوقت هم ملت موافقت نماید ، اگر بروجه حقیقت این فرمایش را میفرمائید پس چگونه‌کنار هستید وحرف‌شنوی ملت از حضرتعالی نیست ؟

واگرکناره نیستید ونفوذ و مطاعیتی دارید در اینصورت چگونه لفظ شایدو محتمل را مرقوم میفرمائید که دربادی‌نظر نقاضت‌معنی است وواقعاً باین‌فرمایشات

بغیر ازرفتن ولایت هیچ‌چیز را نباید منتظر شد ؟

جواب: بلی راست وصحیح وبی‌تخلف است که‌بنده‌دررا بسته‌ام‌وباکسی‌مراوده ندارم که آن نیز جهت دیگرندارد ،حفظ شأن وشرف خودرا دراین دیده‌ام‌که‌باکسی ربطی نداشته‌باشم وبی‌عرضه‌گی‌که دارم لزومی نداردکه تمام آفاق بدانند . اماخدا عمربدهد دلهای سنگینی راکه‌ابداً باور ندارند وهمه را پولتیك وفرلداق[199] میدانند بحمدالله منافق ومزور درشهر زیاده از حد است بروی یك‌نفرگدائی بخندید و او را جاسوس درخانهٔ خراب من نمائید تا روزنامهٔ صادر ووارد خانه مرا بشما بدهد ، از فردفرد اهالی بپرسید وباور نمائید واین عمل‌کار امروزی من نیست بلکه ازماه‌شوال سال گذشته انزوا واختفاگزیده وششماه درخانه‌ام را بسته‌ام وبعداز رمضان سخت‌تر گرفته‌ام ونه این است که در این‌عمل خواسته‌ام‌تملقی بدولت نمایم بلکه تملقی‌است که برحفظ اساس دین ومذهب وملت‌کرده‌ام ...

فرموده‌اید : اگر ترددی وارتباطی ندارید دراینصورت چگونه مینویسید که همچو بکنید ،واگر نفوذ دارید کلمه شاید ومحتمل را چرا درج میکنید ؟

جواب : سبحان‌الله هزارسبحان‌الله ، این ذره‌بینی و موشکافی را ندانم‌از کدام کتاب منطق یادگرفته‌اید ! عجب است وبسیار عجب الا اینکه میانهٔ جمادی ورجب نیست . جنابعالی ازمن رأی پرستید وشوری‌کردید من نیز آنچه بعقلم رسید گفتم .

درکجای عالم ودرکدام مشورتخانه ودرکدام عمل صاحب نفوذ بودن ومطاع بودن صاحب رأی . شرط رأی دادن است ؟!

ازفقرا گرفته تاوزراء از امورات عادیه‌تاامورات پولتیکی کی‌اعتراض‌بصاحب رأی‌کرده‌اند ؟ که اگر مطاع نیستید چرا رأی دادید و اگر مطاعید چرا شاید و لعل گفتید ؟

درطرف مشورت باعتقاد مشورت‌کننده عقل وتمیزشرط است‌وبس ، اما نفوذ کلمه ولباس خزودیبا وساعت طلاوانگشتر یاقوت ولبادهٔ ماهوت ابداً شرط نیست ، خلیفه ثانی از اصحاب رأی میگرفت وحضرت امیرالمؤمنین هم در جمله ایشان بود که‌نه مطاعیتی داشت ونه‌نفوذی بلکه ... باوجود این ازفرمایشات آن‌حضرت آنچه رامی‌پسندید عمل‌می‌کرد وهیچ اعتراضی نمی‌نمود که تومطاعیتی نداری .

اما اینکه من لفظ شاید درج‌کرده‌ام آن نیز مبنی بـررعـایت احتیاط است ، شاید در اردوی شماعلی‌اللهی پیداشده وبالوهیت من قایل شده‌اندکه تمام‌رشته‌حیات وممات دردست من است وازغیب نیز اطلاع دارم ! ولی بنده در حـق خـودم‌مشتبه نمی‌شوم ، نه باکسی مکالمه ومذاکره کرده‌ام ونه‌ازکسی قول‌گرفته‌ام تامطمئن‌باشم ودررأی دادن نیزرسم و طریقه همین است که کارها مبنی برظن است قـطع‌ویقـین نمیتوان‌کرد .

باری مسئله بدیهی است ومن‌هرچه می‌نویسم اظهار بدیهی کرده‌ام تعجب من ازاین است که جنابعالی چرا این‌قسم اعتراض بایدبفرمائید .؟

۱ـ درکلمات من‌نه‌ظاهراً ونه‌باطناً تناقضی نیست یك‌کلمه دراین‌معنی‌گفتم و همین باشد ، تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال. خواهی مراصاحب رأی سخیف وعقل خفیف بدان یاصاحب نفس ملکوتی وقدرت جبروتی برای حال من ابداً فرقی ندارد .

۲ـ نمیدانم کلمات (بوسیله قنسول روس احضار) را چرا از قول‌من‌علاوه بر مقاله فرموده‌اید ؟علت این اضافه چه‌بوده ؟ اینك‌نوشته من در خدمت شما است‌کی‌و کجا این‌عبارت درآن درج است بقول ملامحمدتقی اردکانی مرحوم که‌بخاقان‌مغفور گفت : **پادشاه اسلام ودروغ !!؟**

عجبا ! بنده اینقدر بی‌شعور هستم که تناقض مشرب ملت را باقنسول روس‌

ندانم ،یا اینقدر فراموش کارباشم که‌در ماه شعبان دولت تلگرافی بتوسط قنسول کرد ملت نپذیرفت ووساطت اورا قبول‌نکرد ازخاطرم برود ؟

یا تغافل نمایم از اینکه ملت را باسوق عسگر نمودن روس بآذربایجان‌تهدید مینماید .؟

یانشنیده باشم حرفهائی راکه روزنامه‌های فرنگ مینویسند؟

یانشنیده باشم اجتماع قریب ۳۰ هزار نفر را در اسلامبول وبـدرخانـه‌سفرا رفتن وازاین خیالات شکایت‌کردن وسلطان‌عثمانی را تهییج کردن‌را ؟

یاعدول کرده باشم از حرفهائی که هجده‌ماه قبل درمنبر گفته‌ام‌یـاپشیمان‌شـده باشم از اقداماتی که در منع توسل چندین اشخاص معتبر به‌قونسولخانه‌روس کرده‌ام که **یکی‌از تقصیرات عمدهٔ من است .**

باری نفهمیدم‌اضافه‌کردن این فصل مبنی برچه‌بوده ودراین باب‌گله ازقصور فهم خود دارم، عفوفرمائید .

فرموده‌اید : گذشته ،گذشته‌است ، اگر سابق براین اشخاصی درمیدان بودند که‌وجودشان مخل اصلاح بوددرمیان نیستند ونیت صاحب‌کارهم‌که فعلاً درباسمنج نشسته‌اند بغیر ازصلاح عموم وخیرملت ودولت نیست .

جواب : درماه شعبان ورمضان چندین دفعه صریحاً گفتم که‌حالاوقت‌اصلاح است وامروز بارد،ارکرمی می‌کند سحاب که طرفین تکافو دارند والا اگر غالب از مغلوب جداشود کارازکارگذشته است ولی چه فایده ... قصه خواندن‌وتاریخ‌نوشتن هم حاصلی ندارد ودماغم سوخته ونمیخواهم اطاله نمایم ....

فرموده‌اید:حالاخیلی محرمانه عرض میکنم اگر شما قول‌میدهید وازحضرات اعضاء انجمن ایالتی ومتنفذین حالیه‌قول‌بگیرید‌که از ترتیبات وقراری که‌درآسایش ملت ودولت بدانند قراری بگذارند وباحضرت ایالت درباسمنج مـلاقات نمایـندو

حضرت ایالت ازپیشگاه سلطنتی مستدعی شوند ... الخ .

جواب : جای این است که حالا بنده جسارت کرده بگویم متناقض میفرمائید، درصورتیکه من رأی خودم را بیان کردم بسخافت منصوب شد ، دیگرچه توقع رأی و قولی ازمن دارید ؟

چندین دفعه گفته‌ام وبازمیگویم وخود را معروف به پرگوئی می کنم ؛ مـن نفوذ ندارم و باکسی مراوده ندارم و در حق اشخاصی که این حرفرا از من نمی‌پذیرند نفرین نمی کنم همین‌قدر میگویم : ایزد دلك مهر فزایت‌بدهاد ... من خودرا متدین بمذهب اسلام ووطن‌دوست میدانم وبقاء سلطنت اثنی‌عشری را باجان خـود وقایـه می‌کنم وثبات و بقاء شرافت مذهب وملت را با استحکام قوایم سلطنت اثنی‌عشری می‌دانم ، اماچه‌خاك برسر بریزم ؟

بخت از دهان یار نشانم نمیدهد   دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد

اینکه میفرمائید :

اگر شما قول میدهید واز حضرات اعضاء انجمن ... الخ

جواب :

بنده صریحاً عرض میکنم نمی‌توانم به تنهائـی قدم باین میدان بگذارم والا متهم خواهم شد . فرضاً اگر با اعضاء انجمن وامناء و متنفذین حرفی زدم بالبداهه باید چندنفر هم بامن باشند .

میفرمائید :

باحضرت‌ایالت‌در باسمنج ملاقات نمایم ، جواب این است که این‌جلب‌ودعوت ازجانب حضرت ایالت باید باشد . دعوتی فرمایید ، بعد باقتضای حال رفتار میشود والامحال است که بنده داوطلب شوم‌وحرفی باملت بزنم . واین مطلب را یقین‌بدانید

ملت تبریز چنانچه فعلا می‌بینم سرحرف خود ایستاده واینکه شهرت می‌دهند ،دولت اجازه داده است که دولت روس سوق عسگر به آذربایجان نماید از این حرفها ملاحظه[200] ندارد ،

شمارا بخدا سری‌بلند نمائید وباقطار عالم تماشائی بکنید «ژون‌ترکها» قوه وعده به‌آذربایجان میفرستند ، حضرات حجج‌الاسلام عتبات درنجف مجلس معتبری تشکیل کرده‌اند وآدمهای مخصوص با دستخطهای منصوص بولایات میفرستند ، چنانکه جمعی‌دوسه روز است‌واردشده‌اندوفتوای حجج‌الاسلام‌را بالای منابرخواندند، درکربلا وبغداد مجالس متعدده منعقد است ، بعد از نشر خبر خیال دولت روس در حق آذربایجان ، در اسلامبول قریب سی‌هزار جمعیت بیرق برداشته بسفارتخانه‌ها میروند وسلطان عثمانی را تهییج می‌کنند.[201] مرخصین از دارالشورای تهران در پارلمنت لندن با اعضاء صاحب نفوذ هم آوازه شده دادخواهی میکنند .

شمارابخدا کارراباز یچه شمردن‌صحیح نیست،کار امر مذهبی است‌تلگرافات حجج‌الاسلام عتبات را برسلطان عثمانی که درماه رجب در روزنامه‌ها نشر کرده‌اند از خاطرتان نرود .

اگر هزار بار ازمن رأی بخواهید نجاح وصلاح دین و مذهب وسلطنت را در این می‌دانم که باید دولت تفقدی فرماید وامیدواری بخشد چندین سال ناز خباز را کشیده من بعد نیز ناز سایر طبقات را علاوه فرماید ، مملکت را محافظت کند و سلطنت را مستحکم‌تر نماید .

والاآذربایجان‌اگر خاکم بدهن بتصرف دولت روس بیافتد، سایرنقاط ایران بالتبع‌وبالطبع خواهدرفت . الیانس دودولت را فراموش نفرمائید ولازم‌نیست من آخوند این قسم حرفهارا بگویم واگر فرضاً از رفتن سایر ممالك هم اغماض

نمائیم لااقل آذربایجان ازکیسه دولت خواهد رفت وسالی چهار کرور نقد وپنجاه هزارخروار غله‌ازکیسهٔ من نخواهد رفت‌وبعد از دخول سالدات روس دیگرمحال‌است بیرون برود همان حکایت‌مصر خواهد شد .

دوصاحبدل نگاه دارند موئی

دولت‌که بحمداله رجال وعقلا دارد می‌بینیدکه ملت رشته را سخت میکشند چراکمی ویل[ول] نمی‌کنند ؟!

مجملاً بعداز اینهمه اطاله ، اگر حضرت اقدس‌والا مرحمتی میفرمایند اول خدمتی است که بدولت اسلام ومذهب‌اثنی‌عشری وبعد به‌دولت متبوعه وبعد بملت مرحومه خواهندکرد .

رأی من‌این است‌که اول‌گفتم‌وبی اساس درآمد ،حالا هم میگویم بازبی‌اساس خواهدبود . دیگرمن از دادن رأی عاجز شدم من بعد خواهم پرسیدکه شما بفرمائید که چه بایدکرد ؟و درحق خودم این شعر شاعرعثمانی را خواهم خواند :

ای‌عشق‌بیلدیکون[۲۰۲] کمی‌یاقدیق‌درونمی بیرکیمسه سیزبلازده‌نون خانمانی دیر

اگر باکشتن من کاری ساخته میشود حاضرم ....

واگر باکشتن چون من دلت خوشنود می‌گردد ، بجان منت دارم‌ولی تیغ تو خون آلود میگردد و ثمری هم نمی‌بخشد . زیاده عرضی ندارم ... علی

***

نامه شماره ۶۶ ـ۵ ذیقعده ۱۳۲۶

[ازنامه‌های‌پرمغزشهیداست‌م]

خبر وفات حضرت حجةالاسلام حاجی میرزا حسین آقا طاب ثراه هفته‌گذشته

به‌تبریز رسیداول ملت اقدام به‌تعزیه کردنددرمسجدجامع روز پنجشنبه غره‌ماه‌مجلس ختم مجلل گذاشتند و بعد از ظهر همان روز در مجلس خودمان بود ، بعد جناب حاجی سیدالمحققین شروع کردند وبعد ازآن در مسجد خیابان بنام سالارملی شروع شد الان از خیابان مراجعت کردم . هیئت علمیه که از نجف تشریف‌آورده‌اند با ایشان‌ملاقات شد یك‌شب‌هم‌دعوت کردیم مردمان مهذب وعاقل هستند،خاصه‌جناب آقا میرزااحمدکه‌ناطق فصیح وبافراست‌است، جمعه آخر شوال درمسجد دستخطهای حضرات حجج را خواندند روز جمعه دوم ماه نیز درمجلس فاتحه مجدداً خواندند، درمسجد خودمان [۲۰۳] جناب آقا میرزا حسین واعظ نطقی کرد و موعظه نمود . بعد از روضه اورا با اعضای انجمن که حاضر بودند دعوت کردم همه حاضر شدند پاره مذاکرات‌شدوقرار شد بانجمن رفته مذاکرات‌شود . دیروز یکشنبه رفته بودم جناب آقای حاج سیدالمحققین تشریف داشت رأی من این شد تا انجمن منظم‌نشود کاری ساخته نخواهدشد . امر خیلی مشکل است حضرت والا عین‌الدوله در باسمنج نشسته راه مذاکره را بسته مردم درتشویش فوق‌العاده ...

نمیدانم نوشته‌ام یانه جناب حاج نظام‌العلماء در۱۵ ماه شوال در نعمت‌آباد مرحوم‌شد ..، مرند دردست مشروطه . بمراغه هم آدم فرستاده بودند ، آنجا یك‌زدو خوردی شده ولی تفصیل رادرست نمیدانم . دوپسرحاجی محمدآقا یکی حاجی‌میرزا ابوالفضل ودیگری آقا میرزا محمد یکی از پادیگری ازران زخمی شده‌اند .

شهرت داده‌اندکه اهالی بناب را سواره دولتی چاپیده است . . . .. . جناب آقامیرزا علی‌اکبر مجاهد اوایل ماه عزم‌کربلا داشت باید که‌حرکت‌کرده باشد ، در تبریز بجائی دسترسی‌نیست نوشتم در بناب ۲۵ تومان باو بدهند نمی‌دانم وصول میشود یانه ؟

نظرمن حفظ توجه بر اصلاح کافه امورات مملکتی است که بلکه انشاءالله از دست اسارت آسوده شویم . با سایر امورات جزئیه از قبیل تأسیس وزارت مالیه و عدلیه وغیره کاری ندارم و مربوط بمن هم نیست . رأی من دیروز درانجمن این بودکه باید اول اعضاء انجمن مرتب شود بعد مجلس فوق‌العاده مرکب از اعضای انجمن واز اعضای خارج ازآن اعضاء ترتیب‌داده شودکه درآن مجلس فقط مشاوره کلیه اصلاح امورات بشود . چندین دفعه گفته‌ام که یکی از پنج تکلیف را بجـا آوریم :

۱ـ مشروطه

۲ـ استبداد مطلقه

۳ـ استبداد قانونی

۴ـ استقلال آذربایجان

۵ـ اسارت دولت همسایه شمالی

این چهارآخری را نمی‌توانیم باید فقط اولی را تمام نمائیم . سعی‌دراین‌ماده است لاغیر .... هیئت علمیه سلام مخصوص بشماها دارند . علی

***

نامه شماره ۶۷ـ ۱۰ ذیقعده ۱۳۲۶

بعنوان مشکوة‌الممالك (به اردو)

درضمن مرقومات شریفه‌تأکید فرموده بودید که بنده بهرشکل است ، ازشهر حرکت‌کرده سفری نمایم . جواب آن‌را مجملا عرض‌کرده‌ام وهمـیشه گفته‌ام . اولا

راه نیست وثانیاً مانع می‌شوند، ثالثاً نمیتوانم .رابعاً مرا تسفیه * خواهندکرد باید ماند وکار را بلکه‌انشاءالله اصلاح کرد ،حقیقت امر این است ، که بنده درکار خود حیرت تمام دارم . «باتوبیایم بکدام آبرو از توگریزم بچه‌فرزانگی» ملت‌ازمن‌حرف نشنید ودولت مرامغرض یا لااقل متهم دانست ، کاری با آنها ندارم ، من خدائی‌را معتقدم که‌شیشه را دربغل سنگ نگه می‌دارد ، واگر بشکند هم درکـونیات جبری هستم ، رضابقضاءالله وتسلیماً لامره . اگر از جهال اعراض نمایم وگلیم خویش را ازموج بیرون ببرم (وحال آنکه نخواهدشد) نهایت بی‌انصافی کرده‌ام ، بازشورشعر بسرم زد عرض می‌کنم :

شب تاریك وره باریك ومن مست　　　قدح ازدست من افتاد ونشکست
نگه دارنده‌اش نیکو نگه داشت　　　وگرنه صد قدح نافتاده بشکست

در اواخر شوال و اوایل ذیقعده رای پرسیدید ، جواب نوشتم نه‌پسندیدید و بی‌اساسش گفتید ، درثانی شرح مطول نوشتم جواب ندادید یابمن نرسید .کارازرمز ومعماگذشته ، مرا بدبجا آورده‌اید وچنان تصور می‌کنید کـه شخصی هستم اولین پولتیك‌دان وسیاسی ودیپلمات، وحال‌آنکه شخصی‌هستم آخوند وبی‌اطلاع وبی‌علم‌و بی‌احاطه ، نه سیاسی میدانم نه اساسی

بخت از دهان یار نشانم نمیدهد　　　دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد

شهر بهم‌خورده‌کافتاب‌گرفته ، اطاله‌کلام‌حسنی ندارد وحمل براغراق‌وغرض خواهد شد ، بهتر این است ترك این‌مقدمات نمایم .

اصول دره بکی در تمام ایران‌جاری است‌وهمه‌جا مختل است ومختل‌ترخواهد شدکارمن‌ملائی وواعظی است چنانچه به‌ملت در جزو رفقا میگویم[؟]بدولت‌نیزباید حقیقت را عرض نمایم اعتنا نمایند یا نه ؟ من‌ترسو ، حضرت اقدس ساکت‌اولیاء و

* گویا از سفاهت گرفته است بروزن تقبیح

امناء با(خوانده نشد)نخواهد آمد که‌در این وادی قدم بزنند . به‌من میفرمائید ازشهر بیرون بروم ، چندین دفعه گفته‌ام باز میگویم کجا بروم ؟ اول که راه ندارم ومحال است حرکت بکنم ،ثانیاً عوض اینکه بمن بفرمائید از شهر بیرون برو ،کمی هم درفکر آسودگی مردم باشید .

بداست‌من بگویم که‌غفلت جایز نیست،حضرت سپه‌دار باآنهمه کروفر،خود راکنار کشیده وبا آدم‌مخصوص کاغذها بشهر نوشته و اظهار همراهی کرده (برای من کاغذ ننوشته وفرد حساب نکرده)متصل صدمات می‌افزاید وبلامی‌بارد ،چاره این مشتی‌ضعیف چیست ؟ امنیت ازطرفین مسلوب وهیچکس بعمل احدی مطمئن‌نیست، حضرت‌اقدس معروف‌هستند به درست قولی اما ندانم‌چه‌شده که‌نژاد منوچهر وریش سفید راکنارکشیده وابداًکاری بامردم ندارند ، حرکات مردم راست‌است،بسیارقبیح است آن هجوم وآن هایهو .

عزیز من اگر طفلی‌بسرچاهی رود وخوف افتادن بچاه باشد . ازپشت سرهـای نمیزنندکه‌هول‌گرفته بیشتر نزدیك چاه برود وبیفتد ، باید بعقب‌خـوانـد واستمالت کردوبقول اطفال‌شیرینی نشان دادحرفی‌که‌بهمه‌گفته‌ام باید بشما بگویم ،حرکات‌هر دوطرف ناصحیح است . نه‌شماقول می‌دهید ، ونه‌سرقولتان می‌ایستید ونه من .

حضرت اقدس والانیزمنتظرند دیگران فتح‌بکنند وایشان‌هم‌مستخلص بشوند، اگر خیال دنیا داری دارند باید قدمی پیش‌گذارند وبدیگران نگذارند باغ‌وصحرا را واسم خوبی دربیاورند ومردم را شیفته وفریفته خود بکنند وجهاد شرفی بکنند وبـا مردم الفت وآمیزش نمایند، قطع مراوده ومخابره نکنند وبی‌جهت ظن سوء درحق مردم نکنند ..

بعینه می‌بینم حکایت ماه رجب وشعبان است ، اسمی با ایشان است فقط ،با این‌حالت چرا خودرامعذب‌کرده‌عقل باختیار اشخاصی داده‌اندکه ابداً در هیچ‌جامحل

اعراب ندارند ...

اگر مرد آخرت هستند خودر. بالتمام کنار بکشند بروندگوشه‌بگیرند آسوده بشوند . حال ایشان قیاس بحال من نمی‌شود ، ایشان نوکر بزرگ دولت هستند و چشم‌مردم بایشان است، من‌آخوندی‌هستم ترسووبی‌پول، ایشان‌نه‌آخوندند نه‌ترسو نه بی‌پول معاش دارند ومحتاج بکسی‌نیستند .

باری خیلی طول دادم‌عفو فرمائید .

وقت است که‌حضرت اقدس اقدامی فرمایند بلکه‌کاری ساخته بشود ، می‌بینم خواهندگفت که‌فلانکس‌راواداشته‌اند که‌این حرفهارا بگوید ، باور بفرمائیدکه‌حرفها فقط نتیجه طبع مبارك خودم است ربطی بکسی ندارد .

من آدم صلحجو هستم در ماه شوال که نه شجاع‌الدوله بود نه‌متین‌السلطنه این‌حرفهارا گفتم احدی گوش ندادوگفت حرفت بی‌اساس است . خواهید مرابکشید یابکشندحرفم‌یکی است ، باید بزرگان قدم بر صلح بگذارند . حجج‌الاسلام عتبات این همه پافشاری‌هاکه دارند تمام ایران منقلب خواهد شد ، متصل‌شهـرت میـدهند که اشخاص‌مخصوصه‌فرستاده‌اند،خدا نخواسته حجج‌الاسلام‌را درعتبات زهربدهند،* میدانید این اخبار تولیدی‌چه مفاسدخواهدکرد ؟

بازمی‌گویم‌بازتصریح می‌کنم بازقسم میخورم باید ازجانب اصلی [محمدعلی شاه .م] اظهار مرحمتی بشود وقبول مشروطه نمایند، بعداز آن مخلصین‌خیراندیش راه می‌افتند وشاید (باز می‌پرسند چرا شاید نوشتند) کاری بکنند والا صریح میگویم: تمام ایران خراب‌دره‌بکی * خواهد شد، البته اخبارطهران وسایر جاهارا کماهوحقه می‌دانند وحاجتی بعرض من‌نیست واگر من نگویم حمل بر اخافه خواهد بود .

---

* پیش‌گوئی قتل مشکوك آخوندخراسانی است *لوطی بازی

شهرت داده‌اند عزت‌اللەخان را با ایلخانی رئیس ایل جلالی کشته‌اند آنچه شنیدم این است که جنازه ایلخانی را راوی دیده است وفقره عزت‌الله‌خان را شنیده‌است واین‌حدیث ازقول کسی است که می گویند تازه آمده، العلم‌عندالله علی

نامه شماره ۶۸ـ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۶

به‌مرحوم مشکوةالممالك نوشته است :

راه‌حل خواسته‌اید ،بقول امیر نظام مرحوم حق وصدقش این است که بنده‌یاس صرف هستم ۲۰ ماه قبل رساله نوشته‌ام بعنوان «واگون ملت کجامیرود ؟ » دراین موقع نه عقل بهره دارد ، نه‌هوش نه تدبیر ، طرفین لج می کنند [آزادیخواهان و قشون استبداد.م] اگردولت قدمی پیش گذارد وبه‌حضرت ایالت تلگراف شودوقدری ملاطفت فرمایند که ملت هرچه باشد اولادمن‌است ، بقول‌عربها «انفك‌منك ولوكان اجدع »چندنفر از رؤسارا بطلبید وبا ایشان مذاکرات نمائید .

بعید نیست ملت‌هم سرحال بیاید وقدمی بردارد ، والا این کشتی شراع کشیده جلو بادصرصر افتاده زمام ازدست‌ناخداربوده نمی‌دانم چه‌خواهد شد ؟ بوحدانیت الهیه قسم که بنده با ملت مدتها است این مذاکرات را ترك کرده‌ام و ابداً بامن سروکاری‌ندارندوحکایت من با ایشان حکایت‌لوئی سیزدهم است که هروقت دلتنگ شدی یکی از خواص ومقربان را با خود نشاندی که من دل‌تنگ هستم شماهم بامن باشید .

ضرورت شعرم بخوانید یا پارهٔ سنگ سر ترازو، و هرچه محسوب فرمائید هستم ، فقط آنچه بعقلم رسید عرض کردم ومی‌دانم فایده‌ندارد . علی

***

نامه‌شماره ۶۹ـ ۲۵ ذی‌حجه ۱۳۲۶

بازبعنوان‌مشکوة‌الممالك است [سلاست‌وروانی این‌نامه‌چنانست‌که‌گوئی‌حرف‌میزند]

عرض می‌شود . باپوست ۱۸ و ۲۱ شروحی مفصل‌عرض‌کرده‌ام انشاءاله رسیده است‌وبجواب آن نیز میدانم نائل نخواهم‌شد ومسلم است‌که وظیفه حافظ دعاکردن است‌لاغیر تابه‌سعدی چه‌رسد .

این پوست [پـت] که آمد شنیدم‌که پاکت سفارشی باسم بنده در جز پوست بوده که از جانب حضرت اقدس والا [عین‌الدوله] توقیف شده است .. اولا بنده هرچه فکر می‌کنم حدسم بجائی نمیرسد که‌نویسنده که‌باشد ، چون بنده با احـدی مکاتبه مستقیمه ندارم از طهران‌که مدتها است خبر ندارم.وکسی‌هم ندارم که به‌من کاغذ بنویسد ، مگراینکه از اردبیل باشد ، اگر از اردبیل باشد ، مسلماً بـرات ۲۴ تومان یك ضعیفه فلـك‌زده درلف آن خـواهد بود که صارم‌الدوله قرار بـود براش بفرستد ، باری فکرم بجائی نرسید . ثانیاً علت این توقیف را نفهمیدم ، خواهش دارم تحقیق فرمائید . کاغذ را اگر راجع به‌مسائل پولتکیه نیست وضرری بعوالـم احدی ندارد بفرستید «سعدی افتاده‌ایست آزاده» من‌که طـرف جنگ نیستم ، کـارم صلح است آن‌را هم بحمدالله مشتری نیست .

هوابحمدالله‌خوش است گاهی‌برف بل برفك می‌بارد اماسرادت [سردی‌ـشوخی کرده‌است.م] فوق‌العاده والطاقه ندارد ، خدا بزرگ‌است‌اگرازطرفی بل اطرافی بسته

است هیزم وذغال نمیرسد ، لااقل ازطرف دیگر بازخواهد فرمود واین‌همه بنده‌راکه خلق فرموده بسرمای دنیا وگرمای آخرت نخواهد گرفت.

نمیدانم چه‌عرض بکنم، پریروز از جانب‌سرد رود جمعی بسراهل شهر آمـده بوده‌اند،شنیدم که‌بر گشته‌اند،همین‌شب گذشته‌نیز هجومی شده‌است ولی‌عقب‌نشسته‌اند، شرحی که‌بحضور حضرت اقدس نوشته‌ام می‌دانم چه‌تصور خواهندکرد وچه‌درجواب خواهندنوشت . بازازعقیده‌ام‌نکول‌ندارم واعتقادم‌همانست که‌کراراً گفته‌ام (بی‌اساس باشد یابا اساس) بخداقسم مرحمت رااحدی حمل‌برضعف نمی‌کند واگردولت‌بخواهد عنایتی درحق رعیت خود بکند اسمش را چرا ضعف می‌گویند؟ بفرمایند مرحمت ملوکانه .. ما مردمان عوام هستیم و مانند عوامی و نادانی کوهی سنگین زیر سر داریم وهرچه براماان‌بگویند ازبدی وزشتی باکمان‌نیست اما دولتیان نبایداین‌سلیقه را داشته باشند.

خوب می‌گویدمظهر«منصوردار عشقم وترسم که‌عاقبت ـ برپای‌داربر کشد این پایداریم.»

میدانم که شماذوق شعرندارید وبدتان می‌آید ، اماچه‌کنم دل‌تنگی مرامجبور می‌کندکه باز بازبان شعروشاعری حرف بزنم .

بنده بدبخت همیشه **فکرم درترقی دولت وملت واتحاد این** دوطایفه است وبرای آبادی ملك بهتر از این راهی نیست ... از نزاع ترك رومی وعرب حل نشد (و نخواهد شد) اشکال انگور وعنب) باید درتدبیر آبادی مملکت افتاد نه مغابله و مقاتله ؛ ازشما می‌پرسم که آیا اینهمه نزاعها آخری خواهد داشت ؟ یاباید صلح‌کرد یعنی اصلاح نمود ، یا مانند خصومت زید وعمروتا دامنه قیامت خواهد ماند ؟

از پوست گذشته نوشته‌ام ، امروز شخص حضرت اقدس والارا لازم است که

قدی علم‌نمایند وقدمی بردارند ، غره ماه ذیقعده نوشتم ابداً جوابی ندادید ، حالا هم‌میگویم‌بازجواب‌نخواهید داد وخواهیدگفت «الان‌وقد علقت مخالبنابه...بآئینم و بدینم قسم (یعنی بهیچ‌قسم) غالبیت طرفی‌عین مغلوبیت است ومثل غلبه عضوی از اعضای انسانی‌است برعضو دیگر، وماننده‌بریدن‌دست‌است‌سر را «فکرنان‌کن‌که‌خربزه‌آب است »آب‌هم یخ‌کرده .،. دست‌راستم درد می‌کند نمی‌توانم بنویسم اگر مانع‌نداشتم میدیدکه چه‌می‌کردم . شکر بخدا بکنید که بیشتر ازاین طاقت ندارم ، زیاده عرضی ندارم .

***

شنیده‌ام سپه‌دار ببعضی اشخاص کاغذنوشته، اما ندیدم ، فقط‌کاغذی‌که‌بانجمن نوشته شده بود دیدم البته صورت تلگرافات خراسان را ملاحظه کردید !!! شهرت داده‌اند که‌حضرت والا به‌طهران رفتنی هستند ،حتی‌درباسمنج جارزده‌اند که‌هرکسی باکسان ایشان حسابی دارد پرداخت نماید(بنده تایکدرجه تصدیق‌دارم) که‌بایدبروند اما درست نمی‌توانم باور نمایم ... درخصوص مامورین هیئت علمیه نمی‌دانم چه کردید؟ .

***

نامه شماره ۷۰- هشتم محرم ۱۳۲۷

بعنوان مشکوةالممالك

حالاکه تکلیف بآمدن‌هیئتی‌از اردوبشهر شده نمیدانم تکلیف‌شخص‌جنابعالی چه‌خواهد بود ؟ بعقیده بنده اگر خود را داخل نکنید بهتر است ، ازآنجا جزوهیئت مبعوثین آمدن در حقیقت نوع دیگر جلوه خواهد شد . عقیده بنده این است‌که

در کنار بمانید ، خودتان بهتر میدانید .

جناب نصیرالممالك فرمایشات حضرت اشرف آقای شجاع‌الدوله رابمن‌ابلاغ کرده بود که دولت ازشما قبول نخواهدکرد که خانه‌ام نشسته ودر را بسته‌ام ، حالا که درشهر هستید یا باید اصلاح نمائید یابهر شکل هست خودتان راکنار بکشیدوالا وقتی‌که دولت مسلط شد ، برای شما صدمه خواهد رسید و این عذرهارا ازشما قبول نخواهندکرد» بنده‌هم نوشتم کرورکرورمخلوق بی‌گناه کشته‌شده من هم‌یکی‌ازآنها، من سعی خودراکرده‌ام وحضرت اقدس‌نیز مطلع هستند ومن میدانم که‌هرچه بکنم‌حق من بالاخره **یاطرد است یاقتل ودرهردو تاسی باولیاء خوددارم**

نامه شماره ۷۱ـ ۱۱ صفر ۱۳۲۷

بعنوان‌مشکوةالممالك‌بهاردو مینویسد ونامه‌ای هم‌بضمیمه‌آن‌برای‌عین‌الدوله ارسال می‌دارد .

عرض می‌شود؛ازاواسط محرم به‌بعد چیزی عرض نکرده‌ام . اولا پوست‌ممنوع بود ثانیاً حال ودماغ‌وحوصله‌نداشتم‌وندارم . امروز را باز مصمم شده‌ام این‌مختصر راعرض نمایم ،کار من فلك‌زده از آن گذشته هرچه باداباد نوشتم ، خواهش‌دارم‌سر پاکت رابعداز ملاحظه بسته‌به‌حضور مبارك برسانید . واگر صلاح ندانید پاره‌بکنید.

این امرراهم خصوصی عرض‌می‌کنم که‌همهٔ اهل روزگار سوءظن دارند واگر کسی‌ازروی صرافت طبع عرضی بکند یاصلاح‌کسی را بگوید، فوراً چندین محمل بر اوقرارداده چه‌ترتیبات می‌دهند . قسم خوردن عادت من نیست باورنمائیدیانمائید، این‌مطالب که‌عرض می‌کنم همه رای وفکر خودم است نه‌کسی مرا واداشته نه‌باکسی مذاکره کرده‌ام ونه ازکسی قول گرفته وقول داده‌ام .

چراکه حال شهرمان نیز معلوم است اگر لفظ (ص) ازدهن کسی خارج بشود، قبل از آنکه بفهمند که حرف دومش چیست «صادق» و «صالح» و «صبر» و «صندوق» و امثال آن‌را خواهد گفت، یا صلح را بزبان آورد، فوراً اگر نکشند بقسمی متهمش می‌کنند که بدتر از کشتن است.

شماهم نترسید وکسی‌هم نترسد. اولاً صلح باتسلیم خیلی فرق دارد، اگر کسی حرف میزند صحبت اصلاح است نه‌صحبت تسلیم. دراین‌مدت نه‌ماه‌همه صحبت ازتسلیم بودکه‌یك آجر پیش‌نرفت[یعنی انقلابیون تسلیم نشدند -م] وهمه‌عقب کشیدند وخاموش شدند.

درماه محرم‌رفتندکه‌باب‌مراوده رابازنمایند وگفتگوئی بکنند که‌یکدفعه‌غرش توپ سردرود [حملهٔ‌شجاع‌الدوله‌م] همهٔ‌کارهارابهم‌زددرکاغذی‌که ۱۶ماه‌محرم‌نوشته بودم وبجائی نرسید بهمین‌زمینه عرض‌کرده بودم‌که مذاکره صلح بابستن راه‌وسخت گرفتن وحمله وغیره تناقض وتباین دارد.

بقول امیرنظام مرحوم آقا شما خودتان طبل وشیپور زده یورش می‌آرید واز یکطرف سفیر صلح میخواهید باب مذاکره ومراوده بازنمائید واین‌کار باهم‌مناسب نمی‌شود وبیچاره مصلح به‌دم‌گاز وزیر چك می‌رود، بزن بکش بمیان می‌آید.

دراوایل امر آمدن اردوی سردرود را عرض‌کردم که‌من **بپاکی نیت‌وطینت حضرت اقدس والاگواهی میدهم ومسلماً میدانم که ابداً دل ایشان مایل بجنگ وخون‌ریزی نیست و معاینه می‌بینم که این قسم حرکات را راضی نیستند.** ونوشته بودم که‌بالبداهه حضرت ایشان درسن ۷۰ طالب بنام نیکند نه ننگ وهم‌جنس خودراکشتن، خاصه هموطن وهم‌مذهب، خاصه مردمان بی‌تقصیر و ضعیف وبی‌کس در نزد احدی مستحسن نیست. ومسلماً حضرت ایشان ازاین‌وقایع بی‌خبرند وبی‌اطلاع ودستورالعمل این حرکات وقتل وغارت از ایشان نیست، واگر

بگویم حضرت ایشان فارغ‌از ماجرا هستند و ازاین اوامر ونواهی بیزار وازهمهٔ این حرکات خودسرانه دوراست ، شایدصحیح عرض کرده‌باشم، باری‌باوجودسعی‌دراختصار بازطول دادم .

من بااین همه عقیده که بعضی مردم درحق‌بنده دارند ،صریح عرض‌می‌کنم‌که دولت‌وملت درقیداسارت خارجه خواهند رفت[دوسه‌سال‌بعدعملی شد وبه‌اولتیماتوم آخرسال۱۳۲۹منتهی‌گشت وبفاجعه‌عاشورای ۱۳۳۰ .م]مرااین دردمی‌کشدواحدی بر من‌رحم نمی‌کند ، آخر مسلمانان چرا تغافل ازعاقبت کاردارند ؟!

من نزد خدا ورسول اتمام حجت خودرا تقدیم کرده‌ام وآنچه‌توانسته‌ام بهمه، یعنی بدولت وملت گفته‌ام دیگر بیشتر از این نه‌مینویسم ونه میگویم (السلام‌علی) گفته‌ختم کلام مینمایم . علی

***

بعنوان‌مشکوةالممالك

نامه ۷۲- ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷

عرض می‌شود از ۱۸ ماه گذشته تلگرافی نوشته بباسمنج فرستادم‌که‌حضرت اقدس‌اعظم والا نیز ملاحظه‌فرموده بودند ،مخابره شود . جواب نیامد ، مجبور شدم از طهران سئوال کردم ، جواب آمد کـه مخابره نشده ، بالضروره باسیم کمپانی گفتم ، جواب مرحمت شد [یعنی‌ازمحمدعلی‌شاه] درثانی استدعا کردم : چند نفراز وزراء وشاهزادگان عظام درتلگرافخانه حاضر شوند ، مخابره حضوری‌شود .

حضرت حشمت‌الدوله جواب دادند واستعلام کردند که‌این مخابره درتبریـز خواهد بودیادر باسمنج ؟ ودرنظر ایشان باسمنج بود که بااطلاع حضرت والابـاشد بهتر است .

روز گذشته یعنی ۱۵ ماه جمعی ازسران ملت وعقلای مملکت راخواهش کردم دربیت‌الحزن به‌زیارت اهل‌قبور آمدندکه از جمله جناب مستطاب آقای تقی‌زاده و جناب مستطاب اجل آقای اجلال‌الملك و جماعتی دیگر بودند،.. چند ساعت دراین موادمذاکره شد . مذاکره را که فتح بابش ازبنده شده واطلاع حضرت اقدس والارا تصویب کردند ، ولی خروج ازشهر را روا ندانستند ، قرار شد باسیم کمپانی مخابره شود ، جواب حضرت حشمت‌اله نیز بهمین نحو داده شد .

باری چشم‌راستم عذاب‌میدهد ، شب است نمی‌توانم زیاد بنویسم ، وقت‌است چنانکه بارها عرض کرده‌ام ، حضرت اقدس والا به‌درباریان عظام حالی فرمایند که مساعدت در مستدعیات ملت نمایند . افسوس که عرایض خالصانه بنده همه یا جز وحرفهای بی‌ماخذ وباصطلاح مشهدی جبار بی‌سروته یاحمل برغرض شد .

اول رمضان داد زدم مسموع نشد تا آشوب در تمام آذربایجان وتمام ایران بلند شد . امیدوارم انشاءالله تابیستم ماه افتتاح مذاکرات بشود ومستدعیات ملت وخلوص نیت مصلحین درمحضر انور همایونی مکشوف گردد ..

عزیز من ، بقول سعدی تنم فرسود و عقلم رفت عشقم همچنان باقی ـ دگر جانم دریغ آید نه‌مشتاقم نه کذابم. حالانه‌ماه است روی اولاد را ندیده‌ام وبه‌گوشه انزوا قناعت‌کرده ومترصد اصلاح حال مملکت هستم ، از دیگران هم شکایتی ندارم مالنهاکه‌رفت گوروباك نیست. املاك موقوفه دیز جرود را ضبط وتوقیف وانبارهارا مهر کرده‌اند باکی ندارم . اولادم آقا معالی و... خانم وسه‌نفر دختردیگر که دارم آنهاراهم که دردیز جرود هستند بکشند ، هم خود را آسوده نمایند هم‌مرا وباحدی شکایت نمی‌کنم ، جز خدا ... در قراملك شهرت میدهند که‌مرا کشته وبدار زده‌اند خیلی مشعوف می‌شوم .

آخرماهم‌خدائی‌داریم ،جوملکری بکسی نصیب نشد ، حاصل دهات موقوفه هم نصیب غاصبین نخواهد شد . جنابعالی که‌مدتی بود بخارج ازباسمنج‌رفته بودید نمی‌دانم عمری خواهم کرد که همشیره رابه‌بینم یانه . علی

نامه شماره ۷۳- نهم جمادی‌الاخر ۱۳۲۷

این‌نامه را به‌هیئت علمیه نجف نوشته است :-

خدمت محترم رتبت هیئت مقدسهٔ علمیه نجف‌الاشرف زیدت‌برکاتها بعرض سلام مصدع وبعد از تقدیم مراسم دعاگوئی واستدعای مزید قـوت خدمت آن هیئت محترم برشریعت ازدرگاه حضرت رب‌العزت معروض‌میدارد :

دراین مدت‌مدیده‌که عرض خدمتی نکرده وبر تصدیعات نیفزوده علتش همانا خمول وگوشه‌نشینی‌بوده است . والا خداداناااست‌که دلم در آن ناحیه مقدسه وچشم وگوشم هماره بر آن طرف بوده است . احکام صادره ازمرکز قدس وجانب شریعت جوانب حضرت‌آیات‌الله حجج‌الاسلام مد ظلهم‌العالی دیده وهمهٔ اوقات باندازه‌وظیفه وقابلیت خود ازحفظ مملکت و خدمت بوطن اسلام وترقی دولـت وملت‌ازصـرف هیچ‌چیز مضایقه نکرده‌ام .

آنچه در حکم امروزه بنده را مجبور بفتح باب ودخول ازابواب مینماید ، مخاطرات قویه است‌که مملکت را ازهرطرف قاف تاقاف گرفته وآنچه علائم وآثار ازدوسال قبل برآن انذار می‌کرد تحقق یافت . اگرچه مخبران صادق‌القول‌تمام‌وقایع را درآن‌محفل مقدس اخطار خواهند کرد وگویا چیزی بر آن‌هیئت محترمه پوشیده نباشد ، اما برحسب وظیفه شخصیه بعرض این‌لایحه پرداخت وبالضروره بنظر فیض اثر حضرات آیات‌الله نیز خواهد رسانید .

تاریخ مسافرت حقیر به‌باسمنج ومذاکراتی که باطهران وباحضرت‌والاشاهزاده عین‌الدوله کرده طولانی است وتاریخ جداگانه دارد ، صورت مذاکرات تلگرافی را راچاپ کرده‌اند ومظنه چند نسخه به‌عتبات فرستاده‌اند اعادهٔ آن‌مطالب رعونت است.

آنچه فعلاً راجع به‌سیاسات است ودرنظرحقیرانه ذکر آنهالازم است اخطار مینماید :

۱ـ دولت ، مشروطه را باختیارخود نداده ومعلوم است که **آنچه همسایه بگیرد وبدهدباز دروقت اقتضاء میتواند پس‌بگیرد** ، بلکه مسلم است که‌در این‌باب نیرنگی بخرج‌دولت داده وبعنوانی داخل‌مملکت شده بعد عنوان‌دیگر کردند. [درجملات بالاواقع‌ترین پیش‌بینی راکرده است‌ـم]

۲ـ تمامی این اقدامات همسایگان برای این است که دولت محتاج به قرض است‌واستیصال‌دولت وملت‌براحدی‌پوشیده نیست‌وبدیهی است‌که دراین‌حالت حالیه وتزلزل‌مملکت احدی به‌دولت قرض نخواهد داد ، زیراکه اطمینانی ندارند وملت‌در هیجان است پس قرض‌را نخواهند داد ، مگر باقبول ملت واساس قبول ملت تأسیس دارالشورای‌است‌ودادن مشروطه ...

۳ـ ملت وقتی‌که‌راضی باستقراض‌شدمسلماً‌صاحبان پول رهنی خواهندخواست ورهنی‌که‌ملت دارد مالیه وپاره جزئیات دیگر است، زیراکه گمرکات بزرگ رفته، در این صورت صاحبان پول راضی نخواهند شد که مالیات سر خود بمانـد . بلکه بالقطع والیقین مفتش خواهند گذاشت وباصطلاح کنترل خواهندکرد چنانکه درحق گمرکات‌کرده‌اند،وباقتضای‌الیانس‌وتقسیم‌مملکت‌بدون رضای‌صاحبان‌آن،آذربایجان در تحت نفوذدولت روس خواهد ماند .

۴ـ درحالت حالیه که‌قشون روس در تبریزاست وتأمین (امنیت) ولایات را

بهانه کرده ، دائماً پاپی ملت است وبر تعدیاتی که از جانب مأمورین دولتی برعام و خاص شده پرداخت ندارند ، دولت رفتن مهمانهارا موکول بر ورود حاکمی باقدرت می‌نماید ودولت‌روس نیزاین‌حرف را تصدیق‌مینماید، وحالا پنجاه‌روز است که‌دولت وملت درکشمکش تعیین‌حاکم است ، ملت مخبرالسلطنه راخواست‌دولت‌قبول‌نکرد، بالاخره دولت علاءالدوله را مشخص نمود وهنوز کشمکش باقی است اطراف شرقی تبریز ازگرمرود وسراب‌واردبیل درنهایت‌اغتشاش ودرسراب وگرمرود متصل‌مشغول تاخت وتاز وچندروز قبل تاهشت فرسخی تبریز تاخته وقریب بیست پارچه ده را چاپیدند وعلی‌التقریر سی‌هزار گوسفند وگاو وغیره بردند ... دراردبیل جماعت کثیره ازتعدی متعدیان ،پناه به‌قونسولخانه روس‌برده‌اند ، ودولت روس علی‌الظاهراقدامی نکرده اما صدوبیست نفر سالدات بعنوان محافظین قنسولخانه وارد اردبیل نموده رحیم‌خان دنیارا چاپید و اموال ودهات خارجه و داخله را بغارت برد تجار کراراً شکایت کردند ، قریب ۶۰ نفر اسیر همراه خود برده هرچه تلگراف از تهران می‌شود حتی تلگراف مکشوف ازشخص سلطنت کردند ابداً اعتنائی نکرده ، جواب انکاری دادکه‌من قطاع‌الطریق نبودم که مال‌التجاره ببرم واسراء هر که بوده روانه شده‌اند (تجار می‌گویند ۱۸۰لنگه مال‌التجاره نزد اوست غیر آنچه متدرجاً برده)توپ و استعداد کلی همراه دارد وبه‌کسی اعتناء نمی‌کند وکسی‌هم حریف او نیست ... و درباریان عوض اینکه اورا ازشئونات خود خلع کرده ، مناصب او را بـه رقبایش بدهند تاسورتش بشکند می‌گویند «رحیم‌خان‌یاغی است !!»

عمده آزوغه شهر تبریز از سراب وگرمرود وهشترود است واین سه‌ولایت از ناامنی که‌درمرکز آن ولایات هست واز ناامنی که درمعابر تاورود به‌شهر هست ،در کمال توحش واضطراب‌هستند وحال‌آنکه برای اهالی آنها حال ومالی‌نمانده،،وهمه

بغارت رفته واگر بقیته‌السیف زراعتی کرده‌اندقدرت، حراست ودروو کوبیدن وبالاخره حمل بشهر ندارند ونتایج آن معلوم است که منجر به‌چه امورات فضیحه خواهدبود اعاذناالله من ذلك .

۵ـ باوجودفراهم آمدن این مقدمات وعدم تسلط بر دفع اشرار که ملت ندارد ودولت نیزعلی‌الظاهر عاجز یـاتغافل می کنـد ودولت همسایه نیز مستقیماً حق مداخله ندارد خیلی مظنون است که از کثرت تضیق، ملاك یاسکنهٔ دهات یاجمعی از اهالی شهر، خودشان مداخله به‌دولت روس بدهند و استیمان نمایند ، چنانچه دراردبیل کردند . فعلا جماعتی در شهر شبانه روز در فکر هستند که بالصراحه دولت روس را دخیل اموراتخود نمایند . وبعضی‌هانیز خودرابقونسولخانه بسته‌اند[طبق دفترقنسولخانه تعداد اینها ۱۷۷ نفر ازملاکین بزرگ بوده‌اندـم] وضمناً اسباب‌چینی برای جلب‌بر جاهای لازم واقدامات خفیه‌می‌نمایند واگر این وضعی که‌مادرپیش داریم دوامی‌پیدا نماید همه این امورات بدون تسلف روخواهد داد وتالی بودن آذربایجان برمصر و امثال آن باوسایط عدیده صورت‌خواهدگرفت .

۶ـ یاباید دست دوستی بهم داده با کلمه واحده و هیئت متفقه دولت وملت آشتی نمایند ودرمیان خودشان اصلاح امورات کرده مدعی را مجاب سازند ، واگر فرضاً طرف مقابل خود دعوت اجانب راکرده وخود تیشه برریشه خـودمیزند وغـم مملکت رانمی‌خورد، بازچاره کار درحکمت عملیه وسعی درعدم اتساع فرق است.یا چاره‌دیگر نیست وآنچه عقیده حقیرانه است این است که‌حالا موقعی است که بـاید حضرات‌حجج‌الاسلام مد ظلهم‌العالی‌قدمی برمیدان بگذارند وخودشان بنفس * نفیس

* گویا حرکت آیت‌الله خراسانی ازنجف به‌ایران در ۱۳۲۹ هجری باتوجه بـه این طرح بوده است

مبارك ایران را باوجود شریف خود مزین فرمایند وحکم قاطع برهمه بـدهند وایـن اختلاف را بردارند، واگر درتشریف‌فرمائی‌خودشان‌ملاحظه داشته باشند ،لااقل معجلا اشخاص عالم ومجرب ومهذب و واقف بر مصالح عصر حاضررا روانه مرکز ایران فرمایندوبه‌ولایات معتبره ایران نیز امرفرمایندکه ازهرشهری یکی روانه مرکزشود . تا باتفاق همدیگر دست بهم داده ، این‌کشتی به گرداب افتاده را از طوفان خلاص نماید .

این است خلاصه آنچه بر ذهن قاصر میرسد . تاچه اندیشه کند رأی جـهان آرایت .

۷ـ دولت روس وانگلیس هرکدام باقتضائی دخالت درمشروطه ایران‌کردنـد دولت انگلیس در این ضمن باید راههند رامسدود نماید ومنافع‌پلتیکی‌وتجارتی‌خود راکه در استقراض سابق ازدست داده اعاده کند .[منظور استقراض دولت ایران در ۱۹۰۳ میلادی ازانگلیس است‌ـم]

دولت روس نیز برای حفظ استقلال خود ومحافظت قفقازیه ... که‌چندی‌قبل جزو ایران بودسعی وافی داردومشروطه شدن ایران بالبداهه منافی حقـوق عـامه و خاصه وپولتیکی وتجارتی دولت روس است .

دولت عثمانی نیز ازطرفی به‌بهانه اینکه ارومی وسلماس و آنصفحات‌حاکم ندارد واهالی آنجا در تحت شدت است دخالت درامورات آن‌صفحات‌کردند وجمعی نیز درتبریز به‌شهبندرخانه رفته امنیت برای آنها داده‌شد . ومداخله عثمانی فایـده خواهد بخشید یانه بابی است جداگانه .

۸ـ از این مقدمات ثابت می‌شودکه خطرات آذربایجان ووخامت عاقبت آن بیشتر ازسایر ممالك است وآنچه صدمه برکلیهٔ ایران واردشود . علی

این نکته رافراموش کردم عرض نمایم ازقشون روس قریب ۷۰۰ نفر باچهار عراده توپ مراجعت کردند، اما مابقی درداخله شهر وباذن اولیای دولت درباغشمال که درطرف جنوبی شهر ومتصل به‌آبادی ویکی از ابنیه سلطنتی وعماراتش غالباً از عهدنایب‌السلطنه باقی مانده‌بیرق روس‌رازده وتوپهارا نیز درباغ گذاشته ونشسته‌اند ورفتن چهاریا چهارهزار نفر یا تمام آنها منافی خیالات عمده‌شان نیست ودراجراء پولتیك ابداً سرسوزنی تفاوت نخواهد کرد . زیاده عرض نیست . علی

توضیح مؤلف: -

بر اثر نوشته شدن این نوع نامه‌ها واثر کلام ثقة‌الاسلام است‌که حجج‌الاسلام مقیم عتبات ، خاصه عبدالله مازندرانی ، ومحمد کاظم خراسانی اعتراض‌نامه ذیل را بعنوان دولت‌های آلمان ، فرانسه ، انگلیس نوشته ، تقاضا کرده‌اند که ازتجاوز قشون روس به‌ایران بویژه به‌آذربایجان ممانعت کنند .. این‌سند اولین‌باراست‌که‌در این کتاب چاپ می‌شود . این پرتست‌نامه توسط انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول‌به دولت‌های‌مزبور ارسال شده است واصل‌آن درنزد مرحوم شباهنگ (هندی‌زاده)مانده بوده‌که چند سال قبل ازفوتش یعنی در ۹۶ سالگی بعنوان **گوهر گرانبها** به‌آقای دکتر شفیع امین وکیل سابق آذربایجان تسلیم مینمایدکه مورداستفاده تاریخی‌قرار بگیرد ایشان نتز نسخه فتوکپی آن‌را به اینجانب مرحمت‌کرده‌اند . نامه‌مرحوم شباهنگ درتعلیقات‌کتاب آمده است .

شکایت‌نامهٔ‌حجج‌الاسلام‌مقیم عتبات به‌دولتهای : فرانسه ـ انگلیس‌وآلمان:

«ماروساء روحانی‌ملت‌ایران‌مقیم‌درنجف‌اشرف وکربلای معلی‌دعوت‌می‌نمائیم

دولت فخیمه فرانسه وآلمان وانگلیس راکه درخصوص تجاوز روس برمملکت ما ایران همراهی کنند وبا تمام قوای خود تجاوز قشون روس را بخاك آذربایجان و طرفداریهای اوازاستبداد ظالمان محلی راپروتست مینمائیم وخاطر شریف را مستحضر میداریم که نظر به این وضع عموم ملت ایران را برای محافظت وطن دعوت خواهیم نمود که تا آخرین قطره ازخون خودرا برای طرد دشمن دریغ نکنند وبرای دفاع ازبیضهٔ اسلام **حکم بجهاد** خواهیم داد. بدیهی است که سیلهای خون جاری شده وایران که امروز اولادش درجنگ باظالم خون آشام است، قصدی غیر از برقرار نمودن مشروطیت وتجدیدتاریخ عدالت وتمدن وترقی ندارد، دوباره به دورهٔ وحشی گری خواهدافتاد... ازملت نجیب فرانسه خواهش داریم ،ازصفحات زرین تاریخ خود و زمانی که برای حریت خود می جنگید متذکر شده ایران راهم معاونت برای استحصال حریت بنماید.

البته درایران متمدن دوستدار اجانب، تجارت و صنایع رونق تازه خواهد یافت . بنام انسانیت که امروز از جهة این تجاوزاتی که نسبت به ملت ایران شود مظلوم واقع شده دول متمدنه را دعوت مینمائیم که دولت روس را منع نمایندازاینکه ملت ومملکت آزادی را به تحت رقیت واسارت درآورد ، وباین وسیله از تجاوزات عظیمه این عصررا مانع شوند . بدیهی است مساعده ومعاونت ننمودن به ما مثل این است که بسکوت خود دریك خون ریزی ومقاتله عظیم شریك شده باشید . امیدوار به الطاف خداوندی هستیم که این دعوت ماموثر شود . محل مهر وامضای عبدالله مازندرانی-

محل مهر وامضای محمدکاظم خراسانی»

***

نامه شمارهٔ ۷۴ ـ۷۳ـ ۲۱ جمادی الاول ۲۷

از برکت جهالت،همه برمقصود خود نائل شدند .جمعی از ملاك معتبر املاك

خودرا بقونسولخانه روس‌بستند وهرکس‌راهی پیدا می‌کند خودرا می‌بندد آنکه‌برای خودکاری **نکرد ومانند بحر منجمد شمالی یخ کرده من هستم .**

این فقره را نمیخواستم بنویسم ولی فکر میکنم اگر بنویسم بهتر است .

روز یکشنبه درشهر شهرت دادند که‌گویا ازجانب قونسول‌روس بخانه‌من‌آدم آمده اسب وتفنگ‌یاسایراموال برده‌اند،هرکس بزبانی وبیانی مذکور داشت.دوستان رابه تشویش انداختند مردم با تفحص آمدند وبا وجود علم برکذب باز میخواستند عین‌الیقین نمایند، بهرحال مغرضین که پی‌وسیله میگردند حرف لغوی شهرت دادند وبحمدالله چون تماماً دروغ وبی‌اصل بود اثری نبخشید .

چیزی‌که مایهٔ دلواپسی است همان گرفتاری حاجی محمود و یوسف خواهر زاده اواست که‌مغرضین اسباب فراهم آورده قونسول روس فرستاد حاجی محمود ویوسف وجمعی دیگر راگرفتند وخانه یوسف را خراب‌کردند وانتساب این دوشخص‌برمن‌که معلوم است خدا به‌آن‌ها جزا بدهدکه‌هرچه آنهارا منع‌کردم ممتنع نشدند خاصه یوسف، من‌که‌خودرا ازتمام آشوبها کنار می‌گرفتم چنانچه‌حالاگرفته‌ام بهرحال‌چون ازاین‌ممر نتوانستند ایرادی شایع برمن بگیرند ، لزوماً واداء للوظیفه آن شهرت سابقه را دادندوبحمدالله بقدر سرموئی دامن‌گیر نبود ونشد ؛ زیراکه‌تمام اهل تبریز می‌دانندکه دروغ است . چون احتمال دادم این حرف را باطراف هم بنویسند این‌است‌اینجادرج کردم ...

نامه شماره ۷۵ ـ ۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۷

نامه‌ایست که به عبدالحسین میرزا فرمانفرما نوشته‌وازنامه‌های جالب است، واین نامه‌ها است‌که استادکارنگ به‌ورق زرمانندکرده **است .**

عـرض میشود . رقـیمه مبارکه مـورخ ۱۷ مـاه حال شرف وصول بخشید ازطرفی موجب تشکر ومسرت وازجانبی مایه حسرت وملال گردید . نه‌دل دارم‌ونه دماغ‌ونه قوت چشم،باوجود آن عرض‌می‌کنم : «از من اکنون طمع صبرودل‌وهوش مدار ـ آن‌تحمل که تودیدی‌همه بربادآمد» .. قربانت شوم ، مرا بازبان خوش‌ملامت میفرمائیدکه‌چرا دم فروبسته وکاغذ دریده وقلم بشکسته‌ام نمیدانید یاعمداً تجاهل العارف میفرمائید،مگر نمیدانیدکه‌علت چیست؟ [این‌موقع‌قشون‌روس‌درتبریزبوده.م]

بنده ازشوال ۳۲۵ همان ایام‌که در تبریز شرف حضور داشتید ، انزوا کردم وترك مسجد و منبرومحراب نمودم وگوشه‌فراغت را پسندیدم‌چراکه درمقارنه زحل ومریخ فراغت‌اولی است .

بعد که مقدمه معلومه سال‌گذشته به‌میان آمد درخانه‌ام را بستم‌و خاکریزش نمودم وسخت‌تراز سابق بالمره ویکبارگی چارتکبیر زدم یکسره برهرچه‌که هست .. شهر محصور شد بـاز درسروخفا مشـغول اصلاح بودم وزمـزمه می‌کردم وحرفهای نامناسب می‌شنیدم ، رفته‌رفته‌کاربشدت‌کشیدپای‌ثباتم ازجا نرفت ومسلك اصلاحیم را ازدست ندادم وبدون اطلاع یا شور از احـدی ۲۷ صفر ۱۳۲۷ عـریضهٔ تلگرافی بحضور اعلیحضرت‌همایونی مخابره نمودم ، بالاخره سربه‌دامن‌گذاشته و باستظهار رحمت تامهٔ خداوندی بباسمنج رفتم ودر قلب اردوی دولتی بی‌بیم و هـراس آنچه وظیفه دولتخواهی ووطن‌پرستی بود گفتم ودرراه فقرا وضعفا توبـره‌گـدائی بگردن انداخته نان خواستم (این عبارت را حمل بر مبالغه نفرمائید . بلکه بهمین عبارت می‌گفتم) اعتنائی برشانم نشد به‌آستان مبارك همایونی عرض‌کردم . به‌حضرت‌اشرف

امجد آقای سعدالدوله اظهار نمودم به‌هیئت مخاطبین محترم عرضه داشتم ،حضرت اقدس والانایب‌السلطنه را شفیع کردم واینك تلگرافاتم حاضر است که صرفهٔ دولت وملت را گفتم وانذار این‌عواقب‌وخیمه‌راصریحاً کردم ، تابالاخره پای اجانب بازشد وسخن دیگر آغازکردند وشد آنچه نبایستی بشود .

۱۵ ربیع‌الآخر بشهر مراجعت‌کردم‌در۱۸ ماه بخدمت ماسوای حضرت‌اقدسیه و۲۲بخدمت حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء تلگرافی مفصل عرض کردم . جواب ندادند ، در۲۱ ماه تلگرافچی تهران اسم بنده‌را نیز درجمله اشخاصی که بایدحاضر بشوند برده بود، بالضروره درتلگرافخانه‌حاضر شدم،کسی ازمن‌نپرسید«آخوندحالت چون است ؟» واظهار لطفی نشد .... بنده که‌طالب مقامات بدیع‌الزمان یاحریری یا حمیدی نبودم و در عرض پاره مطالب یعنی آنچه بعقلم میرسید مضایقه نکرده‌ام و این‌قدربرعلمم افزود(چون از اول میدانستم‌چه خبر است) که‌وجودوعدم‌یکسان است بلکه عدم رجحان دارد ، یا اسرار دیگر که‌نمیگویم . نهم ماه حال‌مقدمه «حکم‌آباد» به‌میان آمد تلگرافاً عرض کردم بلکه وزراء فخام بتاسی پیغمبران عظام‌شکسته نفسی فرمایند ، آن‌نیز حکایت سنگ وسبورا گرفت وخیالم نقش بـرآب شد بالاخره همان‌شدکه شاعر گفته :

ترسم که رفته رفته به بیگانگی کشد ـ از من تکاسلی و ز جانان تغافلی

مجملاً نتیجه‌این سفر باسمنج وآن‌مخابرات‌ومخاطرات برای‌بنده‌حاصلی‌نداداالاخسران مایه وشماتت همسایه واز همان باسمنج برفقای راه گفته بودم‌که مرا رسم همان‌رسم قدیم است‌که‌کنج ویرانه خویشتن راپیش ودنباله کار خوبش خواهم گرفت وبهمان وعده نیز وفا کردم . حالا صریحاً عرض می‌کنم دوست‌عزیز و محترم بحمدالله چشم بینا دارید وگوش‌شنوا ودر مرکز نشسته ازهمه‌جا با اطلاع هستید ، چرا همدیگر را باید اغفال نمائیم ، حرفی که‌در بالای منبر گفتم وبه‌اردوی باسمنج نیز نوشتم‌بظهور

پیوست، دیگر هرچه‌ورجهیم وفروجهیم جز محکم کردن بند حاصلی ندارد .اینکه ملت‌است حالش این است آنکه دولت است و ضعش آن . بنده که بحمدالله در هیچ مرکز راه ندارم وعرایضم لغو است . خـوب خاطرم آمـد شعر ترکی حـاجی مهدی شکوهی (مراغه‌ای) که‌می‌گوید :

خرد مفلسی معرفت کاسبی - جفنگ ایشلرون شاه طهماسبی

قربانت برم .من نمی‌توانم ابن‌الوقت بشوم‌اگرچه صوفی ابن‌الوقت باشد باوجود آن عرض امروزی‌رابفردا نمی‌افکنم .

بیا ساقی از من برو پیش شاه　　　پس آنگه بگو کای شه‌جم‌سپاه

دل بینوایـان مسکـین بجـوی　　　پس آنگاه جام‌جهان بین بجوی

اگر میتوانید عرض نمائید که ای تصدقت بروم همینقدر توقع دارم که لااقل اینقدرتصدیق فرمایند ،که‌این‌حقیردرعرایضی که‌می‌کردم‌خیانت بدولت‌وملت‌ومملکت نمی‌کردم‌وبازنخواهم‌کردمذهب‌عاشق زمذهبها جداست **مسلک‌من اصلاحی‌است**،اما حیف که‌مسلکی است که‌کسی خریدارش نیست عرض‌نمائید که‌مـن‌بدبخت داد میزدم عرضم بجائی‌نرسید اما آیا ثابت شدکه‌من راست می‌گفته‌ام ؟وغرض جز حفظ‌سلطنت و ملت و مملکت نداشته‌ام وبـالاخـره معلوم شدکـه خادم کیست وخائن کیست ، **من‌ایرانی هستم وایرانی‌نژادوجز، ایران و ایرانی را طالب وجالب‌نیستم**، باز افسوس وصدهزار افسوس ، اسف بنده از آن نطقهای مفصل ومواعظ مکمل‌است که درانجمن یادر مسجد درملاء عام‌کردم وبرحکام وامناء دولت‌همه گفتم‌ولی هباء منثور شد .

اواخر ایام محاصره دراردوی مراغه وباسمنج در حقم چه گفتند وچه‌کاغذی بمن‌نوشته‌اند ابداً عرض نمی‌کنم کسی راکه از خدا نترسد ودرحق من بهتانی باین شگرفی بگویدکه‌فلانکس‌کفن پوشید ومیدان‌مشق رفت درسنگر حاضر شدوحال آنکه

داخله بجای خود قونسولها یانایب قونسولها بمیدان می‌آمدند وهمه‌رامیدیدند ومرا نیزهمه‌کس میدید که‌کنج خرابه‌ام راگرفته‌ام حتی مریدهایم نیز تردد نداشتند ودر برای آنها نیز باز نمی‌شد من ازاین قسم اشخاص چه توقعی خواهم داشت ؟

مالم را دربناب غارت‌کردند ، صبرکردم وگفتم‌باشد ، املاکم رایعنی‌موقوفه راکه در دیزجرود مراغه‌بود توقیف‌نمودند بکسی نگفتم [روی‌سخنش‌باشجاع‌الدوله است وبیشتر شکایت از اوست -م] اقوام وعشیره‌ام راکه در دهات دیزجرود یا مراغه بودند چه‌زجرهاکردند، دم‌نزدم .«وفاکنیم وملامت کشیم وخوش باشیم‌که درطریقت ماکافری است رنجیدن» با وجود آنها بی‌باك و بی‌محابا صلاح اندیشی را از دست ندادم . علی [دراین تاریخ هنوز محمد علی شاه سلطنت می‌کرد زیرااو در۲۳ شعبان ۱۲۲۷ خلع واز ایران خارج‌شد -م]

***

نامه شماره ۷۶ - ۲جمادی‌الاخر ۲۷ قمری

مطلب قابل ذکر ندارم‌مهمانهای[۲۰۴] محترم بباغ شمال نقل مکان‌کردندورحل اقامت افکندند . ماهاهم در فکر خودمان هستیم صمصام‌السلطنه از اصفهان حرکت میکند وترای[۲۰۵] را ملاقات میکند‌که شما چرا ممانعت از قزوین کردید، حاکم[۲۰۶] را اول‌درانجمن قبول نمی‌کردند،بالاخره بزور قبولاندند وچاره درقبول بود والاخلاف قانون است رفتن مهمانها موکول به‌آمدن حاکم است ، یعنی بعودت امنیت سابقه ومیدانید که این مطلب صورت نخواهد گرفت مگر با پول وقوه جبریه‌که بحمدالله هردورا نداریم !

فثبت ان‌المهمان لایروح[۲۰۷] ولایزال ثابتاً فی‌مکانه .

۲ هفته قبل برات یکصدتومان‌برای شما فرستادم فعلابرات ۲۰۲ تومان‌فرستادم ۱۵۱تومان مال جناب میرزا محمدآقا و ۵۱ تومان مال‌شما است . برای اخوی هـم نوشته‌ام البته‌گمان معطلی دارد ، معجلا سهم اورا بفرستیدکه آسوده بشود .

***

نامه ۷۷ـ ۱۲ جمادی‌الاخر ۲۷

باپست‌نهم ماه شرحی‌نوشته‌ام البته رسیده است . باهمان پست شرحی‌به‌هیئت علمیه نجف اشرف‌نوشته‌ودرلف پاکت‌اخوی میرزا محمدآقا ازراه اسلامبول‌فرستادم، البته تارسیدن این‌ورقه خواهد رسید . امروز مجدداً نسخه‌های همان کاغذ را نوشته احتیاطاً بازدرلف پاکت اخوی نزد شما میفرستم ، ملاحظه کرده باخوی بفرستید او بهیئت علمیه خواهد فرستاد .

عزیز من‌مطلب همان است که‌نوشته‌ام دولت مساعدت نداردووطن مخاطراتش درزیادتی است البته اقدامات دولت روس درمشهد مقدس راشنیده‌اید که‌باقوه‌جبریه ومقاتله چه‌ها کرده . [بتوپ بستن مرقد امام‌هشتم رادرنظر دارد .م]

آذربایجان یك‌توده خاکستر شده ، همه ازکار بازماندند مملکت بالمره‌خراب شد تجار وملاك همه ازکارافتادند ، فقط دولتیان‌رامیسر شد، خاصه بعدازمداخله‌قشون روس حکام جزو آذربایجان همه طرفدار دولت است ونهایت بغاوت (گمراهی)بخرج میدهندوخواهند داد .

دولت روس ابداًمساعدت بملت نخواهدکرد ، چاره جز اصلاح بادولتیان چیز دیگر نیست. عزیزم پول‌نداریم قشون‌ملی مرتب نداریم. [۲۰۸]انوربك ، زیابك،محمود شوکت‌پاشا ، اردوی سلامیك نداریم . به‌پولتیك دو دولت همسایه نباید مطمئن‌شد.

حرکت صمصام‌السلطنه و ورود او بقم و غیره صرفه بحال ملت ندارد ...، داداشـم الیانس روس و انگلیس معلوم است ، اما همیشه در خیال اغفال همدیگر هستند ، همسایهٔ جنوبی ایران ۱۲ ماه بود خواب بود ، چه شد یك دفعه بیدار شد ؟ باری جـز رفتن هیئت مصلحه بتهران وباحسن اقدامات این‌کارهارا صورت دادن حاصلی ندارد والسلام علی ...

***

نامه شماره ۷۸ ـ ۲۲جمادی‌الثانی ۱۳۲۷

به‌میرزا محمودآقا مینویسد :

تلگرافی در۲۱ ماه جمادی‌الثانی کـرده‌ام و از حضرات حجج‌الاسلام تکلیف خواسته‌ام‌بشماهم نوشته‌ام‌که حرکت‌کنیدشماصلاح خودتان را بهتر میدانید،بنویسید صلاحتان چیست ؟ در اردوی آقایان نمیتوانید حرکت بکنید چرا که پول ندارید و نداریم .

***

نامه شماره ۷۹ـ نهم رجب ۱۳۲۷

میان این نامه‌ها نامه‌ایست ازطرف‌حسنعلی‌خان نظام‌الدوله تبریزی‌که‌ازاروپا به‌سردار ماکو (اقبال‌السلطنه) مینویسد،این نامه در تاریخی نوشته شده که عزوخان پسر اقبال‌السلطنه بکمك محمد علی میرزا به تبریز حمله‌کرده وتاپل آجی‌هم آمد و دهات زیادی را خراب وغارت کردند وچند نفر را نیزکشتند وبلافاصله ازمشروطه

طلبان شکست سختی خوردند وکشتار مفصلی دادند و برگشتند ویا فرار کردند :

فدایت شوم امیدوارم که مزاج مسعود جنابعالی قرین اعتدال وصحت میباشد. یادیاران یار رامیمون بود ، از یکسال متجاوز است که مخلص از تبریز به اروپا آمـده چشم ازهستی دنیا بکلی پوشیده دراینمدت جز خبر قتل وغارت و خسارت چیزی تازه از تبریز ازکسان مخلص نرسیده چون آنچه دیگران کرده‌اند تا امروز نه گله واظهاری بخودشان یا دیگری نکرده‌ام بجهت اینکه اشخاصی بودند نادان بی‌علم جز این بنده یادیگران ازآنها توقع نداشتیم ولی جنابعالی هرچه ازنجابت وخانوادگی وعلم اطلاع از پولتیك دنیا وثروت دلیل انسانیت میتواند شود دارا بوده‌اید این بود چندماه قبل ازپاریس شرحی خدمت جنابعالی زحمت دادم قتل وغارتی که بسرکردکی عزت‌الله خان دردهات مخلص شده بود شرح دادم که چه قسم حاجی علیخان مباشر مخلص راباغوای رعایای دیزج خلیل مقتول واموال او را بکلی ویك رأس اسب فرزندی نظام‌الممالك که در میاندوآب خریده وعزت‌الله خان مکرر اورا دیده بود از طویله مخلص بردند ، تا امروز بهیچوجه آن کاغذ مخلص راجواب نرسیده تصور بفرمائید برای طمع واخذ اموال رعیت نوکر خود مجدداً زحمت میدهم محض اینکه گمان میکنم از بـی نظمی راهها وپست پاکت مخلص بجنابعالی نرسیده اقتضای دوستی موروثی واداشت که این مختصرراز حمت بدهم وآرزودارم اقبال‌السلطنه این مطالب رابداند که : رعیت مخلص باز از فضل الهی صاحب گاووخر میشوند ولی میبایست جنابعالی این شرف وافتخاری راکه ایل بختیاری وسواره مازندرانی برای خودتحصیل واین نام نیك رامادام‌الدهر برای اسلاف خودبیاد وزینت تواریخ دنیاکردندبکنیدوالادنیاجزنام نیك وخوبی بهم جنس قابل چیز دیگر نیست ومسلم بدانید من بعد جنابعالی بقدرت ایل جلالی نه مالك رقاب ماکو خواهید شد، نه آن ثروت واملاك راقدرت نگاهداری خواهید داشت مگربازتحصیل رضـای ملت رابکنید بـه آن زخمهای بی‌حـد که از مـاکوئی بـاهل خوی وتبریز

رسیده مرهمی نهید وقدری که ممکن است دراصلاح مال مملکت بامردم شرکت کرده ازاقدامات وطن پرستی مضایقه نفرمائید ، غیر این نمائید ندامت کلی حاصل خواهید کرد. زندگی وعزت جنابعالی دراین آب وخاك است وخدای من شاهد باقتضای وطن پرستی ودولتخواهی مکرر باولیای دولت خطای خودشان نوشتم جز عداوت خبری ندیدم تاکردند آنچه نباید بنمایند ، دیدند آنچه نمیبایست به بینند ، حضرت متسطاب اجل اکرم آقای مخبرالسلطنه دام اقباله العالی که محل اطمینان ملت است مأمور حکومت آذربایجان شده اگر خود جنابعالی در سرحد جلفا اگر ملاحظه نمائید درنخجوان یا ایروان ملاقات نمائید تعهد خدمت نمائید که دادن سوار واستعداددرموقع لزوم مضایقه نکنید گمان کلی دارم باملت صلح کاملی داده این صدمات که باهل تبریز رسیده ازخاطرها فراموش شود ، بلکه یك استعداد کاملی درجلفاحاضر خدمت گذاری حضرت معزی اله نمائید ، مردم بدانند جنابعالی باملت همراهی دارید والا این اعمال بدون کیفر نخواهد شد ، ندامت بعد حاصلی ندارد ، جناب مستطاب آقای صاحب نسق که با مرحوم علیخان حاکم در ارومیه وخوی بودند ،باجنابعالی اظهاردوستی مینمایند تشریف دارند این عرایض راتصدیق میفرمایند ، محض دوستی عرض کردم والا ازاین اقدام جنابعالی ذره نفع وضرری شخصی باین بنده عاید نیست . ازخداوندحفظ خانوادگی وشرف جنابعالی را خواهانم وضع پیش آمد روزگار را خوب میدانید .

حسنقلی نظام الدوله تبریزی

***

نامه شماره ۸۰ ـ ۱۸ رجب ۱۳۲۷

شروع به ترتیب انجمن نظاربرای انتخاب اعضاء دارالشوری،از امروز مذاکره

کرده‌اند اما من مصدق نبودم میگویم باید منتظر شد تاحاکم وارد شود ازحاکم کـه حضرت مخبرالسلطنه است هنوز خبر نرسیده است که‌کجا است؟ بعید نیست وقتی بی‌خبر وارد شود .

روسها درسرحد جای خود هستند ، لایحه‌ای که به هیئت علمیه نوشته بودم دیگر موقعش گذشت، بعضی شهرتهاکه در حق‌من میدهند تصور نکنید حرف‌مستبدین است نه‌والله‌صاحبان اغراض‌وامراض وهواپرستان وخودپسندان محض اجراءخیالات خود می‌بافند ومی‌گویند ، شما گمان میکنید همه مشروطه‌طلبان مردمان آزادمطلق بی‌هواوهوس‌هستند نه‌ولله ؛ این‌جعلیات‌محض‌برای این است‌که مرا ازانظاربیندازند که‌مبادا بدارالشوری منتخب شوم . شما وقتی قربان‌صدقه یکنفر شخص‌که‌اوراندیده بودید می‌شدید من‌نسبت‌بسهم‌خودم‌راضی‌نشدم حالاهم میگویم : **ای‌قوم بیائید که دجال نباشد .**

البته وقایع تهران را بشما نوشته‌اند، حاجی ناصرالسلطنه‌هم جزو گرفتاران است اما اوو‌امثالشان کفیل میگیرند وویل میکنند... در اردبیل هم صارم‌السلطنه‌را ملت خودش جمع شده از قونسولخانه بیرون کرده‌اند . در ثانی رشیدالملك تـوپ انداخته وراه قونسولخانه به‌ده است . درثالث درقلعه اردبیل سه‌نفررا شلیك کـرده کشته‌اند که‌از جمله میگویند خادم‌باشی است وعلی‌الظاهر باید پسر خادم‌باشی‌باشـد باجماعتی دیگر... علی

***

نامه شماره ۸۱ ـ ۱۸رجب ۱۳۲۷

این‌نامه را به‌مخبرالسلطنه والی آذربایجان مینویسد که برای بار دوم والی شده است .

عرض میشود با پست دوشنبه شرحی مختصر در جواب رقیمه محترمه عرض کرده‌ام انشاءاله خواهدرسید، چون روز مزبور حال بقاعده نداشتم ومختصرتب کرده بودم درعرض آنچه لازم بود عرض شود بمختصر اشاره قناعت کردم .

امروز خواستم که در آن باب نوعی مفصل‌تر عرض نمایم تا خاطر محترم بـا وجود احاطه کامله که در امورات دارندوگمانم این است که محتاج بعرض واظهارات بنده نباشدبازوظیفه اداکرده باشم .

وضع آذربایجان رااز دورشنیده‌ایدودرحقیقت دستی‌ازدوربرآتش‌داریدگرفتاری وپریشانی اهل شهر ازمالك وتاجر وکسبه ونوکر باب محتاج بشرح وبیان نیست ، خاطر محترم‌مسبوق است که‌غالب‌نوکر باب‌کشوری ولشگری چشمشان‌به‌جزئی‌وظیفه بودکه‌ممرمعاش تمام‌اهل‌وعیال‌آنهامنحصربآن وجه‌بود، درعرض‌دوسال سابق‌بالمره دست‌خالی‌مانده‌وبابت‌سنهٔ ماضیه اغلب برات نیزصادر نشده وهمه سرگردان وماتو مبهوت‌هستند، این‌حال‌دستی بگیراست اماحال‌دستی‌بده، آنچه‌پارسال‌است همه‌محالات زیردست‌وپای‌چپاولچیان‌وتاخت‌وتاز سواره‌های‌مختلف بود ازماکوتاقافلان‌کوه‌طولاً وازقره‌داغ تا ساوجبلاغ عرضاً جائی نمانده که‌سم اسبی نرسد و گردش رابه آسمان نرساند ... اردبیل ومشگین وخلخال که در سنهٔ ماضیه دچار خسارات بود ، امساله بیشتر ازپیشتر آشوب‌ودرهم‌وبر هم‌وبی‌اغراق اغلب دهات‌غیر مسکون مانده، محال سراب وگرمرود«واوجان وعباس[۲۰۹]» فعلاً زراعتشان درصحرا مانده نه‌حال درودارند نه مال برای حمل ازصحرا بخرمن ، هرچه دواب وقره مال داشتند همه بغارت رفت. [یعنی‌بوسیله شاهسونها وسواران‌طرفدار محمدعلی میرزا ـم]

حال‌ساوجبلاغ‌واطرافش‌نیزمعلوم‌است که‌سرسال است دچارکشاکشهاومنازعات داخلی وخارجی است، ازارومی‌چیزی عرض‌نمی‌کنم زیراکه وضعش معلوم وازکثرت

ظهور خفا پذیرفته است ، وضع قرهداغ نیز محتاج به‌بیان نیست وهرچه عرض شود اظهار بدیهی کردهام ... مراغه وهشترود ودهخوارقان کـه‌فی‌الجمله امـتیازی دارد مـانند سایر ولایـات صـدمه عمومـی بر آن نرسیده مگر بـر بالاهای دهات مراغه وپاره محالات هشترود که آنها نیز درحکم سایر ولایات است هر چه نقد و نسیه دارد سکوت تمام یا اغلب‌آنها پرداخت کرده وقیمت غله‌را هم میگویندحواله میدهد وچیزی نمانده مگر بسیار کم .

مقصود از عرض این‌مقدمات این است‌که آذربایجان کلیه محتاج به‌تخفیف‌و اعانت است و باید اسباب آبادی آن‌را فراهم آورد ، و از ممالك ورعیت دستگیری کرد وتمام‌دهات که ازحلیهٔ آبادی افتاده و دواب واغنام واحشامشان بغارت رفتـه لااقل باید طوری بشود که‌کاری بدست آرند ومشغول زراعت بشوند .

حضرت‌عالی که‌مأمور آذربایجان‌شده‌اید خوب است‌که‌تأملی دراین‌موادفرموده وبا احتیاط‌کامله‌براطراف‌کار اقدامات شایانی‌فرمائیدکه اسباب نیك‌نامی ابدالدهری برای‌حضرتعالی فراهم آید .

مجملاً حالاوقتی‌است‌که‌کمر همت بر ترفیه حال‌عباد وبلاد بسته این مشتی مخلوق فلك زدهٔ خانه‌خراب را آسوده فرمائید .

تکلیف نوع‌خواهی ووطن‌دوستی همین‌است‌که عرض‌کردم وخدارا شکرمیکنم که‌حضرتعالی که‌در حقیقت از خیرخواهان مملکت و مقبول‌القول و مسموع‌الکلمه و واقف بردرد ومطلع از دوا هستند بر عمل مالیات مأمور شده‌اند وانشاءالله باقتضاء فتوت آنچه لازم است سعی خواهند فرمود ...... علی

***

نامه شماره ۸۲ ـ ۲۲ رجب ۱۳۲۷

این نامه را به‌سپهدار تنکابنی (محمدولیخان) نوشته است واین‌همان‌سپهدار

تنکابنی است که از محاصره تبریز بازگشت، طرفدار ملت و آزادی شد ، دراین تاریخ او وزیر جنگ بوده که بعداز چند ماه رئیس‌الوزراء شد ، این نامه ۲۶ روز بعد ازخلع محمدعلیشاه از سلطنت نوشته شده است .

عرض می‌شود : امروز شمع انجمن دلبران یکی است ـ دلبر اگرهزار بود دل برآن یکی است . دراین ایام که مصدوقهٔ طلع طالع ولمع‌لامع واستبدل بقوم قوماً و بیوم یوماً است ،لازم است هرکس باندازه خود خدمت دولت‌و ملـت راوجههٔ همت ساخته ازعرض آنچه تکلیف‌خودرا در اظهار آن میداند مضایقه ننماید ، خودستائی نمودن دور از شیوه انسانیت‌است وادب ومن عرفنی‌فقد عرفنی.درهرحال نیت‌ومقصد دعاگوراپارسال که‌در اردوی‌باغ‌صاحبدیوان تشریف‌داشتیدکماهوحقه مطلع ومسبوق شدید ، وازمذاکرات وپیغامات حضوری وغیابی خاطر محترم مستحضر است‌که اعاده آن‌رانوعی ازرعونت میدانم وهمین یك‌فقره که بتوسط جناب لواءالملك بملاحظاتی چند مخصوصاً بحضرت اجـل عالی پیغام داده‌ام البته در خـاطر محـترم هست کـه **عرض کردم شخص من محکوم بروجوب قتل است** اما بشمشیردولت نه‌بتیغ‌ملت نجاح وفلاح ملت ومملکت را درهمان مطالب میدیدم‌که در آخـر بآن منجر شـد ، افسوس‌که آنوقتها عرایض بی‌غرضانه‌ام موقع قبول نیافت و هرکس از دایره جمع بجائی رفتند ـ ما بماندیم وخیال توبیك جای مقیم، تا اینکه بارقهٔ طور و تجـلی تابیدن‌گرفت ووجود محترم حضرت اجل عالی مطلع انوار سعادت شده‌کاری راکـه عقول از درك آن عاجز بود بعرصهٔ ظهورآوردید ، چنانکه‌شاعر گفته ؟ مثل درزمانه بفرزانگی ـ بر او ختم مردی ومردانگی .

بعداز عرض این مقدمات بهتر این‌است نکته چند از امورات راجعه بمملکت خرابهٔ آذربایجان راعرض نمایم .

اما وضع اشخاص ـ درحالیکه وضع معاش معلوم شد ،حکم اهالی نیزبالطبع

وبالتبعه معلوم خواهد شد ، مدار معیشت بر امنیت است ودر عرض این‌سه‌سال روی آذربایجان نخندیده وامنیتی ندیده است ، تجار ازپاافتاده ومالشان حمل ونقل‌قراجه داغ وآنصفحات شده‌اگرچه‌شعر رکیکی است‌اما میتوان گفت: «زسوداگران یك‌گری مانده است ـ زاوضاع حجره دری مانده است» نه فروشنده هست نه خریدار ، نه متاعی باقی است نه بازار ، نمی‌دانم با این حالت افسردگی واستیصال که اهالی این ولایت رااز ملاك وتجار وکسبه ونوکر باب تا آحاد وافراد زارع ورعیت گرفته چه چه تدبیری بایدکرد ؟ البته خواهید فرمود که علاج این کارها در دارالشوری شده و اعضای محترم ووزرای فخام فکری بسزا دراین‌بابها خواهندکرد ، باوجود این‌تکلیف درعرض واظهار بود تاخود چه‌کند رأی جهان آرایت»

ثانیاً ـ مراعات حال اشخاصی است که دراین توده خاکسترعمومی بسر برده‌وبا خاك‌نشینان اهل این‌ولایت سینه‌را آماج خدنگ بلایا و مصائب نموده وبانتظار صبح سعادت شب را بروز آورده‌اند که حقوق این اشخاص اداء نشده وامروزها موقع این است که‌درحق آنها بذل مرحمتی شود که ازجمله آنها جناب مستطاب اجل آقای رفیع‌الدوله[210] وجناب مستطاب اجل آقای مشکوةالممالك وجناب اجل آقای اقبال لشگر وجناب حاج منیع‌الملك وامثال ایشان است که باقتضای نجابت ذاتی خدمات خودرا غایبانه بجا آورده ودرخدمتگذاری ملت ازبذل جان ومال مضایقه نکرده‌بنده ازعوض ایشان منتظر پاداش‌هستم ، امروزها وقتی‌است‌که هرکس باندازه‌خدمت‌خود پاداش بیند وخدمت نماید ونعمت‌ببرد،چون‌ریارا شریعت مطهره حرام فرموده‌تکلیف این‌اشخاص‌نیست‌که بشخصه بمقام‌عرض‌حاجات برآیند،اما وظیفه سایر خادمان ملت هست که‌خدمات‌هرکس را عرض‌نموده متوقع‌احسان بشوند،مخصوصاًخواهش دارم‌که درحق اشخاص محترمه مزبوره خصوصاً وسایر جان‌نثاران ملت عموماً آنچه فراخور حال ایشان است مرحمت فرمایند ، جناب مشکوة سابقه ارادت در محضر با سعادت

دارند و در اردوی دولتی مانند مومن آل فرعون در سروخفا بلکه درجهر و علن از جانب‌داری ملت باقلم وقدم‌ودل و زبان مضایقه نکرده با تدابیر لازمه آنچه بایستی بکنند کرده‌اند ، حیف است که با این‌حال معلوم قدرش مجهول بماند ، ومیدانید که دوری ازبساط سلطنت قدیمه با آن تقربی که‌قبل از سه‌سال داشت ، نشد الابـواسطه ارتباطی که با دعاگوداشت که دوستی من باعث دشمنی اوبرخود شد وازهمه‌خدمات اوچشم پوشیدهٔ مخذول ومنکوب شده درشهرش باز گذاشتند وکمال تشکر را ازاین دارد که بحمدالله ازساحت قدیمه دور مانده خودرا بکشتی نجات ملت‌داری‌رسانید . درحق اقبال لشگر که‌شخص پیرو محترم‌ومجرب است ، سابقاً تلگرافاً عرض کرده‌بودم پسرش اعزاز لشگر جوان لایق وقابل ومستعد هرخدمت است وازاول عمر درخط‌نظام خدمت کرده تجدید مطلب را مستحسن نمی‌شمارم .

ماندجناب صارم‌السلطنه‌که بذکر اوختم‌کلام نموده عرض مینمایم ، نجابت‌و اصالت خانواده اووخدمات دویست‌ساله آبا واجدادش نباید از خاطر محترم‌فراموش شود، در سیزدهم ماه جاری تلگرافاً درخصوص او عرض‌کرده‌ام هنوز بجواب نائـل نشده‌ام وسابقه خدمت درمحضرذی مکرمت‌دارد ، مخصوصاً اورا بحضرت اجل‌عالی عرضه میدارم‌وبعبارت صریحه‌او را بحضرتعالی می‌سپارم که تلافی خدمات گوناگون اورا فرموده سربلند ومفتخرش نمائید زیاده عرض‌نمی‌کنم ... علی

***

نامه شماره ۸۳ ــ ۲۲رجب ۱۳۲۷

نامه‌ایست که‌بسردار اسعد وزیر داخله نوشته است یعنی (وزیر داخله دولت

مشروطه) عرض میشود: بعداز وقوع وقایع‌وطلوع طلایع سحرعرض تبریك‌تلگرافی زحمتی دیگر نداده ومصدع اوقات سعادت وشرافت مآب نشده‌ام ، ایامی که‌درپاریس تشریف داشتند دوستان که آنجا بودند ، گاهی اقدامات ومقالات حضرت اجل عالی را اطلاع داده‌جلب مسرت و امتنان مینمودندتا اینکه ازپاریس حرکت فرموده و از اثر حرکات صحیحه ورأی مستقیم همین نتایج روداد که معلوم است بنده راوضعی است‌جداگانه که‌مهما امکن داخل امورات نشده گوشه راگرفته از لب لعل توقانعم بتماشارا قائل شده‌ام ، امانه بقسمی ازصلاح ملت‌ومملکت ودولت دست بکشم وخود راازعرض حقیقت‌واصلاح معذوردارم، این‌است که بعرض این ذریعه مصدع‌میشود .

که‌الحمدالله ملت بر آمال خودرسید ودرپس پرده هرچه‌بودآمد . حالاموقعی است که باید باتمام قوا اوقات شبانه‌روزی صرف اصلاح حال‌مملکت وترفیه بلاد و عبادکرده‌جلب قلوب‌فرمائید، واین‌فقرات مطلبی است که‌همه‌میگوئیم‌وهمه میشنویم ودرگفتن مضایقه نیست .بنده‌چون **آذربایجانی و تبریزی** هستم‌لازم است که‌آنچه راجع به این [۲۱۱] مملکت است خصوصاً ومطالب راجعه بسایر ممالك را عموماً عرض نمایم ... آذربایجان حالا سه سال است مبتلای انواع مصائب وصدمات‌شده وخرابی که‌باین‌صفحات ازتاخت‌وتازوسوختن‌وکشتن وبستن روداده‌گمان ندارم بسایرصفحات ایران روداده باشد .. آخرین صدمه‌اش معلوم است که یازده ماه شهر درمحاصره و اطراف وجوانب همه دست ارتجاعیون * مانده آنچه توانسته‌اند کرده‌اند فعلاً برای اهالی این صفحات نه حالی مانده ونه‌مالی ونه جانی وهمه انتظار ورود ایالت‌جلیله رامی‌برندکه در این مواد باقتضای سیاسی‌دانی کـه مخصوص صاحب اختیار است کارشارا علاجی نماید ، اما باوجود این برای امثال‌داعی نیز لازم است که از عـرض

---

* آنزمان واژه ارتجاع رابکار می‌برد

حال کوتاهی نکرده ووظیفه خودرا ادانماید .

شایدعرایضی که دراین باب میشود حمل برحب وطن بشود ، امابدون شائبه اغراق مطلب این است که عرض میکنند : دهات بالمره پامال واغلب خالی از سکنه ومال بغارت رفته واز اغنام ودواب خاصه در محال مشکین وسراب و گرمرود واوجان عباس چارپائی نمانده که رعیت بیچاره زراعت خود را حمل کرده بخرمن بیاورد یا بکوبد ویاحمل شهر نماید و موقع این است که عرض شود: «آتش بیار خرمن آزادگان بسوز ـ تا پادشه خراج نگیرد خراب را» لنگر اقامت انداختن مهمانان نیز معلوم است و حاجتی بذکر آن نیست . در این مواقع آنچه لازم است اتحاد عقلاء و متنفذان مملکت وید واحد هیئت جامعه شدن ایشان است ، بلکه بسازور اجتماع عقول و آراء بتوان کامل کرد و هر چه در این باب عرض و اظهار نمایم همه حکم اظهار بدیهی را خواهد داشت . بنده از قدیم یک عقیده داشتم که حالا نیز بهمین عقیده باقی هستم و آن این است که از اطراف ممالک **جمعی غیر از وکلای دارالشورا که انتخاب خواهندشد بمرکز دعوت شده** وتادارالشورا منعقد شود ، در این مواد گفتگوها نمایند و آنچه حکم آن ممکن است حکم ، وآنچه موقوف به انعقاددارالشوری است موکول به انعقاد دارالشوری نمایند . واین رائی است که ایام اقامت باسمنج تلگرافاً عرض کردم و بعد از آن نیز عرض کرده ام ، اگر چه مظنه حالا موجبی برای این مطلب نیست زیراکه اجتماع اعضاء دارالشوری را مدتی نمانده وبعیدنیست تایک ماه انتخاب واجتماع بشود ، اما بازعرض این نکته را لازم دانستم وبیشترازاین اطاله [۲۱۲] نمی کنم»... علی

***

نامه شماره ۸۴ ـ ۲۵ رجب المرجب ۱۳۲۷

(نامه ایست که باقبال السلطنه سردار ماکوئی مینویسد) عرض میشود در این

مدت‌متمادی کاشوب در تمام ذرات‌عالم بود ، داعی عرض‌حالی نکرده وتصدیعی نداده وخودرادخیل امورات‌محاربه‌نکرده وتادست وزبان‌وقلم یارائی داشت‌همیشه‌دراصلاح امورکوشیده واز دولتخواهی وملت پرستی‌که هر دو را وجود واحد میدانم کوتاهی نکرده‌ام وشهدالله‌خودرا چندین‌دفعه هدف‌تیرمرگ کرده ایامی که حضرت اقدس‌والا شاهزاده عین‌الدوله درباغ صاحبدیوان بودند دربحبوحه جنگ رفته‌مذاکرات‌کردم و بالاخره دراین اواخر باسمنج رفته‌حضوراً چه‌هاگفتم‌وچه‌ادله وبرهان آوردم وباتهران چه‌مخابرات سخت‌کردم که‌ذکر آنهاطولانی‌است ، مقصوداین‌است‌دراینمدت‌نخواسته‌ام باجنابعالی فتح باب مذاکره کرده‌چیزی عرض‌نمایم وتصورهم نمیکردم که‌افتتاح‌این باب خواهد شد .

امامجاری امور داعی را مجبورکردکه‌قلمی برداشته بعضی ازآن مقالات‌که بدیگران‌عرض‌کرده‌ام به‌جنابعالی نیزعرض نمایم . جنابعالی جانشین‌شخصی‌هستیدکه سیصدسال است خانواده محترم درعین‌عزت وکامرانی ونام‌نیک‌بسربرده وسرحددولت راحفظ وحراست‌کرده هنوز خدمات لایقه مرحوم مغفور اقبال‌السلطنه[۲۱۳] مبرور از خاطره‌ها نرفته، درعرض این‌سه‌سال آنچه شدگذشت ، حالاکه دوره‌سلطنت تجدید گردید وروزگار پای بمرحله دیگر گذاشت‌وامیدواری‌تمام‌است که‌بهمت‌اولیای‌دولت وعقلای ملت پای بر پله همت‌بگذارند وترنج دولت وافتخار را از قبه عرش‌برین بربایند وبرای امثال جنابعالی که از معارف رجال بزرگ ایران و بقدمت خانواده وخدمت معروف هستید واجب‌تراست که‌دراین‌موارد ازطرفداری ملت مضایقه نفرموده سعی بلیغ دراجراء ترقیات ملت بفرمائید .

داعی جنابعالی را مدتها است بامحامد اوصاف شنیده وازجمله تربیت‌شدگان ومهذبین عصر وواقف برمواقف مقتضیات حال میدانم ، هرکس دراین میدان‌قدمی پیش‌گذاشت گوی‌سعادت را اوبرد ونام نیک‌را ذخیره‌کرد .

بعدازاین مقدمات دیگر باید ...،... دل برترقی دولت وملت گذاشت . شایددر اینموقع پاره معذرتها پیش آرند وپاره امورات ذکربکنند ،عرض میکنم که از گذشته حرف زدن روا نیست ولزومی ندارد و بنده از جانب محکمه عدل ودیوان مظالم حرف نمیزنم مقصودم فقط از آینده گفتن است، دردنیابهتراز این وقایع، امرعبرت انگیزواقع نمیشود که دولت تمام قوای خودرا جمع کرد و بروی تبریز سوق عسکر نمود اماچون مشیته الله برهوان وخذلان ملت تعلق نگرفته بود عاقبت کار آن شد که همه دیدندوشنیدند... حضرت ایالت باید دراین چندروزه وارد بشوند ومطلع هستید که وجـودمحترمشان شخصی است عاقل وکامل ومجرب ومهذب وپولتیک دان وحق شناس ومخصوصاً خانوادگان قدیم را فراموش نکرده وایشان را منظور نظر خواهد کرد ، وزراء فخام حالیه خاصه حضرت امجد سپهدار اعظم وحضرت امجد سردار اسعد مردمانی هستند صاحب [۲۱۴] خانواده وعاقل وکاردیده ومسلم بدانیدکه وجود محترم جناب مستطاب عالی برای ملت لازم تر است تاوجود سایر اشخاص ... اگراین اظهارات بنده رابسمع رضایت بپذیرید ضمانت می کنم که دردنیا و آخرت اسباب نجات و فلاح خواهد شد؛ زیراکه غرض بنده جز حفظ حقوق بشر وحق دماء بندگان خدا وسعی در ترقی ملت اسلام وکوشش درافزودن شوکت دولت امر دیگر نیست ومشروطه غیرازاین امور امر دیگر نمی گوید ، حضرات آیات الله حجج الاسلام عتبات عالیات که این همه پافشاری دراین امرکردند برهر مسلمی لازم است که تبعیت ایشان راکرده از اوامر ونواهی ایشان تخلف نکنند ... وخداگواه است که مرا در عرض این مطالب غرضی جز سعی درترقی دولت اسلام نیست ومخصوصاً بواسطه حسن عقیدتی که بجنابعالی دارم ومعتقد براین هستم که ازبدو امر درآمد کارنحو مرغوب نشد والاحضرتعالی کمتر ازسایر اولوالعزمها نبوده ونیستید ودیگران هم میکردند آنچه مسیحا میکرد !

ازجانب حضرت اجل اکرم آقای نظام الدوله که در فرنگ هستند پاکتی بنام نامی

رسیده بودلفاًفرستادم * ملاحظه‌میفرمائید وجواب هرچه‌باشدمرقوم میفرمائید . باز مجدداً عرض میکنم تکلیف حضرتعالی این است که‌بعد ازورود ایالت باکمال شوق وذوق حاضر برخدمات دولت وملت بوده وقائل برتفرقه این دو قوه نباشید وخود را ازاین مطالب معاف نشمارید ، بایستی تا حال چندین مکتب بنام نامی حضرتعالی در تبریز وسایر بلدان تأسیس شدی و اطفال مملکت در زیر نعمت بی‌پایانی که خداوند وهاب مرحمت فرموده غرق تشکرات‌شدندی :

«من چه گویم یك‌رگم هوشیار نیست»

والبته ترقیات محیرالعقول دول خارجه راکه درسایهٔ اتحاد وعلوم‌کسب‌کرده است به‌بینند وقدرت بر تأسیس مکاتب وتقویت هم‌نوع خود داشته‌باشد ومعاذالله قدم بازپس‌بگذارد،ظلمی است‌که برخود وبر تمام معشر بشر وهم جنسان خود کرده است

..... علی

چون احتمال میدهم که‌بواسطه عدم سابقه برخط ومهر بنده ملتفت برنویسنده آن نباشیداین است‌که بالضروره عرض میکنم : عرض‌کننده ورقه علی‌ابن موسی‌بن محمدشفیع است که معروف به‌ثقةالاسلام میباشد چون‌ضرورت داشت این مطلب را عرض‌کردم ...علی

***

* نامه شماره ۷۹ است

نامه شماره ـ ۸۵ اول شعبان ۱۳۲۷

گویا به هیئت علمیه نجف نوشته است :

بعداز عنوان آغاز نامه .

این مطلب راهمه می گویندو گفته اند وچیز پنهانی نیست ، دول کنکاش * کرده بالاخره اذن دادند تا دولت روس سوق عسگر به آذربایجان نمود ،بعداز دخول رفتن خودرا به آمدن حاکم وعودامنیت موکول کرد .. حاکم آمد قشون روس آنچه لازم بود کرد ، ازتحریك رحیمخان وفرستادن قازاق بقره داغ وسراب و تعیین آگینت در قصبه تابهانهٔ حراست اورا داشته باشد .

دراین ضمن باغ شمال رامسکن کرد وآنچه لازمه تصرفات بود نمودومینماید واز قراریکه می گویند تاسه ماه منتظر خواهند بود اگر بهانهٔ آنها قطع نشود مسلماً **و بالبداهه رحل اقامت ** دائمی خواهند داشت** مملکت راکنترل خواهندکرد مملکت آرام نمی شود مگر بازور پول وقوهٔ عسگریه ، دراین مدت هرچه دست وپا میزنند که تنخواهی تدارك نمایند فی الحقیقته نمی توانند ، درطهران جواهرات گرو می گذارند کسی پول نمی دهد . درهمان لایحه سابق الذکر اولین مطلبی که نوشته ام این است که مملکت محتاج پول است وانگلیس و روس مطمئن هستندکه از داخله مملکت کارسازی نخواهد شدولابد از استقراضی ازخارجه خواهند بود دراینصورت

---

* بعداز شصت سال که اسناد وزارتخارجه انگلیس بیرون افتاد ، دانسته شد که چنین بوده است .

**ـ بعدازچهارماه ازورود آنها ، این پیش بینی رامی کند وراست درمی آید ،زیرا قشون تزار ده سال ماند واگر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پیش نیامده بود، همچنان مانده بود .

باز بالبداهه تا مملکت امن نشود اقدام نخواهند کرد ، مسئله دور به میان خواهد افتاد ..

بهرحال اگر مملکت خودش چاره خودرا نکند کنترول خواهندکرد ،خواهند کرد .

ماهرچه دست وپامی‌زنیم جزفرورفتن کاری نمی‌کنیم . اینفقره‌راهمه‌میدانند که بعد از مراجعت از باسمنج من بازگوشه گرفته دخیل مذاکرات نبودم و بعضی اشخاص بالخصوص و نیز مخصوصاً نمی‌خواستند من دخیل کار بشوم ، فقط ۲۲ ربیع‌الآخر تلگرافخانه حاضر شدم از تهران هر چه تکلیف کردندکه حاکمی جز مخبرالسلطنه قبول نمائید نکردند وهرکس را تکلیف کردند رد نمودند . ازآنطرف نیزحرف دولت‌روس راهمه میدانستندکه رفتن قشون خودرا موکول بآمدن حاکم می‌کرد . مجملا چهار ماه‌شهر بی‌حاکم ماند ودر عرض این‌چهارماه‌حریف آنچه می‌خواست کرد ونفوذ خودرا مزید نمود.شمارا بخداکسی که‌می‌گفت‌یکی رابحکومت قبول بکنید ولج‌بازی نکنید تابهانه خصم قطع شود ،طرفدار ملت و مملکت است‌و یاکسی که‌تغافل ومسامحه‌کرد ؟ شجاع‌الدوله که تاوسط شهر رانده بود * بمصلحتاً لازم‌الرعایه می‌شود وامروز ، روز محتاج به‌او می‌شویم ومأمور می‌کنیم سرارد‌بیل وقره‌داغ برود ،اما عین‌الدوله‌که همیشه در اجراء اوامر محمدعلی‌میرزاتکاهل‌میکرد حال اوبدتراز‌حال‌شجاع‌الدوله‌می‌شود [نکات دقیق‌تاریخی ازاین‌نامه‌هاروشن‌می‌شود. م] وهرکس که‌گفت اوراموقتاً بحکومت قبول نمائید ،شاهسون ، رحیم‌خان و غیره همه از اوحرف می‌شنوند ، طرفدار استبداد می‌شود ! [اشاره به‌خودش است.م] بلی طرفداران پولتیك انگلیس مصلحت ندیدند ومردم را اغفال‌کردند ودیگران‌رامتهم نمودند وخودشان راجنت‌مکان‌کردند .[اشاره به‌دموکراتها است ورهبر آنها .م]

بعضی اشخاص واجزاء اومخصوصاً باقتضای پولتیکی‌که داشتند مراباصطلاح

---

* این تدبیر مخبرالسلطنه‌بود که‌درست درنیامد

رونمی‌دادند، حتی ۱۳ جمادی‌الاول مرا مخصوصاً بتلگرافخانه طلبیدند ، همان‌شخص نیامد ودرآخر که‌آمد ابداً خودرا آشنانکرد [اشاره به‌رهبر دموکراتها است.م]

پول‌ندارم که کپیه تلگرافات آن‌روزی رابگیرم وبفرستم تاملاحظه‌کنیدکه چه گفته‌ام . ازاین مطالب‌آنچه صلاح می‌دانیدبجاهای لازم ارائه نمائید، شنیده‌ام‌آنجا هم‌بعضی اشخاص‌هست که‌برضد بعضی عقاید هستندمن‌خوش‌ندارم‌که اسم من‌درمیان مذکور بشود . علی

***

نامه شماره ۸۶ ـ ۱۴ شعبان ـ۲۷

این‌نامه فرمان عفو عمومی است که‌درضمن‌نامه‌های مرحوم ثقةالاسلام‌بایگانی شده است این‌رونوشت فرمان بوده که‌برای اطلاع برادرانش به‌عتبات ارسال‌شده.

«عموم حکام ایالات‌وولایات را مخابره شود : چون‌بمناسبت ولادت باسعادت حضرت حجت عجل‌الله‌فرجه واعلان رسمی‌ولایت‌عهد حضرت اقدس ارفع والاشاهزاده محمدحسن میرزا دامت شوکته عفو عمومی در دارالخلافه تهران اعلام شده لهذااز این تاریخ‌بشمول رافت وتعمیم عطوفت دولت بنام نامی‌اعلیحضرت‌شاهنشاهی‌بعموم مقصرین پولتیکی در تمام ممالك محروسه ایران عفو عمومی بشروط و مستثنیات ذیل اعلان می‌شود .

اولاً ـ اشخاصی که‌هنوز اطاعت اولیای دولت را نکرده ودرحالت یاغی‌گری وتمردهستند .

ثانیاً ـ کسانیکه وجودآنهادربلادیاعودتشان‌بمسکن خودهرروزه اسباب‌هیجان وشکایت عامه وخوف وفساد است،از مضمون عفو عمومی مستثنی هستند . نایب‌ـ السلطنه علیرضای قاجار (عضدالملك)

نامه شماره ۸۷ – ۱۶شعبان۱۳۲۷

جناب نورچشما ـ بعداز انتظار طولانی پاکت مورخ ۲۰رجب شما رسید واز اینکه بحمدالله برات دویست ودوتومان‌بشمارسیده وپیدا شده خیلی خوشوقت‌شدم نسخه ثانیه آن‌را بشما فرستاده‌ام وحاجتی هم برآن نیست .

هفته‌گذشته شرحی نوشته‌ام ونمی‌دانم چه‌نوشته‌ام فقره رحیمخان را نمیدانم نوشته‌ام یانه ؟ ... روز یکشنبه آشوبی افتاد که مأمورین روس‌رحیم‌خان راگرفته بعدذلك جنرال قونسول‌بشدت‌تکذیب‌کرد وامر درمیان ردوقبول‌مشتبه ماند ،تااینکه درروز ۱۵ماه [۲۱۵]حاج‌میرزاآقا بلورفروش که‌ازجملهٔ‌محبوسین قره‌داغ بود واردشد وتفصیل معلوم‌گردید وشرح آن باین‌نحو است‌که صاحب‌منصب روس از رحیم‌خان «مطالبه‌کاری» کرده ودوازده‌هزاروپانصد تومان‌نقد و۱۸۱ نفر شترکه از ایروانی‌ها بغارت برده بودندگرفته ومراجعت کرده‌اند وابداً تعرض بر رحیمخان نشده ، بلی ورود سالدات ومطالبه ،اسباب‌جرئت قره‌داغی واهری شده دست‌وپائی بازکرده‌انداز جمله‌کاری‌که‌مأموروس‌کرده‌این است که‌حاج‌میرزاآقارا حسب‌الاظهار حاجی‌محمد رضاشکویی ازرحیم‌خان‌گرفته مرخص‌کرده‌اند ، وقریب ۳۰نفر ازبی‌دست وپاها هم مرخص شده‌اند ، ولی پنج‌نفر ازخواص‌که‌هم محبس حاج‌میرزاآقا بوده باقی‌هستند که‌از جمله رضاقلیخان مرندی وپسر حاج‌علی خیابانی برادر شیخ اسماعیل معروف شماها است که‌این‌بیچاره‌ها بجهت معروفیت‌وشخصیت که داشته‌اند درحبس باقی مانده‌اند واین‌ها جمله‌شش‌نفر بوده‌اند که‌فقط حاج‌میرزاآقارا،حاج محمدرضاشکویی ازمأمورین روس‌خواهش‌کرده مأمور هم باتشددگرفته است ..... وضع‌مملکت‌هنوز استقرار پیدانکرده ومشگل است باین‌زودیها اصلاح پذیرد ، دیروز ازتهران‌تلگرافی درخصوص عفو عمومی رسیده بودکه‌صورت آن‌را برای شما فرستادم ... درشهر از جانب نظمیه‌متعرض دوسه‌نفر ازخرده‌پاها که در ایام «اسلامیه» پاره حرکات کرده

بودند ازقبیل فلان فراش وغیره‌شدند وبردند حبس کردند ، قونسول روس‌فرستاد از دست نظمیه گرفت‌ومرخص نمود ، من‌حرف یکی ازآن‌اشخاص رازدم درشهرآشوب شدوبعضی آقایان قارت‌وقورت کردندکه‌چرا فلانکس‌حمایت از پارهٔاشخاص مینماید وآن‌شخص که‌من حرف اورا زدم حاجی عبدالله نامی بود که در اسلامیه پیشخدمتی داشته ، ازاینجا وضع مردم را باید فهمیدکه‌تاچه اندازه هستند . خداوند متعال‌شب ۱۲ شعبان برای آقا یحیی دختری کرامت فرموده .

نامهٔ شماره ۸۸ ــ سی‌ام شعبان ۱۳۲۷

این نامه‌را بعدازوصول نامه‌عضدالملك نایب‌السلطنه(علیرضا قاجار) که در ۲۵ شعبان۱۳۲۷ به‌ثقةالاسلام نوشته وخبرداده است که‌محمدعلی شاه مخلوع ازایران بیرون رفت ،به نجف نوشته است.»

نجف‌اشرف ، خدمت باسعادت اعضاء محترمه هیئت علمیهٔ دامت‌فیوضاتهم ، بعدازعرض سلام خالصانه مشتاقانه مصدع میشود :

دردوازده جمادی‌الآخری شرحی مفصل عرض کرده‌ام‌که بنظر فیض اثررسیده اگرچه موقع بعضی ازمندرجات آن تغییر یافت اما اصولاً مطالب آن باقی‌است‌این است که‌مجدداً بعرض این‌لایحه مصدع میشود :

انقلاب ممالك خاصه مملکت آذربایجان بی‌شبهه معـلوم خدمت است شـاه مخلوع که وداع تاج وتخت‌کرده بود در۲۳همین‌ماه‌ترك‌وطن‌نیزکرده خودرابلجه‌ای که‌مدفن شرف اوبودکشید ....

بعدازخلع‌اوومملکت ازدست استبدادخلاصی یافته خودرا بر مهدملت‌انداخت وتمام انظار متوجه این‌نکته‌شدکه‌ملت‌چگونه ادارهٔامورات خواهدکردوبعدازهزیمت یاعزیمت شاه‌مخلوع نظرهای دقت‌بیشتر ویکی برهزار مضاعف شده ... دولت‌روس

اورا اغفال کرد وآغوش خودرا برای اوباز نمود وبه سفارت خودش کشید وبراهش انداخت ، ودرحقیقت این **نکته تدبیری بودکه‌دولت انگلیس برای او کرد و عشوه بخرج دادوشاه** ماتش کرد...ماآذربایجانی ازآنجاکه‌ازسوء اتفاق درالیانس این‌دودولت‌درسهم‌روس وباخاك قفقاز همجوار هستیم مبتلاء یك‌آتش‌سوزانی‌شده‌ایم که شرارهٔ آن خرمن هرخشك وتررا می‌سوزاند .

بهانهٔ تخطی روسها بر خاك ایران وآذربایجان معلوم است که چیست ، به دولت تهدیدملت را بهانه کردند وبه‌ملت تعدیات وقوشون‌کشی‌دولت‌رابهانه‌آوردند وبالاخره عنوان حمایت تبعهٔ خارجه وعدم استقرار امنیت‌راکرده داخل‌مملکت‌شدند وعمارت ییلاقی دولتی‌راکه**چهارصدو چندسال است‌که** مسکن سلاطین ایران‌بود، مرکز قشون ومسکن رئیس‌اردوکرده بیرق دولت خودرا افراشتند ودرداخله‌وخارجه رسماً ومن غیر رسم گفتند ومی‌گویند که بعداز استقرار امنیت خواهیم‌رفت وورود حاکم وعود امنیت را غایت قرار دادند .

بعدازورود حاکم وقبل از اظهار بر ایالت عده سالدات به قره‌داغ فرستادند ولدی‌الورود بارحیمخان اظهار خصومت نمودند واهالی قصبه (اهر) را تشجیع بـر مخالفت اوکردند وبالایجاب آنها نیز بمقام مقاومت برآمده بعضی اسلحه وغیره از سواره رحیم‌خان گرفتند ، باندك فاصله بارحیمخان سازش‌کرده دوازده‌هزارتومان و کسری‌نقد و ۱۸۱ نفرشترازاوگرفته وبنای حمایت ازاوگذاشتند وبه‌ملت زورآورده آنچه از سواره قره‌داغی گرفته بودند بازبردستی و قوهٔ جبریه گرفته پس دادند ، قریب ۳۵ نفر از محبوسین را از اوگرفته روانه تبریزکردند وقونسول روس منتظر بود بلکه بکارگذاری اظهار نیزکردکه خوب است ملت تشکری از جنرال نماید ، کارگذار نیز جوابهای مسکت داد واین کار را از امارات ضدیت شمرد یعنی دشمنی درلباس‌دوستی ... (بقیه‌این‌نامه‌گم‌شده‌وبدست‌نیامده‌است.م)



نیابت سلطنت عظمی

اداره ....

مورخه ....

نمره ....

[illegible]

بشرف عرض [illegible] رسید

رقیمه محرره سلخ شهر [illegible] جناب مستطاب شریعتمدار عالی

از [illegible] خدمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آرم‌نیابت سلطنت عظیمی ـ نامه ۸۹ – ۲۵شعبان ۱۳۲۷

«این نامه چون اهمیت تاریخی خاصی دارد وازطرف نایب‌السلطنه اول که عبارت از مرحوم عضدالملك علیرضای‌قاجار باشدرسیده است لذا بدرج آن اقدام‌شد»

بشرف عرض مقدس عالی میرساند :

رقیمهٔ محترمهٔ مورخه ششم شهر حال‌جناب مستطاب شریعتمدارعالی زیارت شد .از سلامت حالات خیریت آیات‌مستحضر ومسرور شدم ، اتفاقات ومشکلات هر روزی‌نه‌بدرجه‌ایست‌که بتوان شرح داد ، هیچ‌قومی درزمان تغییر وضع دچار ایـن همه اشکالات نبود ، مثلا قوم انگلیس یافرانسه روزی‌که با سلطان امرشان یکسره شد دیگر بآن سلطان سالی یکصدهزارتومان‌ندادند که‌در ممالك خارجه صرف‌عیش وخوش‌گذرانی نماید . یااملاك خودرا درمقابل پنج‌کرور بملت واگذارکنند ،بدبخت ملت ازنو پنج‌کرور بقرض خود بیفزاید ، اینها کلاً قسمت این‌مردم بدبخت ایران است ، بقول ملکم‌خان ایران نفرین شده پیغمبرآخرالزمان است اگرچه بملکم گفتم این‌چه حرفی است ؟ فحاشی کردم‌لیکن حالا معلوم می‌شود چندان‌هم بدنگفته ،ابداً روی‌سعادت و خوشی دراین مملکت دیده نمی‌شود ، مستبد می‌شویم ، بد، مشروطه می‌شویم بدتر ، خداگواه است با این مردم بی‌علم ، مشروطه نخواهیم شدسهل‌است باستبداد اولی نیز بقهقرا عودت نخواهیم‌کرد .

«خسرالدنیا ولآخره ذلك هوالخسران المبین»

اعلیحضرت امپراتور روس ولی‌نعمت‌بی‌منت محمدعلی میرزا تلگراف کـرد سالی هفتا وپنج هزارتومان برای محمدعلی‌میرزاکم است ، سالی یکصد هزارتومان بدهند ،گفتیم: سمعنا واطعنا ... دوسه‌روز قبل‌ام‌المومنین[۲۱۶]تشریف آورده بودند بشوهرم سالی‌یکصد هزارتومان میدهندبه‌من که‌هجده ماه [۲۱۷] نورین نیرین را درشکم

خود پروراندم چه میدهند ؟ آن یکی‌ام[۲۱۸] الخاقان هم بواسطه حضرت اقدس‌والا فرمانفرما عریضه داده بود، من که شجره طیبه این سلسله جلیله هستم درحقیقت‌مهد علیا وسترکبری میباشم ، پسرم شاه مخلوع نوه‌ام یکی شاهنشاه حالیه یکی ولیعهد گردون‌مهد چه باید بخورم؟سالی دوازده‌هزارتومان دربودجه باسم من بایدبنویسند ، البته برای‌ماهم که‌متصدی‌نیابت‌سلطنت عظمی هستیم قراردرست وآبرومندی‌خواهند داد ، پس‌قوم ایران ، باید از عهده تمام اینها برآیند و دندشان نرم شود مالیات از دهات ویران وخراب وارد خزانه عامره نمایند تابمخارج لازمه داده شود ،بحمدالله قوم‌روبراه است ، چه‌نکردیم که‌فرانسه‌ها کردند ؟ رولسیون‌نکردیم ،بروی‌دولت نه ایستادیم ، مشروطه‌نشدیم پارلمان برپا نشد ،کودتا نکردند ، پارلمان‌مارابتوپخانه نه‌بستند ، بعد دوباره مجلس نگرفتیم، پادشاه راخلع نکردیم ، پادشاه جدیدانتخاب نکردیم ،مجاهدنشدیم ، آخرکاری‌مجلس هیئت مدیره‌برپا نمودیم (مگر نمیدانید در فرانسه یکوقتی دیرکتوار بود) پس‌از اقوام سایره یك‌نقطه عقب‌نمانده‌ایم ، ولی‌مثال مامثال ، لم‌جازمه است کلمةً لفظاً عمل می‌کنند نه‌معناً ، روح آنکه ملل سایره را بسرمنزل سعادت رسانده در میان مانیست ، وآن اتفاق که‌مانداریم‌بحمدالله تعالی قوم روبراه است منتهی ازاین یك قصور قوم باید غمض عین بفرمائید . ملل سایره درسایه این اتفاق نجات بافتند ما هم درسایه نفاق بدرك اسفل خواهیم رفت ومعنا ومحققاً استقلال خودرا ازدست خواهیم داد ، بسیار محتمل است‌که به‌این‌زودیها تـا روسها درست مسلط نشده‌اند یك‌جمهوریهم سریعاً باشیم . رضانمیدهیم چـیزی در میان سایر اقوام باشد حیف، است ملت‌ایران ازآن بهره‌نداشته باشد .!

ازمجلس دیرکتوار عرض‌کنم :

از چهارساعت بظهر مانده الی ظهر درعمارت‌شمس‌العماره دردو اطاق تودر تودرها همه بسته هیئت مدیره مرکب از اشخاص ذیل مجلس رسمی دارند :

۱ـ وثوق‌الدوله ۲ـ حشمت‌الدوله ۳ـ تقی‌زاده ۴ـ حاج سید نصرالله ۵ـسپهداراعظم ۶ـ سرداراسعد وزیرخارجه ۷ـسردارمنصور

۸ـ معتمدخاقان ۹ـ نظام‌السلطان ۱۰ـمیرزایانس ارمنی ۱۱ـحکیم‌ـ الملك ۱۲ـ پسرحاجی شمس کاشی ۱۳ـ میرزا علی محمدخان تبریزی ۱۴ـصدیق حضرت ۱۵ـ صنیع‌الدوله ۱۶ـنواب حسینقلی‌خان ۱۷ـ عمادالحکما .

احدی اجازت دخول دراین‌مجلس ندارد . زنگ دارند ، روی‌میزها یك‌تنگ است ویك آبخوری‌پرازیخ است ، برخیهاقبل‌ازایرادنطق تمام آب تنگ رامیخورند که‌گلوشان ترباشد ، می‌گویند دراین محافل در بسته ازحفظ استقلال ملك حرف‌زده می‌شود خداکند اینطور باشد ، ولی‌عرض کردم همه تقلیدی است همه‌لم جازمه است ملك دارد متلاشی می‌شود ، روسهادرقزوین درفکر تدارك ماندن زمستان‌هستند ،جا ومکان برای خودشان درست‌می‌کنند یك‌نفردرفکر ملك بود یعنی‌جناب مستطاب‌امام جمعه خوئی درآن‌مجلس شوری‌بوده آنچه می‌گفت‌ومی‌کرد برای محافظت ملك‌بود، اوراهم بکلی‌کنارکرده‌اند بی‌مانع ورادع آنچه درکتب فرانسه وآلمانی وانگلیسی یادرکتب مصری از روخوانده‌اندطابق‌النعل بالنعل تقلیدش درمی‌آورند ، برای‌کسی که‌اندك می‌فهمد تحمل دیدن این‌حال بسیار دشوار است ، بیست‌ونه‌کرور وچهارصد ونودونه‌هزارنفردیگر ازکسی کرور نمیدانند ونمی‌فهمند ودر خواب راحت منتظرند که ازاین مشروطه درخت‌طوبی میان قوم سبز خواهد شد ، خوشابحال این مردم‌که نمیدانند روز پنجشنبه ۲۳شعبان محمدعلی‌میرزا عازم دیار آخرت شد ، یعنی‌باتفاق ام‌المؤمنین ودونفر از **اولاد خود باحاجی محمداسماعیل مغازه ، امیر بهادر ، مجلل ، جمعی** ازنوکرهای صدیق‌راه‌روسیه را پیش‌گرفت بگوشش‌خواندندان‌الذی فرض علیك‌القرآن قرارك الی معارك ... الخ

کیفی داشته است که‌ولی‌نعمت بی‌منت من، امپراطور اعظم بمن‌عمارتی معین کرده‌که بی‌کرایه درآنجا خواهم زیستن ،مرگ اولی‌تراست من‌رکوب‌العار ، ولی یك‌دانهٔ خردل غیرت دروجود این‌دشمن خدا ورسول نیست، زیاد نمیخواهم بنویسم آمدند ورفتند انشاءاله تعالی باقی داستان در هفته‌های بعد زیاده عرضی ندارد ۲۵

شهریور شعبان ۱۳۲۷ علیرضا قاجار

نامه‌شماره ۹۰ ۲۴شوال ۱۳۲۷

نامه مفصلی است که به برادران خود به‌عتبات نوشته است .

جناب نور چشما مکرما . کاغذمورخ ۲۳ماه رمضان رسید پارهٔ تفاصیل‌نوشته و صورت کاغذ یك‌نفر را که از تبریز نوشته بودنـد فرستاده بودید همه را دیدم ، برادرجان بدرا ببد سپار عدورابه‌ذوالفقار آن شخص‌یا مَعَلّمْ است‌یا هرچه ... کاری ندارم وابداً بددل نمی‌شوم

تاریخ حالات مراهمه میدانند و با نکته‌گیری زید وعمرو از خط خود بیرون نمی‌روم . از بدو مشروطه سعی من در حفظ مملکت و منع آشوب و تحذیر ازاقدام بکارهائی بودکه جالب مداخلهٔ اجانب می‌شود . حرفهائی که در سر منبرکراراً گفته‌ام سابقهابشما نوشته‌ام .که‌ازجمله این بودکه **مملکت راهشتادوچندسال قبل بـه چهار ملیون پول خریده‌ایم ،کاری‌نکنیدکه مملکت را در طبق گذاشته تحویل دیگران نمائیم . ومن‌راضی‌هستم که‌مرادر سیبریا * بشکستن‌سنگ چخماق وادار نمایند اما بیرق روس دراین مملکت نباشد .**

عظمای ولایت از هرطبقه اسباب توسل بقونسولخانه روس رافراهم می‌آورند مانعی که‌در مقابل میدیدند فقط من بودم ، نمیخواهم دراین‌باب‌اطاله نمایم وتـاریخ رعونت وخودستائی بنویسم .شدت ضیق اهالی ومحصوریت و مغلوبیت معلوم است که‌جز شهر تمام اطراف دردست دولتیان بود ،تلگراف بتهران‌کردم وبه‌باسمنج‌رفتم و۲۷ روز بین‌الحیات والممات بودم ، مذاکرات من در آنجا قصهٔ طولانی است ۱۸ ربیع‌الاول ۲۷ که رفتن من بباسمنج محقق شد ، تاجرباشی آلمان اعضای انجمن را

---

* ازتبعیدگاههای مخوف روسیه تزاری بوده است .

ملاقات کرد و گفت «فلانکس چرا می‌رود ، من ازجانب دولت خود مأموریت دارم که اگربما اظهاری نمایند اقدام بکنیم»

سنگربستن قنسول روس بردرخانه‌اش واظهار توحش کردن وپاره معاملات باراو شدن معلوم است که محض اجرای غرض این نقشهارا درمی‌آورد بعدازآنکه درباسمنج بنای مذاکرات شد ، قونسول روس با انجمن ملاقات کرد ودرآخر ودر ۲۷ ربیع‌الاول تلگراف شاه راکه برحسب توسط سفیر روس وانگلیس کرده بود که‌تا۶ روزمتارکه بشود وآذوغه بدهند را آورد ، روسای اردو آذوغه ندادند . درختم روز ششم که چهارم ربیع‌الاخر بود ، قشون روس داخل ایران‌شد .

شب ۷ ربیع‌الآخر عین‌الدوله تلگراف امرشاه را به‌من‌داد که‌مندرج کرده بود درآن لایحه‌ای که‌سفیر انگلیس وروس به‌او نوشته بودندکه ازجمله فصول آن این بود : ماچهارماه قبل بشما نوشتیم که‌مشروطه را بدهید ، بدبختی شمارا و مملکت شمارا گرفت وندادید حالا نیز می‌گوئیم که اگر ندهید توقع دوستی ازاین دوهمسایه نداشته باشید»

اصل‌نکته اینجاست شماچراتصور نمی‌کنیدکه‌قشون * مراغه داخل‌تبریز میشود قنسول روس حرفی‌نمیزند ، کارمردم بشدت میرسد تا به‌یونجه خوردن‌می‌کشد کاری نمی‌کنند ، اما وقتی که من بباسمنج رفتم وبنای مذاکره گذاشتم ترحمشان گرفت ؟

تصور کردندکه‌کارطوری اصلاح می‌شود وایشان از مداخله بی‌نصیب میمانند آن بازی را درآوردند . اگر نمی‌رفتم و افتتاح باب نمی‌شد حالت تبریز مثل حال امروزی اردبیل‌بودکه‌رحیم‌خان‌مسلطشد ودولت روس حرفی نزد .. بعد ازمراجعت از باسمنج بهمان آداب قدیم خود بی‌مداخله درکارها نشستم و تلگرافخانه نمیرفتم وطرف‌سئوال وجواب‌نبودم .

اما مسئله‌حکم‌آباد را میدانیدکه حاجی محمود نوکر پدروجدمن است‌یوسف

---

* قشون شجاع‌الدوله را می‌گوید

وبرادرش جلیل پسر خواهر اوهستندوازمنسوبین مامحسوب می‌شوند ، حسین نامی بایوسف مدعی گری کرد ، به اجلال الملك شکایت نمود اوهم آشتی داد ،حسین متقاعد نشد رفت به‌قنسول شکایت کرد ،جنرال اردو صبح فرستاد خانه‌یوسف راخراب کردند وخودش را باجلیل وحاجی محمود هشتادساله ودونفر دیگر گرفته‌بودندحبس کردند همان‌روز که‌هشتم‌جمادی‌الاول‌بود وزرا را به‌تلگرافخانه‌طلبیدم که‌دراین‌باب‌مذاکرات نمایم اعتنا نکردند .

سردار وسالار نیز همان روز متوحش شده وکنکاش می‌کنندکه بشهبندرخانه بروند ... [دراین‌جا دوصفحه از مطلب گم‌شده .م] ... دنباله صفحه‌های گم شده‌این است«آیا ممکن بودکه‌حجج‌الاسلام ازرأی مشروطه‌طلبی خودعدول نمایندوآیاامکان داشت که تبریزی یارشتی واصفهانی تمکین به استبداد بکنند .. شمارا بخدا تصور نمائیدکه‌چه مقصودی غیرصحیح می‌توانستم بگیرم ؟ تلگراف رمز مستشارالدوله‌که به‌تقی‌زاده کرده فعلا نزد من‌خاضر است (زیرا رمزرا من میدانستم) که‌گفته احتمال می‌رودکه‌روس‌حمایت ازشاه نمایدوکار بجاهای بدبکشد ، خودتقی‌زاده‌که آن‌وقتها مدیر امور بود چندین دفعه به‌رشت واصفهان تلگراف‌کرد وضیع وفقیرقبول‌نکردند همهٔ مردم احتمال خطر عظیم می‌دادند ومی‌گفتند این اردوها بسمت طهران میرود و مغلوب می‌شود واستبداد بشدت‌عود می کندکسی‌غیب‌نمی‌دانست وگمان‌نمی‌کردکه چه‌ها واقع‌خواهدشد .این‌است‌طهرانی‌ها می‌گویندکه‌ما فشنگ نداشتیم‌واگریکساعت می‌گذشت ماتسلیم می‌شدیم ، شاه‌را فریب دادند رفت سفارت روس ، روس وعده دادکه‌شصت‌هزار سالدات داخل مملکت می‌کنم وشمارا مستقل می‌کنم ، باین فریب آنجارفت ، خبربه‌پطر (پطرسبورغ-م) دادند ازآنجا به‌لندن‌گفتند، دولت‌انگلیس‌منع ازحمایت‌کرد وپولتیك خودرا ازپیش برد .

عزیز من، چنان نیست‌این مطالب را ندانید ، روس دردست‌انگلیس آلتی‌بیش نیست ، هرچه‌او می‌گوید اونیز همان‌را می‌کند ودسیسهٔ خرج پولتیك‌دست انگلیس است وهمه این کارهارا اوفراهم می‌کند .

در خاطر ندارید که‌قبل‌از رمضان بشما نوشتم که‌نهنگ وخرس‌ازسروپای‌ملت چسبیده‌وگرمها به‌تن ملت‌افتاده واهالی جمعی تماشاچی، طایفه‌ای مسخره‌چی‌وطایفه دماغ خودراگرفته‌که تعفن است وجماعتی ازدور ایستاده‌گریه می‌کنند .

نمی‌دانم اشخاصی‌که‌طرفدارانگلیس استاد روس هستند چرا در زبانها نیستند اشخاصی‌که برضد روس مدت‌سه‌سال‌گلنگ زده خارچشم می‌شوند . ؟

ازسیزدهم ماه مبتلا بمسئله‌کلیسا هستیم ،سواد رقعه خودم راکه بکارگذاری نوشته بودم ، برای شما فرستاده‌ام،قنسول روس‌چندین‌دفعه‌گلهٔ‌آن‌راکرده‌که‌فلانکس چرارقعه به‌این‌تندی نوشته‌است .

برادر ، تمام دولتیان واستبدادیان‌خون‌مرا میخوردند ... ودراین‌کار آخرکه من‌بالمره خودرا از انقلاب‌کنارکشیده بودم ،کاغذی‌که ازشهر بشجاع‌الدوله نوشته بودند ودرپوستخانه بدست‌آمده‌موجود است‌که‌درحق من چه‌نوشته‌اند .

کاغذی‌که شجاع‌الدوله به‌من ایامی‌که درباسمنج‌بودم نوشته باز موجوداست که‌مرا تهدید کرده که‌اگر مسلط شدم اولا شماراچنین‌می‌کشم و،و،و، قشون‌قره‌داغ درطسوج بودند به‌بینید چه‌می‌گویند .وچه‌می‌کرده‌اندکه‌ماجان تبریزرابلب رسانیده بودیم و زنها ازعهده مجاهدین برمی‌آمدند فلانکس رفت عین‌الدوله را فریب دادو چنین‌وچنان‌کرد .بحمدالله خداوند بمن‌عزتی‌داده مردم نمی‌توانند تحمل نمایند .

خانه‌ام سالم مانده، بحمدالله بعضی‌مردم عرایضم راشنیدند ومختصرآبروئی بحمدالله خدامرحمت‌فرمود ...

حضرات آیات‌الله حجج‌الاسلام عتبات اظهار مرحمت میفرمایند وبارها هیئت علمیه‌میرزااحمد وغیره ازقول‌حضرات‌حجج‌الاسلام نقل‌کردندکه **مابوجود** (ناقابل) **فلانکس که درتبریز است نازش داریم .** آیا روامیدانیدکه سایرین‌حسدنکنند و سکوت‌نمایند؟ پاره‌موقوفات‌که‌دردست‌من‌است ،شجاع‌الدوله توقیف‌نکرد ؟ودرتمام اطراف‌واکناف‌شهرت ندادندکه‌فلانکس راگرفتیم ،کشتیم ،دارزدیم و،و،و، چه‌کنم

خداوند مرا **مشروطه‌طلب واصلاح‌جو** قرارداد بازچه کنم که سعی دارم که مشروطه بشود ،تادین اسلام ومذهب جعفری برقرار شود . نه معاضدت عمومی میتوانم بکنم نه‌ترك حمایت ازمظلومین ونه‌ترك مشروطه، دراین میان باید **هدف تیر مصائب‌شد** والحکم‌لله ...

امامسئله وکالت که‌گویا من اسباب فراهم می‌آورده‌ام که وکیل بشوم‌حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید «ولقد ضحکنی‌الدهر بعدابکائه» سبحان‌الله هزار سبحان‌الله ! من‌بربکر وکالت راضی نشدم حالا برای بیوه‌اش جان‌بازی می‌نمایم ؟

دراول امرشب‌غره رمضان ۱۳۲۴ درانجمن‌دادزدم که‌من‌نه‌وکیل‌انجمن می‌شوم نه‌وکیل دارالشوری ، باوجود آن‌از طبقه‌علماء نمره من‌از همه بیشتر بود، بازقبول نکردم . درانجمن جمع شده‌بزورچماق مراباحاجی‌میرزاحسن‌مجتهد مجبورمی‌کردند که‌باید برویم باز قبول نکردم . برای انجمن در عین بحبوحهٔ قدرت تکلیف‌کردند سرباززدم .

در انتخاب سابق انجمن ،هواخواهان من‌بشدت انکارکرده ومخصوصاً‌جمعی ننوشتند ، جمعی رامانع‌شدند، باوجود این رأی باسم‌من‌نیزبود وقبول‌نکردم[صفحه ۱۱و۱۲ نامه مفقوداست ـم] درهمان اوقات دلایل عدم‌صلاح آن‌را نوشتم ودر ثانی بحمدالله تلگراف حضرات حجج‌الاسلام نیز رسیدکه‌تصدیق‌نفرموده بودند ، صاحب ورقه فراموش‌کرده‌که این‌حرف به‌حجج‌الاسلام نیز برمی‌خورد . حالا نیز می‌گویم دولت‌مستأصل تجار مستهلك وهمه‌مقروض خارجه وغالب تجارت‌داخل وخارج‌با روس‌واحتیاج ما ازهمه گذشته درقند وچائی‌ونفت برروسیه معلوم وعدم‌انقیاد مردم براحکام بی‌شبهه، آیاکدام‌قوه مجریه تجار رامجبور می‌توانست‌بکنندکه‌باخاك‌روسیه تجارت‌نکنند ویاکدام آحاد وافراد ملت را مجبور می‌توان‌کردکه چایی‌نخورد ونفط نسوزاند ،. آیارعیت روس رامنع‌میتوان‌کرد مال‌روس راوارد ایران نکند ، آیاروس قدرت‌نداشت محض برای‌کوبیدن ایرانی فقط‌قندونفط[نفت] را یا بقسمی ارزان‌وارد بکندکه‌همه‌آذوقه سالیانه رابخرد یاچنان منع نمایدکه‌نشانه‌ای ازآن درمملکت‌پیدا

نشود ؟ درکدام تاجر این‌قدرت بودکه قروض خود را ببانگ روس بدهد واز اوقطع علاقه نموده بارعیت‌انگلیس تجارت‌نماید؟

آیا این‌همه استعدادداخله که‌از ایران بروسیه می‌رود .اگر دولت‌روس‌درازاء این‌حرکت آذربایجانی، اوهم مال ایران‌رامنع می‌کردچه‌می‌کردیم ؟ واگربهانه‌طبی درآورده می‌گفت :

میکروب‌فلان‌مرض مثلادرشیرین‌باراست [میوه‌جات-م] وممانعت می‌کرد یـا گرانتین می‌داد چنانچه وقتی بفرشها داد وضایع‌کرد چه می‌کردیم ؟ رشتی‌هاکه‌پیش قدم بودند واین‌اجازه‌ازآنها بودچرانتوانست‌بکنند ؟ همان روزکه‌صحبت بایقوت * درمیان بود ، بانك روس وجه براتی که مردم بخارجه می‌خواستند ، پول امپریـال خواست وبه‌قران راضی نشد آیا تمام نبضها ساقط نشد ؟

حقیقتاً نهایت‌بی‌ملاحظه‌گی است‌که انسان محض‌اینکه بیچارهٔ رامتهم‌نماید مرتبهٔ دانش خودرا برمردم بنماید ،عجب است‌که‌ملتفت بی‌ثباتی خودابداً نیستیم‌در اوایل مشروطه درمجالس ختم ،چائی‌دادن راموقوف‌کردند ودوسه‌ماهی رفتار شددر درثانی بالمره فراموش‌گردید وچائی مجدداً معمول شد ، حتی جناب حاج مهدی‌آقا کوزه‌کنانی‌درتعزیه‌مرحوم حاجی‌ملااحمدپلونیز داد . کارما کار اطفال است‌که‌محض هواوهوس اقدام‌بکاری‌می‌کنند وقتی‌که‌دیگری منع‌کرد بدش می‌آید وتکذیبش‌می‌کنند ودرآخر می‌بینندکه‌حق‌بجانب کی‌بوده ... باری اینها مطالبی است‌که مجـملاً بشما نوشتم و جزئیات مطالب را سابقاً کراراً نوشته‌ام اگر لازم دانید **به‌مراکزعالیه و پاره اشخاصی که‌صلاح‌دانید ارائه‌نمائید**

این‌مطلب راهمه‌میدانند ومحتاج‌به‌مذاکرهٔ نیست‌که‌دول خارجه باماهزارگونه مخالفت دارند ، ازدینی وپولتیکی ومنافعی ورقابت ملکی و توسعهٔ تجارت وغیره که دولت‌انگلیس‌وروس‌هرکدام ازسمتی داخل مملکت شده ووزراء نیزهرکدام تابع

---

*تحریم

خیالات یکی ازاین‌دو بود ، چنانکه همان اوقات هیچ‌کس در فکر مملکت نبود و ملك میرفت حالانیز بهمان‌شکل است .

آقایان مدتها دراین آرزو بودندکه‌مداخله درامورات داخله نمایند ،تا اینکه این‌مقدمات پیش‌آمد ، ومقدمه مشروطه بمیان آمد ، این دودولت آلیانس کردند و مملکت راقسمت‌نمودند، آذربایجان مرکز بلاشد تامحصورگردید ،بعد سایرامورات شدکه‌شد .

درماه‌شعبان ۱۳۲۷ سالدات روس به اهر رفت وظاهراً بارحیم‌خان‌کمی ستیز کرد درس اورا داد ونایب قنسول بارحیمخان دست بدست داد وعکس انداخت ،از آنجا سرطایفه محمد خانلورفت وشبانه سرآبادی ریخت ، دختر علی‌خان و چند نفر دیگر راکشت ، هم درآن ایام‌جمعی از سالدات بسراب رفت ودرقصبه به‌بهانه‌حفظ آگنت‌که تازه معین کرده‌انداقامت نمود .

شهر رمضان ناخوشی رحیمخان و لغوه کردن او معروف شد ، قنسول روس طبیب فرستاد وبعداز رسیدن طبیب به‌دوروز رحیمخان حرکت بسمت اردبیل‌کرد و پس‌ازآنکه درشهر این خبر منتشرشد قنسول کاغذی به‌رحیمخان‌نوشت باین‌مضمون که‌اگرصدمه جانی ومالی برتبعه روس برسد شما ووراث شما مسئول آن خواهیدبود واین‌کاغذ را به‌ایالت فرستادکه‌بفرستید من‌این فقرات را متوالیان به‌شما نوشته‌ام ، چون فاصله زیاد است درخاطرم نمانده ...

البته مسودهٔ شرحی راکه بهیئت علمیه نجف نوشته‌ام دارید ،درآن‌مشروحه غیرازدعوت به‌اعزام جمعی ازنجف‌که بهمدستی جمعی از اهل مملکت اسلام مابین شاه ورعیت بدهند . به‌سایر مطالب نیز اشارات شده‌بودکه‌مردم به‌ضیق افتاده‌اند و احتمال مخاطرات عدیده می‌رود وباید انقلابیون‌را اسکات‌کرد .

کارشاه یك‌طرفی‌شدوحاجتی‌برآنچه من تصور می‌کردم نماند ، اماسایرمطالب کماکان باقی‌مانده وعلاجی برآنها نشد . اگرمسودهٔ آن‌را دارید اعاده‌نظر نمائید..

درآخر نوشته‌ام روس رفتن قشون خودرا موکول به‌آمدن حاکم می‌نماید فرضاً اگر تمام قوشونش برود ویك‌سالدات بماند برای‌او کافی است .

دراوایل امر، بادوقنسول‌روس **انگلیس‌شش‌دفعه** ملاقات شدیعنی‌آنها منزل من‌آمدند وهمه‌را سخت شنیدند ودربعضی آنها اقبال‌لشگر وجمعی دیگر بودند ،چه‌ها گفتم‌همه معلوم‌است وعندالصباح یحمدالقوم‌السری وینجلی‌عنهم غلالات‌الکوی...

خیلی‌نوشتم‌عفو فرمائید. این‌مطلب‌رابشمامی‌نویسم که‌عین‌الدوله اگر مشروطه طلب‌نبود ، حامی ملت بوده باشاه مخلوع بجهاتی که‌میدانید نهایت‌ضدیت داشت‌و خیلی مایل اصلاح بود،چنانکه دراین‌مدت مأموریت حکمی بجدیت‌نکرد بازمیگویم مشروطه‌طلب‌نبوداما‌بسیار مستهجن‌است که‌اورا نظیرشجاع‌الدوله‌گرفت‌واورا طرد،و این‌را جلب‌کرد .علی [متأسفانه چهارصفحه ازاین نامه مفقود شده‌است -م]

نامه شماره ۹۱-۲۷ شوال ۱۳۲۷

به‌برادرش به‌نجف مینویسد

خدمت جناب مستطاب شریعتمدار آقای‌آقامحمد محلاتی سلام وافردارم ، و ازحفظ الغیبی که ایشان کرده‌اند خیلی ممنون شدم خداوند توفیق کرامت فرماید . سلام خالصانه مرا خدمتشان برسانید وعرض بکنید :

ترك‌جان وبذل ومال ونام وننگ - درطریق عشق اول منزل‌است .

بنده شخصی هستم که درلباس فقر کار اهل دولت می‌کنم .خودراازانقلابات دورکردم وداخل انقلابیون نشدم ودراین عرصات بحمدالله جانی بسلامت بدربردم‌و حفظ آبروی خود وملت وآباءواجداد خودرا کردم . و مانند بعضی اشخاص‌حکمها نکردم وتمام اتکالم بعداز فضل الهی و توجه ائمه هدا علیهم‌السلام‌بر انفاس قدسیه حضرات آیات‌الله حجج‌الاسلام‌اجل‌الله شأنهم بود وهست وآن‌تلگراف‌های‌مفصل که

درجواب مشیرالسلطنه*گفته‌ام برهان قوی است و آن تلگراف دیگر که بفرمان‌فرما گفته‌ام درعقاید بنده کافی است . درموقعی که اشخاصی که خودرا بستهٔحججالاسلام میدانستند ، اجتهاددرمقابل نص‌کرده از فرمایشات ایشان تمردکردند .. منکه‌بزعم ایشان ازایشان قدمی دورتر بودم سینه‌سپر برملامت‌کرده باکمال جد وجهد مطاوعت وانقیادکردم‌وکلیات راابلاغ‌نمودم ورسالهٔ«لالان * »رانوشتم وآنچه ازدستم‌برمی‌آمد کردم .

اگر دراین بین مغرضی حرفی‌زد کاری به اوندارم ، بابی‌گفتند ، «مرکزغیبی گفتند ، ترهات ومزخرفات نوشتند هیچکدام را بحمدالله اعتنا نکردم ، بلی راست است فحش نگفتم ودشنام ندادم و قول خداوندی را که میفرماید «قولاً له‌قولاً ...» راترك نکردم . ایامی که‌در باسمنج بودم شهریان‌باعجز ولابه باشاه مخلوع مذاکرات کردند ، حتی‌گفتند **استبداد شمابرای ما خوشتر است تا آمدن قشون‌روس !؟** بنده در باسمنج دربحبوحه اردوی استبداد همه‌را سخت‌گفتم ، بشرحی که ملاحظه فرموده‌اید فقط «آمدیم ای شاه را .. .» نوشتم وآن‌هم درراه ملت ونان‌خواستن بود. شمارابخدا بافحش‌گفتن اگرکاری ازپیش میرفت درعرض‌سه‌سال ازپیش رفته بود،در حالتی‌که اردو ، دور شهر راگرفته وگلوله‌ریزی میکردند ، چارهٔ جز بسازبان خوش گفتن بود ؟

وحال آنکه باز در همه تلگرافات مشروطه‌را بدون تملق میخواستم ، باری اطاله بیشتر ازاین حسنی ندارد .

بنده در پی اسم‌بلند کردن نیستم وبارهاگفته‌ام اسمی که‌پدرم برای‌من‌گذاشته کافی است بحمدالله موقع احترامی که‌داشتم طرف مقابل ازمن ملاحظه داشت ،ادب می‌کردم ، ادب می‌کرد ، باوجود آن در یك تلگراف که سهو شده چاپ نکرده‌اند ،

---

* یك‌تلگراف بعدازبتوپ‌بسته شدن مجلس وتلگراف حاد دیگر ازباسمنج کرده‌است
* این رساله مهم دراین کتاب آورده شده است

شاهمخلوع بهمن گفت :

آنهارا ثقةالاسلام صوری بداند [یعنی جدی نگفته است-م] .. حکایت اردبیل رامکرراً نوشته‌ام رحیمخان وشاهسون متفق شده وارد اردبیل شدند .

فتح‌السلطان * حاکم با جمعی کثیر و اعضاء انجمن به قنسولخانه روس رفتند.

سردار ملی هم از روی ناچاری از اردبیل بسلامت بیرون رفت . بسراب‌تهیه لشگری فرستادند ، شجاع‌الدوله از مراغه حرکت بجانب سراب کرد وبعید نیست امروز وفردا وارد اردبیل شود .

ازسراب جمعی بسمت شهر کوچیدند ومی‌کوچند ، دیروزچهارشنبه ۲۶ماه پانصدنفر سالدات و ۲۰۰ نفر قازاق ودو توپ از جانب دولت روس وارد اردبیل شد وچند روز قبل ۵۰نفر سالدات‌ازتبریزبرای‌محافظت آگنت روس بسراب رفت‌استعداد دولت نیز ازطهران بریاست سردار معتضد ازجانب آستارا مأمور شده‌اند ، پناهی‌بجز خدانیست . اختلال امور داخله تبریز زیاده ازحداست ، هیچکس مطیع کسی‌نیست و مردم تمام مات ومبهوت،باوجود این‌رجای واثق‌براین است‌که انشاءالله کارهااصلاح شود . ونباید مأیوس‌شد .

باران رحمت بی‌حساب الهی متوالیاً‌می‌آید . هواهنوز سردنیست واحتیاجی‌به آتش خارجی نداریم . وباسوز دل خودمان گرم می‌شویم .

دخترآقا یحیی ، دوماه خودراتمام نکرده باسیاه سرفه یکدر * جهنم‌رابست. . با این پوست ۹جلد رساله «لالان» ونه‌جلد «الحق یعلو»که درپاریس چاپ کرده‌اند و ومولفش را نمی‌دانم کیست ، فرستادم . علی

[کتاب اخیر اشتباهاً درکتاب‌زندگی نامه‌بخود شهیدارتباط داده شده‌است.م]

---

* در تعلیقات معرفی شده است

* نوماش بوده

نامه شماره ۹۲ـ ۴ ذی‌قعده ۱۳۲۷

امر اردبیل بحمدالله بخوبی گذشت ، صورت تلگراف جناب رشیدالملك رادر صفحه جداگانه فرستادم ملاحظه مینمائید .. چند روز قبل بشهر خبر رسید که سامخان قـره‌داغـی بسمت اودلی جیـزق و ویجنیار (موجونبار ارمنی نشین) حمله می‌آرد از اطراف هم دهاتیان‌بشهر ریختند ، جنرال قونسول روس فورآبایالت خبرداد که بر محافظت موجونبار قازاق میفرستم (بملاحظه هم مذهبی) ، واز ایالت معدودی نماینده خواست که ایالت داد قازاق سر موجونبار رفت و معلوم است که محافظت‌کرد اطلاع ندارم، اما اودلی جیزق بغارت رفت . [چون‌ارمنی‌نشین‌نبوده‌ـم]

دیروزشنیدم‌که‌ازسردارملی صدنفر سوار خواسته‌اند که‌بسمت سامخان‌بفرستند سردار ملی حقیقته یك‌فداکاری کرد که به‌قنسولخانه روس * نرفت وبه تبریز آمد ، این‌شخص مردی‌است جوان وبی‌تجربه‌وقدری زودباور مربی هم ندارد .

مدتهااست‌عقیده‌جمعی این است که بایدبسردار وسالار پاپی شد چنانچه‌قونسول روس اوایل کار پاپی می‌شد وآن‌مقدمات فراهم آمد ومن همیشه طرفدار آنهابودم‌و چه‌حفظ‌الغیب‌کردم وبا قونسولهای روس وانگلیس چه صحبت کردم اعاده آن بیجا است وازآن ببعد قونسول روس دیگر از من قطع مراوده کرده وابداً تردد ندارد . دلیل این مطلب است یانه سر جای خود بماند ... بـاری بعضی ازاشخاص بملاحـظهٔ سوابق پارهٔ اعمال که باسم آنها کرده شده و بعضی‌ها بملاحظه اینکه حضرات مخل آسایش هستند درصدد تضعیف‌آنها بودند ولی آنچه عقیده صریحه من‌بود این‌بودکه باید این‌دونفربطهران بروند ودر دربارشاهی‌شغلی باشان،بی‌مسئولیت بامواجب‌معتدبهٔ بدهندویااینکه‌اگرمیتوانند درتبریز آنهاراکاری مرجوع بکنند و محدود نمایندوچون آنهابرسراعضاءخودمسلطهستندادارہ خودرا محدودمیکنند بدبختانه اولی‌رانکردندو دومی‌راهم‌یانکردندیانتوانستند،کاری‌ندارم تااینکه‌سردارراب‍ه اردبیل فرستادند رفت‌و

---

* منظور قونسولخانه اردبیل است

بر گشت بعدسالار راباآنچه میخواست دادندروانه سراب کردند .. حالا انتظام مملکت لازم است وبعقیده من از جانب حضرات آیات الله اگر دستخطها بهانجمن وسردار وسالار شرفصدور یابد خیلی لازم است باین مضمون که همت شما بودکه چنین وچنان شدحالا خانه ازخودتان است مملکت را امنیت بدهید تا بهانه مهمان قطع شود وباید هرکس باندازه خود سعی دراصلاح واسکات فتنه نماید و،و،و، آنچه مقتضی میدانند ...

پاره حرکات که در سابق اتفاق افتاده وحالا نیزگاهی اتفاق می افتد میدانید که مرد عاقل متدین بآنها رای نمیدهد ونمی پسندند وباین ملاحظه بودکه جمعی خودرا بکنار کشیدند ، ، امااز انصاف وحق نمی توان گذشت که ازآنهمه پافشاری هاوحفظ ناموسها وبذل جانها و حفظ مملکت نمی توان اغماض کرد و نمی توان هباء منثور کرد . این است عقیده من وجمعی براین است که باید باحکمت عملیه ووعظ ونصیحت کار رجوع کردن و امثال آن باید این قسم اشخاص را اصلاح کرد وحتی بهایالات گفتم که باید مثل گربه که ما ترکها «پشیم * پشیم» می گوئیم باید استمالت کرد و وانصافاً ایالت نیز بهمین وتیره است .

سردار را هم واداشته ام که تمکین صرف باشد و اطاعت محضه نماید تاخداچه خواهد مجملا پاره دستخطهای ملاطفت آمیز مخصوصاً بسردار و سالار خیلی لازم است ، این مطلب راکراراً سرمنبر گفته ام حالا هم مینویسم ومظنه نوشته ام که باید مهمانهای قوی پنجه راکه زور وزر نداریم باقطع بهانه از خانه بیرون نمائیم وقطع بهانه نمیشود مگر باامنیت مملکت ، آنهم نمی شود مگر با آسوده نشستن خودمان . کسانیکه مسئله مشروطه را القاء انگلیس میدانند باید این مطالب را هم بدانند که روس دردست او آلتی بیش نیست وچون روس مقروض انگلیس است ودر تحت حیل ودسایس او مقهور ، مجبور است که هرچه انگلیس میگوید بکند . اما در ضمن از اجراء خیالات خود نیز فارغ نیست ، مادام که پولتیك انگلیس برنگشته روس نمی تواند تمرد نماید ، ابداً جای وحشت ازاین نیست که شاه مخلوع مراجعت می کند

* گربه ام ، گربه ام

و روسها حمایت از او می‌کنند زیرا اگر روس این عرضه را داشت در همان ساعت اول که‌شاه مخلوع بآنها پناه برد این‌کار را میکرد وآن‌وعده که باو داد واورا از تاج وتخت خود دورکرد بجامی‌آورد ، اما انگلیس نقش خودرا زد روس را فریب داد تااو شاه‌مخلوع را فریب داد وقتیکه صید به نشان‌گاه آمدکردآنچه مقصودخود بود . انگلیس برای محافظت‌هند مجبور از هر گونه اقدامات است‌و نهایت ملاحظه از تسلط روس برآذربایجان وخراسان دارد وتاجان دارد نخواهد گذاشت که‌براین‌دو ایالت‌مسلط شود وابن‌ظاهرسازیها همه مبنی برپولتیك است‌ویکی ازآنها این است‌که میخواهد خودرا خوش مرد و روس را بد مرد نماید ، چنانکه من به‌قونسول انگلیس گفتم‌که ما با شما پنجاه سال است‌جنگ‌کرده‌ایم باروسها هشتاد وچندسال است بـا وجود قرب عهد جنگ‌باشماآن‌را فراموش‌کرده‌ایم‌ولی‌جنگ‌روس‌رادر خاطر داریم ، چراکه آنها همیشه جالب نفرت‌بوده‌اندوشما جالب محبت»با وجوداین مقدمات باز ازمکر دشمن نباید آسوده‌نشست‌ونبایدخودرا به‌تنبلی‌زدودرفکرنشد،روسها دائماً در اجراء نفوذ خود اصرار دارند وبهرشکل است میخواهند مردم را جلب نمایند .. این حرکات ناملایمانه‌ما * نمی‌افزایدمگرقوه خصم راوالبته‌خیلی‌مردم‌هستند که‌درنهایت استیصال هستند اما باز غیرت‌ملیت‌مانع ازروکردن بسمت حضرات است ونمی‌کنند ونخواهندکرد . اماچه‌کنیم باحریف قوی‌پنجه که‌او دائماً در درازکردن دام است‌وما ملتفت نیستیم ماقوۀعسکریه‌نداریم قوه عقلیه‌ماهم درمقابل قوای جسمانیه جهیلانۀ دیگران چه‌خواهدکرد،فعلاتدبیری غیر ازجلوگیری واستمالت ازمتنفذین هردوطرف چاره دیگری نیست ،این‌است عقاید من‌ازاول تا به‌امروزوان‌کره‌الغافلون ،،، اعضاء انجمن بحمداله انتخاب‌شده باین‌ترتیب نمره درآمد :

۱ـ آقامیرزا حسین واعظ **۲۵۲۲** رای ۲ـ آقای امین‌التجار **۱۷۲۳**رای ۳ـآقا شیخ‌سلیم **۱۳۱۹** رای ۴ـ جـناب حاجی میرزاحـاجی آقـا میلانی **۱۲۷۱** رای‌ـ

---

* یعنی حرکات مذبوحانه ماقوت دشمن‌را اضافه می‌کند

۵ـ آقا میرزا محمدتقی ۱۱۰۵ رای ۶ـ حاج رحیم آقا بادکوبه‌چی ۹۷۰رای ۷ـحاجی ناصر حضرت۹۱۳ـ ۸ـ حاجی نظام‌الدوله ۹۰۰رای ۹ـ اقبال لشگر ۸۵۰ـ ۱۰حاجی محمدعلی بادامچی ۷۹۲ ـ۱۱ جناب حاج میرزا ابوالحسن انگجی ۶۸۴ ـ ۱۲ـ مشیرالسادات ۶۱۲ـ ۱۳ ـ اجلال‌الملك ۵۵۹ ـ ۱۴ـ آقاسید محمد خامنه‌ای۵۳۹ـ ۱۵ـ شیخ‌حسینعلی‌واعظ ۴۸۰ـ۱۶ـ حاجی رسول‌صدقیانی ۴۸۳ـ۱۷ـرحیم آقاقزوینی ۴۷۸ـ۱۸ ثقته‌الملك کارگذار ۴۵۹ـ۱۹ـحاجی‌حسین‌خطائی۴۳۹ـ ۲۰بنده‌حقیر۴۳۴ . .

آنچه لازم بود۹نفر بودکه در اقبال لشگر ختم است ، حاجی سید حاج آقا استعفاکرد نوبت بحاج محمدعلی رسید . با وجود اینکه سرمنبر گفته بودم که مرا انتخاب نکنند بازبعضی هوس کرده نوشته بودند وحال آنکه اگر نمره اول هم باسم من‌می‌شد قبول نمی‌کردم ، چنانکه تاحال نکرده‌ام بقول‌یکنفر «مردم را واداشتیم آقا نشد !!!» پائین‌ترازاین اشخاص‌خیلی‌است اما صورت عمومی ندارند واین‌آخری‌هاهم لازم بود .

نامه شماره ۹۳ ـ۱۵ ذی‌قعده۱۳۲۷

به‌برادرش مینویسد :

کاغذهای شخص شما وجناب حاجی نصیرالممالك‌رسید ، از وضع مملکت‌چه بگویم ، روسها دائماً تزیید قوا در اردبیل کردند آنچه کردند وبا دسیسه داخل شدند صبرکردند بعدازآنکه‌تمام شهر اردبیل بغارت‌رفت قازاق آورده صورت‌ظاهری امنیت دادند وبارها نوشته‌ام که این خیال حضرات برای مرکز آذربایجان بودآن وقت خدانخواست بالاخره باطراف توسل‌جستنددرشهر تبریز نیزبهروسیله هست‌مردم راجلب مینمایند شنیدم هنوزتحقیق‌نکرده‌ام‌که بعضی فواحش * رابباغ‌شمال‌آورده و قیمت معین‌کرده‌اند ازسه منات الی یك‌منـات و مسکرات آورده بحساب ارزانتر از دیگران میفروشند معاذالله اگر راست باشد چه قدر اسباب جلب مردم هرزه واشرار خواهد شد .

---

* ماتیشقا

مذاکرات کلیسارا کراراً بشما نوشته‌ام ، برادرجان برای من جز گفتن و نوشتن بهره دیگری نیست «طالع ضعیف‌خصم قوی دوست دشمن است» دیروز به‌انجمن رفته پاره مذاکرات را کردم قرار شد امروز به ایالت بروم وپاره اقدامات بشود تا خدا چه‌خواهد .. کاروکلای آذربایجان‌هم‌ازقراری‌که می‌شنوم زار است ، راستش‌رابشما بگویم : اشخاص که انتخاب شدند اولا باچه دسیسه وتقلبات . ثانیاً بچه بی‌لیاقتی وبی‌کفایتی وبی‌علمی تشریف‌دارند آن رفیق معهود صاحب ورقه ابداً حق عضویت انجمن راکه تحصیل‌کرده بودنداشت : زیراکه‌دارای‌شرائطانتخاب نبود نه‌ملك‌داشت نه‌مالیات‌بده بود بانیتی ومقصدی‌اول اورا داخل انجمن‌کردند واسم‌گذاشتندکه‌حیاط ملکی‌باوبخشیده‌اند وحال آنکه بالمره دروغ بود ، بعداعضاء،یکنفر «معین» کومیته ترتیب داده اسم پاره اشخاص را بمردم نویساندند که از جمله مدیر مساوات ومدیر نجات وشیخ‌رضا دهخوارقانی وامثال اوبودند که دو نفر اولی اولا: معروفیت‌ندارند ثانیاً ابداً خبرت وبصیرت از وضع آذربایجان ندارند بالجمله سعی کردندکه پارتی خودرا محکم نمایند در دوره ثانیه انتخاب ، تقلبات کردند تاقرعه باسم‌هواخواهان وهمیاران خودشان برآمد .

رفیق ....ازنهایت دست‌پاچگی نخواست اعتبار نامه بگیرد ۴۰۰ تومان پول نقد گرفت وراه خودراکشید ماهی صدتومان هم در دارالشوری خواهدگرفت .این تجارت چه‌ضرری بایشان دارد ؟ بقول خودمان «آباد اولسسا[۲۱۹] بلبلیم خراب اولسا بایقوشی» عقیده جمعی براین است وهوالحق که انتخاب اعضاء برای دارالشوری مادة غلط شده . گذشته ازمعنی بعلت اینکه انتخاب‌را یاانجمن‌باید بکند (اگر تأسیس شده) والا درتحت نظارت‌حکومت‌ومعارف‌شهر باید انتخاب شود . اعضاء انجمن‌فقط ۷نفر بودند ، باقی استعفاکرده بودند ، هفتمین همان مولانا بودکه از اصل عضویت قانونی نداشت وانتخاب وکلا درتحت نظارت همچو انجمن غیرقانونی شده اعضاء انجمن ۱۲ نفر بودند ۴نفر استعفاءکرده‌بودند مانده بود ۸نفر وقانون براین است‌که اگر دوثلث اعضاء حاضر یا موجود نباشند انجمن رسمیت نخواهد داشت یك‌نفر نیز

حالش آن بوده که گفتم ماند ۷ نفر *فلمیشد قانونیاً

حال آن شخص سید که همهٔ این پارتیها دورسراو می‌گردید معلوم است که از انقلابیون سخت است ودر تهران شیوه‌ها زد اما امروزها ازآن هـوا افتـاده و رنگ معتبری ندارد .

شمارا بخداسهو بزرگ آقایان طهران خاصه همان‌شخص راملاحظه نمائیدکه شاه مخلوح را عوض اینکه‌یادر ایران حبس‌نمایند یابه‌ممالك دوردست کوچك‌آزادی طلب نفی نمایند بدامن دولت روس انداخته وبخاك اوفرستاده وتحویل او کردند از آن آقا بپرسیدکه آیاایـن‌کار خیانت یـا جهالت است یا آنچه او فرض‌کرده، تهمت می‌زنند ...

خیلی تلاش دارم بلکه بزیارت مشهد مقدس یالااقل زیارت حضرت معصومه بروم‌اما **خدا سیاه کند روی تنك‌دستی را** که حقیقتاً ده‌تومان پیدا نمی‌توانم‌بکنم ودلم‌گرفته نزدیك است‌مالیخولیا بیاورم‌نمی‌دانید درچه عذاب‌هستم . نه‌تحمل‌سکوت دارم نه‌قدرت نطق،گوشه خانه نشسته‌ام از تهمت مردم درعذابم ومتصل درزحمت ، از مداخله شرعیات سه‌سال است که‌دست‌کشیده‌ام اما درکلیات درنهایت درجه اصرار دارم که امورات شرعیه بر وفق شرع ومحول برشریعت بشود . علی

نامه‌شماره ۹۴ ۲۲ـ شوال ۱۳۲۷

در موضوع ساختمان کلیسا در باغ شمال که‌درنامه ذکر شده وگویاکارگزارهم‌دخالت کرده‌است‌این‌نامه‌جواب قونسولگری‌روس‌است.

---

* تفنن ادبی کرده‌وفارسی‌را عربی

نامه شماره ۶۱۰ ۲۲شوال ۱۳۲۷

ازمضمون مراسله‌شریفه‌مورخه ۱۶شهر حال ۱۱۱۶آن جناب دوستاراستظهاری لازم بعمل آمد ، جواباً بانهایت توقیر واحترام‌زحمت افزا است بطوریکه درملاقات حضوری شفاهی اظهار داشته‌ام در باغ شمال‌بنای مخصوص برای کلیسا نشده‌وبلکه برای اینکه سالدات وقزاق ازاجرای آئین روحانی مجبورند روی سه دیوار که‌دریك نقطه باغ‌شمال بود چند تیر انداخته‌وپوشانیده شده تااز باران وبرف و سرما محفوظ باشد ویك‌دیوار چهارم اضافه کرده‌اند که نصب در وپنجره نمایند ودرموقع معاودت اردوی روس بحال اول خود اعاده خواهد شد محض استظهار خاطر شریف درتکمیل اظهارات شفاهی بمقام مزاحمت برآمده ودر اینموقع احترامات فائقه را تجدید مینماید .

سوادمراسله قونسولگری‌روس بکارگزاری آذربایجان

نامه شماره ۹۵ ــ۲۵ ذی‌القعده ۱۳۲۷

جناب نورچشما

اخوی ابوالحسن‌خان در ۲۰ ماه به‌سویس رفت ابوالمعالی را نیز همراه برد پناه اللها * مطلبی ندارم جز دلتنگی درگوشهٔ خانه نشسته در بروی مردم بسته با وجود این از دست بدگویان خلاصی ندارم بجان‌عریزتان قسم که‌ابداً حرف‌نمیزنم دو دفعه دراین‌ماه‌که ازروی اضطرار واتمام صحبت بود به‌انجمن رفتم وبا ایشان‌نزد

---

*پناه برخدا

ایالت رفتیم وپاره مذاکرات شد سردار ملی‌را مداخله کار واسباب اختلال میشمردند من‌ودیگران اورا نصیحت‌کردیم‌وگفتیم ورامش‌نمودیم که‌در خانه بنشیند صلاح‌اوهم دراین بود اوهم تایك‌درجه اطاعت‌کرد ایالت‌خود رأی‌است‌ومخصوصاً از احدی‌حرف نمیشنود تاحال قریب صدهزار تومان‌خرج زوره‌کی یاعنف اردوها‌کرد ...

از اول امر آنچه گفتندکه باید استمالت‌کرد ورحیم‌خان واتباع اوراامیدوار کرد یاگوش نداد یا از اوهم پیش‌رفت نکرد .... درماه رمضان سالارعشایرقره‌داغی واتباع اوچنددفعه با وسائط مختلفه وبا وساتط محترمین از او شده‌در صلح‌کوبید و امنیت خواست واظهار انقیادکردکسی پاپی او نشد ... دربدوورود قازاق روس‌بـه سراب رفت از آنجا به‌قره ورن تا آن انقلاب بمیان آمد ، اواخر شعبان (۲۷) سردار ملی را به‌اردبیل فرستادند وحال آنکه بالمره صحیح نبود .رفت حاکم اردبیل‌متصل راپورت کرد بفریادش نرسیدند بعدازرمضان رشیدالملك را خواستند وبعنوان‌اصلاح فرستادند ولی کار ازکارگذشته بود سواره قره داغی تاسهند وابیران (سفیدان) آمد سواره شهری رفت کله خورده برگشت حالا میخواهند استمالت نمایند آن‌هم‌عجالتاً صورت نگرفته ... میگویند سواره‌رحیمخان تا«آلان‌براغوش» آمده«وباروق»خالصه محمدعلی میرزا را صاحب شده ، آن‌اطراف‌بکلی‌مختل‌است اهالی «هریس»که‌همسایه بخشایش» است وجزو محال آلان برآغوش بمناسبت اینکه حسن‌آقا گنجه‌ای تبعهٔ روس در بخشایش علاقه دارد آنجا پناه برده‌اند ،... در خانه قونسول برای مردم باز است وشنیدم تا ۲۶ نفر بطورعلنی دخالت‌کرده‌اند [ازاعیان و اشراف درقنسولگری بنام تبعه نام‌نویسی‌کرده‌اند] لایحه مراکه در۱۲ جاری بهیئت علمیه نجف نوشتم‌و قیدکردم که خیال روسها این است ، درست ملاحظه نمائید که البته صورت آن‌را دارید ببینیدکه من خاك بسر آن‌وقتها چه نوشتم وفلان آقـا در حق من‌چه گفت

شمارا بخدا به‌بینید که‌حرفهای من نقطه‌بنقطه واقع میشود ؟ ...

کاغذ باینجا رسید خبر آوردندکه جناب نصیرالملك کارگذارقهرکرده‌میرود متوحش شده کاغذ را ناقص گذاشته آنجا رفتم معلوم کردم قهرنیست احضار است از سابق اطلاع داشتم که او استعفا واسباب‌چینی برای‌دررفتن می‌کند ، چه‌کندبیچاره، کار از پیش نمی‌رودودرمیانه‌ضایع‌میشود..... حالاکه برگشتم تتمهٔ کاغذرامینویسم مکرر گفته‌ام وباز میگویم :حضرات‌درخانه خود را بازکرده‌اند ورسمشان براین‌است هرکس بقونسولخانه یا سفارت رفت محاکمه او باید با اطلاع ایشان در کارگذاری بشود یوسف حکم‌آبادی پسر همشیره حاجی محمود خودمان که‌در هشتم‌جمادی‌اولی قوشون روس‌اوراگرفت، خانه اش‌را خراب‌کرد واثاث البیت اوراهر قدر میتوانستند این وآن بردند بعداز مرخصی [خوانده‌شد] .

جعفرنام‌که خود را بدامن قونسول روس انداخته مدعی است‌که‌چند پارچه‌از اسباب من در خانه‌یوسف است،جبراً قرار داده‌اندکه‌مدعی قسم بخوردویوسف‌تحویل بدهد دراین‌خصوص بکارگذاری زورآورده‌اند ، حتی قونسول غلام فرستاده بوده‌که درکارگذاری بنشینند تااجراءاین‌حکم بشود،کارگذار نیز باین‌علت‌وسایر مواردفجیعه استعفا کردبعدازاین‌کی بیاید چطور بشود الله‌یعلم ... این‌شخص محترم‌نازنین‌آبروی خودرا با این استعفا خرید واز دست روسهاخلاص شد . کار از پیش نمیرود سابق‌چه بودکه‌حالا چه‌بشودکه قوهٔنظامی دروسط شهر نشسته حقوق ایرانی باید ضایع شودو کارگذاربه‌مردم‌نتواند حالی کند که‌او پیشرفتی ندارد وچاره‌اش این است لاغیر ... ماشاءالله امنیت فوق‌العاده‌است !! درخلعت پوشان‌سه‌شب پشت‌سرهم آدم‌لخت‌کردند بار بردند ... من‌گفتم‌بایدچاره‌انقلابیون راکرد چنانچه در آن لایحه‌مفصله نوشته‌ام به‌زق بعضی آقایان برخورد حالابیاوببین چه‌خبر است . البته وقایع راجعه به‌تهران

راشنیده‌اید ، جناب آقای تقی‌زاده که مردم خودرا فدائی او کرده بودند ، حالادر تهران ودر تبریز بضد او شوریده‌اند، و اورا طرفدار انگلیس میدانند والظاهر کذاچنانکه‌از سابق هم اشاره بشما شده بود مسئله سفید مهر وسایر مطالب که‌زیاداست مولا آقای مقصود که‌کاغذ معهود را نوشته بوده‌ازاعضاء آن شخص محترم است باکسانی دیگر

۲۵ذی‌القعده علی

**

نامه‌های مربوط به‌سال **۱۳۲۷** قمری در اینجا تمام میشود ضمناً چون نامه‌ای درمیان آنها بود که‌امضای آن شناخته نشد بتقریب (حسین طباطبائی) یا(حسین‌رضا زاده) خوانده می‌شود اما چون با «قبله گاها» آغاز میگردد بعید نیست که‌از کسانی صادر شده باشد که درتبریز بوده و مقام پائین‌تر از ثقة‌الاسلام داشته است اینك آن‌را طی شماره ۹۶ مینویسم ورونوشت‌نامه ملفوف راهم درذیل آن درج می کنم :

نامه- شماره ۹۶ -۱۳۲۷

قبله گاها

عصر با نهایت‌اشتیاق بودم که‌شرفیاب شده جمعه را بخیر وخوبی بآخررسانده باشم ،افسوس که بازدیدیکی دوجا مانع ازاین سعادت گردیده دیروز کاغذی‌ازتفلیس داشتم لفاًفرستادم ازلحاظ مبارك خواهد گذشت اگر فتاوی حجج‌الاسلام مدظلالهم یا عکس یاورقهٔ چاپی درجزوکتابخانه حضرت مستطاب عالی دایر براین مسئله بـاشـد یکی‌را التفات فرمایند فرستاده‌شود . زیاده عرضی‌نیست .

ضمیمه نامهٔ مزبور عبارتست :

دیروز جنرال (کافانسکی) کارگذار تفلیس با بنده ملاقات کردپولتیکانه باهم

صحبت کردیم، عمده غرضش ازملاقات بنده‌اخذ معلومات نجف بود .می گفت‌وزارت امور خارجه ازپطروسبورغ نوشته که‌علماء نجف به‌مسلمین تبعهٔ روس فتوی داده‌اند که بر ضد دولت روس شرکت‌نمایند و این مطلب‌خیلی اهمیت پیداکرده حواس‌دولت را پریشان ساخته است. بفرمانفرمای قفقاز حکم‌شده خیلی مـراقبت نمایند وتحقـیق بکنند این‌حکم‌اصل داردیانه؟فرمانفرماهم ازکارگذار اطلاعات خواسته .بنده‌تکذیب کـرده گفتم :

مکرر علماء نجف به‌اهالی ایران امر کرده‌اند ، باتبعهٔ دولت خارجه باکمال ملایمت رفتار کنند چطور می‌شود که‌مسلمین را برضد دولت‌روس بشورانند ، ایـن چقدرمضرات بحال امروزی مادارد ، ازکارگذار رفع‌اشتباه نمودم وبعوض‌دراصلاح خوبی‌وسلم‌طلبی وحفظ نزاکت‌بین آقایان نجف‌بیان‌کردم ازبنده خواهش کردنوشتهٔ درتکذیب‌این‌شهرت .....صادرکنم‌قبول‌کردم ودوباره خواهش‌کردکه ازنجف‌آوردن چون طول دارد نسخه از مرقومات ایشان درخصوص توصیهٔ تبعه خارجه از تبـریز بخواهند. درزمان انقلاب چندفقره در این‌باب حکم دادند ازعکس آنها بایددرتبریز پیداشود،اگرحضرتعالی یکی ازآنهارا پیداکردید بجناب سردارهمایون ارسال‌فرمائید خیلی بموقع خواهد بود .

نامه شماره ۹۷ – ۸محرم سال ۱۳۲۸ قمری

بعدالعنوان

لایحه‌چاپی درنجف اشرف را در ۲۷ ذیحجه نزد مشهدی عباسقلی خیام دیده بودم درلف‌پاکتهای شماهم دیروز رسید امروز هم که هفتم‌ماه بود درمنبر درحالتیکه جمعیت فوق‌العاده بود خواندم . قبل از محرم‌لایحه از جانب هیئت علمیه باسم‌بنده

رسیده بود که چاپ بشود آنرا هم دادم که چاپ بکنند چون ایام عزا است تعطیل در امورات شده و میشود .

خداوند انشاءالله عواقب امور را خیر فرماید . امورات اهر نیز بحمداله بهتر است قشون مشروطه اغلب غلبه کرده‌اند تاعاشورا بگذرد وانشاءالله تماماً قلع وقمع می‌شود متصل سواره وقورخانه ومهمات میفرستند و از تهران هم میرسد چیزی کـه اسباب معطلی است همان پول است که نیست وکار به‌زحمت میافتد از خارج قرض کردن را میخواهند ولی‌مقرضین (کذافی‌الاصل که قرض‌دهندگان باشندـم) میگویند ماباید بفهمیم که‌مصرف پول کجااست ؟

این‌همان مطلب است‌که چندین صدبار بشما نوشته‌ام ودرماه جمادی‌الآخر در جزو لایحهٔ‌که به‌هیئت علمیه نجف عرض کرده‌ام‌که حضرات (خوانده‌نشد) برآن میل باشند مملکت راکنترل خواهند کردواین عبارت‌که باید از مصرف مطلع بشویم اگر ترجمه بشود هزار بیت ترجمه آن خواهـد بود . مصرف را دانستن مقتضی خرج و تعدیل وتصرف درهمهٔ ادارات و امر و نهی وعزل ونصب است . و بالبداهه قرض‌را نخواهنددادمگر با خواستن‌امنیت‌وگرو‌ـگرو نداریم مگر مالیه‌که‌مدخل است‌ومداخله درخرج که تصرف است وبا این‌صغری وکبری‌دخل وخرج هردوراکنترل خواهندکرد ... عجالتاً شهرنسبت بسابق بهتراست ونظم وترتیب ظاهری دارد ولی ادارات‌مختل است ومردمان عالم‌عامل مقتدرتوی‌کار نیست ..

***

نامه شماره ۹۸ ــ ۱۷صفر ۱۳۲۸

بعدالعنوان

باحریفی گفتم این احوال را نالیده گفت: «سخت کاری بوالعجب وردی پریشان عالمی» نمیدانم از کدام مطلب شروع نمایم ؟ سردار بهادر پسر سردار اسعد وزیر داخله بایفرمخان ارمنی وعلیرضاخان امیر تومان چند روزقبل وارد شدند دیدن کردم می‌شنوم دلخوشی ازاقامت تبریز ندارند ومیخواهند بروند ومی‌شنوم که دولت خیال دارد اردوی آنهارا به‌اردبیل بفرستد ایالت (مخبرالسلطنه) بهمان حالت سابقه است نه کاری از دستش برمی‌آید نه اقدامی میتواند بکند ، با معاون بلدیه کربلای علی ، درماه گذشته بارئیس انجمن بواسطه تلفن بعضی مذاکرات کرد وایالت حکم کرد تا۴۸ ساعت از شهر بیرون برود ، بدو امر ازپیش نرفت ، بعد از چند روز معاون مزبور اذن‌خواست برود داده شد بازنرفت ، بعداز چندروز استعفا نوشت فرستادقبول شد و تبریك فرمودند بازبداواقع شده‌پشیمان از استعفا شدند وسرکار خود رفتند دست‌آخر با ایالت‌اصلاح شد وکاراز کارگذشت .

مردم از تمام امور منزجر شده‌اند ، ازوجه اجاره دکاکین سالانـه صـدی ۱۷ میگیرند وازکسبه اصناف«اصنافیه» می‌گیرند ودخل ازهمه بیشتر شده‌است، یعنی‌دو عشر سابق‌دوهزارتومان‌بودحالیه مظنه۱۶ هزارتومان‌است (تحقیقاً نمیدانم)ومی‌گویند دخل سالیانه‌ازپنجاه‌هزار متجاوز است‌باوجوداینهاجزاینکه‌ماهی ۱۵۰۰تومان‌مواجب اعضاء بلدیه است‌کاری ساخته نیست چندماه‌قبل ماهی ۲۳۰۰تومان بود بعدازقاروت وقورت علی‌الظاهر تخفیف داده‌اند تا۱۵۰۰ تومان تنزل دادند آیا حقیقت داردیانه؟ اطلاع صحیح ندارم . حالت اطاله ندارم مجملاً کار ازایام استبداد فاسدتراست ،آن اوقات ظالم یك‌نفر بود وخیلی ملاحظه داشت ومردم ازهرطبقه باشد ممکن بودعرض حالی نمایند ودفع شری بکنند برخلاف حالیه .

حاکم‌یعنی‌والی‌جز حرف‌زدن‌کاری ندارد متصل حرف‌میزند وعارض رامعذب میکند، کار ابداً نیست رواج هکذانفوذهکذا تدبیرهکذا .. بلی تدبیری که دارند این

است که مردم را بهمدیگر بیندازند و تفتین افساد نمایند . در عرض اینمدت که بشهر تبریز آمده‌اند ابداً کاری نتوانسته است بکنند .

سردار قبل‌از ورود ایالت اصرار تمام دررفتن به‌تهران داشت حتی میخواست نقل‌مکان نماید ، بعدازرسیدن حاکم تکلیف خودرا در نرفتن دید . دراینمدت من بهمان‌طریقهٔ مستمره خودم تکلیفم نبود که داخل کار ومداخله درامری بنمایم مگر درامور مهمهٔ لازمه که چند بار گفتم ومساعدت ندیدم بعدآن راهم ترك کردم اما ازجـانب ایالت‌نـیز ابداً تقاضائی‌نشد ودعوتی نگردید ومعلوم است که‌مانعی داشته‌اند ونمی‌خواسته‌اندکه خودرا بابعضی اشخاص طرف‌نمایند . من نیز از خدا میخواهم که‌در این ایام انقلاب خودرا طرف نکنم ومی‌دانم که فرضاً اگر طرف بشوم ومثلاً حرفی بگویم جز اینکه دشمنی زیاد بکنم وگاهی‌هم ازپیش‌نرود حاصلی نخواهد داشت .

***

نامه شماره۹۹ ـ ۱۷صفر ۲۸

این‌نامه را مرحوم ثقةالاسلام مسوده‌کرده ونزد شخصی‌که معلوم نیست چـه کسی بوده فرستاده ودرظهر آن‌نوشته است : این‌ورقه را ملاحظه فرمائید تصوربنده اینست که این‌ورقه دونسخه برای دومرکزنوشته شود یکی وزارت جنگ یکی‌وزارت داخله . اگر اطاله ویا تقصیری درپاره نکات شده باشد اصلاح فرمائید :

عرض میشود دراینمدت قریب هفتماه که تبدیل سلطنت‌شده همه‌مردم انتظار انتظام‌امور ونظم دوائر روز رابشب‌وشب‌را به‌روز آورده منتظر طلوع آفتاب‌استراحت تامهٔ عامه بوده وهستند .

ایالت جلیله درسیم شعبان [۱۳۲۷] واردشد وعموم طبقات قبل از وقت دست

بهم داده وعهد اتفاق بستند که درتقویت جانب ایالت وتمشیت امور واعـادهٔنظم کـه حاکم وآمرش ایالت‌جلیله خواهد بود باجان‌ودل‌بکوشند . حتی جنابان‌سردار وسالار ملی باطاعت اوامر مطاعهٔ وزراء فخام قبل ازورودایالت مستعدحرکت بجانب‌تهران بودندوخودرا حاضر کرده‌بودندونقل مکان مینمودندکه بعداز ورود ایالت‌مرخص‌شده عازم تهران شوند ...

بعدازورود ایالت مقدمات طور دیگر فراهم آمد تاکار اردبیل ، بعد قره داغ پیش‌آمد وبحمداله کاربخوبی ختم گردید ... در اول ورود ایالت دو سه مجلس بطور خصوصی ملاقات شده وپارهٔ مذاکرات شد ،چون‌رسم دعاگو وآباء و اجدادم مداخله در امورات دولتی نبوده وجایی بی‌دعوت نمی‌رویم وجوابی قبل‌ازسئوال نمی‌گوییم مگر در مواقع بسیار مهم،باین‌واسطه بهمان وتیره راه رفته دخیل‌کاری‌وداخل‌شوری نبوده مگر بهمان مقدارکه در وقت لزوم بسائقهٔ وطن‌خواهی گفته‌ام وخواهم گفت ، چنانچه درماه ذی‌القعده [۱۳۲۷]کراراً ملاقات کرده آنچه بعقل قاصر میرسیداخطار کردم ، واختلالات وبی‌نظمی داخله راکه اظهر من الشمس است علاج خواستم و از اظهار بدیهی و اینکه استحکام مداخله روس را بهانه نیست مگر اختلال داخله ، و عدم امنیت‌مردم ازهمدیگر وبجان همدیگر افتادن وبر وحشت مردم افزودن همه‌را با وجود بداهت گفتم .

چون قوه مجریه نداشتنـدواختلال امر قره‌داغ نـیز مزیدعلت بود یاعلل‌دیگر همه امورات دربوته اهمال ماند .آنچه ازدست داعی وامثال داعی که ظاهراً در سلك (باصطلاح) روحانی‌هستیم‌برمی‌آید همین است که‌مردم را خاصه اشخاص راکه‌احتمال قبول دراو بیشتر میرود وعظ ونصیحت وازانقلاب وشورش ومداخلات‌بی‌وجه وبی‌-قاعده منع نمائیم . دیگر قوهٔ سیاسیه واجرائیه‌دست‌ماها نیست . وخدا داناست که‌در

عرض این مدت یاسابق براین چه‌ها گفته وچه نصیحتها نموده‌ام که‌اثرات آن‌را اشخاص بصیر مشاهده وفواید آن‌رامعاینه نمودند وچون قربته ً الی‌اله بود عرض آن‌ضرورتی نخواهد داشت ... بالجمله کارآذربایجان اختلالش درفزایش است و اختلال داخله بیش‌ازپیش است ، بریأس مردم می‌افزاید وضعف وفتور در ارکان وجود همه‌درتزاید وآنچه البته بجائی نرسید فریاد است وآنچه‌گرفته نمی‌شود داد مظلوم ازظالم است وآنچه ضایع‌می‌شود حقوق ضعفااست ... افراد اهالی یازده‌ماه درمقابل‌قشون‌استبداد مقاومت‌کردند پول‌دادندحالا نیز می‌دهند ، آنهمه مدت بگرسنگی وقحطی آب‌ونان ومحروقات‌تن‌دردادند وزیربار خواری وخذلان نرفتند ...

آیا حالا موقع آن نیست که‌بطرف این ضعفا اعتنائی بشود داد مظلوم‌ازظالم گرفته شود ؟

صریح‌عرض میکنم از دست ضعفائی امثال بنده‌کاری ساخته نخواهد شد .

امر ساوجبلاغ و ارومی و اردبیل معلوم است که به چه نحو پیش آمده کار داخله مملکت وادارات که اسمش قانونی است پر واضح که به‌چه شکل است آنچه ازقدرت بنده برمی‌آید در تبریزگفته‌ام حالا بعداز هفتماه لازم دیدم که بث‌الشکوائی بتهران نیز بنمایم وابداً باك وپروا از بـداندیشی وبدگوئی و.و.ونـدارم ، تاحـال بهمه‌ناگواریهاوبهتانهاومفتریات وغرویات * تحمل‌کرده و بحمدالله دامن خود را پاك نگاهداشته‌اموچون حضرت‌مستطاب عالی سایس ابن‌ملك هستید عرض‌این‌مختصر را لازم دیدم . علی

نامه‌ایست در ۱۵ ربیع‌الآخر ۱۳۲۸ به مرحوم فرشی نوشته و درباره پسرش «یحیی» سفارشهای لازم راکرده است که‌کاملا قابل توجه می‌باشد .

---

* سرنا ـ نای

نامه شماره ۱۰۰ ـ ۱۵ ربیع‌الآخر ۱۳۲۸

خصوصی ـ آقایحیی رامن باطمینان شما وجناب حاجی‌خان و سایر دوستان روانه تهران کردم وبی‌ترتیبی طهران رامی‌دانستم ، امابملاحظه اینکه برود تحصیل کمالات نماید تابتواند لقمه‌نانی بخورد ، دندان‌بجگر گذاشته مرخصش کردم وقبل از ورود پاره کاغذهارا براش نوشتم کـه‌لدی الورود رسیده بود ، پـاره سفارشها و نصیحتهاوتادیب‌ودریك کاغذ تهدید کرده ومخصوصاً بجنابعالی نیز نوشتم‌وجنابعالی نیزنوشتید که‌هروقت حرکت خلافی از اودیدید فوراً تلگرافاً بمن‌اطلاع خواهیدداد .

این دفعه جناب حاجی خان دائی اجمالا نوشته بودند «که‌اورا چرا به‌طهران فرستاده‌اید ؟» جناب‌حاجی‌خان‌خیرخواه است وابروی خانواده را با جان خود میخرد ومسلماً حرف بی‌مأخذی‌نمیزند، این‌سه‌جوان دریك‌حیاط‌بی‌پاسبان مانده‌اند وخیلی‌سهل است که‌پاره حرکات نالایق‌وآمدوشد وبابعضی اشخاص‌بکنند .

بخودش‌کاغذ سختی نوشته‌ام‌به‌جناب‌حاجی‌خان‌وکیل نیزشرحی بهمین‌مضمون نوشته‌ام ، مخصوصا به‌جنابعالی هم زحمت میدهم که‌دونفری رفته اوراتنبیه نمائید، یعنی‌چوب‌وفلك برده ناخنهای اورا دربیاورید ، یاتبرئه ذمت نماید وازپاره‌اشخاص قطع‌علاقه‌کندوبطور طلبه‌گی ساده راه‌برود یافوراً ولو تحت‌الحفظ معاودت به‌تبریز بدهید . تبدیل لباس کردبرای اوصرفه‌نماید . ازتحصیل همینقدرها کافی است‌وگرنه من‌برای حفظ شرف‌خانوادهٔ خودمجبورم که‌پاره اقدامات‌نمایم . میدانیدکه‌من چقدرها دشمن دارم ، متحمل نمی‌توانم بشوم که‌بعضی حرفهارا بشنوم .

بخودش در اوایل ورود نوشته بودم‌که درطهران دشمنان زیاد دارم می‌ترسم حقه دربیاورند که‌شمارا در نظمیه نگاهدارند ! بهرحال منتظر اقدامات صحیحه کافیه

هستم والا حقیقة[۲] خودم را حاضر کرده‌ام که آنچه تکلیف شخصی خودم است بجا آرم . علی

نامه شماره ۱۰۱ – ۱۵ ربیع الآخر ۱۳۲۸

نامه‌ایست خطاب به‌مرحوم حاج میرزاآقا فرشی :

عرض می‌شود :

رقیمه شریفه‌مورخ پنج ماه رسید مطلب مهم نداشت مگر خبرخیرورودجنابان سردار وسالار[۲۲۰] وتشریفات واحترامات ... درتبریز هم فعلا خبرمهمی نیست وبقول فارسی، زبانها (چراغ خاموش است وآسیاب می‌گردد) ایالت جلیله مشغول عشق و مشق با انجمن است وبعضی اشخاص هم بدگفتند کارخودرا صورت‌دادند ساکت‌شدند هر چند روز به‌انجمن تشریف‌می‌برند وبا بعضی انجمنی‌ها عقد الفت بسته‌اند ، من بهمان وتیرهٔ سابقه خون میخورم وخاموشم، درخصوص تلفونخانه که‌مختصری از آن نوشته‌ام بحث‌کردم وصاحب تلفنخانه مظلوم‌شد ودیگران‌را مسلط‌کردند ، وعمل‌تمام شدومن نتوانستم کاری بکنم ... جناب حاج نظام‌الدوله تشریف آوردند وبه‌انجمن میروند ، جناب‌اجلال‌الملك سخت‌ایستاده وفحش دادوبدگفت بالاخره‌گفتند که‌ماهانهٔ ریاست تجارت راکه‌ماهی صدتومان است ازمدخول خالصه بردارد وعمل‌تمام‌شد ،این است وضع کاروایناست کارکنان مملکت‌واین است حالت نفاق ونقار واین‌است‌مدارا باحکومت واین‌است‌پیشرفت امورات ... شهرت داده‌اندکه ازقفقازیه ونخجوان نمك خواهند آورد تااینکه ازقونسول روس این عبارت را نقل‌کردندکه یك‌من هشت‌شاهی خواهیم فروخت . مشهورکرده‌اندکه‌روسها خواهند رفت اما آنچنان جای گرفته‌است که مشکل برود .

دائماً دراستحکام کردن مکان وتهیه آذوقه است وابداً گمان ندارم برود ...

رقیمهٔ مورخهٔ ۸ماه همین ساعت ازهمین‌روز رسید ، درخصوص [خوانده‌نشد] اظهارعقیده کرده‌بودید ازاول این‌نیت مرکوز ذهن‌ماها بودکه عزیمت بتهران مقتضی فلان‌امراست وبعضی اشارات نیز درضمن نوشتجات درضمن مـنویات .... عـرض کرده بودم .

امروز ازجناب «سردار» کاغذی بمن بود جوابی خواهم نوشت که نزد جناب حاجی خان بفرستم که اوبرساند ، جناب«سالار» ابداً نه‌کاغذی‌نوشته نه‌تلگرافی‌کرده خود را در همان حالت قدیمهٔ بیگانگی گرفته است ، خیلی ملاحظه هست که پارهٔ اشخاص از آن مرد پارهٔ استفاده نمایند حالت آن دو تایك درجه معلوم است ، ووضع‌پاره‌اشخاص نیز معین است . رقابت معنویهٔ‌مشربی باقی است ونخواهد رفت وپارهٔ اشخاص‌اگردرواقع‌تعصب‌مشربی نیزنداشته باشند برای استفاده‌خود پاره‌کارها خواهندکرد .

پارتی .... دراین میان شاید بعضی کارها بکنند ، چنانچه ایام اقامت تبریـز بزور اوپارهٔ‌کارهاکرد وچون(آس) بزرگ‌اینطرفی بود ازاو تکذیب می‌کرد ودیگری راتصدیق مینمود : البته جناب حاجی‌خان کاغذ سردارا ارائه خواهدکرد ...

***

نامه شماره ۱۰۲ـ ۸جمادی‌الآخر ۲۸

نامه‌ایست که‌به‌مرحوم حاج میرزاآقا فرشی نوشته است :

عرض میشود : رقیمه شریفه مورخ ۲۸ ماه‌گذشته رسید وخیلی اسباب ملالت گردید ، همانروز به‌انجمن رفتم دنبالهٔ مذاکرات با حضرت ناصرالملك راگرفتم و هرچه ازمن رأی خواستندگفتم : من فعلاً چیزی نمیدانم آقای‌ناصرالملك بشما وعده دادشما پاپی‌بشویدوجواب‌بگیرید. بعدازجواب‌اوممکن است بعقل قاصرچیزی‌برسدومن **طرفدار یابرضد احدی‌نیستم، نه‌ازوکلاء ونه‌ازوزراء ،من‌طرفدار مملکتم**

باید لب مطلب را فهمید بعد تصدیق وتکذیب نمود. تلگراف روزپنجشنبه ۶ماه که به ناصرالملك کردند از تأکیدات بنده شد فعلا آراء عموم علی‌الظاهر برتصدیق «سالار» است‌خاصه‌طرفداران اوومحلهٔ او .

بعضی‌اشخاص‌هم‌هستندکه‌ضمناً بر ضد اوهستند درهرحال فعالیتی‌درمیان‌نیست وازاینجا کاری ساخته نمی‌شود ...

خیلی محرمانه عرض میکنم که‌ضمناً صحبتی درانجمن شدکه‌سفیر فوق‌العاده ازتبریز اعزام به‌تهران نمایند اما این‌هم حرف است سرنمی گیرد ، مثلا اسم‌من‌طرداـ للباب بمیان آمد ولی من سکوت داشتم ابداً جواب لاونعم ندادم . در مجلس دیگر خصوصی بازکسی این‌مقدمه راعنوان‌کرد ، من‌گفتم یکدفعه باسمنج رفتم برای‌هفتاد درجه اعقاب من‌هم‌کافی است، مراعفو فرمائید وبی‌جهت اسم مرا نبرید ... اعزام‌یك ودونفرقریب یکماه‌می‌شود درالسنه وافواه پاره اشخاص ازقبیل میرزا رحیم‌صدقیانی وهم‌پایان اوتداول دارد وآنها از خودشان میخواستند کسی بفرستند ، حتی به‌انجمن نیزاظهارکرده بودند این‌مطالب همه لفظ است‌وهمه حمایت شخصی‌است وابداًفعالیت درمیان نیست .جناب آقا شیخ‌محمد خیابانی‌شب پنجشنبه وارد شدند امروزدیدکردم امیدواری می‌دهد ومیگوید آنچه اینجا شهرت کرده ازصد نود شهرت بی‌جا است ، بعداز ورود ناخوش‌شده‌کسل است تب‌کرده‌دراندرون بود ، دراندرون مختصرملاقات کردم وسراسبی مختصرحرف زدم‌نه تطویل‌کردم ونه‌دل داشتم‌که تطویل بکنم .

کارها شلوق است‌وحقیقتاً تعجب دارم از اشخاص‌که‌حمایت میکننداز‌روزنامهٔ که‌مردم را دعوت میکنند باجنگ باروس وطرد آنها از ایران ومـظنه شـعرسعدی را ندیده‌اند (باتوبیایم بکدام آبرو)طردونفی روس ازاین مملکت اولین‌شرطایرانی‌گری است . اما آیا فعلا گفتن ونوشتن وچاپ‌کردن این‌عبارات صلاح مملکت است ؟

قونسول روس درتبریز دادمیزندکه‌ملت مارا تهدیدکرد ، مابجهت‌حفظ‌حقوق خود وحقوق تبعهٔ و قونسولخانه قوشون آوردیم وحال آنکه جزلفظ سندی‌نـداشت وقتی‌که روزنامه همچو مطلبی راعنوان‌کرد شمارا بخدا آنرا دست‌آویز رسمی خود

نمی‌کند ؟ ونزد دول معظمه خود را محق بقلم نمیدهد ؟ ... این قسم حرکات مادوستی خاله‌خرسه است یاتعمد ؟ اشخاصی که برضد من هستند بفرمایند فلانکس طرفدار روس است من باك ازاین کلام ندارم . وهمان رامیگویم که خداوند متعال اززبان رئیس مورها خطاب میفرماید (یاایها النحل ادخلوا، مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده) ،مورچه باآنهمه ضعیفی اتباع خودرا می‌گوید داخل مسکن خودتان بشوید که پامال نشوید ، آیا رواست باتن برهنه و دست خالی جلو توپ ماکسیم برویم واسمش رارشادت بگذاریم در حالتی که خصم عمارت ییلاقی سلطنت را گرفته و نشسته وهر روز بر تعدیاتش می‌افراید ...

شمارا بخدادرست ملاحظه کنید صاحب آن کلام طرفدار روس است یاکسی که منع ازاین مذاکرات میکند؟... علی

نامه شماره ۱۰۳ هشتم جمادی‌الآخر ۱۳۲۸ هجری‌قمری

این نامه را به مرحوم حاج میرزا آقافرشی نماینده مجلس آن روز نوشته وداستان پناهنده شدن یك‌تفر سالدات روسی را توضیح داده است برای دانستن مشروح جریان به‌صفحه ۵۲۹ کتاب « زندگینامه ثقةالاسلام شهید» مراجعه شود .

ورق سابق‌را قبل‌ازظهر نوشته بودم ، وقت ظهر رفتم بمسجد ازآنجا اتفاقاً به نماز میت رفتم ، حوالی سه‌ونیم به‌غروب مانده بخانه مراجعت‌می‌کردم ،اول کوچه دیدم قازاق روسی تفنگ‌دردست ایستاده مانع ازتردد هستند بهرشکل بودردشدم آمدم خانه‌دیدم حیاط‌پراز قازاق روسی است ،نایب قونسول روس باژنرال فوج ویك‌نایب فوج که‌مسلمان‌است درکتابخانه نشسته‌اند با تلفون سئوال وجواب می‌کنند. باکمال ادب خوش آمدگفتم‌وگفتم صندلی آوردند ونشستیم، خودش گفت یك‌نفر قازاق‌روس درجلوخانه شما بوده قازاق‌های مااورا دیده‌اند خواسته‌اند بگیرند فرارکرده داخل

خانه شما شده ، همان قازاقها به اردو خبر دادند ژنرال آمد و،و، و.. گفتم : شماها مهمانید وهمیشه آمده‌اید اما این آمدن رسمیت داشته وجهت ندارد که شما بدون اطلاع صاحب خانه وایالت وکارگذاری داخل خانه یك‌نفر ایرانی بشوید . گفت : این‌مسئله خارج از تکلیف قونسولگری است ، مأمور نظامی تکلیفی دارد فراری را هرجا سراغ‌کرد داخل می‌شود ،گفتم : درمملکت شما هم رسم نیست داخل‌خانه‌کسی بشوند ، بلی درخانه را می‌گیرند وبه پولیس‌خبر میدهند واین مکالمات باخوشروئی وخنده‌بود احترامات بجا آورده میشد ،چائی بیاورید وصندلی بیاورید ... الخ .. گفت قازاق به‌خانه شما داخل شده‌گفتم : من‌درخانه نبودم واتفاقاً احدی از نوکرها هم نبودند ودیدید کسی در خانه نبود ، حرفهای اصلاح میزد که‌اگر این‌مقصر را شما بدهید یك‌ماه‌ونیم‌حبس‌دارد مطلبی نیست . گفتم : بلی اگر مطلع باشم همینطور است ومن‌دروغ نمیگویم ، همیشه ازایرانیها بقونسولخانه‌ها فرار می‌کنند آیاایالت می‌فرستد وابلوقه * می‌کند ؟ من روحانی هستم و خانه من احترام مسجد وکلیسارا دارد شما هتك‌حرمت مرا کرده‌اید ومن پروتست‌می‌کنم .. مرامی‌پخت وضمناً تهدید طوری می‌کردکه قانون مابراین است‌که‌خانه را تجسس می‌کنیم گفتم : قانون‌مذهب ماهم برمنع است ونمی‌گذاریم مرد بیگانه‌داخل‌حیاط‌مابشود خاصه اندرون‌ومیدانید که رسم اسلام درمذهب چیست ؟ گفت : این نایب فوج مسلم است . گفتم : برادر خودمان باشد ، اگر بنای دخول بی‌اذن باشد تا دم مرگ می‌ایستیم . گفت : ما قصد کشتن نداریم ،گفتم: بلی‌شمارا نمی‌گویم مرامی‌کشید ، من‌تکلیفم این است‌که‌خودم رابکشم وبکشتن بدهم چنانکه امام ماسیدالشهدا علیه‌السلام کرد .

بالاخره بعد از یکساعت‌ونیم مذاکره گفتم : بفرستید یك‌نفر زن روس بیاید خانه‌را بگردد والامحال است بگذارم‌کسی خانه مرا تجسس نماید .

نایب قونسول با ژنرال روس صحبت کردند وپا شدند ومن‌گفتم : مستقیماً

---

* کلمه خارجی است بمعنی کشیدن و بردن

باعلیحضرت امپراطوری روس گله این‌مطلب را خواهم کرد . درعرض این‌مدت تمام کوچه وپشت‌حیاطها وطرف یخچال را قازاق روس گذاشته بودند ومانع ازخروج و دخول بودند . باکمال دیپلماتی‌وحسن خلق روانه‌کردم وبحمدالله مجاب نمودم‌رفتند بعداز رفتن حضرات تلگراف نوشتم والآن ایالت تشریف می‌آرند تفصیل را به‌آقـا یحیی (پسرش) اطلاع دهید .

***

نامه ۱۰۴ـ ۷ رجب ۱۳۲۸

« معتمدالسلطنه‌پیشکارمالیه‌آذربایجان بوده ، انجمن ایالتی
« مشروطه ازاو پول میخواست واوهم نمیداد ویانداشت بدهد
« لـذا تحت فشار انجمن و والی وقت قرارگرفته بودکه رفت
« در خانه ثقةالاسلام متحصن شد . ایشان این نامه‌را به وزیر
مالیه نوشته واورا توصیه‌کرده است .

عرض میشود ، از وقایع تبریز بموجب اخبار تلگرافی خاطر محـترم مسبوق است والبته کتباً نیز اطلاع خواهند داد ... در حق حضرت اجل اکرم آقای معتمد-السلطنه درخاطر داشتم‌که شرحی عرض نمایم تـااینکه این مـقدمه پیش‌آمـد وشب چهارشنبه بی‌خبر بنده منزل تشریف آورده ولذت نان خشك وضیق‌مکان رامیبرند. يك‌اشکال غریبی بمیان آمده وبااین‌گرفتاریهای فوق‌العاده‌وفوق‌الطاقه‌که اهالی‌مبتلا است تعارض وتنافی هم مزید برآن شده . حضرت معتمدالسلطنه از اول عـادت بـر مداقه واحتیاط داشته‌اند، دراین‌دوره جدیدمداقه راافزوده ودربعض مواردحق‌بجانب ایشان است ، تلگرافاتی که انجمن ایالتی کرده‌اند البته خاطر محترم مسبوق است، بنده نیز در سیم‌ماه تلگرافی‌بوکلاکردم وهمهٔهم وهمت بنده مصروف برآسایش‌عامه

وخاصه است که هم امورات منظم شود هم مسئولیتی در بین نباشد . اولیاء دولت در تهران صد چندان گرفتاری دارند تاما گوشه افتادگان ،واهمیت کار تبریز و آذربایجان هم از بدیهیات است .

این مطلب راهم کتمان نمیتوانم بکنم که مساعدت کامله درکارها نیست ، ایالت وریاست مالیه بهم می‌افتد کارهای مملکتی ناتمام می‌ماند .جداً خواهش دارم که درحق آذربایجان عموماً وریاست مالیه خصوصاً اقدامی فرمائید که از مسئولیت تهران آسوده باشند وضمناً اخطار بفرمائید که این قدرها مـداقه واحتیاط دربعـضی موارد نفرمایند ،راست است که ایشان مجرب، ومهذب هستند ومیخواهند کارراطوری نمایند که در آخر ندامت نداشته باشد ، اماپاره اشخاص عمداً یاخطاءً ملتفت پاره امور نیستند وایشان رامتهم بر اشکال‌تراشی می کنند وباوجود اینکه می‌بینند کابینه وزراء مختل شده وانگهی هرچه تلگراف می کنند جواب ازتهران نمیرسد باز پاپی می‌شوند و آقای معتمدالسلطنه راگرفتار محظورات می‌نمایند .

آقای معتمدالسلطنه راهم اگر عرض نمایم که عادت بر این تـرتیبات جـدیده نکرده‌اند ودرپاره مواردِاسباب زحمت‌خودرا فراهم می‌آورند شاید خلاف عرض نکرده باشم واسباب مهربانی غالباً ازدوسمت فراهم می‌شود . علی

نامه شماره ۱۰۵- ۲۸ رجب ۱۳۲۸

نمونه‌ای از کاغذهای متعدد است که به پسرش رفـیع (ابوالمعالی) به‌اروپا نوشته است .

بعداز عنوان واطلاع رسیدن کاغذفرزندش واعلام ارسال ۴۶۷ فرانک مینویسد:

«درخصوص تحصیلاتتان که‌نوشته بودید که چه باید بخوانید ،عقیده شخصی من این‌است که فیناس کامل بخوانید که‌خیلی محتاج الیه‌است وفعلا مملکت‌ما احتیاجش

به‌آن‌بیشتراست‌وخودش‌کار باشرفی‌است‌زود، زودسعی‌نمائیدووقت خود را بابیکاری تلف‌نکنید بلکه انشاءالله بتوانیدکه زودتر فارغ‌التحصیل بشوید . فیناس یعنی مالیه شنیده‌ام این‌قدرها مدت لازم ندارد . درعرض سه چهارسال میتوان‌تحصیل‌کرد وتمام نمود ،من‌سعی می‌نمایم‌بلکه انشاءالله‌مخارج‌تحصیل شمارا به‌آسان‌ترین وجهی روبراه نمایم شما انشاءالله‌همت‌نمائید. روی پاکت‌درالقاب‌قمش قویماق * لازم نیست‌حضرت ثقةالاسلام بنویسید کـافی است .

نامه شماره ۱۰۶ ۳ربیع‌الآخر ۱۳۲۹ مارس ۱۹۱۱

پسرش‌رفیع (ابوالمعالی) تبریك عیدنوروز را مینویسد . بعدازجملهٔ «قربان خاك پای مبارکت امضاء می‌کند ،چون‌درنامه‌اش تاریخ‌نگذارده وتاریخ نامه پدرش رانیز ذکرنکرده است .لذا جواب فرزندش راکه در اروپا تحصیل می‌کند در صفحه مقابل آن‌چنین مینویسد :

آقا معالی . جواب‌شمارا در عین این ورقه می‌نویسم . تا ایرادات مرادرست حالی بشوید :

۱ـ کاغذ را بی‌تاریخ نوشتن صحیح نیست باید تاریخ گذاشت .

۲ـ مینویسید کاغذ شمارسید بایدقید شودکه‌ازکدام تاریخ بوده ودرچه‌تاریخ رسیده‌اگر دومی‌راهم ننویسید بهتراست‌ولی اینکه تاریخ کاغذ من چه بوده است‌باید بنویسید .

بعد ازاشعار مطالبی‌مبنی برارسال وجه‌مینویسد«امروز سیزده عیداست من‌در نوروز جلوس نکردم وعیدنگرفتم» این عیدی است‌که بوسیله مقالـه‌ای درروزنامه

---

* منظورش این است که روی پاکت را ساده بنویسد ، بـی‌القاب وغـیره وقمش گذاشتن درتهران هم‌معمول است . نهایت طهرانیها می‌گویند «قمش‌نیا» . ضمن مطـلب یاد دادن‌باپسرش شوخی هم‌کرده است

تبریز جشن عیدنوروز راتحریم کرد واین‌شعررا دراول مقاله آورد .

عیدآمد وافزود غمم را غم دیگر ماتم زده راعید بود ماتم دیگر

درنامه دیگری پسربه‌پدرش مینویسد اگر ارسال هزینه تحصیل من برای شما سخت‌است بنویسید به‌تبریز مراجعت‌کنم ونمیخواهم شما بزحمت ببفتید . اینك در تاریخ ۲۴ ربیع‌الآخر ۱۳۲۹ ـ۲۴ آوریل ۱۹۱۱ مینویسد :

«کاغذ شمارا خواندم برشما آفرین گفتم : غصه نخورید خدا کریم است «در مصطبعه عشق تنعم نتوان کرد ـ گربالش زرنیست بسازیم بخشتی» انشاءالله وجه معیشت وتحصیل شمارا خدا می‌رساند...»

در۳ربیع‌الآخر ۱۳۲۹ـ سوم‌مارس۱۹۱۱ به‌برادرش ابوالحسن‌خان‌که در اروپا درس میخواند نوشته است (...مطلبی تازه نداریم، من‌ازهمه‌کنارکشیده‌ام وباایالت هم‌ترك مراوده‌کرده‌ام وهرچه اسباب فراهم‌آوردندکه‌ملاقاتی‌شودقبول‌نکردم ،بالمره ترك آخرت‌که‌کرده بودم ترك دنیا ومافیهاراهم‌کردم» [منظور از ایالت‌مخبرالسلطنه است‌ـم]

درنامه‌ذیل‌عقایدخودرابه‌حزب‌ترقیخواهان تهران مینویسد ومطالب‌مهم‌دیگررا متذکر می‌شود .

نامه شماره ۱۰۷ ۲۴ ربیع‌الآخر ۱۳۲۹

عرض می‌شود . رقیمه شریفه مورخه ۲۹ماه‌گذشته‌که‌حاوی موادنظامنامه‌بود رسید ودستور اساسی هیئت ترقیخواهان‌راکه‌ده جلد ازنسخه آن‌را فرستاده بودید بدوستان دادم که ملاحظه نمایند .بنده ازاصل‌کسل وتنبل ونامزاج وکم‌مراوده هستم،مدتی‌است‌که‌بالمره قطع مراوده‌کرده وبرمراتب ترك مراوده وملاقات‌افزوده‌ام

وخون میخورم وخاموشم .

مطالب مندرجه دردستور اساسی را کراراً ملاحظه کردم ،فی‌الحقیقته آنها مطالبی نیست که قابل انکار باشدوهمه مشروطه‌خواهان (نه مشروطه‌چیان) درکلیات آن مطالب شرکت دارندوآن‌دستوررا می‌توان گفت که کتابچه شرح اصول‌مشروطیت ومدرسه تعلیم آنست .

بعضی فقرات جزئیه که‌در مد نظرحقیر بوده ، بابعضی ملاحظات مخصوصه که راجع بدستو اساسی است جداگانه عرض کرده‌ام وخواهش دارم که‌به‌مرکز برسانند . اجمالا عرض می‌کنم که بنده درکلیات آن‌دستور همراه ومصدق هستم ، مگر دریك یادو ماده که‌آن‌هم راجع به‌اطلاعاتی است که دارم واگر چه رسماً بشرافت دخول در هیئت محترمه نیستم ولی بحکم «ازایشان نیستی میگو از ایشان» درجزو مصدقین هستم ومسلك بنده اصولش راجع به‌فقرات‌ذیل است :

۱ـ حفظ استقلال مذهب وطریقه جعفری

۲ـ حفظ استقلال ایران وایرانیت

۳ـ جفظ مشروطه وقانون اساسی واصول شورویت است

۴ـ که از مقتضیات فقرات سابقه است (سعی در منع مداخله دول خارجه در کلیه‌امورات)

۵ـ سعی در تهذیب اخلاق وتزییدثروت وقناعت عمومی

۶ـ سعی در **اتحاد اسلام** ومتفق کردن پولتیك سیاسی همه مسلمین ولوآنکه اختلاف درمشرب ومذهب داشته وسلاطین متعدده داشته باشند . واصول در حقیقت سه‌فقره اولی وباقی ازقبیل فروعات است ، تندرفتن وشتاب‌زدگی‌راموجب‌خسارت وزودخسته شدن وبه‌منزل نرسیدن می‌دانم. وکندکردن‌و بخواب رفتن رانیزمستوجب

نرسیدن به مقصود ، نه کار فردا را امروز باید کرد و نه کار امروز را به‌فردا باید انداخت .

مخصوصاً طبیعت ناقابل‌من‌ازانقلاب وهرج‌ومرج نهایت انزجاررا داردوتمام مفاسد وخرابی ایران را ازلجاج وسبك‌مغزی طرف دولت ، وخروج از مقصد بعضی طرفداران ملت‌میدانم :

وازجمله اموری که‌مرابالمره متنفرکرده‌کثرت مخارجی است‌که‌بعنوان‌فـورم صیاد برای‌ملت فراهم آورده‌ایم ، ازجمله شمارا بخدا به‌دفتر محاسبات آذربایجان که‌در آخر سال‌گذشته درتبریز چاپ‌کرده‌اند رجوع‌فرمائید (یعنی‌به‌آخرآن)وبه‌بینید که‌چه‌خرجها برای چند تومان وچندخروار نقد وجنس آذربایجـان درحساب منظور شده‌است .

من‌همیشه علناً وسرمنبرودرمجامع عامه وخاصه گفته‌ام که‌دلیل ندارد که‌رئیس کل‌گمرکات ایران که مدیر نه‌کرور وجه‌نقد وسالی‌هشت‌کرور بملت‌می‌دهد سالیانه ۱۱هزارتومان مواجب داشته باشد ،برخلاف سایر مدیران مالیه جـزووکل کـه چه مقدارهای‌گزاف می‌برند .

درهرحال آنچه فعلا لازم عمل است واجراء ، صریح عرض‌مـی‌کنم امـورات ناگواری‌که درتبریز اتفاق افتاده ومی‌افتد زبان استبدادیان رابازکرده وآن امورات دائماً در تزاید ونفرت مردم‌درتصاعد است ،واین امر محسوب هر دانا وهرجاهل‌است الابعضی اشخاص که‌حرفه شخصی آنها دررضایت وتقویت است . نظامنامه داخلی‌را چنانچه‌لازم است نتوانستم تدقیق بنمایم . اگرچه ملاحظات مکرره کرده‌ام ودرآتیه اگرعرض داشته باشم خواهم‌کرد .

اجمالا عرض‌می‌کنم که درمسلك همراه‌هستیم ولی باوجود آن‌نمی‌توانم‌خود رارسماً ازآن‌حزب محترم بشناسم . زیراکه درنظامنامه داخلی هنوزتأمل دارم.اگر فقط بااین بیان مرا ازطرفداران یا ازاعضاء حزب ترقیخواهان بشناسند عنایتی‌است که فرموده‌اند .

شرحی که به هیئت رئیسه نوشته‌ام ملاحظه میفرمائید ، تعجب می کنم لایحه که باسم‌من فرستاده‌اند کی‌بوده دراین‌بابت تفتیش بفرمائید . علی

نامه‌شماره ۱۰۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۹ هجری‌قمری

یك‌نامه ادبی بانشر مسجع

قصد زیارت امام هشتم را درمشهدداشته ولی بملاحظاتی این‌سفر مبدل‌برسفر مراغه شده است‌که اینك درنامه‌ای بدوستی چنین مینویسد :

عرض‌می‌شود : مدتها بودکه‌بواسطهٔعدم حرکت مبتلا به‌تپش‌قلب وسوءمزاج شده ، علاج را در تبدیل‌مکان و تغییر آب و هوا میدیدند ، درماه محرم قصدسفر خراسان‌کردم ولی‌گرمی دل‌دوستان وسردی فوق‌العاده زمستان مانع‌آمد وحرکت موکول به‌آمدن بهارگردید واین‌قصد دردل‌مخمر بود تااینکه هوا فی‌الجمله‌اعتدالی گرفت واواخر ربیع‌آخر شد، یعنی‌از ورود بهار اربعینی‌گذشت ، درخفا تدارك‌بعضی نواقص سفراشتغال‌می‌رفت ، آخرماه مزبور یکی ازاحباب بغتتاً وارد شد ومرامشغول تهیه‌کفش وکلاه‌وبرگ وساز راه دید .گفت :

مقدمات جنون درمیان می‌بینم : مسافرکیست ومقصدکجا است ؟

گفتم :مسافر بنده هراسانم ومقصدم خاك‌پاك خراسان‌گفت : درسرچه‌داری؟ گفتم : عزم طواف‌کعبه‌وفا .. درپیشانی ؟داغ صدق وصفا .درچشم ؟ توتیای‌محبت درروح ؟گردخجلت .درگوش ؟ صوت‌جانان .. دردماغ ؟ عطر مرقد امام انس‌وجان درلب ؟ ذکر امن یجیب ... درزبان ؟ مایلفظ من‌قول‌الاولدیه رقیب .. درگردن ؟ پالهنگ‌جذبه محبوب ... درسینه ؟ جذوهٔ دیدار مطلوب . دردست ؟ عصای‌توکل.. دربازو ؟ کمند توسل .. دردل ؟ امیدواری برخالق .. در کمر ؟ چل‌تار انقطاع از

خلایق . درپای ؟ چاروق تك ودوبیدای وصال .. درشراشر وجود ؟ امواج دریای آتش‌مطالعه جلال‌وجمال . درتن ؟ جامه ذوق . دردامن ؟ اشك‌شوق .درسفره ؟جگر کباب . درکوزه ؟ خوناب.درکاسه ؟ خون‌دل .درکیسه ؟برات‌خداوندآب‌وگل ..از کدام‌خط ؟ ازراه‌قفقاز .بچه‌جرئت ؟باتکاء حفظ خداوند بی‌نیاز ..، گفت : می‌بینمت که دلت سیرشده وچشمت بحمداله پراست . ولی باتوکل زانوی اشتر ببند وبااین برودتی که‌فیمابین تووممتصدیان اموردولت‌روس‌هست ،رفتن ازراه آب صواب‌نیست وگناه‌وقوع برخطرات‌شاید معادل ثواب نباشد.

گفتم : مزاجم چنانکه می‌بینی علیل‌شده وازقلت بلکه عدم حرکت جسمانی که‌دارم ، تپش قلب روزبروز در افزایش وازمن سلب آسایش می‌نماید .گفت : بـه خارج‌شهرروچندی درصفحات دهات‌درگردش باش . این‌حرف را سنجیدم وپسندیدم وفردای آن‌روز که‌غره‌ماه حاضر بودبی‌اطلاع عاذل وعاذرعلی‌الطلیعه روبه‌راه‌نهادم وتاسیزدهم‌ماه دردیزجرود ، ، گاهی زیر باران وگاه درپرتو آفتاب راه‌رفتم ،غالباً ابررحمت خیمه می‌زد وکوه‌دشت‌را پراز نعمت می‌ساخت وبهارعجیبی بود تاخروج نیسان درختها چنانچه شاید برگ نکرده ، هنوز پای درگل بود وسرش باتاج گل . درخت موکه ازصولت زمستان غالباًخشکیده وکرم مخصوص که‌آفت جان‌کرم است رگ وریشه آنهارا بریده وبقیةالشتاد والآفه ازمخافت لب‌فرو بسته ودم درکشیده ابداً آثار حیاتی نمی‌نمود .

در۱۳ ماه عزم بناب‌کردم درپانزدهم ازآنجا حرکت و قصد «یوزباشی‌کندی» کردم وازآنجا خیال رفتن‌به قریه «قراویرن» وملاقات حاجی مجیرالملك وتعزیت‌او داشتم درعرض راه ملاقات‌شد ، معلوم‌گردید ایشان قصد مراغهٔ سعیدداشتند ومن‌عزم دماغه امید ،عشق‌بچربیدبرفنون فضایل فسخ عزیمت‌کرد ودر۱۷ ماه عازم«قراویرن» شدیم .. ازحسین‌آباد اولین‌ملك‌شاهزاده فرمانفرماگذشته به «ممدل» رسیدیم ،دیدیم آب رودخانه «لیلان» طغیان‌کرده وآب ازتنور ومنار درفوران ونمونه طوفان نوح

اعیان است .سکنهٔ آنجا ساری الی جبل ،گویان پشه‌ای راکه از دسترس آب دور بود حصاری می‌کشیدند وبنائی ازنو مینهادند . ازآنجا گذشته همه‌صحرا را دریـا دیدم ذکر یامجیر درلب وازخوف غرق درعرق وتب بودم که‌مبادا درآن باتلاقهای شگرف که‌خبر از دریاهای ژرف میداد فروروم وبا قارون باهمه‌عدم‌تناسبی‌که دارم مگر تناسب تضادکه‌اوکافر بودومن بعقیدهٔ جمعی مومن ،واوصاحب‌گنج بود ومن‌از افلاس‌دررنج ، قرین او شوم وتااعماق زمین فروروم ، شکر خداراکه ازآن‌ورطه‌های هولناك‌که‌کمتر ازهفت‌خوان‌رستم ومنزل الهاك نبود بسلامت جان‌بردم...

چون آن خطه‌گرمسیراست .خضرت‌ونضرت چمن‌رنگ‌وبوی ازخلدبرین‌میبرد ورنگ‌کدورت ازدلها می‌سترد اماضراعت اطفال زراعت‌که‌کثرت گریه‌ابربهار دست آنهارا بسته وپنجه‌شان را برتافته وشکسته بود،چنانکه علم لاله سرنگون وشقایق غرق خون شده وازاین‌روازچهچهه‌بلبل وزمزمه صلصل‌خبری نبود ،گوئی‌درمجلسی ازگریه مینا،دل‌عاشق شوریده پراز غوغا است .

بالجمله‌چهارساعت‌ونیم بغروب مانده وارد قراویرن شدیم ، سکنه‌علی‌الرسم استقبال‌کرده وگوسفندی نیز بعنران قربانی ، آورده بودند که بحکم مشروطه‌طلبی ذبح حیوان بی‌زبان‌را روا ندیده‌وخون‌اورابخشیدم درویش وچاووشی که‌بامیدگوشت قربانی آمده بودند ، چون آثار مشروطه دیدند ناله از ته دل برکشیدند وبی‌اختیار بانك‌بلندکرده‌بیت معروف«علی‌است‌آنکه‌یلان راگرفت وکردآزاد-برسـلاسل گیسوی مصطفی صـلوات» رابـرهیبتی‌کـه زمین‌لرزان شد سرودن گرفتند ، وچون‌غسالی که‌مأیوس ازمرگ‌مریضی‌شده‌است تخته وتابوت‌را بردوش‌گرفته راه‌خودرابرکشیدند ورفتند ... علی

[بهترین‌نمونهٔ انشاء برای دورهٔ متوسطه است ـم]

نامه شماره ۱۰۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ هجری

این نامه‌را ازمحال‌افشار مراغه‌که‌به‌گردش‌رفته بوده‌بدحزب ترقیخواهان‌ایران نوشته است‌که عضویت‌آن حزب را نپذیرفته ولی ازهمکاری دریغ‌نمی‌کند .

عرض‌میشود . رقیمه شریفه مورخه ششم ماه‌جاری درخارج‌شهر زیارت‌شد . مزاج بنده خیلی‌علیل شده وازقلت حرکت کم‌کم سنگینی وامراض قلبیه عارض و خفقان قلب وسایر امراض رو‌داده ومدتها بودکه خیال حرکت وسفری درنظر داشتم چنانچه درصفر ۲۸ عزم‌خراسان‌کردم جمعی مانع شدند ، درمحرم ۲۹ باز همان عزم راتجدیدکردم باز اسباب ممانعت وحرمان وعرض فصلی آمد واین عزم‌همیشه دردل بود ، چون دیدم سفر خراسان میسر نخواهد شد ومزاجم روبه انحلال گذاشته ناگاه بی‌خبر عزم‌خارج شهرکردم وغرهٔ ماه ازشهرحرکت وفعلاً درولایت افشار و۱۲منزل ازشهر دورم‌وازخداوندمسئلت دارم‌که‌توفیق زیارت آستانه مبارکه حضرت‌معصومه قم راروزی فرمایدتاخداوندچه خواهد .

ازارشادی‌که در باب تفرقه میانه جمعیت ترقیخواهان وحزب اتفاق وترقی فرموده بودید خیلی ممنون شدم‌وازسهوی‌که‌در یکی بودن این‌فرقه‌کرده بودم‌منفعل شدم .. مرقوم فرموده بودید که حزب ترقیخواهان بر بنده کاغذی ننوشته‌اند وآرم این‌فرقه محترمه دست اتحاد وکلمهٔ یدالله مع‌الجماعه است ، مطلع شدم .

اماگمانم این است‌که‌کاغذی‌که‌بمن رسیده همان‌علامتهارا دارد نه‌علامت‌بمب وتفنگ وچون‌کاغذ مزبوردرشهرمانده نمیتوانم بطوریقین‌عرض‌کنم .چون‌جنابعالی مطلع ازاسرار حزب محترم‌هستید معلوم می‌شودکه بازسهو ازجانب بنده‌شده‌ودراین ضمن معلوم شدکه بنده نیز یابرحزب ترقیخواهان یابرفرقه‌اتفاق وترقی ابداً کاغذی ننوشته‌وتعرض واخطاری‌نکرده‌ام .

۲۳ جمادی الاولی ر۳۶

عرض میشود   رقیمه شریفه مورخه ۸ ماه جاری در فقره تشرف زیارت [illegible] برای [illegible] علل شما دارید قلت

حرکت که کم کم سنگینی و امراض مزمنه عارض و خفقان ملت [illegible] امراض روحانی [illegible] بود که [illegible]

دیگری در نظر داشتم چنانچه در صفر ر۲۸ عزم و اراده کردم مجمع مانع شد و در محرم ر۲۹ باز اراده عزم را

تجدید کردم باز نشد. [illegible] دوباره داشتم [illegible] که [illegible] عزم همیشه در کار بود حرکت

[illegible] بعد از [illegible] گذشته [illegible] عزم فاتح [illegible] کردم در غره ماه

[illegible] و فعلا در [illegible] و ۱۲ [illegible] سلامت و [illegible]

توفیق زیارت آستانه مبارکه حضرت معصومه قم را [illegible] تا [illegible]

[illegible] بوقت [illegible] جمعیت ترقی خواهان و حزب اتفاق در ترقی و [illegible]

[illegible] که [illegible] این [illegible] شدم .

مرقومه [illegible] که حزب ترقی خواهان [illegible] کاغذی نوشته‌اند [illegible] این فقره محترمه

دست اتحاد و کلمه [illegible] مطلع شدم .

اما گمان [illegible] که کاغذ [illegible] رسیده [illegible] دارد [illegible]

[illegible] کاغذ [illegible] در [illegible] معروض [illegible]

مطلع [illegible] حزب محترم [illegible] باز [illegible] شما .

[illegible] مطلع شد که بنده نیز [illegible] حزب ترقی خواهان [illegible] فرقه اتفاق در ترقی [illegible]

کاغذی نوشته و [illegible] اظهاری نکرده‌ام .

[illegible] که در [illegible] بود [illegible] کرده [illegible]

لایحه معروضه رابملاحظه سهوی که‌درعنوان بوده اعاده فرموده بودند.تجدید کرده لفاً فرستادم تابرحزب‌محترم تقدیم شود .

ازاینکه مسلك بنده را بحمدالله موافق مسلك محترم ترقیخواهان دیده و باین‌واسطه مرا از آن حزب محسوب داشته‌اند، خیلی متشکر شدم . بلی مسلك‌من‌از اول همان است‌که عرض کرده‌ام واگر رساله «لالان» راکه در ایام بلواطبع شده ودر روزنامه شمس نیز بطور تفرقه نشرگردید ملاحظه فرمائید معلوم خواهد داشت که مسلك بنده چه‌بوده است وچیست ؟ ولی این‌نکته‌رانیز عرض می‌کنم که‌نظامنامه داخلی‌راملاحظه‌کردم‌وپاره‌تکالیف‌وفصول آن‌رانتوانستم ملتزم‌بشوم،تکذیب آن‌رانیز نمی‌کنم . باهمه اینها در ترویج مسلك محترم انشاءالله کوتاهی نمی‌شود، وباجمعی از اصحاب واحباب صحبت‌کرده‌ام ولی افسوس‌که ناسازگاری مزاج مانع ازتوقف‌در درشهر شد وباوجود اینکه فعلاً دور از شهرم درجاهائی‌که لازم دیدم وقابل‌فهمیدم، آنچه لازم است‌گفته‌ام‌ودرخصوص دهاتیان مجبورکردم‌که پاره تحمیلات راموقوف نمایند وقصددارم‌که انشاالله تأسیس مدرسه‌نیزبشودکه اطفال این‌صفحات بقدرمقدور تحصیل‌نمایند .

این‌ورقه را از افشار عرض کرده وبتوسط پست گروس خواهم فرستاد وبا ملاحظهٔ ازخط تبریز عرض خراهم کردکه از تبریز بفرستند .

بدیهی است‌که‌لایحهٔ مرسوله را بعداز ملاحظه اعلان خواهید فرمود .چون مندرجات آن غالباًاز موادلازمه است . خیلی دوست دارم‌که باسم ترقیخواهان‌نشر شده اهمیت این‌حزب در انظار معلوم شود واگر جزء یا ضمیمه نظامنامه میسر شود بهتر ومستحسن‌تر خواهد بود .

دراین‌چندروزکه درخاك افشار هستم لازم میدانم پاره آنچه‌راکه معلوم‌کردم اظهار نمایم .

خاك‌افشار بحمدالله در امنیت است وکمال سعی ومراقبت هست که تعدی از

خارج به آن خاك نشود ، اما خاك گروس بواسطه تعديات ايل گلباغى خيلى مختل است ، ايل مزبور كه از جمله ايلات كردستان است ، چندين ده از دهات گروس‌را چاپيده كه ازجمله معروف به «خوش‌مقام» است كه‌از دهات معتبر و منزلگاه عمومى است وقريه«اوغلان ميراحمد»وغيره است.. سه‌روزقبل حمله برقريه «سليل»كه‌سرحد خاك‌افشار وگروس‌واقع است كردندولى سواره مستحفظ افشار شده نتوانستند چيزى ببرند ، از آنجا تاقريه«كوتان» كه جزو گروس است غارت نموده مبلغى از عوامل آنهارا بردند .

ازقرارمذكور ايل‌گلباغى مبلغ‌گزاف به‌ايل «جاف» مقروض است هرساله‌ايل جاف ازحدود تجاوزكرده درداخله خاك‌كردستان قريب ۱۲ فرسخ را اشغال مينمايدو گلباغى تاب طلبكارى ومقاومت آنهارا نياورده به‌دهات واراضى اطراف پراكنده مى‌شوند حتى تا خاك خمسه از تعدى و غارت مضايقه نمى‌نمايند و ميخواهند قرض خودرا ازاين ممر ادا نمايند ، امسال نيز مى‌گويند اغنام و احشام ايل جاف تلف شده وگلباغى مجبور است كه‌بهر شكل است‌ازعهدهٔ قرض خود برآيد. اين‌است كه دائماً مشغول غارت‌گرى هستند ورفع آنهاراجع به‌حكومت‌كردستان‌است،ربطى به‌حكومت گروس وافشار ندارد و تكليف‌گروس و افشار اين است كه خاك‌خود را حفاظت وصيانت نمايد وافشارهم‌بهمين قسم رفتارمى‌كند . اماشنيده مى‌شودكه به حكومت گروس حكم شده كه آنهارا تنبيه نمايدوكارحكومت‌گروس ابداً نيست. مقصود اين است‌كه اين‌مطلب‌رابوكيل محترم‌كردستان اخطار نمائيد والبته‌اطلاعات ايشان بهتراز اطلاعات‌بنده‌خواهد بود واين اخطار بنده فقط دوستانه است .. على

نمونه ازدفترچه‌هاى رمز :

بطوريكه دركتاب «زندگى‌نامه ثقةالاسلام‌شهيد» صحبت ازوجود دفترچه‌هاى رمز بين ثقةالاسلام شهد ونمايندگان مجلس‌ازقبيل «مستشارالدوله‌صادق‌وحاج‌ميرزا آقا فرشى» شده‌كه براى مكاتبات وتلگرافات بكار ميرفته است ، چون آوردن عين همه‌آنهاصفحات زيادى را ميگرفت ، لذا ازهريك‌صفحه بعنوان نمونه كليشه‌تهيه و دراينجاچاپ مى‌شود :

رمز برای نوشتجات و تلگرافات

کارگذاری اذربایجان	دستیفه
جنرال قونسول ارضروم	ادلاره
کارگذاری اردبیل	باشی
کارپردازی بایزید	تجارت
نیابت پست اذربایجان	خجلی
نیابت تلگراف اذربایجان	قانی
نیابت تجارت اذربایجان	دیری
کارگذاری رشت	ترچی
کارگذاری خراسان	رهنگی
کارپرداز شام	کتابخانه
جنرال قونسولگری طرابزون	لقب
نیابت تذکره اذربایجان	بزازی
نقشه کش	قندفروشی
مهر سرحدات	ناجری
کمیسیون سرحدی	کابی
مامور منع اسلحه	سیگاری

ساوجبلاغ	کاوکان /
حزب نهضت ایران جدید	سکری /
دوره دن ایران جدید در خارجه باریک	جهی /
کشش ایران	عالی /
وحدت راه آهن	صورت /
وحدت راه شوسه	نسخه /
هر گره دقت اهل مهاجرین وملل متنوعه	صحیفه /
اجازه فابریک دستدان	نارضایت
کارپردازی بغداد	مدرسه /
کارگذاری کرمان	مجوزی /
جنرال قونسولی مصر	نشئات /
مدیر کارگذاری آذربایجان	نیابت /
جنرال قونسولی دال	وزیری /
سفارت	مدیری /
لندن	سلطانی /
اسلامبول	یاوری /
پطرزبورغ	تجاری /

صدر اعظم	یعقوب /
صدیق الملک	تقی /
شیر الدوله	جبار /
مجیر الدوله	حسن /
مستشار الدوله	حسین /
مجیر الملک	حیدر /
ممتحن الملک	خلیل /
مستشار الوزاره	رستم /
اعتماد دفتر	رشید /
مشیر دفتر	ستار /
معاون الوزاره	شریف /
نظام الملک	شفیع /
منتظم السلطنه	کریم /
صدر السلطنه	زینال /
رئیس الممالک	نادر /
وزیر امور خارجه	علی /
مفاخر الدوله	نقی /
ناظم الملک	صفر /

پاریس	خدادادی /
وینه	اجوددانی /
برلن	غلامعلی /
کارپردازی	فروش /
کارگذاری	پیسا ولی /
تبریز	وکیلی /
طهران	باغبانی /
رشت	نقشگری /
حکومت	زرگری /
شیراز	دربانی /
شاه	اکبر /
نایب السلطنه	ابراهیم ٢
نیرالملک	جعفر /
سراج الممالک	احمد /
امین الدوله	اصغر /
وکیل الملک	بهمن /
شریف الدوله	بهرام /

سواره سرحدی	پیاده /
اضافه مواجب	اصلاح /
جیره و علیق	اتمام /
مالیات دیوانی	عدد /
وزارت پست	ممیزی /
مالیات گمرک آذربایجان	تعدادشه تعدادش /
مالیات خالصجات آذربایجان	ساعت‌سازی /
خالصه	ملک /
مباشری املاک سرکاری	املاک /
برگشت شدن خالصجات در تیول رسیده	رئیس /
تذکره	زردشت /
خراسان	چهار /
اصفهان	میانه /
کرمان	حاجی‌آقا |
کرمانشاهان	باسمنج /
سنندج کردستان	سردرود /
برگشتی تیولات	عجب‌شیر /

از همه کارها و مقاصد خود دست برداشتم صرف نظر نمودم — باغات /
الان از همه مقاصد دست خواهد کشید — طواحین /
الان از بعضی مقاصد دست خواهد کشید — طاحونه /
ولیعهد لااشتری است از پیش خواهد کشید در آن مجلس هم همراه است شد — باغ /
در تغییر ولیعهد مجلس اصرار دارد — تپچه /
سوار جهاز نقد همین را قطع کرده که در بیت سوار جنب خواهند داد — مدرس /
ثمرات جنس را قطع خواهند کرد — حمام /
وسیلش را از سید اند قبل از آن شغل است — مسجد /
تغییر نمی دهند — بیدل /
کارش معیوب است — عمارت /
ممنوع و طرد شده است — شهر /
قانون ناتمام شده بصحه رسیده — قصبه /
عجب پر رنجه بعه است — ده /
ولیعهد تابع مجلس در اجرای قانون ساورت است — موک / ساز بلوک باشد
دزد در داخله خانه دیده نیست در خیال ما مرتب خارجه است — ماه /
ما مرتب درست است — سال /
نفر زیاد فرستادند — قراء /

مقالات ورسالات شادروان ثقةالاسلام شهيد

شادروان ثقةالاسلام علاوه برساير آثار قلمی که بوجود آورده ، در سالهای ۱۳۲۸و۱۳۲۹ هجری مقالات متعددی به مجلات معروف ومعتبر عربی ازقبیل «الهلال» و«المقتطف» ارسال داشته که هریك نشان دهندهٔ عمق اطلاعات وحدت بصیرت وورود درمسائل مورد بحث است .

تعدادی از آن مقالات را دانشمند ارجمند آقای مرتضی مدرسی چهاردهی از مجلات مزبور بخلاصه ترجمه کرده وبه اینجانب مرحمت داشته‌اند که خلاصه‌ای از آن خلاصه‌ها را اینجانب درفصل ۳۳ کتاب «زندگی‌نامه شهید نیکنام ثقةاسلام» آورده‌ام واینك دراینجا نیزیك ودو نمونه ازآن مقالات را می‌آورم:

قبلا آوردن اظهار نظر آقای مدرسی درباره مجله المقتطف را لازم میدانم که مینویسد :

«المقتطف ، ازبزرگترین ومعتبرترین مجلات عربی بوده ، درمدت هفتادسال دربیروت وبعد درقاهره چاپ میشدودوره صد وهجده‌جلدی مجله مزبور باارزشترین مدارك علمی وادبی وتاریخی است .

چنانکه جوهری طنطاوی‌صاحب کتاب‌تفسیرالجواهر در دهها جلد تألیف‌خود درهرورقی از «المقتطف» نقل‌می‌نماید وهمچنین هبةالدین شهرستانی استدراکاتی‌از آن‌کرده است .بنابراین‌مجله مزبور مجله‌معمولی وتجارتی نبوده واینکه ثقةالاسلام باآن‌مجله وهم با مجله «الهلال» سروکار داشته و یادداشتها وافادات علمی و ادبی او که‌دردومجله مشهور مـزبور آمده است دلیل عظمت نویسندگی و لیاقت قلم آن‌شادروان است. در جهان اسلام بزرگانی وجود داشته‌اند که مایه افتخار بوده‌اند

وثقةالاسلام شهیداز زمره آنان بوده است .

اینك ترجمه مقاله‌ای از ثقةالاسلام که در شماره ۳ سال ۳۶ مورخ ۱۹۱۰ میلادی برابر بیستم صفر ۱۳۲۸ هجری، که در مجله المقتطف تحت عنوان **«کمال الریاضی»** درج شده است :

درنزد من کتابی درعلم ریاضی است که «کمال الریاضی» نام دارد و مولفش ابو جعفر احمدبن سلیمان بن محمدبن هوداست این کتاب بزرگی است واشکال زیاددارد، کتاب کشف الظنون آن را نام برده ، اصل کتاب وتکمیل شده آن را ذکر نکرده است، ولی موتمن بالله یوسف راابن خلدون در جلد چهارم تاریخ خود نقل کرده وگفته است :

اودرعلوم ریاضی کارمی کرد وازوی تألیفی است مانند «الاستهلال والمناظر» ودر۷۸ وفات کرد یعنی بعداز چهارصدهجری ... شاید گفته او «الاستهلال» تصحیف کلمهٔ «الاستکمال» باشد . ندانستم نام مولف کتاب «الاکمال» کیست ؟ بامراجعه به خودکتاب ، نه درتجدید سرفصلها وبا بهای آن و نه درآخر آنها ونه دراثناء کتاب ذکری ازنام مؤلف نیست. آیایکی ازخوانندگان مجله المقتطف اطلاعی از آن دارند ؟ درآنصورت خوب است یادآورشوندکه مایهٔ امتنان خواهد . علی

مقاله دیگر ازشماره ۴ مجله ۳۷ اکتوبر ۱۹۱۰ برابر ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ هجری چاپ قاهره المقتطف

شیعه درجبل عامل

دراین مقاله نویسنده به نوشتهٔ «احمدرضا وشکیب ارسلان» می‌پردازد که یکی ازآن دو نوشته بود که «دلیل استواری نداریم و کسی هم متعرض نشده است که **ابوذر** رابیکی از روستاها تبعید کرده باشند ، چه از آنانی که برای او تعصب دارند نگفته‌اندکه اینکار ازطرف خلیفه شده‌است) آری شیخ فاضل محمدبن حسن حـر عامـلی متولد

۱۱۰۴ هـ . درمقدمه کتاب «امل‌الآمال» کوشش‌داردکه چنین گوید :

تشیع در جبل عامل قدیم‌تر از ایران بلکه ازهمه کشورها است ،چه‌رسد به «حجاز» گویم : دلیل قدمت تشیع در جبل عامل این است که **ابوذر** درشام دریکی از نواحی آن اقامت‌داشت ، دراثر مخالفتش باخلیفه عصر (عثمان) تبعید شد ، بنابراین تشیع مردم‌مصر دیرتر از تاریخ تشیع مردم شاه نیست . چه‌محمدبن ابوبکر درآن‌دیار بود : او دشمن‌ترین دشمنان خلیفه (عثمان) بود ، ممکن است هم‌چنین دربارهٔ یمن گوئیم .

ولی درخصوص کشور ایران همچنان است که‌او گوید ، نخستین ظهورشیعه‌در ایران : درزمان انتشار دعوت عباس درخراسان بود ،بعضی‌ها تمایل به‌علویان‌داشتند چنانکه دراخبار مذهب شیعه این‌معنی صراحت‌دارد... [این مقاله خیلی مفصل‌است ومتأسفانه بقیه آن مفقود شده‌است ـم]

مقاله مفصل دیگر شهید درشماره ۵ جلد ۳۸ مورخ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ ه المقتطف **«نوادرسنگهای قیمتی** عنوان‌داردکه‌آن‌نیز ازدسترس‌مولف‌کتاب دور مانده است .

نمونه‌هائی‌ازمقالات پژوهشی ثقةالاسلام شهید :

از مقالات سال ۱۳۲۹ ثقةالاسلام شهید :

مرحوم دکتر رضازاده شفق مینویسد «آن مرحوم درعین‌حال مبارزات سیاسی مطالعه وتحقیق خودرا تعطیل نمی‌کرد وکار تألیف را ادامه میداد .علاقه‌خاص‌به علم رجال نشان میداد وبه‌تطبیق سنوات وتقویم وبررسی تاریخ هجری‌ومیلادی و شمسی وقمری علاقه خاص ابرازمی‌کرد .

(من تبريز)

الى حضرة الدكاترة العظام منشئي مجلة المقتطف الغراء

كنت سألت في ثامن شهر رمضان بعض الاسئلة وجاءت مجلة شهر شوال ولم احل
سؤالاتي فيها فظننت ان مكتوبي لم يصل الى حضرتكم وقد كتبت في امر
حوالة حساب شركتنا التي ارسلتها في طي مكتوبي مع البوسطة الماضية فلا اعيدها —
ولكن اعيد مسائلي طلباً للجواب

(١) ان تاريخ المسيحيين كما تعلمون مأخوذ من التاريخ الرومي وقد اصلح التاريخ
الرومي القيصر جوليوس سنة ٤٥ قبل المسيح وجعل كل سنة ٣٦٥ يوماً وربع يوم
وكانوا يجعلون في كل اربع سنين سنة كبيسة ويأخذون السنة ٣٦٦ يوما
ثم اصلحه البابا الثالث عشر غريغوريوس في ٥ نوفمبر سنة ١٥٨٢ فزاد عشرة ايام
وجعل خامس نوفمبر خامس عشرها وترك الكبيسة في كل رأس كل مائة سنة
الا المائة الرابعة ونقل هذا التاريخ الدول المسيحية شيئاً فشيئاً الا الدولة
الروسية وملة الارمن فبقوا على استعمال التاريخ القديم ويزداد تأخره عن الجديد
عصراً فعصراً
هذا ما اشتهر من آراء التاريخيين ورأيناه في ترجمة بعض كتب فلاماريون وغيره
فلا حاجة الى ذكر التفصيل .
والذي اشكل علي ان تفاوت الايام من اول التاريخ الى سنة ١٥٨٢ هو ١٢ يوما كما هو معلوم
من قسمة عدد السنين المذكورة على ١٢٨ اذ في كل ١٢٨ سنة يزداد يوم واحد
حاصل من زيادة السنة التاريخية على السنة الشمسية الحقيقية باحدى عشرة دقيقة
تقريباً فما بال منجمي عصر البابا لم يزيدوا الا عشرة ايام فهل اخذوا مبدأ الاصلاح
مؤخراً عن اول التاريخ او الاربع مائة التي يجعلون رأسها ذات كبيسة دون

غيرها من المنامات هل هو من مبدء التاريخ الجديد اي ١٥٨٢ او غيره
وقال بلاماديون انهم توكوا لكبيسة في سنة ١٧٥٥ — ١٨٥٥ — ١٩٥٥ مع ان مقتضى
التاريخ القديم ان تكون ذات كبيسة فما علة تخصيص هذه السنين مع ان
السنة الخامسة ليست بذات كبيسة مطلقا بل هي ما تقبل القسمة على الاربع بلا كسر.
ثم انه اي سنة هي التي يزيد في التاريخ القديم يوم واحد فهل مبدئه من ١٥٨٢!
اي بعده بمائة وثمانين وعشرين سنة مطردا!
والمسلمون من ابن صدين والمنجمين لم يتعرضوا لذكر التاريخ المسيحي الا صاحب الزيج المحمد شاهي
والطغاني وذكر كلامهما وخلاف فيها تطويل وقد خالف الفداء صاحب الزيج الطغاني
في وضع جدول التاريخ الاسكندري وجعل السنة الرابعة والثامنة الى سنة الكبس بخلاف
القدماء فانهم جعلوا السنة الثالثة والسابعة الى سنتها والطغاني جعل سني التاريخ المسيحي
مطابقا لسني التاريخ الاسكندري فمع الاختلاف في استخراج التاريخ الاسكندري
بحسب كل زيج ويتعسر التاريخ المسيحي
وحيث انه في بلد قصرت الايدي عن تحصيل امثال هذه الامور لا سيما في هذه الايام
وهي ايام حاصرة البلدنا منذ اشهر بسطت لكم المقال وارجو منكم الجواب
(٢) المعروف بين مؤرخي المسلمين وغيرهم ان اول تاريخ الهجرة مطابق لسنة ٦٢٢ من تاريخ
المسيح وان اول هذا التاريخ من تولد المسيح وابو الفداء صاحب تاريخ المختصر جعل
اول الهجرة مطابقا لسنة ٦٣١ من ولادة المسيح فما هو سبب هذا الاختلاف وهل كان في مبدء
التاريخ المسيحي خلاف في اول الامر والا فكيف خفي هذا الامر على مؤرخ محقق مثله وهو كان
سلطانا مبسوط اليد والعلم وما لكم كان فيها قسيسون ورهابين وكان من عصر الفحص و
التفتيش وان كان عندكم كتاب مطبوع بلغة العرب كافل لاستخراج سني التاريخ المسيحي
قديمه وجديده وشامل لدفع ما اشكل على الحقير فدلونا عليه حتى نبحث عنه
(٣) قرئت في المجلة الغراء ان الزيج الايلخاني قد طبع فهل يباع نسخه في مصر والقاهرة
وكم ثمن مجلده منه افيدونا ولكم الفضل الدائم

٢٣ شهر ربيع الاول
١٣٢٩

روزی باپدرم در حضورش بودیم با اطلاع ازاینکه ضمن تحصیلات متوسطه پس‌ازظهرهابرای یادگرفتن زبان انگلیسی وغیرآن ،به‌آموزشگاه«مموریال»آمریکائی میرفتم ، ازمن خواست که اطلاعاتی از آمریکائیان درباب فرق بین تقویم «ژولیی» مغرب‌زمین وسایر تقویم‌ها بدست آورم وبایشان برسانم ، همین‌کار راکردم وایشان گویا برای تکمیل تاریخ هجرت وبعثت‌که سرگرم تألیف آن بودنـد از آن‌استفاده کردند» اینك مقاله‌ای راکه آن شادروان‌به‌مجله«المقتطف» بعربی نوشته‌اند عیناً در دوصفحه‌آورده شد :

درباره آثاروعمارات تاریخی:

درهفتم جمادی‌الاول ۱۳۲۹ هجری برای تغییرآب‌وهوا به‌محال گردش رفته واز نقاط‌لازم اطلاعاتی جمع‌آوری ویادداشت‌کرده‌است .

اوزدمیر (آهنین‌چهره) قریه‌است‌ازقراء محال‌دیزجرود ، درجنوب‌قریه‌عجب شر،ازبعضی‌خرابه‌ها که باقیست ، معلوم می‌شودکه‌وقتی آبادی معتبری بوده است وکلمهٔ**اوزدمیر** ، ترکی است ومراگمان این است‌که‌این ده ازمعموره‌های ایام‌تسلط مغول است برممالك آذربایجان ،خاصه ایام اقامت‌هلاکوخان درمراغه‌که امراءترك دردهات مسکن گرفته وبااسامی خودشان‌معروف شده ،چنانچه**آغاجری** که‌اسم‌دهی است‌که‌دردیزجرود وبمعنی «بزرگ‌چریك است»وقراچال‌که‌اسم‌دهی‌است که درمحال کایدول درجنوبی وچهارفرسخی بناب .

در**اوزدمیر** بقعه‌ایست‌که‌در عرف عوام آن‌را امامزاده گویند :عمارتی است ازخارج مثمن‌الشکل باسنگهای تراش عمارت‌کرده‌اند . طول هرضلعی قریب‌سه‌ذرع ونیم است‌وارتفاعش ازدوذرع بالاتره ووقتی‌گنبدی داشة بقرینه باید نظیرکمره‌های

بنا بوده باشد، فعلا گل اندود است .

زیر آن عمارت فسحه ایست صلیبی الشکل یك ضلع آن از مشرق بمغرب و ضلع دیگرش از جنوب به شمال طول هر ضلعی تقریباً چهارذرع و نیم یاپنج وشش متر است وعرض هرضلع دوذرع است تقریباً قریب یك ذرع و نیم اززمین گودتراست ومدخلی دارد ازسمت شرق که شش و هفت پله به سطح زمین خورده، به مدخل مستوی میرسد وآن عبارت ازدالانی قریب دوذرع طول وارتفاع یك ذرع تقریباً که باید سرخم کرده داخل شد . ازآنجا داخل اصل بقعه می‌شود .

بقعه با آجرهای کاشی اعلی تاهزاره کاشی کاری شده وبالاتر از آن با آجرو آهك بناشده و گنبدنیز کاشی کاری است که ازسقف آن بعضی‌ها ریخته وغالباً بـاقی است درشاه‌نشین طرف قبله صندوقی است * تنکه آهنی روی آن کشیده اندوتازه است وزیرآن صورت قبری است محقر که باسنگ و گل ساخته ولوحی ازمرمر دارد که در آنجا اسم سید قاسم نوشته اندبتاریخ ۱۲۱۲ ودرالسنه وافواه چنان مذکوراست که مدخل این عمارت درسابق معلوم نبوده فقط قبه آن دروسط مزرعه پیدا بوده اطرافش زراعت می‌کرده‌اند ، آب که بسته بوده‌اند فرو میرود وسـدش ممکن نمی‌شود ، از آنجاپی می‌برند که شاید زیر جائی هست خالی، تفتیش می‌کنندمدخل بازمی‌شود وازآن روز معروف به امامزاده شده وقبری که درآنجا هست بی‌شبهه متأخر ازبنای بقعه است وبعداز انکشاف بقعه دفن کرده‌اند وگرنه در تاریخ ۱۲۱۲ که وقت خرابی آذربایجان وچپاول این وآن وملوك الطوایف بود، اوزده‌یر سهل است دربلاد عظیمه کمتر کسی بودکه مثل آن عمارت بآن محکم اساس وتصنع ساختهٔ شودواگرسیدقاسم نام که آنجامدفون است، ازصاحبان ثروت بودی وخودش یاباقیماندگانش آن قدرت داشتندی که همچوعمارتی بسازند .درخصوص قبر مضایقه ومسامحه واکتفاء بیك قبرگلی عادی ویك لوح مزار

*در تبریز ورقه نازك آهنی را «تنکه» می‌گویند بـافتح ت.ا

معمولی متعارف فقرا نکردندی. درهرحال خود بنا شاهد صدق این‌است که‌بنایش از قدیم است ،ومرا گمان این‌است که درعهد مغول ساخته شده‌ولی ابداً خطی وعلامتی ندارد وفعلا اطراف این‌قبرستان‌است. ودهاتیان اطراف‌درایام‌جمعه وسایر ایام‌متبرکه بزیارت‌می‌آیند ونذورات‌آرند .

بفاصله‌کمی که تقریباً سیصد وچهارصد قدم می‌شود ، درشمال این بقعه جای خرابه حمامی‌است که‌سنگهای مرمر آن بعضی شکسته وبعضی هم باقی است وعوام چنان‌گمان می‌کرده‌اندکه اینجا نیز مدفن‌یکی ازبزرگان است بالفعل برخی ملتفت شده‌اندکه‌خرابه حمام است .

دراین‌تاریخ اوزدمیر جز باغات وزراعت چیزی ندارد ، بالمره ازحلیه‌آبادی افتاده‌است وباغات ومزارعش رااهالی عجب شر یا سایر دهات حول‌وحوش مالك یا زارع هستند وملکش از آقای‌بصیرالسلطنه * است، در طرف شرقی باغات کنار راه قبری‌هست که‌مرمربلندی داشته که‌غالب‌آن شکسته فقط ازطرف آخرآن مقداری‌مانده که‌درآن نوشته شده **شاه ولی رحمةالله ۱۲۰۱** واین‌مکان قبرستان توریجان‌است که ازمزارع عجب شر است وقدیماً آبادی داشته است .

درهشتم جمادی‌الاول ۱۳۲۹بکوه‌بلندی که‌روبقبله وازمتعلقات‌آغاجری‌است رفتم ، تماشای چاهی که‌در قله آن هست و معروف بزندان **حمزه است** ، راه‌صعبی دارد ،چاهی است طبیعی وچنان مینمایدکه‌وقتی آتش فشان بوده ، دهنه‌اش‌بیضی‌الشکل وطول‌دهنه ازشرق به‌مغرب است ودرسمت شمالی سکومانندی داردکه تاآنجا میتوان فرورفت . خود چاه‌عمودی نیست بلکه برآمدگی وفرورفتگی‌ها واز طرف مشرق که‌ملاحظه‌می‌شود، درسمت‌غربی‌چاه نقب مانندی‌هست ، هرچه سنگ‌می‌اندازند به‌اطراف وسنگهای برآمده‌کوه برمیخورد ومعلوم نمی‌توان‌کردکه‌عمقش‌تاکجااست ومشرف نمیتوان‌شد که بدقت ملاحظه شود ،وآنچه بقرینه معلوم‌کردم ایـن است که

* درتعلیقات توضیحی‌هست.

عمودی مطلق نیست ، اما درآتش‌فشان بودن‌آن شبهه نیست .

دردهنه آن‌آثار ذوبان احجار پیداست و بعضی سنگهای مهیب ازهم‌شکافته‌و مخصوصاً دربالاتر نقب غربی یك‌پارچه‌سنگ بسیار بزرگ ومهیب ازاطراف‌شکافته وچنان بنظر می‌آید که میخواهد فرود آید .

دهاتیان می‌گفتند که‌کبوتر زیادی درآن چاه‌مسکن دارد پاره‌بتدبیری پائین میروند وازفضولات‌کبوترها برای مصرف رشوت زراعت استخراج می‌کنند ولی با سنگ‌اندازیهائی که‌شد کبوتری برنخاست وصدائی بگوش نرسید، با آنکه ۴۸روزاز نوروز می‌گذشت .*»

ازرساله‌های ثقةالاسلام شهید تبریزی

«درنامه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ مینویسد دوسال قبل رساله‌ای‌باسم اصول سیاست اسلامیه نوشته بودم‌که‌گم‌کرده‌ام وباز در نظر دارم کتابچه‌ای به آن نام بنویسم و برای ملاحظه حضرات حجج‌الاسلام به عتبات بفرستم فعلا حوصله‌اش را ندارم» این‌همانست که‌گم کرده بوده است .»

اسلام‌وسیاست واقتصاد و اخلاق آن

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

بعضی از صاحبان فکر محدود را تصور چنان است‌که مذهب اسلام معاذالله

---

* توجه به‌این قبیل تحقیقات که‌درسی‌سال‌اخیر در ایران متداول شده ، در هفتادسال قبل یك‌نوع تجدد وپیش‌رسی در فکر لازم‌است

مانع ترقی‌ویاخوددراصول سیاسیهٔ آن قصوری هست که اگر مانع اصل ترقی نباشد لااقل موجب نقصان تمدن است ، واین فکر مدتها است دربعضی‌اذهان جای‌گرفته‌و مبنای این‌عقیدهٔسخیفه باطله اشتهاراتی است‌که ازجانب دشمنان دین‌وملحدیـن‌سر زده ،بعلاوه ظهور پارهٔ آثار تمدن درغیر ممالك اسلامیه که‌عوام مسلمین آن اساس تمدن‌رادربلاد خارجه‌مشاهده مینماید وممملکت‌اسلام را ازآن‌آثار بالمره‌خالی‌می‌بیند وچنین می‌پندارد که‌آنهمه‌ثروت وتمدن وعدل وداد وآسایش عامه وحسن انتظام‌که درممالك خارجه هست ودرممالك اسلام نیست . آنچه مستوجب عدم آن در ممالك اسلامیه است همانا وجود مذهب اسلام است که مانع از اجرای آن اصول و قواعد می‌باشد .

القاء این شبهات اگر ازجانب‌اعداء دین‌بودی ماراموجب تأسف نشدی،چرا که دشمن درحق مابعدل وانصاف سخن‌نگویدومارا محبوب‌عامهٔ بنی‌نوع بشرنخواهد وماهارا ازایشان توقع تحسین شریعت طاهره‌کردن وامید نیکی از ایشان داشتن خار دردیده انباشتن است .

ولی بدبختانه می‌بینم که‌این شبهات خبیثه درقلوب بعضی عوام ما نیزتخم گذاشته وبذرکاشته‌وخدای‌نخواسته میخواهد رگ وریشه‌بدواندوعوام رابرتیه‌ضلالت بیندازد وعوام دراین باب چندان مستوجب‌قدح‌وذم نیست .چراکه اسم عوامی‌وبی‌سوادی وبی‌اطلاعی‌از اصول‌حقهٔ حقیقیهٔ دین‌قویم اسلام ، مرایشان‌راعذری است‌قوی وپناهی است بس محکم ، چراکه چشم ظاهربین عوام جز صور واشباح چیز دیگررا نه‌بیند وازمرحلهٔ صورت بعالم معنی پی‌نبرد ، ازکشف حقایق محروم است وازدرك بواطن محجوب .. هان تصور نکنی که این‌خود یکی از قصور مذاهب اسلام‌است‌که حقایق آن جزبرجمعی ازخواص مستور است وعوام از دخول بر آن بارگاه قدس و محفل انس محروم ویا خود مطرودوممنوع است بلکه مقصود ما این است‌که عوام‌و بی‌خبران جز ظاهر اعمال شرعیه‌چیزی درك نکنندوبرمعنی قرآن مجید وکشف‌اخبار

اطلاع ندارندوهمدیگر را دریك قالب ویك‌صورت درك‌وتصور نمایند .

فاش‌تر بگوئیم عامی که از احکام شرع جز صورت عبادات وپاره‌معاملات راندیده وآنچه می‌شنود علم‌را باعمل تطبیق نکرده و وقت و فرصت رجوع براهـل علم ندارد .لامحاله به تدلیس ابلیس و وسوسه شیطان ازجاده حقیقت دور خواهد افتاد .

وظیفه علماء :

علماء اعلام و مروجین شریعت حضرت خیرالانام در اثبات حقیقت مذهب کتابها تألیف فرموده وزحمتها کشیده وازهر راهی داخل این معرکه شده‌اند بعضی بذکردلائل عقلیه وپارهٔ با اقامهٔ براهین نقلیه وجمعی باستشهاد وازکتب عتیقه‌مانند تورات وانجیل وغیره ، آنچه توانسته‌اند سعی‌وافـی وجد کافی بعـمل آورده‌اند و مقصود ما از تسوید این اوراق بیان آن ادله وذکر آن براهین نیست بدو علت :

اول اینکه ماراحدآن نیست‌که درآن دریای پهناور قدم بگذاریم ،بلکه‌توجه برآن‌خاص‌علماء ربانی وفضلاءصمدانی است واین ناچیز را کجا رواست‌وکی سزاکه دراین باب سخنی‌گوید وقلمی‌راند»

سعدی توکیستی‌که دم‌از این وآن‌زنی اقرار بندگی بکن و عجز چاکری»

دوم اینکه عوام ازدرك آن مطالب عجز کلی دارد وبی‌اطلاعی اوبر مقدمات علمیه عذرخواه اوست . پس‌زبان‌کودکی باید بازکرد وطفلانه سخن گفتن آغازنمود وبازبان عوام حکمت خواص‌را اداء ساخت ، دل بخدا سپرده همت از اولیـاء حـق خواست ودراین دریای پهناور بی‌آنکه خود غرق شویم‌ودیگری راغرق نمائیم‌دست وپازد ومعلوم داشت‌که‌اصول سیاسی اسلام چیست ؟ واصول و فروغ آن ابداً مانع ترقی نیست ومن‌الله‌التوفیق .

اصول سیاسیه

اصول سیاسیه مذهب اسلام منقسم بر چندقسم است ، مادی ومعنوی وماانشاالله اقسام آن‌را بقدری که فهم ناقص مارا برآن رسائی‌هست بیان می‌نمائیم .

اصل اول خلافت :

اختلاف ملت درمسئله خلافت برهمه معلوم است ،جمعی از مسلمین خلافت را از فروع دین‌خوانند وصفاتی راکه فرقه امامیه درخلیفه یا امام شرط دانند لازم ندانند برخلاف اثنی عشری مذهب که‌تفصیل اقوال واستدلال طرفین خارج ازحد این رساله‌است .

خلافت درنزد اثنی‌عشری مذهب منحصر بذات مطهرۀمبارک که ائمه‌دوازده‌گانه است که‌اول ایشان حضرت امیرمؤمنان‌علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام وآخرشان حضرت حجت عصر وامام‌زمان حضرت‌حجةبن‌الحسن علیه‌السلام‌اللهذی‌المنن است که‌ازجانب حضرت ختمی مرتبت منصوص به‌خلافت هستند وسلطنت اسلامیه و ولایت مفوض به‌این دودمان جلالت‌است ، ازاین دوازده نفر تعدی برخارج نکنند وامام هرعصری موافق قانون الهی وحکم خدائی که نزد ایشان است حکم فرمایند و بعبارة اخری سلطنت ایشان **سلطنت‌مشروطه‌است** بااین‌معنی‌که سلطنت از خانواده مبارکه‌ایشان بیرون نرود و ایشان ازحکم مذهب اسلام تجاوز نفرمایند وهمانندکه حضرت ختمی مرتبت درحق ایشان فرموده «انی‌تارک‌فیکم‌الثقلین کتاب‌الله وعترتی ... الخ»معصوم ازذنوب وآثام وشک‌وسهو واوهام هستند الی غیرذلک ...

قوانین واخلاقیات دراسلام .

اسلام را قانونی است ممتاز از قوانین سایر شرایع ودرآن گفتگو می‌شود از مراتب توحید وسایر نوامیس الهیه وشرایط نبوت و امامت وعلم اخلاق وسیاسیات

وعبادات ، و مارا در این مقاله از تمام نکات شریعت سخن راندن مقصود نیست ، بلکه آنچه کـه‌وجهه همت‌ما است گفتگو کردن است از اخلاقیات و بعضی سیاسیات شریعت طاهره

۱ـ علم اخلاق ـ درقرآن عظیم الشأن درچندین آیه خداوند متعال امر میفرماید به‌محاسن اخلاق وخطاب بر پیغمبر خود فرموده انك لعلی خلق عظیم ودرآیه دیگر میفرماید : ...

... ای پیغمبر اگرسخت دل‌بودی مردم از دورت متفرق شدی وبازدر حق‌او میفرماید«وکان بالمؤمنین رحیماً» یعنی درباره مومنین رحم‌کننده ودر حق اصحاب آنحضرت می‌فرماید «اشداء علی‌الکفار رحماء بینهم » یعنی سخت هستند بر کافرین وصاحب رحم ومروتند درمیان خودشان، ونهی‌فرمود پیغمبر خودرا ازاینکه‌اصحاب صفه راکه (جمعی از فقراء وپریشان حالان و مومنان بودند) از محضر مبارك خود دور نماید وبه‌آنها بنظر نفرت نکرد ، بلکه امر فرمود که‌چشم ازایشان برندارد و آنهارا ازخود دور نکند .

ازخصائل آن حضرت است که‌سوار الاغ بی‌پالان می‌شد وگاهی بعضی‌اصحاب را باخود ردیف می‌فرمودواطفال را بردوش مبارك خود سوار می‌کرد وباآنهابازی می‌کرد وهمیشه سایرین را برنفس مبارك خود در خوراك و پوشاك مقدم میداشت و لباس تن خودرا درآورده برفقرا واصحاب خودعنایت میکرد وخود برهنه میماند، خداوند نهی فرمود ازاینکه انسان باتکبر درروی زمین راه‌برود وراه‌رفتن باحالت تکبر را منع فرموده جزدرحالت جنگ .

مجملا وجه همت صاحب شریعت طاهره برمراعات حال فقرا وبـدست آوردن خاطر آنها است وباین ملاحظه هست آنچه از صاحب شریعت روایت شده .. دومی فرموده‌اند **انا الفقیر جالس الفقیر** اناالمسکین جالس‌المسکین ـ یعنی منم فقیر و مسکین‌هستم که با فقراومساکین همزانومی‌شوم‌ودرحدیث‌قدسی‌است که‌خداوندمتعال

می‌فرماید انا عندالقلوب المنکسره من‌نزد دلهای شکسته هستم واین است که‌تمجید زیاد از حال فقرا فرموده و آنهارا با نوازشهای گوناگون نوازش فرموده ، ، حتی دربارهٔ اولاد امر فرموده است‌به‌نوازش کردن دختران بیشتر ازپسران وحرام فرموده از اینکه دختران را زنده زنده در گور کنند توبیخ زیاد فرمود از اشخاصی که اگر برای‌آنها اولادانات‌بوجودمی‌آمد دل‌تنگ شده وازشدت‌غیظ رویهاشان سیاه میشد.

بملاحظه‌حال‌فقرااست که‌احتکار را درگندم وجو ومویز وخرما ونمك وبعضی اشیاء دیگر که‌محتاج‌الیه‌عامه است.حرام فرمودومحتکر را ملعون دانست وفرمودکه رخت نورا بشورند وبپوشندتا درنظرفقرا جلوه نوی آن معلوم نشودوموجب‌حسرت آنهانگردد .

رسوم جاهلیت وتفاخر بآباء واجداد را برداشت ودر ازدواج‌هم کفائت‌اسلام راکافی دانست وعمهٔ خود صفیه رابرمقدادبن اسود کندی تزویج فرمود ،خداونددر قرآن کریم میفرماید ان اکرمکم عندالله اتقاکم = مکرم‌ترین ناس نزد خدایتعالی پرهیزگارترین‌آنها است .

۲- مساوات ومواسات درحقوق که ازفروع علم اخلاق است .

درمیان طبقات‌ناس امر مساوات‌ومواسات راجاری‌کرد ، چنانچه مسجد راکه معبدعامه است ، مخصوص طبقه مخصوصه‌نفرمود وفقیر وغنی وشریف ودنی رادر آن یکسان‌کرد . ازمباح یکی را ازحبائی‌که برآن سبقت کرده حرام‌کرد وصف اول رامخصوص عدول واتقیاءومقربان درگاه احدیت نمود واحدی رابردیگری افضلیت نداد (بنازم ببزم محبت که آنجا ـ گدائی بشاهی مقابل نشیند) واگر سایر دقایق و نکات شریعت طاهره را بدیدهٔ دقت ملاحظه نمائیم ، خواهیم دیدکه‌درهمهٔ‌آن‌مراعات حقوق مساوات ومواسات را بنحو اتم واوفی فرموده وکافه عباد را دعوت برایـن معنی‌کرده ،خواه درعبادات ، خواه‌در معاملات ، خواه در سیاسیات ودرهمهٔ امـور حسن اخلاق را روح قرارداده و مساوات را درهمه آنها جاری‌داشته واگر بخواهیم

دراین‌باب شرح مفصل دهیم مجلدات بسیار باید ترقیم کنیم وباز از عهده اداء آن نیز نتوانیم آمد .

تساوی درحیات اجتماعی

از فروع مساوات ومواسات درحقوق است ، قانونهائی که درحق رئیس کل وجزءازنبی وخلیفه ومفتی وقاضی وغیره قرارداده ؛ چنانچه پیغمبر یاخلیفه رادرمأکل وملبس ومسکن وامثال آن امتیاز خاص بر سایرین نداده ودربارهٔ اشخاصی که مرجع عامه هستند تکلیفی معین‌فرموده‌که‌نبایدازآن تخلف ورزند . ودرحق‌واردین برآنها قراری داده ، درصورت تزاحم حقوق یاتسابق واردین بر حضور قاضی مثلاً باید مراعات اول‌واردراکرد، واگر دونفر باهم وارد شوند ویکی راسبقت بر دیگری نباشد، باید درمیان آن دوقرعه کشید .

هکذا درحدود وغیرآن قانونی گذاشته لایتخلف ، مثلادر حق قاتل وجانی‌و یا قبول‌کردن شهادت وامثال آن ، حکم‌وقانون شرع درحق همه‌یکسان‌است وفرقی دراین مسائل میان عالم وجاهل وشریف ووضیع وغنی وفقیر ابداً نیست .

اهل ذمه

ازفروع این مسئله‌است، احکامی‌که‌درحق اهل‌ذمه از اهل‌کتاب مقررشده‌که‌با وجود بعض فرقهاکه در حق آنهاهست در اغلب‌احکام‌قناعت‌فرموده ازآنهابه‌تبعیت اسلام ومجبور نساخته است ایشان را بروجوب تقلد دین اسلام ، ونهی نکرده است آنهارا ازتدین برمذهب‌خودومجبورنکرده‌است آنهارابرجوع کردن‌برقضات مسلمین درمرافعات،بلکه‌مختارکرده‌است وهکذانهی‌فرموده‌که‌برآنها اذیت‌نمایندیابدبگویند وفحش‌بدهند،حتی‌منع‌صریح‌فرموده‌که به‌عرض‌وناموس‌آنها متعرض‌شوند، ویایکی‌را قذف‌نمایندویاولدالزنادرحق‌آنهابگویند، ومی‌فرمایدلکل قوم نکاح‌هرقومی‌رانکاحی است‌است‌وبعدازآنکه موافق‌اصول‌خودشان‌نکاح‌کردند واولادی بعمل‌آمدبراولادآنها

ولدالزنانمی‌توان گفت »

وباز از فروع مساوات است ،اینکه دراحکام ریاست غیر ازشرع‌وعقل‌صفت علم‌وتقوی وعدالت راشرط فرموده ولی شرافت نسب وتمول وسایر مزایـارا شـرط ندانسته‌ودرحق‌مفتی وقاضی‌میفرماید «انظروالی‌رجل‌روی‌حدیثنا .. الخ» متوجه‌شوید بطرف شخصی که‌احادیث مارا روایت می‌کند .. الخ ودر حدیث دیگر میفرماید«و اما من‌کان منکم حافظاً لنفسه صائباًلدینهٔ ، مخالفاً علی هواه متبعاًلامرمولاه‌فللعوام ان‌یقلدوه» یعنی‌کسی‌که مالك نفس وحافظ دین خود ومخالف با هوای نفس وتـابع امر مولای خود باشد ، عوام را است که‌از او تقلید نمایند .

دیگر شرط نکرد که مفتی وقاضی باید سید قرشی باشد نه غلام حبشی ، و غنی باشد نه‌فقیر ، هکذا در سایر صفات.بایدگفت ، همین اصل کافی است دردعوت عامه طبقات ناس برترقی وتمدن ، ووقتی‌که تمام ناس ارتقاء برمدارج عالیه را در علم وتقوی دانستند بالبدیهه همه (غیراز ضعفاءالعقول ویا بوالهوسها) همین راه‌را خواهند پیمود ، ودر اقسام علوم سعی بلیغ خواهند کرد تا امتیاز داشته باشند .

سخاوت و ترك بخل

۳ـ سخاوت وترك بخل است‌که‌باز از فروع علم اخلاق است ، درقرآن‌مجید سخاوت‌کننده‌را تمجید وبخیل رامذمت وتوهین میفرماید ومیفرماید والذین ینفقون اموالهم فی‌سبیل‌الله لیلاً ونـهاراً وسـراً وجهراً .. ودر حق حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام ، آیهٔ شریفه مخصوص وارد می‌شود «ویطعمون‌الطعام علی‌حبه مسکیناً و یتیماً واسیراً ودرآیه دیگر میفرماید ... ومذمت میفرماید اشخاصی‌را که زر و سیم اندوخته وآن‌را درراه خدا انفاق نمی‌نماید ، واز فروع سخاوت است اداء واجبات عینیه مانند زکوة وغیرها وهکذا واجبات کفائیه ازقبیل انفاق بر محصلین علوم‌و تجهیز عسکر وتقویت اسلام واز مستحبات آنها است‌که‌گاهی بدرجه وجوب‌میرسد؛

اطعام طعام ولباس پوشانیدن برفقرا ومراعات حال آنها ودرحق این اشخاص وارد شدهآیهٔشریفه « والذین فیاموالهم حق، معلوم للسائل والمحروم ، مدح میفرماید اشخاصی راکه درمالهای آنها حقی است معلوم وسائل ومحروم راکهدر تفسیر وارد شده که این حق معلوم غیراز زکوة واجبهاست بلکه چیزی است که انسان تبرعاً بفقیر مـی دهد .

میانهروی درزندگی

۴ـ درعلم اقتصاد ،خداوند متعال نهی فرموده ازباد دست بودن ودستبسته بودنرا ومذمت فرموده است مسرف ومبذر را و آنهارا اخوانالشیاطین نامکرده و بازمذمت فرموده بخیلان ودستبستگانرا .

این است پیغمبر خودرامخاطبقرارداده میفرماید «ولاتجعل یدك مغلولاالیعنقك ولاتبسطهاكل البسط» یعنی دستخودرا سخت مبند وبشدت نیز بازمکن وبلمیانهرو باشودرمدح مومنینمیفرماید: آنان اشخاصی هستند که اگر انفاق نمایند نهاسراف می کنند ونهبخل میورزند ، و«کانوا بینذلك قواماً» همچنین امر فرموده بروجوب یا استحباب انفاق فیسبیلالله،نهیفرموده ازاینکه ایشان دارونداز خودرابذلنمایند واولاد وذرآتخودرا بگدائیواگذارند... اینعلماقتصاد درهمهٔ احکامشریعتجاری است : خواه در احکام عامه یاتکالیف خاصه باشد .

****

متأستانهبقیه اینرساله گمشدهاست ولی تکلمهٔ داردکهتحت عنوان **«نخستین علاج»** میباشد وآنراذیلا میآوریم :

نخستین علاج

تقدم هرقومی برقوم دیگر بواسطه علم است وعمل ، واینجمله بقسمی شایع

و مرکوز اذهان است که گفتن آن نوعی از اظهاربدیهی است و اینکه ما آن‌را بقلم می‌آوریم من باب مقدمه است حتی اینکه ما ترك می‌نمائیم در این مقاله استدلالات مادیه و معنویه بروجوب تحصیل‌علم وعمل را ووامی گذاریم‌بربداهت آن ، آنچه مارا برنوشتن‌این رساله وامی‌دارد همانا ذکر پارهٔ مواد عملیات‌است که فهم قاصر آن را درك کرده واظهار آن‌را واجب می‌شمارد .

جمعی ازسیاسیون فرهنگ راعقیده براین است که معاذالله دیانت اسلامیه‌مانع ازترقی است وپارهٔ ازمسلمین ایران که در طفولیت قبل‌ازآنکه اصول دیانت اسلام‌را یادگیرند واساس آن‌رامحکم نمایند داخل مدارس ملل‌خارجه‌شده ودرضمن تحصیل علوم متداوله تمدن ، این عبارت رانیز شنیده ونفهمیده بهمدیگرنقل‌کرده‌اندوکم‌کم بافواه عوام افتاده ...

پس‌لازم‌است که‌دراین‌باب‌غوری‌شود وهرکس باندازه فهم خود آنچه ازحقیقت دیانت اسلامیه‌ملتفت شده نشر نماید تا بنظر روسای دین رسیده اگـر محتاج جرج و تعدیل باشد معمول دارند ، تابتلاحق افکار وتعاون انظار حقیقت امر روشن شود و معلوم‌گرددکه دین‌حنیف‌اسلام ابداً ممانعتی از ترقی ندارد بلکه بذاته باعث وداعی برترقی وحاکم برآن است لهذا عرض می‌نمایم.

اصول‌دیانت اسلام بردوقسم است : قسم اول عقاید است که‌مبنای آن خدا- شناسی‌ومعرفت‌سایراصول دینیه‌است که‌علت غائیه‌آن‌ترقی‌دراموراخرویه‌وفوزبرحسن عاقبت ونجات ازعذاب اخروی‌ودرك فیوضات ابدیه است . واین اصول درنظرظاهر بینان چنان می‌نماید که ابداً مداخله در تنظیم امور معاش ندارد و فایدهٔ آن‌هرچـه هست راجع بردار آخرت است ،واین‌عقیده‌رائی‌است بالبداهه باطل ومضمحل وزائل وبااندك تعمق معلوم‌می‌شود که‌اثری که‌عقاید اصلیه در عالم تمدن داردازاصل اصول تمدن است .

درشش ماهه اول ۱۳۲۵ هجری

بالون ملت ایران بکجا میرود؟

وقتی پرنس ملکم خان می گفت ومی نوشت که «کشتی ایران بکجا میرود» حالا ما می گوئیم بالون ملت ایران بکجا میرود؟

مدتها بود عقلاازاطراف واکنات مملکت وخارج و داخل خرابیهای ملت و دولت رادیده، نقشه برای تسویهٔامور واصلاح کارها وترقی دولت وملت می کشیدند ونجات مملکت رادروضع قانون میدیدند، ومی گفتند ومی نوشتندوخاطرنشان میکردند وازتعدیات ونفوذ دو دولت همسایه تحذیر مینمودند وسرایت پولتیك این دو دولت را براعماق بدن مملکت بامیکروسکوبهای قوی‌الاحساس افشاء میکردند.

ایندو دولت نیز که تاغایت‌مآل اندیش ونکته‌بین است ، ازابن خبردارگویان و صلاحجویان به تشویش افتاده شب وروز در فکر تزیید قوای پولتیکیه خـود و دواندن قوهٔالکتریسته برعروق واعصاب مملکت بوده ، باوزراء دولت میساختند و دواسبه برتسخیرعقول واوهام ونهب ثروت وقدرت مملکت می‌تاختند .

ایندورقیب پولتیك همدیگر رااغفال نموده درترویج مقاصد خود می کوشید، تااینکه وقعهٔ ترانسوال پیش‌آمد رقیب شمالی فرصت راغنیمت شمرده عقد استقراض منحوس معلوم راکرد وگمرکات شمالیه به‌گرو رفت و بلژیکی‌ها مستخدم شدند ، پولی که قرض کرده بودندکجارفت ؟ومحلی که‌برای‌تصرف‌آن درروزنامه‌دولتی‌معین کردندکه ازجمله تسطیح طرق وآوردن کارخانجات و امثال‌آن چه شد؟ لازم نیست شرح وتفصیل‌آن داده شود.

بلژیکیهای امین چه طرفی‌بستند وچه تمولی فراهم‌کردند و چه‌ها کردند باز نمی‌گوئیم . بعد امتیاز راه‌آهن وراه‌شوسه وغیره بمیان‌آمد وخاك مملکت د، میان

این دورقیب تقسیم شد. دولت آلمان که بی‌نصیب مانده بودگربه برقص آورد ودولت عثمانی را وادار به تعدیات نمود وبهانه‌کردکه درخاك اویامحل مشبته و مـوقوف‌ـ التعیین دولت ایران گمرکخانه میسازد وتفصیل آن راهمه می‌داند. بازنمی‌گوئیم آقای بلژیکی ازکجاکه‌عمداً سهوی نکرد وسلسله جنبانی ننمود.

بـاری این مقدمات فراهم آمد ورجال دولت غفلت سلطان راغنیمت شمرده متفق‌الکلمه گفتند«حالیافکر سبوکن که پرازباده‌کنیم». فاش وبی‌پرده بگویم آنانی که داخل کار بودند صرفه ایشان درآن بودکه‌کردند وآنانی که از این‌نمدکلاهی بر- ایشان داده نشد ترانه واملتا ووامملکتا ویا واشریعتاه و وامصیبتا را کوك کردند و هرکدامی بفراخورحال خود حق‌السکوتی گرفتندودر میدان نماند مگرگوشه‌نشینان بی‌دست و پا که‌صرفه‌کبار مملکت در حقیر شمردن و یا متهم نمودن ایشان بود.

این گوشه‌نشینان پژمرده وحقیران افسرده‌که از هرطبقه ازعالم وعامی و ملا وغیره درمیان آنهابود، همان اوقات دادهازدند وفریادها نمودندکه این استقراض و استخدام واین امتیاز واعتبار اولین‌اسباب پریشانی مملکت واضمحلال دولت است و درایران‌کسی نیست‌که دنباله‌کار رابگیرد ودولت را از این استقراض میشوم باز داردوشاه‌ناخوش‌ایران‌را ازمسافرت فرنگستان منع نماید، واین کار، کارحجج‌الاسلام عتبات عالیات است، که از جمیع محذورات ملکی و مالی آسوده ودامن عصمتشان ازجمیع شوائب معری و مبری است...

بازبگوش احدی فرونرفت وعلتش پرواضح‌بود؛ زیراکه‌حجج‌الاسلام‌عتبات بواسطهٔ بعد، ازمرکز از ایـن‌مراحل ومراتب بی‌اطلاع بودندوحرفهای امثال مـلت خواهان‌که مردمان غیرمعروف وغیر نافذالکلمه درمحضر مبارکشان وقعی نداشت. و اگرکسی حرفی میزدوعرضی می‌کرد بعنوان بث‌الشکوی بود واستماع‌آن از قبیل استماع نوحهٔ پدرمردهٔ که عزانشینان تعزیتش دهند وتسلیتش نمایند و جـز آن از دستشان‌کاری برنیاید ... حجج‌الاسلام خود بنفسه مباشر اجراء نتوانستند بشوند و بموجب‌قانون‌کلی که حاکم جدا است‌واجراءکننده جدا ،از ایشان حکم بود واجرای

آن بسته به اولوالامرهای داخله ایران بود ، اولوالامرهای داخله ایران هم حالشان معلوم بود که همیشه لنگردار رقص رجال دولت بودند و گوشه‌گیر آوازه خوانی مستبدان مملکت .

القصه خدا بیامزد پدر عین‌الدوله راکه بمردم سخت گرفت وآقایان بشورش آمدند، وکار ازهمانجاکه کج شده بود بنای‌راستی گذاشت، گوشه‌نشینان بامیدصبح، سرازبالین برداشتند وبه اطراف خود متجسسانه نظری نمودند و درمیانهٔ خودتبادل نظری‌کرده تعاطی‌افکار نمودند، جمعی بخیال اصلاح کارقدم به‌کارزار گـذاشتند و خواستند جلو این‌مرض مزمن رابگیرند واین‌شقاقلوس غیر محدود را محدود نمایند وبرای دولت وملت قانونی بگذارند که هرکس حدود وحقوق خود را دانسته بیشتر ازاین ظالم‌خودفروشی‌نکند ومظلوم‌زبونی‌نکشدمال‌ملت‌رامفت‌نبرند ومفت نخورند و آنچه ملت بیچاره بی‌حساب میدهد لااقل باحساب مصارف خیریه صرف شود وجلو استقراض جدید راکه آخرین ضربه برجسد مملکت ومایه ازهاق روح ملت بودگرفته شود و. و. و. و..

آن‌اجتماع وهایهوشدکه همه‌می‌دانند واین‌انقلاب‌بمیان‌آمدکه همه می‌بینند، اصلاح طلبان داوطلب‌شدند وکمر همت بمیان بستند ودل ازجان شستند ودرگرفتن قانون همه‌چیز رابمدنظرگرفتند، هزار نکته باریکتر زمواینجاست .

تاکار رفت‌صورتی بگیرد و آبهابه مجرای حقیقی خود برگردد، آهنگ‌بیات قجرخوانده‌شد،شاه‌که‌ملت‌راهمراه‌دیدوچیزی راکه درعالم خواب‌هم ندیده‌بود بچشم شهودمشاهده‌کردکه‌یك‌دفعه‌دخلهای‌مخفیه‌راکه‌رنودبی‌صداوبی‌ندامی‌بردنـد خـواهند برید،ومواجبهای‌گزاف‌ومنافع‌بی‌شماررا‌که درگوشه‌وکنار بالباسهای مختلف‌واسامی متعدده می‌کردند، پرده ازرویش برداشته خواهد شد وشش‌کرور جاخالی مملکت‌را پرخواهندکرد، اول نازی‌کرد ودم ازقدرت زد وچنان تصور نمودکه بلکه با آههای سرد واشکهای‌گرم‌این‌کوه‌آتش‌فشان راخاموش نماید، چون‌کار را سخت‌دید وانگهی ملتفت شدکه‌عجزآخرین حیلهٔ‌انسان‌است باید فعلاً دم فروبست، وقتی ملت بهوای

ترقی کردآنچه‌باید بکند وساخت آنچه باید بسازد، آنگاه یك دفعه دست از آستین برآورد واین لقمه نرم را ازدست ملت گرفت وتازیانه استبداد را کشیده بجان ملت افتاد . پس فعلاً مقتضی است کـه سکوت اختیار کـرد ودر خفیه مشغول تهیه کار شد.

مشروحاً بگوئیم تصور فرمودند [منظورش محمدعلیشاه است.م] که ملت را فعلاً لوکوموتیو خودکرده وواگونهای درگل فرورفته‌را بزور بخار ملت، ازباتلاق درمی‌آوریم و وقتی که بزمین صاف رسید وکج وچولهٔ در راه نماند وهرسنگ وچاه وچاله که‌درمجرای واگون‌هست‌هموار گردید، یك مرتبه لوکوموتیو را ، خود سوار شده (یعنی خودش‌سوارلوکوموتیومی‌شود.م) بایك آرشی گفتن خیزی برمیداریم‌وخود رابدامن‌استبداد انداخته،باهمان‌خنجربران‌وتازیانهٔ آتشین‌که ملت‌خودش‌ترتیب‌داده، برسینه وپشت ملت میزنیم وبرخفت عقل ایشان قاه، قاه، میخندیم .

اتفاقاً می‌بینیم که‌خوابی که دیده بودند تعبیرش ظاهرمی‌شود وهمان مقدمات فراهم می‌آید.وچون علی‌الظاهر آیه سعادت و نشانه فلاح درجبین این‌کشتی نوشته نشده،اولین کاری‌که وقوع یافت غفلت مشروطه طلبان از باطن‌کار بودکه مـردمان بی‌علم قدبر افراشتند و خود را مرکز مشروطه قرار داده، بعنوان اینکه مافاتح این قلعه وهادم این‌بنیان هستیم باید مدیر دوائر ماباشیم و ازماه تا ماهی در تحت لوای ماباشد.(ونمیدانستندکه سیاستمداری ومملکت داری علم مخصوص دارد، جماعتی که میخواهنداصول‌کهنه شده رابهم‌زده واصول جدیدی بجای‌آن بگذارند، بایدقبلاً برای پیش بردن موادآن افراد تربیت شده داشته باشند)

با این‌حال عقلا دراول امردخیل کار بودند ومی‌گفتندکه راست است عنوان مطلب را شماکردید و این باب مسدود بروی شماگشوده شد ، ولیکن مثل‌شما مثل قشون فاتح است‌که براهنمائی روسای عاقل وسرکردکان خبیر وبصیر و فرماندهان آگاه قلعه رافتح نمایند وبیرق دولت فاتح را بردروازه قلعه مفتوحه بزنند، ولی‌حد

ایشان همان حد سربازی است وبیشتر ازآن افتخار ندارند (درحقیقت سرباز درحکم اعضاء است وفرماندهان‌درحکم عقل وروح) که اعضاء باید همیشه درتحت‌کوماندانی عقل‌بوده، برحرکات خود ننازدوخود را مستقل نداند ولی‌چون فاتحان جمعی‌مردمان عوام ومسلك نیاموخته‌بودند تالذت قدرت ونفوذ امرراچشیدند،گردن انقیاد ازعقلا راواپس‌کشیدند در[اینجاروی سخنش‌باافرادی مانند قلعه‌وان باشی وغیره است.م] و بعنوان اینکه‌آزادی است و اساسش مشروطه برآزادی افکار است خود را متبوع کردن خواستند وعوام فریبی راپیشهٔ خودکرده متصل‌درتحریك عوام زحمتهاکشیدند و جمعی از عوام‌را تابع‌خودکردند [در اینجا رفتار میرهاشم شتربانی متبا در بذهن می‌شود .م]

عقلاء که همیشه قلیل‌الوجود و غالباً بدبخت بوده‌اند تا میتوانستند مقاومت ومقابلت نمودند و به ذلت وهوان تن در دادند ولنگان لنگان دنباله قافله راگرفته مقداری راه‌را با ایشان پیمودند . [خودش‌را در نظر دارد .م]

در این‌اثناء همان آوازهٔ بیات قجر را ازسرگرفت و اتباع و اجزاء خود را وادارکردکه لباس مشروطه طلبی‌را پوشیده وبرتن چون گرگ پوست میش کشیده داخل جماعت شدند وهرکس رابانوعی معذب یامتهم‌کردند واگرکسی صرفهٔ ملت‌را درمطلبی دید، حریف‌آگاه‌که پی به مدعا برد فوراً خون تهمت قتل مشروطه را که درزیردامن درشیشه پنهان داشت برسروصورتش پاشید(بصورت‌کسی‌که حرف صرفه ملت رامیزد.م) ودرنظر عوام مستبدش کرد وآواز اورا خاموش نمود (صدایش را خفه‌کرد.م) وجود اورا زیرپاکرده نردبان ترقی‌خود قرارداد وباانحطاط او خود بر-اوج عزت وعرش قدرت بالارفت، رشته امورات عامه را در دست‌گرفت وعوام‌چنان پنداشتندکه این شخص‌اصل‌مشروطه طلب است، وبهمدیگر گفتند نمی‌بینید به‌پادشاه بد می‌گوید وعیب شماری می‌نماید و سنگ ملت را برسینه‌اش میزند [آیا منظورش روسای دموکراتها نیست ؟م] وفلان را نمی‌بینید که تقویت ازجانب پادشاه می‌کند

وحمایت او را مینماید وشما را ازمخالفت منع مینماید؟ پس این نقدبگیر ودست از آن نسیه بدار.[دراین‌باره به‌تعلیقات مراجعه شود .م]

حریفان دیگرنیز صرفه‌شخص‌خود رادرتقلید یك دیگر دیده دهل عوام فریبی‌را بصدا درآوردند وبهمین روش‌وپیکره رفتند، نتیجه‌آن‌شدکه استبداد طلبان‌ومشروط خواهان‌هردو دریك خط حرکت کردند تاهردو بیك سرحد برسندکه خانه خرابی‌است، پربدیهی است که رنگ عوض کردن و مشروطه طلب ظاهری شدن لطمه برمشروطه واردکردن است .

حالا ازشما انصاف می‌طلبم با این وضع حالیه‌که مادچار آن هستیم، نباید پرسیدکه اتوموبیل‌یا(بالون) ملت‌بکجامیرود؟رقیبان آگاه‌که هزارسال مشق‌پولتیك کرده‌اندودرس آدم‌شناسی‌وآدم‌فریبی‌خوانده‌اند، دراین‌حال‌حاضرچه‌رقصهاکه‌نخواهند کرد وچه سرودها که نخواهند خواند؛ جهالت ملت همه را سرگردان گذاشته، اگر هم معدودی عقلا دست بهم داده میخواهند کاری بکنند ، عوام و جاهل چه خاکها که برچشم ایشان نمی‌پاشند وچه خارهاکه برسر راه ایشان نمی‌ریزند .

خیال اصلاح جـویان این بود که مـردم بر حقوق خـود واقف شده و از خـواب بیدار شوند و دست بکار بـزنند و مشغول تعمیر باشند ، تـأسیس مکاتب نمایند ، در سایهٔ امنیت کارخانجات بیاورندو کم‌کم خود را از ذل احتیاج خارجه وارهانند .

تارفتندکه اقدامی نمایندوسروگوش بجنبانند، ریاست طلبان در دست دکنك و در تن کپنك [لباس چوپانان است.م] وارد شده شور دیگر انداختند ومشروطه را سلاح خودکرده بدفع مشروطه طلبان حقیقی مشغول شدند ؛ بیات قجرکه جای خود بیات ترك با نغمهٔآذربـایجانی نیز مخلوط آن شده طنین اغتشاش به ۹ گنبد دوار پیچید .

باقتضای‌پولتیك وقتی مردم رابخواستن قانون اساسی واداشتند وده‌روزمهلت

دادند سه ماه‌گذشت يك فرد قانون که عبارت از نظامنامه انجمن است وارد مملکت شد [شش ماهه اول سال ۱۳۲۵ هجری .م.] .. قانون طلبان علنی نتوانستند حـرفی بزنند ولی چون نظامنامه انجمن باعث گسیختمه شدن رشته ریاست جمعی ازمشروطه طلبان بود ،متصل بهانه‌جوئی کرده بتأخیر انداختند وبه ذهن عوام‌الغاء نمودند که مستبدان با این دسیسه میخواهند انجمن رابرهم بزنند .

ومانند ابلیس که از دهن طاووس حرف زده راه آدم را زد، آقایـان‌ریاست طلبان انجمن و غیره موافق مذاق عوام این رشته را تابیده بگلوی عوام انداختند و ازدوطرف کشیدندو وقتی‌عوام چشم بازخواهدکرد که در حلقه این محکم‌طناب خفه شده وجان بجهان آفرین تسلیم نموده‌است .

واین عمل‌نمونه و مسطوره این است که اگر قانون بتمامه تمام و از صحه همایونی بگذرد وتمامی دول امضاء واجازه نمایندبازآقایان‌در سراجراءآن حیله‌ها خواهند انگیخت و چاره‌ها خواهند اندیشید وچه‌ها خواهند کرد و مشروطه را مسخ خواهند کرد و مسلم است که‌باین‌نحو خواهد شد.

شمارا بخداشریعت اسلام که هزاروسیصد سال است درعروق مسلمین جاگرفته وشخص،بادین اسلام بدنیا می‌آید وبا دین اسلام از دنیا میرود، باز ازاحکامش‌آنچه موافق‌صرفه است‌مجری است وباقی متروك وقول دانشمندان است‌که شریعت‌باندازه پیشرفت کار لازم است و سعدی نیزهمین مضمون رانظم کرده‌که میگوید:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

بانگ و فریاد برآری‌که مسلمانی نیست

این است حال شریعت اسلامیه که ما مسلمان آن را قانون الهی میدانیم و کتابش راکتاب آسمانی میخوانیم‌وغالب‌احکام‌سیاسیه ومعاملات‌آن باقوانین‌خارجه مطابق وعقل نیزصحت آن را درك می‌کند ؛ پس چگونه خواهد بود حال قانونی که باتفاق جمعی آن راجمع کرده‌اند و بالبداهه آنچه موافق صرفه است مقبول بـوده

مابقی مبتذل خواهند ماند وشاید روزی برسد که فقط اسمی از آن بماند وهمان استبداد هزار ساله در شکل اولیه خود * ادامه یابد. و از این روای نتیجه را خواهد داشت که دولت بزور ملت وهوای نفس عدهٔ، قانونی مرتب کرده و در میان مردم خواهد گذاشت، چون اجرا کنندهٔ قانون خود دولت است (برفرض گرفتیم کـه ملت نیز مداخله‌ای خواهد داشت) چون عزل و نصب حکام در دست قوه مجریه است جریان رابدلخواه‌خودخواهدکرد...»

***

بقیهٔ ایـن رساله مفقود شده ولـی چـون موقعیت اجتماعی و وزنه سیاسی ثقةالاسلام طوری است که ایجاب می‌کند، یك ورق کوچکی ویاد داشت ناقصی هم از اومانده باشد، جمع آوری وچاپ شود، لذا از رسالاتش هرچه مانده آورده می‌شود. م.

ازرسالات ثقةالاسلام شهیدکه در سال ۱۳۲۶هجری نوشته‌است
ترقی مملکتی بمال است وتحصیل مال باعلم

این‌دوقضیه‌ازجمله بدیهیات عقول است وهیچ عاقلی منکراین دوجمله‌نتواند شد و گذشته از بداهت تصوری آن حس و وجدان شاهد وبرهان است که تـرقیات محیرالعقول ملل‌خارجه ازنتایج علم است وچیره‌دستی‌آنان برهمدیگر وتسلطوکثرت نفوذشان ازنتایج ثروت... ما اهالی ایران که بطورکلی مبتلای جهل وفقربوده‌ایمو همیشه از صدمات استبداد دمی‌نیاسوده،امنیت‌که ازمعدات تحصیل علم‌است‌نداشتیم وآنچه تحصیل کرده‌ایم میتوان‌گفت ازغلطات دهر ازغفلات روزگاربود وگرنه‌باآن همه چیره‌دستی که قاطعان طـریق رابود چشم،ملت ایـران صبح سعادتـی ندیده و رویشان ازروی وجد نخندیده بود تابکام‌دل و فراغت بال بتواند تحصیل‌معاش‌نماید

---

* متوجه باشید که در ۷۱ سال قبل‌نوشته است

ترقی هر مملکتی بمال است و تحصیل مال با علم

این دو قضیه از جمله بدیهیات عقول است و هیچ عاقلی منکر این دو جمله نتواند شد و کدسه از بداهت تصور ان حس و وجدان شاهد و برهان است که ترقیات محیر العقول ملل خارجه از نتایج علم است و چیره دستی آنان بر همدیگر و تسلط و کثرت نفوذشان از نتایج ثروت

ما اهالی ایران که بطور کلی مبتلای جهل و فقر بوده ایم در طی وهله از ... سنوات استبداد دمی نیاسوده ایم نه که از مقدمات تحصیل علم است نداشتیم و انچه تحصیل کرده ایم می توان گفت که از غلطات دهر و غفلات روزگار بود و گرنه با ان همه چیره دستی که قطاع طریق را بود چشم ملت ایران صبح سعادتی ندیده و روی امان از زوی وجه ندیده بود تا بکام دل و فراغت بال بتواند تحصیل معاشی نماید و یا سعادتی بروی خود بگشاید

حالیا که آفتاب مشروطیت طلوع کرد و کوکب ذوذنب استبداد افول نمود باید همگی ملت دست بهم داده در تحصیل ان دو قضیه متحد الفکر بوده همت نمایند و در شاهراه سعادت قدم زنند

این مسئله بر واضح است که ما ایرانیان اگر وقتی ثروتی داشتیم و بعض مردم خود را صاحب ثروت می پنداشت

مربوط به صفحه ۳۹۹ میباشد

وراه سعادتی بروی خود بکشاید .

حالیاکه آفتاب مشروطیت طلوع کرد وکوکب ذوذنب استبداد افول نمود باید همگی ملت دست بهم داده درتحصیل آن دوقضیه متحدالفکر بوده همت نمایند ودرشاهراه سعادت قدم‌زنند، این مسئله پرواضح است که ایرانیان اگر وقتی ثروتکی داشت و بعض مرد خود را صاحب ثروت می‌پنداشت در عرض اینمدت سه‌سال که سیلاب آتشین حوادث کوهها را آب و دریاها را سراب نمود ومتمولان را از بستر نرم‌به‌خاکسر گرم نشانیدآن توقعات‌راکه سابقا از اهالی داشتیم‌درحکم امروزنتوانیم زیرا که لایکلف‌الله نفساالاوسعها درحکمت عملیه مبرهن وآیات و اخبار و کلمات حکماء هر معشروهردیار براین‌ناطق است که ثروت طبیعی باقناعت است وچه خوب گفته‌حکیم سعدی (قناعت‌توانگر کند مردرا۔ خبر کن حریص جهان‌گردرا)

قناعت برموجود خود راضی‌بودن وبرفضولات معیشت که تحصیل آن باذلت ودریوزگی باشددست‌نیالودن‌است. ماایرانیان‌بطور کلیت‌ثروت‌طبیعی‌داریم‌آنچه‌نداریم ثروت‌اضافی‌است‌ولی‌بعضی‌اشخاص‌ازاین‌مسئله غافل‌واغلب‌برفرق این‌دوجاهل است.

ثروت طبیعی آنست که‌انسان درمعاش خود محتاج‌براستمداد ازغیر نباشد و جزآنچه‌تمدن وتعاون‌برآن‌حکم کرده‌محتاج‌بدیگری نشودمثلا زراع وسکنه‌دهات که قوتشان اززراعت ومحصولات خودشان‌است ولباسشان باز ازپنبه یاپشم یاحریراست که خودبه تحصیل آن همت‌گماشته‌اند وکسی که‌دوگاوبدست آورده ومزرعه‌ای،خود را ازذلت‌فقر طبیعی‌وارهاند وسرهمت برامیر ووزیر فرودنیارد .»

اما ثروت اضافی آنست که شخص ازخود چیزی نداشته هرچه داشته باشد از دیگران باشدمانندتجاری که با اموال‌خارجه شخصیت فروشند وخودرامتمکن‌دانند.

ومثل این دومثال آب جاری قلیل وبرکه‌پرآب است که آب‌جاری هرچه‌باشد منبع وماده دارد وجز باهجوم حوادث فوق‌العاده قطع نشود برخلاف حوض‌ودریاچه که‌اگرچندی بحال خود بماند یابگندد یا ازهجوم صادر ووارد تمام‌شود .

پس‌ازتمهیداین‌مقدمه‌گوئیم که اولین چیزی که برای‌ایرانیان لازم‌است‌قناعت

است که نوعاً وشخصاً منظور دارند .

اگر درست غور وتأمل نمائیم برای ما محسوس میشودکه‌اغلب امتعهٔ ما از ممالك خارجه حمل‌ونقل میشودوما چنان آلوده وگرفتار آن‌شده‌ایم که‌خلاصی ماز چنگال آن‌را مدتها باید..امتعه که‌ازخارج‌وارد ایران میشود دوقسم است یکی حکم ضرورت راپیداکرده‌وماراترك کردن آن ازقبیل محالات عادیه است، مانند قندوچای ونفت لمپه‌وخودلمپه وانواع ملبوسات از چلواری و چیت وغیره وکاغذ امثال‌آن .

دویمی امتعه‌ایست‌که‌مارا ازآن حاصلی نیست مگر تزیین وخودفروشی‌مانند چهل‌چراغها و جارها و آینه‌های بزرگ وحریر مادامهای قیمتی و ساعتهای طلای گران‌بها وصابونهای معطر وامثال آن که‌شمردنش حاصلی ندارد .

وچنانچه شریعت طاهره وعقل حکم برقناعت شخصیه بلکه وجوب‌آن درحق بعضی اشخاص‌می‌فرمایند وآن‌را درلسان‌شرع‌زهدواجب‌گویند .

ربیع‌الاول ۱۳۲۹ هجری

رساله ومقاله‌ای درباره انتخابات .

مرحوم سید**باقر کروبی** درشماره مسلسل ۶۲۱روزنامه **اخترشمال** که‌درآذر ۱۳۲۹ شمسی منتشر شده مینویسد : درچهل سال‌پیش (حالا۶۶ سال پیش) که‌موضوع قانون انتخابات، شوروهیجانی درتمامی ایران پیداکرده بود، ثقةالاسلام شهید عقیدهٔ خودرا ، مخصوصاً درطرفداری ازدادن حق رأی به‌باسوادان درطی‌تلگراف‌مشروحی به‌مجلس وبه**نایب‌السلطنه** وقت اظهار نمود ، شهرت یافت وموجب جنجال‌گردید از طرف حزب دموکرات آنوقت تبریز درتخطئه مفاد تلگراف مزبور ، رسالهٔ در چاپخانه خلیفه‌گری ارامنه ارومی (چون چاپخانه‌های تبریز حاضر بطبع آن نشده بودند) طبع ومنتشرشد وشادروان ثقةالاسلام جوابهائی به‌آن داد .

***

مرحوم دکتر شفق در خاطرات خود مینویسد : مرحوم ثقةالاسلام که از نفوذ اشخاص در انتخابات آن زمان هراس داشتند ، مقاله بخط زیبا و ربط شیوای خـود نوشته بودندکه درروزنامه «شفق» تبریزچاپ‌شود ولی قبل‌از چاپ چندتن‌ازهمکاران ویکی‌ودوتن از دوستان که ازجمله مرحوم تقی‌زاده بودند ، مراوادارکردند که در مضمون‌نوشته ایشان دست‌ببرم‌وبردم‌که هنوزهم‌شرمنده‌هستم .چندروز بعددرمجلسی مرحوم ثقةالاسلام باصورتی‌برافروخته به‌من‌گفت «میخواستید چاپ نکنید چراتغییر دادید ؟»[برای‌تفصیل‌کامل قضیه صفحات ۵۵۶تا۵۶۴ کتاب زندگی‌نامه ثقةالاسلام شهید»قابل مراجعه است .م]

اینك نامه‌ای راکه‌آنمرحوم‌به (حاجی‌آقا رضازاده)آن‌روزودکتررضازاده‌شفق بعدی ، بعنوان «مدیر محترم شفق» نوشته است ذیـلاً می‌آوریم بعـد بـه مقاله‌اش می‌پردازیم .

***

«خدمت‌آقای‌مدیرمحترم شفق ... شرح‌مفصلی‌راکه‌درخصوص اعتراض بریك کلمهٔ‌من‌کرده بودید دیدم ، میتوانم بگویم «العلم نقطه» جواب یك‌فقره مکتوب را به‌روزنامه تبریزداده‌ام .خواهیدخواند ، وشمابی‌جهت‌حرارت‌کرده‌ودر میدان‌قلمرانی قدم زده‌اید واگر از خود من توضیحات میخواستید معنی یك‌کلمهٔ مجمله را بشما حالی میکردم . واز شما تعجب‌می‌کنم که با وجود اینکه بارها مقالات مرا دیده و کتابچه‌هائی‌راکه‌نوشته‌ام خوانده‌اید چرا تحریف کلام‌کرده‌اید ؟

میگویم ومی‌آیم ازعهده برون . اگرچه جمعی ناخوش شمارندکه باید سعی کردکه ازجانب رنج بران وفقراء ، وکلاء متعدد معین گردد والادهاتیها و ایلات‌و

باج گذاران ومالیات دهندگان ، بی‌ادبی نباشد قدرت تشخیص نیك ازبد ندارند و فقط همین‌را میدانندکه‌مظلوم‌شده‌اند یا فلان‌مالیات‌برای آنهاسنگین است ، یاسرباز دادن یا اختصاص سرباز به‌آنها ظلم فاحش است واجمالاً حکم آدم رنجور رادارند که‌دردهارا می‌بینندودوا نمی‌دانند ، باید طبیبان تبرعی درمراکز وبلدان بوده باشند که به‌آنها دوا داده ومعالجه نمایند .

خرمن،خرمن آتشهای قلم‌آتشین شمارا یك‌قطره کافی است که‌بگویم شمابامن نزاع ندارید و اگر باشد نزاع صفر وی است که اینقدرها محل اعتنا نیست . شما میگوئیدرنجبران وفقراحق‌دارندکه ازخودوکیل بفرستند یاوکیلی را انتخاب‌نمایند، من میگویم **حق‌دارند ولی‌لیاقت ندارند** والا دایره خرابی امور وسیع‌تر خواهد شد . بندهٔ خداوقتی‌که میخواستند تومانی یك‌هزار بر مالیات دهات بیفزایند واین تحمیلی‌بودکه مختص‌ذمهٔ‌دهاتی بود وابداً به‌مالك‌دیناری ضررنداشت ،بلکه بعنوان گرفتن آن‌یك‌هزارعلاوه، شاید مباشر راهم دخلی بود ،اینهمه رعیت ورنج بروفقرا چرایکی بشهرنیامد وداد نزد ودادخواهی نکرد وازکسی‌صدا درنیامد ؟! واینهمه مخلوق داخل مرکز وخارج ازمرکز چرا درتحمیلات «ملحیه» ابداً حرفی‌نزد وعلاوه برقیمت معینه ازاصلی وعارضی‌که فروخته شد ،چرا احدی از فقرا وصاحبان اغنام واحشام کلمهٔ‌نگفت ؟ مگراینکه یك احمقی[اشاره بخودش‌است.م] دراین میان سینه سپرکرد منبری وملائی‌گفت وآنچه گفت به‌تهران تلگراف‌کرد تاتومانی یك‌هزار را موقوف‌کرد . تلگرافات هفتم شوال حاضر است وخودشما خوانده‌اید .

خیلی خوب است حق انتخاب به دهاتیان میدهند ، مخصوصاً جماعتی که دوسیه وکابینه ومیزوصندل و،وو، ازشهرها برداشته وارد دهاتیان می‌شوند و بزور ملاك وتلقین آنها یاتلقین دیگران انتخاب مینمایانند اشخاصی‌راکه بعدازتعیین‌خود شماهم تصدیق خواهیدکرد که لیاقت ندارند چنانکه خودشما اغلب وکلاء حالیه‌را لایق نمیدانید وحال آنکه ازشهر انتخاب شده‌اند ، مگرنه شما بودیدکه درانتخاب کسروکلاء انجمن ایالتی‌که بعد از ماه‌رمضان اتفاق افتاد درروزنامه نوشتیدکه من

وکلاء جدید را تبریك نمی گوییم ،بعلت ...

تصور جداست و بمقام فعلیت آوردن جداست ، تصور اینکه کوچه‌های تبریز ما بهتراز شانزلیزه یا بلوار دوزیتانیال پاریس باید بشود نه‌خرج لازم دارد نه‌محتاج پول است ، نه‌مهندس نه‌آمرنه ناهی‌نه‌امین نه‌عمله ، نه‌کارگر ، اما بفعل آوردن‌آن محتاج یك‌ملیان پول‌است باجماعتی ازمهندسین وامین وآمران حقیقت‌پسند جدی جایش خالی

پس باعتقاد شما اگر کسی یك کلمهٔ مجمله بگویدکه باید بلدیه فلان‌طورباشد شما باید سنگ کوچه‌هارا بسینه خود وبر سر گوینده بزنید که این شخص می گوید «نباید این‌کوچه‌ها تعمیر بشود ومیگوید باید درمیان این‌گل‌ولای فرورفت ودرنیامد واوحامی‌گل‌ولایها وقازورات کوچه‌ها است ونمیخواهد پاك شود»عجباً ،ثم‌عجباً !»

***

چون مخالفین درروزنامه جوابهائی به‌آن مرحوم داده وجنجالی راه‌انداخته بودند لذا رساله زیررانوشته است :

اندیشهٔ شهید دربارهٔ گزینش نمایندگان مجلس :

«اخطار این مسئله را نیز من غیر رسم لازم میدانم که یك فقره تلگراف من که **برنیابت سلطنت** عظمی درخصوص‌انتخابات‌کرده‌ام . موجب‌پارهٔقیل‌وقال‌هاخاصه ازجانب‌بعضی ارباب مسالك شده ورساله‌ای در ارومیه چاپ‌کرده بودندکه‌منشاء و مبداء وغایت آن‌را کماهوحقه میدانم ودودفعه آن‌را خودم مطالعه وبراحباب‌خوانده وتنزل برجواب آن‌را برخود روا ندیدم سهل است بعضی دوستان خواسته‌اند تعرض نمایند منعشان‌کرده‌ام .[اینجا روی سخنش بر دموکراتها وتقی‌زاده است .م]

روزنامه ایران نو فصلی ازآن رساله را درنامه‌اش‌درج کرده ودرمعنی‌تصدیق کرده بااونیزکاری‌ندارم ، مسلك ومقصود من‌همان است‌که درنمره ۴۰(یاحوالی ۴۰)

انعکاس این مسئله را نیز می‌خواهم لازم می‌دانم که یک فقره تلگراف مخصوص از نیابت سلطنت عظمی در خصوص

انتخابات کرده‌ام در جواب پاره‌ای قیود [illegible] از جانب بعضی احزاب ممالک شد و [illegible] در اداره

چاپ کرده‌اند که نقش و رسید و شکایت آن را کلاه محققه می‌دانم و در دفعه آن را خودم ملاحظه

در جواب [illegible] در جواب آن را رجوع روا ندیدم ملاحظات بعضی وزرا را خواسته‌اند

توضیحاتی بعضی‌شان کرده‌ام

روزنامه ایران توضیح [illegible] آن رساله را در روزنامه‌های دیگر درج کرده و در بعضی تصدیق کرده باره

نیز کاری ندارم .

مسلک [illegible] این است که در نمره ۹۰ (با حواله ۱۴۰) روزنامه (تجدد) [illegible]

بعنوان [illegible] نظام الاسلام نوشته و درج شد .

در مورد رفته نیز بدون رسمیت عرض بکنم اعتراضاتی در شعرهای [illegible] عبارت محصور کرده

بنده در جواب این اعتراضات را از کی الزام کرده [illegible] وکالت در کار شرکت

تخصیص وکالت است به اشراف و از کی معتقد [illegible] رنجبر [illegible]

سعی‌ها در حکومت [illegible] است در مسئله حق انتخاب ولاکن می‌گویم حق داشتن

شرکت [illegible] نیست .

و اگر حق انتخاب عمومی است پس جوان دانشمندی که ۲۱ سال ندارد چرا محروم

از حق انتخاب است هم اگر انصاف [illegible] آنها را نیز حق انتخاب است و وقتی خواهد

آمد که نسوان را نیز حق انتخاب [illegible] بگوییم این حرف در حقیقت [illegible]

روزنامه تبریزیکی‌از دوستان‌بامضای‌علی **نظام‌الاسلام**نوشته ودرج شده ..دراینورقه نیزبدون رسمیت‌عرض‌می کنم‌اعتراضاتی که‌معترضین بریك عبارت مختصرمن کرده‌اند بنده‌درحیرتم که‌این استلزامات‌راازکجا الزام‌کرده‌اند ، تحدید وکالت‌ازکجا مستلزم تخصیص وکالت است بر اشراف ؟ وازکجا مقتضی حرمان طرفداران رنجبر یا غیره است ؟ می‌فرمایندکه‌حکومت ملی است وهمه حق انتخاب دارند .. من‌میگویم «حق داشتن مستلزم لیاقت نیست».

اگر حق انتخاب عمومی است پس نسوان واشخاصی که۲۱ سال ندارند چرا محروم ازحق انتخاب هستند ؟ اگر بفرمائیدکه‌آنهارا نیز حق انتخاب خواهندداد ، میگویم این حرف درحقیقت تسلیم برمدعی است‌که حق امکانی دارند نه‌حـق فعلی بمعنی لیاقت وبعبارةٌ اخری موانع‌عدیده دارند نه‌اینکه مقتضی ندارند .

بالجمله تضیق دایرۀانتخاب، خاصه‌عبارت‌من بهیچوجه مفید معنی‌که‌آقایان میفرمایند نیست وبهیچ‌یك ازدلالات ثلث دلالت ندارد ، ولی‌چون مقصود نه‌تحقیق حقیقت واستدلال واقامه برهان وکشف از واقع است ،بلکه غرض اظهار غلبه‌است ولو بای نحوکان این است‌که‌قلم آتشین آتش‌افشانی می‌کند .

من‌میگویم انتخاب شدن وانتخاب‌کردن خواه برای وکالت باشد ،خواه برای وزارت . خواه‌برای سایر امورات ،حتی‌سلطنت عمومی است ولی با اجتماع‌شرایط واتفاق مقتضیات ؛ ازیك ملیان‌مریض که‌فقط متوجه مرض خود است‌ولی ازتشخیص نوع‌مرض‌عاجز است وعلاج‌آن‌رانمی‌داندودرآن‌وادی جاهل‌صرف‌است تشخیص‌مرض ویا تعیین طبیب را خواهش‌کردن اغراء برجهالت القاء او برتهلکه است .

آیا عوام نمیداند که بی‌سوادی وبی‌کمالی نقصان است وآبله نکوبیدن‌مایه خسران ، باوجود آن دول متمدنه‌چراتعلیم اجباری را اجراء نمودند وعوام‌رامجبور کردند؟ آیا عوام‌حق داشت‌که‌اعتراض نماید ؟ یاکسی دولت انگلیس را در اجرای این اجبار تکذیب وتوبیخ‌کرد ؟آیا تاحال‌شنیده‌ایدکه‌رنجبران‌عموماً جمع‌شده‌ماشین زراعت وکوبیدن غله را اختراع کرده باشند ویابفکر این مطالب افتاده واگرفرضاً

وقتی پرنس ملکم خان می‌گفت و می‌نوشت که (کشتی ایران کجا میرود) حالا ما میگوئیم

بالون
آن ~~...~~ ملت ایران کجا میرود

مدتها بود عقلا از اطراف دانشمندان ممالک خارج در خفا برای ملت و دولت ما

دیده نقشه برای تسویه امور و اصلاح کارها در تمام مراحل دولت میکشیدند و نجات

مملکت را در وضع قانون میدیدند میگفتند مینوشتند و فارسیها میکردند و از تعدیات

و نفوذ دو دولت همسایه تحذیر مینمودند و سرایت پولیتیک دو دولت را باعماق

بدن مملکت با سایر دسیسه‌های ~~...~~ قوی الاحساس افشا میکردند

این دو دولت نیز تا غایت کمال اندیشه و نکته‌بین است از این خبردار گردیدن

و مسیع جریان تشویش افتاد ده شب و روز در فکر رسید برای پوشیده خود و این

قوهٔ الکتریسته بر عروق و اعصاب مملکت بوده با وزرا و دست می‌یافتند و در اسبه

بر تسخیر عقول وادهام و صاحب ثروت و ثروت مملکت می‌تاختند این دو رقیب تو یک

احد یکدیگر را اغفال نموده در ترویج مقاصد خود میکوشیدند تا اینکه وقعه را لسوال پیش آمد ربیع

سالی فرصت را غنیمت شمرده ~~...~~ عقد استقراض شخص معلوم را کرد ~~بعد مسئله آتش زدن~~

دعیره مال لعد ~~شد انجه شد و امر دولت~~ دیگر کاسه شالیه کرد رفت و مریکه‌ها

مستخدم شد ~~...~~ پول که قرض کرده بود کجا رفت و مجمع برای مصرف آن در روزنامه

دولتی معین کردند که از جمله قطع طرق و آوردن کارخانه‌جات دانال این چه شد لازم

نیست شرح و تفصیل داده شود مریکه‌ها این چه طرفی بستند و چه تولید فراهم کردند دهم‌ها

گویند باز میگوئیم بعد مسئله آتش زدن ... نوشته وغیره ... آمد و خاک مملکت در بیان

این دو رقیب قسمت شد دولت آلمان که بی‌نصیب مانده بود گربه ~~...~~

برقص آورد و دولت عثمانی را وادار به تعدیات نمود و بهانه کرد که در خاک

یك‌نفر زارع نیز شراکتی کرده اختراعی نموده مقیاس‌عمومی نیست وهم‌چنین‌حکم طبابت وسایر علوم وسایرامورراز نظام واختراعات محیرالعقول وغیره که‌تماماً‌راجع برحس‌تربیت بنی‌نوع وخدمت‌بروجدان است خواه مخترع آن وکالتی ازجانب‌کسی یامأموریت ازجانب وجدان خودداشته باشد .

آیا درنوامیس الهیه وکتب سماویه دیده وخوانده شده‌است که‌عوام استدعـا وارسال رسول وانزال کتاب‌کرده باشند ؟ یا اینکه حکمت الهیه مقتضی شـده‌کـه رسولی بعث فرماید وکتابی براو نازل نماید واورا برتربیت‌بنی‌نوع خود فرماید . چنانکه خداوند مجیدمیفرماید«هوالذی‌بعث فی‌الامیین رسولا منهم...»

آیاحکماء سلف وخلف وفقهاء سابق ولاحق وعلمای‌ماضی‌واستقبال وصناع گذشته وآینده باصرافت طبع خود اقدام بمقاصد خودکردند یاطبقات ناس‌مر آنهارا بعث وحث نمودند ؟ بلکه‌ملاحظهٔ جهالت بنی‌نوع‌آنهارا واداشت که‌قدی‌علم‌نمایند ودعوت برسبیل حق‌کنند .

بیائیم‌سرمقصود،بنا بامثال ونظایر مذکوره اگرکسی بگویدکه دایرهٔ‌انتخابات باید محدود باشد ، یعنی طوری شودکه باب تقلب و عمل یدی مسدود شود مستلزم این‌نیست‌که‌بگویند: بی‌رحمانه میخواهند فواید مشروطه‌را بر اشراف تخصیص‌دهند.

من‌میگویم رنجبران یاضعفاء دیگر درحکم صغیر هستند بایـد اشخاص دیگر کمر همت بسته تقویت ازآن‌ها نمایندورفع‌ظلم‌از آنها بکنند ، چنانچه درتمام‌مراتب ترفیهٔ حال‌ضعفا ازتعلیم وفراهم‌کردن‌اسباب استراحت وغیره پاره عالمان وواقفان‌بر حقوق بشری بوده‌که‌آن‌سعیهاراکرده‌اند ودرهمین‌رشته که‌در دست داریم ، آیاعقلاو دانایان وواقفان به‌رموز امورات داخله وخارجه ومطلعین برقبح حرکات مستبدانه وشآمت سلطنت مستبدانه بودندکه پیش‌افتاده خواستند اصلاحی درامورات نمایند یااشخاص تقدم ورزیدند که‌یـا درعـین‌مظلومیت ملتفت مظلومیت خودنبوده و بـه مظلومیت‌خود خوکرده ، مانند مریض مبتلا بمرض مزمن خفی که جز طبیب حاذق کس‌دیگر مطلع ازمرض اونیست یاطایفه‌ای که فقط ملتفت به‌مرض بوده ازعلاج آن

عاجز بودند ؟

دراین اندك زمان که حال فقراء وضعفاء پست‌تر ازحال سابق شده و مبتلاء به انواع مصائب ازقبیل قتل و غارت واسر وحبس گردیدند آیا وقت آنست که‌دانایان وبی‌غرضان بفکر ضعفا افتاده سعی دراصلاح امورات نمایند ؟ یااینکه بهمان‌ضعفاء غیرممیز تکلیف‌شود که برای خودتان وکیل‌یا ولی تعیین نمائید ،وآیاحق‌اطفال است که‌جمع‌شده‌طالب تأسیس‌مدرسه وپروغرام‌درسهارا بخواهند ؟ یا تکلیف بزرگان‌است که‌فکر آنهارابکنند ؟ وفعلا باز سایرین است که فریاد کرده دولت را برکمك آنها دعوت می‌نمایند وشب‌وروز درفکر تأمین بلاد وترفیه‌عباد هستند .

بالجمله چاره اصلاح امورات را باید کرد ورفع معایب را نمود ،عبارات و کلمات آتشین یاحرفهای توخالی یاسحر بیان‌گفتن علاج‌کارنیست ..

بنای‌شریعت طاهره ومساوات ومواسات‌وعدم تفرقه مابین فقیروغنی وشریف ودنی‌است باوجود این‌توسعهٔ علم وامانت راشرط قرار داده واستعداد فطری احدی‌را از دستش‌نگرفته ،بعداز اجتماع شرایط مقرره سایر ملاحظات را متروك داشته واساس مملکت داری همین‌است لاغیر،پس بعقیده من بایدرفتار وگفتار صاحب‌شریعت‌طاهره راپیش‌نهادکرده‌وبهمان‌وتیره‌راه‌رفت چنانکه تمام عقلاء ممالك رفته‌اند ، عقلائی‌که ارزش ملت‌هارا بالا می‌برند .

بالجمله یا باید به تشویش‌وغصه‌راضی‌شده براسم وکیل‌قناعت‌کرد ویاچاره‌در اصلاح آن‌کردوالا وعظ ونصیحت ابداً چاره نخواهدکرد ، چنانچه‌تاحال دیده‌ایم‌و تجربه‌کرده‌ایم بدتر خواهد شد .» علی

توضیح :

رساله‌لالان،ازشاهکارهای اندیشه‌ثقة‌الاسلام‌شهید است که دکتر مهدی‌مجتهدی آن را درکتاب مشهور خود «رجال‌آذربایجان درعصرمشروطه» بعنوان عقایدسیاسی واجتماعی وبنیادی شهیدوصف می‌کند .. واین‌صحیح است ، زیرا بعد از خواندن این رساله معلوم می‌شود که‌شهید سعید افکار مربوط به‌مشروطیت وحریت را کاملا

هضم وجذب نموده بوده وآن افکار جزوگوشت وخون‌او شده بوده است که‌محتوای رساله‌اورا یك «ایده‌ئولوك» منطقی جلوه می‌دهد ـ م

رسالهٔ لالان

(شاهکار اندیشه‌ای ثقة‌اسلام)

رساله‌ایست که‌در ماه‌ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ازتبریز بحضور مبارك حضرات آیت‌الله حجج‌الاسلام عرض وبه‌نجف اشرف فرستاده‌شده .

آنی که زبان بی‌زبانان دانی — احوال دل شکسته بالان دانی
گرخوانمت‌ازسینه‌سوزان‌شنوی — ور دم نزنم زبان لالان دانی

بسمه‌تعالی ـ عریضه مشروطه‌طلبان از زبان مشروطه بی‌زبان ، بحضور انور حضرات آیات‌الله فی‌الانام حجج‌الاسلام مدظلّهم‌العالی که زبان لالان دانند . اهـالی ایران که‌همیشه درزیر بار استبداد وحرکات خودسرانه سلاطین وحکام مضمحل بودند جمعی ازهشیاران‌هرطبقه‌وهرمملکت که‌درد راآشکار وعلاج را درمنع استبدادمیدیدند کم‌کم معنی ولذت مشروطه رابراهالی حالی کرده وآن مقدمات ونتایج بعمل آمدکه همه میدانند .

دربدوامرعلمای اعلام‌پیش افتادندواشخاص‌تقدم کردندکه‌نزد حضرات آیات‌الله فی‌الانام موثق و معتمد بلکه نیابت نیز داشتند ودر این اثنای اشـارت بابشارت از حضرات آیات‌الله نیز رسید واسباب دلگرمی گردید ومشروطه‌طلبان پی‌مشروطه‌رفتند ودر ثانی احکام مفصله وفتاوی صریحه شرفصدور یافت واسباب پشت‌گرمی زیادتر شد وما مشروطه‌طلبان عقاید خودمان را درج‌کرده دراین رسائه معروض نظر شریف

ومحترم‌می‌داریم وعرض میکنیم :

عقیده‌مشروطه‌طلبان لزوم‌سعی است درحفظ اساس شریعت اسلامیه ومیگویند بااینهمه ظلم‌وجور وخود رائی وعدم مساوات درحقوق مملکتی وبا آنهمه تسلط و نفوذو کثرت وقدرت وعلم معاش وعلاوه بغض اسلام وطمع درممالك اسلامیه که‌دول خارجه راهست ومنکران‌یاجاهل‌صرف‌ویامعاند محض است ،لابد وبالبداهه‌رخنه‌هائی که‌براساس‌بیضه‌اسلام‌وارد شده ومیشود کاربجائی خواهدکشیدکه اسلام بالمره‌مضمحل وموجب‌لعن‌حضرت ختمی مرتبت واولاد طاهرین وتمامی آیندگان بر اهل‌عصرحاضر خواهد شد .

پس غرض اصلی حفظ‌بیضهٔ‌اسلام واعتلای‌کلمه حقه وسعی درمحافظت‌آنست که‌معاذالله طوری نشودسلطنت اسلام یاایران که‌مذهبش طریق اثنی‌عشری‌است‌متزلزل یا نستجیربالله منقرض شده قوه جامعه وهیئت اجتماعیهٔ اسلامیه که مرکز آن‌سلطنت است ازدست برود ومسلمین ذلیل وزبون وخار ولگدکوب ملل اجنبیه بشودوعلاج آنرا درمشروطه شدن دولت ومحدود نمودن سلطنت ومنع استبداد آن دیدند وباین لحاظ بتهیه ومقدمات آن‌که اُس اساسش‌دارالشوری است مشغول شدند ، می‌گویند چون ماعطف نظر بر سوابق ایام می‌نمائیم می‌بینیم که‌وقتی امتداد مملکت اسلام‌از دیوار چین بود تاجبل‌الطارق ومملکت اندلیس آیا مملکت اندلیس واسپانیا هشتصد سال درتحت تسلط واستیلاء اسلام نبود و قرطبه و غرناطه‌ام‌البلاد مملکت نبودند ؟ آیا اجانب متدرجاً مستولی‌بر آن‌ممالك‌نشده‌بعدازصدمات متتالیه وتسلطهای‌تدریجی بالاخره بعدازهشتصدسال‌بالتمام مستولی واسلام‌را بالمره‌مستأصل‌نکردند ؟ ومساجد آندوشهر معظم را کلیسا ننمودند ودوکرور کتب از مولفات مسلمین را آتش‌نزدند که عقلای فرنگ خود نیز تأسف آنرا می‌خوردند و مرتکب آنرا نفرین می‌نمایند ، آیا پنجهزار مجلد قرآن عظیم‌الشأن درجزو آن‌کتب محرقه به‌آتش عدوان نسوخت آیافلیپ سیم درسنه ۱۰۰۷ قریب دو کرور مسلمانان را از غرناطه واسپانیا اخراج نکرد ؟ آیا جماعت کثیره ازمسلمین از زجر وعذابهائی که جماعت انگیزیسیون

(یعنی مفتش‌مذهب) برآن‌بیچاره‌هاکردند ترك جان یاتبدیل مذهب نکردند وجماعتی لایحصی‌زنده زنده بآتش نسوختند ، آیا سلاطین غیر مسلمه، شامات وسواحل را تا بیت‌المقدس‌فتح‌نکردند وهشتادوچند سال دردست اجانب نبودکه دوباره‌صلاح‌الدین ایوبی آنهارا استردادکرد واگر همت اونبود حالا تمامی آن‌ولایات دیگر نیز مانند اندلیس در دست اجانب بود ، آیا ممالك وسیعه‌هند که چندین ایالت معظمه‌اش در تحت استیلای اسلام وشیعه نه بود بانواع حیل و تدابیر بتصرف دیگران نرفت آیا الجزایر وفارس ومراکش سلطانش مسلمان نبودکه‌اولی دردست دولت فرانسه و دویمی در کشمکش وتحت نفوذ دول مشترك‌المنافع خارجه است ؟ مصر و آفریقا وضعش چه‌بود وحالیه حالش چیست ، قفقازیه وهرات چه‌بودند وچه شدندآیاقبرس وقره‌طاغ وعربستان حتی یونان جزممالك اسلامیه نبود آیا دول اجنبیه دائماًدرحال برچیدن اساس کلیه نیستند وحیل و وسایل برای منع آن نمی‌انگیزانند آیا کلا-دستون » وزیر انگلستان نبود که **قرآن‌عظیم‌الشأن‌رادر پارلمنت بدست گرفته و گفت این‌قرآنست که مانع از تمدن است باید آنرا از میان برداشت ؟...**

شمارا بخدا علت‌این فتور در ممالك اسلامیه‌جزعدم اتحاد پولتیك سلاطین‌واستبداد و اصرارایشان درمنافع شخصیه‌واختلاف‌کلمه‌ایشان علتی دیگردارد؟ آیادول‌خارجه که درسرخاك چین ومانچوری اینهمه نزاع وتاپولتیك اقتضاء مینمود باهم‌جنگ و بعد صلح ووجه مصالحه‌را ازکیسه دیگری اداکردند ودرسربقیه اسلام و بقیه ایران نخواهندکرد . آیا اینهمه احتیاج خاك‌اسلام بر خارجه در لباس و سایر وقلت صادر ازوارد مستوجب ذلت وفقر وفناکه نتیجهٔ تسلط دول خارجه برخاك‌اسلام وایرانست نیست واگرکسی این معروضات را باور ننماید و باز خودرا فریب دهد حسابش با کرام‌الکاتبین‌نیست؟واگرحکایت گذشتگان‌راقصه شماریم و خودرا از ابتلاء با مثال آن بلایا آزاد انگاریم نباید اینقدر غفلت کرده و از وضع حالیه و رفتار دیگران باخودمان تجاهل نمائیم، وضع حرکت خارجه باما بدیهی است و تحکماتشان برما مستغنی ازبیانست و بمحض اشاره بعضی‌را ذکر خواهم کرد ... اما وضع اجحافات

وتعدیات غیرمحصوره داخله دربیان آن همینقدر کافی است که قانون حقوق دول وآنگهی شرافت نفس ایرانی است که مانع از تبدیل تبعیت شده والا کار بر رعیت ایران چنان تنگ بودکه شب‌وروز درفکر آزادی خود از دست ظلام ایران بود بهر ترتیب ووسیله درصدد بودندکه خودرا درآذربایجان ورشت وخراسان به‌دولت‌روس ودرفارس و کرمان بدولت انگلیس ببندند و می‌بستند چنانچه بالعیان دیدیم که هرکس اندك مناسبتی باتبعه خارجه داشت تاچه درجه ازتعدیات خارجه آزاد وتاچه پایه صاحب تحکمات بود و اغلب مردم در صدد تحصیل این مناسبت بودند و با همسایگی طباخ فلان تبعهٔ خارجه افتخارداشتند ـ آیا وضع تعدیات مأمورین‌خارجه خودمان در داخله ایران یا خارجه مانند تفلیس و بادکوبه و اسلامبول وشام و جده براحدی مخفی است؟ کدام حاجی است‌که این داغ سیاه‌را ندارد ؟ آیا چندین تاجر معتبرازخانواده‌های نجیب ازتعدی مأمورین ایران درمصرتبعه دولت انگلیس‌نشده‌اند ازتقلبات مأمورین داخله‌ایران چه‌حقوق ایرانی خصوصاً و عموماً بباد فنا رفت واز خیانتهای کارگذران چه مالها ازمسلمانان وچه خاکها وچه حقها که ضایع و تلف نشد؟ از جوروتعدی حکام وسلب امنیت از کافه ایرانی و عدم مساوات در حقوق وحدودکه ازاولین احکام اسلامیه است، چه بدبختی‌ها وچه خاکساریها و چه ذلت و وهن‌ها که رونداد ، در تسلط ونفوذ خارجه همین مطالب معروضه گویا کافی باشد ولی من‌باب تذکار عرض میشود :

آیا این (مسیونرها) یعنی مأمورین مذهبی‌که بخاك ایران ریخته و دراقطار آن بنای مدارس گذاشته ومشغول نشر مذهب خود هستند در رخنه انداختن بمذهب اسلام‌کافی نیست ومقدمه تسلطواستیلای ملل‌اجنبیه ولو بعد حین‌نخواهدبودآیا راه تسلط برمملکت چین‌را باهمین حیله بازنکردند وکشته شدن دونفر کشیش را بهانه کرده بخاك‌چین نتاختند، آیا چندسال قبل نبودکه یکنفر کشیش درعرض‌راه سلماس وخوی (هردو ازتوابع آذربایجانست) کشته شدند وتا به‌حال ایران درکشمکش‌صدمه آن است‌ومردمان بزرگ مانند حاج‌نظام‌الدوله وغیره‌چه صدمه‌ها که نکشید وپنجاه

هزارتومان خون‌بها نخواستند؟ وخوانین دشتی‌را مقصر نکردند وعالم معتبر ارومی را جلب تبریز ومدتی توقیف نکردند و کشتی جنگی بر بندر بوشهر نیامد؟ برویم سر مطلب آیا اینهمه ضعف و فتور که بر ارکان اربعه مذهب اسلام وارد می‌آید و علاج آن منحصر بمحدود نمـودن دولت و مشروطه کردن سلطنت‌نیست، و واجب نیست‌که هرچه زودتر بعلاج آن بکوشیم ؟ آیا فعلاً بهمملکت‌ها کفار نمی‌تازند و آن تواریخی‌که درفنا و اضمحلال چندین ممالك عظمیه اسلامیه خواندیم و اینهمه اقدامات‌و دسیسه‌کاریها که باتمام قوای مادیه ومعنویه خود درحق ممالك ـ اسلامیه مینمایند وبعضی ازآن‌را ماباوجود بداهتش یادداشت‌کردیم درتوضیح مقاصدخصم‌ها کافی نیست ـ آیا جهاد در صورت خوف بر بیضه اسلام واجب نیست؟ و درحال حاضر خوف بربیضه اسلام حـاصل نیست پس فعلاً که قوهٔ جهاد ظاهری نداریم آیا واجب نیست‌که لااقل ـ خندقی بردورمملکت اسلام بکنیم ودرحفظ حصار اسلام با قوای معنویه خود بکوشیم؟ آیا لازم نیست‌که نظیر اسلحه مادی ومعنوی خصم که فعلاً اسباب غلبه ونفوذ ایشانست بحکم‌آیه شریفه (واعد والهم مااستعطتم من قوة ومن رباط‌الخیل) تحصیل نمائیم آیا لازم نیست‌که تأسیس مکاتب‌کرده ومطابق‌آیه شریـفه (فمن اعتدی علیکم فاعتدواعلیه بمثل مااعتدی علیکم) بتوانیم تحصیل ثروت وعلوم نافعه درمعاش وعلم پولتیك وعلم سدباب احتیاج بخارجه که اولین وسیله تسلط کفار بر خاك اسلام است بنمائیم وبرآنان از آن راه بتازیم که ایشان تاخته‌اند ودرسایه اسلام واسلامیت، بزور شریعت طاهره بکنیم آنچه باید کرد ، آیا اقدام باین اعمال ونتیجه برداشتن ازآن بی‌تحصیل امنیت وعدالت و بدون قطع ید استبدادکه برق خانمانسوز هرخشك‌وتر است امکان دارد ، وبدون مشروطه نمودن‌و محدودکردن قوه مرکزیه علاجی دارد؟ مشروطه میگویدکه دولت یاخود ملت ایران مقروض خارجه شده و گمرکات بدرك‌رفته و صاحب طلب سر گمرکات نشسته اگر فکراداء این قرض وسدراه تزاید آن نشود گمرکات‌که سهل است‌کلیهٔ مملکت رسماً و حقیقتاً از دست سلطنت یـا خود ملت بیرون خواهد رفت وصدمه‌که ما امروز از

گمرکچیان بلجیکی می‌کشیم هزارمرتبه بالاتر خواهد شد ومفاسد آن بدیهی است و اگر دولت مشروطه‌نشدی وملت بهیجان‌نیامدی آیاتلخی استقراض قدیم ازمذاق ملت نرفته دوباره عقد استقراض جدیدکرده نمیدانیم کدام مدخول‌را بگرو آن‌نگذاشتندی وآرزوی سفرفرنگ‌را که مدتهاست درخاطربود بجا نیاوردندی وخون تازه ازملت گرفته بهمان مسیل که وجوه استقراضی سابق رفته نمیرفتی ـ آن هیجان عمومی ایامی که‌تنباکورارژی کرده‌بودندچه‌بودو برای‌چه‌بود؟ آن‌پافشاری‌حجج‌الاسلام، علمای اعلام‌و ایستادگی ملت درحفظ‌حقوق‌دینی‌وملکی منشأش چه بود وکه بود.ندانم آن قیام واقدام در وقت استقراض شوم که وخامت عاقبتش هزار برابر رژی است کجا رفت وچه‌شد، اگررژی بعلت بیع‌اجباری بودن ممنوع بامعایب عدیده‌ملکی‌وتجارتی که علماء برمعایب ومفاسد شرعیه و پولتیکه‌ای آن ملتفت شده جداً بمقام مخالفت وعدم مطاوعت دولت برآمدند، آوخ وافسوس که در استقراض بیجا و مسافرتهای نابهنگام و خرجهای لاابالیانه گزاف و گرو گذاشتن گمرکات که معایب و مفاسد شرعیه و ملکیه و پولتیکه‌اش هزاران هزار از رژی تنباکو بیشتر است سکوت شد (آنان‌که بصد زبان سخن‌می‌گفتند ـ آیا چه شنیدند که خاموش شدند) اگر در رژی مخالفت آیه شریفه (لاتاکلوااموالکم بینکم بالباطل الا ان‌تکون تجارة عن‌تراضی) بود این استقراض شوم وگروگذاشتن میشوم مستلزم تسلط‌کفار برمسلمین و مخالف آیه شریفه (لن‌یجعل‌الله الکافرین علی‌المومنین سبیلا) ومستوجب مزیدکردن‌گمرك از حدی دوبراضعاف بود و شد اگر کسی متعرض جواب نشود ما گوئیم چون رژی امری بود عمومی و مبتـلا به عامه و در داخـله مملکت اشخاص هشیار ومستعد و نافذالقول ازهرطبقه خاصه و عامه بود ومردم ضرر بالفعل والحس رژی را می‌دیدند لذابدستیاری عوام وپشت‌بندی خواص هیجان عام‌شد. (موجی بجنبش آمدبرخاست کوه‌کوه) برخلاف استقراض وگروگذاشتن گمرکات که در صورت ظاهر و بالفعل ضرری برعوام نـداشت و عقلاً مثل سابق نفوذ کـلمه نداشتند و وزراء کوته‌بین و نفس‌پرست وخائن وجاه‌طلب بودند لهذا ازکشته ومردهٔ خواص وعوام آواز برنیامد

ودرسوگواری ملت (ابری ببارش آمد وبگریست زارزار) مجملاعلت آن‌منـع‌حکم مشروطه بود یعنی قیام ملت بر حفظ حق وجهت این سکوت امر استبداد بود یعنی خاموشی وفراموشی ثمره آن‌هیجان نجات‌وحیاط ابدی‌بود ونتیجه این‌خمول‌وذهول خذلان وهوان‌سرمدی .

حالا عموم‌برحقوق خود واقف‌شده ومانند مسئله رژی نفع عاجل‌رابضررآجل نمی‌خواهندبفروشندوهمان‌اقدام راکه‌درایام رژی‌گری کردنددراین‌موقع پیش گرفته‌اند ومی‌گویند اگر درامر استقراض‌وگروگذاشتن گمرکات مانندرژی‌گری منع‌عاقلانه و تدبیر عالمانه کردندی‌ماامروز خاکسترنشین عالم‌ادبار نمی‌شدیم وطعن‌خودی‌وبیگانهٔ رانمی‌شنیدیم‌ولی تقدیر الهی‌چنین بود که‌آنمقدمات پیش‌آیدواین نتایج روی دهدو چنانچه ازآن‌غفلت یاخود تغافل آن‌نتایج‌ناگوار ظاهر شد، از سکوت مطلق ملت در حکم امروزه انقراض دولت واضمحلال ملت روی نمودی‌ملت ندای (اکلت یوم‌اکل الثورالابیض)می‌کندولی‌افسوس!!!

شمارابخدا آیاملت‌حق‌این‌دعوی‌راندارددوداوری‌این‌مظلمه رانباید بکندونباید بگویدکه‌چرا آن استقراض شدوچراآن‌گروکاری بعمل‌آمدکه‌ازاثرشوم آن‌گمرك‌قیمت اجناس بالارفت‌وکاسه دولت خالی وکیسه‌دشمن‌پرگردید وکفاربرماسلط شدندوچرا همه مهر خاموشی بر لب زدیم وهمه سکوت کردیم وتن بذلت دادیم تا اینکه حال ناله‌ملت‌بلند شود وطنین برنه‌گنبد دواربیندازد . آخ ای‌ملت مظلوم که‌وقتی‌مظلوم سکوت‌شدی وروزی مظلوم نطق .مشروطه‌می‌گوید (بزرمیتوان‌لشگر آراستن-بلشگر توان‌کینه‌ها خواستن) زرملت نثار سرکدام عروس شدکه‌لشگریان دست‌دربغل‌ماندند واسب لشگریدك‌کدام دامادگردیدکه‌سواره پیاده ماند معادن‌که ثروت خدادادی وطن محترم‌ماماست چرا زیرخاك مانده ومالیات که‌آحاد رعیت بصد خون‌جگر تحصیل و بدولتیان تحویل مینمایند وبایستی در حفظ ثغور ومراقبت آسایش ملت صرف شود چرادرخارج ازحدود خودصرف گردید وجان‌ومال‌ملت تیول ابدی‌جمعی‌ازهواپرستان شد -مشروطه می‌گوید چرا خرج ایران شش‌کرور فاضل ازدخـل‌است وچراکـه‌وقتی

ناصرالدین‌شاه‌مرحوم شد جاخالی مملکت قریب‌یك‌کرورونیم بود وقرضی که‌بخارجه داشتند قرض صدمه رژی ومختصریات دیگر بود ، پس‌ازآن گنج شایگان دولت که ذخیره چندقرن بود برایگان فروخته شد ومداخل چندکرور افزود وجاخالی بودجه مملکت بشش‌کرور رسیدوعلاوه قرضی فوق‌الطاقه نیز بذمت ملت فرودآمد که‌کمر ملت‌راشکست واگر سدباب وعلاج آن‌مفاسد نشدی روزبروزکسربودجه بدرجه‌قصوی وقرض برخارجه برمرتبه علیارفته بود .حال تمامی مسلمین خاك‌اسلام عموماًوسکنه ایران خصوصاًدست مسئلت ازآستین مسکنت‌برآورده عرض می‌نمایند که‌ای‌روسای مذهب وحافظان شریعت حضرات خیرالانام ونواب امام علیه‌السلام هجوم و حوادث مهلکه محسوس‌وابتلاءبمخاطرات‌عظیمه‌قطعی‌الحصول وسیاسیون‌فرنگ مدت‌سلطنت اسلامیه رادویست سال تخمین می‌کنندواین خود پولتیکی است‌که‌منظورداشته،قوت قلبی‌برخود والقاء ضعفی‌برمسلمین‌می‌نمایندچاره‌ماچیست؟ آیا بازصبر وتحمل‌است براستبداد وچنانچه سلف‌کردند ومقدارکلی ازخاك اسلام‌وجانب عظیمی ازقوه ایران رفت وپامال سیل‌حوادث واستبدادشد ، مانیز تأمل نمائیم که‌بعدازاندك زمانی که‌این حشاشه‌دردست مانده تمام شود وشوکت اسلام درآغوش ماتسلیم روح نماید، وخاك ما مانند خاك اسپانیا وقفقاز وغیره‌بشودکه حال اسلام ومسلمین در آنجاها معلوم است وتأمل‌نمائیم که اعقاب ما اسمشان ازجریده اسماء مسلمین محوشده مبدل به آلبرین‌بن آلفونس‌بن‌کریکوربن‌محمد بشود؟ چنانچه دراندلیس‌وغیره‌شده‌یابایددامن همت‌بکمرزده باجان بکوشیم‌تادامن مقصودبکف آریم ویك‌حرکت غیورانه‌وجنبش عالمانه وعاقلانه‌کرده مسلمین را ازذل اسارت برهانیم.

آن‌قمریم که‌طاقت بالم‌نمانده‌است چشم امیدمانده بدان سروسرکشم

هان نمیگوئیم که‌جهاد جسمانی نمائیم ،بلکه جهاد شرفی روحانی بنمائیم و جهاد اکبرکنیم تابتوانیم درآئینه‌حفظ استقلال خودرابنمائیم وناموس مذهبی‌وملی خودرا محافظت‌کنیم آیاچاره‌آن‌جز مشروطه شدن دولت امری دیگرهست ؟ وسداین

سیل‌عظیم‌را جز درپناه مشروطه میتوان‌کرد ؟ آیالازم نیست که‌درحفظ شرف مذهبی ایران که‌نتیجه زحمات علماء ربانی وپادشاهان صاحب قدرت است سعی نمائیم و سلطنت شیعه‌راکه بزوربازوی صفویه‌درایران‌استقرار یافته مصون‌داریم، همه‌میدانند حتی‌بدیهی کافه ارباب تمیز است که‌قوت هرامری موقوف برقوت حامیان‌آن‌امراست وقتی‌که صاحبان مذهبی خار وزبون شدند مذهب نیز روبتزلزل بگذارد و در حکم مذاهب میة شود .

فصل – اعتراضی‌که برمشروطه می‌نمایند ظهور فساد و احراق دماء وسلب اموال وحرکات وحشیانه عوام وشیوع اقاویل باطله فاسده است‌که از توهم آزادی مطلقه‌ظاهر شد این‌همه مفاسد را از لوازم ویانتایج مشروطه می‌شمارند درصورتیکه مشروطه می‌گوید‌که‌نسبت این‌شنایع‌برلوازم مشروطیت‌ظلم بین‌است‌بلی این‌مطلب‌را نتوان‌انکارکردکه پاره مفاسد بعدازظهور مشروطه شایع شده ولی باعث آن جهالت ملت وعدم مداخله عقلاء ودانایان است‌ودرغالب مواد اثر استبداد وازتصادم دوقوه مشروطه واستبدادشدوهست؛زیرامشروطه استبدادراالخراج می‌نماید واستبداددل‌رفتن ندارد‌وهمین باعث هیجان‌می‌شود ،بهمین‌نحو است اثر دوا درمزاج مریض‌که‌طبیعت با مرض مکاوحت کند و مرض مقاومت نماید و دوا خواهد اثر خودرا ظاهر سازد **وانقلاب‌کلی درمزاج ظاهر شود ووقت بحران مریض برسد وجاهل‌چنان پندارد که دوا ضرر‌کرده وشاید پرستار جاهل نیز ازدلسوزی خبط‌کند ودست‌وپای‌خودرا گم‌نماید وحال مریض منقلب شود .** خود مشروطه‌میگوید که‌فعلا ابتداء کار وایام انقلاب وتصادم وتزاحم دو قوه متکافئ مشروطه و استبداد است ومسلم است‌که‌رفع‌باطلی نخواهد شد مگر باصدمات وزحمات وهیچوقت‌خصم قوی برضاء خاطر تمکین‌از حق نخواهدکرد وهمیشه راه‌ترقی راخواهدبست‌که مبادا بهمن تاجدارشده خون اسفندیار رابجوش آرد و کاررا بطبیعت گذاشتن وبجریـان احوال تابع شدن خلاف رأی خردمندانست ووقتی تایکدرجه تصدیق توان‌کـردکـه

خصم داخلی و خارجی هردوازنیرنگ بازی وضعیف کردن ملت غفلت نمایند والا مادام‌که هردو بیدار است ، صاحب‌حق وقتی بیدار شودکه سر اورا در رختخوابش بریده‌اند . (بلی)

دراول امر اگر اندك درجه تمکین‌میشدی وعقلا رشته راکه بدست عوام‌افتاده بود بدست‌بگرفتی وازصدمات وحملات جهان روگردان نشدی‌کار باین پایه‌نرسیدی ولی افسوس که‌ازیکطرف جانهای بلب‌رسیده ودلهای‌کباب شده وستم‌کشیده وقتیکه ندای مشروطیت شنیدند ومنادیان نوشداروبمیان افتاده صلای عدالت دادند ،مانند تشنه‌ایکه بآب زلال رسد خودرا روی این‌سرچشمه حیات انداخت و از ازدحام مردم غوغا برخاست وچشمه پاك پراز خس وخاشاك وگل‌ولای گردید و پاره اشخاص که همیشه پاپی دخل وتابع قوت بوده‌اندویا اغراض فاسده داشتند خودرا داخل‌جماعت مشروطه‌طلبان‌کردند وجمعی از اعوان وانصار استبداد نیز تبدیل‌لباس‌کرده دامن‌زن آتش فساد شدند ، چنانچه‌غالب اعضاءدارالشوری طالب شاه بودند تاسرچشمه‌حیات گل‌آلودشدومشروطه متهم ومشروطه‌طلب حقیقی متنفرگردیدومعلوم است که‌درختی راباهمچو آبی‌آبیاری نمایند واستبدادش‌تلقیح‌کنند وتبدیل لباس‌دهندگان‌باغبانیش نمایند ثمری جزهرج‌مرج نخواهد داد ، وبعضی راگمان این است که مشروطه اگر حسنی داشته باشد راجع برسلطنت است وحسن قبحش راجع براساس شریعت نیست تاآن‌را مقدمه حفظ شریعت نمائیم و درهر بلدی میتوان حفظ دین کرد ، چنانچه در قفقازیه وهند و غیره وطن‌پرستی که‌در السنه وافواه بعضی هست درحقیقت‌نوعی از جمادپرستی وخارج از اسلام‌پرستی است مشروطه جواب این‌توهم رانمی‌دهدوحواله برانتقال سامع می‌نماید ولی ازذکر جواب مختصر ناچار است ومی‌گوید .

۱ـ وطن تنهاخاك‌وآب‌نیست بلکه وطن مسلمین خاك‌ایرانست وشاید درقرآن حضرت ختمی مرتبت (ص) که میفرمایند (جعلت‌لی‌الارض مسجداً وطهورا) اشارتـی باین معنی بوده‌باشد وهیبت جامعه مرکبه ازاین مملکت ولسان وشرف وطن‌خاص‌و غیره نوع‌مخصوصی است ازوطن.

ثانیاً ـ حفظ همین آب و خاك و حراست همین سلطنت حاضره غیر مشروعه مقدمهٔعطیه حفظ بیضه اسلام است وشوکت دین باقوت اجتماع وقوت سلطنت آنست که‌قوه مجریه مملکتی است ، آیانمی‌بینید که هر وقت سلطنتی معین ومعاون علم شریعت یایکی دیگر ازعلوم بوده آنعلم تاچه پایه ترقی کرده آیا شهرت ونفوذ شیخ مفید وسید مرتضی‌وشیخ‌طوسی که‌محاصرین سلاطین شیعه بویهیه بودند وهکذاقدرت خواجه نصیرطوسی وعلامه حلی و شیخ علی محقق ثانی وغالب علماء عهدصفویه‌در اعلاء کلمه حقه‌وحرمت بـرشریعت طاهره بیشتر است یاخدمت سایر علماءاعلام.

بلی درهندوقفقاز بعضی آداب ورسوم شریعت تایکدرجه باقی است بلکه‌در لندن وآمریکا وچین نیز بحمدالله ملت مسلمان هست ودربعضی بلاد غیر ایران‌نیز مذهب شیعه موجود است . آیا درآن ممالك قوت اسلامیت و لوای اسلامیت ونفوذ اسلامیت حتی دربعضی ازآنها سوق اسلامیت نیست ؟ و اگر خواهیم مجاری حالات قفقازیه وسلوك دولت غالبه را با اهالی مذهب اسلام وعلماء مسلمین ذکر نمائیم‌از حـوصله ایـن لایـحه خارج است وفـرقست میانه بقاء بعض احکام اسـلام بازوال شوکت وملکوت‌آن‌وبقاء قدرت وملکوتش باعدم عمل بربعض احکام چنانچه فعلاً تمام احکام شرعیه کماهوحقه درایران جاری نیست ولی دولت و سلطنت اسلامیت باقی است‌ومشروطه می‌خواهد پایدارترش نماید وماراکافی است ملاحظه حال‌اسلام درزمان سلطنت کافره‌مغول‌ودرایام سایرسلاطین اسلام ومطالعه‌حال‌شیعه‌وعلماءشیعه قبل‌اززمان دیالمه وبعدازآن وقبل ازسلطان اولجایتو وصفویه وهمین‌مثل‌معروف :

(الناس علی‌دین‌ملوکهم) مصدق حال‌ماست ، باز می‌گوئیم که‌حفظ بیضه‌اسلام فعلاً که امام ماغائب است ممکن نیست مگر باحفظ همین آب وخاك که‌وطنش نامند وباحراست‌وحمایت همین‌سلطنت‌خارج ازمرکز، چنانچه تاحال بوده وقبل‌ازمشروطه هم انقیاد براو بود . ازارباب بصیرت انصاف می‌طلبیم علت انقراض دول وانتقال سلطنت از خاندانی بخاندانی که باعث فتن عظیمه ومهالك بزرگ در ممالك شـده چیست‌آیاعلتی جزاستبداد دارد ؟

دولت قویه‌صفویه چرامنقرض شد ؟ آیاعلتش این نیست که‌وزراء خائن وصیت شاه سلمان راکه درحق پسرارشدش سلطان مرتضی کرده بودقبول نکرده ، شاه‌سلطان حسین ساده‌لوح‌راچون دستخوش وزراء وسهل‌القبول بود برسلطنت انتخاب نمودند ودر عهد سلطنت‌او چندین قطعات معتبره از خاك ایران مجزا وافاغنه مسلط شد و آخرش منجر به‌انقراض گردید واو بودکه‌پطرکبیر را بمددخود می‌خواست ومقداری از مملکت راپیش‌کش اومی‌کرد .

نادرشاه که‌فرنگیان اورا ناپلیان شرق نامند باآن عزم خدادادی خاك ایران را ازلوث بیگانگان پاك‌کرد وعراق‌وعرب را مجدداً تسخیر نمود و بهند تاخت برد و برنکته‌مملکت‌داری ملتفت شده خواست‌مذهب جعفری رابعنوان مذهب خامس داخل اجماع اهل سنت نماید وبرای ایشان در حول کعبه مقدسه مانند سایر ارباب مذاهب اربعه محلی برای اقامت نماز جماعت معین‌کند ، آیاجهت چه‌شدکه‌دولتش مستقر نشد وپسرش‌رضاقلی میرزا خودسری آغاز کرد وآن نتایج رویدادکه‌درتاریخ معین است ونادر آنهمه نیات حسنه را با خود بخاك برد ، آیا جهتی جز استبدادو عدم اجرای قانون عدل ومساوات یعنی مشروطه نبودن،علتی دیگر داشت ؟همچنین کریمخان‌زندکه سلطنتی شبیه بمشروطه داشت واز جمله مختصات اوست‌که راضی بافتتاح باب تجارت مابین ایران و فرنگ نشد جز اینکه قوایم سلطنتش بر ارکان قویمه مشروطه نگذاشته بودانقراضش علتی‌دیگر دارد ؟ واگر حوادث وتزلزل‌دولت حاضره را بنویسیم ازمنظور خارج خواهیم شد وانگهی محسوسات را تکرار کردن مستحن نیست ، همینقدر از خواص وعوام سئوال می‌کنیم که آیا قوت شریعت در اواسط صفویه بیشتر بود یااواخرش ؟ وهکذا عهداول قاجاریه نسبت باین اواخر که دولت هرچه ضعیف‌ترشد نفوذشریعت کمتر گردید وهکذا حال رعیت که هرچه‌پائین‌تر آمد مظلومتر وذلیل‌ترگردید پس‌ازاین قیاس میتوان فهمید که اگر خدانخواسته سلطنت منقرض ومملکت دست اجانب‌افتاده یا مانند افغانستان ومصر شود حال‌چه خواهد بود ؟ازتطویل‌کلام عذر خواسته برمیگردیم براصل مطلب‌ومی‌گوئیم‌مشروطه

بعدازحس کردن افکار دول خارجه درباره اسلام وسعی آنها در زوال آن و وجوب محافظت آن بر کافه مسلمین میگوید که‌علاج این امر یکی‌از دو کـار است : اولـی تبدیل سلطنت‌بسلطنت شرعیه که‌نواب امام علیه‌السلام متصدی امر سلطنت شوند و اجراء عدل مذهبی نمایند وتمامی بدع و امور مخالفه شرع را محو کنندکه آنرا باصطلاح جمهوریت ... گویند دویمی محدود مقید ساختن‌سلطنت حاضره و امناء ملت را برآن ناظرگماشتن وتأسیس دارالشوری دادن ودرامورات عرفیه باشورعقلاء وامناء راه‌رفتن ورشته امورات را ازدست‌استبدادگرفتن است . درحال‌حاضر که‌نواب ائمه‌علیه‌السلام‌خودرامکلف بسلطنت‌عامه نمیدانند وامورشرعیه وغیر شرعیه چنان بهم پیچیده‌که تفکیك‌آن ازهمدیگر وموقوف نمودن آن قوانین غیر مشروعه یامنع متصدیان غیرلایق امکان‌ندارد وغفلت وبی‌اطلاعی ملت بی‌پایان است بایدبالضروره قسم دوم را اختیارکرد، چنانچه اززمان قدیم رویه ائمه علیهم‌السلام ونواب‌ایشان همین بوده یعنی ترك اشتغال به امورسلطنت والا هردومسلك را ترك‌کردن وسلطنت رابحال خودگذاشتن وخود را به‌تنبلی زدن واصلاح آنچه را که در تحت قدرت و اختیاراست تکلیف خدا دانستن تیشه برریشه خود زدن وجبری مذهب شدنست وبعد از ذکر اینهمه مقدمات واینهمه تطویل لازم نیست بگوئیم کار مشروطه با سلطنت است که‌قابل ومستحق شرط وتقلید است ،نه مذهب واحکام عرفیه مستوجب‌اصلاح است ونه‌احکام شرعیه وقوانین عرفیه‌محتاج بشور است ، نه‌قوانین شرعیه ،وشرعاً نیز شور در موضوعات است نه دراحکام ، واینکه در افواه بعضی دائـر است کـه مشروطه باید مشروعه باشد مقصود ازآن‌درست معلوم نشده که مقصود تبدیل‌سلطنت بسلطنت شرعیه‌حقیقیه است یااصلاح سلطنت حالیه ؟ اولی که‌ممکن نیست‌واحکام شرعیه مشروط نتواند بشود وموقع مقتضی بیان تفصیل سلطنت شرعیه وکیفیت آن نیست وغرض گوینده نیز آن نیست . ودر قسم ثانی بابقاء قوانین غیر مشروعه متداوله‌وعدم‌امکان تغییر هزاران منکرات موجوده اسم آنرا مشروعه‌گذاشتن‌تناقض

است ، واگر مقصود این است که دولت مقید و مشروط باشد که کدام احکام شرعیه را اجرا نماید ودروضع قوانین جدیده یااجراء قواعد عرفیه سابقه حکم اقرب بعدل رامنظور دارد وقانونی برخلاف اصول مذهب وخلاف مذاق مملکت وضع ننماید و بعبارت صریحه مشروطه ایرانی مقلدمشروطه دول خارجه نباشد ،دراینصورت‌نزاعی نخواهد ماند ودرقانون اساسی‌رعایت این‌نکات شده است ومشروطه ایرانی‌نمیخواهد که بدعتی دردین گذاشته‌شودوقانون عرفی‌راقانون شرع الهی واجب‌الاتباع‌خداوندی داند و نمیخواهد پاره اصول منکره را داخل مملکت نماید، بلکه می‌گوید چنانچه مالیات وگمرك و غیره از معاملات دولتی که تا حال معمول بوده منبعد نیز بطور عدل عرفی جاری شود ومتصدیان امورعرفیه عالم ودر کار خود امین باشند ورشوه نگیرند واغماض ازحق نکنند ،مجملاً **چنان باشندکه درحق‌ایشان خیرالظلمه گفته شود و مالیات که ازمردم‌گرفته‌میشود صرف آبادی مملکت شود و لقمه خادمان ملت ومساکین باشد نه‌طعمه اخوان الشیاطین.**

اساس مشروطه‌منع **اراده شاهانه ولزوم** شوری است در امورعرفیه ومدار آن برسه قوه است : قوه مقننه ـ قوه‌قضائیه ـ قوه مجریه وافتراق و امتیاز این‌سه قوه ازهمدیگر : **قوه‌مقننه** فقط برای وضع قانونست درامورات مملکتی از تعیین حدود شاه ورعیت واخذ وعطاء وحدود داخله وخارجه وگرفتن مالیات و سرباز و صلح وجنگ وغیر آنچه در اداره مملکت‌داری‌لازم است وقوام مملکت وسلطنت بااوست ودرایام استبداد نیز بنحواستبداد عادت وجاری‌بودند بنحوقانون.قوه‌قضائیه نیز بردوقسم است : یکی قضائیه شرعیه ودیگری محاکمات عرفیه اماشرعیات‌حکم آن همانست‌که‌درشریعت مطهره معین شده ودر قانون مشروطه ایرانی تغییر پذیـر نیست ،بلکه نیت مشروطه آنستکه دراین باب تاقوه دارند مطابق شریعت بوده و نااهل را راه ندهند ودکانداری وشرع فروشی راکه درغالب کوچه وبازارها معمول است‌موقوف‌دارندواسنادمعاملات‌راطوری‌نمایندکه خریدار از شرور معلومه که‌معلوم است ایمن بماند وغیر ذلك‌که تفصیل آن طولانی است واین رساله نه گنجایش‌ذکر مفاسد امورات معموله داردونه‌حوصله ذکر محاسنی که‌دراستحکام وسدباب‌عیوبات

هست ... ودیگر محاکمات عرفیه است ازقبیل‌محاکمات عسگریه ومالیه‌ومحاکمات جراید ومأمورین‌که تابع قوه دیگر است باز ربطی به‌احکام شرعیه‌ندارد .

قوه مجریه :

اجراء آن دوقو فوق‌الذکر است وهمیشه دردست اشخاص بوده‌که شرعاً‌بلکه عرفاً نیز حق‌مداخله براموراتنداشته‌اند وآن‌قوه سلطنت است‌که تسلط نفوذ درتمام مملکت دارد ومالك آنرادراصطلاح‌پادشاه‌یارئیس جمهور میناممند ودردوره‌استبداد تمام این‌قوی در دست پادشاه بود وهرکه زور بازویش بیشتر بود در نزد پادشاه یا حاکم اوپیشتر بود ...امضاء احکام علماءراجع بدلخواه بود گاهی‌نوشته فلان‌شخص نالایق باشرق دست‌جاری و حکم فلان عالم مقبول زیر نمد میماند وبرگشت تمامی معایب برقوه مجریه بودوعلماء حقیقی و عقلاء نیز ازاین معاملات نهایت دلتنگی و دلسردی داشته دائماً‌معارضه بادولتیان می‌کردند ، وامر ازشدت وضوح‌خفا پذیرفته وازعدم انتظام نوشتجات بودکه پطروف قونسول سابق روس دو ورقه متناقضه از یکنفرملای محکمه‌نشین(دکاندار)بدست آورده هروقت‌رعیت‌روس محکوم بسررجوع برشریعت می‌شد فوراً پطروف همان دوورقه را ازکشو میز بیرون می‌آورد ومیگفت رعیت روس‌بشریعتی که‌ملای‌آن‌این قسم نوشتجات متناقضه رامی‌دهد رجوع نمیکنند فهماندن اینکه صاحب این دوورقه ملانیست (دست‌فروش است) وشریعت منکر این مطالب و مسائل است کار حضرت فیل بود ، خاصه بر خصم عنود بی‌انصاف . و اساس مشروطه فارق‌است میانه‌سلطنت مشروطه‌وسلطنت قانونی مستقله(دیکتاتوری) که اراده شاهانه وقدرتش بر نقض تمامی قوانین سرلوحه آنست ، وسلطنت‌قانونی غیر مشروطه همان سلطنت مستبده‌است . بعلاوه قانونداری‌که‌سپری ازقانون‌برروی خودبگیردوباشمشیراستبداد بروی ملت‌دواسبه بتازد، بلکه دردولت مستقلهٔ قانونی مجلس‌مشورت نیز هست وقانون حکم می‌کند بر لزوم مشورت‌درامورات وباوجود

مجلس شورای ، باز مشروطه نیست ؛ چراکه حاکم وطرف مشورت واعضاء همه از جانب‌دولت است‌وملت‌رادخالتی نیست وآنگهی رأی‌شاهانه مقدم بر رأی تمامی اهل مشورت است :

مثلاً سلطنت خونریزانه چنگیزیه با وجود قانون که (یاسای چنگیزیش) مینامیدند وباوجود مجلس مشورت **که(قورولتایش)می گفتند بازدولت‌مستبده بود.** بعداز عرض این‌مقدمات معروض میداریم مهاجمات مادی‌و معنوی وپولتیکی دول خارجه برممالك اسلام وعـالم اسلامیت محسوس و در خطر عظیم بودن بیضه اسلام برهرذی‌حس بی‌اقامه برهان واضح وآشکار و وجوب حفظ اسلام ازضروریات دین است وفعلاً تبدیل سلطنت بسلطنت مشروعه صحیحه ممتنع ورفع این خطرات مقدور نیست،مگر باقوة اجتماعیه‌تمامی قوای‌علمیه وعملیه ومادیه ومعنویه‌مسلمین که (مرکز آنقوه‌راسلطنت نامند) واعمال رویه وتدبیر در علاج کار وتعاطی افکار . واین اجتماع ومبادله آراء اثری نبخشد مگر بادفع خود رأیی واستبداد قوه‌مرکزیه که‌مرکز قوه فاعله ومجریه است ، ومنع آن ازفعال مایشاء والحاکم لمایریدبودن . و بنابراین مقدمات بود که حضرات‌عالیات ملت را بر سلطنت ناظر قرار دادنـد و مرکز راتحت نظارت ومراقبت‌گذاشتن را تابا این واسطه آنچه ملت بحکم الجـاء ضرورت مجبره می‌دهد ، لااقل صرف اباطیل نشود ودرتعمیر ملك وآبادی مملکت سعی وصرف شود ،وامنیت بررعیت حاصل شده هرطبقه بتواند بافراغت‌خاطرازحکم استبداد ، پی‌شغل‌مخصوص از کسب و تحصیل معاش واختراع اسباب تسهیل امور معاشیه برود ، تجویزبلکه حکم بروجوب آن فرمودند وما مشروطه‌طلبان نیزبحکم انقیادی‌که برآن بزرگواران داریم مطاوعت‌کردیم این است خلاصه عقاید مشروطه طلبان‌که دراین رساله‌معروض‌داشتیم(بسکه‌گفتم‌زبان من فرسود) ملت**چه‌میخواهد** دولت **چه‌می گوید؟**چاره **چیست؟** عاقبت‌کار **چیست ؟**

فصل اول ملت چه میخواهد ؟ ملت دوچیز می‌خواهد ، یکی حفظ سلطنت‌و شوکت اسلام و مذهب جعفری و دیگری بقاء ملك ایران برایرانیان . یعنی سلطنت

ایران دوجنبه‌دارد یکی جنبهٔ سلطنت اسلامیت‌ومذهب ، دیگری جنبه تاجداری ملك کیان ، اولی بلحاظ روحانیت و داخـل معنویاتست . دویمی بملاحظه جسمانیت و داخل مادیات وفعلا این هردو عنوان دریك هیکل جمع است که آنرا سلطنت‌اسلام و ایران‌نامند .

درعنوان اولی کافه مسلمین‌عموماً وشیعه مذهب خصوصاً متحدالرأی‌ومتفق‌ـ الفکر ودر این مسئله فرقی میان مسلمین ایران وسایر ممالك روی زمیـن نیست و بعبارت اخری سیصدمیلیان‌مسلم‌همه طالب‌تشیید سلطنت اسلام واجراء احکام‌آنست (دل‌هرذره‌راکه بشکافی‌ـآفتابیش درمیان‌بینی)وهمه این ملت واحده که‌تابع یك‌قبله وافراد یك‌قبیله هستند (الا آنکه یا غافل است یامتجاهل) در این امر اتفاق و اتحاد دارند واختلاف مذهب وکثرت فرق مسلمین در این مسئله سرموئی اسباب اختلاف نمی‌تواند بشود ، وآنگونه اختلافات هرچه باشد نزاع خصوصی است ومانع‌ازاتحاد حقیقی‌مرکزی نیست ونباید بشود .

پیغمبر واجب‌التکریم (ص) می‌فرماید (المومنون‌اخوه تتکافی دمائهم وهـم یدعلی من‌سواهم) یعنی تمامی‌مؤمنین باهم برادرند ودرخون برابر یعنی قیمت‌خون همه یکی است ودرقاتل ومقتول ازهرطبقه باشند ولو یکی پادشاه باشد ودیگری‌گدا حکم قصاص‌علی‌السویه است وتمام مومنین دست‌همدیگرند در دفع دشمنان خود ،و دراین عنوان تعدد سلاطین مضرتی ندارد ومنافی این‌مسلك نیست ، درصورتیکه در حفظ مرکز حقیقی که حفظ نوع اسلامیت است اتحاد پولتیك داشته وچنانچه‌پیغمبر فرموده در دفع ضرر وجلب منفعت متحد ومتفق باشند . بلی اسلام بلکه اهالی‌تمام روی زمین وقتی درزیر بیرق سلطان واحد جمع خواهدشد وجزیك‌تن در بسیط زمین سلطنت نخواهدکرد وجز یك قانون‌معمول ومجری نخواهد شد وشرع وعقل این‌نوید راداده وروزگار ضامن همچوروزی است ، ولی‌عجالتاً تاآن‌روز نیامده‌تکلیف فعلی کافه مسلمین وهمه سلاطین آن‌همین است که‌گفتیم‌اگر چه هر مملکت سلطانی وهر سلطان مشرب خاصی داشته باشد تا وقت موعود برسد و سلطان معهود ظاهر شود .

یك نکته دراین معنی گفتیم وهمین باشد .

درامردویم که سلطنت خاك ایران وتاجداری مملکت کیان است تمامی ایرانی نژاد هرجا باشد وهرمذهب داشته باشد بحکم اینکه فرزند این مادر است سعیش در حراست وطن و استقلال عزت و ثروت وطن است ، و همیشه در صدد این است که **بیرق پادشاه مملکتش بالای همه بیرقها و حکمش مافوق حکم‌ها باشد و رعیت‌خودرا چنان نگهداری کندکه محسود دیگران باشدودرخت همایون سلطنت چنان تناور و بارور گردد که همه مظلومین و ملهوفین و دلسوختگان ازاقطارعالم پناه بدرگاهش آورند .**

وهرکس که تاریخ خوانده میداند که ایرانی وقتی ضعیف شده و تمکین از دیگری کرده یا هروقت که قوت گرفته بیگانه‌را دور کرده است، جز به‌سلطنت ایران نژادان تن درنداده است.

این هردومسلك و این هردو چون شارع عام و شاهراهی است که ملت را راهنمائی میکنند بمقصد واحد که کعبه‌آمال همه است و آن عبارتست از سعی در پایداری سلطنت اسلام وایران و علاج آن نیز منحصر است **بمشروطه بودن‌دولت که علت تامه بقاء سلطنت وشوکت اسلامیت‌و ایرانیت‌میباشد.**

حججالاسلام بملاحظه مقتضیات عصر وحفظ جنبه روحانیت **حکم‌بروجوب مشروطیت دادند** وآنرا مقدمه عقلیه بقاء شوکت اسلامیت دانستند ووجوب عقلی وپولتیکی آنهم برهمهٔ (الابرغبی * یامتغابی) واضح ولایح و تجربیات برما ثابت کرده که مادام که رشته امورات در دست یکنفر است وآن یکنفر فعال مایشاء است وسلطنت‌را برای وجود خود میخواهد نه‌وجود خودرا برای سلطنت ، چنانچه حکیم‌سعدی گوید (گوسفند ازبرای چوپان نیست‌بلکه جوپان برای خدمت اوست) جزخرابی مملکت وپریشانی ملت‌را چشم‌داشتن تخم بیهوده درشوره‌زار کاشتن‌است. ایران هشتادوچهار سال قبل قدرت آنرا داشت وجرئت آنراکرد که بادولت روس

---

* نادان وکم‌هوشی ویا خودرا به‌نادانی زدن

جنگ نمود اگرچه ازخیانت رؤسای لشگر مغلوب شد. محمدشاه برسر هرات لشگر کشید اگرچه کاری نکرد اما بازحشمت سلطنت تااینددرجه بود که دوسال مرکزایران خالی ماند ودولت اگرمنفعتی نبرد مملکت نیزاختلال نیافت.و ناصرالدینشاه هرات را فتح کرد اگرچه درمرو شکست خورد ، بعداز آن اگر چه مملکت‌داری یکمرتبه بعیش‌رانی مبدل شد، اما بازصورت ظاهری حفظ میشد و لااقـل دولت یا خود ملت قرضی نداشت، تاریخ بعد آنرا نمیگویم زیراکه همه میدانند. حال ازعقلاءمیپرسیم وانصافرا بـداوری میطلبیم که دولت ایران وروس هردو سلطنت استبدادی بود و حکومت افغان درعداد دول محسوب نمیشد، پس چه‌شد کـه درعرض هشتاد و چند سال دولت‌روس اینهمه پیش‌آمد و دولت ایران اینهمه عقب‌رفت وافغانستان ادعای استقلال نمود ؟ آیا معاذاله‌اسلام مانع ترقی است چنانچه دشمنان ما می‌گویند آیا رشادت ایرانی‌کمتر است؟ مشروطه‌را پیشکش‌کردیم واسمش‌راهم نبردیم آیاشریعت و ملت حق نـدارد سئوال نمایـد که چرا (دو کشتی متساوی اساس در یك بحر - یکی رسید بساحـل دگر بطوفان رفت) بلی نود سال بخواب رفتیم ، یعنی خواب خرگوشی‌مان دادند ومارا لای‌لای گفتند وگهواره جنبانی کردند و گفتند که هنوز شب است تاآنکه یکدفعه خوابهای موحش وکابوسهای مدحش مارا از خواب بیدار کرد دیدیم آفتاب ازوسط السماء نیزگذشته وخوان نعمت‌را مهمانهای ناخوانده‌یغما کرده‌اند وجز ته‌سفره چیزی نمانده، ومانند شکارجرگه‌ای دورمارا باحربه‌های‌آتشین گرفته‌اند. حالاکه ملت نیمه‌بیدار شده وچشم خودرامیمالد مانند طفلی‌که ازخواب بیدار شود ودردست دیگرنعمتهای خوشگواربه‌بیند ودرسفره خود جزنان جوین‌چیزی نیابد وبنای جزع بگذارد معلوم است که دیگربخواب نخواهدرفت ولقمه‌نان جوین را سخت نگاهداری خواهدکرد، تاآن لقمه مختصررا قوت خودکرده بتواند درپی تحصیل اغذیه‌لطیفه دیگربرو، خانه‌خودراکه دیگران تصاحب‌کرده‌اند، تمالك‌نماید. این است‌که ملت علاج **حفظ این نعمت باقیمانده‌را درمشروطه کردن دولت وآزادی خود میداند** ودیگربخواب نخواهدرفت تابحد بلوغ برسد .

معنی مشروطه را در رساله اولی ودر همین عریضه **لالان** گفته‌ایم حاجتی بتکرار نیست ولی مستبدان مشروطه‌را موافق صرفه خود معنی کردند وآزادی‌را که ملت میخواهد اسمش‌را **لامذهبی و خروج ازقید شریعت** گذاشتند و انکار دین شمردند، آنچه همه ملل میخواهد آزادی ازفشار استبداد است و عرصه جنگ دراین مقام است. **دین جدا است دولت جدا است ، هر صاحب مذهب** احکام مذهب خودرا قبول‌کرده وآن توشه آخرت اوست. سبحان‌الله ! اینهمه هیجان عالم وعامی که بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط، برای خروج ازدین است ؟ بلی غیرمتدین دراین‌میدان جولان خواهدکرد، مانند عهود سالفه تك‌وپوی خواهد نمود **اما للحق دوله وللباطل جوله** * واگر مراد ازآزادی همان باشدکه مستبدان میگویندملت حق دارد بگوید که مروج این مسلك نیـزشمائیدکه فتح باب منکرات را کرده نشر فضایح کردید (نه دراندیشه فردا و نه در حسرت دوش) ثمرهٔ عشرتهای نامشروع و ظلمهای ناگوار وهتاکی حرمات الهیه‌را ازدرخت آزادی که در باغ استبداد کاشته بودید چیدید وثروت ملت‌را بزورعدم مسئولیت جمع‌کرده صرف‌مخارج فرنگستان وترویج مذهب مزدکیان‌که اباحه خروج واموال است نمودید .

این آزادی همانست که خالق منان بربنی‌اسرائیل عطا فـرمود و ایشان را از استبداد فرعون آزادی بخشود ودرحق فرعون میفرمایند (**ان فرعون علا فی‌الارض** وجعل اهلها شیعاء یستضعف طائفة منهم یذبح ابنائهم و یستحی نسائهم، **ان فرعون** کان من‌المفسدین) میفرمایند **فرعون** برتری جست برمردم در روی زمین و اهل آنرا فرقه‌فرقه کرد وضعیف شمرد طایفه ازآنهارا پسرانشانرا می‌کشت و زنانشانرا زنده میگذاشت (برای کنیزی وخدمتکاری) وفرعون ازمفسدین بود.

و آزادی‌طلبان همانند، که خداوند درحق آنهامیفرماید (تلك‌الدارالاخرة نجعلها للذین لایریدون فی‌الارض علواً ولا فساداً والعاقبه للمتقین) میفرماید خانه آخرت (یعنی بهشت جاویدان)را قرارمیدهیم برای اشخاصی‌که نمیخواهند زبردستی

---

* بمعنی عنکبوت وکارهای او

و غالب علماء نجف [illegible] از روی تحقیق حاضر باشند

تا اینکه حالا غروب [illegible] حاجی میرزا ابوالحسن [illegible] و آقا میر [illegible]

و آقا میر [illegible] اکبر از سلسله [illegible] حاجی شیخ [illegible] و حاجی سید [illegible]

حاجی [illegible] کوزه کنانی حاجی میرزا محمود [illegible] حاجی میرزا آقا وارد شدند

و قبل از ورود محرمانه [illegible] داده که امروز با این جمعیت محض حضور

و [illegible] زد و [illegible]

[illegible] داشتم [illegible] که [illegible] مجلس یک پارچه [illegible]

خواهم [illegible]

آقا میر [illegible] و [illegible] آقا میر [illegible] اکبر

[illegible] طرف [illegible] آقا میر [illegible] اکبر [illegible]

که تکلیف ما تا اینجا بود که راه را باز کنیم [illegible] تا [illegible] با عموم [illegible]

بشنید زبان ما را باز کردیم حالا [illegible] کار [illegible] است [illegible]

ملت [illegible] واضح شد اوراق را [illegible] و آنچه [illegible]

بگوید [illegible] مشروطه را نخواهید

گفته شد که ما مشروطه نمیخواهیم و [illegible] وعده کرده اند

که [illegible] از دست [illegible] بر می آید جز [illegible] و لوازم آن آقا میر

[illegible] گفت [illegible] مشروطه را داده است [illegible] جواب

و فساد نمایند درروی زمین و نیك انجامی برای پرهیزکاران است بلی همه عبدرق حضرت پروردگار است واین خداوند برای بندگان خود آزادی بخشید وجزدراحکام قانون شریعت‌که نظم دنیا و آخرت با اوست و احکـام سیاسیه کسی را چیره‌دستی نداده ویکی‌را محکوم بحکم‌دیگری نکرده واین است معنی آزادی بآنچه‌که اصحابنا میفرمایند وتفسیر بمالایرضی صاحبه‌می‌کنند

حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در موقع‌خلافت خود در کوچه و بازار میان مردم‌راه میرفت وبایشان میفرمود **راه بدهید امیرخودتان را** نه‌فراش داشت ونه دورباش وکورشو میگفتند . دهقانان که ادب ایام سلاطین فرس داشتند وقتی آن حضرت بغتتاً برای آنها ظاهر می‌شد ایشان بپا خاستند و برکاب آن‌حضرت افتاده پـیاده راه رفتـند ، آنحضرت ایشان را منع فرمـود . . آزادی طلبـان میخواهند دور باش گـورباش گویان لال شـوند تا گوش دیگران را کـر نکنند ـ مشروطه طلب **آزادی قلم و آزادی زبان** میخواهـد یعنی قـدرت امـر بمعروف و نـهی ازمنکر، نه‌اینکه صفت استبدادرا ازشما سلب‌کرده خود مالك شوند ودروغ و افترا هرچه‌بتوانندبگویندوآنچه دراین مدت‌برخلاف‌این‌مسلك ومسلك‌مشروطه حقیقی اتفاق افتاده‌همه میدانندکه علتش چیست وکسی نمیتواند منکر قبح‌آن بشود ومسلم‌است که حکم ایام جنگ غیر از حکم ایام صلح است ، هر وقت مشروطه استحکام‌گرفت بالبداهه حق بمرکزخود قرار می‌گیرد وهیچ عاقلی نگوید که آنچه فعلاً در دست است مشروطه استـ (سبحانك هذا بهتان عظیم) .

فصل دویم دولت چه‌میگوید ؟

دولت اول عنوان‌کرد که چندنفر لامذهب دردارالشوری هست باید تنبیه‌شود وکرد آنچه‌کرد که همه میدانند ودارالشوری‌را سه‌ماهه تعطیل نمود و وعده داد که در۲۳ شعبان بازافتتاح دارالشوری شود، دراین بین آن مقدمات فجیعه تبریز فراهم آمد و جمعی کـه دراول **جز هشت‌تن** نبودند درپی حفظ و نـاموس و جان و مال برخاستند، واسم مشروطه بالمره ازمیان‌رفته بود بعد خدا برکت بدهد زور استبداد راکه هرچه او به‌هتاکی و بیباکی افزود کار مشروطه بالاگرفت. دولتیان اهل تبریز

را یاغی وشریر قلمدادند وبهانه‌کرده گفتند تا تبریزیان تنبیه نشوند دولت مشروطه نخواهد داد، ودرآخرشعبان بسپهدار تلگراف کرد «دولت مجلس مشروعه‌که مطابق بامزاج مملکت ومطابق باشریعت نبوی (ص) باشد خواهدداد و وفا براین وعده را نیزموکول برتنبیه تبریزیان‌کرد وآنهارا اشرار خواند» در۲۷ شعبان هزار و سیصدو بیست‌وشش * بصدراعظم دستخط فرمودند که «مجلسی که قوانین آن موافق مزاج مملکت وموافق قانون شریعت حضرت ختمی مرتبت (ص) و حافظ قوانین عدالت ونشر عدل وداد باشد منعقد نمائیم» وبازمیفرمایند «بآنجناب اشرف مقررمیفرمائیم انعقاد مجلس مزبوررا باشرایط وحدود معین‌که موافق مزاج مملکت وقانون‌موافق شریعت مطهره ومانع تولید هرج‌ومرج باشد ۱۹ ماه شوال، اول‌انعقاد آنست‌مرحمت خواهیم فرمود» ومیفرمایند «ازحالا مقررمیفرمائیم که نظامنامه انتخابات و قوانین مملکتی‌که مطابق باقانون شرع انورباشد نوشته مرتب داریدالخ» ومیفرمایند«چون اشرار درتبریزبقدری هرزگی وشرارت وخونریزی‌کرده و شهر را مغشوش» تا اینکه میفرمایند «تاشهر تبریز منظم نشود آن شهر ازاین مستثنی خواهد بود» بعد در ۱۲ شوال درتهران مجلسی‌کردند وافتتاح دارالشوری را عنوان کردند یکدفعه جمعی عرضه داشتندکه « مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن‌الجمع نیست» ودر۲۴ ماه مزبورعریضه دادند شاه درصدرآن دستخط‌کرد «حال‌که‌مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلامیه منافی است و حکم بحرمت دادید و علما ممالك هم بهمین‌نحو کتباً وتلگرافاً حکم برحرمت نموده‌اند دراین صورت ماهم از این‌خیال بالمره منصرف ودیگرعنوان همچو مجلسی نخواهد شد الخ» درغره ذی‌قعده ۱۳۲۶ نظامنامه دارالشورائی‌که موافق مزاج مملکت و مطابق شریعت طاهره است ازصحه همایونی‌گذشت ودر ۲۱ ماه مزبور طبع شد ومجلس نیز منعقد گردید و بند ۳-۷-۱۶-۱۷-۱۹ تماماً موافق * مـزاج مملکت و مطابق شریعت مطهره است !!!

---

* سه‌ماه بعد ازتوپ بستن به‌مجلس که تبریز درمقابلش ایستاد، این وعده‌هارا میداد

* مربوط به‌دوران استبداد صغیر ازطرف محمدعلی شاه است

چراکه **اراده علیه ملوکانه** درهمه آنها قید ومقدم برهمه احکام است .

وازاین مقدمات ونتایج معلوم است که نیت دولت چیست وتلگرافاتی که در اینمدت بهحجج‌الاسلام نجف شده وخطاباتی که ازایشان صادر شده لازم نیست ذکر نمائیم ومقصودما تاریخ‌نویسی نیست ومیرویم سراصل مطلب ومیگوئیم:

دولت مشروطه نمیخواهد ونمیخواهد ازقدرت استبدادی خود تنزل کند ونقد قلیل‌موقتی‌را بانسیه کثیرالمنفعه دائمی خوش‌ندارد مبادله‌نماید وامروز تخم‌پاشیدن وبعداز مدتی بهره برداشتن‌را دوست ندارد، و دوچیز را بهانه کرده یکی اختلال دارالشوری و پارهٔ حرکات عامیانـه عموم برضد آسایش کـه خودرا بی‌لگام تصور کردند وازحدودی که مشروطه تخطی ازآنرا جایز نمیداند گذشتند . دیگری مخالف بودن مشروطه باشرع مطهر. جواب اولیرا همه‌گفته‌اندوماهم درعریضه لالان‌حاضر، اشارتی‌کردیم واینجا نیزمیگوئیم جنبش عوام‌را چاره نبود مگرمداخله عقلا وباآنها همزبان شدن وبازبان کودکی آنهارا از صرافت اختلال و خودسری انداختن ، ولی جمعی تکلیف‌شرعی خود ندانستند جـعی نیزذاتاً کم‌جرئت بودند، جمعی‌هم ازخوف استبداد دم‌نیاوردند ودولتیان نیز متصل دامن‌زن اشتعال این نایره بودند ، چنانچه اختلال حدود اردبیل وقره‌داغ وماکو همه منشأش معلوم است واطاله نمی‌کنم.

اما مخالف شرع بودن در صورتیکه حجج‌الاسلام عتبات که امروز مرجع و ملجاء کافه‌شیعه مـذهب هستند فتاوی‌صریحه بروجوب آن‌بدهند وغیرازقول‌فعلیات نمایان نیز از ایشان ظاهرشود و بقاء شوکت اسلام‌را در آن ببینند مخالفت دیگران خلافست.

اما اینکه مشروطه موافق مزاج‌مملکت نیست، بلی هرج‌ومرج درهیچ‌مذهبی وملتی صحیح و روانیست علما مشروطه را واجب شمرده‌اند نه هرج‌ومرج را، اگر مشروطه را دادندی و رفـع غوائل * را نمودنـدی یعنی بر هرج‌ومرج نیفزودندی ، مشروطه‌رواج یافته وبطورصحیح ومتقن مردم آسوده شده بودند .

---

* جمع غائله

شمارا بخدا از اصول سیاسیه شریعت طاهره چرا باید غفلت یا تغافل کرد ؟ نبی‌اکرم (ص) که‌اظهارنبوت درمیان عرب فرمود و باوجود جهالت فوق‌العاده که عربرابود، خداوند امربشور فرمود عرب‌باآن جهالت‌را شورکردن موافق مزاج میشود ، ولیکن پس از هزار و سیصد سال تربیت و تهذیب ایرانیان موافق مزاج مملکت نمیشود ؟ (تلك اذا قسمه صینزی) واینکه ازقول علماء تهران یا ممالك اطراف شهرت دادند ونوشتند «که‌مجلس شورای عمومی منافی‌باقواعد اسلام است وممکن‌الجمع نیست» ما ابداً باورنداریم که صاحب‌علمی تفوه‌براین عبارت نماید.

اولاً اگرمقصود این‌است که چون احکام سلطنت شرعی نیست مشورت دراین نیزشرعی نیست، دراین‌حال ازاصل سکوت کردن وبفرع آن چسبیدن خیلی مضحك است و مثل اینست که عوض اینکه بگویند شراب خوردن حرام است ،بگویندد‌رجام طلا شراب خوردن حرام است وهمانست که وقتی درتبریز ازساده‌لوحی حکم شرعی گرفتند براینکه‌تیماج گمرك ندارد وگرفتنش بدعت‌است، ثانیاً بازمیپرسم آیاسلطنت مستبده‌را سرخودگذاشتن وآنرا تحت‌قانون نیاوردن که اعقابش نیز نتواند آن قانون رابهم‌زند ورجوع برخودسری نماید جایزاست یانیست؟ واین‌عمل موقوف بمشورت عامه یعنی واداشتن تمام ملت است برادعاء این‌حق که هروقت پادشاه خواهد نکول نماید ملت نیزحاضر به‌مدافعه باشد، هست یانیست؟ ثالثاً درصورتیکه دولت ازقدیم نیزاسم دارالشورائی جعل ومجلسی نیزبرای آن معین کرده بود و ابداً گفته نمیشد منافی باقواعداسلام است پس‌حالا بچه‌مناسبت لوای تکفیربرافراشته میشود وشورای عمومی منافی باقواعد اسلام میشود وبعدازصدوراین حکم از آقایان، مجلسی * که درسیم ذی‌قعده ۱۳۲۶ درتهران باسم دارالشوری منعقد شد وچهل‌وچهار نفر اعضاء برحسب انتخاب دولت برای آن منتخب وقانونش نیزنوشته شد بچه‌عنوان مشروع گردید ؟!

بلی‌چون در اغلب مواد آن چنانچه سابقاً گفتیم اراده ملوکانه حق ابطال و

---

* این مجلس درزمان استبداد صغیر درتهران تشکیل شده بود

فسخ همه‌را داشت موافق مـزاج مملکت و مطابـق شریعت طاهره شد. رابعاً- گوئیم چنانچه درعریضه نیزشرح دادیم که بقاء سلطنت اسلام ومذهب اثنی عشری و ثبات سلطنت ایران موقوف برسلب استبداد یعنی خـودرائی است و این شرط محال است صورت بگیرد الا بانظارت عامه عقلا و درصورتیکه پیغمبرمعصوم مأمور برمشورت باشد (یعنی در موضوعات) وحال آنکه عقل کل و مؤید من‌عندالله است امثال ماها جاهل غیرعادل‌را چه‌عذری دراستبداد خواهد بود.

وما خیلی تعجب‌داریم‌قانونی که‌دارالشوری‌ملی **مدلول** آنرا تصدیق کرد و بنظرشریف حجج‌الاسلام عتبات نیز رسید و تکذیب نفرمودندمخالف شریعت طاهره میشود، اما قانونی‌که مشیرالسلطنه بیچاره وامثال اوکه درپس آینه طوطی صفتش داشته‌اند و خیلی مناسب است شعر جمال‌الدین:

زشت بود روز عید ، چونکه زیبایگی * پیرزن خر سوارگوی زمیدان برد**

میفرماید چون اشرارتبریز بقدری هرزگی کرده‌اند ..... و تاشهر منظم نشود شهر تبریـز از این حکم مستثنی خواهد بود . اهالی تبریز مطالبه حقوق میکردند و میکنند ومطالبه حقوق درهیچ لغتی جز درمیل استبداد شرارت نامیده نشود وعلت این‌انقلاب هم‌نیست، مگرندادن حقوق مورد درخواست، البته مشروطه‌طلبان خودرا معصوم نمیدانند ودرمیانه خودشان دائماً این‌زدوخورد هست ومیخواهند داوطلبان را بحقگوئی و خوشرفتاری و عدالت‌پروری عادت بدهند تا درسایـه آن سایرین را دعوت براه استقامت نمایند.

فصل سوم تکلیف چیست؟

تکلیف اطاعت‌امر خداوندی است‌که میفرماید (فاستقم کما امرت) تکلیف استقامت مزاج وعدم انحراف از جاده صواب است. تکلیف حکمت آموختن است یعنی آنچه مستبدان پیشه خودکرده و همه را بناله آورده بـودند ترك کردن است . تکلیف این‌است‌که بزرگ‌وکوچك ووضیع وشریف بقانون شریعت طاهره عمل‌کرده عدالت‌را پیشه‌خود سازیم‌وامربمعروف ونهی ازمنکرراکه **آزادی زبان‌وقلم**عبارت

ازاوست ازدست ندهیم و طوری نمائیم که دیگران ازآتش ظلم فرار کرده و برسایه استراحت گردآیند وکاری‌راکه شمشیرنکند باقوه حکمت عملیه بجاآریم.

عزیزان وطن این است صیحهٔ آسمانی بالسان قرآن که میفرمائید (اذااردنا ان نهلك قریه امرنا مترفیها ففسقوافیها) خرابی آبادی‌ها ، بسته برتعدی صاحبان نفوذ آن آبادی است، حدود حقه و مملکت ما از تعدی صاحبان نفوذ قدیمه خراب شده بود و دراین کشاکش حالیه بحالت سکرات افتاده باید با اهلیت جامعه جهاد شرفی نماید ومشتی ودایع الهیه‌را مستخلص کند.

مشروطه‌طلبانرا بابی وطبیعی ومزدکی مذهب گفتند و نوشتند تکلیف آنست که‌ما تکذیب اقوال مدعیان را نمائیم و تنها بگفتن قناعت نکنیم و تا بمقام فعل بیاوریم وکوس عدالت نزنیم ازپای ننشینیم. عزیزان وطن ملت بی‌علم است وتابع قوت وطالب امنیت، مشروطه‌طلبان باید حسن مشروطه را برای ایشان حسی نمایند و برای شخص بی‌اطلاع و بی‌علم دلیل و برهان معنوی آوردن بیجااست، چنانچه پیش‌نظر مااست وهمه ملتفت هستیم که‌هرتاجری‌که متاعش بهتروارزانتر وسهل‌البیع وخوشرفتار وخوش‌طلب است‌عموم بدورش جمع شوند،کسادکردن بازار خصم باقوه جبریه نیست حکمت عملی لازم است، ماکه جاهلیم جهالت عیب نیست همه ازشکم مادر درلباس جهل متولد شده‌ایم. عیب عدم التفات برجهالت وخودرا عالم‌شمردن است ومادام‌که درجهل‌مرکب هستیم یعنی بربی‌علمی خود واقف نیستیم کار ماهمین خواهد بود. قوای‌ثلاثه علم وقدرت وثروت باسه خصم خودکه جهل و ضعف و فقر است همیشه مشغول جنگ‌است ، و غلبه همیشه باآن سه‌قوه اولیه است . مستبدین فقط درپی‌تحصیل قوت و ثروت بوده‌اند مشروطه فقط طالب علم است و عمل و میگوید علم آندوقوه دیگر را نیز تحصیل می‌کند و مزیت علم و عمل را بر ثروت صاحب شریعت طاهره فرموده‌اندوفضیلتش‌حسی است. حالاکه تبریزی لوای‌مشروطه برافراشته اگرعلوم عالیه‌را ندارد لااقل علوم بدیهیه‌راکه دارا است، ما اگر بهمان علمی‌که داریم عمل نمائیم مسلماً پیش خواهیم افتاد. چراکه علم استبدادیان بیش‌تر

ازما نیست.

پس بیائید دست‌بهم بدهیم وهم‌آواز شویم وآن‌علم عدالت‌را که‌همه‌میدانیم ومرکوزطباع ماست وشریعت اسلامیه بما یاد داده معمول داریم تا خودرا بساحل نجات برسانیم وازطرف خصم ایمن شویم وبراو غلبه جوئیم . مملکت ما فقیر بود مستأصل شد. جنگ‌جو و صلح‌طلب بـاید قناعت نموده و وجهه همت خودرا اجراء مقاصد عامه‌کنیم نه‌اجراء مقاصد خاصه «درمصطبه عشق تنعم نتوانکرد × گربالش زرنیست بسازیم بخشتی) اینك به اخبار رجوع نمائید:

پیغمبرما (ص)دردعواهای بزرگ چندشب وروز گرسنه بسر میبرد ، اصحاب گرامش تبعیت میکردند غلبه اصحاب آنحضرت براثر عدالت وتقوی واطاعت‌رئیس عالم ومعصوم بود فعلاً اگرهمه‌را نداریم، لااقل بعضی‌را که داریم چرا باید همه‌را ترك کنیم .

(فصل چهارم) عاقبت‌کار چیست؟

اگر دولت مشروطه‌را ندهد وامنیت وائتلاف میان دولت وملت حاصل‌نشود وطرفین ازهمدیگر مطمئن نشوند رفته‌رفته دایره فساد وسعت‌گرفته وتمامی ممالك پامال تاخت‌وتاز وعدم امنیت شده نه‌سرماندونه‌دستار، واگرما تبریزیان‌نیزبتکالیف فصل‌سوم عمل ننمائیم و خودرا ازهمه چیز معاف شمریم اولین‌جام خذلان را ازدست ساقی عدوان ما خواهیم نوشید

پایان

توضیح

در ماه صفر ۱۳۲۷ که اردوهای اطراف تبریز شهرمان را بشدت محاصره کرده ودهات اطراف دستخوش تاخت وتاز ودر دست تعدی وعدوان مامورین دولتی بود، حضرت مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقای ثقةالاسلام سلمه‌الله بصرافت‌طبع خود بناء مخابره با اعلیحضرت همایونی گذاشته در۲۷ صفر سال مزبور شروع بمخابره کردند .

ودر۱۹ ربیع‌الاول حسب‌الامر باتفاق جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام حاجی سیدالمحققین وجناب مستطاب شریعتماب حاجی‌سیدآقا میلانی به‌باسمنج رفته مشغول مخابرات ومذاکرات شدند .محض خواهش‌جمعی ازوطن‌پرستان فقط صورت تلگرافات طبع ونشر گردید ، جزئیات گفتگوهای فیمابین وحوادث جاریه چون‌خارج ازاین عنوان بود تعرض‌برآنها نشد و زمینهٔ‌مطلب از تلگرافات معلوم می‌شود .

***

بتاریخ ۲۹ صفر ۱۳۲۷ با سیم کمپانی مخابره شده‌طهران ـتوسط جناب حشمةالدوله بعرض‌واقفان سده سنیه ملوکانه شیدالله ارکانه می‌رساند وظیفه اسلام پرستی ودولتخواهی‌وحفظ استقلال دولت‌وملت‌مجبور می‌کند که آنچه بعقل قاصر میرسد معروض‌دارد،دراین‌مقدمات فجیعه‌چیزیکه همیشه موجب وحشت همه‌آگاهان ازروش کاراست همانا سرعت نفوذ وتسلط اجانب‌بوده وهست اگر فعلا ظاهرآسکوتی دارندباورنمی‌توان‌کردکه‌برضد منافع عامهٔ‌وخاصه‌خود سکوت نمایندوبدیهی‌است‌که **این‌سکوت‌را آخری بسیاروخیم خواهد بود** اعلیحضرتا شهریارا وظیفه‌پدری اعراض‌از اولاد خود نیست درحدیث‌می‌فرمایند «انفك منك‌ولوكان اجدع»وگفته‌اند نازفرزند برپدرباشد پادشاه ورعیت دراین ملك مشترك‌المنفعه‌اند سلطنت یکی راست

ورعیتی یکی‌را درغیرت هیچ مسلم وهیچ ایرانی نمیگنجد که حقوق هردوضایع‌شده دیگران ازخرابی مملکت استفاده نمایند ورعایت این دقیقه بر سلطان واجب‌تر است تارعیت،زیراکه اگرروح را عارضه رو دهد صدمهٔ عضو رئیس هزاران مقابل سایر اعضاءخواهد بود حفظ مذهب اسلام وآئین اثنی‌عشری ومراعات استقلال مملکت و دولت‌اولین وظیفهٔ‌مهم‌ملوکانه‌است‌بشریعت‌طاهره‌قسم که‌تمام‌همت‌هوشیاران‌مصروف براعلاء لوای سلطنت اسلام وایران است . امروز چارهٔ استخلاص مملکت در اعاده مشروطیت وتأسیس دارالشوری وحکم انتخابات درکلیه ممالك است والا مملکت آخرین‌نفس خودرا درآغوش اولاد خود خواهدکشید شاهنشاها حیات ملت بسته‌بیك عزم ملوکانه است ازعزم شاهانه استرحام میرودکه سیصدملیون‌مسلم وبیست‌ملیون ایرانی راغریق نعمت و رهین منت فرمائید و این تفانی وتهالك راکه ملت بر خود هموارکرده باحسن سیاست‌ملوکانه درحفظ اسلام واستقلال وطن صرف‌فرمایند، بسیار حیف است که‌این‌شمشیرهای ازنیام‌کشیده واین خونهای پامال وناموسهای‌بربادرفته که قوای مادیه ومعنویه مملکت است در مدافعات داخله صرف و جوی خونی که بایستی درآبادی مملکت‌جاری شود درخرابی آن جریان و شمشیری که باید بروی اغیارکشیده شود درفرق احباب بشکند،شاهنشاها استدعا می‌رودامرملوکانه‌برتأسیس دارالشوری شرف صدور یابد که این تنافر وتوحش‌که درتمام اعضای خانوادهٔجلیلهٔ اسلامیت وایرانیت جاری شده مبدل بر اتحاد واتفاق‌گردیده تمامی مشکلات باتفاق عقلاء ورجال دولت وملت فیصل یابد ملت مطیع در سایهٔ آفتاب معدلت صف زده تاج کیانی وتخت خسروانی را با قوت اسلامیت با جان خود وقایه می‌کند خدارا **آذربایجانی که‌همیشه باخطاب پیراهن‌تن‌سرافراز بود چرابایدتاروپودش ازهم** چنان بگسلد که محتاج **بسوزن عیسی‌ورشته‌مریم شود** و دور آخر استدعامی‌کند که امر شاهانه مرخصی دو نفر از هیئت علمیه که در مراغه محبوس هستند شرفصدور یابدکه مرخصی آنهااحترامی است که درحق‌حضرات حجج‌الاسلام فرموده‌اند خاك ایران از خون ابناء وطن خود سیر شد حالا موقع‌باران

رحمت است آنچه تکلیف دعاگو است ازگوشهٔ انزوا بادلی پر خون معروض داشت انتظار طلوع صبح سعادت وانکشاف این ظلمات ازمشرق آفتاب سلطنت میرود

دعاگو علی‌بن موسی

جواب ـ بتاریخ ۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷

جناب مستطاب شریعتمدار ثقةالاسلام سلمه‌الله تعالی تلگراف مفصل آنجناب بتوسط حشمت‌الدوله بنظر مارسید اطلاع برسلامتی‌حال آنجناب مایهٔ‌خوشوقتی گردید زیراکه همیشه دارای عقل سلیم وتأسی شیوهٔ آباء واجداد خیرخواه و سالك طریقه مسالمت بوده‌اید ویقین داریم الان‌هم تصدیق دارید‌که اردوی دولتی همواره ازخود دفاع‌کرده وهرگز بمقابله ومجادله مبادرت وپیشدستی ننموده کراراً درضمن احکام کتبی وتلگرافی ما خودمان وجناب اشرف صدر اعظم بشاهزاده عین‌الـدوله تأکید کرده‌ایم حتی‌المقدور نگذارد در میانه بفقرا و ضعفا واشخاص بیغرض صدمه برسد که‌بلکه بطوری این غائله خانمان‌سوز رفع وریشهٔ فساد بتوسط عقلای‌شهر وصلحای بلد ومنقطع گردد و زیاده بر اینها دولت وملت ازجهالت و غرور معدودی اراذل دوچارخفت وخسارت نشود بجهت‌آنکه صدمه وضرر جانی ومالی آحاد طرفین‌هردو مستقیماً بشخص سلطنت راجع است وخدا گواه است ما نهایت تأسف‌وملالت داریم که این اوضاع ناگوارپیش آمده وطوری‌کارسخت شده‌که محال است بتواند دولت خودرا مقهور معدودی اشرار نماید که علی‌الظاهر بانتشاراباطیل و جعلیات خودرا محق قلمداده ودرباطن ازهیچگونه قتل وغارت ونهب اموال وسفك‌دماء بیگناهان ومظلومان مضایقه ندارندواینها نه تصور می‌کنند اگر تمام این اردو متفرق وکلیه استعداد یکمرتبه معدوم شود ودولت زبون ویاآنی ازتأدیب آنها صرف نظر خواهد کرد وحال آنکه علی‌الاتصال قشون و استعداد روانه خواهد شد و همان‌طوریکه در زمستان بآن سردی‌در زیر چادرایستادگی‌کرده‌اندحالا بطریق اولی پای ثبات‌خواهند فشرد ومطلقا امکان ندارد اختیارات بدست مشتی رجاله واشرار واگذارشود چنانچه

درتمام عالم معمول است مادامیکه این حالت طغیان وانقلاب آنها ساکن نشود حکومت نظامی حتماً دایر وبرقرار خواهد بود و اینکه نوشته‌اید چطور شده آذربایجانی‌ها که پیراهن تن سلطنت قاجاریه بودند حالاراضی شده‌ایم تاروپودش ازهم گسیخته شود هرگز مطلب این طورها نیست الان هم اهالی آذربایجان درهٔ تاج سلطنت هستند وهمه‌جا بانهایت صداقت درغالب ولایات ایران وخود تبریز مشغول جان‌نثاری و فداکاری هستند و ذره از حالت فرمانبرداری خود نکاسته‌اند وما آنهارا هرگز از خود جدا نمیدانیم وآنها هم باعشق غالبی درراه خدمتگذاری ساعی وجاهدند فقط این حرکات وحشیانه منحصر بمعدودی اراذل و اوباش شهر تبریز است که خود را آلت اجرای خیالات مغرضین داشته اسباب این‌همه قتل وغارت شده ومیشوند ویقین بدانیدتااین شیوهٔ خودسریرا بکنار نگذاشته‌اند روزبروز برماسبق دوچار مشگلات خواهند بود وخانهٔ خودرا به‌دست خود خراب خواهند کرد و همینکه از کردهٔ خود پشیمان واز در ندامت پیش آمده آغاز اطاعت وانقیادکرده ونصایح علماء وعقلاء قوم‌راشنیدند مسلم است ماهم بتاسی نیاکان تاجدار اهالی شهر تبریز را پیراهن سلطنت خواهیم دانست خسارات وارده‌برآنهارا بمرور انشاءالله جبران نموده مطابق فرمان‌پیشوایان دین‌مبین وائمه طاهرین ازروی‌کتاب خداوند متعال وموافق قانون شریعت غرای حضرت خیرالانام برای نشر عدالت وبجهت آسایش عموم اهل ایران قوانین‌محکمهٔ مستحکمه وضع وجبران‌کسور خواهیم فرمودکه عالی ودانی ساکنین این‌مملکت‌با باعلادرجهٔ‌مقصود باطنی خود نایل وازهرجهت راحت وآسوده باشند .

محمدعلی‌شاه قاجار

۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷

طهران توسط جناب حشمةالدوله .

بشرف عرض مسامع علیهٔ ملوکانه خلدالله ملکه میرساند دستخط ملوکانه زیارت و موجب تشکرات صمیمانه گردید باز تکلیف است عرض نماید ذمت والا

نهمت همایونی ضامن حیات‌مذهب وسلطنت‌وملت ومملکت ونجات این‌همه‌موقوف بیك نهضت شاهانه‌است معلوم می‌شود حقیقت امررا درنظر شاهانه مکتوم داشته‌اند بعقیدهٔ قاصرهٔ دعاگواگر برچند نفر ازرجال دولت خاصه از اعضان شجرهٔسلطنت‌که واسطةالعقد مملکت هستند امر ومقرر شودکه باجمعی از اهالی تبریز تلگرافاً تبادل افکار نموده خلاصه را بعرض مقدس برسانند امیدوارم انشاالله این کشتی طوفانی‌رو بساحل نجات بگذارد .

دعاگو علی‌بن موسی

نهم‌ربیع‌الاول۱۳۲۷

طهران حضرت اجل حشمةالدوله عریضهٔ تلگرافی معروض شده رأی مقدم بر شجاعت است اشخاص بی‌طرف از قبیل حضرات اقدس نایب‌السلطنه ، شعاع‌السلطنه فرمان‌فرما ، نیرالدوله سعدالدوله ،لقمان‌الممالك‌وامثالهم از اشخاصی که‌بر دقایق، امور اطلاع دارند منتخب فرمایند که‌مخابرات لازمه حضوری شود همت لازم است اسلام‌کعبه وایران خانهٔ همه است باید در استخلاص هردوکوشید .

«علی‌بن موسی»

۱۳ربیع‌الاول۱۳۲۷ازحضرت‌حشمت‌الدوله: حضرت مستطاب آقای‌ثقةالاسلام سلمه‌الله تعالی ، تلگراف ثانوی رسید در تلگرافخانه شهر تبریز حاضر خواهید شد یادرباسمنج‌عقیدهٔ ارادتمند این‌است‌که مذاکرات‌درتلگرافخانه باسمنج بااطلاع‌جناب والاشاهزاده عین‌الدوله باشد بهتر است .

«ابوالفتح‌الطباطبائی»

۱۵ ماه فوق جواب داده شد

حضرت اجل‌حشمت‌الدوله‌مخابره ازشهر خواهدشد برای‌سهولت امرتلگرافچی ایرانی مباشر شود اطلاع حضرت اقدس والاعین‌الدوله درصورت امکان خیلی‌مناسب است .

«علی‌بن موسی»

دستخط همایونی

تبریز جناب مستطاب شریعتمدار ثقةالاسلام سلمه آه‌تعالی ازوصول تلگرافات شما که تا یك‌درجه بامقاصدقلبیهٔ‌ما مطابقت دارد وانشاءالله نتیجهٔ‌حسنه خواهد داشت نهایت خوشوقتی ومسرت داشته ازخداوند خواهانیم که دولت وملت را بتوفیقات خاصه موفق داشته اسباب آسایش عامه را فراهم بفرمایید ازاینکه صلاح دانسته‌اید شاهزاده عین‌الدوله هم داخل درمذاکره شود اطلاع حاصل شد بهتر این است جمعی را اطمینان‌داده به‌باسمنج رفته بااطلاع واستحضار شاهزاده عین‌الدوله که‌ازمعتقدین آن جناب است داخل مذاکره با طهران بشوید زیراکه شما در شهر واو در باسمنج باشید مطالب باز بطور مقصود مکشوف نمی‌شود و بلکه مکالمه و مذاکرات حضوراً ومشافهة باشدبهتر است‌زودترانشاءالله باستقامت شما وشاهزاده عین‌الدوله ومساعدت مخصوص مامشگلات مرتفع می‌شود .

محمدعلیشاه

در ۱۹ ماه ربیع‌الاول جناب ثقةالاسلام و جناب حاجی سیدالمحققین‌وجناب حاجی سید حاجی‌آقا میلانی به‌باسمنج رفتند تلگرافات بعد از این تاریخ از باسمنج شده .

دستخط همایونی شب۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۷

شاهزاده عین‌الدوله.حالاکه یك‌ونیم ازشب‌گذشته است تلگراف‌شما مبنی بر

ورود جنابان مستطابان‌ثقة‌الاسلام وسیدالمحققین وحاج میرزاحاجی‌آقا پیشنمازاست رسید ازطرف من مخصوصاً ازایشان احوال‌پرسی نمائید وفردا سه‌ساعت بظهر مانده درتلگرافخانه حاضر بشوند باطلاع شما مذاکرات لازم خواهد شد که انشاءالله بـا تفضلات خداوندی وتوجهات حضرت‌حجة صلوات‌الله علیه اصلاحی دراین کارهـا داده شود

«محمدعلی‌شاه قاجار»

از باسمنج به‌طهران

بشرف عرض حضور مهر ظهور مقدس همایونی خلدالله ملکه می‌رساند بـر حسب امتثال امرمبارك اعلی روز نوزدهم وقت‌عصرواردباسمنج شده جناب‌مستطاب شریعتماب حاجی سیدالمحققین‌وجناب حاجی‌میرزا حاجی‌آقای میلانی که‌ازمعتمدین خاصه حضرات‌حجج‌الاسلام‌عتبات‌عالیات هستندامتثالالأمر دعاگورا تنها نگذاشته‌اند دراین اثنا دستخط آفتاب نقط ملوکانه که خطاب بحضرت والا شاهزاده عین‌الدوله شرف‌صدور یافته بود زیارت وموجب مزید تشکرگردید انشاءالله درساعت مقرره در تلگرافخانه حاضر ومستعد از تلقی‌کلمات بینات که‌موجب استراحت‌دولت وملت‌و استخلاص مملکت خواهد شد .

«دعاگو علی‌بن‌موسی»

از باسمنج به‌تهران

خدمت حضرت اجل اکرم آقای‌حشمت‌الدوله دام اقباله الان حوالی دوازده شب رفته در باسمنج هستم جناب مستطاب شریعتماب آقای حاجی سیدالمحققین و جناب مستطاب حاجی میرزاحاجی‌آقای میلانی سلمهماالله نیز تشریف دارند حضرت اقدس‌اعظم شاهزاده عین‌الدوله دام‌اجلاله حضرتعالی رادعا وبنده ثنامیکنم‌سرجدت

انصاف بده‌من‌میانجی از میان برداشتم دولت وملت هر دو درحکم روح وتن‌هستند قائل بافتراق نباشیدوسعی در استخلاص این دو بفرمائیدحضرت آقای سیدالمحققین وجناب آقا سلام خالصانه دارند ازحاجی میرزا ابراهیم خان دائی نگرانم .

علی‌بن موسی

از باسمنج به‌تهران«حضوری»

حضور باهرالنور اعلیحضرت‌ملوکانه خلدالله سلطانه دعاگویان درتلگرافخانه باسمنج حاضر ومنتظر اوامر شاهانه هستیم ، «علی‌بن موسی» عبدالعلی‌الطباطبائی ، سیدحاجی آقا .

جواب ازتهران

جنابان مستطابان‌ثقةالاسلام وحاجی سیدالمحققین ومیرزا حاجی‌آقای میلانی سلمهم‌الله تعالی انشاء اللهصبح‌شما بخیراست اشخاصی راکه خواسته‌اید درتلگرافخانه حاضرند مطالب را اظهار بدارید «محمدعلی‌شاه»

از باسمنج به‌تهران

خدمت ذیشرافت حضرت اقدس اعظم والا شاهراده نایب‌السلطنه و حضرت اقدس فرمانفرما وجناب مستطاب شریعتماب حاجی امام‌جمعه وحضرت اشرف والا عزالدوله وحضرات امجد سعدالدوله‌وعلاءالسلطنه ولقمان‌الممالك وسایر تجارمحترم حاضرین تلگرافخانه دام‌اجلالهم بعد ازعرض سلام مشتاقانه مصدع می‌شود برحسب امرملوکانه دعاگویان‌درتلگرافخانهٔ باسمنج‌حاضرهستیم وازخداوند مسئلت‌مینمائیم که‌باتوفیقات الهیه ومساعدات‌مخصوصهٔ‌ملوکانه ومراقبت تأمه اعضان شجره‌سلطنت ووزراء فخام اسباب‌رفاه ملت در سایهٔ دولت فراهم آید منتظر فرمایشات هستیم ، علی‌بن موسی، عبدالعلی‌الطباطبائی،سیدحاجی‌آقا

جواب از طهران خدمت حضرت مستطاب شریعتمدار آقای ثقةالاسلام

وحاجی سیدالمحققین وسید حاجی آقا سلمهم‌الله تعالی مرقومه تلگرافی که متضمن بشارت سلامت ذوات محترمه است‌واصل ومایهٔ نهایت خوشوقتی ومسرت گردید از درگاه خداوند متعال مسئلت داریم که همهٔ مارا برای تمهید موجبات صلاح وفلاح موفق بدارد برای مذاکرات و مخابرات در تلگرافخانه برحسب اشارات جنابعالی حاضرشده‌ایم وحضرات مستطاب‌ملاذالانام آقای امام‌جمعهٔ دارالخلافه‌وآقای امام‌جمعه خوئی وآقای نظام‌الملك جناب امیرنظام و جنابان حاجی سید مرتضی وحاجی معین بوشهری وحاجی فرج‌آقاوسایر محترمین هم‌حضور دارند شروع بمذاکرات بفرمائید که برای اصغای مطالب حاضریم . «نایب‌السلطنه، امیرکبیر ،عزالدوله فرمانفرما، سعدالدوله- لقمان‌الممالك

ازباسمنج به‌تهران

درمخابره اولی حضور همان ذوات محترم را در تلگرافخانه خبر دادند که عرض‌سلام‌خدمتشان‌شدازتشریف‌فرمائی حضرت امام‌جمعه دارالخلاقه وسایر ذوات محترمه‌اطلاع‌نداشتیم‌مجدداًعموماًوخصوصاًابرازعرض امتنان نموده‌عرض میکنم‌که اعلیحضرت‌همایونی دردستخط احضارباسمنج برحسب عطوفت ملوکانه وعدهٔ شاهانه درخصوص نجاح وفلاح مملکت وملت فرموده‌اند وما دعاگویان بانتظارقطرهٔباران نشسته‌ایم همیشه عرض‌کرده‌ایم که سنةالله براین جاری شده‌که حکم اقبال وادبار همیشه از مبدء اعلی‌بوده‌چنانچه‌درحدیث عقل‌که اول روحانیتین‌است‌واردشده‌اصلاح حال‌عامه مملکت وامیدواری ملت ورعیت بسته بحکم اقبال است وبس، «علی‌بن موسی عبدالعلی‌الطباطبائی، سیدحاجی‌آقا»

جواب از تهران

خدمت حضرات‌آقایان عظام سلمهم‌الله‌تعالی بموجب دوفقره تلگراف واصله ازجناب‌مستطاب شریعتمدار آقای ثقةالاسلام سلمه الله تعالی برای بعضی مذاکرات

حاضر تلگرافخانهٔ مبارکه شده منتظر هستیم که مطالب اهل شهر را اگر جنابعالی وکالتی ازطرف آنها دارید توضیح فرمائید وبی‌پرده معین بکنید که راه اصلاح این غائله چه‌چیز است‌که اطراف آنرا ملاحظه کرده بشرف عرض خاکپای مقدس اعلی ارواحنا فداه برسانیم چون روز گذشته تمنا داریم مطالب اهل شهر و صلاح‌اندیشی خودتانرا توضیح فرمائیدکه‌اطلاع‌حاصل شود، «نایب‌السلطنه ، فرمانفرما، سعدالدوله لقمان‌الممالك»

از باسمنج به تهران

جزوحضوری. تلگراف‌محترم واصل انامل احترام گردید . تکلیف قاطبهٔ دعا گویان جز اصلاح وحق‌گوئی چیزی نیست در«۲۷» صفر عریضهٔ تلگرافی مفصله بـر پیشگاه سلطنت عظمی ازقعرگوشهٔ انزوا عرض کرده‌ام ودر آخرین دستخط همایون این‌عبارات‌مبارکه مندرج‌بود باستعانت‌شماوشاهزاده عین‌الدوله ومساعدت‌مخصوص مامشکلات‌مرتفع‌می‌شود. عرایض ملت معلوم است باوجود آن عریضهٔ تلگرافی‌تجدید مطلب‌نوعی ازاطاله بودحالیاکه دوباره میل دارند سنگ بگفتار بیایدمعروض‌میدارد که‌برعریضه تلگرافی ۲۷ صفر امعان نظر فرمایند بازعرض میکنم پادشاه پدر تاجدار ملت وملت درحکم فرزند بلکه فلذهٔکبد است داعی وسایر آقایان محترم‌که‌تشریف دارند نباید تنها بمانیم حاضرین فخام تلگرافخانه که نایب‌کاپیتان این‌کشتی‌هستند باید بردیان عظیم‌السلطان مراتب مظلومیت اولاد خودرا برسانند ونجات این‌کشتی طوفانی را با اشگ خونین استدعا نمایند آخر روز است سلام وداع را عرض کرده ختم کلام مینمایم که‌برعریضهٔ‌تلگرافی۲۷صفرارجاع نظر فرموده هرجوابیکه‌مرحمت خواهدشد فرداانشاءالله‌میفرمایند. «علی‌بن‌موسی» مطلب همان است‌که‌حضرت‌مستطاب ملاذالانام آقای‌ثقةالانام‌داست‌برکاته‌عرض‌کرده تکلیف قاطبهٔ‌دعاگویان‌سعی‌دراصلاح فیمابین مسلمین است رأی مبارك را فردا میفرمایند .

«عبدالعلی‌الطباطبائی ، سیدحاجی‌آقا»

از باغشاه تهران به باسمنج

جزء حضوری

خدمت حضرات آقایان عظام سلمهم الله تعالی تلگراف آخرین دیشب واصل گردید واشاره بتلگراف ۲۷ صفر که فرموده بودید از تلگرافخانه نسخهٔ سئوال و جوابرا گرفته ملاحظه‌کردیم جواب آن مطالب همان است‌که درضمن دستخطمطاع مبارك داده شده واگرغیرازآن مطالبی بود البته همان‌وقت جواب داده میشد غرض ازتشریف‌فرمائی جنابانعالی بباسمنج وحضورماها در تلگرافخانه این است که بطور بیغرضی‌وحکمت عملی آتش فتنه‌را خاموش بکنیم‌که مردم‌زیاده براین‌دوچار صدمه نبوده وبتوان درخاکپای اقدس‌اعلی عرض‌کرده کاررا بجائی رسانید واگر بیغرضانه قدری بگذشته امعان‌نظری بشود تصدیق خواهید فرمودکه اواخر ایام‌شاهنشاه مبرور انارالله برهانـه که مذاکرهٔ ترتیب ادارات بمیان آمد ابتدا عنوان تشکیل عدالتخانه بودکه دولت بشرایط مطابقه بامیزان شرع انورحاضر قبول بود پس‌ازآنکه‌مغرضین مشاهـده نمودند نزدیك است مشاجره مرتفع شود گفتگوی مشروطه ومستبد بمیان آورده مطالبهٔ مجلس شورا نمودند شاهنشاه مرحوم‌که بواسطهٔ شدت و طغیان مرض حالتی نداشتند بنابراصرار چندنفر مغرض بی‌بصیرت ولاابالی دراین حکم انعقاد و تشکیل مجلس را امضاء فـرمودند بلافاصله برحمت ایزدی پیوستند تجدید سلطنت مجالی بدست مغرضین داده بدون اینکه بگذارند معایب ومحسنات ازهم تفریق‌شود برخلاف معمول تمام دنیـا قبل از وضع قوانین و انتظامات مشروعه بنای تشکیل انجمن‌های عدیده درتهران و سایرولایات گذاشتند برخلاف شرایطی‌که معمول است هرقاتل وجانی‌را اعضای‌آن قرارداده بعضی‌هارا مسلح نیزنموده درباطن ترغیب‌بفتنه وفسادکردند کم‌کم علاوه‌بر آنکه خودوکلاء ومجلس درمیان انجمن‌ها غرق‌شد سهل است رفته‌رفته طوری باجرائیات شروع بمداخله نمودندکه بکلی‌سطوة دولت‌ضعیف وهمه‌جا قوهٔ اجرائیه ازخودکاست وبدین واسطه هرکس بحق دیگری بنای تجاوز و

هر رعیتی بممالك بنای سر کشی گذاشته بواسطه آزادی مطلقهٔ نطاقین وجراید مال و آبرو وشرف و مذهب اهل این مملکت اسلام یکمرتبـه درچنگ اوباش و رجاله و صاحبان عقاید باطله مقهور گردید ، قتل مرحوم امیـن‌السلطان وحکایت سوء قصد بذات مقدس ملوکانه و ارتکابات دیگر البته باین زودی فراموش نشده بالضروره بجهة دفع این‌مفاسد آن مجلس بسته‌شد که بعدازانتظام کلیهٔ موافق مزاج مملکت مطابق احکام ومیزان شرع انورقوانین عدیده برای نشر عدالت ایجاد و شعبات آن درولایات دائربشود ،تمام اهالی‌مملکت ایران شاکرشدند وازاجلهٔ علماء و پیشوایان دین وروحانیین‌قوم مکاتیب وتلگرافات عدیده مبنی برتشکر ورضامندی از انفصال مجلس و مشعر برتصریح بحرمت آن و اظهار نهایت دلتنگی از آزادی نطاقین و جراید رسیده وآشکارا نوشته ومهرکرده‌اند که امکان عقلی ندارد این ترتیبات با مذهب اثناعشری وفق بدهد تمام ممالك منظم و اهالی آسوده شدند فقط چند محلهٔ شهرتبریز از اصغای نصایح عقلا و صلحا اعراض نموده خـودرا آلت اجرای مقاصد مغرضین قرارداده وبه‌بعضی ازعلمای اعلام نیزبنای اشتباه‌کاری واغفال گذارده این همه برای خود اسباب خانه خـرابی فراهم‌کرده واین‌قدر مایهٔ خسارت مال و وقت وجان برای دولت شدندکه اضطراراً مجبورباعزام عساکر وناگزیر متحـمل این همه مخارج گزاف گردیده کاربجائی کشیدکه امکان ندارد قبل‌از اینکه شهری‌ها بمقام تسلیم برآیند بتوان درخاکپای مبارك‌عنوان شفاعتی‌کرد واگربالعکس مواعظ حسنه و نصایح مشروعهٔ عاقلانهٔ جنابان‌عالی را بگوش بی‌غرض شنوا بوده ازدر تسلیم و اطاعت برآیند وترك اسلحه بکنند میتوان برای انجام مقاصد آنان اقدامات مجدانه نموده در خاکپای مبارك آغاز شفاعتی کرد و برای جبران کسور و خسارات طرفین بی‌غرضانه قرارهای صحیح داد که نه‌تنها اهل شهر تبریـز بلکه اهالی تمام ممالك ایران‌خاصه آذربایجان درمهد امن‌وامان غنوده وازهرجهت آسوده باشند وبه‌مراحم وعنایات ملوکانه‌نایل‌گردند، نایب‌السلطنه امام‌جمعه طهران، حاجی‌امام‌جمعه‌خوئی فرمانفرما ،نظام‌الملك،سعدالدوله،لقمان‌الممالك،معین‌التجار ،فرج‌صراف وسایرین .

جزوحضور

از باسمنج به‌طهران

بعداز عرض‌سلام واعتذار ازتصدیع‌عرض میشود تلگراف محترم‌که درجواب مطالب دیروزی مخابره فرموده بودند ملاحظه شد فرموده‌اند جواب آن مطالب‌همان است‌که دردستخط مطاع مبارك داده شده و اگر غیراز آن مطالب بود البته آنوقت جواب داده میشد بعد شروع فرمودند بذکرمطالبی که مدتهاست گفته و شنیده شده مادعاگویان‌راکلمه مبارکه مساعدت مخصوصه که دردستخط انور احضار بباسمنج درج بود امیدواری تمام داد و از گوشهٔ انزوا درآورد مـذاکرهٔ ملیت و حرمت را حضرات حجج‌الاسلام عتبات عالیات فیصل داده‌اند در آن‌باب مذاکرات‌کردن‌خروج ازصدد است وصحت اساس منافی بافساد بعضی متصدیان نیت ومثل آن مثل نماز بی‌وضـو و ارکان است بعقیدهٔ ما دعاگویان چارهٔ اصلاح تأسیس دارالشورای ملی و حکم بر انتـخاب از جمیع ممالك است .ملت متنبه شده انشاءالله تمام مشکلات و هرج‌ومرج وغیره بهمت‌رجال وعقلاءدولت وملت مرتفع وتمام مفاسدرا چاره‌میشود میفـرمائیـد ملت تسلیم شود دولت مرحمت میفرمایند، عرض میکنیم ملت متمرد نیست .تمکین نکند چه‌میکندآیهٔ رحمت وپروانه مکرمت چیست مستدعیات ملت و عقیدهٔ دعاگویان همان‌است که عرض شد حضرات عالی بحمدالله تمام‌رموزرا ناگفته میدانند وعشق‌را طی لسانی است که صدساله سخن دوست با دوست بیکچشم زدن میگوید ، دارالشورای ملی‌را تأسیس فرمائید و منتخبین ملت جمع شوند میگوید : سرتسلیم نهادند بحکم ورأیش تاچه‌اندیشه کنند رای جهان آرایش.

«علی‌بن‌موسی، عبدالعلی‌الطباطبائی، سیدحاجی‌آقا .

از باغ به‌باسمنج

جزو حضوری

جنابان مستطابان آقای ثقةالاسلام و سایرآقایان سلمهم‌الله تعالـی در ضمن مطالب حضوری دیروزراجع به‌یقین مقصود ومنظور بطوری وضوح اظهار کرده‌اید مراتب‌را بعرض خاکپای مرحمت آسای مبارك همایونی ارواحنا فداه رسانید مقرر فرمودند جواب تلگراف بیست‌وهفتم همان است کـه درهمان وقت داده و بلاجواب نمانده است دراین‌صورت اگرمقصود جواب‌آن تلگراف بوده داده‌شده هرگاه‌مقصود دیگری دارید آنرا اظهارنمائید مجدداً بعرض خاکپای مبارك رسانده تحصیل جواب شود «حضارمجلس»

از باسمنج به‌تهران

خدمت باسعادت‌حضرات‌ذوات محترمـه‌حاضرین تلگراف‌خانه‌تلگراف‌مختصر ثانوی‌رسیدجواب‌تلگراف‌مفصل عرض‌شده‌تعجیل‌دراخذ جواب نداریم ومعلوم است‌که باید بعرض مبارك برسد باذن حضرات ذوات محترم عرض سلام وداع آخر روز را مینمائیم تا انشاءالله فردا به‌مژدهٔ نیل مقصود نایل شویم.

«علی‌بن موسی، عبدالعلی‌الطباطبائی،سیدحاجی‌آقا»

از باغ به باسمنج ازحضرت‌سعدالدوله.

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام آقای ثقةالاسلام دامت برکاته موقع حضور تلگرافخانه را برای تجدید مراتب ارادت خود مغتنم میشمارد (جواد).

ازباسمنح به‌طهران

خدمت باسعادت حضرت اجل‌اکرم افخم آقای سعدالدوله دام‌اجلاله تلگراف محترم زیارت وخداوندرا شکرمیکنم . که‌بحمدالله اسباب تجدیدعرض مراتب حسن عقیدت‌که موروثاً ومکتسباً دارم فراهم آمد امیدوارم‌که ازحسن کفایت حضرت‌اجل

عالی و سایر وزراء فخام ورجال دربار شوکتمدار کارها اصلاح شده اسباب نجاح دولت وملت فراهم آید به‌پیشگاه سلطنت عظمی شیدالله ارکانه عرض نمائید فرمایش ملوکانه‌که درحق دعاگوی حقیر فرموده‌اندکه شما عقل وزیردارید هنوز درگوشم تو گوئی بآواز اوست ،بنده این لیاقت را ندارم ولی شرف فـرمایش ملوکانه‌را نیز با نهایت‌شرافت می‌پذیرم عرض نمائید :همین شخص حقیرعرض میکند آمدیم ایشاه ما بر توقنق، ای‌تو مهماندار سکان افق ، دستخط آفتاب نقط ملوکانه بحضرت اقدس اعظم والاشاهزاده عین‌الدوله دام‌اجلاله شرفصدور یابد عرض‌راکه درخصوص آذوقهٔ شهرعرض کرده‌ام قبول فرمایند تامعلوم شودکه باران رحمت بهمه‌جا رسیده وخوان نعمت بیدریغ همه‌را کشیده عرض دیگر این‌است که چشم و گوش تمام ملت ایران بلکه تمام هوش وحواس سکنهٔ‌روی زمین بربنان مقدس وبیان اقدس ملوکانه استو حیات ملت بسته بیك‌کلمهٔ مبارکهٔ کن‌است تا فیکون مترتب آن شده دراین موسم بهارکه موقع باران رحمت است اثرفانظرالی آثار رحمةالله کیـف یحیی‌الارض بعد موتها ظاهرشده وتازمین وآسمان خندان شود.عقل وروح ودیده صدچندان شود. از حاجی‌میرزاابراهیم خان نگرانم .

«علی‌بن موسی»

ازباسمنج به طهران

جزو حضووی

حضرت اجل آقای حشمت‌الدوله درتلگراف دیروزی فرمودید ازاین‌طرف که منم‌راه کاروان بازاست .حضرت مستطاب آقای ثقةالاسلام‌میفرمایند تلگرافی‌را که حالا بحضرت‌اجل امجد آقای سعدالدوله عرض شد ملاحظه فرمایند همین‌که‌انشاءالله تعالی راه‌کاروان آذوقه بازگردید این فرمایش‌را بدیدهٔ قبول ودعاگو خواهیم بود.

«عبدالعلی‌الطباطبائی»

روز ربیـع‌الاول تـلگرافـی مفـصل از حـضـرت مشـیرالسـلطـنه صدر اعظم بحضرت والا شاهزاده عین‌الدوله رسید درتلگراف بازصحبت ازپارهٔ مقالات

معهود شده بود تلگراف ذیل در جواب آن گفته شد و تمام خطابات راجع به‌مشیرالسلطنه وازجواب پارهٔ فصول تلگراف مذکور معلوم میشود.

از باسمنج به‌باغ

حضوری

خدمت حضرت اعظم اقدس والا نایب‌السلطنه و حضرت اشرف آقای صدراعظم و حضرات ملاذالانام آقای امام‌جمعه و امام‌جمعه خوی و حضرت اقدس والا فرمانفرما وحضرت اجل آقای سعدالدوله و سایر رجال دولت و وزراء فخام و تجارمحترم عظام که درتلگرافخانهٔ مبارکه شرف‌حضور دارند عرض سلام کرده و از تصدیعاتی که در خصوص اصلاح حال مملکت متحمل میشوند جای عذر خواستن نیست چراکه واجب‌عینی همه است که درآسایش عامه وحفظ حقوق اسلامیت آستین بالازده باندازهٔ قدرت خود خدمت بردین‌و دولت وملت و مملکت نماید و درترقی این‌چهار که ارکان اربعهٔ بقاء شرف و ناموس دنیا وآخرت وبقاءنوع و محافظت ناموس ملیت است سعی کامل نماید تلگراف محترم حضرت صدارت برحضرت اقدس اعظم والاشاهزاده عین‌الدوله که ضمناً پارهٔ ضمیرهایش راجع بدعاگویان بود باراثه حضرت معظم‌له ملاحظه شد بی‌پرده حرف‌زدن بهتراست درآن تلگراف باز صحبت ازشریعت ودین وآئین واینکه مگردین تازه ازآسمان‌آمده یاخدا نکرده آیهٔ‌نسخ‌نازل شده‌گفتگو فرموده‌اند عرض میشود تعرض برجواب این مطالب خروج ازمانحن فیه است ووقتیکه پای شریعت واسلام بمیان آید و بنا باشد که این قسم مطالب گفته شود حضرات علماءاعلام وحجج‌الاسلام عتبات عالیات اجل‌الله شأنهم که ظهر دین و ظهیر اسلام هستند مرجع کلیه و اولی بجواب میباشند ودعاگویان همین قدر عرض میکنیم قدکنت‌فی‌ذالك‌کناقل‌التمرالی هجر وداعی مسدده الی‌النفال اولاً این‌مسئله

بدیهی است که دعاگویان و مخصوصا این‌شخص حقیر علی‌بن‌موسی همیشه بمتابعت شریعت غرّا از هرج‌ومرج کنار بوده ووقتیکه این طوفان بلندشد و صرصر حوادث وزیدن گرفت خودرا بگوشهٔ کشیدند و منتظر بودند که دورهٔ ترقی فساد بگذرد و مرض روبانحطاط بگذارد بعدخودرا فدای شریعت وحفظ‌استقلال سلطنت ومحافظت وطن وترقی ملت نمایند چه«مرد اگر کشته شود درسرکاری باری» خدا گواه است که درعرض این‌مدت چه‌حرفها گفته وچه‌منعها نموده وچقدر وخامت عاقبت کار را بمردم تلقین کرده واز گفتن حرف‌حق بقدروسع و طاقت خود سکوت نکرده‌اند آیهٔ شریفهٔ الفتنة اشد من‌القتل ازجملهٔ آیات منصوصه است و منکر آن کافر و مستحل هرج‌ومرج وفساد مرتد ومرتکب آن مفسدفی‌الارض و فاسق است. میفرمایند هرگاه مقصود قانون‌است کدام مذهب قانونی بهتراز قانون حضرت‌محمدبن عبدالله‌صلی‌الله علیه و آله دارند؟الله‌سبحان‌الله‌حضرت حجج‌الاسلام نجف‌الاشرف که فتاوی لایعد ولایحصی بروجوب مشروطه‌میدهندخاکم بدهن مگرمنکر مذهب شده‌اند، آیامیتوان گفت که این‌همه مسلم بلندشده باوجود اقرار برهمه اصول وفروع مذهب از پادشاه مملکت که سلطان دینی آنها نیست مطالبهٔ قانون مذهبی مینمایند و یا اجتماع و اجماع کرده دست بدامن شده داد بزنند که مملکت آسوده‌را هرج ومرج بفرمائید و خون همدیگررابریزند آیا مشروطه‌رابااین‌معنی کردن وهرج ومرج‌واین‌خرابی‌وهلاکت وفلاکت‌راازلوازم‌یامقتضیات‌مشروطه‌شمردن‌ظلم‌نیست‌آیامشروطه‌جزاین‌است‌که‌احکام سلطنتی‌ودولتی که‌حافظ‌حقوق‌تمام‌رعیت‌ومشترك‌مابین‌داخله‌وخارجه است عقلاو امناء ملت‌نیز درآن‌دخالتی‌داشته‌باشند وبعبارت‌اخری‌امورات عرفیه که همیشه‌بوده وهست وخواهدبودمیخواهندبطورشوری‌باشد و مقصودازتأسیس دارالشورای‌و دعوت از همه ممالك برای این امورات بود لاغیر و پربدیهی است که تأسیس دارالشوری برای این‌است که قانون نوشته شودکه نماز و روزه وحج و زکواة همه موقوف‌و، دماء و اموال واعراض مسلمانان برهمدیگر حلال واحکام شرع‌مطاع العیاذبالله خاکم‌بدهن منسوخ است. آیا درقانون‌اساسی قید نشده که حجج‌الاسلام عتبات عالیات پنج نفر ازعلماءرا معین‌فرمایندکه دردارالشوری همیشه‌ناظرباشند؟ بلی‌ماها منکر این‌مطالب

نیستیم که پارهٔ اشخاص من‌غیرحق و بدون استحقاق داخل کار شده بدون ملاحظه و بی‌پروائی تمام گفتند. آنچه گفتند و کردند آنچه کردند و امر شوری که بایستی با عقلاو کارآگاهان باشند مختل شد وازطرفی دیگر پارهٔ مردان مغرض خودپسند مقام منیع سلطنت عظمی را بهانهٔ اغراض شخصیه خود نموده ،شد آنچه‌نبایستی بشود و غرض اصلی ازمیان‌رفت و مقصود حقیقی که اعلاءکلمهٔ حقهٔ اسلام و حفظ استقلال دولت جاوید آیت بود درمیانه گم شد. این‌است عقیدهٔ صریحهٔ ما دعاگویان که در این‌ورقه عرض میکنم که ملت ابداً یاغی دولت نیست و استقلال و استقرار سلطنت اثنی‌عشری‌را مانند نمازوروزه برخود واجب‌میدانند وصریحاً درمجامع عامه گفته‌ایم که مرکز جسمانی این‌هیئت جامعهٔ مذهب اثنی‌عشری سلطنت است و پادشاهان سایهٔ شاهی حق هستند ،باید آنرا ازشرورنگاهداری کردتا قوهٔ هیئت جامعه از میان نرود هیچکس طالب خودسری واحدی راغب به جمهوری‌گری نیست و آنها مطلبی است گفته وشنیده شده واحدی منکرآن نیست.حالاکه هرج‌ومرج باین‌درجه کشیده واین همه خونهاریخته وعرضها پامال وحرث ونسل هلاک گردیدوفتنه‌دارد رفته‌رفته‌بالاتر میرود،آیا چارهٔ آن‌بازریختن خون است؟ آیا قانون محمدی (ص) ماذون میفرمایند آیا بافرمودن اینکه مگر دین‌تازه ازآسمان نازل شده الخ ،اساس‌مطلب تغییر مییابد آیا یك‌آیه شریفه لاتاکلوا اموالکم بینکم‌بالباطل نبودکه مسئله رژی‌را بهم‌زد آیا آیهٔ شریفه ولا تزرواوزرة اخری شمارا بخدا تا حال کما هو حقه معمول بود ؟ باز عرض میکنم اصل چاره را بفرمائید، اگر چاره‌را در کشتن وبستن و سایر اقدامات میدانند بفرمایند ما مردمانی هستیم دوراز عالم‌جنگ وخون‌ریزی وتابع حکم‌عموم که‌گفته‌اند البلیه اذا عمت طابت و اگر مارا هم مقوی و مؤید یا حاکم برهرج و مرج وانقلابات یاراضی برآن میدانند بازمارا بحثی نیست و اگرمارا اصلاح‌طلب و دولت‌خواه واسلام و مملکت‌پرست میدانند، خوب است از روی مرحمت اصغاء بر عرایض خیرخواهانه فرمایند ،این‌است که فصل بفصل عرض میکنم اگر اهل شوری و اجتماع کارآگاهان‌را صحیح نمیدانند من‌غیرحد عرض میشود که دراین‌صورت چه

فرقی هست مابین اجتماع مأمورین دولت فقط و جایز بودن شوری ایشان و حرام شرعی بودن مداخله واطلاع وکلاء و عقلاء ملت؟ بدیهی است نخواهند فرمود که در تمام این ملت جماعتی نیستندکه لیاقت شورندارند زیراکه مناصب دولتی برعقل و فراست چیزی نمیافزاید واگر میفرمایند دردارالشوری داخل شدند جماعتی که دارای صفات نبودند مااین مطلب‌را تایکدرجه تصدیق داریم وعلاج آنرا درتجدیدانتخاب میدانیم و اگـر بعضی حرکات جاهلانه را که عوام همیشه باندك بهانه مرتکب آن میشوند عنوان میفرمایند بلی‌راست‌که بی‌نظامی عوام خیلی بی‌مزه وموجب‌بدبختی شده، اما این‌حرکات عوام همیشه بوده چنانچه درطهران مسئله یهودی‌کشی وسایر آشوبها خیلی اتفاق افتاده ودرتبریز چندی قبل کارهائی اتفاق افتـاد که از جملهٔ امورات تاریخیه محسوب است علاج آن نیزباحکمت عملیه بوده وهست‌ولی‌افسوس که مأمورین تبریز دربدو امر بآن عمل نکردند ، اگر در یکی از مواد قانون اساسی اشکالی هست چارهٔ آن بازانتخاب جدید ومطرح مذاکره‌کردن . و زیرورو نمودن است لاغیر. بهرحال باکمال ضراعت استدعا میکنم که این عرایض را بانظر حقیقت ملاحظه فرموده مارابچشم مردان آزاد افتاده ملاحظه فرمائید ومسلم بدانیدکه مارا سرجنگ نیست، اگر دربدوعرض قلم تندی‌کرد آنرا شقشقه ناقه‌لیلی‌بگیرید نه‌بارقه طورتجلی واستدعا میکنم که کنه مطلب را کماهوحقه موشکافی فرموده بی‌پرده و صریح‌یگان یکان جواب مرحمت فرمایند .خوب‌است‌مجادله ومباحثه‌را کنارگذاشته مرحق‌را بگوئیم وبشنویم واگررای مبارك برمخاطبه ومذاکرهٔ این‌مطلب علاقه‌نگیرد ابداً مضرحال دعاگویان نخواهد بود اگرمأذون فرمایند راه‌کنج ویرانهٔ خویشتن را میگیریم والا منتظرفرمان میشویم‌کاندر این ملك‌حوادث میراو است درممالك‌مالك تدبیر اوست.

علی‌بن موسی، عبدالعلی‌الطباطبائی، سید حاجی‌آقا

از باسمنج به‌طهران

بشرف عرض مقـدس اعلیحضرت همایونی خـلدالله ملکه میرساند . دستخط

همایونی که بحضرت والاشاهزاده عین‌الدوله بطورمحرمانه شرفصدور یافته و اسم این کمنام بقلم معجزرقم رفته بود زیارت شد وبعرض این عریضه مبادرت کرد بنده ازاول منکرآشوب واختلال وخروج ازطور وحدود ادب بوده و هستم وخواهم بود عقیدهٔ بنده این‌است که تعرض برمقام منیع سلطنت اثنی عشری مانند خراب کردن بیت‌الله است. بخاکپای تو کانهم عظیم سوگند است بنده ازاین هرج و مرج نهایت تنفر دارم و قبل‌از وقت آنچه در قوهٔ بشریت داشت درمنع پارهٔ حرکات اقدامات مجدانه کرد وازدوماه قبل‌مأیوسانه بالاجبار انزواگزید، بالجمله دربدوامر مأمورین نظم کاررا باین مرتبه رسانیدند وتبریز را بعداز تسلیم وانقیاد بـا حرکات وحشیانه دوباره سرآشوب‌آوردند، حالا آشوب ازحدگذشته دراکثر دهات آذربایجان زراعتی نشده است ودهاتی که دست مأمورین نظم است تمام خراب وغیرمسکون مانده آخر این ملت مخلوق خدا ورعیت پادشاه است آحاد و افراد ملت باهم خونی شده‌اند و نهایت‌توحش ازهمدیگردارند،هرچه تشددبیشترشود خرابی‌مملکت بیشترخواهدشدوهر قطره خونی که ریخته میشود فـی‌الحقیقت از شریـان دولت و مملکت میرود این جماعتی که خودرا دولتخواه قلمداد کرده‌اند و این همه طغیان میکنند آیا اشخاصی نیستندکه همیشه دولت دراسکات آنها مکلف بسوق لشگر و تحمل مخـارج بود ؟ بالفرض امروز مثلاً بتبریزغلبه جستند وهرچه خواستند کردند قطع‌نظر از مؤاخذه اخرویه وخرابی مملکت و سایر محاذیر آیا همین جماعت دیگر اطـاعت بحاکم یا والی‌خودخواهندکرد؟ دراسترآباد،ترکمان یموت شهرراغارت‌کرد اسکات فتنهٔ‌خود آنها محتاج بیک‌قوه جبریهٔ جداگانه نخواهدشد؟ جماعتـی هستند که حیات شخص خودرا درفساد عامه میدانند و بقای آشـوب را علت تامهٔ زندگی خود میشمارند بوحدانیت الهیه و نبوت خاتم‌الانبیاء و امامت ائمه هدی و تاج وتخت سلطنت عظمی قسم علاج‌امر دراین‌است که عاطفت ملوکانه شامل باین مشتی رعیت مظلوم بشود ملت منحصربه‌تبریز نیست عقیدهٔ بنده این است که حکم فرمایند دارالشوری تأسیس وازاطراف ممالك عقلاءروبدرگاه‌جهان‌بگذارند ومذاکرات بفرمایندمشکلات

رفع ومملکت آرام‌بگیرد، به‌خداوندی خدا آنچه عرض میکنند آخرین چاره است که بعقل گردکروی میرسد و مسلك بنده مسلك اصلاح و رفع آشوب و قطع مداخلهٔ اجانب ازمملکت اسلام ودوام سلطنت عظمی وتلاش درقوام و استقامت آن و سعی دراتحاد دولت وملت وعرض حقیقت امر است وبس، وخاکپای مبارك‌را اشرف از تاج‌اعظم سلاطین خارجه میداند و استدعای عاجزانه میرود که مقرر فرمایند دراین موقع مذاکرات حضوری بعرایض خاك‌ساراباد وربین حقیقت امعان و به‌علاج اصل مطلب پردازند واحتجاج علمی بابنده جاهل نکنند در ثانی معروض میداردکه این عریضه شب ۲۵ماه عرض شده بودروز که‌شد حضرت اقدس والا شاهزاده عین‌الدوله دستخط مبارك‌همایونی‌را که‌دائر برانحلال پارلمنت عثمانی وغیره بود ارائه‌نمودند درآنمیان بازاسمی ازاینکمنام بقلم مبارك رفته بود که مایهٔ بسی حیرت وتعجب از تیره‌بختی خود شد.قربان بنده شخصی هستم طرفدار اصلاح و خدایم گواه است که مقصودی جزاصلاح ندارم عرض عریضه اولیه و آمدن باسمنج نیز بصرافت طبع یا القاء ملت شده فرقی نمیکند اما از رای بیضا ضیاء ملوکانه استرحام میکنندکه آیا ممکن‌است مثل‌بنده حقیربتواند به‌تنهائی عرض نماید وچیزی قبول کنـد و شرطی به‌بندد وخودرا بایك‌ایران طرف‌کند؟ آخرین عرض و استدعا این‌است آنچه آخرین مکنون خاطر دریامقاطرملوکانه است بالصراحه امر فرمایند اگر تـوانست از عهدهٔ خدمتی بدولت و ملت برآید فنعم‌المقصود والا نزد خدایتعالی مسئول نخواهد بود وباز مرخص شده گوشهٔ خانه را خواهد گرفت .

«دعاگو علی‌بن موسی»

از باسمنج به‌طهران

جزو حضوری

خدمت ذیشرافت حضـرت اقـدس اعظم والا نـایب‌السلطنه امیرکبیر دامت شوکته،دیروز درآخرمخابرهٔ حضوری عرض شدکه اگرمایل به‌مذاکره مطلب نیستند

ما اصلاحیـون را جرمی نیست وماها مرخص شده مثل اول منزوی خانه میشویم یا منتظر امرمیمانیم جواب مطالب مخابره نشد حضرت اقدس والا در حقیقت شخص دویم خانوادهٔ سلطنت عظمی هستند و تکلیف حضرت اقدس والا غیرتکلیف ماها است.عرض ملت‌را همه میدانند وتکلیف ماها اصلاح حال مملکت و ملت است در مخابره دیروزی ابتدا پای‌محاجه‌را بمیان آورده بودند باین‌ملاحظه جواب‌رامخلوط بمحاجه وغیرها عرض‌کرده و درنفس آخرین عرض کردم آنچه عرض شده حالا نیز که یکساعت ازشب شنبه گذشته است عرض میکنم کـه بایـد محاجه علمیه را کنار گذاشت وآن قسم مطالب موقعش‌گذشته وحقیقت روانیست‌که بندهٔ جاهل را بااین قسم مذاکرات مخاطب فرموده ازاصل مطلب دور باشیم دعاگویان قربةً الی‌الله دل بخدا داده میخواهیم بفضل خـداوتوجه ائمه هـدی واقدامات مجدانهٔ حضرت‌اقدس والا بلکه درنجات این مملکت کاری بکنیم،رسم محاوره براین است که یکی رای خودرا عرض‌میکند ومخاطب‌محترم نیزآنچه معتقد است‌میفرمایند دریکی ازعرایض حضوری عرض شد کـه مستدعیات ملت این است که عرض شد رای مبارك چیست بفرمائید ابداً بمقام جواب نزول نفرموده درمخاطبهٔ جداگانه‌که بحضرت اقدس‌اعظم والاشاهزاده عین‌الدوله شده بود رشتهٔ کلام‌را بباب مجادله بردند این است‌که عرض میشود ملت از دست رفت مملکت خراب شد چاره و استخلاص بنظر اشرف میرسد بفرمائید وبدیگران مگذارید باغ وصحرا را،بهرقسم است لب مطلب‌را بـدون پرده بفرمائیدکه‌ما اصلاح‌طلبان تکلیف خودرا بدانیم حوضه مخصوصهٔ فراهم بیاورید و باهمان اشخاص محترم‌که ازبدوکار تحمل شنیدن عرایض ماراکرده نیز تعاطی افکار فرمایندحضرت‌اجل‌آقای سعدالدوله حق‌قرابت بابنده‌دارند شمارابخدا چاره این‌کارها را بکنید وهمین امشب عریضه جداگانه پیشگاه اقدس ملوکانه عرض شد .

«علی‌بن‌موسی» «عبدالعلی‌الطباطبائی» سید حاجی‌آقا

سواد تلگراف ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ محمدعلیشاه به‌عین‌الدوله

شاهزاده عین‌الدوله ، حالا که سه‌ساعت ازشب می‌گذرد این دستخط را بشما مینویسم، مخابرات امروزهم که بی‌نتیجه وهمان حرفهای اول زده میشود ، تعجب دارم شما ازآن‌طرف درتمام مخابرات خود عرض می‌کنید: مأیوس نکنید ، مرحمت کنید و آنها از آنطرف با آن عبارات درسر یك‌پا ایستاده ووجهاً من‌الوجوه تغییر عادت نمیدهند وابداً داخل دریك مطلبی‌که برای دولت وملت بعدازاینهمه‌خسارت فایده داشته باشد نمی‌شوند جناب ثقةالاسلام تلگرافی‌که از شهر کردند حاضر است رجوع‌کن وجوابی‌که مادادیم بانهایت مرحمت ومساعدت بودوقطع داشتیم که‌برای آسایش خاطرما وآسودگی بندگان خدا ایشان و سایرین حاضر به‌اصلاح ودیگران از کرده پشیمان خواهند شد .

بعدازورود بباسمنج وافتتاح سخن همان‌مطلب اولی‌است وابداً تغییری‌مرتب داده نشده وحالاازخودشما انصاف میخواهم این‌است وظیفه‌رعیتی این‌است‌استدعای مرحمت این‌است مشغول دعاگوئی ودولتخواهی، چون اطلاع شما لازم بود اینست مینویسم . یقین است ازمعضلات و اقدامات تراکمه وتسخیر شدن شهر و سیاست آن چندنفر قفقازی وگرفتاری شیخ‌باقر[؟] وشیخ‌حسین مفسد وتسلیم شهرومجازات رسیدن حاجی‌رحیمخان مفسد واتباع اورا سپهسالار اطلاع داده، چیزیکه الان خبر رسیده است که مینویسم در اسلامبول ده هزار عسگر و بیست هزار جمعیت اطراف پارلمان عثمانی‌را گرفته وتوفیق پاشای صدراعظم و ادهم پاشای وزیرجنگ وسایر وزراء مشروطه‌طلب وروزنامه‌نویسها و بعضی‌از وکلاءکه تقریباً بیست نفر میباشند مقتول‌کردند،انجمن‌هارا غارت نمودندوپارلمان بسته‌شد، این‌است نتیجه هرج‌ومرج اینست‌نتیجه فرنگی‌مآبی درتمام‌شهر اسلامبول قرآن‌را دردست‌گرفته فریادمی‌کشند اجرای قانون قرآن‌را میخواهند، افسوس‌که ملت شیعه‌مذهب منکرقرآن شده‌وقانون کفررا مطالبه می‌نمایند سبحان‌الله! چقدرجای تأسف‌است برای‌ماکه هرقدرمیخواهیم

بمرحمت اینکارتمام شود بیشتر زحمت‌مان زیاد می‌شود وهمچو بنظر می‌آید که شما هم اندکی درکارسست شده‌اید، عجالتا چیزیکه لازم‌است اینست‌که شمابه‌رشیدالملك سردار بنویسید در حرکت تأخیر نکنند یقین است شاهسون بقدر کفاف فشنگ دارد درویشخان که درمیانج است .... فشنگ بـا گلوله ... حواله دهید ودرویشخان برشیدالملك سردار برساند معطلی او ابداً جایز نیست حرکت نکردن او از اردبیل اسباب سستی کار خواهدشد، هرقدر زودترحرکت نمایـد بهتر است و از اینطرف هم قشون مازندران وروزدیگر انشاءالله بتفضلات خداوندی‌به‌تنکابن ورشت خواهدرسید تأخیر رشیدالملك صلاح نیست، این اقدامات تراکمه تسلیم شهرمشهد واقدامات از طهران واقدامات قشقائی واهل شهر درشیراز و سیدعبـدالحسین لاری در بنـادر و اقدامات کلانتر ودریابکی بنادر واقدامات حاجی‌سیف‌الدوله وخزاعی در عربستان بافضل خدا وسکوت شما وسرداران وعدم حرکت قشون از اردبیل بهیچ‌وجه صلاح نیست،آخرتعصب ازدین است خودتان بحمدالله درنگاهداری این تخت‌وتاج وشرف خانواده آنچه دانسته‌ام ازهمه پیش‌قدمتر و بهترید، بخدا قسم حالا قدرشما معلوم می‌شود اگر این‌اخبارات‌را جناب ثقةالاسلام صوری بدانند دوروز دیگر درهمه دنیا واضح وآشکارخواهد شد آنوقت خواهند دانست که دست یداللهی و باطن شریعت چهاکرده وچها خواهدکرد .

محمدعلی شاه قاجار

۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۷

تعلیقات

۱ شیخ سلیم واعظ مشروطه خواه معروف واز واعظین ساده گوی مشروطه بود که‌در عاشورای محرم ۱۳۳۰ بدست روسهای تزاری بدارآویخته‌شد .

۲ میرهاشم دوچی(شتربانی) که نخست مشروطه طلب بودبعد ارتداد مسلکی یافت وبه تهران رفت ، بامحمدعلی‌شـاه همکاری کرد ، بعد ازفتح تهران بدست‌ملیون بدار آویخته شد .

۳ میرزا جواد ناصح‌زاده که‌بعداً (میرزاجوادخان‌ناطق)شناخته شد در ۱۳۰۰ قمری متولد ودربهمن ۱۳۶۲ شمسی وفات‌یافت . اوازناطقین آتش زبان مشروطه بودکه بشغل‌وکالت دادگستری‌می‌پرداخت ونیز از امهات رجال مشروطه‌واز وجوه آذربایجان‌بود

۴ نیرالسلطان واکرام‌السلطان دوبرادر از نزدیکان محمدعلیشاه وازنوکران صدیق وی بودند

۵ حاج میرزاحسن‌آقا مجتهد معروف تبریز که مطلق «مجتهد» گفته میشد ، او اول‌کار بمشروطه گرایش‌کرد، بعد چون بوی مخالفت ازکارهای‌ایشان استشمام شد لذا بوسیله آزادیخواهان به‌تهران روانه گشت ، اگرچه‌خود قهرکردگی برخودگرفت واز تبریز بیرون شد وبه‌تهران‌رفت ، درست‌بعد زیك سال به تبریز بازگشت، موردپیشوازگرمی‌واقع‌شدو برسیدن زعامت «اسلامیه‌مستبده» رابعهده‌گرفت او درحد خود مرد بزرگی بشمار میرفت

۶ حاج میرزا عبدالکریم امامجمعه تبریز وخویش نزدیك «مجتهد» بودولی

میانه‌شان بی‌شکرآب نمی‌گذشت. امام‌چندی بوسیله آزادیخواهان ازشهر دور رانده شد ورفت در«قزلجه‌میدان» ملکی خود ماند ، درشرف‌مراجعت مجتهد به‌تبریز ، اونیز مراجعت‌کرد ، شاید یك‌روز زودتر .

۷ حاج میرزا محسن‌آقا ازمجتهدین‌معروف‌تبریز بود وازخانواده‌مجتهدیها.

۸ میرزا علی‌اکبرمجاهد ازمشروطه‌طلبان باایمان بود .

۹ حاج میرزا صادق‌آقا ، از مجتهدین باسواد وپرهیزکار تبریز بود ،میان مشروطه‌خواهان محبوبیت داشت. بود تا در سال ۱۳۴۷ قمری درعصیان موقتی تبریز بخاطر نظام اجباری ، به اردبیل تبعید شد ، بعد به‌قم رفت ودرآنجا اعتکاف گرفت تاوفات نمود .

۱۰ رحیم‌خان چلبیانلوی قرجه‌داغی‌ازروسای بزرگ ایلات بود وموردتوجه محمدعلیشاه ازناحیه اوزیانهای‌زیادی به‌مشروطه رسید ودرمحاصره‌یازده ماهه تبریز همکار عین‌الدوله بود ، بالاخره چند سال بعدکه مشروطه راه افتاد اورا درتبریز کشتند کشنده‌اش حاج میرزاآقابلوری معروف بودکه ماهها درقره‌داغ درزندان رحیم‌خان مزبور زجرکشیده بود.

۱۱ میرهاشم‌دوچی‌مورد معرفی درشماره ۲ اطرافیانی داشت‌که به‌آنها«سادات ارزل» می‌گفتند ، آنها از سادات سرسخت وپرخاشگر دیهی‌بنام «ارزیل» بودندکه تدریجاً به‌تبریزکوچیده برای خود جمعیتی شده بودند ، قریه «ارزیل» و «گورخر» که در محل به «گورهین» معروف است نزدیك هم میباشند .

۱۲ اجلال‌الملك از اعیان آزادیخواه تبریز بود وغیراز خود برادری هم‌داشت بنام وکیل،نام‌پدرشان‌اعتضادالممالك‌بودکه‌عمرزیادکرد، این اجلال‌الملك ازعضویت و ریاست انجمن گرفته تا رئیس شهربانی و شهرداری تبریز و حکومت رضائیه رسید ، مردی بود تشکیلات دهنده ومنشاء اثر در مشروطه .

۱۳ میرزاصادقخان مستشارالدوله برخاسته ازقریهٔ بنام ورزقان قره‌داغ‌بعدها «صادق ـ صادق» شناخته شد . مرد با سواد و منشی توانائی بوده دوره اول مجلس شورای ملی نماینده اعیان آذربایجان شد سپس بمقامات ریاست مجلس شوری ـوزارت ـ وسفارت رسید ، در زمان زمامداری‌رضا شاه‌کبیر اوسفیر ترکیه بود . در دوران مشروطه از دوستان وهم مشربان شادروان ثقة‌الاسلام شهید بوده‌وبین خود دفاتر رمز داشته‌اند مهندس‌علی صادق سناتور فعلی ازفرزندان آن مرحوم است .

۱۴ حاج شیخ فضل‌الله نوری معروف که‌ازمجتهدان اعلم زمان‌خود بود. اول خواهان مشروطه بود بعد «مشروطه مشروعه» خواست و بالاخره علی‌رغم «سیدین» بکلی از آزادی‌خواهی روی‌گردان شد وبامحمدعلی‌شاه همکاری جدی کرد وچوبهای بزرگ لای چرخ مشروطه گذاشت وعاقبت‌از طرف مجتهدین‌عتبات«مفسدفی‌الارض»شناخته شد ، بعدازفتح تهران‌بدست میلیون درمحکمه انقلابی محکوم وبه‌دار آویخته شد . او اولین مجتهدی بودکه‌به‌جرم سیاسی‌اعدام‌گردید .

عقیده او درباره انقلاب مشروطه این‌بوده است‌که دست‌عوضی می‌شود ، یعنی سیاستی جای سیاست دیگررا می‌گیرد .

۱۵ امیرنظام گروسی معروف در دوبار بمدت ۱۷ سال در آذربایجان پیشکار ولیعهدها ووالی مقتدر و مثبت بوده که چون با محمدعلی میرزا ولیعهد وقت همکاری نتوانست ، به‌طهران رفت وبجای وی نظام‌السلطنه مافی آمد نظام‌السلطنه همانست که بدستور محمدعلی میرزا که کفالت سلطنت را بمناسبت مسافرت مظفرالدین‌شاه به‌فرنگ داشت ، جعفرآقا شکاك کردمشهور را کشت که این عمل را از اشتباهات وی شمرده‌اند ، زیرا ضررهائی که‌از سمیتکو (اسماعیل‌آقا) به‌ملك‌وملت ودولت رسید به‌تلافی کشته‌شدن‌خدعه آمیز برادرش بوده است .

۱۶ هرسه ازعلماء ومعنونین وقت بوده‌اند .

۱۷ مفاخرالدوله ، همانست که‌روز اول تحصن‌صغیردر تبریز از طرف ولیعهد به‌گنسولخانه انگلیس آمد تا بـا گنسول وبست‌نشستگان صحبت کـند و آنهارا از تحصن مانع شود امامتحصنین نپذیرفتند ، مخصوصاًمیرزاجواد ناطق اورا زیر حملات منطقی خود خرد نمود واو نشستن نتوانست ، با دست‌پاچکی بیرون رفت ، گشاد داستان درکتاب «سخنگویان سه‌گانه» اینجانب آمده است .

۱۸ عدالملك ، بزرگ‌خاندان‌عدل‌بوده‌وپسرانی داشت‌یکی‌لقب صفاءالملك‌داشت که بعدازفوت پدربه حاج عدل‌الملك مشهورگشت دیگری مکرم‌الملك یا قائمقام‌الملك بودکه‌دوره‌های‌چندوکیل‌مجلس‌شدووقتی‌حکومت‌تبریزراهم بعهده‌داشت. دیگرسعیدخان عدل بودکه‌در نظام‌کارمی‌کرد .چهارمین پسر عمادالوزاره لقب داشت که بکار طبابت می‌پرداخت، قائمقام‌الملك‌مزبور عموی پرفسور یحیی عدل می‌باشد وپسرپسرش مهدیخان‌معاضدالدوله

سازمان دهنده «عسل سبلان» می‌باشد واکنون درحال حیات است .

آنان پسر عموهائی هم داشتندکه عبارت از میرزا رضا خواجه دانشمند معروف‌باشد وی در اندرون زمان ولایت‌عهدی مظفرالدین‌شاه از محرمان ومنشیان بودودارنده اسرار مهم. آن دیگرسید مرتضی خان‌عدل امینی‌بودکه از صاحب‌منصبان باسواد دارائی آذربایجان بود که دراواخر عمر فاقد شنوائی شد ، این نیز خاطرات ارج‌داری ازمأموریت‌های خوددر رضائیه و دیداربا‌سمیتیکو داشت .

۱۹ میرزا حسین واعظ که برخاسته از دیهی بنام آرباتان بود ، در دوران مشروطه ازمبارزین نامی شد باخطرات خطیر تاپای‌مرگ روبروگشت واز آن‌بفنی‌جست . اواز اجله ناطقین مشروطه بود وصاحب حنجره طلائی که بقول کسروی «خدا حنجره اورا برای نجات مشروطه خلق‌کرده‌بود» زیرا تاثیر سخنش وتن صدایش چنان نافذ بودکه جوانان از پای منبرش برخاسته و برای فدائی‌گری ومجاهد شدن‌واسلحه گرفتن یك‌سره به‌مراکز مربوطه مراجعه می‌کردند . اودرتمام‌عمر درکسوت روحانی وموردا‌حترام ماندولی دربیست‌سال آخرعمر برای جبران آرزوها وافکار عقیم مانده‌اش به عرفان پناه‌برد وبه‌تصوف‌گرائید از مریدان پیر مراغه‌ای شدوسخت در آن پای‌بند.در داستان جداسری آذربایجان باپیشه‌وری مخالفت‌کرد و بمبارزه پرداخت به‌تهران آمد وجمعی دور خود گرد آورد . تابعداز رفع غائله به تبریز بازگشت تاریخ مرگش ۱۳۳۳ شمسی است واز خودسه‌پسر وپنج دختر باقی گذاشت که‌هریك سرگذشتی‌دارند جداگانه .

تقی‌زاده بعدازمرگ وی‌گفته‌بود : او درسرتاسر زندگیش‌یکسان ماند ویکسو نگریست ویك‌روزیست . برای تفصیل‌چسانی زندگانی وی‌به کتاب «سخنگویان سه‌گانه» تألیف اینجانب مراجعه شود .

۲۰ حاج میرمناف پسری‌داشته‌زیبا وخوش‌اخلاق گاه بحضور ولیعهدمیرسیده است دریادداشت خطی‌یکی اززعمای مشروطه آمده است‌که ولیعهد قبول داده‌بود اورا به‌دامادی خود برگزیند، لیکن بمناسبت سانحه‌ای صرف‌نظر می‌کند وحتی روزی‌که جوان مزبور بالباس رسمی در سلام حضوریافته بوده ازصف سلام بیرونش می‌کنند ، همین عمل باعث دلخوری پدرش‌از ولیعهد می‌شودکه‌باتمام‌نیروی جسمی وروحی ومالی خود برضد ولیعهد قیام می‌کند وبا مشروطه‌خواهان پیمان‌همگیری می‌بندد .

۲۱ داستان تبعید «امام‌جمعه»ازدادن تعارف به‌یکی از ناطقین برجسته‌مشروطه سرچشمه‌گرفته‌بود ، بدان‌سان‌که آن‌ناطق وجه دریافتی‌را به‌انجمن تحویل داده وسروصدائی راه می‌اندازد در این‌خصوص کتاب «رجال آذربایجان» تألیف‌دکتر مهدی مجتهدی قابل ملاحظه است . این‌همان قضیه است که روزنامه ملانصرالدین آن را پیراهن عثمان درست‌کرده بنظم درآورد که بیت‌اول آن این است «لال‌ئولسا،ولار میرزاجوادین دلی‌ای‌کاش‌تا-آغزین آچوب گیزلی سوزی‌ایلیپیرفاش» .

۲۲ این دوتن از روضه‌خوانان ودعا گویان خصوصی ونزدیکان محمدعلیشاه بودند واز دشمنان مشروطه

۲۳ حاج جلیل نماینده مرند درانجمن ایالتی بود ومشروطه‌خواه‌ولی‌چون‌در مأموریت رسیدگی به‌اختلاف‌اهالی قریه«شجاع»باگنجه‌ای‌ها حق رابطرف ارباب داده ویك‌نفر حق وردی نام کشته شده بود لذا بتلافی این بی‌دقتی بوسیله فدائیان آن محل ترور شد .

۲۴ ملك‌التجار شاید بزرگ خاندان ملکی‌ها باشد ،بهرامی در خاطرات خود مینویسد «ملك‌التجار از محارم و طرف معامله باصمد خان شجاع‌الدوله بود که‌بدست سردار ظفر مالك‌محمود جوق‌که بوی بدهی داشت کشته‌شد. بعد خود سردار ظفررا نوکرش بتحریك همسر سردار کشت»

۲۵ اوایل امر «انجمن ایالتی» تبریز «مجلس‌ملی» گفته می‌شد وتااندازه بعلت مرکزیتی که پیدا کرده بودکار مجلس را انجام میداد ، ولی بعد از آنکه محمدعلیشاه‌به‌سلطنت‌رسید به‌کمك سیدین توانست اسم آنجارا به«انجمن ایالتی» برگرداندوحقش‌هم‌همین‌بود .

۲۶ منظور میرزافضلعلی‌آقا مولوی است‌که بنمایندگی شیخیه بسمت‌وکالت به‌مجلس شورای ملی‌رفت ازنزدیکان وخویشان ثقةالاسلام شهید وخوداز علمای مبرزآذربایجان‌بودکه برای‌شناسائی‌کامل اوباید کتاب«دانشمندان آذربایجان» تألیف تربیت دیده‌شود .

۲۷ یعنی از طرف ولیعهد اشاره وتلقین شده‌است .

۲۸ حاج مهدی کوزه‌کنانی . از تجار مهم وسرمایه‌دار وروشنفکر تبریز بود و از اعضای برجسته انجمن شدواز طرف ملت لقب «ابوالمله» یافت . صفات عالیه‌ای ازاوتعریف می‌کنند ، مخصوصاً ازبخشندگیش، گویند ، حرفهای او دروجود ستارخان اثرمخصوصی میگذاشت . در زمانی‌که در قفقاز بوده با طالب اوف معاشرت داشته‌وبوسیله اوروشن‌شده بوده‌است.

۲۹ نعمت‌الله‌خان جاوید ازصاحبمنصبان درستکار وعالیقدر گمرك بودوبرادر دیگر اوبنام نورالله‌خان جاوید هم از صاحبمنصبان گمرك بود که قبل از

بازنشسته شدن در خراسان و آذربایجان ریاست داشت . گمرکی‌ها او را «مدیر» خطاب می‌کرده‌اند برادر دیگر حبیب‌الله‌خان بود که‌مدیریت مدرسه تمدن‌را داشت‌و نیز برادری داشتند‌بنام‌هدایت‌الله‌خان که‌او نیز از‌صاحب‌منصبان لایق گمرك بود‌و سه‌زبان میدانست‌حتی‌زبان‌ارمنی‌را

۳۰ سیاه‌رود اسم‌محلی‌است‌که‌پست‌گمرکی داشته است .

۳۱ بدرقه بی‌مانندی بوده‌که اکثر مردم شهر حضورداشته و نطقهای پـرمغزی کرده‌اند ، از جمله شیخ‌سلیم ضمن سخن‌رانیش قرآنی درآورده و آنهارا بکلام خداسوگند داده‌است که نسبت به‌ملت ومملکت ومشروطیت‌خیانت نکنند . شگفتا ! ازایمان سابقین که آنان‌از مقربین‌هستند .

۳۲ انگجی از مجتهدین شناسای تبریز بود . وگرایش آزادیخواهانـه داشته است ، درعصیان موقتی ۱۳۰۷ خورشیدی درتبریز برای نظام اجباری ،با دولت درگیریهائی داشت وازتبریز دوررانده شد پس‌ازچندی‌بازگشت .

۳۳ در روزنامه «انجمن» ارگان مشروطه‌خواهان جریان قضیه به‌تفصیل آمد ، میرزاجواد ناطق نطق‌غرائی کرده‌وجمعیت راگریانده است .

۳۴ درتهران استـقبال شایـانی‌از برگزیدگان آذربایجان شد ،چنانکه مـردی میخواسته یکی ازپسرانش را درجلوی پای نمایندگان بعنوان قربانی سر ببرد‌که مانع می‌شوند . آنروز مستشارالدوله ایستادگی بس مردانهٔ بسود مشروطه‌دربرابر مشیرالدوله‌صدراعظم‌کرده است .

۳۵ نظام‌الملك از تهران برای حکومت آذربایجان اعزام شده بود کـه۲۲ماه مأموریتش طول‌کشید، بعداز او عبدالحسین میرزا فرمانفرما بحکومت و

والی گری آمد .

۳۶ میرزاجوادخان سعدالدوله اوایل سخت مشروطه‌خواه وحتی‌شورشی‌بودواز مردم لقب «ابوالمله» گرفت .بعد برگشتی کرده وبه‌استبدادگرائید،

۳۷ مسیو نوز رئیس مستشاران بلژیکی در ایران بودکه گویا دست نشاندگی روسهای تزاری راداشته‌است، اوبه‌وزارت‌پست‌وتلگراف هم رسیده‌همانست که درمجلس‌بالماسکه‌ای‌لباس روحانیان ببرکرد ودستاری‌بربست‌وغلیان کشیدن‌گرفت وعکس برداشت . ازمسببات آغازشورش مشروطه یکی هم این‌رفتار ناهنجار او بود ،بعداز عزل‌او مسیومولیتور آمد پس‌ازآن‌مسیو دکرکر،تا اینکه درسال ۱۳۱۳ شمسی بخدمت همه‌مستشاران پـایان داده شد واولین رئیس‌گمرك ایرانی دکتر سجادی بود .

۳۸ از مجتهدان تبریز بوده است ، بازماندگانش بشغل بازرگانی پـرداختند، کاملاً موفق .

۳۹ بمعنی‌اغواکردن وبه‌گمراهی انداختن آمده است

۴۰ بارزگان‌بی‌آزار وبی‌یك‌سوئی‌بوده وعضویت انجمن را داشت، برای‌ارعاب مشروطه‌خواهان هدف گلوله قرارگرفت ، اما درمان‌پذیرفت .

۴۱ امین‌التجار پدر معتمدالتجار که‌نماینده مجلس شد ، وغیراز خودبرادران دیگر هم داشت .

۴۲ «لوکیفر ، درپایان صفحه۴۵ از مأمورین خارجی درگمرك تبریزبوده است

۴۳ صاحب جمع از درباریان بودوتا قبل‌از شهریور ۱۳۲۰ زنده بود وباقیافه

مشخصی در تهران دیده می‌شد

۴۴ خازن لشگر . شغل ابواب‌جمعی در دربار ولیعهد داشت وازسرشته‌داران بود ودرمحله ششگلان‌تبریز می‌نشست اکنون نیز «کوچه خازن‌لشگر»روی کاشی خوانده میشود، خازنیهای تبریز وتهران بازماندگان آن‌مرحومند .

۴۵ وکیل‌الملك گویا اصلا نوری بوده وازبزرگان خانواده‌اسفندیاری‌هااست. سابقاً دردربارولیعهد درتبریز مأموریت داشته ، درحکومت ولایت‌هشترود قلعه ساخته که‌سراسکان نام داشته است .بعد درمأموریت کرمان آبادی زیادی‌کرده است .

۴۶ مرتضویها ، از خاندانهای بزرگ تبریز هستند وسابق املاك‌زیادی چون زنوز وهرزندوغیره داشته‌اند ، افرادشان اکثراً باسواد بوده‌اند،اکنون‌نیز یکی‌ازآنان‌استادمبرزدانشگاه تبریز است.

۴۸ مشکوةالممالك ، از اعیان تبریز و از منشیان زبردست بوده و تمایلات آزادیخواهان داشته وضمناً شوهر خواهر ثقةالاسلام هم بود . دراین‌کتاب اسمش بسیارآمده ارشتناب‌ملك‌خودبوده‌است .

۴۹ میرزاداودآقا ،که از علماء بود ، پسرعمو و بمناسبتی برادر ثقةالاسلام و وصی اواست ، دراواخر عمرش درمراغه سکونت داشت .

۵۰ میرزا عبدالرحیم که بعد خلخالی‌هویت یافت، واز برجستگان آذربایجان می‌بوده است .

۵۱ علی مسیو ازرجال معروف مشروطه‌طلب وخود آتشپاره انقلاب بوده ،او

درتشکیل مرکز غیبی وحسن استفاده ازآن مشهور است ، او را جلد دوم حیدر عمواوغلی میتوان دانست . اوچهارپسر داشت که سه‌تای آنها شهید شدند . دوتاروزعاشورابه‌دارکشیده شدندویکی همراه باقرخان‌درکرمانشاه کشته‌شد . خانه‌اش راهم ویران ساختند .

۵۲ صمدخیاط ازانقلابیون بی‌پروا بود ،مسبب قتل‌حاج قاسم اردبیلی شمرده شد .بعد بدست شجاع‌الدوله معدوم گردید .

۵۳ قلعه‌وان باشی ـ مأمور تاسیس انجمن درمراغه وپیشرفت مشروطه‌درآنجا شد ولی از بی‌تجربگی وهوسناکی افتضاحی بارآورد که مایه‌سرافکندگی گردید ، ستارخان خواست اورابدست خود بکشد تاتنبیه‌شود،نگذاردند.

۵۴ هرسه ازتندروان مجاهدان بودندکه‌کارهای حاد می‌کردند . احمدنقاش
۵۵ همان است که طرح تصفیه صدنفری از امهات مستبدین‌رابه‌کمیته‌انقلاب
۵۶ پیشنهادکرد تاریشه رابسوزاند ولی‌ردشد،بعداز آمدن شجاع‌الدولهٔبتبریز وتسلط اوبر آزادیخواهان ، گرفتارگردید ، دست‌وبالش‌را بستندوبجلوی سگ معروف وموسوم به «آلاباش» انداختند که تکه وپاره‌اش کرد .

۵۷ بعداز انتشارکتاب «زندگی‌نامه‌شهید» بهشتی نامی‌نوشت : غیرممکن‌است ثقةالاسلام بایك‌کلمه اولماز تسلیم شود او نفهمیده بود که‌ثقةالاسلام «قلنج‌آقا» نبوده است که شمشیر بکشد ودرکوچه‌ها شاخسینی بگوید .

۵۸ میریعقوب ازمجاهدین جدی‌وجنگی بود، مأموریت تصفیه برخی‌ازمخالفین سرسخت به‌اوواگذار میشد،همانست‌که دراجرای مأموریتی‌درقریه‌تلخاب، محمدکریم‌خان حاکم هشترود راکه مستبدسخت‌گوشی بوده ومانع‌ازحمل غله به‌تبریز شده بود ، باگلوله ازدهانش زد وباهمراهان خودگریخت .

۵۹ بیوکخان پسررحیمخان چلبیانلو بود ، همانستکه مأمور تصرف تبریزو ازبین بردن مشروطه شده بود ولی نتوانست ، مفتضحانه عقب نشست .

۶۰ مجدالسلطنه از رجال آذربایجان بود ، در ارومی حکومت می‌کرد وبعد از درآمدن قشون عثمانی به‌تبریز ، عثمانیها او را بجای محتشم‌السلطنه اسفندیاری والی آذربایجانش کردند .

۶۱ رشیدالملك (نقی‌خان) بعداً سرداررشید لقب‌گرفت ، درآوردن‌محمدحسن میرزابه‌تبریز کوششی بسیارکرد . بعدازصمدخان شجاع‌الدوله ، اوحاکم تبریز شدولی‌چون دست‌نشانده‌روسهای‌تزاری شناخته‌شده‌بود،آزادیخواهان اورا در زنجان موقع رفتن به‌تهران ترور کردند .پسرش مرحوم تقی‌خان رشیدالملك که‌ازبازنشستگان وزارت راه‌بود بمن‌گفت : بدستورمحمدحسن میرزا ولیعهد اورا ترورکردند ، ولی مدیرالدوله اصانلو میگفت:اشتباهاً بعوض یکی از خوانین ذوالفقاریها کشته‌شد که شباهت نزدیك داشته است .پسرش‌میگفت : وقتی مخبرالسلطنه مرا بحضور برد ومعرفی کرد . فرمودند پدرش را می‌شناختم ، سال اردو کشی یپرم و سرداربهادرعلیه شاهسونهااوحاکم اردبیل بودوچون من‌بموقع رسیده‌وشاهسونهارابه‌شصت بسته یپرم را از مرگ‌ومحاصره نجات داده‌بودم مهربانی زیادی‌بمن‌کرد و وتقدیرکافی نمود : زیرا یپرم دردرهٔ محصورشده ، فشنگش پایان‌یافته‌بود وده‌تیر خالی‌را درهوا تکان میداد .

۶۲ همانست که مأمور ترور ناطقین برجسته مشروطه شد و از نوکران‌مورد اعتمادمحمدعلی‌شاه بوده است .

۶۳ مقتدرالدوله شاهزاده بود که قبل از ورود فرمانفرما به نایب‌الایـالـه‌گـی

منصوب شد

۶۴ هردو از خوانین قرهداغ بودند ، اول مشروطهخواه بعد دشمن مشروطه و بعد تسلیم دولت مشروطه شدند ، حاج فرامرزخان قیافه و ریش رستمی داشت که ریشش تانافش می‌رسید،اغلب به‌حکومت ولایات درجه ۳ اعزام می‌گشت ، باهمه بی‌سوادی حرفهای حسابی می‌زد مثلاوقتی نامه‌ای یا عرضحال با عناوین والقاب معمول‌قدیم می‌رسیدومنشی‌میخواست بخواند می‌گفت«سرنـایش رانزن‌مطلبش رابخوان» زیرناسین‌چالما، سوزین اوخی

۶۵ در اسلامبول زندگی کرده روشنفکر و ناطق شده بود ، از خانواده«امین» های تبریز است که‌بعداً ازمشروطه‌خواهی عدول‌کرد ومرتد شناخته شد .

۶۶ حاج‌قاسم اردبیلی که‌در صفحه ۵۵ عنوان مطلبی شده ازدهداران‌وگندم ـ داران تبریز بود وتاریخ مشروطه اورا آنچنانکه باید معرفی کرده است .

۶۷ آقالیق ـ جائیست که آقای خانواده آنجا می‌نشینند وبرتق وفتق‌می‌پردازد یعنی‌اطاق بیرونی ثقةالاسلام.

۶۸ از آزادیخواهان اسلامبول دیده آذربایجان بود ، نطقهای بسیار مهیج و آشوب‌خیزانه می‌کرده وتاماجرای پارك‌اتابك همراه با ستارخان بوده‌است گویانطق آتشین اوباعث تحریك مجاهدان شده وموجب زد وخورد بیـن دولتیان وفدائیان محصور درپارك‌گردیده است .

۶۹ اسم محله‌ای درتبریز است .

۷۰ درصاحب‌الامراست ۷۱ـحکومت‌محلی‌را تقویت بکنند

۷۳ـمنظورامام‌جمعه‌خوئی‌است که‌ازطرف‌علمانماینده‌دوره‌اول‌درمجلس‌بود؛ بزرگ‌خانواده‌امامیهاست‌وپدر نظام‌الدین جمال‌الدین‌وجوادو نورالدین .

۷۴ مهدیقلی مخبرالسلطنه که‌درسطر ۵صفحه ۶۹ آمده معروف است وشناخته شده کامل ومولف کتاب خاطرات وخطرات ـ او ازوزارت پیشه‌ها بوده و هفت‌سال رئیس‌الوزراء شد،این اولین بارمأموریت‌اوبه‌والی گری آذربایجان است. که‌بمحض اینکه مجلس بتوپ بسته شد معزول گردید وازآنجاراهی اروپا شد . بعد از پیروز شدن انقلاب باردوم به آذربایجان آمد واعـزام سردار وسالار را به‌تهران مسبب شد ، بار سوم در زمان قیام شیخ‌محمد خیابانی آمدکه‌موجبات خاموشی قیام وقتل خیابانی‌رافراهم‌کرد .

۷۵ میرزا محمدعلی خان غیر از «تربیت» نـمی‌توانـد باشد که‌بامخبرالسلطنه مذاکره می‌کند وخود ازاعضای نافذانجمن بوده است

۷۶ لقب اجلال‌الملك را انجمن به‌اجلال‌الدوله تبدیل نمود ، مرد آزاده بود وغیور وایستا، باتمایلات‌آزادیخواهانه،پدر او اعتضادالممالك لقب‌داشت از عمر طولانی برخوردار شد ، بطوریکه طنزسازان تبریز گفتند وروزنامه ملانصرالدین نوشت«کل‌شئی هالك‌الی اعتضادالممالك».. بعدازفوتش که در ۹۵سالگی‌رخ‌دادگفتند«حتی اعتضادالممالك»بعداز واقعه عاشورای ۱۳۳۰ قمری که‌صمدخان شجاع‌الدوله وارد تبریز شد و حکومت آذربایجان را قبضه کرد وبگیر و ببند آغازید ، اجلال‌الملك حاکم ارومیه (رضائیه) بود ، چون بمناسبت خویشی با حشمت‌الدوله والاتبار وخدمات سابقش‌در درتهران وتبریز نفوذداشت‌ونیزامنیت رضائیه مورد احتیاج شجاع‌الدوله بود وازطرفی با پدرش‌دوستی‌خیلی قدیمی وهم مکتبی داشت لذاحکومت اوراتأییدکرد .

در خـاطرات آقای محمد فیضی از قول پدرش که از همکاران اجلال‌الملك بوده آمده است :شجاع‌الدوله بـرای او یـك حلـقه انگشتر الماس‌ویك‌شمشیر فرستاد وازاوخواست، امیرحشمت نیساری‌را که ازتبریز

خارج شده وعازم تهران بود وبعد ناچار بەعثمانی رفت ،گرفته وبەتبریز اعزام‌دارد، اجلال‌الملك ظاهراً اقداماتی کرد ولی جدی‌نگرفت وچون‌قلباً ازکارهای شجاع‌الدوله علیه آزادی‌دلخوشی نداشت انگشتر رادرحضور نمایندەوالی بەتوی اصطخر آب پرتاب کردوشمشیر راباپیغام اهانت آمیز پس‌فرستاد ونامه‌ای تندی نیز بەشجاع‌الدوله نوشت .
شجاع‌الدوله که‌ناراحت شده بود،بخاطر هم مکتبی با پدرش عکس‌العملی نشان نداد مگرشخصاً بەخانه پدر رفت ونامه‌را بدست او دادو گفت : ببین پسر «زوبالاغت» بەمن چه نوشته است ؟ اعتضادالممالك که مرددانشمند وبزرگواراز موجهین‌بود باخونسردی گفت ، شجاع‌الدوله بنشین‌غلیانت رابکش، اینها «قورقودق» هستند وهنوزعقلشان‌کامل نشده‌است .موضوع رامنتفی ساخت .

این اعتضادالممالك معروف بەحاجی وکیل طباطبائی ویك‌پسرش نیز بهمین‌نام‌حاکم دهخوارتان بوده‌است درنوشتن تاریخ تبریز ،نادرمیرزا راتشویق و کمك‌مالی هم کرده است .

۷۷ ایت خلیل ،بمعنی «خلیل سگ» است ، ازافراد ناباب وشرور و خطرناك بوده کارهای زشتی از اوسرزده ، بروایتی اورا کشنده‌محمدخان کدخدای امیرخیز دانسته‌اند ، عاقبت بدست مخبرالسلطنه از بین رفت بـه‌کتاب «خاطرات وخطرات »رجوع شود ،کدخدای مزبور نظم‌الملك لقب داشت وپسرش‌علی‌اکبرخان جاویدان«نجم‌الملك» ازاعضای‌اداره‌گمرك بود .

۷۸ رفیع‌الدوله(امیرفیروز) پدر ساعدالملك رفیعی‌بودکه از همکاران‌شجاع‌ـ الدوله شد ،بعدیکی از فرزندان‌اوباپیشه‌وری‌همکاری‌کرد .

۷۹ اعتمادالدوله ، همان است‌که درزمان تسلط روسهای تزاری حاکم ارومیه

بود، خوشرقصیها وظلمها کردهبعداز رفتن‌روسها بزور دموکراتهای‌خیابانی تبریز به‌محاکمه کشیده شد ، وکیل متظلمین واهالی میرزاجوادخان‌ناطق بود که اورا مستأصل‌ومحکوم کرد باتفصیل زیادی‌که در اینجا نگنجد .

۸۰ دلیل این‌کار امام‌جمعه‌بعلت نقاضتی‌بودکه باوجود قوم خویشی با مجتهد داشت وخودرابزرگترمی‌انگاشت .

۸۱ یحیی که‌اسمش‌مکرر‌دراین‌کتاب‌آمده‌پسر بزرگ ولی جوانمرگ‌ثقةالاسلام شهید است .

۸۲ صاحبدلان این آقااحمدرا «کاورش» انقلاب دانسته‌اند .

۸۳ بصیرالسلطنه از ملاکین و اعیان تبریز بود و شوهـر یکی از خواهـران ثقةالاسلام شهید .

۸۴ ازبقاع‌متبرکه‌ومعروف‌در تبریز است وآرامگاه ثقةالاسلام در آنجامیباشد.

۸۵ تکیه‌حیدر-ازنقاط‌معروف‌تبریزبودکه‌افراد ناباب درآنجازیادپیدامی‌شدند، تبریزیها مثلی داشتند که آدم‌خوب در تکیه‌حیدر چه‌کار دارد ؟ «دوزآدم حیدتکیه سینده‌نه‌قیریر؟»

۸۶ قاری‌گرپیسی -پل‌پیرزن‌راگویند . در سال‌های اخیر پل جدیدی درجنب او ساخته‌اند وپل‌قدیمی متروك مانده است .

۸۷ تاجر باشی روسها بود ازسران خانواده پناهیهای تبریز .

۸۸ شجاع‌نظام‌مرندی- درتاریخ مشروطه معروف است‌که با نیروی خودتبریز را درمحاصره داشت صدای تفنگ اوو صدای تفنگ دستیارش محسن‌خان گوژپشت شناخته‌ومعروف‌بوده وموجب قتل کسان بسیاری شد ،اماعاقبت

بابمپ حیدر عمواوغلی که بعنوان بسته‌جواهرات‌جعلی برایش فرستاده‌بود خودش‌وپسرش متلاشی شدند واطرافیانش زخمی گردیدند .

۸۹ معین‌الرعایا پسر مشیرالرعایا وداماد عدل‌الملك بوده بازارچه مشیر رادر تبریز پدرش ساخته بوده ، خود ازرجال آذربایجان بود بـه‌وکالت مجلس نیز رسید، پسرش ابوالحسن‌صادقی است که‌بمقاماتی‌هم رسید .

۹۰ صفحه ۷۷ ـ سطر۲۳ ـ سیدحسن شریف‌زاده ازناطقین پرشور مشروطه‌بود ودر ۲۷رجب ۱۳۲۶ ترور شد .

۹۱ دیهی است نزدیك تبریزکه باکسر «ر» تلفظ می‌شود .

۹۲ صفحه ۷۸ ـ سطر ۷ ـ میرزا علی‌ـنقی از رجـال آزاده و خوش مشرب و طنزگوی تبریزبود. پسربزرگش جوادگنجه‌ای بودکه‌تامعاونت مجلس‌هم رسید، برادرکوچکترش مهندس رضا گنجه‌ای معروف به « باباشمل » که روزنامه فکاهی باین‌نام منتشر می‌کرد . برادربزرگ از بنیادگذاران حزب «آزادگان» بود ودوستدار جدی‌کسروی ولی‌برادرکوچکتر در روزنامه‌اش باوی معارضه داشت‌که تفصیل آن وجوابی‌که کسروی داده زیاد است و کتك خوردن مرحوم سرمدی ازرزمندگان کسروی شنیدنی است .

۹۳ کلانتر ـ منظور ازبرادران شریف‌الدوله ومعزالدوله است‌که ازرجال آزاده تبریز بوده و بازماندگانش نیزچنان بوده‌اند . البته نباید با شریف‌الدوله بنی‌آدم اشتباه شود .

۹۴ سعیدسلماسی از آزادیخواهان بنام وصاحب‌سیف والقلم‌ونطق بود وجنبه تئوریسینی داشت وازکلمات اوست«دائماانقلاب،دائما انقلاب»محمودغنی زاده‌شاعرونویسنده‌معروف‌بعدازشهادتش‌درحق‌وی‌گفته‌است«کبرانین‌شهید

والاسی- روح ایران سعیدسلماسی بدیهی است سعید معروف به‌اردوبادی غیرازاین‌است‌که اونیز نویسنده وروشنفکر بوده و کتاب «تبریز مه‌آلود» اثر اوست .

۹۵ جزئیات جریان قتل این کسان در نامه حاج‌میرزا آقا فرشی آمده که در مرداد ۲۵۳۵ بتوسط اینجانب در مجلهٔ نگین چاپ شده است . بابی‌گری از ۱۵۰ سال قبل وسیله تهمت است.

۹۶ داستان خوابانده شدن بیرقهای سفید ازشاهکارهای ستارخان است ، توسط اینجانب چندمقاله دربارهٔ آن تحریر یافته است . به‌کتاب «دیدار همرزم ستارخان» مراجعه شود.

۹۷ چگونگی حمایت آن روز ستارخان از خانه حاجی مهدی کوزه‌کنانی با آوردن عین نامه‌های متبادله بین ستارخان و باقرخان در کتاب «دیدار همرزم ستارخان» آورده شده است.

۹۸ حاج‌میرقربان کج‌پزکه جای شیخ‌سلیم را بروسها نشان داد و جلو جنازه شهید را گرفت. که‌درسیدحمزه‌دفن‌نکنند.

۱۰۰ حاج‌علی‌اصغرمعروف‌به‌شجاع‌الملکی‌ازتجاربوده‌وپیشکار شجاع‌الملك‌باید جد شجاعی‌ها باشد . شجاع‌الملك دیگر جهانگیر خان نام داشته که تفنگدارباشی شجاع‌الدوله بود و مباشر املاك‌او و ساکن مراغه . تقی - حمید - مجید - حبیب برادران شجاعی ازخانواده شجاع‌الملکی هستند .

۱۰۱ مترجم گفته بود : وقتی گنسول‌روس این حرفهارا ازستارخان شنید، بلند شد و گفت:

«این مرد دیوانه است» ولی ما آن‌را به‌ستارخان ترجمه نکردیم.

۱۰۲ ازمأمورین دولت بوده است.

۱۰۳ مجلل‌السلطان، ازاعیان تبریز بود واغلب به‌حکومت ولایات میرفت وگاه از جانب خود نایب‌الحکومه میفرستاد. در زمان والی‌گری مخبرالسلطنه حکومت هشترود وقوریچای‌را به‌وی دادند، زن عالمه‌ای در تبریز مدرسه ناموس داشت ازمتنفذین بود وازمتدینین‌معروف، به‌مخبرالسلطنه مراجعه می‌کند نیابت حکومت‌را برای داماد خود آصف‌الدیوان نامی، می‌گیرد، بعداز سه‌ماه آن‌حکم نقض می‌شود نیابت مجلل به عبدالله‌خان سالار عشایر از اهل آن ولایات داده می‌شود. مدیره مدرسه به‌مخبرالسلطنه مراجعه و می‌گوید: این کار شما برخلاف قانون است، مخبرالسلطنه جواب میدهد «قانون کلماتی است که از دهان من خارج می‌شود. بهتر است به‌مجلل مراجعه‌کنید...» مجلل‌السلطان می‌گوید: خانم داماد شما چیزی نداده‌بود ولی سالار عشایر یك‌خروار کره وچندرأس گوسفند ویك‌قالیچه و پانصد تومان نقد به‌آبدارخانه والی‌تقدیم‌کرده بود.شما بودید، چه می‌کردید؟

۱۰۴ مجیدالملك نیز از اعیان تبریز بود، مستغلات زیادی داشت، از جمله مغازه‌های مجیدالملك در تبریز معروف است، لاله‌زار تهران محسوب می‌شد. پسرش نیز مجیدالملك لقب داشت وتاسال ۱۳۵۳ شمسی زنده‌بود وعضویت کلوپ «روتهاری» تبریزرا داشت. آن مغازه‌ها اکنون مخروبه‌و مندرس شده واز گردونه خارج است.

۱۰۵ قاسمخان امیرتومان معروف به‌والی اولین کسی است که قبل از آغاز مشروطه به تبریز کارخانه چراغ برق آورده و در حوالی مغازه‌های

مجیدالملك نصب کرده بود، منظور از« چراغخانه » کارخانه برق مزبور است .

۱۰۶ حاج ظهیرالممالك ازاعیان تبریزبود که‌اورا میرزاتقی **صدردیوانخانه** می‌گفته‌اند .

۱۰۷ سردارنصرت لقب جدید رحیم‌خان چلبیانلو بودکه بانیروی چریکی خود تبریز را به‌محاصره داشت. چون رحیم‌خان قرجه‌داغی بود ، به‌ستارخان پیغام می‌دهد که توهم قرجه‌داغی هستی منهم . ما نباید بخاطر اموال تبریزیان باهمدیگر بجنگیم، ستارخان می‌گوید من بخاطر قانون وحریت می‌جنگم نه‌برای اموال تبریزیان .

۱۰۸ کتابخانه تربیت که بعد به « قرائتخانه تربیت » موسوم شد ، بوسیله میرزا محمدعلی خان تربیت و دوستانش ازقبیل تقی‌زاده و حکاکباش و میرزا حسین‌خان عدالت در ۱۳۱۷ هجری در تبریز تأسیس وبعد از ۱۳۴۰ هجری به معارف واگذار شده و تا کنون دوبار برای آن تجدید ساختمان کرده‌اند وحالیه ۸۰سال ازعمرآن می‌گذرد . کتابهای خوبی در آنجا جمع شده و باآنکه امکان استفاده ازآنها آسان نیست معهذا تعداد مراجعین به‌آنجا درسال از سی هزارنفر تجاوز می‌کند.

۱۰۹ گنسول روس میخواسته بگوید مادام که دردست مشروطه خواهان متهم به به«بابی» بود، درامن بود ولی‌همینکه بدست قشون « اسلامیه مستبده » افتاد، زیرورو گردید.

۱۱۰ باقتضای ناامنی زمان **دربند** به‌کوچه‌ای گفته می‌شد که چند خانوار از یك‌فامیل وطایفه درآنجا خانه داشتند و سرکوچه نیزدروازه‌ای بود که

شبها بسته می‌شد وروزها باز می‌گذاردند .

۱۱۱ حاجی‌ملاباشی جدبزرگ مولویهای تبریزاست که بعدتدریجاً به‌تهران آمده درپایتخت زندگی فراهم کردند.

۱۱۲ میرزا فضلعلی آقای مولوی که در ردیف ۲۶ آمده از نمایندگان دوره اول‌مجلس بود، ازشخصیتهای علمی آذربایجان محسوب می‌شد، تألیفات ذیقیمتی داشته و صاحب کتابخانه خصوصی نیز بوده که قطعاً درآن روز بغارت‌رفته است و خدا میداند که باآن کتابها چه کرده‌اند . درباره این شخص کتاب دانشمندان آذربایجان قابل ملاحظه است.

۱۱۳ رشیدالملك که‌همان‌سردار رشیدباشددرردیف۶۱ معرفی شده‌ولی اقبال‌لشگر ازاعیان تبریزاست که باطناً مشروطه‌خواه بوده است.

۱۱۴ حاج‌شیخ علی‌اصغر لیلاوائی ازعلماء مشروطه‌خواه بود ناطق وموعظه‌گر، روسهای تزاری اورا ربودند وبردند ودیگری خبری ازاو بدست نیامد.

۱۱۵ حاج جلیل در ردیف ۲۳ معرفی شده است . جزئیات را در کتاب «دیدار همرزم ستارخان » باید خواند

۱۱۶ سپهدار (محمد ولیخان تنکابنی) شناخته شده است . درباره مراجعت اواز تبریز و مشروطه خواه شدنش باید یادداشتهای سیاح ونیز کتاب سالار فاتح ملاحظه شود عجیب است که انسان درآن واحد دوچهره از خودنشان دهد سالار فاتح. می‌نویسدسپهدارازتبریز مراجعت‌کرد وپسرش را جای خودگذاشت ولی اونیز نمی‌جنگید ومی‌گفت : من بجنگم که‌امیر بهادر وزیرجنگ بشود ؟ .. ابوالفضل‌قاسمی‌دریکی ازکتابهای خود اورا «رهبر نقابدار آزادی» می‌نامد .

۱۱۷ شیخ اسماعیل هشترودی از مشروطه‌خواهان بود ودرآن‌راه‌زحمتهاکشید

ودردوره اول‌نمایندگی مجلس را داشت ازاو دوفرزند نامدار مانـد یکی ضیاء هشترودی بودکه‌اولین‌بار نیمای یوشیج‌وپروین‌را او بجامعه معرفی کـرددیگری پرفسور دکتر محسن هشترودی مایه افتخار ایران‌که دراین تاریخ‌هردو فوت کرده‌اند.

۱۱۸ ناظم‌الدوله‌دیبا،از اعیان وملاکین تبریز بوده وهمان‌است‌که‌دردوره‌ریاست وزرائی ممتد مخبرالسلطنه‌معاون ایشان بود . تااواخر عمرش‌که‌درتهران اقامت داشت‌وجودش مورد استفاده افراد خانواده مامی‌شد ؛زیرا درحدود سال‌های ۱۳۲۳ یا ۱۳۲۴ هجری پدرم دیه زادگاه نگارنده را که‌چندپشت مالکیت‌آنجارا داشت‌بعلت وجود اختلافات خطیرخانوادگی به‌ناظم‌الدوله فروخت وخوددردیه دیگری در نیم‌فرسخی آنجا سکونت اختیارکرد .دو سه‌سالی‌آن‌دیه درمالکیت‌ایشان بود ، سالی‌که‌برای اولین‌بار جهت‌سرکشی و گذراندن تابستان بدانجا آمده بود ، در نتیجه تیراندازی به‌مرغابی ، دچار سهوی شد وباپیش‌آمد ناگواری روبروگردید . فوراً ازپدرم‌استمداد نمود تا آن غائله‌رارفع‌کرد. امامرحوم ناظم‌الدوله ازادامه مالکیت درآن دیه دلگیر می‌گرددومجدداً دیه را بابهای نازل‌تری به پدرم مستردمیکند پدرم نیزکه دیگر با اختلاف خانوادگی سابق مقابله نداشته ومـوضـوع منتفی شده بوده ، مجدداً به‌آن دیه برمی‌گردد و ماندگار می‌شود .ناظم‌ـ الدوله نیکی‌پدرم‌را همیشه بخاطر داشت وازافراد خانواده ماحمایت‌میکرد ناگفته نماند که‌آشنائی آن‌مرحوم بامخبرالسلطنه در آخرین مأموریت او به آذربایجان ورفع‌غائله خیابانی پیدا شده بود .

۱۱۹ معلوم می‌شود انگلیسها از ادامه انقلاب راضی نبوده‌اند والا درخـواست صلح نمی‌کردند

۱۲۰ منتصرالدوله ازرجال تبریزبوده .

۱۲۱ اینجنگ ، از جنگهای قهرمانانه و ابرگردانه ستارخان سردار ملی بوده که‌تاریخ مشروطه تفصیل آن‌را نوشته است ،چندسال بعد از آن نبردیکی از سواران سردارماکو بیکی‌ازمجاهدین وارددرآن جنگ گفته بود ؛هنوز صدای شیون آسای تفنگهای مجاهدین که‌گلوله را تگرگ‌وار بر سرما می‌ریخته‌اند ازگوشم خارج نشده است .

۱۲۳ چون جوانان‌گرجی وطن خودراترك گفته ، به‌ایران آمده درجنگ‌مشروطه شرکت داشتند ودور از خانواده خود میمردند لذا باجنازه آنها پاسداری بیشتر می‌شده‌است .

۱۲۴ گنسول‌دولت‌عثمانی‌را«شهبندر»وگنسول‌خانه را «شهبندرخانه»میگفته‌اند

۱۲۵ سالار ارفع باوجودفرزندی نظام‌العلماء درطرف دولت‌قرارداشته است

۱۲۶ نظام‌العلماء از رجال مهم تبریز بوده ومعروف‌تراز آن است‌که در اینجا معرفی‌شود ، حتی‌بغلط بنام وی داستانی‌ساخته‌اندکه روزی‌در انجمن‌گفته شده «نظامنامه نمیخواهیم»ومردم بیرون وشنوندگان حاضر درحیاط‌تصور کرده‌اندکه‌می‌گویند «نظام‌العلماء را نمیخواهم» و لـذا ریخته خانـه‌اورا غارت کرده‌اند حتی شایعه بقدری قوت داشته که دردهان رجال ایران نیز دهن‌بدهن‌می‌گشته است .

چنانچه درسال‌های‌اخیر آقان سعید وزیری نماینده سابق مجلس مقاله‌ای در این باب نوشت ودر اراده آذربایجان چاپ کرد ومن جواب

داده ورفع سوء تفاهم نمودم ،اگرچه‌قبلا رنجیده بود بعد پوزش‌خواست‌و گفت : این‌حکایت را ازقول دائی‌ام مدیرالدوله اصانلو نوشته‌بودم ..باید گفت :ماجرای‌غارت خانه نظام‌العلماء درسال ۱۳۱۴ هجری‌بتحریك‌باطنی محمدعلی‌میرزا بوده‌که امیرنظام‌گروسی‌هم‌نتوانست‌ازآن‌غارت‌جلوگیرد. بااینکه شخصاً تفنگ دردست گرفته و بسنگر نشسته و علیه غارتیان تیر اندازی می‌کرده است . مع‌هذا بمحض آگاهی از تحریك زیرپرده سنگرش را رهاکرده است .

دراین دعوا خانواده ثقةالاسلام ، بویژه پدر شهید ، نظام‌العلماء را ازمرگ نجات‌داده وازشهرگریزانده‌اند .

کوتاه سخن‌نظام‌العماء مردمقتدر وریشه‌دار وشاخه‌داری بوده‌که درباره تسلط همه‌جانبه او به‌ادارات دولتی ومشاغل مهمه واشغال پستها بوسیله ایادی خود ، طنزگویان تبریز خوابها دیده و خیال‌ها پرداخته و جوکها ساخته‌اند که در اینجا نگنجد .

۱۲۷ مرحوم شهید همه‌جا درنوشته‌های خود بجای «بیست هشتم ماه جاری» یا «بیست‌چندم فلان ماه» می‌نویسد ۲۸ماه یا ۲۵ ماه که‌خواننده خیال‌میکند مدت ۲۸ماه‌ازسمت‌قراملك هجوم‌می‌کرده‌اند درصورتیکه نحوه بیانی‌زبان محلی را منعکس می‌نموده است که‌می‌گویند « ییرمی‌سکزی‌آی فلان عمل انجام شد»

۱۲۸ اسم محله است

۱۲۹ شهرکی است درپنج فرسنگی تبریز .

۱۳۰ درردیف ۱۱۶ آمده بیشتر براثر القآت مشروطه‌خواهان اوراهش را تغییر

داده است تافشار تهران‌نسبت به‌تبریز به‌دوجبهه تقسیم‌شود، وشده‌است.

۱۳۱ نام والده مقامی ثقةالاسلام شهید است ، زنی بوده ایلخانی زاده و مدیره

۱۳۲ حسین‌خان باغبان در تاریخ مشروطه «شیردل» معرفی شده ، اوباغبان حاج میرزاآقا فرشی‌بوده وبوسیله‌تلقینات اوروشن‌شده‌وقدم به‌مجاهدت گذارده ازفدائیان بسیار دلیر وجنگنده ازکـار درآمـده وبـارها ستارخـان را از «تنگناها» نجات داده است . تبریزیان بعداز مرگش‌شعرها ساخته‌وسرودها نواخته‌اند .

۱۳۳ قلعه‌وانباشی سابق سوار و راهدار گمرك بوده بعد وارد فدائی‌گـری شده بود ، درمراغه شکست خورد ، درردیف ۵۳ معرفی شده است .

۱۳۴ علی‌خان‌همان ارشدالدوله‌است‌که درامامزاده جعفر تهران ازقشون‌مشروطه شکست خورد ودرمحکمه صحرائی تیرباران شد . کسروی مینویسد«بامغز پرباد برای شکستن تبریز آمده بود.»

۱۳۵ جنگ قره‌ملك معروفترین جنگهای ستارخان است‌که میگویند با دوربین نگاه‌کرد ، دید صمدخان شجاع‌الدوله غلیان می‌کشد : گفت : میخواهم ازسر غلیانش بزنم باخودش کار ندارم همینکه زد وسرغلیان افتاد ،صمد خان بلند شد وگفت : حرکت کنیم این خود ستار است که تیراندازی می‌کند وآن‌نقطه رابسرعت تخلیه‌کردند .

۱۳۶ این وجوهات برای مصارف نیروی ملی‌دریافت میشده‌است .

۱۳۷ از آزادیخواهان بنام وباعرضه درانقلاب مشروطه بوده است

۱۳۸ باید این نکته مهم راکه تا کنون در تواریخ مشروطه منعکس نشده است ، دراینجا بیاورم که براساس قراردادجنگی وحزبی محرمانه‌ای که «رستوم»یا «رستم» نماینده‌اعزامی‌داشناکسیون به‌ایران با زعمای مشروطه (تقی‌زاده-مستشارالدوله وغیره) درتهران قبل‌از خروج محمدعلیشاه علیه مشروطه بسته بودند، عده‌ای‌ارامنه‌مأموریت داشته‌اندکه برهبری‌یپرم‌خان درکسب آزادی ایران همکاری‌نمایند ، که‌کردند واثروجودی زیادی داشتند ازجمله آنها «سدراك» نام در تبریز بوده‌که از مشاورین نزدیك ستارخـان بشمار می‌رفت .

۱۳۹ میرزا اسماعیل نوبری ازآزادیخواهان آتش زبان بودکه درنطق‌وبیان از زبردستان، صدای نعره آسائی داشت ومنطق برنده ،عده‌ای اورا «دانتون» لقب‌داده‌اند عده‌ای «روبسپیر»زیراکارهایش توام‌باترورو‌خون‌ریزی بود، قیام خیابانی را ترورهای او تسهیل کرد . اواخر عمرش در همدان‌بطور تبعید زندگی می‌کرد ، عاقبت لکه قاچاقچی‌گری بردامنش نشانـدندوبد نامش کردند .

۱۴۰ صاحب‌جمع از اعیان تبریز ومورد اعتماد دربار قاجاریه بود که‌درمعیت محمدعلی‌شاه به‌روسیه رفت بعدها درتهران متمکن شد .

۱۴۱ دراین‌خصوص مقاله مشروح اینـجانب در شماره مرداد مـاه ۱۳۵۵ مجله «نگین» خوانده شود .

۱۴۲ نگارنده درکتاب «زندگی‌نامه‌ثقةالاسلام شهید»رفتن ایشان رابه‌میان اردو ورشادت‌واستقامتش را بدریا رفتن‌پیرمردماهی‌گیرموضوع کتاب‌همینگوی آمریکائی تشبیه‌کرده‌ام‌که بحث‌جالبی شده است،

۱۴۳ منشی خصوصی ومحرم ثقةالاسلام شهید بوده است ودرعین‌حال شاعـرو سازنده ماده تاریخ برای شهادت‌شهید .

۱۴۴ درتبریز «میرهاشم‌خان» معروف بوده وبعد از ستارخان وباقرخـان مـرد شماره سوم محسوب میشده است ، پدر سرتیپ هاشمی فعلی است که در تبریز ساکن است وایام بازنشستگی و کهولت را می‌گذراند و از افسران لایق ارتش بوده است.

۱۴۵ مرحوم ثقةالاسلام ازکثرت‌گرفتاری‌که داشته نخواسته بجزئیات بپردازد، ازروی مطلب باپرش عبورکرده است ،تفصیل این جنگ«در زندگی نامه شهید» آورده شده‌است

۱۴۶ منظورش سرتیپ امان‌الله میرزا جهان‌بانی ضیاءالدوله است‌که بالاخره‌به گنسول‌خانه انگلیس پناه برد ودرآنجا خودکشی‌کرد.

۱۴۷ صمدخان آن‌روز دربیرون شهر تبریز بود وباملت می‌جنگید وشهر را از یك‌طرف درمحاصره داشت .

۱۴۸ غره‌وسلخ برای‌اول وآخر ماه‌گفته می‌شد . در بندر دیلم از توابع بوشهر سلخ را «ماه‌نشین» و غره را «ماه زن» می‌گویند . . هردو واژه خوبی است .

۱۴۹ بزرگ‌ خاندان صدرالاشرافیهای تبریز بوده و زمانی رئیس عدلیهٔ تبریز هم شد .

۱۵۰ جزئیات‌این‌جنگ‌حماسی راشادروان کسروی درتاریخ ۱۸ ساله‌آذربایجان

آورده‌و منهم در کتاب «زندگی نامهٔ ثقة‌الاسلام‌شهید» تکمیل کرده‌ام ، ولی خود شهید بعلت ناآسودگی روانی وناراحتی‌فکری جریانات راشتابزده وخیلی فشرده نوشته ،گوئی هنوزاز جزئیات اتفاقات خبر نداشته است، حق هم با اوبوده، زیرا دریك‌روز طوفانی که حوادث‌رگبار مانندبسرتبریز میریخته‌است ؛ یکنفر نمی‌تواند همهٔ‌اتفاقات‌رابنویسد ، بازهم باید بهمت او نازید که‌توانسته‌است در میان دریاگرفتاری‌وحرکات‌مذبوحانه‌ودوندگی روزانه، قبل‌ازآنکه بخواب رود،شنیده‌های آن‌روز را بنویسد ونگاهدارد تابلکه روزی‌بکار آید . امااز‌لحن‌عباراتش‌پیداست که‌مایل بجنگ نبوده ویك‌چنین‌درگیری نابرابرراصلاح نمی‌دیده‌است،بااین‌حال وخامت اوضاع دامنش را گرفت .

۱۵۱ برای رعایت مصلحت سیاسی و برای اینکه مدرکی بدست مدعی ندهد ، جریانی راکه دیگران درچند صفحه نوشته‌اند ، آن‌مرحوم دریك‌جمله‌بیان داشته است «سالدات نیزکشته می‌شد وعقب می‌نشست .»

۱۵۲ کسروی مینویسد : فرمانده قوای وارد ، کلنل دژخوئی بوده بدون آنکه نقشه‌ای دردست داشته باشد شهررا سبکسرانه توپ باران می‌کرد و پیش می‌آمد .

۱۵۳ منظور ممقانی بزرگ مجتهد معروف بوده‌است .

۱۵۴ تیول نوعی از املاك بود که از طرف شاه به اشخاص داده می‌شدکه ملك او باشد ولی بعد از مشروطه شدن بیشتری ازآنها برگشت داده میشد.

۱۵۵ منظورش محمدعلی میرزا ولیعهد است که‌هنوز درتبریز بوده است.

۱۵۶ از اقوام ثقةالاسلام بوده و در سال ۱۳۳۰ در پای‌تخت روسیه سفیر ایران بود .

۱۵۷ معالی‌یاابوالمعالی‌پسر عزیزکرده شهید بوده‌که بعد به‌اروپا برای تحصیل اعزام شد اسم اصلی‌اش رفیع‌خان بود .

۱۵۸ جعفرآقا شکاك برادر بزرگتر اسماعیل‌آقا سمیتقو معروف بودکه بدستور محمدعلی میرزا وبوسیله مافی کشته شد .

۱۵۹ آرزومی‌کنم برای شیعه‌هایت .

۱۶۰ از اعیان تبریز بود وشغل مهم‌درباری داشت ودر ششگلان می‌نشست

۱۶۱ مرآت‌الکتب ، درهفت جلدازتألیفات ثقةالاسلام شهیداست‌که‌درحدکشف‌الظنون حاج خلیفه می‌باشد وتابحال چاپ نشده است . امیدوارم روزی بچاپ آن‌نیز اقدام کنم

۱۶۲ نوشته‌انددرلحظه‌آخرکه مخبرالسلطنه‌ازتبریز پابه‌خروج‌بوده، به‌انقلابیون یادداده بودکه‌قورخانه دولت را ضبط‌کنند ، آنهاهم‌کرده بودند وگویا میانشان آدم نااهل هم وجود داشته‌است .

۱۶۳ عبدالحسین میرزا فرمانفرمارا می‌گوید. که قبلا چندتن از انجمنیان او را قبول نداشته‌اند واو بلاتکلیف درتهران مانده بود تا اینکه میرزا جواد ناطق که آن ایام درتهران بوده ، این‌مشکل‌را برای فرمانفرماحل میکند. تفصیل قضیه درکتاب «سخنگویان‌سه‌گانه» تألیف این‌جانب است .

۱۶۴ از شاهزادگان ورجال تبریز بود ، درباطن بدخواه مشروطه بشمار میرفت

تلگرافاتی به‌مرکز میکرد ومشروطه‌خواهان راتخطئه مینمود .

۱۶۶ اصطلاح تهرانیان است که‌میگویند درجزو بیست‌ونهم فلا امر را باید در نظرگرفت.

۱۶۷ جمله ترکی است یعنی او را آرام کن وقتی که بچه‌کوچك گریه می‌کند می‌گویند .

۱۶۸ اکنون توهم‌راحت می‌شوی.

۱۶۹ برادر تقی ،توهم راحت میشوی یعنی ازجوش‌وخروش‌می‌افتی.

۱۷۰ منظورش میرتقی‌چایچی بوده است یاقلنج‌آقاکه‌سیدی بوده‌جوشی.

۱۷۱ صمدخان شجاع‌الدوله قبلا سعدالملك لقب داشته ، بعد ازآن‌که بتهران رفت وبا دستور محمدعلی‌شاه برای از بین بردن مشروطه مراجعت کرد ، لقب شجاع‌الدوله را باخود آورد . بنا بتعریف کسروی مردی بوده‌مدیر وکاردان ، نهایت روحاً‌مستبد بوده است.

۱۷۲ جغتووطاطاحو نام دورودخانه بزرگ است که‌از نزدیکیهای‌قریه‌های‌لیلان وباروق میگذرد فعلاً زرینه‌رود وسیمنه‌رود گفته میشوند .

۱۷۳ نام‌کنونی ساوجبلاغ‌که درآذربایجان (سووخ‌بلاغ) می‌گفته‌اند «سنندج» می‌باشد .

۱۷۴ ولکان بمعنی آتشفشان است

۱۷۵ منظورش چندتن از درباریان از قبیل مفاخرالدوله، امیر بهادر،شاپشال و

غیره میباشد

۱۷۶ سیدکاظم یزدی از مجتهدین بزرگ بوده . مدیر روزنامه هم ابوالضیاء موسوم به (سیدمحمدشبستری) .

۱۷۷ در انجمنی که زعامتش با میرزا ابوالحسن آقای انگجی بوده است ، بنا بنوشته تاریخ مشروطه کتکی که در استبـداد نخورده بـود ، در مشروطه خورد . میرزاآقابلوری مراقبتش کرده بهقفقاز اعزام میدارد . ابوالضیاء مزبورازآنجانامهای‌به‌تقی‌زاده نوشته که خواندنی است .

۱۷۸ غارت‌بنه وصندوقخانه‌فرمانفرماراکه درنامه ۳۸آمده به‌تحریك‌سعدالملك دانسته‌اندنهایت چون‌فرمانفرما زرنگی کرده پول‌هارا که از بانك روس استقراض کرده‌بودبین‌سواران‌خود تقسیم‌نموده‌بوده است‌لذانتوانسته‌اندهمه پولهارابِبرند .

۱۷۹ در تبریز رسم بوده که همه‌ساله دردهم ذیحجه شتری قربانی می‌کردند و تشریفات زیادی داشت از جمله‌یکی از شاهزادگان معمر موسوم‌به‌ذبیح‌الله میرزا یاشاهزاده‌قربانی آن‌روز «شاه‌نیمروز» شناخته میشد وشترراگلوگاه می‌شکافت (نحر)وبدنباله آن تشریفات خاصی انجام‌میگرفت .

۱۸۰ ازرجال مشروطه‌خواه تبریز بوده است ، تاریخ مشروطه مینویسد مخابره این تلگراف سودمند واقع‌شد .

۱۸۱ این «اسلامیه»غیر از انجمن«اسلامیه مستبده» دوران انقلاب‌بوده است .

۱۸۲ منظورش همان «مرآت‌الکتب»است

۱۸۳ یحیی‌اسم اول امامجمعه‌خوئی است ومستشارالدوله همان«صادق»است.

۱۸۴ اشاره به تلگراف «گاو مجسم» حاج میرزا عبدالله مازندرانی بنام یکی از مجتهدین تبریز میباشد و نظایر آن‌را صلاح نمی‌دانـد وغـرض از «سردد» فارسی را تفنناً بباب تفعل بردن‌است .

۱۸۶ جمله ترکی است (این‌را دریادت نگاه‌دار).

۱۸۷ قاسمخان امیر تومان معروف‌به«والی» است‌که اخیراً درباره شباهت‌عکس او باعکس امیرکبیر درروزنامه اطلاعات جنجالی راه افتاده برخی گفتند: آن‌نه‌عکس‌والی ونه‌عکس‌امیرکبیراست. والی، درسال۱۳۱۳شمسی‌درتبریز فوت‌کرد ،مرحوم افتخاردفتردرباره‌اش قصیده مفصلی‌ساخت که‌درروزنامه شاهین تبریزچاپ شد .

۱۸۸ تفنناً انجمن را «اناجم» جمع بسته است .

۱۸۹ واژه «آقالق»درآخر صفحه ۲۵۲ اطاقهای بیرونی را می‌گفته‌اندکه‌درآنجا بکارها رسیدگی‌میکرده‌اند .

۱۸۹ خط ۶صفحه ۲۵۵ بمعنی مشقت روز است.

۱۹۰ این همان هجوم است که‌یک‌روز بعداز خواباندن بیرقهای تسلیم تـوسـط ستارخان ،توسط باقرخان واهل محل بباغ شده و چنان ناگهانی بوده که دیگ‌های‌پلووخورشت را جاگذاشته‌وفرارکرده‌اند .

۱۹۱ منظور مجتهدانی‌که در اسلامیه مستبده گرد آمده بوده‌اند .

۱۹۲ وکلمه اول «آتش» بمعنی آتش نیست بلکه (آتشماق) تیراندازی کردن است اولی ترکی است دوم فارسی (باهمدیگرتیراندازی بازی کردند).

۱۹۳ ترکی است (دیك را بازوی لوطیان یا دست لوطیان زیروروکرد)

۱۹۴ فارسی وعربی را مخلوط کرده ، تفنناً گفته‌است «اصلاح شد وغیرممکن بودکه بشود بخاطر تناقضی که درمسلك‌شان‌بوده‌است»

۱۹۵ همان مسجدکبود فعلی است که در تبریز «گوی‌مسجد» معروف است واین غیراز مسجد علیشاه است که معروف به «ارگ» میباشد .

۱۹۶ باقرخان‌راتاجرباشی روس ودیگران مجبور به‌این کارکرده‌بودند ، فردای آن‌روز ستارخان نامه‌ای گله‌آمیز بوی مینویسد ، اورا دوباره به ادامه مبارزه تشویق می‌کند «کتاب همرزم‌ستارخان » دیده شود.

۱۹۷ این‌جا غرض از (یابو» هم بمعنی اسب است وهم بمعنی شاهسون ، زیرا واژه«یابو»درکتابچه‌رمزبین‌مشروطه‌خواهان‌ونمایندگان‌مجلس‌به«شاهسون» گفته می‌شده است .

۱۹۸ منظوراز «حضرات» انقلابیون تبریز است.

۱۹۹ فرلداق در تبریز به‌حقه بازی گفته می‌شود .

۲۰۰ ازاینجا معلوم است که آمدن قشون روس به‌آذربایجان بنابه دعوت‌محمد علی‌میرزا بوده است که می‌گوید ملت آذربایجان ازاین شایعات هم بر خود نمی‌لرزد

۲۰۱ مرخصین ازدارالشورای تهران : امثال تقی‌زاده ، فرشی ،مولوی وهمانند آنها بوده‌اند تفصیل کارهای اینان را اینجانب درشماره ۱۳۵ مجله‌نگین مراددماه ۲۵۳۵آورده‌ام .

۲۰۲ شعر ترکی است : ای‌عشق هرگونه که میدانی بسوزان و ویران‌کن درون مرا-زیرا درون‌من‌خانمان یك‌بی‌کس بلازده است .

۲۰۳ باوجود اظهار تقیه وبی‌طرفی دراکثر نامه‌ها باز معلوم می‌شود دست‌اندر کار مشروطه است وبهرطریق‌که ممکن شود از کمك مضایقه نمی‌نماید و این،معنی«سائس»بودن اورا میرساند.

***

توضیح درباره سند **«گوهر گرانبها»** سطر ۱۴ صفحه۲۹۸ : مرحوم عبدالرحیم شباهنگ (هندی‌زاده) که از آزادیخوان صدر مشروطیت بود وبعد دخترش را به‌مرحوم داور شوهر داد . اوبا وجود داشتن سه فرزند ذکور ، اواخر عمرش‌را در خانه علی‌اصغرامیرانی مدیرمجله«خواندنیها» بسربردکه‌اورا مثل یکی از فرزندان خود بلکه بهتر از آنها می‌دانست و این‌دانستن دلایلی داردکه جای آن اینجا نیست ، درنامه‌ای به‌آقای دکتر شفیع امین نماینده سابق مجلس می‌نویسد : دوران عمرم سپری شده واز ۹۵ سال‌گذشته ونزدیك است‌که دیگر دست ازکوشش بردارم وجانانه‌جان بجان‌سپاربسپارم . هزاران شکرکه از ملك‌و مال چیزی ندارم‌که بحسرت بگذارم‌وبروم .

تنها چیزی که مرا دلواپس میدارد ، یك‌گوهرگرانبها ویك‌سند زنده‌وناطق مشروطیت ایران است‌که بیك‌صورت حیرت‌آور ومعجزه‌آسا بی‌اطلاع‌من‌وبی‌قصدواقدام‌من‌بی‌خبرانه‌نزد حقیر مانده وتقریباً ۴۵سال‌خبر ازآن نداشتم‌وازقضادرطول اینمدت دوسه مرتبه مسافرت ونقل‌مکان‌وغیره

تمام اوراق ویادداشتهای خودرا ، ازنظرگذرانده وغیر لازمرا پاره کردهو ابداً این سندرا نمیدیدم .

تقریباً دهسال پیش‌دراثر یادآوری شخصی بیادم آمدکه‌چنین‌چیزی دردورهٔ قیام «انجمن سعادت ایرانیان اسلامبول» بوده ولی نمی‌دانم چه شده کـه دوباره فراموش کردم .

در سال ۱۳۳۸ شمسی باز آن‌شخص رادیدم وباز یادآوری نمود که مراجعه به‌اوراق مضبوطه‌نمودم، خوشبختانه پیداشد .اینك فکرمیکنم «**این گوهر گرانبها**»که ازنقطه نظر دیانت در تاریخ مشروطیت هم‌وزن‌و هم‌ترازو نداردمال‌من نیست‌مال ملت‌ایران‌است‌ودست قضاوقدر آن را ۵۵ سال یابیشتر میان اوراق من بشکل‌امانت پنهان کرده واکنون اوضـاع‌و احوال روی‌زمین چنان ایجاب می‌کند که این‌سند دست ملت ایران باشد لذا برای تقدیم آن تصمیم‌قطعی گرفتم .

البته چون زادگاه من آذربایجان است (تبریز) وباید بتوسطیکی از نمایندگان آن استان به‌مجلس شورای ملی فرستاده شود ،لذا ازقرآن مجید استخاره‌کردم که توسط جنابعالی به‌انجمن آذربایجان بفرستم طبق آیهٔ شریفه که راه‌داد وآن آیه ضمیمه این نامه است میفرستم.

حکم الهی اینطور صادر شدکه عمل کن ولی صریحاً بنویس‌که این‌کارمزدی ندارد .عبدالرحیم شباهنگ

۲۰۴ غرض‌ازمهمانان،قشون‌خودآمده‌روسیه‌تزاری‌بودکه طبق تلگراف‌سرجورج بارکلی به‌سرادوارد گری‌طی‌شماره۷۲مورخ‌دهم‌آوریل۱۹۰۹که‌بین‌انگلیس وروسیه موافقت شده بودکه قشون‌آنها به آذربایجان وارد شودونیروی دریائی اینها به بوشهر وارد گردد : می‌نویسد : علاقه‌هردودولت متبوعه ما این است‌که هراقدامی که می‌شود ، کاملا بایدمنحصربه‌گنسولگری‌های

بریتانیا وروسیه‌باشد ، آیا اجازه دارم این موضوع رابه‌سر گنسول‌روس که روابطی بسیار نیکو باوی دارم بگویم ؟..».

۲۰۵ ترای ، همان ترات نماینده سیاسی انگلیس است که در موقع ورود قشون ملیون بتهران باسران‌سپاه فاتح تهران در تماس دائم بوده است .

۲۰۶ منظور مخبرالسلطنه‌است یافرمانفرماکه انجمن وانقلابیون موافق آمدن او برای باردوم به‌تبریز نبودند.

۲۰۷ دراینجا«مهمان» راکه‌واژه فارسی‌است‌بجای«ضیف» بکارگرفته وبا عربی مخلوط کرده است : مهمان درجای خود ثابت‌است وزایل‌شدنی‌نیست .

۲۰۸ باکمال تأسف آرزو می‌کند ، کاش ایران نیز سرگردگانی‌چون انوربیك ـ زیابیك ـ محمود شوکت پاشا میداشت و اردوئی چون اردوی «سلامیك» ترکها ..»

۲۰۹ ازبلوکات نزدیک تبریز است

۲۱۰ این چهارنفر ازرجال تبریز بوده‌اندکه‌هرچهار در انقلابات مشروطه ،بطور محرمانه‌به‌آزادی‌خدمت‌می‌کرده‌اند ..

۲۱۱ تااواخر مشروطه‌آذربایجان وسایر استان‌های بزرگ را«مملکت»مینوشتند وایران را «ممالك محروسه» می‌گفتند .

۲۱۲ سردار اسعد بختیاری جزو فاتحین تهران بوده است مثل سپهدار تنکابنی یپرم‌خان ارمنی وسردارمحیی رشتی .

۲۱۳ منظورپدرسردار ماکوئی است‌که‌اوهم «اقبال‌السلطنه»لقب داشته‌میخواهد

اورا تحریک کند ونیروی مادی ومعنوی وی‌را مورد استفاده آذربایجان قرار دهد .

۲۱۴ معلوم می‌شود درگذشته به اصالت وقدمت خانواده ارج مینهاده‌اند ،مثلی رایج بودکه می گفتند «فلانی سرسفره باباش نان خورده» وبی‌ریشه‌گی‌را نمی‌پسندیده‌اند .

۲۱۵ منظورش حاج میرزا آقابلوری بعدی است که درجنگ مشروطه‌خواهی بدست قشون رحیمخان اسیر شده بود ، بدین طریق نجات یافته ، اگرچه تاریخ مشروطه‌طوردیگرمی نویسد . اماصحیحش این‌است ، عجب است که رحیم خان بدست همین بلوری‌درتبریز کشته شد اوتا قبل از شهریور ۱۳۲۰ نیز حیات‌داشت وبحکومت‌شهرستان‌هامنصوب‌می‌شد،مثل بندر عباس وغیره، رویهمرفته مرد لایق وکاردان بود .

۲۱۶ منظورش همسر محمدعلی شاه وملکه وقت ایران است .

۲۱۷ منظورش احمد میرزا ومحمد حسن میرزا می‌باشد .

۲۱۸ ام‌الخاقان مادر محمدعلی‌شاه بوده است که ناطقین تبریز محمدعلی‌شاه‌را (ام‌الخاقانین‌اوغلی) خطاب می کردند یعنی پسر مادرش .

۲۱۹ اگرآباد شدبلبلش هستم واگرخراب‌شد جغدش می‌باشم.

صفحه ۴۰۴ ـخط۲ـ اختلاف شدیدی‌بین‌دموکراتها باثقةالاسلام وجودداشته وحتی رجب سرابی‌را تحریک کرده بودندکه اورا ترورکندکه قبول نکرد وخودش رفت ماجرا رابه‌ثقةالاسلام خبرداد .

***

سپاس مضاعف وسند تاریخی جدید

ازاین جهت سپاس می‌گزارم‌که چه این‌کتاب وچه‌کتاب «زندگینامه‌شهید

نیکنام ثقةالاسلام» تألیف اینجانب، مرهون همراهی چند تن از افراد بهیاد خاندان ثقةالاسلامی‌ها است که‌اول حضرت آیت‌الله حاج‌میرزا عبدالله ثقةالاسلامی را نام می‌برم ، دوم بانوی دانشمند وترزبان خانم امیرحاجبی خواهرزاده ثقةالاسلام‌شهیدرا سوم سرکار بهجت خانم همسر مرحوم‌میرزا موسی‌آقانماینده‌اسبق‌مجلس شورای‌ملی را وچهارم آقای علی‌ثقةالاسلامی نوه پسری شهید راکه این‌چهارتن باگشاده‌روئی وصمیمیت ، آنچه‌سندو عکس درتصرف داشتند ، در اختیارمن گذاشتند ..

البته اینجانب مدعی آن نیستم که‌کلیهٔ اسناد همین‌ها است که من دارم ؛زیرا بساکه اطلاعات واسناد همراه کسانی‌که این جهان‌رابدرود گفته‌اند ازبین رفته است ، بمانند خاطرات روزانه مرحوم میرزا اسدالله ضمیری محررمحرم شهید ، یامثل اسناد و اوراق متفرق درزندان آرشیو این‌وآن که‌نه خود خورندونه‌کس‌دهند . آنچنانکه دوماه‌قبل،ازیك‌خانواده قدیمی اسنادی بمعرض فروش‌گذارده شد وفوری‌هم بفروش رفت . چون صاحب آن‌ها باوجود عدم انفکاك از آن‌ها اجازه مطالعه اجمالی را بمن داده بود ، درمیان‌آنها یك‌فقره تلگراف رمزمفصل(کشف‌شده) را دیدم‌که ثقةالاسلام به‌مستشارالدوله صادق مخابره کرده ودر آن مطالب‌مهمی‌در حق تقی‌زاده ذکرکرده‌بودکه ازنظر شناسائی تقی‌زاده اهمیت بسزائی‌داشت وهمچنین‌نامه‌ای‌ازضیاءالعلماءبودکه درآخرین‌شب‌عمرش به‌بصیرالسلطنه نوشته وگفته بود :

«امشب آخرین‌شب‌عمرماست و من دربین‌این‌جمع اسیر دلم‌بحال دائی پیرم می‌سوزد که هیچ‌گناهی ندارد وفقط بدنبال من‌آمده تاچگونگی را بخواهرش خبر ببرد ، اماأورانیز گرفته‌اند ورها نمی‌کنند ، یقیناً فردا باتفاق ما بدار خواهند آویخت . اما دیگر چیزی را که می‌خواستم‌بنویسم

ونمی‌توانم‌وشایددیگران نیزنتوانند ، تجسم عظمت استقامت فوق‌قهرمانی حضرت آقا [ثقةالاسلام.م] درمقابل میللرقونسول روس بودکه برای بیان کم‌وکیف آن لغات،وعباراتی درفرهنگ موجود نیست **مگرآنکه ملائك آسمان که‌شاهد عادل بودندبتوانند بیان کنند** ، کاش میدیدید که‌آقا چه‌بزرگی وپهلوانی از خود نشان داد ..» شاید نظیر این اسناد درجاهای دیگر هم باشد که‌بی‌فکری دارندگان‌شان مانع از ارائه آنها است .

***

پایان تعلیقات و توضیح دربارهٔ آن:

تعلیقات‌را برای آن‌افزودیم‌که بتوانیم برای‌برخی‌ازمطالب‌کتاب توضیحات بیشتری بدهیم‌ونیاز به‌توضیحات‌زیر صفحه‌ای نداشته باشیم . و در بعضی کتب این‌عمل انجام شده واختصاص به‌این‌کتاب ندارد؛ زیرا **تعلیق** در لغت بمعنی آویختن‌چیزی برچیز دیگر است ، شهریار می‌گوید «خیال‌رفتگان‌شب تاسحردرجانم‌آویزد × خدایا این‌شب‌آویزان‌چه‌میخواهند از جانم» وجمع تعلیق را تعلیقات‌گفته‌اند وازروی قاعدهٔقیاسی بجای‌آن «آویزاك» را میتوان بکاربرد ، چونانکه «آموزاك» بکاررفته است.

چون یکی از قدما در حاشیهٔ کتـابی نوشته است که : مرحوم معتمدالدولهٔ فرهادمیرزا برای‌پارهٔ از نامه‌های مغلق خود آویزه می‌بست ، همچون آن‌نامهٔ پرمایه‌ای که‌درخصوص‌عروسی نصرت‌الدوله فیروزمیرزا

در حکومت آذربایجان نوشته است . ازاین روی یکی‌از فضلای علاقه‌مند به واژه‌های فارسی پیشنهاد می‌کرد که بعد ازاین بجای «تعلیق» آویزه و بعوض «تعلیقات» آویزاك بنویسیم ، چنانکه‌درقبال «حاشیه» **فراویز** قابل استفاده است .

با این تفصیل اینجانب جرئت این تعویض‌را درخود ندیده وفقط به‌معرفی آن‌لغات جانشین اکتفا کردم .

نصرت‌الله فتحی


فاجعه عاشورای ۱۳۳۰ هجری



کارگذاری آذربایجان

بتاریخ ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۳۰

نمره ۵۴۰۲

ضمیمه ...

عرض میشود از جنرال قونسولگری روس در لف مراسله رسمی
چهار عدد مهر و یک کلید و عینک و یک دستگاه ساعت مرحوم سرور
ثقة الاسلام را بکارگذاری فرستاده خواسته‌اند بباز ماندگان آن مرحوم
تسلیم شود این است آنها را با برادر مرحوم ثقة الاسلام ارسال خدمت
بسفارت عالی نمود که بهر کس لازم است تسلیم فرمایند رسید آنها را برای کارگذاری
تمنی است جواباً مرقوم فرمایند

درروزعاشورای‌محرم ۱۳۳۰ که‌ثقةالاسلام رابه‌دارشهادت‌کشیدند، این چندفقره لوازم همراهش بوده واینک‌بعداز ده‌ماه‌و نیم‌اشیاءمزبوررا کنسولگری‌روس‌بوسیله کارگذاری که‌شیر خوابیده وبی‌شمشیر وتاجی روی هوا درفرازنامه دیده می‌شود به‌بازماندگان پس‌میفرستند .

بدیهی است آن مدت و۶۶سال بعدازآن ،هرچه دست‌های خودرا شسته‌اندتا آثارخون پاک‌شود ، نشده است وبعدازاین نیز نخواهدشد .

فهرست نامها

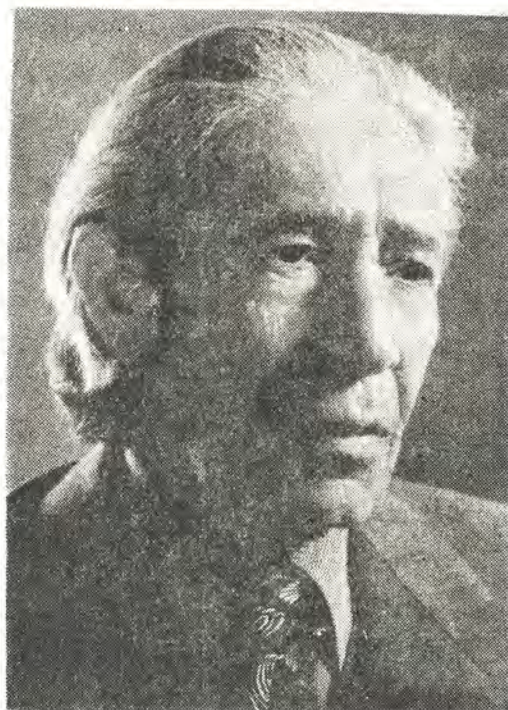
ض

ط

ظ

غلط‌نامه

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۴	۱۹	ندارد	اضافه است
۲۸	۲۲	را	راه
۵۹	۲۲	یه	به
۶۰	۱۷	رنجت	ریخت
۶۲	۱۷	که	اضافه است
۹۱	۱۲	شد	اضافه است
۱۰۸	۷	مولو	مولود
۱۳۱	۶	یاد	یا
۱۳۷	۱	۱۳۳۷	۱۳۲۷
۱۷۰	۱	کهی	کهن
۱۸۰	۱۳	قرا	قرار
۲۴۸	۲۰	امر	من
۲۵۹	۱	میارید	می‌بارید
۲۷۴	۱۶	پرستید	پرسیدید
۲۹۲	۶	حشمت‌الله	حشمت‌الدوله
۳۱۱	۸	ممالك	مالك
۳۲۷	۱	عظیمی	عظمی
۳۴۸	۱۰	شد	نشد
۳۴۹	۱	نقی‌زاه	تقی‌زاده
۳۸۳	۵	شاه	شام
۳۹۶	۱۶	مذهت	مذمت
۴۰۵	۲۰	مسلمان	مسلمانان
۴۰۷		به‌صفحه ۳۹۹	به‌صفحه ۴۱۵
۴۲۷	۲۳	هیبت	هیئت
۴۳۲	۴	قو	قوه
۴۶۳	۶	عتیده	عقیده
۴۶۶	۶	خاکسارا	خاکسار
۴۳۷	۲۴	پسر پسر	پسر
۴۸۸	۱۷	روتهاری	روتاری



مولف، غیراز این کتاب در حدود ۲۰ جلد دیگر نیز تألیفات داردکه چندجلد آن عبارت‌است از : آخرین تصمیم ـ عارف وایرج ـ دیدار همرزم‌ستارخان ـ شرح حال‌یفرم‌خان‌درحماسه ـ آزاده‌گمنام ـ زندگینامه شهید نیکنام ثقة‌الاسلام ـ سخنگویان سه‌گانه مشروطه ـ وغیره میباشد.

فهرست انتشارات انجمن آثار ملی

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱ــ	فهرست مختصری از آثار وابنیهٔ تاریخی ایران	شهریور ماه ۱۳۰۴
۲ــ	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	مهر ماه ۱۳۰۴
۳ــ	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	شهریور ماه ۱۳۰۵
۴ــ	کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ــ ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	اسفندماه ۱۳۰۵
۵ــ	سه‌خطابه دربارهٔ آثار ملی وتاریخی ایران (از محمدعلی فروغی و هرتسفلد وهانی‌بال)	مهر ماه ۱۳۰۶
۶ــ	کشف الواح تاریخی تخت‌جمشید (پرفسورهرتسفلد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷ــ	کنفرانس محمدعلی‌فروغی راجع به فردوسی	بهمن‌ماه ۱۳۱۳
۸ــ	تحقیق مختصر در احوال وزندگانی فردوسی (به‌قلم فاطمه سیاح)	۱۳۱۳
۹ــ	تجلیل ابوعلی سینا درپنجمین دورهٔ اجلاسیهٔ یونسکو در فلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰ــ	رسالهٔ جودیهٔ ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکترمحمود نجم‌آبادی)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۱ــ	رسالهٔ‌نبض ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای‌سیدمحمدمشکوة استاددانشگاه)	اسفندماه ۱۳۳۰
۱۲ــ	منطق دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (به‌تصحیح آقایان سیدمحمد مشکوة و دکتر محمد معین استادان دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۳ــ	طبیعیات دانشنامهٔ‌علائی ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای سید محمدمشکوة)	۱۳۳۱
۱۴ــ	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای‌مجتبی مینوی)	۱۳۳۱
۱۵-	الهیات دانشنامهٔ‌علائی ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای دکتر محمد معین)	۱۳۳۱
۱۶ــ	رسالهٔ‌نفس ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای‌دکتر موسی‌عمیداستاددانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷ــ	رساله‌ای درحقیقت وکیفیت‌سلسلهٔ موجودات (به‌تصحیح آقای‌دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸ــ	ترجمهٔ‌رسالهٔ سرگذشت‌ابن‌سینا (ازآقای دکترغلامحسین صدیقی)	ــ
۱۹ــ	معراج‌نامهٔ ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای‌دکترغلامحسین‌صدیقی)	ــ
۲۰ــ	رسالهٔ‌تشریح اعضاء ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای دکترغلامحسین صدیقی)	ــ
۲۱ــ	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به‌ابن‌سینا (به‌تصحیح آقای‌دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	ــ

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۲۲ـ	ظفرنامه منسوب به ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳ـ	رسالهٔ کنوزالمعزمین ابن‌سینا (به تصحیح آقای جلال‌الدین همائی)	۱۳۳۱
۲۴ـ	رسالهٔ معیارالعقول ـ جرثقیل ـ ابن‌سینا (به تصحیح آقای جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵ـ	رسالهٔ حی بن یقظان ابن‌سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی ازمعاصران ابن‌سینا (به تصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶ـ	جشن نامهٔ ابن‌سینا (مجلد اول ـ سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷ـ	ترجمهٔ مجلد اول جشن‌نامه به‌فرانسه (به‌وسیله آقای سعید نفیسی)	۱۳۳۱
۲۸ـ	ترجمهٔ اشارات و تنبیهات (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹ـ	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن‌سینا (به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰ـ	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	بهمن‌ماه ۱۳۳۳
۳۱ـ	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن‌سینا)	۱۳۳۴
۳۲ـ	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن‌سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگرهٔ ابن‌سینا	۱۳۳۵
۳۳ـ	جشن‌نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگرهٔ ابن‌سینا به‌زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴ـ	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵ـ	جبر و مقابلهٔ خیام (به تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶ـ	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (به تصحیح و تحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷ـ	اشترنامه شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۷ـ	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹ـ	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازادهٔ شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰ـ	درهٔ نادره تألیف میرزا مهدی‌خان (با تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۴۰

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۴۱	شرح احوال‌ونقدو تحلیل آثار شیخ فریدالدین‌عطار تألیف آقای‌فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲	خسرو نامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳	نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمهٔ آقای دکتر علی‌اصغر حریری (به اهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴	دیوان غزلیات وقصائد عطار (به اهتمام وتصحیح آقای دکتر تقی تفضلی)	۱۳۴۱
۵۵	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان‌استرآبادی(باتصحیح وتعلیقهٔ آقای سیدعبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶	طربخانه (رباعیات حکیم‌عمر خیام‌نیشابوری) تألیف یاراحمدبن حسین‌رشیدی تبریزی (بامقدمه وتصحیح وتحشیهٔ آقای جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲
۴۷	نادرهٔ ایام، حکیم عمر خیام ورباعیات او به‌قلم آقای اسماعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸	اقلیم پارس (آثارباستانی وابنیهٔ تاریخی فارس) تألیف سید محمدتقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹	سفارش نامهٔ انجمن آثار ملی	اردی‌بهشت۱۳۴۴
۵۰	یادنامهٔ شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱	ذخیرهٔ خوارزمشاهی، تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنهٔ ۵۰۴ هجری (بااهتمام وتصحیح وتفسیر دکتر محمدحسین اعتمادی ـ دکتر محمدشهراد ـ دکتر جلال مصطفوی (کتاب نخستین)	۲۵شهریور۱۳۴۴
۵۲	دیوان صائب، باحواشی وتصحیح به‌خط‌خود استاد ـ مقدمه وشرح‌حال به‌خط وخامهٔ استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳	عرائس‌الجواهر ونفایس‌الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی به‌سال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴	ری‌باستان (مجلداول) مباحث جغرافیائی شهر ری به‌عهد آبادی تألیف دکترحسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵	خیامی‌نامه(جلداول) تألیف استاد جلال‌الدین همائی	آبان‌ماه ۱۳۴۶

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۵۶ـ	فردوسی وشعرا وتألیف آقای مجتبی‌مینوی استاد دانشگاه	آبان‌ماه ۱۳۴۶
۵۷ـ	خردنامه تألیف ونگارش ابوالفضل یوسف‌بن‌علی مستوفی به‌کوشش آقای عبدالعلی ادیب‌برومند	فروردین۱۳۴۷
۵۸ـ	فرهنگ واژه‌های فارسی درزبان عربی تألیف آقای‌سید محمدعلی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹ـ	کتابشناسی فردوسی ، فهرست آثار وتحقیقات دربارهٔ فردوسی‌و شاهنامه ، تدوین آقای ایرج افشار	مرداد ۱۳۴۷
۶۰ـ	روزبهان‌نامه‌به‌کوشش‌آقای محمدتقی دانش‌پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱ـ	کشف‌الابیات فردوسی(جلداول) به‌کوشش دکترمحمد دبیر سیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲ـ	زندگی ومرك پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۸
۶۳ـ	آثار باستانی کاشان ونطنز تألیف آقای‌حسن نراقی	مهر ۱۳۴۸
۶۴ـ	بزرگان شیراز تألیف‌آقای رحمت‌الله مهراز	آبان ۱۳۴۸
۶۵ـ	آثار شهرهای باستانی سواحل وجزایر خلیج‌فارس ودریای عمان تألیف آقای احمد اقتداری	آذر ۱۳۴۸
۶۶ـ	تاریخ بناکتی به‌کوشش دکتر جعفر شعار	دی ۱۳۴۸
۶۷ـ	عهد اردشیر برگرداننده به فارسی سید محمدعلی امام شوشتری	دی ۱۳۴۸
۶۸ـ	یادگارهای یزد (جلداول) تألیف آقای ایرج‌افشار	بهمن ۱۳۴۸
۶۹ـ	ری باستان (مجلددوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان	خرداد ۱۳۴۹
۷۰ـ	ازآستارا تا استارباد (جلداول بخش‌اول) ، آثار وبناهای تاریخی گیلان بیه‌پس ، تألیف دکتر منوچهر ستوده	تیر ۱۳۴۹
۷۱ـ	یادنامهٔ فردوسی حاوی مقالات وچکامه‌ها به‌مناسبت تجدید آرامگاه حکیم‌ابوالقاسم فردوسی	آبان ۱۳۴۹
۷۲ـ	فردوسی وشاهنامهٔ او به اهتمام آقای حبیب یغمائی	آذر ۱۳۴۹
۷۳ـ	فیلسوف ری ، محمدبن زکریای رازی‌تألیف آقای دکترمهدی محقق	آذر ۱۳۴۹
۷۴ـ	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	آذر ۱۳۴۹
۷۵ـ	یادنامهٔ شادروان سیدحسن تقی‌زاده به اهتمام حبیب یغمائی	بهمن ۱۳۴۹

شماره و نام کتاب	تاریخ انتشار	
۷۶ـ ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسماعیل جرجانی سنهٔ ۵۰۴ هجری به‌اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی ـ (کتاب دوم)	بهمن	۱۳۴۹
۷۷ـ نظری اجمالی به‌تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور	بهمن	۱۳۴۹
۷۸ـ تاریخچهٔ ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران وراهنمای کاخ گلستان نوشتهٔ آقای یحیی ذکاء	فروردین	۱۳۵۰
۷۹ـ کشف‌الابیات شاهنامهٔ فردوسی ـ جلد دوم ـ به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی	خرداد	۱۳۵۰
۸۰ـ آثار باستانی و تاریخی لرستان ـ جلد نخست ـ تألیف آقای حمید ایزدپناه	تیر	۱۳۵۰
۸۱ـ دردربار شاهنشاه ایران، تألیف ا. کمپفر آلمانی ـ ترجمهٔ آقای کیکاووس جهانداری	مرداد	۱۳۵۰
۸۲ـ نگاهی به‌شاهنامه، تألیف آقای پروفسور فضل‌الله رضا	شهریور	۱۳۵۰
۸۳ـ مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار (جلد ۲) تألیف محمدبن بدرجاجرمی به‌سال ۷۴۱ هجری با تحشیه و تفسیر آقای میرصالح طبیبی	شهریور	۱۳۵۰
۸۴ـ مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی	شهریور	۱۳۵۰
۸۵ـ فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضازادهٔ شفق	مهر	۱۳۵۰
۸۶ـ دانش و خرد فردوسی فراهم آوردهٔ دکتر محمود شفیعی	مهر	۱۳۵۰
۸۷ـ وقفنامهٔ ربع رشیدی (چاپ عکسی) ازروی نسخهٔ مورخ ۷۰۹ قمری زیرنظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	اسفند	۱۳۵۰
۸۸ـ ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری بامقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانبابا بیانی	اسفند	۱۳۵۰
۸۹ـ از آستارا تا ستارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد	۱۳۵۱
۹۰ـ نصیحة‌الملوك تألیف امام محمد غزالی بامقدمه و تصحیح و تحشیهٔ استاد جلال‌الدین همائی	آذرماه	۱۳۵۱
۹۱ـ آثار باستانی آذربایجان (جلد اول ـ آثار تاریخی شهرستان تبریز) تألیف آقای عبدالعلی کارنگ	آذرماه	۱۳۵۱
۹۲ـ مجموعهٔ انتشارات قدیم انجمن	دی‌ماه	۱۳۵۱

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۹۳ــ	مجموعهٔ مقالات فروغی دربارهٔ شاهنامه و فردوسی باهتمام آقای حبیب یغمائی	بهمن‌ماه ۱۳۵۱
۹۴ــ	داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن و شرح و توضیح به کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسفندماه ۱۳۵۱
۹۵ــ	فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاءالملك حسینی شوشتری (قرن ۱۱ هجری) بامقدمه و تصحیح و تعلیق آقای جلال محدث	خردادماه ۱۳۵۲
۹۶ــ	تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمدجواد مشکور	تیرماه ۱۳۵۲
۹۷ــ	ذخیرهٔ خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوابراهیم اسمعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی جلد سوم	شهریور ۱۳۵۲
۹۸ــ	ترجمه یك فصل از آثار الباقیه ابوریحان بیرونی بخامه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و ملاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر داناسرشت بامقدمه والحاقاتی ازایشان	آبان ۱۳۵۲
۹۹ــ	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی درغرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	بهمن‌ماه ۱۳۵۲
۱۰۰ــ	سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دویست‌سالهٔ مطالعات ایرانی تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۱ــ	آثار ملی اصفهان تألیف آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۲ــ	سیراف (بندرطاهری) تألیف آقای غلامرضا معصومی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۳ــ	فرهنگ فارسی به‌پهلوی تألیف آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران	فروردین ۱۳۵۳
۱۰۴ــ	کتابشناسی کتابهای خطی تألیف شادروان دکتر مهدی بیانی استاد فقید دانشگاه به کوشش آقای حسین محبوبی اردکانی	خردادماه ۱۳۵۳
۱۰۵ــ	تاریخ بافت قدیمی شیراز تألیف آقای کرامت‌الله افسر	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۶ــ	فرار ازمدرسه دربارهٔ زندگی و اندیشهٔ ابوحامد غزالی تألیف آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۷	بیرونی‌نامه ــ پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	مهرماه ۱۳۵۳
۱۰۸ــ	جامع جعفری ــ تاریخ یزد دردوران نادری و زندیه و عصر سلطنت فتحعلی شاه ــ تألیف محمد جعفر بن محمدحسین نائینی متخلص به «طرب» به کوشش آقای ایرج افشار	آبان ۱۳۵۳

شماره و نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۰۹ـ کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، با تجدید نظر و تعلیقات و مقدمهٔ تازه به خامهٔ استاد جلال‌الدین همائی	دی‌ماه ۱۳۵۳
۱۱۰ـ (دیارشهریاران) آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش اول ـ تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۱ـ (دیارشهریاران) آثار و بناهای تاریخی خوزستان جلد نخستین بخش دوم ـ تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۲ـ احوال واقوال شیخ ابوالحسن خرقانی بضمیمهٔ منتخب نورالعلوم تألیف آن عارف بزرگوار، باهتمام استاد مجتبی مینوی	تیرماه ۱۳۵۴
۱۱۳ـ شرح احوال و آثار ودوبیتی‌های باباطاهر عریان به‌انضمام شرح وترجمه کلمات قصار وی منسوب بعین‌القضاة همدانی (؟) بااصل وترجمهٔ کتاب (الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة) بشرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خطیب وزیری بکوشش دکتر جواد مقصود	تیرماه ۱۳۵۴
۱۱۴ـ کتاب «الغارات» تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی کوهی اصفهانی باهتمام و تصحیح استاد میر جلال‌الدین محدث (بخش نخست)	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۵ـ کتاب «الغارات» به‌شرح مذکور درشمارهٔ ۱۱۴ (بخش‌دوم)	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۶ـ یادگارهای یزد (جلددوم باضمیمه ـ شهر یزد) تألیف ایرج افشار	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۷ـ تاریخ روابط بازرگانی وسیاسی ایران وانگلیس ازدوران فرمانروائی مغولان تا پایان‌عهدقاجاریه (جلداول تألیف دکتر ابوالقاسم طاهری	مهرماه ۱۳۵۴
۱۱۸ـ ازآستارا تا استارباد (مجلدششم) شامل اسناد تاریخی گرگان بکوشش آقایان مسیح ذبیحی ودکتر منوچهر ستوده (بخش نخست)	مهرماه ۱۳۵۴

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۱۹	ازآستارا تا استارباد «مجلدهفتم بشرح مذکور در شماره ۱۱۸ (بخش دوم)	آذرماه ۱۳۵۴
۱۲۰	سفرنامه حکیم ناصرخسرو به کوشش و تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی	بهمن ماه ۱۳۵۴
۱۲۱	آثار باستانی خراسان ـ جلد اول شامل آثار وابنیه تاریخی جام و نیشابور و سبزوار اثر آقای عبدالحمید مولوی	اردی‌بهشت ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی) اردی‌بهشت ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۲	تاریخ باستانی ایران برپایهٔ باستان‌شناسی تألیف پروفسور هرتسفلد ترجمهٔ آقای علی‌اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران	اردی‌بهشت ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۳	آثار باستانی و تاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید ایزدپناه	خردادماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی) (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۴	تحریر کتاب استخراج الاوتار تألیف استاد ابوریحان بیرونی ـ پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۵	تاریخ نیشابور تألیف آقای سیدعلی مؤید ثابتی	تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۶	وادی هفت‌واد ـ بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان (جلد اول) تألیف آقای دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی ـ استاد دانشگاه تهران	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)